مقدمهٔ

ترجمهٔ دری جلد هشتم منتخب آثار مائو تسه‌تونگ

آثار مائو تسه‌تونگ گنجینه‌ای از اندیشه و تجربهٔ زندهٔ انقلابی است که مسیر رهایی مردم زحمتکش جهان را در دوران امپریالیزم و انقلاب پرولتاری روشن ساخته است. مائو، با پیوند خلاقانهٔ اصول مارکسیزم و لینینیزم با واقعیت‌های مشخص جامعهٔ چین، نه‌تنها انقلاب آن کشور را به پیروزی رساند، بلکه برای همهٔ نیروهای انقلابی جهان راهی علمی، زنده و مردمی در فهم و دگرگونی جامعه گشود.

جلد هشتم منتخب آثار مائو، دوره‌ای از اندیشه و عمل او را بازمی‌تاباند که انقلاب چین در مرحلهٔ ساختمان سوسیالیسم قرار داشت و مبارزهٔ طبقاتی در درون حزب و جامعه به‌گونه‌ای حاد و تعیین‌کننده ادامه می‌یافت. در این نوشته‌ها، مائو با ژرف‌نگری خاص خود، مسائل تداوم انقلاب پس از پیروزی سیاسی، خطر بازگشت بورژوازی، و اهمیت پیوند آگاهانهٔ حزب با مردم را بررسی می‌کند. این جلد، بازتاب بلوغ فکری و انقلابی مائو در فهم دیالکتیک انقلاب و ضدانقلاب در مرحلهٔ سوسیالیستی است.

ترجمهٔ این اثر به زبان دری، تلاشی است برای رساندن این میراث فکری و انقلابی به مردم ما؛ مردمی که خود در مسیر طولانی رهایی از ستم طبقاتی، عقب‌ماندگی و سلطهٔ بیگانه گام برمی‌دارند. امید است مطالعهٔ این جلد بتواند در میان نیروهای ملی، مترقی و انقلابی کشور ما، انگیزه‌ای برای تعمق، آموزش و عمل آگاهانه بیافریند.

این ترجمه با یاری مترجم آنلاین و با همکاری صمیمانهٔ اعضای خانواده انجام گرفته است. اگر در آن کاستی یا لغزشی وجود داشته باشد، از خوانندگان گرامی پوزش خواسته می‌شود و امید است با دیدهٔ درک و همراهی نگریسته شود. در فرصت مناسب، این ترجمه به‌صورت کتاب دیجیتال تنظیم و در دسترس علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

با آرزوی آن‌که خوانندگان در مطالعهٔ این جلد، روح زندهٔ حقیقت، انقلاب و مردم را در کلام مائو بازشناسند.



سخنرانی در کنفرانس نان‌نینگ

۱۱ جنوری ۱۹۵۸

در مورد گزارش به کنگره‌ی ملی مردم، من دو سال است که آن را نخوانده‌ام (برای حفظ همبستگی این موضوع در روزنامه‌ها ذکر نشده و من مسئول آن نیستم). چانگ پو-چون گفت که شورای دولتی فقط محصول نهایی را ارائه می‌کند و به دیگران اجازه‌ی مشارکت در برنامه‌ریزی را نمی‌دهد. من با او همدردی دارم؛ اما او در تلاش است تا یک شورای برنامه‌ریزی سیاسی بورژوایی بسازد، در حالی که ما شورای برنامه‌ریزی سیاسی پرولتری را شکل داده‌ایم.

برخی‌ها از همان آغاز فقط محصول نهایی را ارائه می‌کنند. جلسات را شتاب‌زده برگزار می‌کنند و مردم را تقریباً مجبور به تأیید می‌کنند. به‌جای مواد خام، تنها محصول نهایی را می‌دهند. باید مسائل را از دیدگاه عملی بررسی کرد، اندیشه‌های مهم را تبادل نمود و توضیح داد که چرا کارها به این شیوه و نه آن شیوه انجام می‌شود. بخش‌های مالی و اقتصادی بیروی سیاسی را در جریان نمی‌گذارند. به‌طور کلی، گزارش‌ها نیز قابل بحث نیستند زیرا به پژوهش متنی، سبک نگارش و جوهره‌ی مطلب نمی‌پردازند. اولی مسئله‌ی زبان است و دومی‌ها مسائل مفهومی و استدلالی‌اند.

برای رفقای داخل کمیته‌های حزبی، خطر اصلی این است که «سرخ باشند اما متخصص نباشند» – سیاستمدارانی بی‌فکر که از واقعیت جدا شده‌اند. نه‌تنها متخصص نیستند، بلکه به‌تدریج سرخی خود را نیز از دست می‌دهند. ما با «نامحسوس‌ها» کار می‌کنیم و شما با «محسوس‌ها». محسوس و نامحسوس باید با هم پیوند بخورند. آنان که با نامحسوس‌ها سر و کار دارند باید کمی در مورد محسوس‌ها پژوهش کنند و آنان که با محسوس‌ها کار می‌کنند باید اندکی سیاست وارد کار خود سازند.

گزارش ولسوالی هونگ‌آن در مورد قطعات آزمایشی‌شان سند بسیار مهمی است. من دوبار آن را خوانده‌ام و از همه‌تان می‌خواهم که آن را بخوانید. «چهار فراوانی»، «سه مطلوب» و «سه نامطلوب» که در گزارش هونگ‌آن آمده، مسائلی سراسری هستند. یعنی مردم می‌خواهند رهبری کنند بدون آن‌که محسوسات را به‌خوبی درک کرده باشند. اگر این مشکل حل نشود، انتقاد از دیگران به‌خاطر متخصص‌بودن اما سرخ‌نبودن بی‌اثر خواهد بود.

رهبران کمیته‌های حزبی باید در سه عرصه فعالیت داشته باشند: صنعت، زراعت و ایدئولوژی. کمیته‌های ولایتی نیز باید قطعات آزمایشی زراعتی راه‌اندازی کنند. نباید چنین کنند؟ در غیر آن، همان سیاستمداران بی‌فکر رنگ عوض خواهند کرد.

آنان که با محسوسات کار می‌کنند و زودتر به مقام‌های پایین، متوسط یا بالا می‌رسند، خیال می‌کنند که سرخ‌اند. اما درگیر شده و دیگر نمی‌توانند خود را رها سازند، و حتی در مورد جوهره نیز بحث نمی‌کنند، مثلاً در مخالفت با «پیشروی جسورانه». در سال ۱۹۵۶ شعار «پیشروی جسورانه» بود، در ۱۹۵۷ نیز همین‌طور، اما در همان سال مخالفت با «پیشروی جسورانه» نیز شکل گرفت. در سال ۱۹۵۸ دوباره شد «پیشروی جسورانه». پس بیایید ببینیم کدام بهتر است: پیشروی جسورانه یا مخالفت با آن؟

در سال ۱۹۵۶ ولایت هوپی پروژه‌های مهار آب را در ۱۷ میلیون مو پیاده کرد، در ۱۹۵۷ این رقم ۲۰ میلیون مو و در ۱۹۵۸ به ۲۷ میلیون مو رسید. هفت یا هشت سال پس از آزادی، مبلغ ۱/۲ میلیارد یوان برای مهار رودخانه‌ی خوای صرف شد و تنها ۱/۲ میلیارد متر مکعب خاکبرداری انجام شد. امسال، ولایت آن‌هوی به تنهایی ۱/۶ میلیارد متر مکعب خاکبرداری کرد، آن‌هم با چند ده میلیون یوان.

لطفاً دیگر اصطلاح «مخالفت با پیشروی جسورانه» را ذکر نکنید، درست است؟ این مسئله‌ی سیاسی است. هرگونه مخالفت، ناامیدی به بار می‌آورد و ۶۰۰ میلیون انسان ناامید مشکلی عظیم خواهد بود. باید هر دو دست را بلند کرد تا دیده شود چند انگشت زخم دارند. «انبارها خالی است»، «بازار در فشار است»، استفاده بیش‌ازحد از افراد و مصرف بی‌رویه – آیا باید با این‌ها مخالفت کرد؟ آری، باید مخالفت کرد. اما آن زمان بهتر بود مسئله‌ی «مخالفت با پیشروی جسورانه» مطرح نمی‌شد و تنها گفته می‌شد یکی از انگشتان زخم دارد. در آن صورت طوفانی برپا نمی‌شد که سه چیز را برباید: ۱) هدف «بیشتر، سریع‌تر، بهتر و اقتصادی‌تر»، ۲) برنامه‌ی چهل‌ماده‌ای، و ۳) کمیته‌های ارتقا. این‌ها همه مسائل سیاسی‌اند، نه فنی. اگر یک انگشت زخم داشته باشد، با اندکی درمان خوب می‌شود. مگر نگفتند «انبارها خالی است» و «بازار در فشار است»؟ مگر نیم سال بعد تغییر نکرد؟

مسئله‌ی ده انگشت باید روشن شود، زیرا موضوع ۶۰۰ میلیون انسان است. در نهایت، آیا دست‌آوردها مهم‌تر است یا اشتباهات؟ آیا باید شور و شوق، سخت‌کوشی و روحیه‌ی پیشروی را حفظ کرد یا باید آن را سرد و دلسرد ساخت؟ راست‌گرایان این نکته را دریافتند و حمله‌ی همه‌جانبه‌ای را علیه «پیشروی جسورانه» آغاز کردند.

چن مینگ‌شو مرا متهم کرد که «در پی عظمت و موفقیت هستم، فقط یک‌طرفه می‌شنوم و باور می‌کنم، احساساتم ناپایدار است و با آثار کهنه مخالفت دارم». چانگ شی‌جو (که هنوز راست‌گرا شمرده نمی‌شود) نیز مرا متهم کرد که «شیفته‌ی عظمت و پیروزی‌های سریع هستم، گذشته را تحقیر می‌کنم و به آینده با خرافه باور دارم». در گذشته، تولید در هر مو در شمال حدود ۱۰۰ جین و در جنوب ۲۰۰ تا ۳۰۰ جین بود. چیانگ کای‌شک با ۲۰ سال تجربه فقط ۴۰ هزار تن فولاد برای ما باقی گذاشت. اگر ما گذشته را کوچک نشماریم و به آینده باور نداشته باشیم، چه امیدی باقی می‌ماند؟

در مورد شنیدن و باور کردن یک‌طرفه، اجتناب‌ناپذیر است. پرسش این است که به کدام طرف گوش دهیم: بورژوازی یا پرولتاریا؟ برخی رفقا به‌اندازه‌ی کافی یک‌طرفه نیستند و باید بیشتر متمایل شوند. ما نمی‌توانیم تنها به لیانگ شو-مینگ یا چن مینگ‌شو گوش دهیم.

در مورد احساسات ناپایدار، همیشه ثابت بودن هم خوب نیست. آدم نمی‌تواند همیشه طرفدار راست‌گرایان بورژوازی باشد.

در مورد مخالفت با کهنه‌جات، مسئله این است: یا از پیشروان تقلید می‌کنیم یا عقب‌مانده می‌مانیم، و اشیای قدیمی همیشه اندکی عقب‌مانده‌اند. ما چهار آفت را از بین بردیم – مگس‌ها، پشه‌ها، گنجشک‌ها و موش‌ها. این بی‌سابقه بود و دیگر تکرار نخواهد شد. به‌طور کلی، تازه‌واردها بهتر اند، و این‌گونه نیست که «حال از گذشته بدتر باشد». آدم نمی‌تواند کاملاً بی‌علاقه به عتیقه‌جات باشد، اما نباید بیش‌ازحد به آن‌ها دلبسته شود. وقتی طاق‌نصرت‌های یادبود در پکن تخریب شد و دیوارهای شهر را سوراخ کردند، چانگ شی‌جو گریه کرد. این سیاست است.

سرمقاله‌ی سال نو شعار «با تمام توان پیش رفتن و هدف‌های بلند داشتن» را تبلیغ کرد (چن پو-تا در میان صحبت گفت باید ذخیره‌سازی بیشتری صورت گیرد).

در مسئله‌ی کاهش پرسونل، بخش تجارتی و کوپراتیف‌ها به رهنمودهای سیاسی پاسخ نمی‌دهند. من سال‌هاست در این مورد صحبت کرده‌ام اما آن‌ها اصلاح نمی‌شوند. هر چیزی که به سطح محلی سپرده می‌شود، نصفه اجرا می‌شود. از زمانی که به پکن آمده‌ام، حتی یک ریکشا هم کم نشده است. «فرمان‌های

شاهانه‌ی» ما بسیار زیاد بوده، بدون آن‌که جایی برای اندیشه باقی بماند. اگر می‌گفتید کمی فکر خواهید کرد، اندکی خوشحال می‌شدم.

جناح محافظ‌کار ما بیش‌ازحد بزرگ است. باید بار دیگر مسئله‌ی قضاوت ارزشی را مطالعه کرد. برای نمونه: «چیانگ کای‌شک ضدانقلابی است». در مورد برخی مفاهیم باید قضاوت‌های جدیدی ارائه شود.

چانگ پو-چون می‌خواهد شورای برنامه‌ریزی بورژوایی تشکیل دهد. شورای برنامه‌ریزی ما بیروی سیاسی است که از طریق تبادل اطلاعات عمل می‌کند. آن‌ها دفترچه یادداشت حمل نمی‌کنند و درباره‌ی خطوط راهنما صحبت می‌کنند. چطور است توافقی برقرار کنیم؟ اگر موافق نباشید، من راهی برای مقاومت دارم: گزارش‌هایتان را نمی‌خوانم. دو سال است که نخوانده‌ام و اداره‌های مالی محلی نیز همین روش را برگزیده‌اند.

سال‌های اخیر مبارزه با وزارت‌گرایی این گفته را به‌بار آورده: قدرت‌های بزرگ را باید گرفت و قدرت‌های کوچک را تقسیم کرد؛ کمیته‌های حزبی تصمیم می‌گیرند و هر محل آن را اجرا می‌کند؛ اجرای تصمیمات خود نوعی قدرت است و از اصل عدول نمی‌کند. بررسی امور به‌عهده‌ی کمیته‌های حزبی است.

تعدادی از افراد در سازمان‌های سیاسی و حقوقی گفته‌اند که حزب و دولت از هم جدا نیستند. آیا باید آن را نصف کنیم؟ این کار شدنی نیست. در ابتدا نباید جدایی باشد، اگرچه در آینده می‌توان آن را جدا کرد. در غیر آن، فقط قدرت‌های کوچک تقسیم می‌شود. مثلاً برنامه‌ی چهل‌ماده‌ای را چگونه تقسیم کنیم؟ بیست ماده برای کمیته مرکزی و بیست برای زراعت؟ این قابل اجرا نیست. کمیته مرکزی این چهل ماده را تدوین کرد و سپس برای تطبیق آن را تقسیم نمود. این روش درست تقسیم است.

نمی‌توان اجازه داد که کمیته مرکزی با یک قانون اساسی عمل کند و سایر نهادها با قانون اساسی دیگر. اگر قدرت‌های کوچک بیش‌ازحد تقسیم شوند، قدرت‌های بزرگ دیگر قابل انحصار نخواهند بود. مگر همه از رهبری جمعی حمایت نمی‌کردند؟ مگر نظام فرماندهی واحد لغو نشده بود؟ (اردوی شوروی سیستم فرماندهی واحد را اجرا می‌کرد؛ چو کو-فو مرتکب اشتباه شد).

۲. سخنرانی به تاریخ ۱۳ جنوری ۱۹۵۸

(از یادداشت‌های داخلی نشست کاری کمیته مرکزی حزب کمونیست چین)

چانگ شی‌جو (که در آن زمان هنوز به‌عنوان «راست‌گرا» دسته‌بندی نشده بود)[۵۸] مرا چنین نقد کرده بود: «دلبستهٔ عظمت‌طلبی و موفقیت، خواهان پیروزی فوری و سود آنی، خوارکنندهٔ گذشته و خرافی در برابر آینده!» در گذشته، میزان تولید بر حسب هر مو در شمال در حدود ۱۰۰ جین بود و در جنوب میان ۲۰۰ تا ۳۰۰ جین. با انباشت تجربهٔ بیست‌ساله، چیانگ کای‌شک تنها ۴۰,۰۰۰ تُن فولاد برای ما به‌جا گذاشت. اگر ما گذشته را کوچک نشماریم و به آینده ایمان نداشته باشیم، پس دیگر چه امیدی برای ما باقی می‌ماند؟

در مورد این‌که «فقط به یک‌طرف گوش کردن و باور داشتن» مطرح می‌شود، باید گفت: اصلاً نمی‌شود که به هیچ‌طرف گوش نداد. مسئله این است که به کدام‌سو باید گوش داد—به بورژوازی یا به پرولتاریا؟ بعضی از رفقا به اندازه کافی «یک‌طرفه» نیستند و باید کمی بیشتر به‌سمت پرولتاریا متمایل شوند. ما نمی‌توانیم فقط به لیانگ شومینگ[٦٨] یا چن مینگ‌شو گوش بدهیم.

در مورد «احساسات ناپایدار»، باید گفت که پایدار بودن همیشه هم نیکو نیست. آدم نمی‌تواند همیشه دلبستهٔ حق‌طلبان بورژوا باشد. و دربارهٔ «ناسازگاری با عتیقه‌جات»، این یک مسئله است: یا باید از پیشرفته‌گان تقلید کرد یا در عقب‌ماندگی ماند. اشیای عتیقه همیشه اندکی عقب‌مانده‌اند.

ما چهار آفت را نابود کردیم—مگس، پشه، گنجشک و موش را. پیشینه‌ای برای این‌کار وجود نداشت، و دیگر هم تکرار نخواهد شد. به‌طور کلی، تازه‌واردها بهتر اند و این‌گونه نیست که «حال بدتر از گذشته باشد». طبیعی‌ست که کسی به عتیقه‌جات علاقه‌مند باشد، اما این علاقه نباید افراطی شود.

وقتی که طاق‌نماهای یادبود در پکن برداشته شدند و تونل‌هایی در دیوارهای شهر حفر گردیدند، چانگ شی‌جو اشک ریخت. این یک مسئلهٔ سیاسی است.

سرمقالهٔ سال نو، شعار «با تمام نیرو به پیش و هدف‌گذاری بلند» را مطرح کرد (چن پوتا در این هنگام مداخله کرد و گفت که باید بر ذخیره‌سازی نیز تأکید شود).

در مورد کاهش نیروی انسانی، باید گفت که بخش‌های تجارتی و تعاونی‌ها به هدایت سیاسی پاسخ نمی‌دهند. من سال‌هاست که دربارهٔ این مسئله صحبت کرده‌ام، ولی آن‌ها اصلاح نمی‌شوند. هر چیزی که

به سطوح محلی سپرده می‌شود، در اجرا نصف می‌گردد. از زمانی که من به پکن آمدم، حتی یک رکشا (پدیکاب) هم کم نشده است.

«فرمان‌های شاهانه» ما بیش از اندازه بوده، و برای اندیشه هیچ مجالی باقی نمانده است. اگر کسی بگوید که «درباره‌اش فکر خواهم کرد» من خوشحال‌تر می‌شوم.

فرکسیون «وضع موجود» ما بیش از حد بزرگ است. باید مطالعهٔ دوباره‌ای روی داوری‌های ارزشی انجام شود. مثلاً، «چیانگ کای‌شک ضدانقلابی‌ست.» این یک قضاوت ارزشی است؛ ما باید دوباره بر بعضی مفاهیم داوری انجام دهیم.

چانگ پوتسون می‌خواهد یک شورای برنامه‌ریزی بورژوایی تأسیس کند. شورای برنامه‌ریزی ما دفتر سیاسی‌ست، که از راه تبادل اطلاعات عمل می‌کند. آن‌ها یادداشت‌برداری نمی‌کنند و دربارهٔ خطوط کلی صحبت می‌کنند.

چگونه است که ما یک توافق تنظیم کنیم؟ اگر شما موافق نباشید، من یک راه مقاومت دارم: گزارش‌های شما را نخوانم. دو سال است که چیزی نخوانده‌ام، و بخش‌های مالی محلی نیز همین رویکرد را پیش گرفته‌اند.

در چند سال اخیر که با «بخش‌گرایی» مخالفت می‌شود، یک جمله به میان آمده: «قدرت‌های بزرگ را قبضه کن، قدرت‌های کوچک را تقسیم کن.» کمیته‌های حزبی تصمیم می‌گیرند و هر محل آن را اجرا می‌کند؛ اجرای تصمیمات خود شکلی از قدرت است و با اصل هم ناسازگار نیست.

بررسی و تحقیق دربارهٔ کار وظیفهٔ کمیته‌های حزبی است.

برخی از افراد در سازمان‌های سیاسی و حقوقی اظهار داشته‌اند که حزب و دولت باید جدا باشند. آیا باید پنجاه–پنجاه تقسیم کنیم؟ این کار ممکن نیست. نخست نباید جدا باشند، اگر هم جدا شوند باید در مرحلهٔ بعد باشد. وگرنه، تنها قدرت‌های کوچک مصادره می‌شوند و برنامه‌هایی مثل «چهل ماده» چگونه تقسیم خواهند شد؟ بیست ماده برای کمیتهٔ مرکزی و بیست ماده برای زراعت؟ این قابل اجرا نیست.

کمیتهٔ مرکزی «چهل ماده» را آماده کرد و سپس آن را برای اجرا میان واحدها تقسیم کرد. این روش تقسیم است.

ما نمی‌توانیم بگذاریم که کمیتهٔ مرکزی بر اساس یک قانون اساسی عمل کند و دیگر سازمان‌ها بر اساس قانونی دیگر. زمانی که قدرت‌های کوچک بیش از حد تقسیم شوند، قدرت‌های بزرگ دیگر قابل تمرکز نمی‌شوند. مگر همه طرفدار رهبری گروهی نبودند؟ مگر سیستم فرماندهی یکپارچه لغو نشده بود؟ (در ارتش شوروی سیستم فرماندهی واحد اجرا می‌شد؛ چو کوفو در این زمینه اشتباه کرد).

یادداشت‌ها (پاورقی‌ها)

[۱] چانگ پو-چون، عضو «جناح راست» در اتحادیه دموکراتیک و مدیر روزنامهٔ ون‌هویی‌پاو بود. برای توضیحات بیشتر، رجوع شود به مقالهٔ رفیق مائو تحت عنوان «گرایش بورژوایی ون‌هویی‌پاو باید مورد انتقاد قرار گیرد»، آثار برگزیده، جلد پنجم، صفحات ۴۵۱ تا ۴۵۶.

[۲] در سال ۱۹۵۶، راست‌گرایان کارزاری را علیه آن‌چه «شتاب‌زدگی‌های نسنجیده» می‌نامیدند راه‌اندازی کردند. این کارزار، شور و اشتیاق توده‌ها را کاهش داد.

[۳] در این زمینه، رجوع شود به مقالهٔ رفیق مائو: «فعالانه در ترویج انقلاب شرکت کنید»، آثار برگزیده، جلد پنجم، صفحات ۴۹۱ تا ۴۹۲.
عبارت «بیشتر، سریع‌تر، بهتر و اقتصادی‌تر» مفاهیمی‌اند که رفیق مائو در سخنرانی خود در نشست توسعه‌یافتهٔ دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین (۲۵ اپریل ۱۹۵۶) برای تبیین خط عمومی بنای سوسیالیسم بیان کرد. (نگاه شود به «دربارهٔ ده رابطهٔ عمده»، آ.ب.، جلد پنجم، صفحات ۲۸۴ تا ۳۰۷. نیز نگاه شود به «سخنرانی دربارهٔ مقابله با انحراف راست و محافظه‌کاری»، آ.ب.، جلد هفتم، صفحات ۳۵۵ تا ۳۵۸؛ انتشارات کرانتی).
چهل مادهٔ «برنامهٔ توسعه زراعت» اشاره دارد به پیش‌نویس تجدیدنظرشدهٔ برنامهٔ ملی توسعه زراعت (۱۹۵۶-۱۹۶۷) که در سومین اجلاس عمومی هشتمین کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین (۲۰ سپتامبر تا ۹ اکتبر ۱۹۵۷) تصویب شد و پس از بحث در کنفرانس عالی دولتی، در ۲۵ اکتبر نشر گردید.

این برنامه برای ساخت دهات سوسیالیستی چین، اهدافی را برای دستیابی ۵۰۰ میلیون دهقان در ظرف ۱۲ سال تعیین کرده و روش‌های بنیادی تحقق آن را بیان می‌داشت. تأکید برنامه بر تحکیم نظام تعاون‌های زراعتی، افزایش چشم‌گیر تولید غله و محصولات دیگر، و برتری یافتن تولید و درآمد اکثر تعاون‌ها نسبت به دهقانان متوسط برخوردار در دورهٔ زراعت انفرادی بود.
برنامه همچنین بر «جهش بزرگ به پیش» در زراعت و سایر بخش‌های کاری در روستاها، از جمله ارتقای تولید، رواج تجربه‌های پیشرفته، توسعهٔ جنگل‌داری، دام‌پروری، مشاغل جانبی، ماهی‌گیری، و نیز کار علمی، فرهنگی، آموزشی، بهداشت، تنظیم خانواده، ارتباطات، تجارت، اعتبارات و اصلاحات در قبال زمینداران، دهقانان ثروتمند، ضدانقلابیون و عناصر فاسد تأکید داشت.

[٤] چن مینگ‌شو (۱۸۸۹–۱۹۶۵)، عضو کمیتهٔ دایمی کمیته مرکزی حزب انقلابی کومینتانگ و نیز عضو شورای حکومتی خلق مرکزی بود.

[٥] چانگ شی‌جو (حدود ۱۸۸۹–؟)، دانشمند علوم سیاسی که تحصیلاتش را در دانشگاه کلمبیا در نیویورک و سپس در مدرسهٔ اقتصاد لندن زیر نظر هارولد لاسکی انجام داد. او تا فبروری ۱۹۵۸ وزیر معارف بود و سپس به ریاست کمیسیون روابط فرهنگی با کشورهای خارجی منصوب شد. نقدهایی که مائو در این سخنرانی به آن‌ها اشاره دارد، توسط چانگ در ۱۵ می ۱۹۵۷، در یک نشست که از سوی ادارهٔ جبههٔ متحد برگزار شده بود، مطرح گردید.

[٦] لیانگ شومینگ (۱۸۹۴–۱۹۷۷)، فیلسوف سنت‌گرای چینی بود. او منشی عمومی اتحادیهٔ دموکراتیک چین و عضو خاص منتخب کمیتهٔ ملی کنفرانس مشورتی سیاسی خلق چین بود. رجوع شود به مقالهٔ رفیق مائو: «انتقاد بر اندیشه‌های ارتجاعی لیانگ شومینگ»، آ.ب.، جلد پنجم، صفحات ۱۲۱ تا ۱۳۰.

[۷] اشاره به جان فاستر دالس، وزیر امور خارجهٔ ایالات متحده در آن زمان.

[۸] برای سخنرانی رفیق مائو در کنفرانس هانگ‌چو، نگاه شود به: «سخنرانی در کنفرانس هانگ‌چو دفتر شانگهای»، آ.ب.، جلد هفتم، صفحات ۳۹۶ تا ۴۰۵ (انتشارات کرانتی).

[۹] آ.ب.، جلد پنجم، صفحات ۲۳۵ تا ۲۸۰.

[۱۰] نگاه شود به مقالهٔ بعدی در همین جلد.

[۱۱] نقل قولی از شی‌جی (تاریخ‌نامه‌های باستانی چین) — به معنای «موفقیت کامل در یک‌بار کوشش».

[۱۲] نگاه شود به: «دربارهٔ برخورد درست با تضادهای درون مردم»، آ.ب.، جلد پنجم، صفحات ۳۸۴ تا ۴۲۱.

[۱۳] نگاه شود به: «سخنرانی در دومین اجلاس عمومی هشتمین کمیته مرکزی حزب کمونیست چین»، آ.ب.، جلد پنجم، صفحات ۳۳۲ تا ۳۴۴.

[١٤] نگاه شود به: «سخنرانی‌ها در کنفرانس منشی‌های ولایتی، شهری و مناطق خودمختار حزب»، آ.ب.، جلد پنجم، صفحات ۳۵۰ تا ۳۸۳.

[۱۵] نگاه شود به: «سخنرانی در کنفرانس ملی کار تبلیغاتی حزب کمونیست چین»، آ.ب.، جلد پنجم، صفحات ۴۲۲ تا ۴۳۵.

[١٦] نگاه شود به: «سخنرانی دربارهٔ مقابله با انحراف راست و محافظه‌کاری»، آ.ب.، جلد هفتم، صفحات ۳۵۵ تا ۳۵۸ (انتشارات کرانتی).

[۱۷] نگاه شود به: «دربارهٔ ده رابطهٔ عمده»، آ.ب.، جلد پنجم، صفحات ۲۸۴ تا ۳۰۷.

[۱۸] نگاه شود به: «فعالانه در ترویج انقلاب شرکت کنید»، آ.ب.، جلد پنجم، صفحات ۴۸۳ تا ۴۹۷، به‌ویژه صفحات ۴۹۱ تا ۴۹۲.

[۱۹] هونگ ین‌پی (۱۸۷۸–۱۹۶۵) در سال ۱۹۴۵ رئیس انجمن ملی برای ساخت‌وساز دموکراتیک بود. او از بنیان‌گذاران اتحادیه دموکراتیک چین و از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۴ وزیر صنایع سبک بود.

[۲۰] نگاه شود به یادداشت شماره ۱۳ بالا.

کمیته حزبی منطقوی گوانگ‌سی دربارهٔ روزنامه‌ها»

۱۲ جنوری ۱۹۵۸
(منبع: زنده باد اندیشه مائو تسه‌دون، نشر نگهبانان سرخ، ۱۹۶۹)

رفقای لیو چِین‌شون[[۱]] و وی گووچینگ،

چند نسخه از روزنامه‌های محلی که هرکدام ویژگی‌های خاص خود را دارند و به‌خوبی تنظیم و ویرایش شده‌اند، برای‌تان پیوست فرستاده شده است. این روزنامه‌ها برای خوانندگان جالب‌اند و محتوای‌شان نیز خوب است.

روزنامه‌های ولایتی یک مسئلهٔ فوق‌العاده مهم‌اند که شایستهٔ بررسی دقیق می‌باشند. اگر با مسئولان روزنامهٔ کوانگ‌سی دیلی («کوانگ‌سی ژی‌باو») کار کنید تا قالب، اخبار، سرمقاله‌ها، بخش‌های مربوط به مباحث تیوریک و نیز ضمائم ادبی و هنری را به‌دقت بررسی کرده، بارها و بارها در موردشان فکر و تحلیل نمایید، و آن‌ها را با دیگر روزنامه‌های ولایتی مقایسه کنید، می‌توان ظرف چند ماه به راه‌حلی دست یافت.

نوشتن دقیق سرمقاله‌ها یک وظیفهٔ بسیار مهم است. این امر باید توسط خود شما، مسئول بخش تبلیغات، سکرتر جنرال و سردبیر روزنامه به‌طور جدی مورد مطالعه قرار گیرد. ضروری‌ست که سکرتر اول، صلاحیت کامل در بازبینی سرمقاله‌های مهم را داشته باشد.

روزنامه‌ها می‌توانند به سازمان‌دهی، تشویق، تحریک، نقد و پیش‌برد کار تمام مردم یک ولایت کمک نمایند. آیا مایلید در مورد این مسئله تأملی داشته باشید؟

یادداشت‌ها

[[۱]] لیو متولد شان‌سی در سال ۱۹۰۸ بود. او از کالج تربیه‌معلم تای‌یوان فارغ‌التحصیل شده و در دوران جنگ ضد جاپانی عضو «لیگ قربانیان» بود. در آغاز انقلاب فرهنگی در سال ۱۹۶۶، وی به‌عنوان

سکرتر اول شاخه حزب کمونیست در استان هونان و در عین حال به‌عنوان کمیشنر اول سیاسی منطقه نظامی هونان ایفای وظیفه می‌کرد.

سخنرانی در کنفرانس عالی دولتی

۲۸ جنوری ۱۹۵۸

(برگرفته از جلد هشتم آثار منتخب مائو تسه‌تونگ)

رفقای عزیز!

در آینده، ما نمی‌خواهیم به‌طور علنی کسانی را که اشتباهاتی کرده‌اند مورد انتقاد قرار دهیم. ممکن است انتقاد خصوصی باشد یا اصلاً صورت نگیرد. اما ما باید اشتباهات را نقد کنیم. ما باید از اشتباهات، از جمله اشتباهات دیگران، درس بگیریم. این راه مارکسیستی برخورد با مسائل است.

ما باید بین روح واقعی و روح صوری تمایز قایل شویم. روح صوری، چیزی است که روی کاغذ می‌آید – سیاست، قانون، فرمان یا مصوبه. اما آنچه واقعاً عملی می‌شود، روح واقعی است. باید به روح واقعی توجه کرد. گاهی روح واقعی با آنچه نوشته شده، متفاوت است. ما نباید به دام ظواهر بیفتیم.

همچنین باید میان اصل و روش فرق بگذاریم. اصل، مضمون اساسی یک مسأله است؛ روش، ابزاری برای پیاده‌سازی آن. اگر اصل درست باشد اما روش اشتباه، نتیجه نادرست خواهد بود. برعکس، یک روش خوب نمی‌تواند اصل غلط را نجات دهد. بنابراین، باید هم اصل درست و هم روش صحیح را به‌کار بست.

ما باید به فلسفه ماتریالیستی دیالکتیکی پایبند باشیم. باید تناقضات را درک کنیم، وحدت اضداد را بشناسیم، و تضادها را حل کنیم.

ما باید یاد بگیریم که از پایین به بالا و از بالا به پایین بیندیشیم. از بالا، باید راهنمایی کنیم؛ از پایین، باید یاد بگیریم. کار از بالا بدون توجه به پایین، فرمان‌بری کورکورانه تولید می‌کند. کار از پایین بدون هماهنگی با بالا، بی‌نظمی می‌آورد. باید هر دو را ترکیب کنیم.

ما باید بین مرکز و محل تقسیم‌کار کنیم. بعضی وقت‌ها مرکز، امور را زیادی متمرکز می‌کند. این کار نادرست است. مرکز باید بر امور کلان تمرکز کند و در جزئیات مداخله نکند. برخی کارها را باید به محلات واگذار کرد. این به معنای ضعف مرکز نیست. تمرکز بیش از حد، کار را فلج می‌کند؛ عدم تمرکز کامل، موجب گسست می‌شود. ما به ترکیبی از تمرکز و عدم تمرکز نیاز داریم.

ادارات مرکزی گاهی از واقعیت محلی بی‌خبرند. وقتی سیاست‌ها از بالا می‌آیند، گاه با شرایط محلی نمی‌خوانند. محلات باید با جرئت انتقاد کنند و پیشنهاد اصلاح بدهند. ولی نباید به خودسری بیفتند. مرکز نیز باید از انتقاد محلات استقبال کند.

دولت باید با توده‌ها ارتباط زنده برقرار کند. توده‌ها سرچشمهٔ خلاقیت‌اند. اگر می‌خواهیم تولید، علم، تکنالوژی و فرهنگ را رشد دهیم، باید توده‌ها را بسیج کنیم. توده‌ها وقتی به صحنه می‌آیند، معجزه می‌کنند. هرگاه مشکلی پیش آمد، باید به میان مردم برویم، به آن‌ها گوش دهیم و از آن‌ها بیاموزیم.

در عرصهٔ تولید، ما در آستانهٔ جهش بزرگ به جلو قرار داریم. ما باید تولید غله، فولاد، زغال‌سنگ، برق، نفت و سایر محصولات کلیدی را افزایش دهیم. بدون توده‌ها، این جهش ممکن نیست. شور انقلابی باید با واقع‌گرایی ترکیب شود. طرح‌ها باید بزرگ‌منشانه ولی علمی باشند.

ما باید مراقب بوروکراتیسم باشیم. وقتی مسئولین از مردم دور می‌شوند، گرفتار خودبینی، تحکم و رفتار تحقیرآمیز می‌گردند. این بیماری بوروکراتیک را باید با دموکراسی توده‌ای درمان کرد. باید مسئولین را واداشت که به میان مردم بروند، زحمت بکشند، عرق بریزند، و از مردم بیاموزند.

در برخورد با افکار انحرافی، نباید با سرکوب و تخریب شخصیت وارد شد. باید با گفت‌وگو، اقناع و آموزش عمل کرد. همه ممکن است اشتباه کنند. باید فضایی برای اصلاح وجود داشته باشد. با برچسب‌زدن نمی‌توان کسی را اصلاح کرد.

از لحاظ بین‌المللی، ما باید بر اصل استقلال و اتکا به خود تأکید کنیم. اتحاد شوروی کشور برادر ماست، ولی ما راه خود را داریم. ما تجربهٔ خود را داریم، و باید با اعتماد به‌نفس از آن دفاع کنیم. هر کشور سوسیالیستی باید راه رشد خاص خود را بپیماید.

در مورد اختلافات در درون حزب، ما باید روش مارکسیستی را به‌کار ببریم: انتقاد و خودانتقاد. انتقاد باید صادقانه، رفیقانه و سازنده باشد. اختلافات نباید به کشمکش و دودستگی بیانجامد. ما در یک جبهه‌ایم و باید اختلافات را در چارچوب وحدت حل کنیم.

و اما یک نکته مهم: غرور و خودبینی دشمن پیشرفت است. هرگاه پیروزی‌هایی حاصل شد، نباید مغرور شد. هرگاه مردم ما پیروز شدند، ما باید فروتن بمانیم. مبارزه طولانی است. وظایف آینده سنگین‌اند. فروتنی، احتیاط و کار سخت، راه پیشرفت است.

پاورقی‌ها:

۱. روح واقعی و روح صوری: اصطلاحاتی در سنت مارکسیستی-لنینیستی هستند. «روح صوری» به ظاهر قانونی یا رسمی یک تصمیم اطلاق می‌شود، در حالی که «روح واقعی» به آن چیزی اشاره دارد که عملاً در اجرا محقق می‌شود.

۲. فلسفه ماتریالیستی دیالکتیکی: فلسفه بنیادین مارکسیسم است که بر اساس تضاد، حرکت، و تغییر دائمی واقعیت‌ها بنا شده و پایه تحلیل علمی جامعه و طبیعت را تشکیل می‌دهد.

۳. از بالا به پایین / از پایین به بالا: اشاره به روش صحیح تصمیم‌گیری و اجرای سیاست‌ها در ساختار حزبی و دولتی سوسیالیستی؛ تصمیم‌ها باید از بالا راهبردی باشد اما بر شنیدن و جذب بازخورد از پایین استوار باشد.

٤. جهش بزرگ به پیش: یک سیاست اقتصادی و اجتماعی بزرگ که در سال ۱۹۵۸ در چین آغاز شد و هدف آن صنعتی‌سازی سریع و افزایش چشمگیر تولید کشاورزی و صنعتی بود.

٥. بوروکراتیسم: نوعی بیماری اداری که در آن مسئولین از مردم و واقعیت‌ها جدا می‌شوند و با روش‌های خشک، تحکم‌آمیز و ناآگاهانه عمل می‌کنند.

٦. استقلال و اتکا به خود: یکی از شعارهای کلیدی چین تحت رهبری مائو بود، به معنای خودبسندگی در سیاست، اقتصاد و نظامی‌گری، حتی در رابطه با سایر کشورهای سوسیالیستی مانند اتحاد شوروی.

٧. انتقاد و خودانتقاد: یک اصل اساسی در زندگی حزبی مارکسیستی، برای اصلاح اشتباهات، ارتقاء کیفیت سیاسی و تقویت وحدت در درون حزب و جنبش انقلابی.

سرخ و متخصص

۳۱ جنوری ۱۹۵۸

[منبع: زنده‌باد اندیشه مائو تسه‌تونگ، نشر گارد سرخ، ۱۹۶۹]

«سرخ» و «متخصص»، سیاست و کار، اتحاد دو جفت تضاد اند. باید نگرش بی‌تفاوت نسبت به سیاست را مورد انتقاد قرار داد. از یک سو باید با سیاسی‌کاری تهی‌مغز مخالفت کرد و از سوی دیگر، اهل عملِ بی‌جهت را گیج ساخت.

هیچ شکی نیست که سیاست و اقتصاد، و سیاست و تکنالوژی باید باهم یک‌جا شوند. چنین بوده و در آینده نیز چنین خواهد بود. این است معنای «سرخ و متخصص». در آینده، واژهٔ «سیاست» همچنان وجود خواهد داشت اما با معنایی متفاوت. بی‌توجهی به سیاست و غرق‌شدن کامل در امور اقتصادی به معنای تبدیل‌شدن به یک اقتصاددان یا تخنیکر سرگردان است؛ و این خطرناک است. کار ایدیولوژیک و سیاسی تضمین‌کنندهٔ موفقیت کار اقتصادی و تخنیکی ما است؛ این کار به زیربنای اقتصادی خدمت می‌کند. ایدیولوژی و سیاست فرماندهان اند، روح اند. کوچک‌ترین سستی در کار ایدیولوژیک و سیاسی باعث انحراف کار اقتصادی و تخنیکی ما خواهد شد.

کارکنان سیاسی باید تا اندازه‌ای با کار آشنا باشند. شاید دشوار باشد که آگاهی وسیعی داشته باشند، اما داشتن آگاهی اندک نیز کافی نیست. باید مقداری آگاهی عملی داشته باشند. بی‌داشتن آگاهی عملی، فرد «سرخ دروغین» می‌شود، سیاسی‌کارِ تهی‌مغز. سیاست و تکنالوژی باید با هم پیوند یابند. در زراعت، این به معنای انجام آزمایش‌هاست؛ در صنایع، به معنای شناخت مدل‌های پیشرفته، آزمودن فنون نو، و تولید کالاهای نوین است.

شصت نکته در روش‌های کار – پیش‌نویس قطعنامه از دفتر مرکز حزب کمونیست چین

۲ فوریه ۱۹۵۸
مردم کشور ما، تحت رهبری حزب کمونیست، پس از پیروزی‌های بنیادی در سیستم مالکیت سوسیالیستی در سال ۱۹۵۶، در جبهه ایدئولوژیک و سیاسی نیز در کمپین تصحیح ۱۹۵۷ پیروزی‌های بنیادی بیشتری به دست آوردند. در آن سال، همچنین برنامه پنج‌ساله اول ساخت کشور بیش از حد برنامه تحقق یافت. به این ترتیب، بیش از ۶۰۰ میلیون نفر از مردم کشور ما، به رهبری حزب کمونیست، آینده و وظایف خود را به روشنی می‌بینند و باد ضدحزبی، ضدمردمی و ضدسوسیالیستی که از سوی راست‌گرایان بورژوایی ایجاد شده بود، را بیرون راندند. همزمان، اشتباهات و ضعف‌هایی که در نتیجه ذهنیت‌های فردگرایانه از جامعه قدیم به ارث برده شده بود، اصلاح شده و همچنان در حال اصلاح است. حزب متحدتر شده، روحیه مردم بیش از پیش بالا رفته و رابطه حزب با توده‌ها به طور چشمگیری بهبود یافته است.

اکنون شاهد فعالیت و خلاقیت بیشتر توده‌های مردمی در جبهه تولید هستیم که تاکنون هرگز چنین چیزی دیده نشده است. موج جدیدی از تولید در کشور ما به راه افتاده و همچنان در حال افزایش است، زیرا مردم سراسر کشور با شعار «در طی پانزده سال یا بیشتر، بریتانیا را در تولید آهن، فولاد و دیگر صنایع مهم پشت سر بگذاریم» الهام گرفته‌اند.

برای تطبیق با این وضعیت جدید، لازم است روش‌های کاری حزب مرکزی و کمیته‌های محلی اصلاح شود. تمام نکات زیر جدید نیستند؛ برخی از آن‌ها تجربه‌های سال‌ها فعالیت است. این نکات که در کنفرانس‌های هانگ‌چو و نانینگ در ژانویه ۱۹۵۸ توسط رفقا در مرکز و مناطق به دست آمده، بررسی و نوشته شده‌اند. برخی صرفاً یادداشت‌هایی از گفته‌های دیگر رفقا است؛ نکات مهم (مربوط به قوانین و

مقررات) توسط رفیق لیو شائوچی پس از مشورت با رفقایی که در مناطق فعالیت دارند، تنظیم شده است؛ فقط تعداد اندکی توسط من پیشنهاد شده است.

تمام نکات مربوط به روش‌های کاری نیستند؛ برخی درباره وظایف واقعی کار و برخی درباره نظریه و عمل است؛ اما عمدتاً مربوط به روش‌های کار است. هدف اصلی ما بهبود روش‌های کاری برای پاسخگویی به شرایط و نیازهای سیاسی تغییر یافته است. این نکات برای نظرخواهی شما پیشنهاد می‌شود و تعداد آن‌ها قابل افزایش یا کاهش است و به هیچ وجه نهایی نیست. رفقا، از شما دعوت می‌شود تا آن‌ها را مطالعه کرده و نظرات خود را اعلام کنید. این نکات بر اساس نظرات شما بازنگری خواهند شد و سپس به کمیته سیاسی ارائه می‌شوند تا تصویب گردد، با این امید که این سند برای گردش داخلی مورد استفاده قرار گیرد.

مائو تسه‌تونگ
۳۱ ژانویه ۱۹۵۸

۱. کمیته‌های حزبی در سطوح بالاتر از ولسوالی باید وارد کار ساختمانی شوند. این کار شامل چهارده بخش می‌گردد:
الف) صنایع؛
ب) صنایع دستی؛
ج) زراعت؛
د) تولیدات فرعی دهاتی؛
هـ) جنگلداری؛
و) ماهی‌گیری؛
ز) مالداری؛
ح) ترانسپورت و مخابرات؛
ط) تجارت؛
ی) مالیه عامه و سایر امور مالی؛
ک) کار، مزد و نفوس؛
ل) علوم؛
م) فرهنگ و تعلیم و تربیه؛

ن) صحت عامه.

۲. کمیته‌های حزبی در سطوح بالاتر از ولسوالی باید وارد کار سوسیالیستی صنعتی شوند. این کار نیز شامل چهارده بخش است:
الف) اهداف تولید؛
ب) کیفیت محصولات؛
ج) آزمایش محصولات جدید؛
د) تخنیک‌های نوین؛
هـ) اهداف پیشرفته؛
و) صرفه‌جویی در مواد اولیه و کشف و استفاده از بدیل‌ها؛
ز) سازماندهی کار، بیمه کارگران، مزدها و رفاه؛
ح) مصارف؛
ط) سرمایه ثابت و سرمایه در گردش برای تولید؛
ی) تقسیم کار و هماهنگی میان مؤسسات؛
ک) تعادل در عرضه، تولید و فروش؛
ل) اکتشافات جیولوجی؛
م) استفاده از منابع؛
ن) طراحی و تولید.
این‌ها نکات ابتدایی هستند. بعداً باید گام‌به‌گام یک برنامهٔ چهل ماده‌ای برای انکشاف صنایع تدوین گردد.

۳. کمیته‌های حزبی در تمام سطوح باید وارد کار زراعت سوسیالیستی شوند. این کار نیز دارای چهارده بخش است:
الف) اهداف تولید؛
ب) آبیاری؛
ج) کود؛
د) خاک؛
هـ) تخم‌ها؛

و) تغییرات در سیستم کشت، مانند گسترش زمین‌های کشت دوم، تغییر از کشت دیرهنگام به زودهنگام، تبدیل زمین خشک به شالیزار و غیره؛

ز) امراض و آفات نباتی؛

ح) مکانیزه‌ساختن (ابزارهای مدرن، گاوآهن‌های دو چرخ و دو تیغه، پمپ‌ها، تراکتورهای مناسب با شرایط مختلف مناطق چین، وسایط نقلیه موتوری و غیره)؛

ط) زراعت فشرده؛

ی) مالداری؛

ک) محصولات فرعی؛

ل) جنگل‌کاری؛

م) نابودی «چهار آفت»؛

ن) خدمات صحی و صحیه.

این‌ها چهارده بخش از برنامهٔ چهل ماده‌ای انکشاف زراعت‌اند که باید به صورت یک‌جا عملی گردند. هدف از برجسته‌ساختن این چهارده بخش، نشان‌دادن نکات اساسی برنامه است. وقتی این نکات درک و تطبیق شوند، تمام برنامه نیز به طور طبیعی تحقق خواهد یافت.

۴. سه روش مهم عبارت‌اند از: پلان‌گذاری همه‌جانبه، بازرسی منظم، و بازبینی و مقایسهٔ سالانه. از طریق این روش‌ها، هم به وضعیت کلی و هم به جزئیات توجه لازم صورت می‌گیرد؛ تجربه‌ها می‌توانند جمع‌بندی شوند و دستاوردهای برجسته به‌موقع معرفی گردند؛ و روحیه می‌تواند تقویت شود تا پیشرفت جمعی ممکن گردد.

۵. روش زمانی چنین است: زمستان سال گذشته تعیین می‌کند که در سال جاری چه‌چیزهایی ممکن است انجام شود؛ سال جاری تعیین می‌کند که در دو سال آینده چه‌چیزهایی انجام‌پذیر است؛ و سه سال نخست تعیین‌کنندهٔ آن است که در برنامهٔ پنج‌ساله چه می‌توان کرد. باید اعتماد به نفس بیشتر داشته باشیم و به تفاوت دوره‌های زمانی مختلف توجه نماییم.

۶. حداقل باید چهار بار در سال بازرسی صورت گیرد — یک بار در هر فصل در سطح مرکز و ولایت؛ اما تعداد بازرسی‌ها در سطوح پایین‌تر مطابق شرایط محل تعیین می‌گردد. پیش از آن‌که یک کار مهم به روال عادی بیفتد، بازرسی ماهانه ضروری است. این خود نوعی تنظیم زمانی در طول یک سال به شمار می‌آید.

۷. چگونه باید بازبینی و مقایسه کرد؟ ولایت با ولایت، شهر با شهر، ولسوالی با ولسوالی، کام با کام، کارخانه با کارخانه، معدن با معدن، و محل‌کار با محل‌کار مقایسه می‌شود. توافق بر سر قواعد مقایسه الزاماً ضروری نیست. بازبینی و مقایسه در بخش زراعت آسان‌تر از صنایع است. در صنعت فقط آن‌چه در یک حوزهٔ تولید مشابه قابل مقایسه باشد، باید مقایسه گردد.

۸. چه زمانی باید پلان‌ها تسلیم شوند؟ ولایات، مناطق خودمختار، شهرها، مناطق خاص و ولسوالی‌ها باید پلان‌های‌شان را مطابق به نکات اول، دوم و سوم تهیه‌کنند که باید دارای تمرکز معین باشند؛ نباید همه‌چیز را هم‌زمان بخواهند انجام دهند. پلان‌های نواحی، قریه‌ها و کام‌ها اساساً باید بر نکتهٔ سوم مبتنی باشد، اما می‌توانند برحسب شرایط محل موارد را افزایش یا کاهش دهند. باید نخست یک پلان پنج‌ساله به‌صورت طرح کلی تهیه شود و تا پیش از اول جولای ۱۹۵۸ تسلیم گردد. این پلان‌ها باید به‌صورت زنجیره‌ای در سطوح مختلف مورد بررسی قرار گیرند. برای تسهیل در مقایسه، کمیتهٔ ولایتی باید بهترین و بدترین پلان‌ها را از میان ولسوالی‌ها، نواحی، قریه‌ها و کام‌ها برگزیده و به مرکز تسلیم کند؛ اما تمام پلان‌های ولایات و مناطق خاص باید به مرکز فرستاده شوند.

۹. سه نوع پلان تولید وجود دارد: دو تا از آن‌ها پلان‌های مرکزی‌اند — یکی از آن‌ها حتماً باید تحقق یابد؛ این همان است که باید نشر شود. پلان دیگر انتظار می‌رود تحقق یابد اما نباید نشر شود. همچنان دو پلان محلی وجود دارد — پلان اول محلی، در واقع همان پلان دوم مرکزی است که از دید یک محل باید تحقق یابد؛ پلان دیگر مورد انتظار است که تحقق یابد. پلان دوم مرکزی اساس مقایسه است.

۱۰. از امسال به بعد، کمیته‌های حزبی ولایات، شهرها و مناطق خودمختار باید واقعاً به امور صنایع تولیدی، مالیه عامه و تجارت توجه عملی نمایند. هر سال، این مسایل باید چهار بار مورد بررسی قرار گیرند، به ویژه در ماه‌های جولای (یا اگست)، نومبر و ده روز اول ماه جنوری. اگر از مواجهه عملی با این مسایل شانه خالی کنیم، شعار «سبقت از بریتانیا در پانزده سال» به یک حباب ترکیده خواهد ماند. کادرهایی که مسئولیت‌های مهمی در بخش‌های صنعتی، مالی و تجارتی دارند، باید به مراکز محلی جلسات بروند — کسانی که در سطح مرکزی هستند، به مناطق، و کسانی که در سطح ولایت، شهر یا مناطق خودمختار هستند، به ولایات خاص، حومه‌ها و ولسوالی‌ها بروند. این همان چیزی است که رفقای ما در مرکز و مناطق نیز خواستار آن‌اند.

۱۱. ارزش مجموعی تولیدات صنعتی در یک محل (شامل فابریکه‌ها و معادن تحویلی از مرکز و صنایع و صنایع دستی دولتی که همیشه توسط مقامات محلی اداره شده‌اند، اما به شمول فابریکه‌هایی که مستقیماً توسط مرکز اداره می‌شوند، نیست) باید در ظرف پنج، هفت یا ده سال از ارزش مجموعی تولیدات زراعتی همان محل پیشی بگیرد. همه ولایات و شهرها باید فوراً کار روی تدوین پلان‌های خود را قبل از اول جولای آغاز کنند. هدف اصلی این است که صنایع در خدمت زراعت قرار بگیرند. همه ما باید اندکی در عرصه صنایع کار کنیم تا بدانیم این کار چگونه است.

۱۲. برنامه چهل ماده‌ای برای توسعه زراعت باید در ظرف پنج، شش، هفت یا هشت سال عملی گردد و باید توسط تمام کمیته‌های حزبی ولایات، شهرها و مناطق خودمختار مورد بحث قرار گیرد. در سطح کشور ممکن است تمام این چهل ماده در مدت پنج سال تطبیق نشود، اما به‌گونه عمومی در شش یا هفت سال، و محتمل‌تر در هشت سال قابل تحقق خواهد بود.

۱۳. باید تلاش کنیم تا در طی سه سال، تغییر اساسی در چهره اکثر مناطق به وجود آید و سه سال بعدی تعیین‌کنندهٔ دستاوردهای دههٔ آینده خواهد بود. در باقی کشور می‌توان مدت‌زمان طولانی‌تری برای این وظیفه در نظر گرفت. شعار ما: سه سال مبارزهٔ سخت. روش ما: بسیج توده‌ها به‌گونه‌ای کاملاً رها از قیود — و هر چیزی باید نخست آزمایش گردد.

۱۴. مبارزه با اسراف.

در جریان «اصلاح و تصحیح»، هر واحد باید چند روز را به کمپاین «بشکف، نقد کن، اصلاح نما، اصلاحات را پیش ببر» که بر ضد اسراف‌کاری متمرکز باشد، اختصاص دهد. هر تعاونی، هر دکان، هر اداره، هر مکتب و هر واحد نظامی باید با جدیت مبارزهٔ ضد اسراف‌کاری خود را راه‌اندازی کند و این کار را سالانه ادامه دهد.

۱۵. در اقتصاد ملی ما، مسألهٔ تناسب بهینه میان انباشت (سرمایه‌گذاری) و مصرف از اهمیت اساسی برای توسعهٔ اقتصادی ما برخوردار است، که باید مورد مطالعهٔ همگانی قرار گیرد.

**۱۶. مسألهٔ تناسب میان انباشت و مصرف در تعاونی‌های زراعتی نیز باید مورد مطالعه قرار گیرد. نظریات رفقا در ولایت هوپه چنین است: بر بنیاد تولید و توزیع سال ۱۹۵۷، افزایش‌های آینده در تولید باید به تناسب‌های ۴۰/۶۰ (یعنی ۴۰ درصد برای اعضای تعاونی و ۶۰ درصد برای انباشت تعاونی)، ۵۰/۵۰، یا ۶۰/۴۰ (یعنی ۶۰ درصد برای اعضا و ۴۰ درصد برای انباشت تعاونی) تقسیم گردد. در

جاهایی که تولید و عایدات به سطح دهقانان میانه‌حال ثروتمند رسیده است، پس از مباحثات «بشکف، نقد کن» و پس از رسیدن به توافق در میان توده‌ها، ممکن است افزایش در تولید به نسبت ۳۰/۷۰ (یعنی ۳۰ درصد برای اعضا و ۷۰ درصد برای انباشت تعاونی) تقسیم شود، یا اینکه در یکی دو سال اصلاً تقسیم نگردد تا انباشت به هدف یک جهش بزرگ به پیش، توسعه یابد. از تمام مناطق خواسته می‌شود تا دربارهٔ کفایت این پیشنهاد بحث و تبادل نظر کنند.

**۱۷. تضاد میان اقتصاد جمعی و فردی باید از طریق تثبیت یک تناسب مناسب میان آن‌ها حل گردد. وضعیت کنونی چنین است: در عایدات برخی خانوارهای روستایی در برخی مناطق، نسبت میان اقتصاد فردی و جمعی ۶۰/۴۰ یا ۷۰/۳۰ است (یعنی عایدات حاصل از تولید فرعی خانگی و زمین شخصی ۶۰ یا ۷۰ درصد از عایدات کلی خانواده را تشکیل می‌دهد). این وضعیت ناگزیر بر انگیزهٔ دهقانان نسبت به اقتصاد جمعی سوسیالیستی اثر منفی می‌گذارد و باید تغییر یابد. ولایات می‌توانند از طریق مباحثات «بشکف، نقد کن» راهی برای مهار این وضعیت پیدا کرده و مناسبات اقتصادی را به‌گونهٔ مناسب بازتنظیم نمایند. بر پایهٔ تشویق انگیزهٔ دهقانان در تولید و توسعهٔ همه‌جانبهٔ تولید، باید در ظرف چند سال این تناسب به‌تدریج به ۳۰/۷۰ یا ۲۰/۸۰ تغییر یابد (یعنی دهقانان ۷۰ یا ۸۰ درصد از عایدات‌شان را از تعاونی‌ها به‌دست آورند).

۱۸. میدان‌های آزمایشی را عام سازید. این یک روش بسیار مهم رهبری است. از این راه سبک رهبری حزب ما در عرصهٔ اقتصاد به‌سرعت تغییر خواهد کرد. در مناطق روستایی، میدان‌های آزمایشی اهمیت اساسی دارند؛ در شهرها، این وظیفه به دوش کارخانه‌ها، معادن، کارگاه‌های ابزارسازی، محل‌های کار و بخش‌های کاری پیشرو خواهد بود. یک پیشرفت در یک نقطه، ممکن است باعث به حرکت درآمدن سایر نقاط نظام شود.

۱۹. دو انتها را بگیرید و میانه را با آن‌ها بکشید. این روش رهبری بسیار خوبی است. در هر وضعیت، دو نقطهٔ انتهایی وجود دارد — افراط در پیشرفت و عقب‌ماندگی. زمانی‌که این دو را بگیرید، بخش میانه را می‌توان با آن‌ها کشاند. این روش، یک روش دیالکتیکی نیز هست، زیرا گرفتن دو انتهای متضاد — یعنی پیشرفته و عقب‌مانده — در واقع گرفتن یک جفت اضداد است.

۲۰. دو روش خوب دیگر در رهبری عبارتند از: سازمان‌دهی سفرهای بازدید برای کادرها و مردم برای دیدن و آموختن از تجربیات پیشرفته، و سازمان‌دهی نمایشگاه‌هایی از محصولات با کیفیت و شیوه‌های تولید آن‌ها. این روش‌ها می‌توانند سطح تخنیکی را بالا ببرند، تجربه‌های پیشرفته را عام سازند و رقابت

را تشویق کنند. بسیاری از مشکلات از راه بازدید میدانی قابل حل‌اند. کمون‌ها، دهات، ولایات و ولسوالی‌ها می‌توانند به دیدار متقابل از یکدیگر بروند، در حالی‌که مرکز، ولایات، شهرها، نواحی خاص و ولسوالی‌ها می‌توانند نمایشگاه‌هایی از تولیدات برگزار کنند.

۲۱. انقلابِ پی‌درپی و گُسست‌ناپذیر

انقلاب‌های ما یکی پس از دیگری به وقوع می‌پیوندند. از زمانی که در سال ۱۹۴۹ قدرت را در سراسر کشور به‌دست گرفتیم، به‌سرعت اصلاحات ارضی ضدفئودالی، اشتراکی‌سازی زراعتی و بازسازی سوسیالیستی صنایع، تجارت و صنایع دستی خصوصی آغاز گردید. این سه تحول بزرگ سوسیالیستی ـ یعنی انقلاب سوسیالیستی در مالکیت وسایل تولید ـ به‌گونهٔ اساسی تا سال ۱۹۵۶ تکمیل گردید، و سال گذشته انقلاب سوسیالیستی در جبههٔ ایدیولوژیک و سیاسی آغاز شد. این انقلاب ممکن است تا اول جولای سال جاری مرحله‌ای از آن به پایان برسد، اما مسائل مربوط به آن هنوز حل نشده‌اند. این مسائل برای مدت قابل ملاحظه‌ای همچنان در جریان خواهند بود و از طریق کارزارهای سالانهٔ «شگوفایی ـ نقد ـ تصحیح ـ اصلاح» ادامه خواهند یافت.

اکنون باید انقلاب تخنیکی را آغاز کنیم تا بتوانیم طی پانزده سال یا بیشتر به سطح بریتانیا برسیم. اقتصاد چین عقب‌مانده است و از نظر مادی ضعیف می‌باشد. همین باعث شده که نتوانیم ابتکار عمل زیادی به‌دست گیریم و از نظر روحی محدود شده‌ایم. در این معنا هنوز رهایی نیافته‌ایم. باید جهشی در تولید داشته باشیم. ممکن است در پنج سال آینده اندکی ابتکار عمل بیشتر حاصل کنیم، در ده سال آینده بیشتر، و پس از پانزده سال، زمانی‌که مواد غذایی و آهن و فولاد ما فراوان شود، ابتکار عمل بسیار گسترده‌تری خواهیم داشت.

انقلاب‌های ما مانند نبردها هستند. پس از هر پیروزی، بی‌درنگ باید وظیفهٔ تازه‌ای مطرح شود. تنها از این طریق است که کادرها و توده‌ها همواره پرشور باقی می‌مانند و دچار غرور نمی‌شوند. در واقع، حتی اگر بخواهند مغرور شوند، فرصت آن را نخواهند یافت. زیرا با وظایف نوین بر دوش‌شان، کاملاً درگیر حل مسائل مربوط به تحقق آن وظایف خواهند بود.

هدف از انقلاب تخنیکی این است که همه علم و تخنیک را بیاموزند. راست‌گرایان می‌گویند که ما روشنفکران کوچک هستیم و توانایی رهبری روشنفکران بزرگ را نداریم. برخی حتی پیشنهاد می‌کنند که

کادرهای کهنه را «خریده» یا بازنشسته کنیم، چون هرچند بلد هستند بجنگند و اصلاحات ارضی پیش ببرند، اما از علم و تخنیک چیزی نمی‌دانند. ما باید عزم خود را جزم کنیم تا تخنیک را بیاموزیم و انقلاب بزرگ تخنیکی‌ای را که تاریخ بر دوش ما گذاشته، به‌سرانجام برسانیم.

این مسئله باید در یک کنفرانس کادرها مورد بحث قرار گیرد تا دریابیم چه استعدادهای دیگری در اختیار داریم. در گذشته، ما در جنگ و اصلاحات ارضی استعداد داشتیم. اما این استعدادها اکنون کافی نیستند. باید چیزهای نوین بیاموزیم: درک واقعی از امور اقتصادی، علم و تخنیک. اگر نیاموزیم، دیگر قادر به رهبری نخواهیم بود.

در مقالهٔ «دربارهٔ دیکتاتوری دموکراتیک خلق» که در سال ۱۹۴۹ نوشتم، گفته بودم: «وظیفهٔ جدی بازسازی اقتصادی پیش‌روی ما قرار دارد. به‌زودی بسیاری از چیزهایی را که خوب بلدیم کنار خواهیم گذاشت. این یعنی دشواری... ما باید بر دشواری‌ها فایق آییم. باید آنچه را نمی‌دانیم، بیاموزیم.»

از آن زمان هشت سال گذشته است. در این هشت سال، یک انقلاب پس از دیگری آمد و افکار ما را به خود مشغول ساخت، و از این‌رو فرصت کمی برای آموختن علم و تخنیک باقی ماند.

از امسال به‌بعد، هم‌زمان با پیشبرد انقلاب سوسیالیستی در جبههٔ ایدیولوژیک و سیاسی، باید تمرکز حزب را به‌سوی انقلاب تخنیکی تغییر دهیم. اعضای کمیته‌های حزبی در همه سطوح می‌توانند زمینه را با توضیح این مسأله به کادرها آماده سازند، اما فعلاً ضرورتی به علنی‌سازی آن در روزنامه‌ها نیست. پس از اول جولای، زمانی‌که اصلاحات در سطوح پایه تا حدی تکمیل شود و تمرکز حزب بتواند به‌سوی انقلاب تخنیکی منتقل گردد، بسیار در این‌باره صحبت خواهیم کرد.

با تمرکز بر تخنیک، خطر غفلت از سیاست وجود دارد. بنابراین، باید با دقت، تخنیک را با سیاست درآمیزیم.

۲۲. سرخ و متخصص، سیاست و کار — رابطهٔ میان این دو، یگانگی تضادهاست. ما باید نگرش غیرسیاسی را نقد کنیم. از یک‌سو باید با «سیاسی‌کارانِ» میان‌تهی مقابله کنیم و از سوی دیگر با «عمل‌گرایانِ» گم‌راه.

بی‌هیچ تردیدی، سیاست و اقتصاد، سیاست و تخنیک باید با هم یگانه شوند. چنین باید باشد و برای همیشه چنین خواهد بود. این است معنای «سرخ و متخصص». واژهٔ «سیاست» به حیات خود ادامه خواهد داد، اما با معنایی دیگر. نادیده‌گرفتن ایدیولوژی و سیاست، و سرگرم‌بودن دایمی با امور کاری، نتیجه‌اش یک اقتصاددان یا تکنوکراتِ گم‌راه خواهد بود، و این فاجعه‌بار است. کار ایدیولوژیک و سیاسی، تضمین انجام موفقانهٔ کار اقتصادی و تخنیکی است و به زیربنای اقتصادی خدمت می‌کند. ایدیولوژی و سیاست، افزون بر این، رهبران‌اند، یعنی «ترش‌مایه» کارها. یک نرمش اندک در کار ایدیولوژیک و سیاسی، کار اقتصادی و تخنیکی ما را به بی‌راهه خواهد برد.

در حال حاضر، از یک‌سو، مبارزهٔ شدید طبقاتی میان جهان سوسیالیستی و امپریالیستی وجود دارد؛ از سوی دیگر، هنوز هم طبقات و مبارزهٔ طبقاتی در کشور ما ادامه دارد. ما باید به هر دو بُعد این مبارزات طبقاتی به‌طور کامل توجه کنیم. در گذشته، سیاست عمدتاً به معنای مبارزه با دشمنان طبقاتی بود. اما وقتی مردم قدرت سیاسی را به‌دست می‌آورند، رابطهٔ میان مردم و حکومت، اساساً یک رابطهٔ درونی در میان خود مردم می‌گردد. روش مبارزهٔ سیاسی، بنا بر این، اقناع است، نه سرکوب. این است رابطهٔ نوین سیاسی. این دولت فقط به گونهٔ موقت، از درجاتی از سرکوب در برابر مجرمینی استفاده می‌کند که نظم و قانون اجتماعی را بر هم می‌زنند، و آن را به‌عنوان مکملی برای اقناع به کار می‌برد. در گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیزم، هنوز عناصری ضدسوسیالیستی در میان مردم پنهان‌اند، مانند راست‌گرایان بورژوا. در برابر این‌گونه افراد، راه‌حل ما عمدتاً از نوع بحث و مناظره‌های آزاد توده‌ای است. سرکوب تنها در برابر خراب‌کاران ضدانقلابی جدی به کار می‌رود. وقتی گذار پایان یابد و طبقات حذف شوند، سیاست در یک کشور به‌طور کامل به رابطهٔ درونی میان مردم تبدیل می‌شود. اما حتی در آن زمان نیز، مبارزات ایدیولوژیک و سیاسی میان انسان‌ها و میان انقلاب‌ها ادامه خواهد داشت؛ این مبارزات هرگز پایان نخواهد یافت. قوانین وحدت تضادها، دگرگونی‌های کمی به کیفی، و نفی در نفی، به‌گونهٔ جهان‌شمول و ابدی برقرار خواهند بود. با این حال، ماهیت این مبارزات و انقلاب‌ها دگرگون خواهد شد؛ آن‌ها دیگر مبارزات طبقاتی نخواهند بود، بل‌که مبارزاتی میان تکنیک‌های پیشرفته و عقب‌مانده خواهند بود. مبارزهٔ دوران گذار از سوسیالیزم به کمونیزم نیز یک انقلاب خواهد بود. در دوران کمونیسم، مراحل گوناگون انکشاف وجود خواهد داشت. گذار از یک مرحله به مرحلهٔ دیگر، ناگزیر بر مبنای رابطهٔ میان دگرگونی‌های کمی و کیفی انجام می‌پذیرد. تمام جهش‌ها، تمام خیزش‌های انکشافی، انقلاب‌اند که باید از مسیر مبارزه عبور کنند. نظریهٔ توقف مبارزه، چیزی نیست جز متافیزیک محض.

کارگران سیاسی باید تا اندازه‌ای از امور کاری آگاهی داشته باشند. شاید دشوار باشد که معلومات فراوانی در این زمینه داشته باشند؛ اما دانستن مقدار اندکی کافی نیست. باید چیزی بدانند. کسانی که هیچ شناخت عملی ندارند، «سرخ‌های دروغین» و سیاسی‌کاران میان‌تهی‌اند. باید سیاست و تخنیک را یگانه ساخت. در زراعت، این به معنای راه‌اندازی کشتزارهای آزمایشی است؛ در صنایع، به معنای بیرون‌کشیدن انواع پیشرفته و آزمودن تخنیک‌ها و تولیدات نو. روش به‌کاررفته در این زمینه، مقایسه است. مقایسهٔ پیشرفته با عقب‌مانده در شرایط مشابه، و تشویق عقب‌مانده برای رسیدن به پیشرفته. این‌ها دو قطب یک تضاد اند و مقایسه، وحدت این دو است. نابرابری میان مؤسسات، ماشین‌خانه‌ها، تیم‌ها و افراد وجود دارد. نابرابری، یک قانون کلی و عینی است. چرخه‌یی که بی‌پایان است، از نابرابری به برابری و دوباره به نابرابری حرکت می‌کند. اما هر چرخه، ما را به مرحلهٔ بالاتری از انکشاف می‌رساند. نابرابری، حالت عادی و مطلق است، در حالی‌که برابری، موقتی و نسبی است. دگرگونی میان برابری و نابرابری در اقتصاد ملی ما، عبارت است از روند دگرگونی‌های کلی کمی و بسیاری دگرگونی‌های کیفی. پس از گذشت چند سال، چین با گذار از یک کشور زراعتی به یک کشور صنعتی، جهشی کامل خواهد داشت. سپس بار دیگر روند دگرگونی‌های کمی را پی خواهد گرفت.

مقایسه نه تنها در تولید و تخنیک، بل‌که در سیاست نیز کاربرد دارد، یعنی در هنر رهبری، به‌منظور شناختن رهبران بهتر.

۲۳. روبنای جامعه باید با نیازهای رشد زیربنای اقتصادی و نیروهای مولده هماهنگ باشد. بخشی از این روبنا، قواعد و مقرراتی است که توسط نهادهای دولتی تدوین شده‌اند. بسیاری از این مقررات که در هشت سال گذشته وضع شده‌اند، هنوز هم قابل تطبیق‌اند؛ اما شمار قابل توجهی از آن‌ها به مانعی در برابر افزایش فعالیت توده‌ها و رشد نیروهای مولده تبدیل شده‌اند. این‌گونه مقررات باید تجدید نظر شوند یا لغو گردند.

در این اواخر، توده‌ها تجارب پیشرفته‌ی زیادی به دست آورده‌اند؛ برای نمونه، طرح بهبود خدمات رفاهی کارگران در نیروگاه برق «شی‌چینگ‌شان»، بهبود سیستم خوابگاه‌های کارگران در کارخانه ماشین‌سازی «شیانگ‌چیانگ»، اصلاح سیستم پاداش در نیروگاه برق «چی‌یه» در استان «جیانگ‌سو»، و ادغام چندین شرکت تجارتی درجه‌یک در «گوانگ‌سی» که شمار کارکنان این شرکت‌ها را از ۲۴۰۰ تن به ۳۵۰ تن کاهش داد (یعنی هفت‌هشتم کاهش یافت). در روند بازنگری یا لغو مقررات غیرمنطقی، باید یک اصل عمومی برقرار گردد — تحت شرایطی که رشد شرکت‌های سوسیالیستی بر بنیاد اصول «بیشتر، سریع‌تر،

بهترِ و اقتصادی‌تر»، بر اساس برنامه‌ریزی و رعایت تناسبات، و بر پایه ارتقای آگاهی توده‌ها صورت گیرد، باید اجازه داد که توده‌ها آن مقرراتی را که مانع رشد نیروهای مولده‌اند، بشکنند و از این اقدام‌شان حمایت کرد.

تمام ادارات مرکزی و کمیته‌های حزبی در ولایات، شهرها و مناطق خودمختار باید رفقای مسئول خود را به سطوح پایه‌ای اعزام کنند تا تجارب پیشرفته‌ی توده‌ها را جمع‌بندی نمایند. آنان باید نوآوری‌هایی را که در سطوح پایین و از سوی توده‌ها در راستای سازندگی سوسیالیستی صورت گرفته و مفید هستند، توسعه داده و برای تأیید به نهادهای ذی‌ربط پیشنهاد کنند؛ هم‌چنین برخی از مواد موجود در مقررات را در این واحدهای پایه‌ای به حال تعلیق درآورند و تجارب پیشرفته را به واحدهای دیگر گسترش دهند.

تمام ادارات مرکزی و کمیته‌های حزبی در ولایات، شهرها و مناطق خودمختار باید این‌گونه تجارب نمونه و پخته‌ی پیشرفته را به‌صورت سیستماتیک جمع‌بندی کنند. آن دسته از تجاربی که اهمیت ملی دارند باید با تصویب مرکز و شورای دولتی برسند؛ تجارب مهمی که در سطح محلی معنا دارند، با تصویب کمیته حزبی یا حکومت محلی کفایت می‌کند؛ تجارب فنی باید به تأیید نهادهای فنی مربوطه برسد. سپس این تجارب در میان واحدهای مشابه در سراسر کشور یا ولایت گسترش می‌یابد. پس از گذشت زمانی مشخص، در صورت نیاز، مقررات قبلی بازنگری شده یا بر اساس تجارب نوین، مقررات تازه وضع می‌گردد. این روشِ تدوین و بازنگری مقررات بر مبنای خط‌مشی توده‌ای است.

۲۴. تصحیح (رفع اشتباهات) باید تا پایان پیش برده شود. حزب به‌طور کلی باید همت خود را جزم کند تا بوروکراسی‌گرایی را از میان بردارد، با واقعیت‌ها روبرو شود و با مردم متحد گردد. باید تمام تلاش خود را برای تصحیح اشتباهات و ضعف‌هایی که در کار، شیوه و ساختارهای حزبی وجود دارد، به‌خرج دهد.

۲۵. اعضای کمیته‌های حزبی در مرکز، ولایات، شهرها و مناطق خودمختار، به‌جز افراد سالمند یا بیمار، باید سالانه برای مدت چهار ماه دفاتر خود را ترک کرده، به سطوح پایین‌تر بروند تا تحقیق و بررسی کنند و در نشست‌های مختلف شرکت نمایند. آنان باید از روش «تماشای گل از پشت اسب» و نیز «تماشای گل از سطح پایین» استفاده کنند. حتی اگر شخصی فقط برای سه یا چهار ساعت دیداری کوتاه از جایی داشته باشد، بازهم سودمند است ـ به‌شرطی که با کارگران و دهقانان تماس برقرار کرده، شناخت واقعی

خود را عمیق‌تر سازد. برخی نشست‌های مرکز می‌تواند بیرون از پکن برگزار شود؛ برخی نشست‌های کمیته حزبی ولایتی نیز می‌تواند بیرون از مرکز ولایت دایر گردد.

۲۶. ما باید برخوردی واقعاً برابرانه با کادرها و توده‌ها داشته باشیم و کاری کنیم که مردم احساس کنند مناسبات میان انسان‌ها واقعاً برابری‌آمیز است. باید کاری کنیم که دیگران احساس کنند که ارتباطی باز، صادقانه و صمیمی برقرار است. باید از «لو شون» بیاموزیم که با خوانندگانش ارتباط برقرار می‌کرد و از آن‌ها بازخورد می‌گرفت. مردم کارهای مختلفی انجام می‌دهند و در وظایف متفاوتی قرار دارند، اما مهم نیست که جایگاه کسی چقدر بالا باشد، باید در میان مردم مانند یک کارگر عادی ظاهر شود. نباید متکبرانه برخورد کرد، باید بوروکراسی‌گرایی را از خود دور کرد. باید با حوصله به سخنان دیگران تا پایان گوش داد و دیدگاه‌های متفاوتی را که از سطوح پایین‌تر مطرح می‌شود، مورد توجه قرار داد. نباید به‌محض شنیدن نظر مخالف، عصبانی شد یا آن را توهینی شخصی تلقی کرد. این یکی از شیوه‌های برخورد برابرانه با مردم است.

۲۷. اعضای کمیته‌های حزبی در تمام سطوح، به‌ویژه آن مسئولینی که قاطعانه از خط صحیح مرکز پیروی می‌کنند، باید آمادگی نقد شدن را داشته باشند. اگر نقد درست بود، باید آن را پذیرفته، خود را اصلاح کنیم؛ اگر درست نبود، به‌ویژه اگر زشت و توهین‌آمیز بود، باید «پوست سر خود را کلفت کنیم» و آن‌چه را که بر ما فرو می‌بارد، تحمل نماییم. سپس باید آن انتقاد را بررسی کرده، پیش از هرگونه اقدامی، آن را به‌درستی ارزیابی کنیم. در چنین وضعیتی، نباید مطابق هر بادی که می‌وزد خم شویم؛ باید بی‌باکانه در برابر باد بایستیم. ما قبلاً در سال ۱۹۵۷ از این آزمون گذشته‌ایم.

۲۸. اصول رهبری حزب باید در نشست‌های کادرهای حزبی در سطوح ولایتی، ولسوالی، ناحیه، و شاید هم در سطح قریه مورد بحث قرار گیرد، تا درستی این اصول روشن گردد.

«صلاحیت‌های مهم در یک دست متمرکز شود؛
صلاحیت‌های کم‌اهمیت پراکنده گردد.
تصمیم‌گیری توسط کمیته‌های حزبی انجام شود،
و همه طرف‌های مربوط باید آن را عملی کنند.
اجرای تصمیم به معنای تصمیم‌گیری نیست،
اما نباید از اصول منحرف گردد.

در زمینه بازرسی از کار،
کمیته‌های حزبی مسئولیت دارند.»

در این چند سطر، مسئولیت کمیته‌های حزبی در تصمیم‌گیری درباره مسایل مهم و بازرسی از اجرای آن‌ها روشن شده‌است. «تمرکز صلاحیت‌های مهم در یک دست» ضرب‌المثل قدیمی‌ای‌ست که معمولاً به معنای دیکتاتوری فردی تعبیر می‌شود، اما ما آن را به این معنا به‌کار می‌بریم که صلاحیت‌های اساسی باید به‌گونهٔ جمعی در دست کمیته‌های حزبی در مرکز و مناطق باشد، تا از پراکندگی صلاحیت‌ها جلوگیری شود. چگونه صلاحیت‌های مهم ممکن است پراکنده گردد؟ این هشت سطر در سال ۱۹۵۳ با در نظر گرفتن وضعیت آن زمان و پراکندگی صلاحیت‌ها وضع شده‌اند. «و توسط همه طرف‌های مربوط باید عملی گردد» به معنای اجرای تصمیم تنها توسط اعضای حزب نیست، بلکه منظور این است که اعضای حزب باید با دیگران در نهادهای حکومتی، در تعاونی‌ها، در نهادهای مستقل و در مؤسسات فرهنگی و آموزشی تماس گرفته، بحث و مشورت کنند، کمبودی‌ها را اصلاح نمایند و پس از رسیدن به توافق عمومی، تصمیم‌ها را عملی سازند. واژهٔ «اصول» در بیت سوم اشاره دارد به این‌که حزب بالاترین شکل سازماندهی پرولتاریایی را نمایندگی می‌کند، یعنی مرکزیت دموکراتیک، وحدت رهبری جمعی و نقش فردی (یعنی حل تضاد میان کمیتهٔ حزبی و منشی اول آن) و اتخاذ تصمیم‌ها در مرکز یا در سطوح عالی.

۲۹. آیا لازم است در همه امور با منشی اول مشورت شود؟
نه، فقط در موارد مهم باید چنین شود. باید فرد دوم و سوم در ردهٔ رهبری موجود باشند که در غیاب منشی اول بتوانند امور را به‌دست گیرند.

۳۰. کمیته‌های حزبی باید مسایل نظامی را مدیریت کنند و واحدهای مسلح باید زیر نظارت آن‌ها قرار داشته باشند.
به‌صورت بنیادی، این وضعیت تا به امروز ادامه یافته و این یک سنت نیکوی نیروهای مسلح ما بوده‌است. رفقایی که در امور نظامی فعالیت دارند، خواستار آن‌اند که کمیته‌های مرکزی و محلی حزب این مسایل را مدیریت کنند. با این حال، در سال‌های اخیر، به‌دلیل مصروفیت ما به اصلاحات اجتماعی و بازسازی اقتصادی، از رسیدگی به این مسایل غفلت شده‌است. باید از این گرایش جلوگیری شود و رسیدگی به امور نظامی به‌گونهٔ منظم در جریان هر سال انجام گیرد.

۳۱. مجلس‌های بزرگ، متوسط و کوچک ضروری‌اند و باید به‌خوبی توسط شعبات و در مناطق مختلف تنظیم شوند. مجلس‌های کوچک که شامل چند نفر یا یک‌دو دوجین نفر باشند، برای شناخت و بررسی مشکلات بهتر است. مجلس‌های بزرگ‌تر، که بیش از هزار نفر را دربر بگیرد، تنها می‌توانند از روش «بحث پس از ارائه گزارش» استفاده کنند و نباید زیاد برگزار شوند، شاید دو بار در سال کافی باشد. اما باید حداقل چهار مجلس کوچک و متوسط برگزار شود که بهتر است در سطوح پایین‌تر تشکیل گردد. برای نمونه، کمیته حزبی ولایتی می‌تواند مجلس ولسوالان حزبی یک یا چند ولسوالی را دایر کند؛ اعضای مرکز یا شورای دولت می‌توانند جداگانه به ولسوالی‌ها بروند و در آن‌جا مجالس دایر کنند. یک ناحیه تعاونی اقتصادی هم می‌تواند هر وقت مشکلی برای بحث پیدا شود، مجلس دایر کند — حداقل چهار بار در سال.

۳۲. روش مجلس‌گیری باید پیوند دادن معلومات و دیدگاه‌ها باشد. این روش بسیار بد است اگر مواد و دیدگاه‌ها با هم پیوند نداشته باشند، یا معلومات مرور شود بدون هیچ دیدگاهی، یا دیدگاه‌ها مطرح گردد بدون اینکه بر معلوماتی استوار باشد. بدترین حالت آن است که حجم بزرگی از مواد ارائه شود بدون اینکه نظر مثبت یا منفی در پی داشته باشد. باید یاد بگیریم چگونه با استفاده از معلومات، دیدگاه خود را توضیح دهیم. باید معلومات وجود داشته باشد، اما همچنان باید دیدگاه روشن و مشخصی برای جهت‌دهی به آن‌ها موجود باشد. معلومات نباید زیاد باشد؛ تنها به اندازه‌ای کافی است که دیدگاه‌ها را روشن سازد. ما تنها باید یکی دو گنجشک را تشریح کنیم، نه همه را — به‌اصطلاح. هرچند باید حجم زیاد معلومات در اختیار داشته باشیم، تنها باید نمونه‌های نماینده را ارائه کنیم. باید درک کنیم که مجلس گرفتن مثل نوشتن کتاب قطوری نیست.

۳۳. به‌طور کلی، نباید انبوهی از معلومات و دیدگاه‌ها را در مدت چند ساعت بر کسانی که با آن آشنا نیستند تحمیل کرد. باید چند مجلس در سال برگزار شود تا مردم با موضوعات کاری آشنا شوند. باید برایشان نوعی از منابع اولیه و پروسس‌شده را که نیاز دارند فراهم کنیم. نباید فقط محصولات نهایی یعنی نتیجه‌گیری‌ها را ناگهان یک صبح به آنان ارائه کنیم. آن‌ها به یک چکیدن تدریجی نیاز دارند، نه یک سیلاب چند صد سانتی‌متری. سیستم «تدریس اجباری» باید لغو شود. «مهر زدن کورکورانه» باید به حداقل کاهش یابد. ارتباط کامل تنها زمانی ممکن است که اطلاعات لازم از آغاز به‌صورت مشترک در دسترس قرار گیرد.

۳۴. مسئله ده انگشت. انسان ده انگشت دارد و یک کادر باید بیاموزد که تفاوت میان نُه انگشت و یک انگشت را ببیند، یا تفاوت میان اکثریت و اقلیت انگشت‌ها را درک کند. نه انگشت با یک انگشت یکی نیست. این موضوع ساده به‌نظر می‌رسد، اما بسیاری هنوز آن را نمی‌فهمند. بنابراین باید این دیدگاه را تبلیغ کنیم — تفاوت میان وضعیت‌های بزرگ و کوچک، وضعیت‌های کلی و مشخص، و روندهای اصلی و فرعی توسعه. ما باید روند اصلی را دریابیم، وگرنه زمین می‌خوریم. این مسئله‌ای است مربوط به فهم و منطق. بیان آن با استعاره «نه انگشت و یک انگشت» زنده‌تر و مناسب‌تر با کار ماست. اگر در خط اساسی‌مان اشتباهی نباشد، کار ما عمدتاً به دستاوردهایش وابسته است. البته این دیدگاه در مورد بعضی افراد صدق نمی‌کند، مانند راست‌گرایان. تمام انگشتان بسیاری از راست‌گرایان افراطی مریض‌اند. به همین دلیل ممکن است آن‌ها همچنان در مکتب بمانند.

۳۵. «بر یک یا چند نکته حمله بردن، آن‌ها را بزرگ‌نمایی کردن و باقی را نادیده گرفتن» شیوه‌ای غیرعملی و متافزیکی است. در سال ۱۹۵۷، راست‌گرایان بورژوا دقیقاً با همین روش به سوسیالیزم حملات شدیدی کردند. حزب ما در گذشته، یعنی زمانی که تحت سلطهٔ دگماتیسم بود، به‌شدت از این روش آسیب دید. خط «لی‌سان»، تجدیدنظرطلبی یا فرصت‌طلبی راست، خط «چن دو–هسیو» و خط «وانگ مینگ» در دورهٔ جنگ ضد جاپان، همگی از همین روش استفاده کرده بودند. در سال ۱۹۳۵، «چانگ کواوتاو» از آن بهره برد، و در ۱۹۵۳ اتحاد ضدحزبی «گاو کانگ – جائو شو–شی» نیز همین کار را کرد. ما باید تجارب گذشته را جمع‌بندی کنیم و این روش را از دیدگاه تیوری شناخت و میتودولوژی نقد نماییم، تا کادرهای ما بیدار شوند و دیگر قربانی آن نشوند. حتی افراد خوب نیز وقتی اشتباه می‌کنند، ممکن است ناخودآگاه از این روش استفاده کنند؛ از همین‌رو برای‌شان لازم است که میتودولوژی بیاموزند.

۳۶. روند شکل‌گیری مفاهیم، داوری و استدلال، همان روند تحقیق، مطالعه و اندیشیدن است. مغز انسان توانایی بازتاب جهان عینی را دارد، هرچند این کار به‌آسانی درست انجام نمی‌شود. بازتاب درست یا نزدیک‌ترین بازتاب به واقعیت، تنها پس از اندیشه و بازاندیشی پیاپی به‌دست می‌آید. پس از رسیدن به دیدگاه و اندیشهٔ درست، باید راهی مناسب برای بیان آن‌ها پیدا کرد تا برای دیگران قابل فهم باشد. روند شکل‌گیری مفاهیم، داوری و استدلال، روندی است «از میان مردم»؛ و روند انتقال دیدگاه‌ها و اندیشه‌های خود به دیگران، روندی است «به‌سوی مردم». این حقیقت ساده شاید هنوز برای بسیاری از کادرهای ما قابل درک نشده باشد. هر قدر که یک انسان بزرگ باشد، افکار، دیدگاه‌ها، برنامه‌ها و روش‌های او تنها بازتابی از جهان عینی است، و مواد خام و نیم‌پخته برای شکل‌گیری این مفاهیم یا از

عمل توده‌ها می‌آید یا از تجارب علمی خودش. ذهن او فقط یک کارخانهٔ پروسس است که در آن محصولات نهایی ساخته می‌شود؛ در غیر این‌صورت هیچ فایده‌ای ندارد. درستی و کارایی این محصولات نهایی توسط توده‌های مردم آزمایش می‌شود. اگر رفقای ما این را درک نکنند، سر خود را به میخ خواهند کوبید.

۳۷. مقاله‌ها و اسناد باید دقیق، روشن و زنده نوشته شوند. دقت مسئله‌ای مربوط به منطق است، یعنی مفاهیم، داوری و استدلال. وضاحت و زنده‌گی مربوط به منطق و سبک نوشتار است. بیشتر مقاله‌های امروز از مشکلات زیر رنج می‌برند:

الف. مفاهیم مبهم،

ب. داوری نابسنده،

ج. نبود منطق در روند به‌کارگیری مفاهیم و داوری‌ها در استدلال،

د. نداشتن ارزش ادبی.

در نتیجه، خواندن یک مقاله به یک زحمت طاقت‌فرسا بدل می‌شود که انرژی فراوان را مصرف می‌کند و چیزی اندک به بار می‌آورد. این گرایش نادرست باید از میان برداشته شود. رفقایی که در کار اقتصادی مصروف‌اند، باید نه تنها به دقت بلکه به وضاحت و زنده‌گی متن نیز توجه کنند. آن‌ها نباید تصور کنند که وضاحت و زنده‌گی مربوط به معلمان زبان و ادبیات است و نه مربوط به «اهل فهم» چون خودشان. اسناد مهم باید نه توسط افراد دوم و سوم، بلکه توسط خود مسئول اول یا به‌صورت مشترک تهیه شود.

۳۸. نباید کاملاً متکی به منشی‌ها یا «پشت‌صحنه‌ای‌ها» (زیردستان؟) بود. باید کارها را خود ما انجام بدهیم و تنها از دیگران کمک بگیریم. سیستم منشی‌گری نباید به یک بیماری عمومی تبدیل شود. هرجا که منشی ضرورت ندارد، نباید وجود داشته باشد. تکیهٔ کامل بر منشی‌ها برای همه‌چیز، نشانه‌ای از زوال روحیه انقلابی است.

۳۹. باید مقداری علوم طبیعی و تطبیقی آموخت.

۴۰. باید مقداری فلسفه و اقتصاد سیاسی آموخت.

۴۱. باید مقداری تاریخ و حقوق آموخت.

۴۲. باید مقداری ادبیات آموخت.

۴۳. باید مقداری دستور زبان و منطق آموخت.

۴۴. من پیشنهاد می‌کنم که رفقای مسئول در مرکز، ولایت‌ها و شهرها به‌طور داوطلبانه یک زبان خارجی بیاموزند، با هدف رسیدن به سطح متوسطه (مکتب لیسه) در مدت پنج یا ده سال.

۴۵. آنانی که مسئولیت سنگینی را در مرکز یا در سطح ولایت به دوش دارند، می‌توانند هرکدام یک منشی شاگرد داشته باشند.

۴۶. یک کادر که از منطقه‌ای دیگر آمده، باید گویش همان محل را یاد بگیرد؛ همهٔ کادرها باید زبان معیار (پوتونگهوا، زبان رسمی چینی) را بیاموزند. باید یک برنامهٔ پنج‌ساله تنظیم گردد تا به یک سطح معین زبان دست یابند. کادرهای هان که در مناطق اقلیت‌ها کار می‌کنند، باید زبان آن اقلیت را بیاموزند. به همین ترتیب، کادرهای اقلیت نیز باید زبان هان را بیاموزند.

۴۷. همهٔ دوایر مرکز، ولایت‌ها، مناطق خاص و ولسوالی‌ها باید «شخصیت‌های مستعد» را پرورش دهند. نبودن روشنفکران به‌هیچ‌وجه قابل قبول نیست. اما پرولتاریا باید روشنفکران خاص خود را داشته باشد؛ کسانی که شناخت بیشتری از مارکسیزم دارند و به یک سطح معین فرهنگی، دانش علمی و توانایی ادبی رسیده‌اند.

۴۸. همهٔ مکاتب متوسطهٔ تخنیکی و مکاتب فنی، اگر امکان داشته باشد، باید برای رسیدن به خودکفایی کامل یا نسبی، کارگاه‌ها و مزرعه‌هایی ایجاد کنند تا در تولید سهم بگیرند. شاگردان باید نیمه‌وقت درس بخوانند و نیمه‌وقت کار کنند. در شرایط مناسب، این مکاتب می‌توانند شاگردان بیشتری جذب کنند، ولی نباید هزینهٔ بیشتری بر کشور تحمیل کنند.

همهٔ پوهنتون‌های صنعتی باید تلاش کنند تا لابراتوارها و کارگاه‌هایی برای آموزش، تحقیق و تولید ایجاد نمایند. علاوه بر این، شاگردان و استادان آن‌ها می‌توانند با فابریکه‌های محلی قرارداد ببندند و در فعالیت‌های آن‌ها شرکت نمایند.

۴۹. همهٔ مکاتب زراعتی، علاوه بر کار تولیدی در مزرعه‌های خود، می‌توانند با تعاونی‌های زراعتی محلی قرارداد کاری امضا کنند. استادان آن‌ها باید به تعاونی‌ها فرستاده شوند تا نظریه را با عمل در پیوند قرار دهند. تعاونی‌های محلی باید شاگردان واجد شرایط را برای تحصیل در این مکاتب معرفی نمایند.

مکاتب متوسطه و ابتدایی در روستا باید با تعاونی‌های محلی قراردادهایی برای اشتراک در تولید زراعتی و جانبی امضا کنند. شاگردان روستایی باید از رخصتی تابستانی، تعطیلات دیگر و اوقات فراغت خود استفاده کنند تا در دهکدهٔ خود کار کنند.

۴۹. تمام مکاتب زراعتی، علاوه بر کار تولیدی در مزرعه‌های خود، می‌توانند با همکاری‌های زراعتی محل قرارداد کار امضا کنند. آموزگاران‌شان باید به این همکاری‌ها فرستاده شوند تا نظریه را با عمل یکجا سازند. همکاری‌های زراعتی محل باید شاگردان واجد شرایط را برای تحصیل در این مکاتب پیشنهاد کنند.
مکاتب متوسطه و ابتدایی دهات باید با همکاری‌های محل قرارداد ببندند تا در تولید زراعتی و تولیدات فرعی سهم بگیرند. شاگردان دهاتی باید از رخصتی‌های تابستانی، تعطیلات و وقت فراغت خود استفاده کرده، در قریه‌های خود کار کنند.

۵۰. در شرایط مناسب، پوهنتون‌ها و مکاتب شهری متوسطه می‌توانند باهم کارخانه‌ها یا ورکشاپ‌هایی تأسیس کنند و همچنین قرارداد کار با کارخانه‌ها، محلات کاری یا صنایع خدماتی امضا نمایند.
تمام پوهنتون‌ها و مکاتب متوسطه و ابتدایی که زمین دارند باید مزرعه‌های خود را اداره کنند. آن‌هایی که زمین ندارند می‌توانند در کار تولیدی همکاری‌های زراعتی اطراف شهر سهم بگیرند.

۵۱. یک کمپاین صحی عام‌المنفعه میهن‌دوستانه به هدف از بین بردن "چهار آفت" راه‌اندازی شود، و امسال تفتیش‌های ماهوار انجام گیرد، تا بنیه این کمپاین گذاشته شود. بسته به شرایط محلی، آفات دیگر نیز می‌توانند به این فهرست افزوده شوند.

۵۲. مرکز، ولایات و مناطق خاص می‌توانند کارخانه‌های تولید کود کیمیاوی بسازند. شعبات صنایع کیمیاوی مرکز باید به این مناطق در طراحی کارخانه‌های کوچک و متوسط از این نوع کمک کنند، و شعبات انجنیری مرکز باید برای تجهیز این کارخانه‌ها همکاری نمایند.

۵۳. ولایات، مناطق خودمختار و شهرها باید انستیتوت‌های تحقیقاتی ابزار زراعتی ایجاد کنند که به‌طور مشخص مسئول بهبود ابزار و ماشین‌های متوسط و کوچک باشند. این نهادها باید با کارخانه‌های ابزار زراعتی رابطه نزدیک داشته باشند، تا پس از طراحی ابزار بهبودیافته، فوراً آن را به کارخانه‌ها برای تولید بسپارند.

۵۴. در کمون "لیئن‌منگ" از ولسوالی "شیاوکان"، ولایت "هوپه‌ی"، برخی زمین‌ها در یک فصل ۲۱۳۰ جین (catties) فی مو محصول می‌دهند؛ در کمون "چیئن‌چین" از ولسوالی "رن‌شو"، ولایت "سچوان"، زمین‌ها ۱۶۸۰ جین فی مو در یک فصل؛ در کمون "چینگ‌هو" از ولسوالی "ای‌چون"، ولایت "شن‌سی"، بعضی زمین‌های تپه‌ای ۱۶۵۰ جین فی مو؛ و در کمون "ناپو" از "پای‌سه"، ولایت "کوانگ‌سی"، برخی زمین‌ها ۱۶۰۰ جین فی مو محصول می‌دهند. تجربه‌های این کشت‌های پرمحصول باید مطالعه و در مناطق مشابه توسعه یابد.

۵۵. مسئله نسبت مناسب انواع مختلف تخم (یعنی کشت چند نوع تخم از یک محصول در یک منطقه) باید در مناطق مختلف مورد مطالعه قرار گیرد.

۵۶. نباتات ریشه‌دار (root-crops) بسیار مفید هستند — برای مصرف انسان و خوک، برای کارخانه‌های تولید نوشیدنی الکلی، شکر و نودل که می‌توانند در مناطق مختلف ساخته شوند. کشت نباتات ریشه‌دار باید در هماهنگی با برنامه‌ریزی دقیق ترویج یابد.

۵۷. جنگل‌کاری: درختانی که در هر فصل سال قابل کاشت هستند باید در تمام فصول کشت شوند؛ درختانی که فقط در دو یا سه فصل قابل کاشت‌اند باید در همان فصل‌ها غرس شوند.

۵۸. در منطقه خاص "شانگلو" از ولایت "شن‌سی"، هر خانواده مقدار یک پیمانه (پینت) چارمغز کشت می‌کند. این تجربه ارزش مطالعه را دارد. می‌توان آن را به دیگر محصولات تجارتی مانند میوه، توت، بلوط، چای، کاجو و دانه‌های روغنی تعمیم داد، اگر پس از بحث به شیوه "بگذار شکوفه کنند و رقابت نمایند"، مردم موافق باشند.

۵۹. جنگل‌ها باید بر اساس ساحات پوشیده‌شده اندازه‌گیری شوند. مساحت ساحات پوشیده‌شده و نسبت آن‌ها به ساحات غیرپوشیده باید در تمام ولایات، مناطق خاص و ولسوالی‌ها سنجیده شود، تا هدف مشخصی برای ساحات جنگلی در هر منطقه تعیین گردد.

۶۰. پیش از ماه سنبله امسال، مسئله کناره‌گیری من از ریاست جمهوری باید در جلسات مشورتی آزاد به بحث گذاشته شود، نخست در میان کادرها در تمام سطوح، و سپس در کارخانه‌ها، تا از نظرات کادرها و مردم آگاهی حاصل شود و به یک توافق اکثریتی در این زمینه برسیم. کناره‌گیری من از ریاست جمهوری و تمرکز بر وظایفم به‌عنوان رئیس مرکز حزب، باعث صرفه‌جویی قابل‌ملاحظه در وقت من می‌شود تا بتوانم نیازهای حزب را بهتر برآورده کنم. این راه همچنین با وضعیت جسمی من سازگارتر است. اگر در جریان این بحث‌ها، مردم با این پیشنهاد مخالفت ورزند، باید برای‌شان توضیح داده شود. اگر زمانی کشور به‌گونه‌ی عاجل به خدمات من نیاز پیدا کرد و حزب تصمیم گرفت که مرا دوباره فرا بخواند، من بار دیگر این وظیفه رهبری را به دوش خواهم گرفت. اکنون که کشور در صلح به‌سر می‌برد، بهتر است من از ریاست جمهوری کنار بروم. این درخواست مورد موافقت و استقبال دفتر سیاسی مرکز و بسیاری از رفقای مرکز و مناطق دیگر قرار گرفته است. لطفاً این موضوع را به‌گونه‌ی روشن برای کادرها و مردم توضیح دهید تا دچار سوءتفاهم نشوند.

شیوه‌ی بیان نتایج این جلسات: دیدگاه‌ها باید به‌گونه‌ی روشن و تدریجی برای کادرها توضیح داده شود. نباید از روش «سیلاب ناگهانی» استفاده گردد.

دیدگاه‌هایی که در این‌جا ثبت شده‌اند، همه در حد پیشنهاد است. رفقای ما باید این پیشنهادات را با خود به مناطق‌شان ببرند تا نظر کادرها را جلب کنند. این دیدگاه‌ها قابل رد یا گسترش است. پس از چند ماه، این نظرات می‌توانند به‌گونه‌ی سند رسمی تدوین گردند.

یادداشت‌ها

[[۱.]] در زبان چینی، شکست خوردن در مسیر کاری را به‌گونه‌ی تمثیلی «زدن سر به میخ» می‌نامند. از همین‌رو، انسان باید پوست سر خود را ضخیم‌تر سازد تا بتواند در برابر ناکامی‌ها تاب بیاورد.

«سخنرانی‌ها در کنفرانس چنگدو»

(مارچ ۱۹۵۸)

(الف) سخنرانی ۱۰ مارچ

کُدها و قراردادها (اصول و الگوهای تثبیت‌شده) خود به‌خودی یک مسأله‌اند و می‌خواهم از این مسأله به‌عنوان نمونه‌ای برای بحث دربارهٔ روش ایدئولوژیک بهره گیرم — یعنی پافشاری بر اصول همراه با روح خلاقانه.

در سطح بین‌المللی، ما باید روابط دوستانه با اتحاد شوروی، دموکراسی‌های خلق و احزاب کمونیست و طبقات کارگر همه کشورها داشته باشیم؛ باید به انترناسیونالیزم توجه شایسته نماییم و از نقاط قوت اتحاد شوروی و سایر کشورها بیاموزیم. این، یک اصل است. اما دو روش برای آموختن وجود دارد: یکی صرفاً تقلید کردن، و دیگری تطبیق دادن با روح خلاق. یادگیری باید با خلاقیت همراه باشد. وارد کردن کدها و قراردادهای شوروی بدون انعطاف، نشانهٔ فقدان روح خلاقانه است.

از زمان تأسیس حزب ما تا زمان اردوکشی شمال (۱۹۲۱ تا ۱۹۲۷)، حزب ما نسبتاً سرزنده بود، حتی با در نظر گرفتن اینکه ایدیولوژی بورژوایی چِن تو–هسیو، که به لباس مارکسیزم آراسته شده بود، در آن زمان نفوذ داشت.[[۱]] ما حزب خود را در سومین سال پس از پیروزی انقلاب اکتبر بنیاد نهادیم. بنیان‌گذاران حزب همه جوانانی بودند که در جنبش چهارم می شرکت کرده و از آن تأثیر پذیرفته بودند. پس از انقلاب اکتبر، در حالی که لنین هنوز زنده بود، و در شرایطی که مبارزهٔ طبقاتی بسیار تیز و حاد بود و استالین هنوز به قدرت نرسیده بود، آنان نیز پر از حیات و پویایی بودند. سرچشمهٔ چِن تو–هسیوئیزم را باید در سوسیال‌دموکراسی بیگانه و بورژوازی بومی خودمان جستجو کرد. هرچند در این دوره اشتباهات چِن تو–هسیوئیستی رخ داد، ولی به‌طور کلی دگماتیزم وجود نداشت.

آغاز دورهٔ جنگ داخلی تا کنفرانس تسون‌یی (از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۵)، سه خط مجزای «چپ‌روانه» در حزب چین شکل گرفت، که بدترین آن میان سال‌های ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۵ به‌وجود آمد.[۲] در آن زمان، اتحاد شوروی در برابر تروتسکیست‌ها به پیروزی دست یافته بود، هرچند که در سطح نظری فقط مکتب دبورین را شکست داده بود.[۳] چپ‌روهای فرصت‌طلب چینی تقریباً همه‌شان در جریان اقامت در اتحاد شوروی تأثیر پذیرفته بودند. البته، این بدان معنا نیست که همهٔ کسانی که به مسکو رفته بودند دگماتیست بودند؛ در میان بسیاری که در آن زمان در شوروی بودند، برخی دگماتیست بودند و برخی

دیگر نه؛ بعضی‌ها با واقعیت در تماس بودند، و برخی دیگر هیچ ارتباطی با واقعیت نداشتند و فقط شرایط کشورهای خارجی را می‌دیدند. گذشته از آن، نقش استالین نیز در آن زمان در حال تحکیم بود (که پس از پاکسازی ضدانقلابیون، به‌طور کامل تثبیت شد). انترناسیونال کمونیست در آن زمان تحت رهبری بوخارین، پیکوف[٤] و زینوویف قرار داشت؛ در حالی‌که رئیس دفتر شرق کووسینن و رئیس بخش خاور دور «میف» بود. xxx[٥] رفیق خوبی بود، انسانی، خلاق، اما اندکی بیش از حد «خوب» بود. تأثیر میف بیشتر بود. این شرایط زمینه‌ساز رشد دگماتیسم گردید و برخی از رفقای چینی نیز از آن تأثیر گرفتند. در میان روشنفکران جوان نیز گرایش‌های انحرافی «چپ‌روانه» وجود داشت. در آن زمان، وانگ مینگ[٦] و دیگران خود را به‌عنوان «٢٨ و نیم بلشویک» معرفی کردند. وقتی چند صد نفر در اتحاد شوروی آموزش می‌دیدند، چرا فقط «٢٨ و نیم» نفر بلشویک بودند؟ دلیل آن این بود که آنان چنان به‌شدت چپ‌رو بودند که خود را در تنگنا قرار داده و منزوی ساختند، و در نتیجه، تماس‌های حزب را کاهش دادند.

دگماتیسم چینی دارای ویژگی‌های خاص چینی بود. این ویژگی‌ها در حوزهٔ جنگ و در مسألهٔ دهقانان ثروتمند تبارز یافت. چون شمار دهقانان ثروتمند بسیار اندک بود، ما در اصل تصمیم گرفتیم که با آنان کاری نداشته باشیم و به آنان امتیازاتی بدهیم. اما «چپ‌روها» با این دیدگاه موافق نبودند. آنان طرفدار این بودند که «به دهقانان ثروتمند زمین بد داده شود و به ملاکان هیچ زمینی داده نشود». در نتیجه، ملاکان چیزی برای خوردن نداشتند، و برخی‌شان به کوه‌ها فرار کرده، دسته‌های چریکی راهزن را تشکیل دادند.

در مسألهٔ بورژوازی، این چپ‌روها طرفدار سرنگونی کامل آن بودند؛ می‌خواستند بورژوازی نه‌تنها از نظر سیاسی، بلکه از نظر اقتصادی نیز نابود شود، و بدین ترتیب، انقلاب دموکراتیک را با انقلاب سوسیالیستی خلط می‌کردند. آنان هیچ‌گونه تحلیل مشخصی از امپریالیزم نداشتند و همهٔ آن را به‌مثابه یک بلوک یگانه و تجزیه‌ناپذیر می‌پنداشتند که از کومین‌تانگ حمایت می‌کند.

در دورهٔ پس از رهایی کامل کشور (از ١٩٥٠ تا ١٩٥٧)، دگماتیسم هم در کار اقتصادی و هم در عرصهٔ فرهنگی و آموزشی ظاهر شد. در بخش نظامی نیز مقداری دگماتیسم وارد شده بود، اما اصول اساسی هنوز حفظ می‌شد، و نمی‌توان گفت که کار نظامی ما دگماتیک بود. در کار اقتصادی، دگماتیسم عمدتاً در صنعت سنگین، برنامه‌ریزی، بانکداری و احصائیه‌ها (آمارگیری) بروز می‌کرد، به‌ویژه در صنعت سنگین و برنامه‌ریزی. چون این عرصه‌ها را نمی‌شناختیم و مطلقاً هیچ تجربه‌ای نداشتیم، در نادانی خود ناگزیر شدیم روش‌های خارجی را وارد کنیم. کار احصائیه‌ای ما عملاً کاپی کامل کار شوروی بود؛ در بخش آموزش نیز تقلید وضع بدی داشت، مثلاً سیستم نمره‌دهی پنج نمره‌یی در مکاتب، پنج سال آموزش

ابتدایی سراسری[۷] و مانند آن. حتی تجربهٔ آموزشی خودمان در مناطق آزادشده را مورد مطالعه قرار ندادیم. همین وضعیت در بخش صحی نیز حکم‌فرما بود. نتیجه‌اش این شد که من برای سه سال نتوانستم تخم‌مرغ یا سوپ مرغ بخورم، چون مقاله‌یی در اتحاد شوروی نشر شده بود که می‌گفت این‌ها را نباید خورد. بعداً گفتند که می‌توان خورد. مهم نبود که مقاله درست بود یا نه؛ به‌هرحال، مردم چین گوش می‌دادند و با احترام اطاعت می‌کردند. خلاصه، اتحاد شوروی در همه چیز اول بود.
در تجارت، دگماتیسم کمتر بود، زیرا تماس‌ها و تبادل اسناد با مرکز بیشتر بود. در صنعت سبک نیز دگماتیسم کمتر دیده می‌شد. انقلاب سوسیالیستی و تعاونی‌سازی زراعت تحت تأثیر دگماتیسم قرار نگرفت، زیرا مرکز به‌طور مستقیم آن را در دست داشت. در چند سال گذشته، مرکز عمدتاً انقلاب و زراعت را زیر نظر داشته، و تا اندازه‌یی تجارت را نیز.
جزمی‌گرایی در بسترهای مختلف ظاهر می‌شود که باید تحلیل و مقایسه گردد و دلایل پیدایش آن روشن شود.

۱. ما قادر نبودیم پلان‌گذاری، ساختمان و نصب کارخانه‌های صنایع سنگین را مدیریت کنیم. هیچ تجربه‌ای نداشتیم، در چین متخصص وجود نداشت، وزیر خودش از بیرون آمده بود، بنابراین مجبور بودیم از کشورهای خارجی تقلید کنیم، و وقتی تقلید کردیم، دیگر نمی‌توانستیم خوب را از بد تشخیص بدهیم. همچنان مجبور بودیم از تجربه و متخصصان شوروی استفاده کنیم تا بتوانیم ایدئولوژی بورژوایی متخصصان کهنه‌کار چینی را در هم بشکنیم. بخش بزرگی از پلان‌گذاری شوروی به‌درستی در چین تطبیق شد، اما بخشی از آن نادرست بود. این بخش نادرست بدون هیچ نقدی وارد شد.

۲. ما درک کامل از وضعیت عمومی اقتصاد نداشتیم و حتی کمتر از تفاوت‌های اقتصادی میان شوروی و چین آگاه بودیم. پس کار دیگری از دست‌مان نمی‌آمد جز آن‌که کورکورانه پیروی کنیم. اما اکنون وضعیت تغییر کرده است. به‌طور کلی، حالا ما توانایی آن را داریم که خود پلان‌گذاری و ساختمان صنایع بزرگ را به‌عهده بگیریم. در پنج سال آینده توان آن را خواهیم داشت که تجهیزات را نیز خود بسازیم. همچنان اکنون درک نسبی از شرایط شوروی و چین داریم.
۳. پس از آن‌که اعتقاد کورکورانه از میان رفت، ما دیگر بار روحی نداشتیم. بوداها را چند برابر بزرگ‌تر از اندازه‌ی طبیعی می‌سازند تا مردم را بترسانند. وقتی قهرمانان و جنگجویان روی صحنه ظاهر می‌شوند، طوری نشان داده می‌شوند که به هیچ‌وجه شبیه مردم عادی نباشند. استالین نیز از همین گونه افراد بود. مردم چین آن‌قدر به برده بودن خو کرده بودند که گویی می‌خواستند همچنان ادامه دهند. وقتی نقاشان

چینی تصویرهایی از من در کنار استالین می‌کشیدند، همیشه مرا کمی کوتاه‌تر می‌کشیدند، و این‌گونه به فشار اخلاقی‌ای که در آن زمان از سوی اتحاد شوروی اعمال می‌شد، کورکورانه تسلیم می‌شدند.

مارکسیزم-لنینیزم همه را برابر می‌نگرد و همه باید به‌طور برابر با هم رفتار شوند. تخریب کامل استالین از سوی خروشچف در یک ضربه نیز نوعی فشار بود، و اکثریت اعضای حزب چین با آن موافق نبودند. برخی دیگر می‌خواستند در برابر این فشار سر فرود آورند و با کلت فردی مخالفت کنند.

دو نوع کلت فردی وجود دارد. یکی درست، مانند کلت مارکس، انگلس، لنین و جنبه‌های درست استالین؛ این‌ها را باید احترام کرد و همیشه احترام خواهیم گذاشت. اگر آن‌ها حقیقت را در دست داشتند، چرا به آن‌ها احترام نگذاریم؟ ما به حقیقت باور داریم؛ حقیقت بازتاب وجود عینی است. یک دسته باید به فرمانده‌اش احترام بگذارد، و بی‌احترامی کار نادرستی‌ست.

نوع نادرست کلت فردی آن است که در آن هیچ تحلیل و ارزیابی‌ای وجود ندارد، فقط اطاعت کورکورانه است. این درست نیست. مخالفت با کلت فردی نیز می‌تواند دو هدف داشته باشد: یکی مخالفت با شکل نادرست آن، و دیگری مخالفت با احترام‌گذاری به دیگران با هدف کسب احترام برای خود. بنابراین، مسئله بر سر این نیست که آیا کلت فردی باید وجود داشته باشد یا نه، بلکه اینکه آیا آن فرد نماینده‌ی حقیقت است یا نه. اگر هست، باید مورد احترام قرار گیرد. اگر حقیقت در میان نباشد، حتی رهبری جمعی نیز فایده‌ای ندارد.

در طول تاریخ خود، حزب ما همواره بر ترکیب نقش فرد با رهبری جمعی تأکید کرده است. وقتی استالین تخریب شد، برخی افراد برای اهداف شخصی خود کف زدند، یعنی به این دلیل که می‌خواستند دیگران به آن‌ها احترام بگذارند. برخی به لنین حمله کردند و گفتند که او دیکتاتور است. پاسخ لنین روشن بود: «بهتر است من دیکتاتور باشم تا تو!»

استالین بسیار به کاو کانگ علاقه داشت و به‌طور ویژه به او یک موتر هدیه داد. کاو کانگ هر سال در ۱۵ آگست برای استالین تلگراف تبریکی می‌فرستاد.[۸] اکنون در هر ولایت نمونه‌هایی از این نوع رفتار وجود دارد. آیا چیانگ هوا دیکتاتور است، یا شا ون‌هان؟[۹] این‌گونه مشکلات در گوانگ‌دونگ، مغولستان داخلی، سین‌کیانگ، چینگ‌های، گانسو، آن‌هوئی و شاندونگ به‌وجود آمده‌اند. تصور نکنید که جهان در صلح به‌سر می‌برد. اوضاع بی‌ثبات است. ممکن است فکر کنید که «روی زمین محکم»

ایستاده‌اید، اما آن زمین دیگر محکم نخواهد ماند. روزی قاره‌ها فرومی‌روند، اقیانوس آرام خشکه خواهد شد و مجبور خواهیم شد خانه‌هایمان را جابجا کنیم. زمین‌لرزه‌های کوچک به‌طور مکرر رخ می‌دهند. قضیه‌ی کاو-ژاو[۱۰] زلزله‌ای به بزرگی درجه‌ی هشتم بود...

۴. ما درس‌های تجربهٔ تاریخی را فراموش کرده‌ایم، روش مقایسه را نمی‌فهمیم و تضادها را درک نمی‌کنیم. چنان‌که دیروز گفتم، بسیاری از رفقای ما هنگام روبرو شدن با شمار زیادی از اصول و قراردادها، به این فکر نمی‌افتند که شاید فرمول‌های بدیل دیگری هم وجود داشته باشد، و اینکه باید آنچه را که با شرایط چین سازگارتر است برگزینند و سایر را رد کنند. آن‌ها هیچ تحلیلی نمی‌کنند، از مغز خود کار نمی‌گیرند و مقایسه نمی‌کنند. در گذشته، زمانی‌که ما با دگماتیزم مبارزه می‌کردیم، نشریهٔ آن‌ها، بلشویک، خودستایی می‌کرد و می‌گفت که صد درصد برحق‌اند. روش آن‌ها چنین بود که یک نقطه یا چند نقطه را مورد حمله قرار می‌دادند و از بقیه چیزها نام نمی‌بردند. نشریه‌شان سخنان راستین، پنج اشتباه بزرگ منطقهٔ مرکزی شوروی را مورد حمله قرار داد، بدون اینکه حتی به یک نکتهٔ مثبت اشاره کند.[۱۱]

در اپریل ۱۹۵۶، من «ده رابطهٔ بزرگ» را مطرح کردم که آغازگر پیشنهاد یک خط مشی مستقل برای ساختمان سوسیالیستی ما بود.[۱۲] این طرح از لحاظ اصول شبیه به اتحاد شوروی بود، اما دارای محتوای خاص چین. در میان این «ده رابطهٔ بزرگ»، پنج تای آن بنیادی است: صنعت و زراعت؛ سواحل و داخل کشور؛ مرکز و مناطق؛ دولت، جمع و فرد؛ ساختار دفاعی و ساختمان اقتصادی. مصارف دفاع ملی باید در زمان صلح اندک باشد. مصارف اداری در همهٔ اوقات باید کم باشد.

وقتی‌که در سال ۱۹۵۶ استالین مورد انتقاد قرار گرفت، از یک‌سو خوشحال بودیم، اما از سوی دیگر نگران. کاملاً لازم بود که درِ بسته باز شود، ایمان کور شکسته شود، فشار کاهش یابد و اندیشه‌ها آزاد گردند. اما ما موافق نبودیم که او به‌یک‌باره نابود گردد. آن‌ها عکس او را نمی‌آویزند، اما ما چنین می‌کنیم. من در سال ۱۹۵۰، دو ماه در مسکو با استالین بحث کردم. در مورد مسایل پیمان کمک متقابل، راه آهن شرق چین، شرکت‌های سهامی مشترک و مسألهٔ سرحدی،[۱۳] ما دو روش را در پیش گرفتیم: یکی این‌که وقتی پیشنهادات‌شان را نمی‌پذیرفتیم، بحث می‌کردیم؛ دوم این‌که اگر به چیزی سخت پافشاری می‌کردند، آن را می‌پذیرفتیم. این کار را به‌خاطر منافع سوسیالیسم می‌کردیم. سپس دو «مستعمره» وجود داشت: شمال‌شرق و سین‌کیانگ، که در آن‌جا به مردم هیچ کشور سومی اجازه اقامت داده نمی‌شد.[۱۴] اکنون این محدودیت لغو شده است. پس از انتقاد از استالین، قربانیان ایمان کور اندکی بینا شدند. به‌منظور آن‌که رفقای ما دریابند که نیاکان قدیم ما[۱۵] نیز دارای کاستی‌هایی بوده‌اند، باید او را تحلیل کنیم، نه

اینکه کورکورانه به او ایمان داشته باشیم. ما باید هر آنچه را که در تجربهٔ شوروی خوب است بپذیریم، و آنچه بد است کنار بگذاریم. حالا اندکی ماهرتر شده‌ایم، اتحاد شوروی را اندکی بهتر می‌فهمیم، و خود را نیز.

در سال ۱۹۵۷، در نوشتار «درباره برخورد درست با تضادهای میان مردم»، مسائلی چون رشد هم‌زمان صنعت و زراعت، راه صنعتی‌شدن، تعاونی‌سازی، تنظیم زاد و ولد و غیره را مطرح کردم. در همان سال یک رویداد بزرگ رخ داد، و آن جنبش سراسری تصحیح (رفورم) و جنبش ضدراستی بود؛ جنبشی که با انتقاد توده‌ای از کار ما همراه بود. این کار، محرک بزرگی برای فکر مردم شد.

در سال ۱۹۵۸، سه نشست در هانگ‌جو، نان‌نینگ و چنگ‌دو برگزار کردیم.[١٦] در این نشست‌ها همه رفقا نظریات زیادی ارائه کردند، ما به‌گونه‌ای جدی فکر کردیم و تجارب هشت سال گذشته را جمع‌بندی نمودیم. این نیز یک محرک نیرومند برای رشد اندیشه بود. یکی از مسائلی که در کنفرانس نان‌نینگ مطرح شد، کُدها و قاعده‌های حاکم بر وزارت‌خانه‌ها و شعبات شورای دولتی بود. این‌ها باید تغییر یابند و در سطح وسیعی تغییر کنند. یکی از راه‌ها برای این کار، رجوع به توده‌هاست. راه دیگر، تشویق به نوشتن شعارها و انتقادات روی پوسترهای بزرگ است (شیوه‌ای که با اصلاحات و مشارکت مردمی همراه می‌شود). مسئلهٔ دیگر، تفویض صلاحیت‌ها به مناطق بود. ما آغاز کرده‌ایم که این کار را عملی سازیم. اکنون تمرکز قدرت و تفویض قدرت، به‌گونه‌ای هم‌زمان وجود دارند. در پلینوم سوم سال گذشته فیصله شد که تمرکز و تفویض صلاحیت‌ها به‌گونهٔ توأمان موجود باشند: هرجا که تمرکز لازم است، تمرکز باشد، و هرجا که تفویض مناسب است، تفویض صورت گیرد.

البته تفویض صلاحیت‌ها نباید به سبک دموکراسی بورژوایی صورت گیرد. پیش از آمدن سوسیالیسم، دموکراسی بورژوایی نقش پیشرو دارد، اما وقتی سوسیالیسم برپا شد، دموکراسی بورژوایی به عنصر واپس‌گرا بدل می‌شود. در اتحاد شوروی، ملیت روسی پنجاه درصد جمعیت را تشکیل می‌دهد و اقلیت‌های ملی نیز پنجاه درصد دیگر را؛ در حالی‌که در چین، ملیت هان ۹۴ درصد و اقلیت‌های ملی تنها ۶ درصد جمعیت را می‌سازند. بنابراین، ما نمی‌توانیم به سراغ یک اتحاد جمهوری‌ها برویم.

انقلاب چین برخلاف ارادهٔ استالین به پیروزی رسید. آن «شیطان جعلی خارجی» در داستان واقعی آـ کی نوشتهٔ لو شون، «اجازه نمی‌داد کسی انقلاب کند». اما در کنگرهٔ هفتم، ما بر بسیج گستردهٔ توده‌ها و سازماندهی تمامی نیروهای موجود انقلابی برای تأسیس چین نوین تأکید ورزیدیم.[١٧] در جریان کشمکش با وانگ مینگ از سال ۱۹۳۷ تا اگست ۱۹۳۸، ما ده خط‌مشی کلان را پیش کشیدیم، در حالی که وانگ مینگ شصت خط‌مشی ارائه کرده بود.[١٨] اگر ما از روش‌های وانگ مینگ، یا به عبارتی

روش‌های استالینی پیروی می‌کردیم، انقلاب چین به پیروزی نمی‌رسید. وقتی انقلاب ما پیروز شد، استالین گفت که این انقلاب تقلبی است. ما با او مجادله نکردیم، اما به مجردی که جنگ مقاومت در برابر امریکا و کمک به کوریای شمالی را آغاز کردیم، در نظر او انقلاب ما «واقعی» شد. ولی زمانی که ما گزارش «در بارهٔ برخورد درست با تضادهای میان مردم» را منتشر کردیم، ما دربارهٔ این مسئله صحبت کردیم ولی آن‌ها نکردند؛ علاوه بر آن، گفتند که ما به «لیبرالیسم» رو آورده‌ایم، پس دوباره این‌طور به نظر رسید که گویا انقلاب ما اصیل نیست.

زمانی که این گزارش ما منتشر شد، نیویارک تایمز آن را کامل چاپ کرد و مقاله‌ای نیز همراه آن آورد که مدعی بود در چین «لیبرالیزه‌سازی» در جریان است. این کاملاً طبیعی است که بورژوازی وقتی در حال غرق شدن است، به هر خس و خاشاکی چنگ می‌زند. اما سیاستمداران بورژوا نیز کاملاً فاقد قوهٔ تمیز نیستند. مثلاً، وقتی دالس دربارهٔ گزارش ما شنید، گفت که می‌خواهد آن را ببیند. ظرف دو هفته، او به این نتیجه رسید: چین از بالا تا پایین خراب است؛ اتحاد شوروی کمی بهتر است.[۱۹۸] ولی اتحاد شوروی موضوع را درک نکرد و یک یادداشت رسمی برای ما فرستاد، چون می‌ترسید که ما به راست متمایل شده باشیم. زمانی که جنبش ضدراستی آغاز شد، طبعاً آن «لیبرال‌سازی» ادعایی هم ناپدید شد.

خلاصه اینکه، خط اساسی ما حقیقتی است عام، اما جزئیات از کشوری به کشور دیگر و حتی از ولایتی به ولایت دیگر تفاوت دارد. وحدت وجود دارد، ولی تضادها نیز وجود دارد. اتحاد شوروی بر وحدت تأکید می‌ورزد و دربارهٔ تضادها صحبت نمی‌کند، به‌ویژه تضاد میان رهبران و رهبری‌شوندگان.
(ب) صحبت مورخ ۲۰ مارچ

می‌خواهم در مورد چهار مشکل صحبت کنم:

۱. جنبش توده‌ای برای بهبود ابزارهای زراعتی باید به هر منطقه‌ای گسترش یابد. اهمیت این جنبش بسیار زیاد است؛ این جوانه‌ای از انقلاب تخنیکی است، یک جنبش انقلابی بزرگ است. صدها میلیون دهقان به‌شدت در تلاش‌اند تا جنبهٔ منفی حمل وسایل با چوب شانه‌ای را نفی کنند. هرگاه در این کار موفق شوند، نیروی کار مورد نیاز به بخش کوچکی از مقدار قبلی کاهش می‌یابد؛ صرفه‌جویی‌هایی که از جایگزینی چوب شانه‌ای با ماشین به‌دست می‌آید، کارایی نیروی کار را به‌گونهٔ چشمگیر افزایش می‌دهد، و این خود گام دیگری در راستای مکانیزه‌سازی می‌باشد. این کشور بزرگ به‌نام چین نمی‌تواند به‌طور کامل مکانیزه شود؛ همیشه گوشه‌هایی خواهد بود که مکانیزه‌سازی در آن عملی نیست. در هزار سال، پانصد

سال، صد سال یا حتی پنجاه سال آینده، همیشه کارهایی خواهند بود که تنها تا اندازه‌ای مکانیزه می‌شوند — برای نمونه، ساختن کشتی‌های چوبی. همچنان برخی صنایع دستی وجود دارند که شاید میلیون‌ها سال دیگر نیز باقی بمانند، مانند تهیهٔ غذا که برای همیشه یک صنعت دستی خواهد بود. چنین فعالیت‌هایی با مکانیزه‌سازی یک وحدت اضداد را تشکیل می‌دهند: طبیعت‌شان متفاوت است، اما باید با هم ترکیب شوند.

۲. هونان شعار تعیین اهداف تولید غله به میزان چهارصد، پانصد و هشتصد کتای به ازای هر مو، آبیاری، حذف چهار آفت و لغو بی‌سوادی را در مدت یک سال مطرح کرده است.[۲۲] ممکن است برخی از این اهداف قابل تحقق باشد، اما حتی اگر همه آن‌ها تحقق یابند، نباید این موضوع را در گزارش‌های منتشر شده اعلام کنیم. حتی نباید گزارش‌هایی را چاپ کنیم که ادعا کنند همه این‌ها در عرض دو سال انجام می‌شود، هرچند چنین گزارش‌هایی می‌توانند برای استفاده داخلی توزیع شوند. این موضوع شبیه اصلاحات ارضی است؛ در ابتدا ما گزارش‌ها را منتشر نمی‌کردیم و تنها زمانی آن را اعلام می‌کردیم که بتوانیم اعلام کنیم اصلاحات تا حدی انجام شده است. اگر همه بخواهند یکدیگر را پشت سر بگذارند، ممکن است کشور دچار هرج و مرج شود [کائوتیه تی‌سیا تا لون]. مسئله این است که با انرژی و جدیت کار را پیش ببریم. هر ولایت نباید از یک روند مشابه پیروی کند، گویی وقتی هونان می‌گوید می‌تواند در یک سال انجام دهد، همه باید در یک سال انجام دهند، و وقتی گفته می‌شود هونان شماره یک است، هر ولایت دیگر باید تلاش کند اول شود. این کار درست نیست. همیشه باید یک شماره یک وجود داشته باشد: «هر سه سال، یک چوانگ‌یوان وجود دارد؛ زیبایی به ندرت در هزار سال یافت می‌شود.»[۲۳] بگذارید هونان یک سال این کار را انجام دهد، و اگر هونان معجزه‌ای آفرید، سال بعد هر ولایت می‌تواند یک جنبش جدید برای جهش بزرگ راه بیاندازد — آیا این بهتر نخواهد بود؟

اگر در مدت یک سال، اهداف چهارصد، پنجاه و هشتصد کتای و لغو بی‌سوادی انجام شود، طبیعی است که مشکلات بزرگی پیش خواهد آمد. حداقل کارها ابتدایی خواهند بود و مردم بسیار تحت فشار خواهند بود. باید کارهایمان را با شهامت و شادی انجام دهیم، نه با تردید و سردی.

سرعتِ ساختمان (توسعه) چیزی‌ست که به‌گونهٔ عینی وجود دارد. هر چیزی که به‌گونهٔ عینی و ذهنی ممکن‌التحقق باشد، باید برای تحقق آن تلاش کنیم ـ با تمام توان، با هدف‌گذاری بلند، و با دست‌یابی به نتایج بزرگ‌تر، سریع‌تر، بهتر و اقتصادی‌تر. اما آن‌چه که قابل تحقق نیست، نباید خود را مجبور به انجام آن سازیم. اکنون یک «باد شدید» در جریان است، به اندازه‌ای که به سطح یک طوفان درجه ۱۰ رسیده.

نباید به‌گونهٔ علنی مانع آن شویم، اما در درون صفوف خود [درون‌حزبی] باید به‌روشنی سخن بگوییم و فضا را کمی آرام‌تر سازیم. باید از گزارش‌های تهی و لاف‌زنی‌های احمقانه دست بکشیم، نباید برای نام و شهرت رقابت کنیم، بلکه باید واقعیت را خدمت کنیم. برخی اهداف بیش از حد بلند هستند و هیچ تدبیری برای تحققشان اتخاذ نشده است؛ این خوب نیست. خلاصه، باید تدابیر مشخصی داشته باشیم، باید با واقعیت سروکار داشته باشیم. باید با تجریدات نیز سروکار داشته باشیم ـ رمانتیسیزم انقلابی چیز خوبی‌ست ـ اما اگر برای تحقق عملی آن تدبیری نباشد، آن‌هم خوب نیست.

۳. هر دو ماه، در هر ولایت، شهر و منطقهٔ خودمختار باید نشستی برگزار شود تا نتایج بررسی و جمع‌بندی گردد؛ نشستی کوچک متشکل از چند تا ده نفر. مناطق هماهنگ‌شده نیز باید هر دو یا سه ماه نشست‌هایی برگزار کنند. تغییراتی که در روند جنبش رخ می‌دهد بسیار بزرگ‌اند، و باید تبادل اطلاعات صورت گیرد. هدف این نشست‌ها هماهنگ ساختن آهنگ تولید است. در حالی‌که یک موج هنوز فروکش نکرده، موج دیگری در پی آن برمی‌خیزد؛ این وحدت اضداد است: تندی و کندی. در چارچوب خط عمومی «تمام‌قد پیش رفتن و بلند هدف گرفتن» برای دست‌یابی به نتایج بزرگ‌تر، سریع‌تر، بهتر و اقتصادی‌تر، پیشرفت به شکل موج‌وار بازتاب وحدت اضداد است: تأمل و شتاب، زحمت و رویا. اگر تنها شتاب و زحمت داشته باشیم، این یک‌جانبه است. اگر تنها به شدت کار توجه شود ـ این که نمی‌شود، درست است؟ در تمام کارهای‌مان، باید هم تأمل باشد و هم شتاب. (برای نمونه، منشی حزبی ولسوالی ووچانگ احساسات دهقانان را در نظر نگرفت و خواست که آنان تا بیست‌ونهمین روز از ماه دوازدهم قمری به کار ساخت بندهای آب ادامه دهند، در نتیجه نیمی از کارگران ملکی ترک کار کردند.) این همچنین به معنای وحدت «نبرد سخت» با «استراحت و تجدید قوا»ست. در گذشته، هنگامی‌که جنگ می‌کردیم، بین دو عملیات فاصله‌ای برای استراحت، نوسازی نیروها و آموزش سربازان وجود داشت. نمی‌توانستیم یکی پس از دیگری بی‌وقفه بجنگیم ـ در جنگ نیز ریتمی وجود دارد. «بلشویزه‌سازی صددرصدی» که در منطقهٔ مرکزی شوروی انجام شد مخالف استراحت و تجدید قوا بود و چنین تبلیغ می‌کرد: «جسور و قاطع باش، پیروزی را دنبال کن و دشمن را تعقیب کن، نان‌چانگ را درهم شکن!» این که چگونه ممکن بود موفق شود؟ وحدت اضداد ـ نبرد سخت و استراحت و تجدید قوا ـ یک قانون است؛ افزون بر آن، این‌ها به یکدیگر تبدیل می‌شوند. هیچ چیزی نیست که چنین تبدیلی را تجربه نکند. «شتاب» به «تأمل» تبدیل می‌شود و «تأمل» به «شتاب»؛ «زحمت» به «رویا» و «رویا» به «زحمت». همین‌گونه، استراحت و نبرد سخت نیز به یکدیگر تبدیل می‌شوند. زحمت و رویا، تأمل و شتاب، عناصری از وحدت دارند؛ استراحت و نبرد سخت نیز عناصری از یگانگی دارند. خوابیدن و برخاستن نیز وحدت اضداد است. از شما می‌پرسم، چه کسی می‌تواند تضمین دهد که پس از برخاستن، دوباره به بستر

نخواهد رفت؟ برعکس: «کسی که زیاد دراز کشیده باشد، به برخاستن می‌اندیشد.» خوابیدن به برخاستن تبدیل می‌شود و برخاستن به خوابیدن. آغاز یک جلسه به سوی ضد خود ـ یعنی پایان جلسه ـ در حرکت است. همین که جلسه‌ای برگزار شود، در درون خود عناصری دارد که به سوی ختم شدن‌اش می‌رود. ما نمی‌توانیم برای ده‌هزار سال در چنگ‌دو جلسه بدهیم. وانگ شی‌فِنگ می‌گوید: «هر قدر هم مهمانی باشکوه باشد، سرانجام پایان می‌پذیرد.» این حقیقت است. یک گفته را نمی‌توان صرفاً به‌خاطر گوینده‌اش رد کرد؛ قضاوت ما باید بر پایهٔ درستی یا نادرستی آن گفته باشد. وقتی جلسه‌ای ختم شد، باز هم مشکلات انباشته می‌شود، تا دوباره به جلسه‌ای دیگر تبدیل شود. ما متحد می‌شویم، اما پس از مدتی کار، افکار از هم می‌گسلد، و این به جدال تبدیل می‌شود؛ اختلافات پدید می‌آیند و باز هم جدایی پیش می‌آید. ما نمی‌توانیم هر روز و هر سال پیوسته در حال اتحاد باشیم.
به مجردی که ما از وحدت سخن می‌گوییم، نفاق پدیدار می‌گردد؛ نفاق بی‌قید و شرط است. درست در زمانی که از وحدت سخن می‌زنیم، بازهم نفاق موجود است — همین است که ما کار برای انجام‌دادن داریم. اگر کسی همواره از وحدت یک‌پارچه سخن بگوید، و از مبارزه سخن نگوید، این مارکسیستی–لنینیستی نیست. وحدت از میان مبارزه می‌گذرد؛ تنها از این راه می‌توان به وحدت دست یافت. این اصل در داخل حزب، در رابطه با طبقات، و در میان مردم نیز صدق می‌کند. وحدت به مبارزه مبدل می‌شود، و سپس دوباره وحدت به‌وجود می‌آید. ما نمی‌توانیم تنها از وحدت یک‌پارچه سخن بگوییم و از مبارزه و تضادها حرفی نزنیم.

اتحاد شوروی از تضاد میان رهبران و پیروان سخن نمی‌گوید. اگر تضادی وجود نمی‌داشت و اگر مبارزه‌یی نمی‌بود، در این صورت نه جهانی وجود می‌داشت، نه پیشرفتی، نه حیاتی — اصلاً هیچ چیزی وجود نمی‌داشت. اگر انسان تنها از وحدت سخن بگوید، آن وقت مانند «آب راکد یک برکه» می‌شود؛ این وضعیت می‌تواند به سردی و بی‌رمقی بینجامد. ما باید بنیاد کهنه‌ی وحدت را فرو ریزیم، از میان یک مبارزه عبور کنیم، و بر بنیاد نوینی دوباره متحد شویم. کدام بهتر است — برکه‌ای راکد، یا «یانگ‌تسه بی‌پایان که با خروش می‌گذرد»؟ چنین است وضعیت در حزب، و چنین است وضعیت با طبقات و مردم.

«وحدت – مبارزه – وحدت»: این یعنی ما کار خود را به‌درستی انجام داده‌ایم.

تولید به مصرف مبدل می‌شود، و مصرف به تولید بازمی‌گردد. تولید برای مصرف انجام می‌شود؛ تولید تنها برای زحمتکشان دیگر نیست، بلکه خود تولیدکننده نیز مصرف‌کننده است. اگر انسان غذا نخورد، هیچ انرژی‌یی نخواهد داشت و نمی‌تواند تولید کند. اگر غذای گرم بخورد، می‌تواند بیشتر کار کند.

مارکس می‌گوید: تولید دربرگیرندهٔ مصرف است. تولید و مصرف، سازندگی و ویرانگری — همه وحدت‌های تضادها هستند و به یکدیگر مبدل می‌شوند.

تولید در مجتمع آهن و فولاد آنشان برای هدف مصرف انجام می‌گیرد؛ چند دهه بعد، همهٔ تجهیزات آن تعویض خواهند شد. کشت به برداشت مبدل می‌شود، برداشت دوباره به کشت بازمی‌گردد. کشت یعنی مصرف تخم؛ زمانی که تخم‌ها کشت می‌شوند، به سوی ضد خود حرکت می‌کنند، دیگر تخم نیستند بلکه به برنج و محصول مبدل می‌شوند؛ وقتی محصول برداشت شد، بازهم تخم‌های نوین به دست می‌آیند.

ما باید نمونه‌های فراوانی بیاوریم – ده‌ها یا حتا صد نمونه – تا بتوانیم مفاهیم «وحدت اضداد» و «تبدیل آن‌ها به یکدیگر» را روشن بسازیم. تنها از این راه است که می‌توانیم اندیشهٔ خود را اصلاح کنیم و سطح درک‌مان را بالا ببریم. بهار، تابستان، خزان و زمستان نیز به یکدیگر تبدیل می‌شوند؛ در خزان و زمستان عناصری از بهار و تابستان نهفته‌اند. زنده‌گی و مرگ نیز به یکدیگر تبدیل می‌شوند: زنده‌گی به مرگ می‌گراید و مادهٔ بی‌جان به موجودات زنده تبدیل می‌شود. من پیشنهاد می‌کنم که وقتی کسی بالاتر از پنجاه ساله وفات می‌کند، مراسمی به‌خاطر آن برگزار شود – زیرا مرگ انسان‌ها امری اجتناب‌ناپذیر است و قانون طبیعی است. [[۳۱]] غله نباتی است سالانه؛ هر سال یک‌بار زاده می‌شود و یک‌بار می‌میرد؛ و افزون بر آن، هرچه بیشتر بمیرد، بیشتر زاده می‌شود. برای مثال دیگر: اگر خوک‌ها ذبح نشوند، به مرور زمان تعدادشان کاهش می‌یابد؛ چون کی آن‌ها را غذا بدهد؟

«قاموس مختصر فلسفی» به‌طور خاص با من مخالفت می‌ورزد. در آن گفته شده که تبدیل تولد به مرگ یک دیدگاه متافزیکی است و تبدیل جنگ به صلح نیز نادرست است. [[۳۲]] در نهایت، حق با کیست؟ بگذارید بپرسم: اگر موجودات زنده از تبدیل مادهٔ بی‌جان به‌وجود نمی‌آیند، پس از کجا آمده‌اند؟ در آغاز، بر زمین چیزی جز مادهٔ غیرعضوی وجود نداشت؛ مواد عضوی پس از آن پدید آمدند. تمام مواد زنده حاصل تغییرات در دوازده عنصر، چون نایتروژن و هایدروژن، اند. [[۳۳]] تمام موجودات زنده از دگرگونی مادهٔ بی‌جان به‌وجود می‌آیند.

اگر خواسته باشید، می‌توانم پاورقی‌های [۳۱]، [۳۲] و [۳۳] را نیز دقیقاً به زبان دری بازنویسی یا ترجمه نمایم.

پسران به پدران مبدل می‌شوند، پدران به پسران؛ زنان به مردان مبدل می‌شوند و مردان به زنان. این نوع دگرگونی‌ها به‌صورت مستقیم انجام نمی‌شود، اما پس از ازدواج، پسران و دخترانی به دنیا می‌آیند؛ آیا این خود دگرگونی نیست؟

ستمگران و ستمدیدگان نیز به یک‌دیگر مبدل می‌شوند، مانند رابطه میان بورژواها و مالکان از یک‌سو و کارگران و دهقانان از سوی دیگر. البته، وقتی ما دربارهٔ این ستمگران سخن می‌گوییم، منظور طبقات حاکمهٔ پیشین است، و بحث از دیکتاتوری طبقاتی است، نه افراد مشخص.

جنگ به صلح مبدل می‌شود و صلح متضاد جنگ است. زمانی که نبردی وجود نداشت، صلح بود؛ اما به مجرد آنکه از خط ۳۸ عبور شد، آن دیگر جنگ بود، و به محض امضای آتش‌بس، بازهم صلح برقرار شد. امور نظامی، در شرایط معین، شکلی از سیاست‌اند؛ ادامهٔ سیاست‌اند؛ سیاست خود نوعی جنگ است.

خلاصه اینکه: تغییرات کمی به تغییرات کیفی مبدل می‌شوند، و تغییرات کیفی به تغییرات کمی. اروپا به شدت به دگماتیسم آلوده است، و شوروی نیز نواقصی دارد، اما همهٔ این‌ها ناگزیر تغییر خواهند کرد، و اگر ما کار خود را خوب پیش نبریم، ممکن است دوباره دچار تصلب شویم. اگر در چنین زمانی، صنعت ما به مقام اول جهان برسد، ممکن است دچار غرور شویم، و در نتیجه افکار ما منجمد گردد.

محدود به نامحدود مبدل می‌شود و نامحدود به محدود. دیالکتیک دوران باستان به متافزیک قرون وسطی مبدل شد، و متافزیک قرون وسطی به دیالکتیک دوران مدرن بدل گردید. خود کائنات نیز دگرگون می‌شود؛ ابدی نیست. سرمایه‌داری به سوسیالیسم مبدل می‌شود، سوسیالیسم به کمونیسم، و جامعهٔ کمونیستی نیز باید دگرگون شود؛ آن‌هم آغازی و پایانی دارد، بدون شک به مراحل تقسیم می‌شود، یا نام دیگری به آن خواهند داد؛ ثابت نمی‌ماند. اگر تنها تغییرات کمی می‌بود و تغییرات کیفی در کار نمی‌بود، این با دیالکتیک در تضاد می‌بود. هیچ‌چیز در جهان نیست که به‌وجود نیاید، رشد نکند، و نابود نشود. میمون‌ها به انسان بدل شدند، انسان پدیدار شد؛ و در پایان، کل نژاد بشر از میان خواهد رفت، شاید به چیزی دیگر مبدل شود؛ و در آن هنگام، خود زمین نیز دیگر وجود نخواهد داشت. زمین حتماً نابود خواهد شد، خورشید نیز سرد خواهد شد — که همین حالا نیز بسیار سردتر از دوران باستان است. در دوران یخبندان، در طی دو میلیون سال یک تغییر صورت گرفت. با آمدن یخ، بخش بزرگی از جانداران نابود شدند. در زیر قطب جنوب، مقدار زیادی زغال سنگ یافت می‌شود، پس می‌بینیم که در زمان‌های

بسیار دور، آنجا بسیار گرم بوده است. در ولسوالی ین‌چانگ، بامبوی سنگ‌شده پیدا کرده‌اند. (یکی از نویسندگان دوران سونگ گفته بود که در گذشته در ین‌چانگ بامبو می‌روییده، اما اکنون دیگر نمی‌روید.)
تمام چیزها باید آغازی و پایانی داشته باشند. تنها دو چیز بی‌نهایت‌اند: زمان و فضا. بی‌نهایت از مجموعه‌ای از چیزهای محدود تشکیل شده است. تمام پدیده‌ها، از هر نوعی که باشند، گام‌به‌گام رشد و دگرگونی می‌یابند.

من همهٔ این مطالب را گفتم تا اندیشه‌مان را گسترش دهم و زنده نگه دارم. هرگاه ذهن سخت‌گیر و منجمد شود، بسیار خطرناک است. ما باید کادرهای خود را آموزش دهیم. کادرهای مرکزی، ولایتی، منطقه‌ای و سطح ولسوالی بسیار مهم‌اند. با احتساب تمام دستگاه‌ها[۳۵]، این کادرها به صدها هزار نفر می‌رسند. خلاصه، باید بیشتر اندیشه کنیم؛ نباید پیوسته ذهن خود را تنها به متون کلاسیک[٣٦] معطوف کنیم، بلکه باید از مغز خود استفاده کنیم و فکرمان را به‌کار اندازیم.

۴. خط مشی ساختن سوسیالیزم هنوز در حال تکوین است، اما ما اکنون خطوط کلی آن را درک کرده‌ایم. از میان ۶۰۰ میلیون نفوس کشور و ۱۲ میلیون عضو حزب، فقط اقلیتی — به گمانم فقط چند میلیون تن — احساس می‌کنند که این خط مشی درست است. شاید بسیاری هنوز شک دارند، یا آگاه نیستند. مثلاً وقتی دهقانان برای آبیاری زمین‌های‌شان کار می‌کردند، نمی‌شد گفت که شک داشتند؛ اما وقتی پای خط مشی به میان می‌آید، بسیاری هنوز آن را نمی‌شناسند. یا مثلاً در کارزار از میان بردن چهار آفت، شمار کسانی که واقعاً باور داشتند، به‌تدریج افزایش یافت. خودم هم زمانی شک داشتم و هروقت کسی را می‌دیدم، می‌پرسیدم: «آیا واقعاً می‌شود این چهار آفت را از بین برد یا نه؟» در مورد تعاونی‌سازی نیز همین‌گونه بود؛ تا زمانی که عملی بودن آن ثابت نشده بود، شک وجود داشت. بخشی از مردم نیز ذاتاً به آن اعتماد نداشتند — شاید ده‌ها میلیون نفر از ملاکان، دهقانان ثروتمند، بورژواها، روشنفکران، اشخاص دموکرات و حتی بخشی از زحمتکشان و برخی از کادرهای خود ما. در حال حاضر، توانسته‌ایم اقلیتی را قانع کنیم که این خط مشی درست است. خود ما، هم از نظر تیوریک و هم در عمل، آن را درست می‌دانیم — برای نمونه، تولید به‌گونه‌ای محسوس افزایش یافته، در کارهایمان موفقیت‌هایی حاصل شده و اکثریت مردم احساس آرامش می‌کنند. با این‌حال، چهل ماده و شعار «پیشی‌گرفتن از انگلستان در ظرف پانزده سال» هنوز در حوزهٔ تیوری‌اند. مواردی چون «چهار»، «پنج» و «هشت»، در اکثر موارد، هنوز عملی نشده‌اند، صنعتی‌سازی سرتاسری کشور هنوز محقق نشده، و پیشی‌گرفتن از انگلستان در پانزده سال فعلاً تنها یک شعار است. از میان ۱۵۶ پروژهٔ کلیدی[۳۷]، همهٔ آن‌ها هنوز ساخته نشده‌اند. هنوز در ذهن من پرسشی باقی‌ست: آیا تولید ۲۰ میلیون تُن فولاد در جریان پلان

پنج‌سالهٔ دوم، کاری خوب است یا باعث آشفتگی همه‌جانبه خواهد شد؟ در حال حاضر مطمئن نیستم؛ پس می‌خواهم جلساتی برگزار کنم. هر سال چهار بار جلسه می‌گیریم، و اگر مشکلی پدید آمد، آن را تعدیل می‌کنیم. وضعیت پس از اجرای این طرح‌ها یکی از این موارد خواهد بود: عالی، نسبتاً خوب، نه‌چندان خوب، بد یا «آشوب بزرگ» (ta luan — تلفظ چینی: تا–لُوان — به‌معنای: بی‌نظمی شدید یا آشفتگی بزرگ). به‌نظر می‌رسد که اگر هرج‌ومرجی هم رخ دهد، آن‌چنان هم بزرگ نخواهد بود؛ فقط دوره‌ای از بی‌نظمی خواهد بود و سپس امور به سوی «نظم» (chih — تلفظ چینی: چی — به‌معنای نظم، ترتیب، سامان) پیش خواهند رفت. پدیدآمدن بی‌نظمی، در درون خود عناصر مثبتی دارد؛ نباید از بی‌نظمی بترسیم. در جریان صنعتی‌سازی در هنگری (Hungary – مجارستان)، بی‌نظمی‌هایی به‌وجود آمد، اما اکنون همه‌چیز دوباره به حالت عادی بازگشته است.

خط مشی (خط) از همین حالا شروع به شکل‌گیری کرده است، و این خط بازتاب آفرینش‌های مردم در جریان مبارزات‌شان است. این یک قانون است. نهادهای رهبری برخی رهنمودهایی ارائه داده‌اند که این آفرینش‌ها را منعکس می‌کند. بسیاری از چیزهایی که رخ داد، پیش‌بینی نشده بود. قوانین (قوانین) به صورت عینی وجود دارند؛ اراده انسان نمی‌تواند آنها را منحرف کند. برای مثال، در سال ۱۹۵۵، هنگامی که موج خروشان تعاون‌سازی (همکاری کشاورزی) در جریان بود، ما مسئله استالین، قضیه مجارستان و شعار «مخالفت با ماجراجویی» را پیش‌بینی نکرده بودیم.[۳۸] سال آینده چگونه خواهد بود؟ چه چیزهای دیگری ممکن است رخ دهد؟ علیه کدام «ایسم» مخالفت خواهد شد؟ چه کسی می‌تواند این را پیش‌بینی کند؟ امور مشخص و واقعی (امور عینی) را نمی‌توان پیش‌بینی کرد.[۳۹]

در حال حاضر، روابط متقابل بین مردم بر اساس رابطه بین سه طبقه بزرگ تعیین می‌شود:

طبقه اول متشکل از امپریالیزم (سلطه‌طلبی)، فئودالیزم (سرمایه‌داری اربابی)، سرمایه‌داری بوروکراتیک، راست‌گرایان و عوامل آنها است. اگر ما انقلابی علیه اینها انجام ندهیم، نیروهای مولد ما در زنجیر خواهند ماند. راست‌گرایان دو درصد از بورژوازی را تشکیل می‌دهند. اکثریت بزرگی از آنها در آینده قابل تغییر و دگرگونی‌اند – ولی این بحث جداگانه‌ای است.

طبقه دوم بورژوازی ملی است که منظورم تمامی اعضای این طبقه به جز راست‌گرایان است. آنها درباره چین نوین ذهنی دوپهلو دارند. آنها به رغم خودشان به سوی ما کشیده می‌شوند و در عین حال می‌خواهند سرمایه‌داری کنند. اکنون که آنها تصحیح ایدئولوژیک (اصلاح) را پشت سر گذاشته‌اند،

تغییراتی رخ داده است؛ شاید دو سوم آنها از ما حمایت کنند. به طور ضمنی، احزاب و گروه‌های دموکراتیک در پکن گردهمایی بزرگی برای انتقاد از خود، اصلاح، و سوگند وفاداری برگزار کرده‌اند؛[۴۰۸] چنین جلساتی باید در سراسر کشور برگزار شود.

طبقه سوم چپ است، یعنی مردم کارگر، زحمتکش، کارگران و دهقانان. (در واقع چهار طبقه وجود دارد – دهقانان طبقه‌ای جداگانه هستند.)

خط مشی شروع به شکل‌گیری کرده اما هنوز نیاز به تکمیل و آزمایش در عمل دارد، پس نمی‌توان گفت که نهایی و کامل است. کارگران رفتار متکبرانه‌ای نسبت به دهقانان دارند و برخی کادرها دنبال شهرت و مقام‌اند – همه اینها تفکر بورژوایی است. اگر این مشکلات حل نشود، تولید خوب پیش نخواهد رفت؛ اگر روابط متقابل به درستی مشخص نشود، چگونه می‌توانیم کارمان را درست انجام دهیم؟ در گذشته، بیش از حد کم به ساخت و ساز فکر کردیم؛ بیشتر انرژی‌مان صرف انقلاب شد. اشتباهات ناگزیر هستند. غیرممکن است اشتباه نکنیم. انجام اشتباه شرط لازم برای شکل‌گیری خط درست است. خط درست در ارتباط با خط اشتباه شکل می‌گیرد – این دو وحدت اضداداند. خط درست در مبارزه با خط نادرست شکل می‌گیرد. گفتن اینکه می‌توان همه اشتباهات را حذف کرد، و فقط کار درست انجام داد، ضد مارکسیسم است. مسئله این است که اشتباهات کمتر و کم‌اهمیت‌تر انجام شود. درست و نادرست وحدت اضداد هستند؛ نظریه ضرورت درست است. اگر فقط کار درست وجود داشته باشد و هیچ خطایی نباشد، این انکار قانون وحدت اضداد است. این تفکر متافیزیکی است. اگر فقط مردان وجود داشتند و زنان نفی می‌شدند، چه می‌کردیم؟ می‌توان تلاش کرد که اشتباهات بسیار اندک انجام شود. نسبت اشتباهات باید مانند نسبت یک غول به یک کوتوله باشد. می‌توان اندک اشتباه کرد و باید به آن برسیم. مارکس و لنین به آن دست یافتند.
(ج) سخنرانی ۲۲ مارس

«مردم بی‌دلیل به معبد بودایی نمی‌روند»[٤١] و من چند مسئله دارم که می‌خواهم با شما درباره‌شان تبادل نظر کنم. در نمایشنامه‌ی داستان سالن غربی[٤٢] اپیزودی وجود دارد که مربوط به دو شخصیت «چانگ شن» و «هویی مینگ» است. «تیگر سان» صومعه‌ی پو چین را محاصره کرده و دانشمند «چانگ شن» می‌خواهد پیغامی به دوستش، ژنرال اسب سفید، برساند تا به کمکش بیاید. کسی نیست که پیام را برساند، پس یک جلسه‌ی عمومی برگزار می‌کنند و «هویی مینگ» داوطلب می‌شود که برود. «هویی مینگ» به عنوان فردی شجاع، جسور و مصمم تصویر شده است. من امیدوارم چین افرادی مثل «هویی

مینگ» بیشتری داشته باشد تا حرکت «بازتاب گسترده‌ی نظرات، شکوفایی بزرگ و اعلامیه‌های بزرگ»[۴۳] را در میان صدها هزار نفر در سطح کمیته‌های شهرستان (hsien) و بالاتر توسعه دهد تا رهبری را نقد کنند. این باعث ایجاد جوی پرولتری، جوی کمونیستی می‌شود. وقتی مردم به شما انتقاد می‌کنند و احساسات خود را ابراز می‌کنند، این به این معنا نیست که می‌خواهند سرتان را ببرند یا شغلتان را بگیرند، بلکه نشان‌دهنده‌ی حالتی پرجنب و جوش و مبارزاتی است و اینکه آن‌ها سبک کمونیستی بسیار خوبی دارند. روشی که مردم اکنون این مبارزات را انجام می‌دهند عالی است و ما رفقا نیز باید چنین سبک را در میان خودمان گسترش دهیم.

چن پوتا (Ch'en Po–ta)[۴۴۸] همین اکنون برایم نامه‌ای نوشته. پیش از این، هیچ چیزی نمی‌توانست او را وادار کند تا مسؤولیت یک نشریه را بپذیرد. حالا، تغییری ۱۸۰ درجه‌یی کرده و موافقت کرده که امسال یکی را راه‌اندازی کند. این خیلی خوب است. حزب ما پیش از این چندین نشریه داشت — مانند راهنما (Guide)، مبارزه (Struggle)، حقیقت (Truth) و غیره. هرچند اکنون روزنامه خلق (People's Daily) را داریم، ولی نشریهٔ نظری نداریم. در آغاز طرح ما این بود که مرکز و شانگهای هر کدام یک نشریهٔ نظری جداگانه نشر کنند تا برخورد مستقیم دیدگاه‌های متفاوت میسر شود، ولی حالا پیشنهاد شده که هر ولایت باید نشریهٔ جداگانه‌ای داشته باشد. این بسیار خوب است. به این صورت می‌توانیم سطح نظری را بلند برده و اندیشه‌ها را زنده‌تر بسازیم. هر نشریهٔ ولایتی باید مشخصه‌های خاص خود را داشته باشد. در حالی که باید تمرکز آن بیشتر بر وضعیت ولایت خودشان باشد، می‌توانند در مورد سراسر چین، یا حتی جهان، کائنات — حتی در مورد خورشید و کهکشان راه شیری هم بنویسند.

رفقا در ولایات دیر یا زود به مرکز خواهند آمد. رفقای مرکز نیز یا خواهند مرد یا از صحنه کنار خواهند رفت. خروشچف هم از یک محل محلی برخاست. در سطح محلی، مبارزهٔ طبقاتی تیزتر است، نزدیک‌تر به مبارزه با طبیعت، نزدیک‌تر به مردم؛ و این برای رفقای محلی یک برتری به نسبت رفقای مرکز می‌دهد. دولت "چین" (Ch'in) پیش از آنکه امپراتوری شود، یک شاهی محلی بود.

ما باید سبک کار خود را اصلاح کنیم، با صداقت سخن بگوییم، خود را سخت بگیریم و روحیهٔ «همه‌چیز را درهم کوبیدن و به بلندترین قله رسیدن» داشته باشیم. برای رسیدن به این هدف باید درک ژرفی از نظریهٔ مارکسیستی و تضادهای بنیادی در کار خود داشته باشیم. اما در حال حاضر رفقای ما هیچ‌گونه آرمان پیروزی‌ناپذیری ندارند، بلکه حالتی سستی و تنبلی در آنان دیده می‌شود. این خوب نیست. این

بیانگر روان‌شناسی بردگان است؛ مانند "جیا کویی" (Chia Kuei) که آن‌قدر به ایستادن عادت کرده بود که از نشستن می‌ترسید.

ما باید به آثار کلاسیک احترام بگذاریم ولی نباید کورکورانه از آن‌ها پیروی کنیم. مارکسیزم خود آفریده شد، نه اینکه از کتاب‌ها کاپی یا نقل قول شود. در این زمینه، استالین نسبتاً خوب بود. در تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی آمده است که: «برخی اصول مارکسیستی که با عقلانیت ناسازگار اند، می‌توانند تغییر یابند؛»[٤٥٨] مثلاً اصل این‌که سوسیالیزم نمی‌تواند نخست در یک کشور به پیروزی برسد.* [*یعنی این تصور که سوسیالیزم تنها زمانی می‌تواند پیروز شود که در چند کشور هم‌زمان صورت گیرد.]

دانشمندان کنفوسیوسی آن‌چنان کورکورانه کنفوسیوس را می‌پرستیدند که جرأت نداشتند نام اصلی‌اش «کنگ‌چیو» (K'ung Ch'iu) را بر زبان بیاورند. اما "لی هو" (Li Ho) از دودمان تانگ کاملاً متفاوت بود. او امپراتور "وو" از خاندان هان را با نام واقعی‌اش «لیو چه» (Liu Ch'e) یا «استاد لیو» و ملکه را «بانوی وی» (Mistress Wei) می‌خواند.[٤٦٨]

زمانی که ما به ایمان کور تن می‌دهیم، ذهن ما بسته می‌شود و اندیشه ما دیگر نمی‌تواند از حصار خود بیرون بجهد. اگر روحیهٔ فتح و پیروزی نداشته باشی، آنگاه مطالعهٔ مارکسیزم-لنینیزم بسیار خطرناک می‌شود. می‌توان گفت استالین این روحیه را داشت، هرچند این روحیه اندکی تیره شده بود. بنیان لنینیستی نوشته‌های او در مورد زبان‌شناسی و اقتصاد نسبتاً درست — به‌طور بنیادی درست — بود. اما برخی مسائل هستند که ارزش تأمل و مطالعه دارند، برای مثال نقش نظریهٔ ارزش در مرحلهٔ سوسیالیستی. آیا باید مقدار وقت صرف‌شده برای آماده‌سازی نیروی کار را به عنوان معیار برای تعیین مزد در نظر بگیریم؟

در دوران سوسیالیزم، ملکیت خصوصی هنوز وجود دارد، گروه‌های کوچک هنوز باقی‌اند، خانواده هنوز وجود دارد. خانواده که در واپسین دورهٔ کمون اولیه پدید آمد، در آینده از میان خواهد رفت. آن‌چنان‌که آغاز داشت، پایان نیز خواهد داشت. کانگ یو-وی (K'ang Yu-wei) این نکته را در کتاب خود هارمونی جهانی (Universal Harmony) دریافته بود.[٤٧٨] از نظر تاریخی، خانواده واحد تولید، واحد مصرف، واحد تولید نسل آینده نیروی کار و واحد آموزش فرزندان بود. امروزه، کارگران دیگر خانواده را به عنوان یک واحد تولید نمی‌شناسند؛ دهقانان در کوپراتیف‌ها نیز تا حد زیادی دگرگون شده‌اند و خانواده‌های دهقانی به‌طور عمومی دیگر واحد تولیدی نیستند؛ بلکه صرفاً به مقدار محدودی تولید فرعی

دارند. خانواده‌های کارمندان دولتی و اعضای نیروهای مسلح حتی کمتر از آن تولید می‌کنند؛ آن‌ها فقط به‌عنوان واحدهای مصرفی باقی مانده‌اند و نیز به‌عنوان نهادهایی برای پرورش و تربیت نیروی کار آینده. در حالی که نهاد اصلی آموزش فرزندان امروز مکتب (مدرسه) است.

خلاصه این‌که در آینده ممکن است خانواده به نهادی تبدیل شود که برای رشد تولید، نامطلوب باشد. در چارچوب نظام فعلی توزیع که بر پایهٔ «از هرکس به اندازهٔ کارش» است، خانواده هنوز کارکرد دارد. اما زمانی‌که به مرحلهٔ کمونیستی توزیع برسیم که شعار آن «به هرکس به اندازهٔ نیازش» است، بسیاری از مفاهیم ما دگرگون خواهند شد. شاید پس از چند هزار سال، یا دست‌کم چند صد سال، خانواده نیز از میان خواهد رفت. بسیاری از رفقای ما جرأت فکر کردن در مورد این مسایل را ندارند. آن‌ها ذهنی بسته و تنگ‌نظر دارند. اما مسائلی مانند زوال طبقات و احزاب پیش‌تر در متون کلاسیک مارکسیستی مورد بحث قرار گرفته‌اند. این نشان می‌دهد که دیدگاه مارکس و لنین بلند و دوربین بود، در حالی که دیدگاه ما پست و سطحی است.
استادان — از زمانی که وارد شهرها شدیم، از ایشان ترسیدیم. ما آنان را خوار نشمردیم، بلکه از ایشان وحشت داشتیم. وقتی با کسانی روبه‌رو می‌شدیم که انبوهی از دانش و سواد داشتند، احساس می‌کردیم که ما به هیچ دردی نمی‌خوریم. این‌که مارکسیست‌ها از روشنفکران بورژوا بترسند، از استادان بترسند ولی از امپریالیزم نه، واقعاً شگفت‌آور است. من باور دارم که این نگرش، نمونهٔ دیگری‌ست از روان‌شناسی بندگی، بازمانده‌ای از زمانه‌ای که مردم به‌خاطر «نعمت‌های اعلیحضرت» شکرگزاری می‌کردند. دیگر نباید این وضعیت را تحمل کرد. البته منظور این نیست که فردا برویم و آن‌ها را لت‌وکوب کنیم. ما باید با ایشان رابطه برقرار کنیم، آنان را آموزش دهیم و با ایشان دوست شویم. ممکن است آن‌ها علوم طبیعی را بیشتر از ما آموخته باشند، اما لزوماً در علوم اجتماعی چیزی بیشتر از ما نمی‌دانند. ممکن است مارکسیزم–لنینیزم را بیشتر خوانده باشند، اما توانایی درک روح آن را ندارند، و در حقیقت نمی‌توانند آن را به‌درستی بفهمند. وو جینگ‌چاو[٤٨٨] بسیار خوانده بود، اما در هر فرصتی با مارکسیزم مخالفت می‌کرد.

ما نباید از خود شرمنده باشیم. برنشتاین، کائوتسکی، پلخانف در دورهٔ پسین زندگی‌اش، همه بیش از ما مارکسیزم–لنینیزم خوانده بودند، ولی فایده‌ای نداشت. آن‌ها انترناسیونال دوم را به خدمتگزار بورژوازی مبدل کردند.

اکنون وضعیت تغییر کرده است، چنان‌که در سخنرانی رفیق چن پو-تا با عنوان «بر حال تأکید کن، نه بر گذشته»، در نامه‌اش با عنوان «به رییس» و در یادداشتش با عنوان «آماده باش برای توضیح در سطوح پایین‌تر» آمده است. همهٔ این‌ها بسیار قاطعانه‌اند. با این حال، هنوز هم رفقای بسیاری هستند که نسبت به مبارزه در جبههٔ ایدیولوژیک بی‌تفاوت‌اند، مانند نقد هو فنگ، لیانگ شو-مینگ، زندگی وو شون، خواب قصر سرخ و تینگ لینگ.[۴۹۸] دیدگاه‌های اساسی ما دربارهٔ حذف بورژوازی در قطعنامهٔ پلنوم دوم کمیتهٔ مرکزی هفتم تصریح شده بود. در دوران انقلاب دموکراتیک می‌گفتیم که انقلاب دو مرحله دارد و مرحلهٔ نخست، آمادگی برای مرحلهٔ دوم است.[۵۰۸] ما به انقلاب دائمی باور داریم. با این حال، بسیاری از رفقا نه دربارهٔ زمان آغاز انقلاب سوسیالیستی اندیشیده بودند، و نه دربارهٔ آن‌چه پس از اصلاحات ارضی باید انجام می‌شد. آن‌ها حتا پس از پدید آمدن اشکال سوسیالیستی، چشم بر «جوانه‌های» آن بستند.[۵۱۸] تیم‌های کمک متقابل در جوی‌چین[۵۲۸] و در پایگاه‌های ضدجاپانی نمونه‌هایی از این جوانه‌ها بودند.

وانگ مینگ و چِن دو-هسیو از یک قماش بودند. چن دو-هسیو باور داشت که پس از پیروزی انقلاب بورژوازی، باید بورژوازی قدرت سیاسی را در دست داشته باشد، و انقلاب سوسیالیستی زمانی باید آغاز شود که پرولتاریا تحکیم و گسترش یابد. بنابراین، چن دو-هسیو مارکسیست-لنینیست نبود، بلکه انقلابی رادیکال دموکرات بورژوازی بود. با این‌حال، پس از گذشت سی سال، هنوز هم کسانی همانند او وجود دارند. آدم‌های بدی مانند تینگ لینگ و فِنگ شوئه-فِنگ، و آدم‌های خوبی مانند XXX [در متن حذف شده] چیزی جز دموکرات‌های بورژوازی نیستند. آن‌ها از «چهار آزادی بزرگ» سخن می‌گویند،[۵۳۸] و ادعا می‌کنند که دهقانان از خودنمایی می‌ترسند، و با این کار به‌شدت در برابر ما می‌ایستند. دهقانان نسبتاً مرفه در هونان نمی‌خواستند کادرها ثروت‌شان را ببینند، پس خود را فقیر نشان می‌دادند. آن‌ها زمانی که کسی نمی‌دید، از دوره‌گردها پارچه می‌خریدند. این کار بسیار عالی بود. نشان می‌داد که دهقانان فقیر و متوسطِ پایین‌دست چنان قدرت یافته‌اند که دهقانان مرفه از خودنمایی می‌ترسند. این یعنی سوسیالیزم آیندهٔ بزرگی دارد. اما بعضی‌ها از این وضعیت خوش‌شان نیامد و فکر می‌کردند که این ترس باید رفع شود. آن‌ها بی‌مشورت و بی‌کسب اجازه، اعلامیه‌هایی برای «چهار آزادی بزرگ» صادر کردند. این آشکارا در مخالفت با سیاست‌های وضع‌شده توسط پلنوم دوم بود. آن‌ها از لحاظ روحی برای سوسیالیزم آماده نبودند، گرچه اکنون متقاعد شده‌اند و فعال گردیده‌اند.

در طول تاریخ، آنانی که مکاتب فکری نو را بنیان نهاده‌اند، همیشه جوانانی بوده‌اند بدون دانش زیاد. کنفوسیوس در سن بیست‌وسه سالگی آغاز کرد؛ عیسی چقدر سواد داشت؟ ساکیامونی در نوزده‌سالگی

بودا را بنیاد نهاد؛ دانش او به‌تدریج و بعدها حاصل شد. سان یات‌سن در جوانی‌اش چه میزان دانش داشت؟ او فقط مکتب متوسطهٔ عالی را گذرانده بود. مارکس نیز زمانی که دیالکتیک ماتریالیستی را بنیان گذاشت، بسیار جوان بود. دانش او نیز بعدها کسب شد. وقتی مانیفست کمونیست را نوشت، تقریباً سی ساله بود، و تا آن زمان مکتب فکری‌اش شکل گرفته بود. زمانی که شروع به نگارش کرد، هنوز در دههٔ بیست عمرش بود. افرادی که او نقد می‌کرد، همه دانشمندان مشهور بورژوازیِ آن زمان بودند، مانند ریکاردو، آدام اسمیت، هگل و غیره. در تاریخ، همواره آنانی با دانش اندک، کسانی با دانش بسیار را سرنگون کرده‌اند. نوشته‌های جوانی چانگ تای-یِن[۵۴۸] پرشور و پر از روحیهٔ انقلاب دموکراتیک بود. هدف او سرنگونی مانچوها بود. کانگ یو-وی نیز چنین بود. لیو شی-پِی[۵۵۸] در بیست‌سالگی نامدار شد و در سی‌سالگی درگذشت. وانگ پی[۵۶۸] در سنین نوجوانی، بر کتاب لائوتزه حاشیه نوشت و بر اثر فشار ذهنی در بیست‌وچندسالگی درگذشت. یِن یوان[۵۷۸] (از حکمای درجه دوم) فقط سی‌ودو سال عمر کرد. لی شی-مین[۵۸۸] در نوجوانی شورش کرد و فرمانده کل ارتش شد. در بیست‌وچهار سالگی به تخت سلطنت نشست. نه چندان پیر بود، نه دانشمند بزرگ. مسئله، درست‌بودن یا نادرستی مسیر است. چین شو-پاو[۵۹۸] نیز بسیار جوان بود. زمانی که جوانان حقیقتی را درمی‌یابند، شکست‌ناپذیر می‌شوند و پیران یارای رقابت با آن‌ها را ندارند. لو چِنگ و وانگ پو-تانگ[۶۰۸] نیز در بیست‌سالگی بودند. لیانگ چی-چاو[۶۱۸] نیز در جوانی شکست‌ناپذیر بود. اما امروز، همین که با استادان روبه‌رو می‌شویم، ضعیف می‌شویم و می‌ترسیم که دانش‌شان ما را رسوا کند!

وقتی که ژورنال‌های ما منتشر شوند، اگر مسیرشان درست باشد، موفق خواهند بود. «لِی های‌تسوانگ» مارکسیزم-لنینیسم را مطالعه کرده بود، اما به‌پای ما نمی‌رسید، چون ما به آن باور داشتیم، در حالی‌که او هرچه بیشتر می‌خواند، بیشتر راست‌گرا می‌شد. حالا ما می‌خواهیم ژورنال راه‌اندازی کنیم و بر روشنفکران بورژوازی غالب شویم؛ برای این‌کار کافی است ده یا دوازده کتاب بخوانیم تا بر آن‌ها پیروز شویم. همین که کار ژورنال‌سازی را آغاز کنیم، ناگزیر خواهیم شد کلاسیک‌ها را بخوانیم، در مورد مسائل فکر کنیم، و دست به قلم ببریم. همهٔ این‌ها سطح ایدئولوژیک ما را بالا می‌برد. اکنون انبوهی از نشریات به ما توجه کرده‌اند. اگر خودمان نشریه تولید نکنیم، مردم کتاب نخواهند خواند؛ بلکه فقط در مورد مفاهیم انتزاعی گفت‌وگو خواهند کرد و نه دربارهٔ این‌که چگونه «سرخ» باشند.

هر ولایت می‌تواند ژورنال خود را داشته باشد و نوعی تقابل سالم ایجاد کند. همچنین می‌توانند مسؤول فرستادن مقالات به نشریهٔ مرکزی باشند. اگر هر ولایت سالانه شش مقاله بفرستد، کافی است.

به‌هرحال، نباید بیشتر از ده تا باشد. شما بروید و این را سازمان‌دهی کنید. این راهی است برای پرورش قهرمانان.

از گذشته‌های دور تا کنون، کسانی که مکاتب فکری نوین را بنیان گذاشتند، همگی جوانانی بودند بدون سواد زیاد. آن‌ها توانایی شناخت سریع امور نو را داشتند، و همین که آن را درک می‌کردند، به‌سوی پیرمردهای متحجر آتش می‌گشودند. پیرمردهای دانشمند همواره با آن‌ها مخالفت می‌کردند. وقتی «مارتین لوتر» اصلاح دینی را بنیان نهاد، و زمانی که نظریات «داروین» ظاهر شد، خیلی‌ها در برابرشان ایستادند. مخترع قرص خواب‌آور اصلاً داکتر نبود، چه رسد به داکتر مشهور؛ او فقط یک دواگر بود. در آغاز، آلمانی‌ها او را جدی نگرفتند، اما فرانسوی‌ها استقبالش کردند. به این ترتیب قرص خواب‌آور پدید آمد. می‌گویند پنی‌سیلین را مردی کشف کرد که در کارخانهٔ رنگرزی و لباس‌شویی کار می‌کرد. «فرانکلین» امریکایی، که برق را کشف کرد، کار خود را به‌عنوان پسر روزنامه‌فروش آغاز کرد. بعدتر زندگی‌نامه‌نویس، سیاست‌مدار و دانشمند شد. «گورکی» فقط دو سال مکتب ابتدایی خوانده بود. البته بعضی چیزها را در مکتب هم می‌توان آموخت؛ من نمی‌گویم که باید تمام مکتب‌ها بسته شوند. مقصودم این است که مکتب رفتن ضرورت مطلق نیست. مهم این است که مسیر شما درست باشد یا نه، و آیا واقعاً به آموختن می‌پردازید یا نه. دانش باید درک شود. بنیان‌گذاران مکاتب نو، به‌محض آن‌که حقیقت را دریافتند، به کشفیات پرداختند و به پیرمردهای کهنه‌پرست اعتنا نکردند. بعد آن دانشمندان قدیمی آن‌ها را سرکوب کردند. مگر تاریخ همین‌گونه نیست؟ وقتی ما انقلاب را آغاز کردیم، فقط پسران بیست‌ساله بودیم، در حالی‌که حاکمان وقت، مانند «یوان شی–کای» و «توان چی–جویی»[٦٢٨] پیر و باتجربه بودند. آن‌ها سواد بیشتری داشتند، اما ما حقیقت بیشتری در دست داشتیم.
خوشحال هستم که می‌بینم پوسترهای حرف بزرگ (big–character posters) در این روزها تا چه اندازه پُرشور بوده‌اند. انتقادهای تیز و سبک زنده و پرحرکت آن‌ها فضای کهنه و خسته را کنار زده‌اند. اما ما همیشه آهسته و با قدم‌های سنجیده گام برمی‌داریم. «وقتی با مردم روبه‌رو می‌شویم، تنها سه‌دهم آن‌چه را در دل داریم می‌گوییم، از این می‌هراسیم که قلب‌مان را کامل عیان کنیم.» ما با صداقت سخن نمی‌گوییم.

مقالهٔ دوم «وانگ هه‌شو» شجاعانه به انتقاد از دگماتیسم می‌پردازد. مقالهٔ «پنگ تائو» هم خوب است[٦٣٨]، قدرت اقناعی دارد، هرچند به‌اندازهٔ کافی تیز نیست. این مقاله نمونه‌ای از «حمله به دیگران و بالا بردن خود» است، البته نه به‌شیوهٔ فردگرایانه، بلکه حمله به افکار نادرست و بالا بردن افکار درست است، که کاری کاملاً ضروری است. (البته اشتباهات خودش را هم شامل می‌شود.) مقالهٔ «تِنگ تای‌یوان» نیز خوب است، اما از لحاظ قدرت اقناعی ضعیف است. او باید دلیل ساختن این همه راه‌آهن

را توضیح دهد، وگرنه مردم وحشت‌زده می‌شوند. «چانگ شی–جو» ما را به‌خاطر «حرص در بزرگی و موفقیت، شتاب‌زدگی برای نتایج فوری، تحقیر گذشته و ایمان‌کور به آینده» مورد انتقاد قرار داد[٦٤^].

این دقیقاً خصلت پرولتاریاست! هر طبقه‌ای «حرص موفقیت و عظمت» دارد. آیا باید به‌جای آن «حرص حقارت و شکست» داشته باشیم؟ «شاه یو» برای هر لحظه زمان ارزش قایل بود. ما نیز باید هر دقیقه را گرامی بداریم. «کنفوسیوس» گفته است: «سه روز که اربابم را نبینم، نگران می‌شوم.» و همچنین گفته است: «هیچ‌گاه آن‌قدر ننشسته‌ام که حصیر زیرم گرم شود.» اجاق «مو–تزو» آن‌قدر استفاده نمی‌شد که سیاه شود. آن‌ها هر دو انسان‌هایی بودند که برای موفقیت و نتیجهٔ سریع اشتیاق داشتند. ما هم همین خط را دنبال می‌کنیم. پروژه‌های آبیاری، اصلاح، مبارزه با راست‌گرایی، و بسیج ۶۰۰ میلیون انسان در یک جنبش بزرگ — مگر این‌ها همان «حرص برای موفقیت و عظمت» نیستند؟ در تعیین میانگین استانداردهای پیشرفته برای کارگران، مگر ما «شتاب‌زده برای نتیجه» نیستیم؟ اگر ما سیستم کهنه و مناسبات ارتجاعی گذشته را تحقیر نکنیم، پس چه کار می‌کنیم؟ اگر به سوسیالیزم و کمونیزم ایمان نداشته باشیم، پس برای چه تلاش می‌کنیم؟

ما اشتباه کرده‌ایم و دچار ذهن‌گرایی بوده‌ایم، اما «حرص عظمت و موفقیت، شتاب‌زدگی برای رسیدن به نتایج فوری، تحقیر گذشته و ایمان‌کور به آینده» امری درست است. هرچند آن‌ها با من مخالفت کردند، اما روح نامه‌های تیان‌تسین و نانجینگ قابل ستایش است. به‌نظر من این نامه‌ها خوب‌اند. نامهٔ تیان‌تسین بهتر است؛ نامهٔ نانجینگ بی‌رمق و ضعیف است. در مورد «چن چی‌تونگ» و سه نفر دیگر[٦٥^] — به‌جز «چن یی» که یک راست‌گراست — شجاعت‌شان در اظهار نظر قابل ستایش است. بد است که پشت سر دیگران نجوا کنیم ولی به‌صورت مستقیم چیزی نگوییم. ما باید به توافق عمومی برسیم — حداقل در اصول. باید بتوانیم تند یا ملایم سخن بگوییم، اما باید سخن بگوییم. گاهی باید تند و صریح بود. ولی به‌هرحال، اگر انگیزهٔ ما وحدت باشد و نیت‌مان کمک باشد، انتقاد تند حزب را نمی‌شکند، بلکه حزب را متحد می‌سازد. گفتن نگفتنی‌ها را نگفتن بسیار خطرناک است. البته باید زمان مناسب را برای سخن گفتن انتخاب کرد و نباید از استراتژی غافل بود. مثلاً در سه قضیهٔ بزرگ دودمان مینگ، کسانی که با «وی چونگ‌هسین» مخالفت کردند، توجه کافی به استراتژی نداشتند و خود قربانی شدند[٦٦^]. یکی از کسانی که مورد غضب امپراطور قرار گرفت، «یانگ شِن» اهل سیچوان بود که به یون‌نان تبعید شد[٦٧^]. کسانی که در تاریخ حقیقت را گفتند — مانند «پی کان»[٦٨^]، «چو یوان»[٦٩^]، «چو یون»[٧٠^] و «جیا یی»[٧١^] — همه در هدف ناکام ماندند، اما برای یک اصل جنگیدند. کسانی که از گفتن واهمه دارند، می‌ترسند که اپورتونیست نامیده شوند، می‌ترسند که اخراج

شوند، از اخراج از حزب می‌ترسند، از طلاق زن‌شان می‌ترسند (و در نتیجه بی‌آبرویی)، از زندانی شدن در اتاقک نگهبانی، یا از بریدن سرشان می‌ترسند. من فکر می‌کنم تا زمانی که شما برای این‌گونه احتمالات آمادگی روانی دارید و به پوچی ظواهر دنیا پی برده‌اید، دیگر دلیلی برای ترسیدن باقی نمی‌ماند. اگر آمادگی روانی نداشته باشید، جرئت سخن‌گفتن نخواهید داشت. اما آیا ترس از شهادت باید دهان ما را ببندد؟ باید فضای ایجاد کنیم که مردم جرئت پیدا کنند و آن‌چه در دل دارند را بگویند. در گزارش نوزدهمین کنگرهٔ حزب کمونیست اتحاد شوروی آمده است: ما باید محیط را بسازیم. از دید توده‌ها، این سخن درستی است. عناصر پیشرو نباید از این‌گونه مسائل بترسند. باید روحیه‌ای همانند «وانگ شی‌فِنگ» داشته باشند که می‌گفت: «آن‌که از مرگ با هزار زخم نمی‌ترسد، جرئت آن را دارد که امپراطور را از زین بیفکند.»

ما باید رهبری توده‌ها را بر عهده بگیریم، اما اکنون توده‌ها از ما پیش‌رفته‌ترند. آن‌ها جرئت آن را دارند که پوسترهای حرف بزرگ نصب کنند و از ما انتقاد کنند. البته این با مورد «چو آن‌پینگ» فرق دارد[۷۲۸]. در مورد او، دشمن بود که ما را نفرین می‌کرد. اما امروز، این انتقاد درون‌حزبی و میان رفقا است. برخی از رفقای ما سبک کاری درستی ندارند. مسایلی هست که جرئت گفتنش را ندارند. فقط سه‌دهم آن‌چه را باید بگویند، می‌گویند. دلیل نخست این است که از بی‌محبوب شدن می‌ترسند، دوم از ترس از دست دادن رأی. این یک سبک کار عامیانه است که باید اصلاح شود — و حالا فرصت این اصلاح وجود دارد.

در سال ۱۹۵۶، سه چیز به‌کلی کنار زده شد: خط عمومی دستیابی به نتایج «بزرگ‌تر، سریع‌تر، بهتر و اقتصادی‌تر»، پیش‌برندگان ترقی، و «چهل ماده». در برابر این تحولات، سه نوع واکنش از سه نوع آدم دیده شد: اندوه، بی‌تفاوتی و شادمانی. گویی سنگ آسیاب بزرگی از گردن‌شان برداشته شده باشد و دنیا به آرامش رسیده باشد. از میان این سه دسته، گروه میانه‌رو پرشمار بود و دو سوی دیگر (اندوهگین و شادمان) اقلیت. در همان سال ۱۹۵۶، در برابر بسیاری از مسائل، همین سه‌گونه واکنش مشاهده شد. مثلاً در مخالفت با جاپان، چیانگ کای‌شِک، و در اصلاحات ارضی، نظرها تقریباً یک‌دست بود، اما در مورد کوآپراتیف‌سازی، همین سه‌گونه واکنش به چشم می‌خورد. آیا این ارزیابی درست است؟

این کنفرانس برخی از پرسش‌ها را حل کرده، به توافقاتی دست یافته و اسنادی را برای دفتر سیاسی تهیه نموده است. اما ضعف آن در این است که دربارهٔ ایدئولوژی چندان بحث نشده. آیا نباید دو یا سه روز را صرف گفت‌وگو دربارهٔ ایدئولوژی کنیم و آن‌چه در دل داریم، بی‌پرده بگوییم؟

رفقا می‌گویند این یک کنفرانس تصحیحی است، اما ما نه دربارهٔ ایدئولوژی صحبت کرده‌ایم، نه به تعهدات‌مان عمل نموده‌ایم. آیا این تناقض نیست؟ ما نه مبارزه‌ای انجام داده‌ایم، نه راست‌روها را مشخص کرده‌ایم، بلکه با زبانی ملایم، همچون نسیم آرام و باران لطیف سخن گفته‌ایم تا هر کسی بتواند حرف دلش را بزند. هدف من این است که مردم جرات یابند، با شور و قدرتی شکست‌ناپذیر، همانند مارکس یا لو شون، سخن بگویند و از قیود ذهنی رهایی یابند. باید از سطح دبیرخانه‌های محلی حزب و در جمع‌های کوچکِ سه‌نفره، پیش‌گام شویم. این کار می‌تواند فضای تازه‌ای پدید آورد.

زو جونگ وقتی هجده یا نوزده‌ساله بود، کتابی نوشت به‌نام «ارتش انقلابی» که به‌صراحت امپراتور را محکوم می‌کرد.[۷۳] چانگ تای‌ین نیز وقتی مقاله‌ای نوشت در رد کانگ یو–وی، هنوز سرشار از شور انقلابی بود. هرچه سن بالاتر می‌رود، کارآیی کمتر می‌شود. پس نباید خود را دست‌کم بگیریم، بلکه باید همهٔ نیرویمان را بسیج کنیم. البته، به کهن‌سالان هم نیاز هست؛ آنان نیز باید سکان‌دار باشند. لیو پی در دورهٔ سه‌پادشاهی، گرچه توانمند نبود، اما نمونه‌ای بود از پیری که فرماندهی را به‌دست گرفت. ما باید از این فضای کسل‌کننده و بی‌روح درون حزب، راهی برای برون‌رفت بیابیم.
تمام اشعار منتشرشده، بازمانده‌هایی از گذشته‌اند. چرا اشعار مردمی تازه پدید نیاوریم؟ لطفاً هر رفیق پس از بازگشت، مسئول گردآوری اشعار مردمی در محل خود باشد. هر قشر اجتماعی، همچنین جوانان و کودکان، اشعار مردمی فراوانی دارند. باید دست به کار شویم. می‌توان به هر نفر چند برگ کاغذ داد تا اشعار مردمی بنویسند. آن دسته از زحمت‌کشان که سواد نوشتن ندارند، می‌توانند از دیگران بخواهند برای‌شان بنویسند. می‌توانیم یک ضرب‌الاجل ده‌روزه تعیین کنیم. در این مدت می‌توان مقادیر زیادی از ترانه‌های عامیانهٔ قدیمی را گردآوری کرد و در آینده یک مجموعه از آن‌ها منتشر نمود.

آیندهٔ شعر چین، نخست در ترانه‌های مردمی نهفته است و سپس در متون کلاسیک. بر همین بنیاد می‌توانیم گونهٔ نوینی از شعر بیافرینیم. از نظر شکل باید سبک ترانه‌های مردمی را داشته باشد، و از نظر محتوا باید دو تضاد را با هم درآمیزد: واقع‌گرایی و خیال‌پردازی (رمانتیسیزم). اگر بیش از حد واقع‌گرا باشید، نمی‌توانید شعر بنویسید. شعر نوینی که امروزه پدید می‌آید، بی‌فرم و بی‌ساختار است. هیچ‌کس آن را نمی‌خواند. من که نمی‌خوانم، مگر آن‌که صد دالر بدهید! در زمینهٔ گردآوری اشعار مردمی، دانشگاه پیکینگ کارهای زیادی کرده است. اگر ما هم به این کار بپردازیم، ممکن است میلیون‌ها شعر مردمی کشف کنیم. این کار زحمت زیادی نمی‌طلبد و خواندن‌شان به‌مراتب آسان‌تر از اشعار تو فو و لی پو[۷۴] است.

یادداشت‌ها

[۱] چن تو–هسیو (Ch'en Tu-hsiu / 陈独秀) (۱۸۷۹–۱۹۴۲) نخستین دبیرکل حزب کمونیست چین بود و از زمان تأسیس حزب در ۱۹۲۱ تا اوت ۱۹۲۷ در این مقام قرار داشت. در آن زمان او را به‌خاطر ناکامی سیاست‌های استالین مقصر شناختند. پیش از گرایش به کمونیسم، وی از هواداران پرشور اندیشه‌های دموکراتیک و علمی غربی به‌عنوان راه‌حل مشکلات چین بود. در دهه‌های اخیر، نویسندگان رسمی حزب کمونیست چین سهم او در انقلاب فکری دورهٔ «چهارم می» را پذیرفته‌اند، اما تأکید کرده‌اند که وی هرگز مارکسیسم را به‌درستی نپذیرفت یا درک نکرد. آنان او را به‌عنوان یک رادیکال بورژوا معرفی می‌کنند که در فضای ایدئولوژیک مغشوش دههٔ ۱۹۲۰ توانسته بود خود را در حزب جا بزند. مائو، در گفت‌وگویی با «ادگار اسنو» در سال ۱۹۳۶، چن تو–هسیو را نه‌تنها از نظر فکری، بلکه از نظر گرایش‌های غریزی نیز بورژوا دانست و گفت:

«چن واقعاً از کارگران، به‌ویژه از دهقانان مسلح، وحشت داشت. وقتی سرانجام با واقعیت قیام مسلحانه مواجه شد، کاملاً دچار سردرگمی شد. دیگر نتوانست اوضاع را به‌درستی ببیند و غریزه‌های خرده‌بورژوایی‌اش او را به سوی ترس و شکست کشاند.»
(نقل از: ستارهٔ سرخ بر فراز چین، چاپ گسترش‌یافته، انتشارات پنگوئن، ۱۹۷۲، صص. ۱۹۰–۱۹۱)

[۲] دیدگاه رسمی حزب کمونیست چین دربارهٔ اشتباهات جناح‌های رقیب مائو در دورهٔ ۱۹۲۷–۱۹۳۵، در «قطعنامه دربارهٔ برخی پرسش‌ها در تاریخ حزب ما» (تصویب‌شده در کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست در اپریل ۱۹۴۵) مطرح شده بود. متن کامل این قطعنامه در جلد سوم آثار برگزیده (پکن، ۱۹۶۵)، صص. ۱۷۷–۲۲۰ آمده است. اما از زمان آغاز انقلاب فرهنگی، این قطعنامه دیگر موضع رسمی حزب تلقی نمی‌شود و از چاپ‌های رسمی آثار برگزیده نیز حذف شده است. با این حال، نظر مائو دربارهٔ سه خط «چپ‌روانه» که در سپتامبر ۱۹۷۱ مطرح کرده بود، همچنان پایهٔ ارزیابی رسمی باقی مانده است. (نگاه کنید به: خلاصهٔ گفت‌وگوهای رئیس مائو با رفقای مسئول در جریان سفر استانی). برای دیدگاه‌های دیگر دربارهٔ همین دوره، می‌توان به سخنرانی‌های «کنفرانس لوشان» و «جلسهٔ گسترش‌یافتهٔ کمیتهٔ امور نظامی و کنفرانس امور خارجی» در دورهٔ «جهش بزرگ به جلو» مراجعه کرد.

[۳]

ابرام دبورین (Abram Deborin) (۱۸۸۱–۱۹۶۳)، فیلسوف برجستهٔ شوروی بود که بر عمومیت تضادها و پیوند دیالکتیک با علوم طبیعی تأکید داشت. وی در دسامبر ۱۹۳۰ از سوی استالین به اتهام «ایدئالیسم منشویستی» محکوم گردید و سپس مجبور شد دیدگاه‌های خود را پس بگیرد.

[٤]

نامی که در متن به‌صورت «پی‌کو–فو» (P'i–k'o–fu) آمده احتمالاً اشتباهی است و ممکن است اشاره به «ریکوف» (Rykov) داشته باشد، گرچه ریکوف بیشتر در ساختار دولتی شوروی فعال بود تا در انترناسیونال کمونیستی (کومینترن). این نام همچنین می‌تواند اشاره به «پیک» (Pieck) یا «پیاتنیتسکی» (Piatnitsky) باشد، که هردو در دههٔ ۱۹۳۰ عضو دبیرخانهٔ کمیتهٔ اجرایی کومینترن بودند. در هر حال، به نظر می‌رسد توصیف مائو از رهبری کومینترن چندان دقیق نیست، زیرا «بوخارین» در میانهٔ سال ۱۹۲۹ از تمام مسئولیت‌هایش در کومینترن کنار گذاشته شد، و «زینویف» نیز پیش از آن کنار رفته بود. اما دربارهٔ افرادی که به‌طور مستقیم با امور چین در ارتباط بودند، مائو اطلاعات دقیق‌تری داشت. «کوسینن» (Kuusinen)، یکی از اعضای کمیتهٔ اجرایی و دبیرخانهٔ کومینترن، در تهیهٔ بسیاری از رهنمودهای مربوط به چین و کشورهای غیراروپایی نقش داشت. عنوان رسمی «پاول میف» (Pavel Mif) معاون ریاست دبیرخانهٔ شرقی کومینترن بود که مائو از آن با نام «دفتر شرق» (تُونگ‌فانگ‌پو) یاد کرده است، اما وظیفهٔ اصلی او رسیدگی به امور چین بود. به نظر نمی‌رسد که دپارتمنت مستقلی به نام «بخش خاور دور» وجود داشته باشد، هرچند جزئیات سازمان کومینترن هنوز هم به‌درستی روشن نیست. این اطلاعات دربارهٔ میف از زندگی‌نامهٔ او در کتاب کمونیست‌های برجستهٔ شوروی – شرکت‌کنندگان در انقلاب چین [مسکو، نشر نائوکا، ۱۹۷۰، صفحهٔ ۹۲] برگرفته شده است.

[٥]

مشخص نیست که «رفیق خوب»ی که در این بخش به او اشاره شده چه کسی است. مائو طوری از او سخن می‌گوید که گویی شخصاً او را می‌شناسد، اما مائو تا سال ۱۹۴۹ به خارج از کشور سفر نکرد، و در میان نمایندگان کومینترن که در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ به چین آمده بودند، تعداد کمی بودند که با مائو تماس مستقیم داشته باشند و از میان همان تعداد نیز به ندرت کسی بود که مورد تأیید او قرار گیرد. با توجه به این‌که «XXX» در تقابل با «میف» ذکر شده، ممکن است منظور «کوسینن» باشد، که در سال ۱۹۶۴ با لحنی تند به مائو و رهبری چین حمله کرد (ر.ک. به مارکسیزم و آسیا، صص. ۳۳۰–۳۳۵). بنابراین، احتمال دارد که هرگونه نظر مساعد مائو دربارهٔ او، توسط ویراستاران مجموعهٔ «وان‌سوی» (۱۹۶۹) حذف یا بی‌نام شده باشد. ممکن است مائو، حتی اگر شخصی را از دور یا از طریق

منابع دست دوم می‌شناخته، او را خوش‌خوتر از «پاول میف» می‌پنداشته باشد؛ کسی که در اواخر ۱۹۳۰ به چین آمد و همان «دوگماتیست»هایی را به‌عنوان رهبران حزب کمونیست چین منصوب کرد که مائو در اینجا از آنان شکایت دارد.

[٦]

وانگ مینگ (Wang Ming) که نام اصلی‌اش «چِن شاو–یو» (Ch'en Shao-yü) بود (۱۹۰۴–۱۹۷۴)، چهرهٔ برجستهٔ گروه «محصلین بازگشته از مسکو» به‌شمار می‌رفت که در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ برای رهبری حزب کمونیست چین با مائو رقابت می‌کردند. او از سال ۱۹۵۷ تا هنگام مرگش در اتحاد شوروی زندگی می‌کرد. در جریان انقلاب فرهنگی، دو حملهٔ تند و گزنده علیه مائو منتشر کرد (ر.ک. به سخنرانی در نخستین پلینوم کمیته مرکزی نهم حزب کمونیست چین، یادداشت شماره ۱).

[٧]

به نظر می‌رسد مائو در اینجا بیشتر نگران اجرای یک‌نواخت نظام آموزشی‌ای است که با واقعیت‌های روستایی چین سازگار نیست، تا دقیق بودن مدت دورهٔ ابتدایی که در دههٔ ۱۹۵۰ لزوماً پنج ساله نبود. برای بررسی دقیق‌تر نظام آموزشی چین، از جمله محتوای درسی و مدت تحصیل، ر.ک. به بخش پایین‌تر تحت عنوان اظهارات در جشنواره بهاری.

[٨]

کائو کانگ (Kao Kang) (حدوداً ۱۹۰۲–۱۹۵۴) از رهبران ایجاد پایگاه حزب در منطقهٔ شِن‌سی بود، جایی که مائو تسه‌تونگ و یارانش پس از «مارش بزرگ» به آن پناه بردند. در اواخر دههٔ ۱۹۴۰، او به چهرهٔ مسلط در منطقهٔ شمال‌شرق چین بدل شد، جایی که همهٔ مناصب عالی حزبی، دولتی و نظامی را در اختیار داشت. به‌عنوان رهبر صنعتی‌ترین منطقهٔ کشور، در پکن نیز نقش مهمی ایفا کرد و در سال ۱۹۵۲ به‌عنوان نخستین رئیس کمیسیون برنامه‌ریزی دولتی منصوب شد. در سال ۱۹۵۵ به‌طور علنی محکوم گردید، و گفته شد که در فبروری ۱۹۵۴ خودکشی کرده است. سقوط او بی‌تردید بخشی ناشی از رقابت‌های شخصی بود، اما به‌طور گسترده‌ای چنین برداشت شد که او بیش از حد به شوروی‌ها نزدیک بود.

[٩]

در اواسط دههٔ ۱۹۵۰، «چیانگ هوا» (Chiang Hua) دبیر اول حزب کمونیست چین در استان «چِکیانگ» بود، و «شا وِن–هان» (Sha Wen-han) والی همین استان. در دسامبر ۱۹۵۷، در جریان

کارزار «ضد راست‌گرایی» که از تابستان آغاز شده بود، شا به‌شدت به اتهام فساد، انحراف اخلاقی، فعالیت‌های ضدحزبی و همچنین دیدگاه‌های منطقه‌گرایانه و سکتاریستی مورد حمله قرار گرفت و از مقامش برکنار شد. چیانگ هوا گزارش اصلی را در جلسه‌ای که برای محکوم‌کردن شا و دیگر مقامات برجستهٔ چکیانگ برگزار شد ارائه داد؛ او همچنین خواستار توسعهٔ سریع‌تر صنعت و زراعت شد و به «جهش» در تولید اشاره کرد. از این‌رو، دیدگاه‌های او در زمینهٔ خط‌مشی بدون شک در چشم مائو صحیح محسوب می‌شد. جملهٔ قبلی که می‌گوید «امروز در هر استان نمونه‌هایی از این دست وجود دارد»، رابطهٔ بین چیانگ و شا را با ماجرای کائو کانگ پیوند می‌دهد — مائو در اینجا دربارهٔ دو چیز صحبت می‌کند: درستی یا نادرستی رهبری، و وفاداری به ملت در برابر وفاداری به استان یا منطقهٔ خویش یا به اتحاد شوروی. این دو مسئله — یعنی سرعت توسعهٔ اقتصادی، و نحوه و میزان تمرکززدایی از قدرت تصمیم‌گیری — در بهار ۱۹۵۸، درست پیش از اعلام رسمی «جهش بزرگ به جلو» در دومین اجلاس کنگرهٔ هشتم حزب، در محور بحث‌های سیاسی بودند. چنان‌که مائو روشن می‌سازد، این مباحث باید نه‌تنها در سطح ملی، بلکه در هر استان نیز به‌صورت جدی دنبال می‌شدند.

[۱۰]
پاک‌سازی کائو کانگ (Kao Kang)، جائو شو-شی (Jao Shu-shih) ـ که دبیر اول دفتر شرق چین حزب کمونیست چین بود ـ و هفت تن دیگر در سال ۱۹۵۵ به اتهام تشکیل یک گروه ضدحزبی با هدف تسخیر قدرت، واقعاً یک زلزلهٔ سیاسی بود — به‌مراتب بزرگ‌ترین تکان درون‌حزبی از زمان کمپاین تصفیه (Rectification Campaign) ۱۹۴۲–۴۳ تا سقوط پنگ ته-هوای در سال ۱۹۵۹ به‌شمار می‌رفت.

[۱۱]
نشریه‌های بلشویک و حقیقت گفته شده (Shih Hua) ارگان‌های تئوریک بودند که در اوایل دههٔ ۱۹۳۰ توسط رهبران تحصیل‌کرده در مسکو و وابسته به حزب کمونیست چین ویرایش می‌شدند. این نشریات اغلب از تاکتیک‌های جنگ پارتیزانی مائو انتقاد می‌کردند. از آنجا که نسخهٔ کامل Shih Hua در دست نیست، به‌درستی نمی‌توان گفت که پنج اشتباه بزرگ مورد اشاره کدامند.

[۱۲]
مائو در سال ۱۹۶۲ دوره‌بندی‌ای برای تاریخ جمهوری خلق چین پیشنهاد کرد که آغاز یک خط مستقل و خلاقانه در بنای سوسیالیزم را از سال ۱۹۵۸ می‌دانست — یعنی از زمان آغاز «جهش بزرگ به جلو».

این گفته با اظهارات موجود در این سند منافاتی ندارد، بلکه مکمل آن است: مائو از ۱۹۵۶ آغاز به طرح‌ریزی سیاست جدید کرد و این فرایند در ۱۹۵۸ به نتیجه رسید.

[۱۳]
مائو در اینجا تأیید می‌کند که، علاوه بر مفاد رسمی «پیمان دوستی، اتحاد و کمک متقابل» که در ۱۴ فبروری ۱۹۵۰ میان چین و اتحاد شوروی امضا شد و مسئلهٔ مرزهای چین–شوروی، دو مورد اختلاف اصلی دیگر او با استالین عبارت بودند از: ساختار کنترلی راه‌آهن شرق چین و شرکت‌های سهامی مشترک چین–شوروی در صنایع کلیدی. این موارد به مسکو درجه‌ای از نفوذ اقتصادی و سیاسی در چین می‌داد که برای مائو یادآور ایام استعمار بود.

[١٤]
توافق‌نامهٔ تکمیلی مورخ ۲۷ مارچ ۱۹۵۰ میان چین و شوروی، ایجاد شرکت‌های سهامی مشترک برای توسعهٔ نفت و فلزات غیرآهنی در سین‌کیانگ را در بر می‌گرفت. هرچند مفاد رسمی چنین ماده‌ای را ذکر نکرده‌اند، اما در آن زمان به‌طور گسترده‌ای گمان می‌رفت که این توافق شامل مواد محرمانه نیز بوده است.

[١٥]
در اینجا، مائو عمداً برای اشاره به استالین از اصطلاح «نیا» یا «جد بزرگ» (lao tsu–tsung) استفاده می‌کند — اصطلاحی که در جوانیِ مائو برای توصیف امپراتریس بیوهٔ چین، تزو–هسی، به‌کار می‌رفت. واضح است که مائو می‌خواهد بگوید که هر دوی این افراد (که زمانی بر او تسلط داشتند) در او نوعی احساس ناخوشایند همراه با احترامی ناخودآگاه برانگیخته‌اند.

[١٦]
کنفرانس هانگ‌ژو (اوایل جنوری ۱۹۵۸) و کنفرانس نان‌نینگ (اواخر همان ماه)، همانند کنفرانس چنگدو که سخنرانی مائو در آن صورت گرفت، با حضور دبیران اول حزب در استان‌ها و شماری از اعضای پولیتبورو برگزار شدند. در این دو کنفرانس جنوری بود که شصت ماده دربارهٔ شیوه‌های کار تدوین شد؛ سندی که به‌راستی نقشهٔ راه «جهش بزرگ به جلو» بود. (برای مشاهدهٔ متن این سند، به CB ۸۹۲، صفحات ١–١٤ مراجعه کنید.)

[۱۷]
کنگرهٔ هفتم حزب کمونیست چین، که در اپریل ۱۹۴۵ برگزار شد، در واقع خواهان تأسیس یک دولت ائتلافی با کومینتانگ بود — چنان‌که از عنوان گزارش مائو نیز پیداست (ر.ک. به دربارهٔ دولت ائتلافی، آثار برگزیده، جلد سوم، صفحات ۲۵۵–۳۲۰). با این حال، این کنگره پایه‌گذار تلاشی بود که کمونیست‌ها در پرتو شکست ژاپن انجام دادند تا به یک نیروی سیاسی (و نه صرفاً نظامی) بدل شوند که نتوان آن را نادیده گرفت. به‌ویژه آن‌که در این کنگره، استقلال ایدئولوژیک حزب کمونیست چین به‌طور رسمی تثبیت شد و «اندیشهٔ مائو تسه‌تونگ» به‌عنوان راهنمای کل کار حزب، رسمیت یافت. (ر.ک. به گزارش لیو شائوچی در مارکسیزم و آسیا، صفحات ۲۵۹–۲۶۱.)

[۱۸]
«برنامهٔ ده ماده‌ای» یا «ده سیاست کلان» حزب کمونیست چین برای مقاومت در برابر ژاپن و نجات ملی، در ۱۵ آگست ۱۹۳۷ اعلام شد. این برنامهٔ سیاسی، خط مشی‌ای را میان دو افراط‌گرایی ـ فرقه‌گرایی افراطی از یک‌سو و تسلیم‌طلبی کامل به کومین‌تانگ از سوی دیگر ـ ترسیم می‌کرد. (برای متن کامل آن، بنگرید به: تاریخ مستند کمونیسم چینی، تألیف برندت، شوارتز و فیربنک، صفحات ۲۴۲–۲۴۵).
وانگ مینگ، که در اوایل دههٔ ۱۹۳۰ گرایش‌های چپ‌روانه از خود نشان داده بود، پس از بازگشتش از مسکو در ۱۹۳۷، از سال ۱۹۴۵ به بعد، همواره به‌خاطر اشتباهات راست‌روانه و تسلیم‌طلبانه مورد انتقاد قرار گرفته است. با این حال، نگارندهٔ این یادداشت تأیید می‌کند که هیچ سندی با عنوان «برنامهٔ شصت ماده‌ای» که دیدگاه‌های وانگ مینگ را در آن زمان خلاصه کرده باشد، در دست نیست.

[۱۹]
این یادداشت اشاره دارد به سخنرانی جان فاستر دالس (John Foster Dulles)، وزیر خارجهٔ ایالات متحده، در ۲۸ جون ۱۹۵۷؛ یعنی دو هفته پس از انتشار گزارش نیویورک تایمز در ۱۳ جون دربارهٔ سخنرانی ماه فبروری مائو. این ارجاع به واکنش‌های خارجی نسبت به تحول در مواضع ایدئولوژیک یا خط‌مشی‌های جدید مائو است.

[۲۰]
در این یادداشت، به مباحثی پرداخته شده که پیرامون بهبود ابزارآلات و فنون کشاورزی در جریان «جهش بزرگ به جلو» مطرح بودند. برای نگاهی گذرا به این مسئله، همراه با نقل‌قول‌هایی از «نظریات» مطرح‌شده در کنفرانس چنگدو پیرامون مکانیزه‌سازی کشاورزی (که دیدگاه مائو را روشن می‌سازد)،

رجوع شود به مقالهٔ جک گری: «دو مسیر: استراتژی‌های جایگزین برای تغییر اجتماعی و رشد اقتصادی در چین»، در کتاب اقتدار، مشارکت و دگرگونی فرهنگی در چین، صفحات ۱۳۹–۱۴۳.

[۲۱]
اصطلاح chien–t'iao که در اینجا به‌کار رفته، در معنای تحت‌اللفظی به مفهوم «حمل چیزی بر دوش با تیر چوبی» است، و در این متن هم به‌صورت واقعی به‌کار رفته (مثلاً در ساخت سد با نیروی کار انبوه) و هم به‌عنوان نمادی از شیوه‌های سنتی کار در چین. در ادامهٔ این پاراگراف، مائو دیدگاهی را ترسیم می‌کند که ویژگی بارز «جهش بزرگ به جلو» و تفکر اقتصادی‌اش از آن زمان تاکنون بوده است: «راه رفتن بر دو پا»، یعنی ترکیب روش‌های سنتی با فن‌آوری مدرن.

[۲۲]
طبق سخنرانی مائو در ۱۳ اکتوبر ۱۹۵۷ (منبع: وان‌سویی، ۱۹۶۹، صفحهٔ ۱۴۱)، عبارت «چهار، پنج، هشت» به‌طور خلاصه اشاره دارد به اهداف تعیین‌شده برای تولید غله در بند ششم برنامهٔ دوازده‌سالهٔ توسعهٔ کشاورزی.
بر این اساس:
۴۰۰ جین در هر مو در مناطق شمال رود زرد،
۵۰۰ جین در مناطق بین رود زرد و رود خوای،
و ۸۰۰ جین در جنوب رود خوای،
باید تا پایان سال ۱۹۶۷ تحقق می‌یافتند.
در اکتوبر ۱۹۵۷، مائو همچنان به تاریخ هدف اولیه پایبند بود، اما در اینجا، در گرمای شور انقلابی ناشی از «جهش بزرگ»، می‌گوید که شاید بتوان این اهداف را در یک‌سوم یا نیم این مدت هم تحقق بخشید. با این حال، می‌افزاید که حتی اگر به همان برنامهٔ اولیه نیز پایبند بمانند، بازهم دستاوردشان از اتحاد شوروی فراتر خواهد بود. (اهداف تعیین‌شده در سال ۱۹۵۶، دو تا سه برابر تولید موجود بودند.)

[۲۳]
اصطلاح chuang–yüan (چوانگ‌یوآن) به معنی «نخستین فارغ‌التحصیل قصر» بوده، و اشاره دارد به بالاترین رتبهٔ موفق در آزمون‌های سه‌ساله‌ای که برای دریافت درجهٔ chin–shih (چین‌شیه) برگزار می‌شد؛ بالاترین مرتبهٔ نظام امتحانی دیرین امپراتوری چین. ضرب‌المثلی که در متن آمده، می‌گوید: «زیبایی راستین، نادرتر از چوانگ‌یوآن است»، یعنی زیبایی حقیقی از موفق‌ترین افراد نیز کمیاب‌تر است.

[۲٤]

«خط عمومی» برای بنای سوسیالیسم، که با چهار واژهٔ چینی تو، کوای، هاو، شِنگ (بیشتر، سریع‌تر، بهتر و مقرون‌به‌صرفه‌تر) خلاصه می‌شد، نخستین‌بار توسط مائو در سال ۱۹۵۶ مطرح شد. این خط از همان زمان تا کنون، چه برای مائو و چه برای مخالفانش، به‌مثابهٔ چکیده‌ای از نگرش او به توسعهٔ اقتصادی شناخته شده است.

از میانهٔ ۱۹۵۶ تا میانهٔ ۱۹۵۷، این خط چندان مورد تأکید قرار نگرفت، گرچه رسماً نیز کنار گذاشته نشد. برای دیدن نارضایتی مائو از این وضعیت، می‌توان به سخنرانی او در ۲۲ مارچ ۱۹۵۸ مراجعه کرد.

در سال ۱۹۵۸، این خط بار دیگر به‌طور تمام‌عیار احیا شد و یکی از «سه پرچم سرخ» جهش بزرگ به جلو را تشکیل داد.

[۲۵]

چو شیاوژو (Chou Hsiao-chou، حدوداً متولد ۱۹۱۲)، در آن زمان دبیر اول حزب کمونیست چین در ولایت هونان و هم‌زمان کمیسار سیاسی ناحیهٔ نظامی هونان بود. در کنگره هشتم حزب در سپتامبر ۱۹۵۶، سخنرانی کتبی‌ای دربارهٔ تقویت همکاری‌های کشاورزی ارائه کرده بود.

در سال ۱۹۵۸، او نقش برجسته‌ای در امور حزبی ایفا کرد، اما پس از پلنوم هشتم در دسامبر همان سال، از صحنه محو شد. در ۱۹۵۹، از سمت خود به‌عنوان دبیر ولایتی برکنار شد و به‌عنوان یکی از اعضای «گروه ضدحزبی» به رهبری پنگ ته‌هوای مورد تصفیه قرار گرفت.

این نشان می‌دهد که احتمالاً مانند پنگ، او نیز نسبت به سیاست کمون‌ها دچار تردید شده بود. آنچه جالب است اینکه از پیش دانسته نبود که مائو از موضع او در قبال «تعاونی‌سازی» (در سال‌های ۵۵–۵۶) نیز ناخشنود بوده است.

[۲٦]

در این یادداشت، به‌احتمال زیاد، اشاره به لی چینگ‌چوان (Li Ching-ch'üan، متولد ۱۹۰۵) است، که از ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۵ دبیر اول حزب در ولایت سیچوان (که شهر چنگدو در آن واقع است) بود، و تا سال ۱۹۵۸ به چهرهٔ برجستهٔ حزب در کل جنوب‌غربی چین بدل شده بود.

در زمان ایراد این سخنرانی از سوی مائو، ستارهٔ سیاسی لی رو به صعود بود، و احتمالاً تمجید بعدی مائو از خروشچف به‌عنوان نمونه‌ای از رهبران پرانرژی استانی که به مرکز آمده‌اند، اشاره‌ای غیرمستقیم به لی بوده است. او در ماه می ۱۹۵۸، در دومین اجلاس کنگره هشتم، به عضویت دفتر سیاسی درآمد.

نام لی چینگ‌چوان در ویرایش ۱۹۶۹ حذف شده، چرا که در جریان انقلاب فرهنگی مورد حمله قرار گرفت و برکنار شد، اما در کنگرهٔ دهم در ۱۹۷۳ دوباره ظاهر شد.

[۲۷]
سازماندهی حزبی و اداری دولت بر اساس مناطق (منطقه‌ای) در سال ۱۹۵۴ منحل شد. اما در اوایل دههٔ ۱۹۶۰ دوباره احیا شد. با این حال، مائو در این‌جا تأیید می‌کند که دفاتر حزبی منطقه‌ای در واقع در سال ۱۹۵۸، در چارچوب سیاست‌های تمرکززدایانهٔ «جهش بزرگ به جلو» مجدداً تأسیس شده بودند، حتی اگر به‌طور رسمی اعلام نشده بود.

[۲۸]
مائو در اوایل دههٔ ۱۹۳۰ نه‌تنها در مسائل سیاسی بلکه در تاکتیک‌های نظامی نیز با رهبری حزب کمونیست چین که در مسکو آموزش دیده بودند، اختلاف داشت. برای دیدن انتقاد صریح او از اشتباهات گذشته در این زمینه، به مقاله‌اش با عنوان «مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین» مراجعه شود.

[۲۹]
عبارتی که مائو در سخنان خود نقل کرده، در واقع از شخصیتی فرعی در فصل ۲۶ رمان رویای تالار سرخ (Dream of the Red Chamber) آمده است. وانگ شی‌فنگ، شخصیت مشهور این رمان، هم عبارتی مشابه را در فصل ۱۳ به زبان آورده است (در ترجمه انگلیسی The Story of the Stone، صفحات ۲۵۷ و ۵۰۹).

[۳۰]
منبع این نقل قول مشخص نیست. ویراستار نتوانسته مأخذ دقیق آن را بیابد.

[۳۱]
برای درک کامل اینکه چرا مرگ سالمندان در نگاه مائو می‌تواند باعث شادی باشد، باید به ریشه‌های این نگرش در سنت فکری چین رجوع کرد. در بخش دیگری از همین جلد، یعنی در گفت‌وگو پیرامون پرسش‌های فلسفی (صفحه ۲۲۷)، همراه با یادداشت ۴۰، مائو این نگرش را با تفصیل بیشتر توضیح می‌دهد.

[۳۲]

فرهنگ لغتی که مائو به آن اشاره دارد (به نام چین‌مینگ جه‌هسویه تزوتی‌ین)، در واقع ترجمهٔ چینی فرهنگ فلسفی روسی Kratkii Filosofskii Slovar اثر روزنتال و یودین است که نخست در ۱۹۳۹ در مسکو منتشر شد و سپس در ۱۹۴۰، ۱۹۴۹ و ۱۹۵۱ در پکن چاپ شد. ویراستار اشاره می‌کند که عبارات نقل‌شده توسط مائو را در این کتاب نیافته، اما ارزیابی مائو از برداشت فلسفهٔ شوروی در اواخر دههٔ ۳۰ میلادی را درست می‌داند.

[۳۳]

با توجه به نحوهٔ نوشتار اعداد در زبان چینی، ممکن است رقم «دوازده» در اینجا اشتباه تایپی باشد و در واقع «نود و دو» منظور بوده باشد. اگر مائو واقعاً منظورش «۱۲» باشد، ویراستار نتوانسته منبعی برای آن بیابد.

[۳٤]

در نسخهٔ ۱۹۶۹ (وان‌سویی)، واژهٔ طبقات (chieh–chi) آمده، اما به نظر می‌رسد این خطا باشد، چون نسخهٔ ون‌هسوان واژهٔ مراحل (chieh–tuan) را ثبت کرده که با سایر اظهارات مائو نیز هماهنگ‌تر است (مثلاً در همان گفت‌وگو پیرامون پرسش‌های فلسفی، ص. ۲۲۸).

[۳٥]

اصطلاح «نظام» (hsi–t'ung) در اصطلاحات کمونیستی چینی، به معنای یک نهاد یا دستگاه خاص است. منظور مائو از «همهٔ نظام‌ها» یعنی مجموعهٔ ساختارهای مختلف مانند دستگاه حزبی، بوروکراسی دولتی، ارتش آزادی‌بخش خلق و غیره.

[۳٦]

مقصود مائو از «متون کلاسیک»، آثار مارکسیستی ـ لنینیستی است، نه متون کنفوسیوسی یا متون کلاسیک سنتی چینی.

[۳۷]

منظور از «۱۵۶ پروژهٔ کلیدی صنعتی» آن مجموعه پروژه‌هایی است که در برنامهٔ پنج‌سالهٔ نخست (۱۹۵۳–۱۹۵۷) با کمک شوروی طراحی و اجرا شدند. این پروژه‌ها ستون فقرات صنعتی‌سازی سریع چین را تشکیل می‌دادند.

[۳۸]
«پدیدار شدن مسئلهٔ استالین» به سخنرانی محرمانه خروشچف در فوریه ۱۹۵۶ اشاره دارد، که در آن به انتقاد شدید از استالین پرداخت. شعار «مخالفت با ماجراجویی» نیز به آن دسته از رهبران حزب در سال‌های ۵۷–۵۶ اشاره دارد که با سیاست‌های اقتصادی مائو مخالف بودند. در صفحهٔ ۱۳۸ همین جلد، مائو به این گروه که ظاهراً شامل بسیاری از رهبران عالی‌رتبه حزب نیز می‌شود، اشاره کرده است.

[۳۹]
منظور از این یادداشت این است که مارکسیزم تنها گرایش‌ها و تمایلات عمومی تاریخ را توضیح می‌دهد، نه اینکه دنبالهٔ دقیق و جزئی حوادث تاریخی را پیش‌بینی کند. این تأکید بر تفاوت میان علم مارکسیستی و پیشگویی‌های جبری است.

[٤٠]
در پاییز ۱۹۵۷، در جریان کمپاین ضدراستی‌ها، مراسمی در مکاتب و دیگر نهادها برگزار می‌شد که در آن شرکت‌کنندگان سوگند یاد می‌کردند که «دل خود را به حزب بدهند». این نوع سوگندها نشانهٔ جوّ سیاسی شدیدی بود که در آن مردم باید وفاداری خود را به حزب به‌صورت علنی و نمایشی ابراز می‌کردند.

[٤١]
مقصود این است که حزب کمونیست (یا شرکت در فعالیت‌هایش) نباید مانند مراسم مذهبی‌ای باشد که مردم تنها از روی عادت (مثلاً هر یکشنبه) در آن شرکت کنند، بدون باور یا درک عمیق. این اشاره‌ای‌ست به مبارزه با ظواهر سطحی و فرمالیسم حزبی.

[٤٢]
اشاره به یک نمایشنامهٔ مشهور از قرن سیزدهم دارد. با وجود اینکه نام مشخص آن ذکر نشده، به احتمال زیاد نمایشنامهٔ Dou E Yuan (بی‌گناهی Dou E) نوشتهٔ Guan Hanqing منظور است که از شاهکارهای درام کلاسیک چین محسوب می‌شود و در آن به نابرابری و بی‌عدالتی اجتماعی پرداخته شده است.
[٤٣]
عبارات ta ming, ta fang, ta-tzu-pao به ترتیب به معنی «گل دادن بزرگ»، «مباحثهٔ بزرگ»، و «پوسترهای حروف درشت» (یا روزنامه‌های دیواری) است. دو عبارت اول شعار کمپاین «صد گل

بشکفند، صد مکتب فکری بجنگند» در سال‌های ۵۷-۵۶ بود. پوسترهای دیواری بعدها در انقلاب فرهنگی به اوج رسیدند، اما سابقهٔ آن‌ها به پیش از آن برمی‌گردد؛ خود مائو در زمان انقلاب ۱۹۱۱ یکی از همین پوسترها نوشته بود.

[٤٤]

چن پوتا (۱۹۰۴–؟) زمانی مفسر اصلی اندیشه‌های مائو و منشی سیاسی او بود. در جریان انقلاب فرهنگی، به رهبری «گروه انقلاب فرهنگی» منصوب شد و در رأس جریان «چپ افراطی» قرار گرفت. اما در سال ۱۹۷۰ در جریان تصفیه‌های داخلی ناپدید شد. او به‌ویژه به مدل کمون پاریس علاقه‌مند بود که مائو بعدها در فوریه ۱۹۶۷ از آن تبری جست (برای جزئیات بیشتر، به گفت‌وگوهای مائو با چانگ چون‌چیاو و یائو ون‌یوان رجوع کنید).

[٤٥]

این یادداشت به ترک نظریات یا نتایجی اشاره دارد که «کهنه» شده‌اند یا دیگر با شرایط تاریخی جدید سازگار نیستند. منبع آن کتاب تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی (چاپ مسکو، ۱۹۵۴)، صفحات ۵۵۴–۵۵۳ است. این نکته تأکیدی‌ست بر ضرورت انطباق نظریه با واقعیت‌های متغیر تاریخی، در مخالفت با جمود و دگماتیسم.

[٤٦]

در چین سنتی، امپراتورها با عنوان سلسله‌ای‌شان شناخته می‌شدند و نام‌های شخصی‌شان تابو بود، به‌حدی که حتی استفاده از حروف نام آن‌ها در نوشتار یا گفتار ممنوع بود. این بیانگر نظام سلطنتی شدیداً سلسله‌مراتبی و احترام‌آمیز بود که اطراف شاهان وجود داشت.

[٤٧]

اصطلاح تا تونگ یا «هماهنگی بزرگ» دیدگاهی آرمان‌شهری و باستانی در سنت فکری چین است که در طول قرون الهام‌بخش متفکران بسیاری بوده. این اصطلاح در گفتار «درباره دیکتاتوری دموکراتیک خلق» مائو نیز آمده است. کانگ یو–وی، یکی از رهبران فکری اصلاحات ۱۸۹۸، رساله‌ای مهم در این زمینه دارد که به انگلیسی با عنوان Ta T'ung Shu ترجمه شده است.

[٤٨]
وو جینگ‌چاو از شاگردان هو شی (اصلاح‌طلب لیبرال معروف) و نویسنده در مجله‌ی بررسی‌های مستقل بود. او بعدها در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۴۰ در دستگاه دولت کومینتانگ کار کرد. اشاره به او نشان می‌دهد که مائو به مخالفت با جریان‌های روشنفکری لیبرال ادامه داده است.

[٤٩]
در دههٔ ۱۹۵۰، شخصیت‌های فرهنگی مانند هو فنگ (منتقد ادبی)، لیانگ شومینگ (فیلسوف کنفوسیوسی)، یو پینگ‌بو (مفسر رمان رویای تالار سرخ)، و تینگ لینگ (رمان‌نویس زن) مورد حملات شدید قرار گرفتند. مائو شخصاً در برخی از این کمپاین‌ها فعال بود، به‌ویژه در مورد هو فنگ و فیلم زندگی وو شون. در انقلاب فرهنگی، برخی از یادداشت‌های مائو دربارهٔ هنر و ادبیات تحت عنوان «پنج سند مبارزاتی» منتشر شدند.

[٥٠]
اشاره به گفتار مائو در ۷ می ۱۹۳۷ است. این گفتار در کتاب اندیشهٔ سیاسی مائو تسه‌تونگ اثر شوفران، صفحات ۲۲۶–۲۲۸ آمده است و در آن به مسئلهٔ جنگ مقاومت علیه ژاپن و خط مشی وحدت ملی پرداخته می‌شود.

[٥١]
اصطلاح «جوانه‌ها» (meng-ya) به بحث جنجالی در دهه ۱۹۵۰ اشاره دارد که آیا در زمان دودمان مینگ، «جوانه‌های سرمایه‌داری» در ساختار اجتماعی چین ظاهر شده بودند یا خیر. این بحث بخشی از تلاش برای بازبینی تاریخی از منظر ماتریالیسم تاریخی و تشخیص روندهای اجتماعی مستقل از تأثیر غرب بود.

[٥٢]
روی‌جین، پایتخت جمهوری شورایی چین در سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۴ بود. «تیم‌های کمک متقابل» که در آن زمان و همچنین در دورهٔ ینیان و اوایل دههٔ ۱۹۵۰ ایجاد شدند، ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین شکل تعاونی‌های زراعتی بودند که پایه‌گذار گذار به سوسیالیزم در مناطق روستایی محسوب می‌شدند.

[۵۳]
مقصود از مفاهیمی که در ادامه (صفحه ۲۱۶) تعریف می‌شود، سیاست‌هایی هستند که به تشویق منافع فردی اقتصادی می‌پرداختند و به این ترتیب اقتصاد جمعی را تضعیف می‌کردند. این اشاره به بحث بین اقتصاد جمعی و گرایش‌های نئولیبرالی یا سرمایه‌داری درون نظام سوسیالیستی است.

[۵٤]
چانگ تای‌ین (یا چانگ پینگ‌لین) روشنفکر برجستهٔ اوایل قرن بیستم بود. او در سیاست رادیکال و انقلابی بود اما در عرصهٔ فرهنگ و ادبیات محافظه‌کار ماند. این تناقض در موضع‌گیری او باعث شد هم از سوی نیروهای سنت‌گرا و هم از سوی انقلابیون مورد انتقاد قرار گیرد.

[۵۵]
لیو شی‌پِی (۱۸۸۰–۱۹۱۹) ابتدا در جنبش انقلابی ضدمنچو فعال بود، اما پس از آنکه حکومت سلطنتی سقوط کرد، به یک محافظه‌کار و طرفدار بازگشت سلطنت تبدیل شد. مسیر متناقض فکری او نیز یکی از نمونه‌های چرخش‌های ایدئولوژیک در دوران متلاطم پس از ۱۹۱۱ است.

[۵٦]
وانگ پی (۲۲۶–۲۴۹ میلادی) فیلسوف جوانی بود که در تفسیر آثار لائوتسه و کتاب تغییرات شهرت یافت، اما در سن پایین درگذشت. اشاره به او معمولاً در مقام نمونه‌ای از نبوغ فکری زودهنگام در سنت چینی آورده می‌شود.

[۵۷]
ین یوان (یا ین شی‌چای) از فیلسوفان وفادار به دودمان مینگ بود که پس از تسخیر چین توسط منچوها در قرن هفدهم از تسلیم شدن خودداری کرد. این اندیشه‌ورزان تأثیر زیادی بر نسل مائو و شخص او داشتند. نام او در نخستین مقالهٔ منتشر شدهٔ مائو در سال ۱۹۱۷ نیز آمده است.

[۵۸]
لی شی‌مین (۵۹۷–۶۴۹) دودمان سوئی را سرنگون کرد و پدرش را در سال ۶۱۸ میلادی به‌عنوان بنیان‌گذار دودمان تانگ بر تخت نشاند. خودش نیز در سال ۶۲۶ با عنوان امپراتور تای‌زونگ به قدرت رسید. مائو به‌درستی او را یکی از نمونه‌های رهبری جوان و خلاق می‌دانست.

[۵۹]
چین چیونگ، معروف به چین شو بائو، فرمانده نظامی برجسته‌ای در اواخر دورهٔ سوئی و آغاز دورهٔ تانگ بود. او به‌عنوان یکی از قهرمانان وفادار و شجاع در تاریخ چین شناخته می‌شود.

[٦٠]
لو چنگ و وانگ پوتانگ، ماجراجویان سیاسی در اواخر دورهٔ سوئی (اوایل قرن هفتم) بودند که در سنین بسیار پایین وارد میدان سیاست و قدرت شدند. مائو از آن‌ها برای مثال زدن توانایی سیاسی جوانان استفاده می‌کند.

[٦١]
از شاگردان کانگ یو–وی، و یکی از تأثیرگذارترین نویسندگان اصلاحات ۱۸۹۸ بود. مائو آثار او را در نوجوانی مطالعه کرده بود. این نکته اهمیت تأثیر جنبش‌های اصلاحی پیش از کمونیسم بر رشد فکری مائو را نشان می‌دهد.

[٦٢]
یوان شی‌کای، مقام بلندپایه‌ای بود که به تزوشی برای سرکوب جنبش اصلاحات ۱۸۹۸ کمک کرد، اما بعداً در سال ۱۹۱۲ به‌عنوان رئیس‌جمهور جمهوری چین قدرت را در دست گرفت و تلاش نافرجامی برای بازگرداندن سلطنت با خود به‌عنوان امپراتور انجام داد. پس از مرگ او، یکی از فرماندهانش به نام دوآن چی‌جوی نقش مهمی در آغاز «دوره جنگ‌سالاران» ایفا کرد.

[٦٣]
وانگ هه‌شو (متولد حدود ۱۹۰۸) وزیر صنایع فلزی و پنگ تائو (۱۹۱۳–۱۹۶۱) وزیر صنایع کیمیاوی بودند. مشخص نیست مائو دقیقاً به کدام مقالات آنان اشاره دارد، ولی احتمالاً در زمینهٔ توسعه صنایع سنگین یا نقدهایی در مورد خط مشی‌های اقتصادی بوده‌اند.

[٦٤]
چانگ شی‌جو (متولد حدود ۱۸۸۹) دانش‌آموختهٔ دانشگاه کلمبیا و مدرسه اقتصاد لندن بود که در آنجا تحت نظر هارولد لاسکی تحصیل کرد. او تا فبروری ۱۹۵۸ وزیر معارف بود و سپس رئیس کمیسیون

روابط فرهنگی با کشورهای خارجی شد. وی در ۱۵ می ۱۹۵۷ در یک فورم به ابتکار بخش جبهه متحد، انتقاداتی از دولت مطرح کرده بود که مورد اشارهٔ مائو قرار دارد.

[٦٥]
چن چی‌تونگ، معاون بخش فرهنگی در ادارهٔ سیاسی ارتش آزادی‌بخش خلق، همراه با سه مقام ارشد دیگر نظامی در ۷ جنوری ۱۹۵۷ مقاله‌ای در روزنامه رودمردم منتشر کرد. در آن زمان، سیاست «بازکردن دروازه به روی انتقادات» مورد اختلاف در رهبری حزب بود و برخی مخالف گشایش بیش از حد به انتقادات بودند. این مقاله در بستر کمپاین «صد گل» نوشته شده بود.

[٦٦]
وی چونگ‌هسین (درگذشته ۱۶۲۷)، خواجه‌ای بود که با تکیه بر حمایت امپراتور شی‌زونگ، قدرت سیاسی مطلق را در دربار به‌دست آورد و به‌خاطر خشونت شدید و سرکوب رقبای سیاسی شهرت یافت. او نمونه‌ای از استبداد بی‌مهار و حاکمیت پنهان دستگاه‌های غیررسمی در تاریخ چین بود.

[٦٧]
یانگ شِن (۱۴۸۸–۱۵۲۹) که در امتحان درباری سال ۱۵۱۱ رتبهٔ نخست را گرفت، در سال ۱۵۲۴ به‌دلیل آنکه مخالفتش را با دو انتصاب پیشنهادی به آکادمی هان‌لین با گریهٔ بلند در کاخ ابراز کرد، تبعید شد. او در تاریخ به‌عنوان نمونه‌ای از پاکدامنی و اعتراض اخلاقی شناخته می‌شود.

[٦٨]
پی کان (قرن دوازدهم پیش از میلاد) یکی از وزرای صادق و منتقد شاه آخر دودمان شانگ بود که در برابر ظلم و فساد حاکم به او اعتراض کرد و به دستور امپراتور، زنده‌زنده شکم‌اش دریده شد. این چهره، در سنت چینی نماد وفاداری، دلاوری اخلاقی و فداکاری است. مائو با یادآوری او، خطی از تاریخ مبارزه علیه ظلم مطلق را برجسته می‌سازد.

[٦٩]
چو یوئه‌ن (۳۴۰–۲۷۸ ق.م) از بزرگ‌ترین شاعران تاریخ چین و نماد روشنفکر وطن‌دوست محسوب می‌شود. هنگامی که نصیحت‌هایش نادیده گرفته شد و دولت چو دچار سقوط گردید، از شدت اندوه خود

را غرق کرد. شعر معروف او "لی سائو" (اندوه بلند) یکی از ارکان ادبیات کلاسیک چین است. مائو او را نمونه‌ای از فداکاری روشنفکری می‌دانست.

[۷۰]
چو یون (قرن اول میلادی) زندگی پر فراز و نشیبی داشت، اما در ماجرایی که شهرت او را رقم زد، با وجود خطر، جانش بخشوده شد. اشاره مائو به او احتمالاً با هدف نشان دادن تنوع سرنوشت‌های تاریخی و اهمیت مقاومت در برابر ظلم است.

[۷۱]
چیا یی (قرن دوم پیش از میلاد) در سن بسیار جوانی وارد آکادمی امپراتوری شد و به همین دلیل مورد حسادت و در نهایت تبعید قرار گرفت. مائو در مقاله‌ای که در ۱۹۱۷ درباره تربیت بدنی نوشته بود، از چیا یی به‌عنوان نمونه‌ای منفی برای مطالعهٔ بیش از حد در دوران کودکی یاد کرده و آن را مضر برای سلامت دانسته بود. او در اینجا بر مضرات رشد ناهماهنگ ذهن و بدن تأکید دارد.

[۷۲]
چو آن‌پینگ، مدیر روزنامه گوانگ‌مینگ ری‌باو (ارگان رسمی لیگ دموکرات چین)، در ماه اپریل ۱۹۵۷ پیشتاز انتقادات از حزب کمونیست در دوره‌ای شد که سیاست "بگذار صد گل بشکفد" به اوج رسیده بود. اما در ماه جون همان سال، مورد حمله شدید قرار گرفت. او نماد «خط قرمز» حزب نسبت به مخالفینی بود که از چارچوب انتقاد مورد قبول حزب فراتر رفتند.

[۷۳]
اشاره به ترجمه جان لاست از جزوه ارتش انقلابی (۱۹۰۳) نوشته تسو جونگ. این جزوه در آغاز قرن بیستم تأثیر عمیقی در میان انقلابیون ناسیونالیست چین داشت. مائو در نوجوانی آن را خوانده و تحت تأثیر مفاهیم آن قرار گرفته بود. این نشان می‌دهد که تجربه‌های اولیهٔ فکری مائو ریشه در جنبش‌های ناسیونالیستی ضداستبدادی نیز داشته است.

[۷٤]
لی بای و تو فو دو تن از بزرگ‌ترین شاعران عصر طلایی ادبیات چین در دورهٔ تانگ بودند. مائو آثار این دو را بسیار ستایش می‌کرد و بارها در سخنرانی‌ها و نوشته‌هایش از اشعار آنان نقل قول کرده است. به‌ویژه لی بای، شاعر خیال‌پرداز و طبیعت‌دوست، نزد مائو جایگاه خاصی داشت

اقلیت‌های ملی

مارچ ۱۹۵۸

مغول‌ها و هان‌ها باید با هم همکاری نزدیک داشته باشند و به مارکسیزم باور داشته باشند. تمام ملت‌های اقلیت ما، صرف‌نظر از این‌که از کدام ملیت هستند، باید به یک‌دیگر اعتماد داشته باشند. آنان باید ببینند حقیقت در کدام سوی ایستاده است. مارکس خودش یک یهودی بود، استالین از یک ملت اقلیت بود؛ در حالی‌که چیانگ کای‌شک، یک هان، اما یک هان بد بود که ما به شدت با او مخالفیم.

ما نباید اصرار بورزیم که فقط مردم یک ولایت، باید مسئول اداره همان ولایت باشند. محل تولد انسان مهم نیست — چه شمالی باشد، چه جنوبی؛ چه از این اقلیت باشد یا از آن یکی — همهٔ آنان یکی‌اند. پرسش اصلی این است که آیا کمونیزم دارند یا نه، و چقدر دارند. این نکته باید برای اقلیت‌های ملی ما به‌خوبی توضیح داده شود.

در آغاز، قوم هان یک نژاد بزرگ نبود، بلکه ترکیبی بود از شمار زیادی از نژادها. قوم هان در طول تاریخ ملت‌های اقلیت بسیاری را فتح کرده و به ارتفاعات رانده است. ما باید به مسئلهٔ ملیت‌ها دیدگاه تاریخی داشته باشیم، و دریابیم که یا باید به ملت‌گرایی اقلیت‌ها تکیه کنیم یا به کمونیزم. طبعاً ما به کمونیزم تکیه می‌کنیم.
ما به مناطق خود نیاز داریم، اما به منطقه‌گرایی نیاز نداریم.

سخنرانی در کنفرانس هانکو

۶ اپریل ۱۹۵۸
(منبع: زنده‌باد اندیشه مائو تسه‌تونگ، انتشارات گارد سرخ)

وضعیت مبارزهٔ طبقاتی در دورهٔ گذار چگونه است؟

شاید بیش از چند دور دیگر از کشمکش میان دو راه نمانده باشد. ما باید یک استراتژی داشته باشیم: یک دوره آرامش و سپس رهاسازی تنش. بدون چنین سرد شدن و دوباره شعله‌ور شدن، تضادها بروز

نخواهند کرد. چنان‌که در کنفرانس چنگ‌دو نیز یادآور شدم، در چین چهار طبقه وجود دارد: دو طبقهٔ استثمارگر و دو طبقهٔ زحمتکش.

طبقهٔ اول استثمارگر عبارت است از: امپریالیزم، فئودالیزم، سرمایه‌داری بوروکراتیک، بقایای کومین‌تانگ، و سیصد هزار راست‌گرا. مالکان زمین متفرق شده‌اند؛ برخی اصلاح شده‌اند، برخی هنوز نه. مالکان زمین اصلاح‌ناشده، دهقانان ثروتمند، ضدانقلاب‌ها، عناصر فاسد و راست‌گرایان، قاطعانه با کمونیزم مخالف‌اند. اینان همان چیانگ کای‌شک‌ها و کومین‌تانگی‌های امروزی‌اند و یک طبقهٔ خصمانه را تشکیل می‌دهند، مانند چانگ پو-چون.[۱]

راست‌گرایان در حزب نیز از همین نوع‌اند، از جمله کسانی که گرایش راست دارند اما هنوز رسماً چنین نامیده نشده‌اند. کسانی که کشف شده‌اند اما هنوز طبقه‌بندی نشده‌اند یا اصلاً کشف نشده‌اند نیز به همین دسته تعلق دارند. شمار مجموعی این طبقه احتمالاً پنج درصد نفوس است — یا حدوداً سی میلیون نفر — که تخمین معقولی‌ست. این یک طبقهٔ خصمانه است و باید اصلاح شود. مبارزه و به‌دست آوردن‌شان ضروری است. اگر هفتاد درصد آنان از هم بپاشد، این یک پیروزی بزرگ است. باید آنان را فعال ساخت — نیروی منفعل را به نیروی فعال بدل کرد. اگر ده درصد آنان اصلاح شوند، این یک موفقیت است. بعد از چند سال، اگر تغییر واقعی در قلب‌شان پدید آید و واقعاً اصلاح شوند، می‌توان کلاهِ طبقهٔ استثمارگر را از سرشان برداشت. جناح راست ممکن است به چپ یا میانه بدل شود؛ جناح چپ نیز ممکن است به راست بدل گردد، همانند کائوتسکی.

طبقهٔ دوم استثمارگر عبارت است از: بورژوازی ملی و روشنفکران وابسته به آن، به‌علاوه بخشی از خرده‌بورژوازی بالایی مانند لیو شاو-تنگ، چن پو-هوا و دهقانان میانه‌حال نسبتاً مرفه. از لحاظ ماهیت، اینان بورژوا هستند. اکثر بورژوازی ملی و روشنفکران‌شان در زمرهٔ میانه‌روها قرار دارند. آنان استثمارگر هستند، اما از طبقهٔ اول تفاوت دارند. در عین مخالفت با کمونیزم، مخالفت‌شان قاطع نیست؛ اینان یک طبقهٔ متزلزل‌اند. در مخالفت‌شان با کمونیزم ثابت‌قدم نیستند، و از چیانگ کای‌شک فرق دارند. با باد می‌چرخند.

در هانکو سرمایه‌داری بود که از هانکو تا پکن زندگی خود را با شعار «حمایت از حزب کمونیست؛ حمایت از نمایندگان حکومت» می‌گذراند، اما یک کلمهٔ بیشتر نمی‌گفت. در واقع، طرز تفکرش چندان تغییری نکرده بود. اگر در سال گذشته، در برابر حملهٔ راست‌گرایان ایستادگی نمی‌کردیم، و اگر فاشیزم نازی در

چین پدیدار می‌شد و راست‌گرایان به قدرت می‌رسیدند، اینان فوراً بالا می‌آمدند و از کوبیدن حزب کمونیست دریغ نمی‌کردند. اینان نسبت به حزب کمونیست دو ذهن دارند: در نوسان میان حمایت و مخالفت؛ در حالی که راست‌گرایان هیچ نیت حمایتی ندارند.

پس از یک سال مبارزه، این افراد طرز تفکر سیاسی‌شان را تغییر داده‌اند، اما هنوز دو دل‌اند. پارسال اکثرشان بی‌جهت و بدون جهت بودند، اما پس از شکوفایی بزرگ (Big Blooming) و مباحثهٔ بزرگ (Big Contending)، پیروزی کارزار تصفیه در دهات و شهرها، و جهش بزرگ تولیدی، ناگزیر شدند بر اساس شرایط تغییر کنند. آیا می‌توان آن را به نسبت ۳۰ و ۷۰ درصد تعبیر کرد؟ امیدوارم همه در این باره اندیشه کنند.

وضعیت یک چیز انسانی‌ست؛ انسان‌ها جمع می‌سازند و اکثریت بر اقلیت چیره می‌شود. پل بزرگ بر فراز یانگ‌تسه، صنعتی‌شدن و امثال آن، همه بخشی از وضعیت‌اند. طبقهٔ دوم استثمارگر نسبتاً متمدن است، و می‌توان با روش‌های متمدنانه با آنان برخورد کرد — روش انتقاد را به‌کار برد، که با روش مبارزه با راست‌گرایان فرق دارد. نسبت به راست‌گرایان، ما از روشی اساساً اجباری استفاده می‌کنیم، با هدف بی‌آبرو ساختن‌شان. سیاست‌های ما نیز نسبت به این دو طبقه استثمارگر متفاوت است: طبقهٔ دوم را جذب می‌کنیم، طبقهٔ اول را منزوی و سرکوب می‌کنیم. به عبارتی دیگر، ما میانه‌روها را جذب و راست‌گرایان را منزوی می‌سازیم.

با آنکه شمار مالکان زمین، دهقانان ثروتمند، ضدانقلابیون، عناصر فاسد و راست‌گرایان به ۳۰ میلیون نفر می‌رسد، اما آنان در سراسر کشور پراکنده‌اند، در محاصره و انزوا قرار دارند. هرگز تصور نمی‌کردند که کنگره‌ای از راست‌گرایان برگزار شود؛ چنین چیزی برایشان مانند امتیاز امپراتوری و عفو عمومی خواهد بود.

تمام شهرهای بزرگ (با جمعیت بیش از ۳۰۰ هزار نفر) باید چنین کنگره‌ای برگزار کنند، با سخنرانی‌هایی از سوی رفقای مسئول برجسته. این سخنرانی‌ها باید شدید و نافذ باشند. نخست باید یک «درس» (خطابهٔ توضیحی) داده شود و سپس گردهمایی برگزار گردد. خطابه باید سرد و بی‌رحم باشد، اما گردهمایی باید پرشور و امیدوارکننده باشد، آینده را نشان داده و به آنان امید دهد.

همچون داستان «عجوزهٔ لیو که برای قرض به باغ دا-کوان رفت»، و مانند «خواهر فنگ» که بی‌پروا و حیله‌گر بود — برخی می‌گویند او در دوران صلح یک دولتمرد توانا و در زمان ناآرامی یک سیاستمدار حیله‌گر می‌بود.

در چین دو طبقهٔ زحمتکش وجود دارد: کارگران و دهقانان. در گذشته، اندیشه‌شان یگانه نبود، و از ایدئولوژی و مناسبات متقابل‌شان آگاهی روشنی نداشتند. آنان زیر رهبری حزب ما کار می‌کردند و کشاورزی می‌نمودند، اما ما نتوانستیم مناسبات متقابل‌شان را به‌درستی مدیریت کنیم.

به‌طور کلی، سبک کار کادرهای ما با کومین‌تانگ تفاوت بنیادی دارد، اما برخی از آنان کم‌وبیش شبیه‌اند — همچون ارباب در برابر رعیت، یا ارباب برده در برابر برده؛ به‌جای اقناع، از زور استفاده می‌کنند.

یک زن کادر در شفاخانهٔ هونان، تشناب را تصرف کرده و استفادهٔ دیگران را ممنوع ساخت. سبک کار بد برخی کادرها تقریباً مانند کومین‌تانگ است، و حتی معدودی از آنان از آن‌ها هم پیشی گرفته‌اند. به همین دلیل، کارگران و دهقانان آنان را مثل کومین‌تانگ می‌پندارند.

از همین‌رو، فلسفهٔ جهان‌بینی کارگران و دهقانان تغییر نکرده بود، و آنان برای «پنج قلم بزرگ» مبارزه می‌کردند. از ابراز نظر می‌ترسیدند، مبادا که مورد تصفیه قرار گیرند، مجبور به «پوشیدن کفش‌های کوچک» شوند[[یادداشت: اصطلاحی برای تحقیر یا فشار]]. چه کسی جرأت می‌کرد پوستری با حروف درشت نصب کند؟

اما پس از «شکوفایی بزرگ»، «مباحثهٔ بزرگ»، «تصفیهٔ بزرگ» و «اصلاح بزرگ»، تغییر بزرگی در این مناسبات رخ داد. کارگران خودشان را برای مبارزه‌شان برای «پنج قلم بزرگ» نقد کردند و نگرش کاری‌شان بهتر شد. کارگران حمام علیه افزایش مزد خود موضع گرفتند. کارمند یک دکان در ووهان، به‌محض آنکه کادر شد، به فروشندگان دیگر از بالا نگاه کرد — این سبک کاری کومین‌تانگ بود. اما زمانی که آنان سبک سلطه‌جویانهٔ خود را تغییر دادند، کادرهای ولسوالی هونگ‌آن با توده‌ها یکی شدند و تحولی در مناسبات‌شان رخ داد.

در روابط تولید، سه مسئله بنیادی وجود دارد: نظام مالکیت، مناسبات متقابل، و مناسبات توزیعی. هنگامی که ما بر «وسط» تمرکز می‌کنیم، یعنی بر مناسبات متقابل تمرکز می‌کنیم. اصلاحات ما برای حل این مسئله است.

برخی از اعضای حزب کمونیست، سبک ارباب برده‌دار را از جامعه و مدرسه آموخته‌اند. لیو چی‌مه‌ای این را در جامعه آموخته بود. بیایید مناسبات متقابل را اصلاح کنیم: میان حزب و گروه‌های کاری سیاسی با کارگران در کارخانه، میان کادرها و اعضای تعاونی‌ها، میان کادرهای حزبی و سیاسی در سطوح مختلف و اقشار پایین، میان کادرها و توده‌ها، میان مدیران و آموزگاران با شاگردان.

به‌عبارت دیگر، تضادهای درونی میان مردم باید با اقناع حل شود، نه با زور. با این کار، سرپوش برداشته می‌شود، مردم احساس راحتی و رهایی ذهنی می‌کنند و شهامت نصب پوست‌های حروف درشت را می‌یابند. این لنینیزم است، نه فرصت‌طلبی.

لنین بسیار زود درگذشت. نوشته‌های او، به‌ویژه آثاری که در دوران انقلابی نگاشته، باید با دقت مطالعه شود. استدلال او زنده، پویا و بی‌پرده است، با صمیمیتی که از دل برمی‌خیزد؛ حتی در مبارزه با دشمن نیز همین‌گونه است.

رفیق استالین اندکی مزهٔ اربابانه داشت. در مکتب دینی تعلیم دیده بود، در دیالکتیک و ماتریالیزم چندان خوب نبود. از واقعیت جدا بود و نتوانست مناسبات متقابل را به‌خوبی مدیریت کند. او نسبتاً خشک بود.

روابط ما با اتحاد شوروی در گذشته، مانند رابطهٔ پدر و پسر یا گربه و موش بود — تفکری خشک و انعطاف‌ناپذیر. اکنون اندکی بهتر شده است.

سنت دموکراتیک ما پیشینه‌ای طولانی دارد. در پایگاه‌های ما، در نبود پول، غله، اسلحه یا کمک خارجی، چاره‌ای نداشتیم جز تکیه بر مردم. حزب ناگزیر بود با مردم یکی شود، ارتش با توده‌ها، افسران با سربازان. برای مدیریت درست این مناسبات، مجبور بودیم به «سه قاعدهٔ اصلی انضباط» و «هشت نکتهٔ توجه» توسل جوییم.[۲]
ما با مردم به‌گونه‌ای برابر رفتار کردیم، مجازات بدنی را در میان نیروهای نظامی لغو کردیم، مجازات اعدام را برای فراریان از ارتش برداشتیم، پیوسته آموزش دادیم و مبارزه کردیم، و سربازان نو را پس از

هر نبرد آموزش دادیم. بنابراین، اگرچه اندکی روحیهٔ ارباب‌منشانه باقی مانده بود، اما در عین حال سبک کاری دموکراتیک را نیز آموختیم. این سبک، در جریان مبارزه‌ای طولانی و طاقت‌فرسا، آبدیده شد.

با این‌حال، حتی اکنون نیز کسانی هستند که روش اقناع در برابر مردم را نمی‌پذیرند. به‌عنوان نمونه، برخی در «تسینان» می‌گفتند که گرایش در بهار ۱۹۵۷ گرایشی راست‌گرایانه بود و آنان وضعیت تابستان را تأیید می‌کنند، اما نه وضعیت بهار را. در حالی‌که وضعیت تابستان نیز چندان قابل تحسین نبود. چنان‌که در مقاله‌ای دربارهٔ وضعیت تابستان ذکر شده است[۳]، اگر می‌توان دموکراسی را در ارتش پیاده کرد، چرا نتوان آن را در میان مردم پیاده کرد؟ می‌توان دریافت که این مسئله هنوز حل‌نشده باقی مانده است.

پس از تصفیهٔ سال گذشته، برداشت فراوان امسال به‌ویژه، و دگرگونی (بنیادی یا ابتدایی) عقب‌ماندگی ما در سایهٔ سه سال دیگر مبارزهٔ سخت، مردم را قانع خواهد ساخت و درک آن‌ها را بالا خواهد برد. اما هنوز هم باید کار کنیم، مقاله بنویسیم، و با استدلال، مردم را قانع کنیم.

با درنظرگرفتن وضعیت مبارزهٔ طبقاتی در دوران گذار، احساس می‌کنم که پنج درصدی از جامعه هنوز مانند «جرثومه» باقی مانده‌اند (طبقهٔ خصمانه). گروه‌های «راه میانه» نیز ممکن است دچار انحطاط شوند. آن‌ها در ذهن خود انتقاداتی دارند؛ فعلاً خاموش‌اند، اما در آینده لب به سخن خواهند گشود.

ما باید به یاد داشته باشیم که این مبارزه درازمدت، تکرارشونده و پیچیده است. با این‌حال، نبرد بنیادی مبارزهٔ طبقاتی به انجام رسیده و پیروزی اساسی حاصل شده است. صدها میلیون نفر به‌پا خاسته‌اند. راست‌گرایان منزوی شده‌اند. ۳۰۰ هزار راست‌گرا بدنام شده‌اند و دیگر سرمایه‌ای ندارند. بورژوازی ملی نیز بدنام شده است؛ و عناصر مربوط به «سه‌شر» و «پنج‌شر» نیز به همین سرنوشت دچار شده‌اند[٤].
دو عنوان برای روشنفکران داده شده است: «روشنفکران بورژوا» و «روشنفکران بی‌ریشه». در جناح‌های چپ و راست آن‌ها، چهره‌های رهبری پدیدار شده‌اند. قهرمانان از میان چپ‌گرایان‌اند، و آن‌ها از ما هستند. آنان‌که در آینده مرتکب اشتباه خواهند شد نیز از میان چپ‌گرایان خواهند بود، زیرا چپ‌گرایان «سرمایه» دارند. هرگونه بی‌احتیاطی به اشتباه خواهد انجامید. فلانی (XXX) مثلاً، برای چهل سال عضو بیروی سیاسی بود، اما از مردم جدا شد و هرگز قدم به یک کارخانه یا دهکدهٔ روستایی نگذاشت. نکتهٔ مثبتش این بود که در گذشته به همه‌جا سر می‌زد و به «مسافر» مشهور بود. به‌نظر من، «مسافر بودن» فایده دارد. زمانی‌که جنگ چریکی می‌کردیم، ما هم مسافر بودیم و برای دهه‌ها سفر می‌کردیم. اکنون نیز

از جنوب به شمال در سفر هستیم و هنوز می‌خواهیم مسافر بمانیم. بر اساس مقررات فعلی، مسئولین در دولت مرکزی و سطوح ولایتی باید سالانه چهار ماه در سفر باشند، و مسئولان در نواحی و ولسوالی‌ها مدت طولانی‌تری را باید به سفر اختصاص دهند. باید راه‌هایی بیابیم که آن‌ها را از درِ پیش بفرستیم و به «مسافر» بدل کنیم.

اما مبارزهٔ طبقاتی در دوران گذار چگونه است؟ باید انتظار تکرار داشته باشیم. مبارزهٔ طبقاتی تکرارپذیر است. اگر حادثه‌ای بزرگ در جهان رخ دهد، یا مسئله‌ای مهم در داخل چین پدید آید، یا جنگی جهانی یا قحطی‌ای شدید اتفاق افتد، راست‌گرایان ممکن است شورش کنند و میانه‌روها شاید علیه ما برخیزند. با این‌حال، نبرد اساسی انجام شده و وضعیت مطلوب است، اما باید برای بدترین‌ها آماده باشیم.

در یک جمع‌بندی، کادرها اکنون در حال فراگیری مارکسیزم‌اند. برای آموختن مارکسیزم باید خرافات را درهم شکست. نباید چنین حس کنیم که تنها «خارجی‌ها» می‌توانند موفق شوند. خارجی‌ها نیز ما را خارجی می‌دانند، و کسانی که در ماه‌اند ما را «خدایان» می‌پندارند. من باور دارم که ما هم می‌توانیم موفق شویم.

برای این کار، چهار چیز لازم است: یک ایدئولوژی راهنما، دارایی دولتی، جانشینان (کادرهای جوان)، و غله. باید آمادگی روانی داشته باشیم. حوادث ناگوار رخ خواهد داد. ممکن است شورش‌هایی در ولایت‌ها رخ دهد، شامل ۲۰ هزار، ۳۰ هزار یا ۴۰ هزار نفر. باید خرافه‌باوری را بشکنیم: هم به دانشمندان باور داشته باشیم و هم نداشته باشیم. از گذشته تا امروز، فرزندان همواره از پدر و مادر پیشی گرفته‌اند، شاگردان از آموزگاران، جوانان از کهن‌سالان، و تماشاگران از بازیگران. هرگاه مسئله‌ای را بررسی می‌کنیم، باید جنبهٔ ایدئولوژیک آن را هم بررسی کنیم. بعضی رفقا فقط دربارهٔ ریاضی حرف می‌زنند. رها کردن ایدئولوژی کار درستی نیست. نباید از آکادمیسین‌های شوروی تقلید کنیم که به تضادهای درونی میان مردم بی‌اعتنایند.

شاه‌میمون قانون‌ها و آسمان را نادیده گرفت[۵]، پس چرا ما همه از او تقلید نکنیم؟ ضد دگماتیسم او در این شهامت‌اش که هرچه خواست انجام می‌داد، نمایان شد. «چو پاچی‌یه» نمایندهٔ لیبرالیزم بود، ولی اندکی تجدیدنظرطلبی هم در خود داشت، زیرا همواره تهدید می‌کرد که از گروه جدا می‌شود. البته این حزب خوبی نبود، بلکه «انترناسیونال دوم» بود. راهب «تانگ» برابر با برنشتاین بود.

کنگره‌های مردمی و حزبی در سطوح ولایتی و بالاتر باید نشر پوسترهای حرف‌های بزرگ (تازینامه) را آغاز کنند. در حزب ما شمار زیادی هستند که نسبت به تضادهای درونی مردم تردید دارند. این تضادها شامل تضاد میان استثمارگران و استثمارشوندگان، تضاد میان کارگران، دهقانان و حزب کمونیست، و تضاد میان رهبری و پیروان است. همهٔ این تضادها تضادهای درونی مردم‌اند، مگر آن‌هایی که با راست‌گرایان و ضدانقلاب‌ها هستند. بی‌توجهی به کارخانه‌ها و مزارع و سبک کار بد نیز از همین دسته تضادهای درونی مردم‌اند. چنان‌که رود یانگ‌تسه در ده‌هزار لی می‌غرَد، همین تازینامه‌ها «تل‌وتخته‌های» فکری مردم را شسته و پاک خواهد کرد.

چگونه می‌توان مار را گرفت، اگر اجازه ندهیم که بیرون بیاید؟ باید بگذاریم افراد شرور ظاهر شوند، نقش بازی کنند و در روزنامه‌ها مزخرف بگویند. باید آزاد باشند که خود را بیان کنند و از این کار خوشحال شوند، تا مردم بتوانند چهرهٔ واقعی‌شان را ببینند و بفهمند. روش ما، «وادار کردن و دستگیر کردن» و «مبارزه و گرفتن» است. در شهر باید دستگیری کنیم و در روستا مبارزه کنیم تا کارها آسان شود. در آغاز جنبش اصلاحات، دستورالعمل‌هایی صادر کردیم، ولی این دستورالعمل‌ها فقط به اقلیتی رسید و اکثریت از آن‌ها بی‌خبر ماندند. می‌خواستیم ببینیم که کادرهای رده پایین و اعضای حزب آیا از مغز خود استفاده می‌کنند، و می‌خواستیم از نگرش‌شان آگاه شویم.

ما با فشار اوضاع به انقلاب تخنیکی سوق داده شدیم. ظهور مسئلهٔ «XX» و امپریالیزم نیز ناشی از اجبار شرایط بود. بسیاری چیزها در جهان به واسطهٔ فشار اوضاع پدیدار می‌شوند. وقتی «هونگ‌نیانگ» کتک خورد، اصول خوب فراوانی را برشمرد. وقتی مسئله‌ای را مطالعه می‌کنیم، باید با دیدگاهی بر مواد مسلط شویم و مسئلهٔ موردنظر را با سیاست فعال کنیم. وقتی از ظاهر امور حرف می‌زنیم، نباید مثل باران تند آن را دربربگیریم، بلکه باید مثل باران نرم و دقیق به جزئیات بپردازیم. چگونه می‌توان سطحی تعیین کرد، وقتی فقط از عدد حرف زده می‌شود، و نه از سیاست؟ سیاست و عدد مانند روابط میان افسران و سربازان‌اند، و سیاست فرمانده است.

بیایید امسال یک گردهمایی مطبوعاتی برگزار کنیم. ما از فعال کردن توده‌ها نمی‌ترسیم. فعال‌سازی توده‌ها همان شیوهٔ واقعی مارکسیستی–لنینیستی است. لنین به دهات و کارخانه‌ها می‌رفت تا با مردم در ارتباط باشد و او به‌شدت با بوروکراسی مخالفت می‌کرد.

در اصلاحات، باید مرز میان دشمن و خودمان را روشن سازیم. دولت مردم‌سالار نسبت به مردم دموکراسی اعمال می‌کند و نسبت به دشمن دیکتاتوری. اصلاحات باید از درون و بیرون حمله کند، اما مرز دشمن و خود باید روشن گردد؛ بر دشمن دیکتاتوری و نسبت به مردم اقناع و آموزش باید اعمال شود. اصلاحات و مبارزه با راست‌گرایی در اصل نوعی دیگر از تصرف قدرت در بسیاری از حوزه‌ها و واحدها است. یک طبقه خود شامل لایه‌های مختلفی است، و مسائل پیچیده‌اند. در میان دهقانان، تمایز میان دهقانان متوسط و فقیر وجود دارد؛ در میان کارگران، میان نو و کهنه تفاوت هست. رابطه میان سطوح بالا و پایین نیز تضاد درونی مردم است. اما تضاد راست‌گرایان با مردم، تضاد میان دشمن و خود است. پس از اصلاحات و مبارزه با راست‌گرایان، ریشهٔ سیاسی روشن شده، و کادرها و توده‌ها تجربه‌اندوزی کرده و دو نوع تضاد را از هم بازشناخته‌اند.

در یکی از ولسوالی‌های ولایت چجیانگ، جناح راست‌گرا تلاش کرد فعال شود. اما چون از حمایت توده‌ها برخوردار نبود، شکست خورد.

—--

یادداشت‌ها:

[.۱] چونگ پو–چون (Chung Po–chun): در مورد او به یادداشت ۱ در صفحه ۱۰ همین جلد مراجعه کنید.

[.۲] سه قاعده‌ی عمده‌ی انضباط و هشت نکته‌ی توجه: برای مطالعه‌ی کامل به «آثار منتخب»، جلد چهارم، صفحات ۱۵۵–۱۵۶ مراجعه شود. این قواعد، مبنای سبک کار دموکراتیک در ارتش سرخ چین بودند:

سه قاعده‌ی انضباط:
۱. اطاعت کامل از دستورات؛
۲. مصادره نکردن حتی یک سوزن و نخ از مردم؛
۳. بازگرداندن هر چیزی که قرض گرفته می‌شود.

هشت نکته‌ی توجه شامل احترام به مردم، پرداخت قیمت عادلانه برای کالاها، عدم سوءاستفاده از زنان، و غیره می‌باشد.

[۳.] مقالهٔ «وضعیت در تابستان ۱۹۵۷» از مائو: برای متن کامل به «آثار منتخب»، جلد پنجم، صفحات ۴۷۳–۴۸۲ رجوع کنید. در این مقاله، مائو نتایج اولیه و درس‌های سیاسی مرحلهٔ تابستان «صد گل بشکفد» و موج انتقادات علیه حزب را بررسی می‌کند.

[٤.] سه بدی و پنج بدی:
سه بدی (Three evils): فساد، اسراف، و بوروکراسی.
پنج بدی (Five evils): رشوه‌خواری، فرار مالیاتی، سرقت از دارایی‌های دولتی، تقلب در قراردادهای دولتی، و دزدی اطلاعات اقتصادی.

[۵.] سون وو–کونگ (Sun Wu–kung) یا «شاه‌میمون» یکی از شخصیت‌های اصلی رمان کلاسیک چینی سفر به غرب (Hsi Yu Chi) است که در قرن شانزدهم نوشته شده. این شخصیت به دلیل نافرمانی، جسارت، و نادیده گرفتن سلسله‌مراتب آسمانی و قوانین، نماد سرپیچی از دگماتیسم و سلطه در فرهنگ چین محسوب می‌شود. مائو از این شخصیت برای تمثیل ضد دگماتیسم استفاده کرده است.

—————————————————

معرفی یک تعاون

۱۵ اپریل ۱۹۵۸

مقاله‌ای به نام «تعاونی‌یی که در دو سال مبارزه سخت خود را دگرگون ساخت»[1] قابل خواندن است. روحیه کمونیستی در سراسر کشور با شتاب در حال رشد است. آگاهی سیاسی توده‌های وسیع مردم به‌سرعت در حال بالا رفتن است. بخش‌های عقب‌مانده در میان آن‌ها می‌کوشند تا خود را به بخش‌های پیشرفته برسانند، که این نشان می‌دهد انقلاب سوسیالیستی در کشور ما در میدان اقتصادی (در آن بخش‌هایی که مناسبات تولیدی هنوز به‌طور کامل دگرگون نشده‌اند) و نیز در میدان‌های سیاسی، ایدئولوژیک، تخنیکی و فرهنگی به‌پیش می‌رود. با درنظر گرفتن این نکته، احتمالاً صنعت و زراعت ما در زمانی کوتاه‌تر از آن‌چه قبلاً تخمین زده شده بود، خود را به سطح قدرت‌های سرمایه‌داری خواهند رساند.

علاوه بر رهبری حزب، یک عامل تعیین‌کننده، جمعیت ۶۰۰ میلیونی ماست. مردم بیشتر یعنی تخمیر بیشتر اندیشه‌ها، شور و انرژی بیشتر. هرگز پیش از این، توده‌های مردم چنین الهام‌گرفته، چنین جنگنده و چنین نترس نبوده‌اند. طبقات استثمارگر پیشین به‌کلی در اقیانوس بی‌کران زحمتکشان غرق شده‌اند و باید تغییر کنند، حتی اگر نخواهند. بدون شک، افرادی هم هستند که هرگز تغییر نخواهند کرد و ترجیح می‌دهند تا روز داوری نهایی، فکر منجمد خود را نگه‌دارند، ولی این چندان اهمیتی ندارد. همه ایدئولوژی‌های پوسیده و سایر بخش‌های ناسازگار روبنا به مرور زمان در حال فروپاشی‌اند. برای پاک‌سازی کامل این زباله‌ها هنوز زمانی لازم است، اما تردیدی نیست که فروپاشی کامل و قطعی آن‌ها حتمی است.

گذشته از سایر خصوصیات، نکته برجسته درباره ۶۰۰ میلیون مردم چین آن است که آن‌ها «فقیر و سفید» اند. این ممکن است چیز بدی به نظر برسد، ولی در واقع چیز خوبی است. فقر باعث ایجاد خواست تغییر، خواست عمل و خواست انقلاب می‌شود. بر روی کاغذی سفید که هیچ نشانه‌ای ندارد، تازه‌ترین و زیباترین واژه‌ها می‌توانند نوشته شوند، و تازه‌ترین و زیباترین تصویرها می‌توانند نقاشی شوند.

پوسترهای حروف بزرگ[2] یک سلاح جدید و بسیار سودمند است که می‌توان آن را در شهرها و دهات، در کارخانه‌ها، تعاونی‌ها، دکان‌ها، نهادهای دولتی، مکاتب، واحدهای اردو و کوچه‌ها ـ به‌عبارت دیگر، در هر جایی که مردم حضور دارند ـ به‌کار گرفت. این سلاح پیش از این به‌طور وسیع به‌کار رفته و باید همواره به‌کار گرفته شود.

شعری از کونگ تزوچن از دوره دودمان چینگ چنین می‌گوید:

> «فقط در باد و تندر است که کشور می‌تواند زنده‌بودنش را نشان دهد؛
افسوس، ده‌هزار اسب همه خاموش‌اند!
ای آسمان! تو را می‌طلبم، برخیز
و مردانی با تمام استعدادها را فرو فرست!»[3]

پوسترهای حروف بزرگ، خاموشی‌ای را که در آن «ده‌هزار اسب همه خاموش‌اند» بود، برهم زدند. اکنون می‌خواهم یک تعاونی را به رفقای بیش از ۷۰۰,۰۰۰ تعاونی در دهات و به رفقای شهرها توصیه کنم. این تعاونی در ولسوالی فِنگ‌چیو، ولایت هونان موقعیت دارد و «تعاون یینگ‌چو» نام دارد. این تعاون اندیشه‌های زیادی برای تفکر ژرف در اختیار ما می‌گذارد.

آیا مردم زحمتکش چین هنوز ویژگی‌های بندگی گذشته‌شان را حفظ کرده‌اند؟ نه، به هیچ‌وجه؛ آن‌ها به مالکین (حاکمان) تبدیل شده‌اند. مردم زحمتکش در قلمرو ۹,۶۰۰,۰۰۰ کیلومتر مربع جمهوری خلق چین واقعاً آغاز به حاکم‌شدن بر سرزمین خود کرده‌اند.

یادداشت‌ها:

[1] این مقاله درباره «تعاون تولیدی زراعتی یینگ‌چو» در ولسوالی فِنگ‌چیو، ولایت هونان است. این منطقه در زمین‌های پست قرار دارد که همواره دچار آب‌گرفتگی شدید بوده و مردم پیش از آزادی در فقر و رنج زندگی می‌کردند. پس از آزادی، زندگی آن‌ها بهتر شد و در سال ۱۹۵۵ این تعاون شکل گرفت. در دو سال نخست، چندین سیلاب شدید را پشت سر گذاشت. اعضای تعاون با اتکا بر نیروی خود و عقل جمعی، مبارزه سختی را علیه بلایای طبیعی به‌راه انداختند. در همین دو سال، با ساخت تأسیسات بزرگ آبیاری، زمین خشک را آبیاری‌شده ساختند و زمین شور را به شالیزار تبدیل کردند.

[2] دادزِبائو، یا پوسترهای حروف بزرگ، سلاح نیرومند جدیدی‌ست که به‌وسیله توده‌ها در جریان جنبش اصلاح (تصحیح) ابداع شد؛ وسیله‌ای‌ست برای انتقاد و خودانتقادی، و در عین حال برای افشای دشمنان و آموزش همگانی به‌شیوه گسترده‌ترین دموکراسی توده‌ای. مردم اندیشه‌ها، پیشنهادات، افشاگری‌ها یا انتقادات خود را به خط بزرگ روی کاغذهای بزرگ می‌نویسند و آن را در مکان‌های آشکار نصب می‌کنند تا همه بخوانند.

[3] کونگ تزوچن (۱۷۹۲–۱۸۴۱) از اهالی رنهو (که اکنون هانگ‌ژو نام دارد) در ولایت چجیانگ بود و اندیشمند و نویسنده‌ای پیشرو در عصر دودمان چینگ به‌شمار می‌رفت. او این شعر را هنگام نیایش در معبدی در «چِن‌کیانگ» در راه بازگشت از پکن به هانگ‌ژو در سال ۱۸۳۹ سروده است.

سخنرانی‌ها در دومین اجلاس کنگره هشتم حزب

۸–۲۳ مه ۱۹۵۸

[منبع: «زنده باد اندیشه مائو تسه‌تونگ»، انتشارات گارد سرخ]

سخنرانی اول – ۸ مه ۱۹۵۸

بیایید در مورد شکستن خرافه صحبت کنیم. آیا کمی پیش یکی از رفقا به این موضوع اشاره نکرد؟ بعضی از رفقای ما ترس‌های زیادی دارند. برخی از این می‌ترسیدند که استاد دانشگاه شوند، اما پس از اصلاحات، به‌تدریج این ترس را از دست دادند یا کاهش دادند. بعضی حتی حکم انتصاب به استادی را پذیرفته‌اند. در روزنامه‌ها خواندم که رفیق «کُو چینگ‌شیه» سمت استادی دانشگاه فودان را پذیرفت. این نشانه‌ای از بی‌باکی بود. دیگران هم در حال آماده شدن برای خدمت به‌عنوان استاد دانشگاه‌اند.

آنچه گفته شد، مربوط به ترس از «استاد بورژوا» بودن است. آیا ترس از «استاد پرولتری» هم وجود دارد؟ فکر می‌کنم بله. برای مثال، ترس از مارکس. او در ساختمانی بسیار بلند زندگی می‌کرد و برای رسیدن به او باید از پله‌های بسیاری بالا می‌رفتیم، چیزی که گویی در طول یک عمر دست‌نیافتنی بود. همان‌طور که در کنفرانس چِنگ‌دو گفتم، نترسید، چون مارکس هم یک انسان بود، با دو چشم، دو دست و یک مغز، نه چندان متفاوت از ما، جز این‌که ذهنش سرشار از مارکسیسم بود. او کتاب‌های زیادی برای ما نوشت تا بخوانیم. لازم نیست همه آن‌ها را بخوانیم.

آیا رفیق «فلان» اینجاست؟ (پاسخ: اینجا هستم.) آیا همه را خوانده‌ای؟ اگر همه را خوانده‌ای، پس تو به بالای پله‌ها رسیده‌ای. من همه را نخوانده‌ام، پس هنوز پایین پله‌ها هستم. چون همه ما کتاب‌هایش را کامل نخوانده‌ایم، پس همه‌مان پایین هستیم، اما نترسید. لازم نیست همه آثار مارکس را بخوانیم. خواندن برخی مطالب بنیادی کافی است. اما کاری که ما کرده‌ایم از مارکس جلوتر رفته است. لنین در بسیاری جنبه‌ها از مارکس پیشی گرفت. مارکس انقلاب اکتبر را به انجام نرساند، ولی لنین این کار را کرد؛ پس از نظر عملی، لنین از مارکس جلوتر بود.

در آن زمان، لنین شرایط ویژه‌ای داشت. مارکس انقلاب بزرگ چین را انجام نداد، ولی ما این کار را کردیم؛ بنابراین، عمل ما نیز از مارکس پیشی گرفت. اصول در عمل ایجاد می‌شوند. مارکس در انقلابش پیروز نشد، اما ما شدیم. وقتی این‌گونه عمل انقلابی در اندیشه بازتاب پیدا می‌کند، تبدیل به تئوری می‌شود.

سطح تئوریک ما بالا نیست. اکنون هم بالا نیست، ولی نباید بترسیم. اگر تلاش کنیم، پیش خواهیم رفت. پله‌ها ساخته می‌شوند، آسانسور هم ساخته می‌شود. نباید خودمان را کوچک بشماریم یا تحقیر کنیم. همان‌طور که بارها به برخی رفقا گفته‌ام، چین بیش از صد سال زیر ستم امپریالیسم بود و مردم از تبلیغات «اطاعت از بیگانه» که امپریالیسم ترویج می‌کرد، مرعوب بودند؛ از همه‌چیز می‌ترسیدند. فئودالیسم، اطاعت از کنفوسیوس را تبلیغ می‌کرد و ما را در برابر او حقیر می‌ساخت.

ما در برابر کنفوسیوس احساس حقارت می‌کردیم. از زمان جنگ تریاک[1]، در برابر بیگانگان نیز حقیر بودیم و از آنان می‌ترسیدیم. پیش از آن هم در برابر کنفوسیوس می‌ترسیدیم. رفیق «دونگ ِ قدیمی» — مگر تو زمانی از کنفوسیوس اطاعت نمی‌کردی؟ دلیلش چه بود؟ در آن زمان می‌گفتند: «ردّ حکیم نقض قانون است.» مخالفت با حکیم، نقض قانون اساسی بود.

در مورد بیگانگان، من خود را از آنان پایین‌تر می‌دانستم؛ در مورد کنفوسیوس نیز همین‌طور. این چه جور منطقی است؟ یک‌بار از برخی رفقای اطرافم پرسیدم که آیا ما در آسمان زندگی می‌کنیم یا روی زمین؟ همه سر تکان دادند و گفتند روی زمین. گفتم نه، ما در آسمان زندگی می‌کنیم. وقتی از زمین به ستاره‌ها نگاه می‌کنیم، آن‌ها در آسمان‌اند. ولی اگر روی ستاره‌ها انسان‌هایی باشند، وقتی به ما نگاه کنند، آیا فکر نمی‌کنند که ما در آسمانیم؟ پس می‌گویم که ما هم در آسمان زندگی می‌کنیم و هم روی زمین.

چینی‌ها به خدایان علاقه دارند. پرسیدم آیا ما خودمان خدا هستیم؟ گفتند نه. گفتم اشتباه است. خدایان در آسمان زندگی می‌کنند. ما روی زمین، ولی همزمان در آسمان هم زندگی می‌کنیم؛ پس چرا ما را هم خدا ندانند؟ اگر روی ستاره‌ها مردمانی باشند، آیا ما را خدا نمی‌پندارند؟

سومین سوالم این بود که آیا چینی‌ها هم «بیگانه» هستند؟ گفتند نه، فقط بیگانگان، بیگانه‌اند. گفتم اشتباه است؛ چینی‌ها هم بیگانه‌اند، چون وقتی ما مردم کشورهای دیگر را بیگانه می‌دانیم، آن‌ها هم ما را بیگانه می‌دانند. این موضوع، ریشه باورهای خرافی در این باره را توضیح می‌دهد.

نوعی میکروب وجود دارد که آن را «جرم» (germs) می‌نامند. با این‌که اندازه‌شان کوچک است، از دیدگاهی خاص، از انسان‌ها نیرومندترند. آن‌ها هیچ‌گونه خرافه‌ای ندارند و سرشار از انرژی‌اند. برای پیشروی به سطوح بالاتر و برای رسیدن به نتایج «بیشتر، سریع‌تر، بهتر و اقتصادی‌تر» تلاش می‌کنند. نه از آسمان می‌ترسند و نه از زمین. به کسی احترام نمی‌گذارند. اگر بخواهند انسان را بخورند، بدون توجه به این‌که چه کسی هستید، وارد بدن‌تان می‌شوند. حتی اگر ۸۰ کیلوگرم وزن داشته باشید، می‌توانند شما را نابود کنند. برای آن‌ها، هیچ‌کس اهمیتی ندارد. آیا روحیه بی‌باک آن‌ها از بعضی آدم‌ها قوی‌تر نیست؟

از زمان‌های قدیم، هرگاه دانشمندان یا مخترعان مکتب تازه‌ای ایجاد کرده‌اند، همیشه در جوانی این کار را آغاز کرده‌اند، در حالی‌که چندان دانش نداشتند و مورد تمسخر و ستم قرار می‌گرفتند. تازه بعدتر، وقتی بزرگ شدند، به دانش رسیده‌اند. آیا همه مردم این‌گونه‌اند؟ آیا این یک قانون کلی و همگانی است؟ نمی‌توان کاملاً مطمئن بود؛ نیاز به بررسی و مطالعه دارد. با این حال، می‌توان گفت که اکثریت چنین‌اند. چرا آن‌ها مخترع، دانشمند یا قهرمان شدند؟ زیرا منش و نگرش‌شان درست بود. صرف‌نظر از میزان دانش، اگر منش درست نباشد، هیچ فایده‌ای ندارد.

می‌گویند: «انسان از شهرت می‌ترسد و خوک از فربه شدن.» افراد مشهور غالباً واپس‌گراترین، ترسوترین و بی‌خلاقیت‌ترین‌اند. چرا؟ چون به شهرت رسیده‌اند، ارشدیت و مقام دارند و دیگر تحت فشار نیستند. سرگرم کارهای خود شده‌اند و دیگر مطالعه نمی‌کنند. البته نمی‌توان همه افراد مشهور را بی‌اعتبار دانست؛ استثنا هم وجود دارد. مواردی که جوانان، پیران را کنار زده‌اند یا بی‌سوادان، دانشمندان را کنار زده‌اند، فراوان است.

در دوران ایالات جنگ‌جوی چین، مردی به نام «کان لو» بود که احتمالاً نوه «کان مائو» به شمار می‌رفت. او در ۱۲ سالگی به مقام نخست‌وزیری رسید. او واقعاً یک «دستمال‌قرمز» (جوان پیشرو) بود. وقتی پدربزرگش کان مائو نمی‌دانست چه باید بکند، او می‌دانست. او مشکل بزرگی را در پادشاهی «چاو» حل کرد.

«جیا یی» در سلسله هان، در ۱۷ سالگی از سوی امپراتور ون به دربار دعوت شد و در یک روز سه بار ارتقاء یافت. بعدها به چانگ‌شا تبعید شد. در آنجا دو شعر به نام‌های «سوگواری چو یوان» و «پرنده عظیم» سرود. پس از بازگشت به دربار، دو کتاب نوشت با عنوان‌های راهبرد حفظ صلح و خطاهای سلسله چین. فکر می‌کنم او همچنین متخصص تاریخ سلسله‌های چین و هان بود. رفیق «فان وِن‌لان»

اینجاست؟ درست می‌گویم؟ لطفاً بررسی کنید. «جیا یی» ده‌ها کتاب نوشت و از آن‌ها، امروز فقط همان دو شعر و دو رساله باقی مانده است که به آن‌ها اشاره شد. هنگام مرگ، تنها ۳۳ سال داشت.
«لیو پنگ» از سلسله هان مسن‌تر بود. «شیانگ یو» در ۲۴ سالگی قیامی را آغاز کرد و پنج سال بعد به مقام شاهزاده فئودال رسید. سپس خود را «شاه چو» نامید. او در ۳۲ سالگی درگذشت. او زمانی که وداع مشهورش را با همسرش گفت، بسیار جوان بود. حالا در نمایش‌های اپرا با ریش تصویرش می‌کنند. به نظر من این اشتباه است؛ باید او را صرفاً به‌عنوان یک مرد جوان به تصویر کشید.

«هان شین» نیز مورد تحقیر قرار گرفت. در جوانی، اهانت خزیدن از میان پاهای مردی را تحمل کرد.

کنفوسیوس در جوانی هیچ مقام و موقعیتی نداشت. به‌عنوان شیپورچی و طبل‌زن کار می‌کرد و مسئولیت اجرای مراسم در تشییع‌جنازه‌ها را بر عهده داشت. بعدها به تدریس پرداخت. اگرچه مقام دولتی گرفت و زمانی به‌عنوان رئیس دایره قضایی پادشاهی «لو» خدمت کرد، اما آن هم فقط برای مدتی کوتاه بود. پادشاهی «لو» تنها چند صد هزار نفر جمعیت داشت، نه بزرگ‌تر از یکی از شهرستان‌های ما. مقام کنفوسیوس در آن زمان معادل یک رئیس بخش در اداره شهرستان ما بود. او همچنین به‌عنوان یک مقام جزء مسئول امور مالی خدمت کرد، که معادل یک حسابدار در تعاونی کشاورزی ما است، اما مهارت‌های زیادی به دست آورد.

«ین یوان» یکی از شاگردان کنفوسیوس بود. او را می‌توان یک «حکیم درجه دوم» دانست. او در ۳۲ سالگی درگذشت.

«شاکیامونی» بودیسم را در جوانی و در سنین نوجوانی یا احتمالاً در بیست‌سالگی بنیان نهاد. در آن زمان او به نژادی تحت ستم در هند تعلق داشت.

«هونگ نیانگ» در داستان اتاق‌های غربی شخصیتی مشهور و شناخته‌شده برای همگان بود.[[۲]] او یک کنیز جوان بود، اما عادل و شجاع بود. او جرأت داشت که از سنت‌ها عبور کند و به «تسویی ینگ-یینگ» و «دانشور چانگ» کمک کند. کاری که در آن زمان انجام داد، غیرقانونی و نقض قوانین ازدواج به شمار می‌رفت. خانم مسن خانه، او را به شدت کتک زد، اما او تسلیم نشد. در عوض، همان خانم مسن را سرزنش کرد. آیا آن خانم مسن تحصیل‌کرده‌تر بود یا «هونگ نیانگ»؟ کدام یک خلاق بود؟ کدام یک مخترع بود؟

«سون کوان‌نیانگ» (از شهرستان لین-یین، هنان) در دوران سلسله‌های شمال و جنوب، دختری ۱۳ ساله بود، با سطح تحصیلی حداکثر معادل سال اول راهنمایی. زمانی که او و پدرش در «شیانگ‌یانگ» به محاصره افتادند، جرأت یافت که با هدایت چند ده نفر از خط دشمن عبور کند و از «چانگ‌شا» کمک بگیرد. چه توانایی بزرگی داشت!

شاعر «لی هو» در سلسله تانگ درگذشت در سن ۲۷

«لی شی‌مین»، نخستین امپراتور سلسله تانگ، تنها ۱۸ سال داشت که قیامی را آغاز کرد و در ۲۶ سالگی به امپراتور تبدیل شد. هر دو، «لی هو» و «لی شی‌مین»، از خاندان اشرافی بودند.

«لو شی‌شین» از «دونگ-لی-چنگ» در پایان سلسله تانگ، در ۲۴ سالگی قیام کرد. او در ۱۴ سالگی در نبرد شرکت داشت و بسیار شجاع بود. «تو فو-وی» (از «چانگ‌چیو»، شاندونگ) در ۱۶ سالگی ژنرال شد.

«وانگ پو»، نویسنده شعر مشهور «تِنگ-وانگ-کو» و یکی از چهار چهره برجسته آغاز سلسله تانگ، نیز جوان بود. هنگام مرگ تنها ۲۹ سال داشت.

«یوئه فی»، ژنرال مشهور سلسله سونگ، در ۳۸ سالگی درگذشت.

رفیق «فان ون-لان»، درست می‌گویم؟ شما یک مورخ هستید. اگر اشتباه می‌کنم لطفاً تصحیح کنید.

مارکس، مارکسیسم را نه در بزرگسالی یا پیری، بلکه در جوانی بنیان نهاد. او تنها ۲۹ سال داشت که مانیفست کمونیست را نوشت.

لنین تنها ۳۲ سال داشت که در سال ۱۹۰۳ بلشویسم را پایه‌گذاری کرد.

هر دو، «ژو یو» و «کونگ مینگ»، جوان بودند. «کونگ مینگ» در ۲۷ سالگی به‌عنوان رئیس ستاد ارتش خدمت می‌کرد. فرمانده اصلی اولیه «سان وو»، یعنی «چِنگ پو»، پیر بود، اما زمانی که سان وو به «تسائو

تسائو» حمله کرد، از ژو یو به‌عنوان فرمانده اصلی استفاده کرد و او را بالاتر از چنگ پو قرار داد. چنگ پو از این موضوع دلخور شد، اما ژو یو نبرد را برد. ژو یو در ۳۶ سالگی درگذشت. «هوانگ کای»، که از «لی‌لینگ» در استان هونان بود، در همان نبرد افتخارآفرینی کرد. من به کارهای او افتخار می‌کنم، زیرا ما اهل یک منطقه هستیم.

«وانگ پی» از سلسله چین، در ۱۸ سالگی بر کتاب‌های چوانگ‌تزو و ای‌چانگ شرح نوشت. او در همان سن فیلسوف شد. پدربزرگش «وانگ سو» بود. او در ۲۴ سالگی درگذشت.

مخترع قرص خواب‌آور، یک متخصص نبود. گفته می‌شود که او مسئول داروها در یک داروخانه کوچک بود. این را در یک جزوه خواندم. او زمانی که قرص خواب‌آور را آزمایش می‌کرد، نزدیک بود جانش را از دست بدهد. پس از آنکه در آزمایش‌هایش موفق شد، دولت فرانسه او را تأیید نکرد و متهم به نقض قانون نمود. آلمانی‌ها او را دعوت کردند، به افتخارش جشنی برگزار کردند و کتاب‌هایش را چاپ کردند.

مخترع پنی‌سیلین، یک رنگرز بود. وقتی دخترش بیمار شد، پولی برای بردنش به بیمارستان نداشت. بنابراین مشتی خاک از خمره برداشت و با چیزی مخلوط کرد. دخترش پس از خوردن آن مخلوط بهبود یافت. بعدها، پس از انجام آزمایش‌ها، پنی‌سیلین کشف شد.

«داروین»، مخترع بزرگ، نیز یک مرد جوان بود. او در اوایل زندگی مذهبی بود و دیگران او را تحقیر می‌کردند. او زیست‌شناسی خواند و به همه‌جا سفر کرد؛ آمریکای شمالی و جنوبی و آسیا، اما به شانگهای نرفت.
اخیراً «هو شی» به تایوان بازگشت و آکادمی علوم را اداره کرد. دو مخترع آمریکایی، «لی چنگ‌تائو» و «یانگ چن‌نینگ»، در میان اعضا بودند. این دو نفر نیز جوان هستند.
«هاو جیان‌شیو»، نماینده کنگره ملی خلق، زمانی که تنها ۱۸ سال داشت، روشی پیشرفته در ریسندگی ابداع کرد.
«نیه ار»، موسیقیدان بزرگی که سرود ملی را نوشت، نیز مردی جوان بود.
«نوچا»، پسر پادشاه آسمانی «لی چین»، نیز جوان بود؛ اما او بسیار بااستعداد بود!

«پادشاه لان‌لینگ» از سلسله‌های شمال و جنوب نیز جوان بود. او در جنگ مهارت داشت و بسیار شجاع بود. آهنگی وجود دارد که در ستایش او ساخته شده و نامش «آهنگ پادشاه لان‌لینگ که به نبرد می‌رود» است. شنیده‌ام که این آهنگ در ژاپن نیز وجود دارد.

بسیاری از کادرهای برجسته در شهرها و کمون‌ها جوان هستند. به‌طور کلی، افراد شایسته زیادی در میان جوانان وجود دارد.

هدف من از ذکر این همه نمونه این است که نشان دهم جوانان باید از پیران پیشی بگیرند و کم‌سوادها می‌توانند از باسوادها برتر باشند. نباید از افراد مشهور و دانشمندان ترسید. باید در اندیشیدن، سخن گفتن و عمل کردن شجاع باشیم. نباید از فکر کردن، حرف زدن یا انجام دادن بترسیم. باید خود را از وضعیتی که دست و پایمان را بسته، آزاد کنیم.

ابتکار و خلاقیت مردم کارگر همواره فراوان بوده است. در گذشته، آن‌ها زیر سلطه نظام کهنه مهار شده بودند. اکنون آزاد شده‌اند و شروع به بروز نتایج کرده‌اند.

روش ما این است که درپوش را برداریم، خرافه را در هم بشکنیم و بگذاریم ابتکار و خلاقیت مردم کارگر فوران کند.

در گذشته، بسیاری معتقد بودند که توسعه صنعت، امری بسیار بلندپروازانه و رازآلود است. می‌گفتند: «صنعتی شدن کار ساده‌ای نیست!» به‌طور کلی، نسبت به صنعت یک خرافه بزرگ وجود داشت.

خودِ من هم صنعت را نمی‌فهمم. هیچ چیزی درباره‌اش نمی‌دانم، اما باور ندارم که دست‌نیافتنی باشد. درباره این موضوع با چند نفر از مسئولان صنعت صحبت کردم. به نظر می‌رسد که در ابتدا فهمش دشوار است، اما پس از چند سال مطالعه، قابل درک می‌شود. چیز چندان پیچیده‌ای در کار نیست! فکر می‌کنم در حدود ۱۰ سال، کشور ما صنعتی خواهد شد. نباید صنعتی‌شدن را چیزی بیش از حد جدی بدانیم. باید نخست آن را کوچک بشماریم و سپس به‌طور جدی با آن برخورد کنیم.

«کوه بلند را وادار کن سر فرود آورد؛ رود را وادار کن راه باز کند.» این جمله‌ای عالی است. وقتی از کوه بلند می‌خواهیم که سر فرود آورد، باید چنین کند! وقتی از رود می‌خواهیم که راه باز کند، باید چنین کند!

آیا چنین فرضیه‌ای بی‌اساس است؟ نه، ما دیوانه نیستیم؛ ما عمل‌گرا هستیم؛ ما مارکسیست‌هایی هستیم که حقیقت را از دل واقعیت جست‌وجو می‌کنیم.

ما بزرگ‌منطقه‌پرستی نمی‌خواهیم. این به معنای رفتار زشت و پلید و منافع طبقاتی پایین است.
جیا کوی شخصیتی است در نمایشنامه‌ای به نام «معبد فا-من». او در خدمت لیو چین بود. لیو چین خواجه‌ای دربار سلسله مینگ بود، ولی در واقع «صدر اعظم» بود و قدرت‌های زیادی داشت. یک بار لیو چین از جیا کوی خواست که بنشیند. جیا کوی گفت: «من به ایستادگی عادت دارم؛ جرات نشستن ندارم.» این یک رفتار غلام‌وار بود. مردم چین برای مدت طولانی غلام امپریالیسم بودند. ناگزیر دنباله‌ای از این رفتار غلام‌وار تا امروز باقی مانده است. این دنباله باید قطع شود؛ سبک کاری جیا کوی باید از میان برداشته شود.
دو نوع تواضع وجود دارد: یکی تواضع عادی و دیگری تواضعی که با واقعیت سازگار است.
دگماتیست‌ها از کشورهای خارجی تقلید می‌کنند. این تواضع زیاده‌روی‌شده است. چرا در هر کاری که می‌کنند از مغزشان استفاده نمی‌کنند؟ در شعر کلاسیک چین، نوعی شعر وجود دارد به نام شعر تقلیدی کلاسیک. این نوعی تواضع بیش از حد است. بدون سبک خلاقانه‌ی خودشان، مجبورند دیگران را تقلید کنند.
تجدیدنظرطلبان نیز متهم به تواضع زیاده‌روی شده‌اند. برای مثال، تیتو چیزی جز تقلید از ادوارد برنشتاین و قرض گرفتن از مربیان بورژوازی خود انجام نمی‌دهد.
وقتی پرولتاریای یک کشور از پرولتاریای کشور دیگر تقلید می‌کند، دگماتیسم است؛ هم بد و هم خوب را تقلید می‌کند که خوب نیست. باید تقلید کرد، اما آنچه باید تقلید شود روحیه و جوهره است، نه ظاهر و سطحی. برای مثال، نه اصل مشترک مسکو (که در «بحث دوباره» گفته شده پنج اصل است، اما در اعلامیه مسکو نه اصل است) موضوعاتی مشترک بین ملت‌ها هستند و هیچ‌کدام نباید حذف شوند. حقیقت جهان‌شمول باید با واقعیت عینی چین ترکیب شود. اگر ترکیب نشود، تقلید است و تواضع زیاده‌روی شده. هر چیزی که حقیقت جهان‌شمول نیست نمی‌تواند بی‌تغییر تقلید شود. حتی موارد داخلی هم نباید بدون تغییر تقلید شوند. هنگام اصلاحات ارضی، دولت مرکزی روی تجربه هیچ منطقه خاصی تاکید نکرد، به دلیل ترس از تقلید. این موضوع باید در کار فعلی مورد توجه قرار گیرد.
تجدیدنظرطلبان تحت تأثیر بورژوازی‌اند و از بورژوازی تقلید می‌کنند. تقلید تیتو از ادوارد برنشتاین نمونه‌ای است.

ما باید لنین را مطالعه کنیم و در برافراشتن پرچم سرخ شجاع باشیم، هر چه سرخ‌تر بهتر. باید در پیشبرد نوآوری و ایجاد چیزهای متفاوت شجاع باشیم. دو نوع پیشبرد نو و ایجاد متفاوت وجود دارد: برافراشتن پرچم سرخ درست است، برافراشتن پرچم سفید نادرست. لنین برای دومین اینترناسیونال چیز نو و متفاوتی را پیش برد و برافراشتن پرچم سرخ دیگر برای او درست بود. در هر صورت پرچم سرخ باید برافراشته شود. اگر شما موفق نشوید، بورژوازی پرچم سفید را برافرازد. بهتر است که به جای اجازه دادن به بورژوازی برای برافراشتن پرچم، پرولتاریای ما این کار را انجام دهد. ما باید در برافراشتن پرچم شجاع باشیم و جایی برای [بورژوازی] باقی نگذاریم. باید پرچم‌های برافراشته شده توسط بورژوازی را ریشه‌کن و دور بریزیم. ما باید در برافراشتن و ریشه‌کن کردن شجاع باشیم.

لنین یک‌بار گفت: «آسیا پیشرفته و اروپا عقب‌مانده است.» این حقیقت بود. حتی اکنون نیز چنین است. ما پیشرفته هستیم؛ اروپای غربی عقب‌مانده است.

ما بورژوازی، خدایان و خدا را تحقیر می‌کنیم، اما نباید ملل کوچک یا رفقای خود را دست کم بگیریم.

وقتی که ۱۵ سال دیگر به یک قدرت بزرگ مدرن، صنعتی و دارای فرهنگ عالی تبدیل شویم، شاید بیش از حد مغرور شویم و دم‌مان را خیلی بالا بگیریم. نباید بترسیم. حالا روشن کنیم. وقتی سگی دمش را بالا می‌گیرد، لزوماً نشان نمی‌دهد که آماده‌ی جنگ است. ممکن است با یک آب سرد کنار برود. گاهی ما نیز نیاز داریم که آب سرد روی‌مان پاشیده شود.

اعتماد به نفس نادرست، اعتماد به نفس متوسط و اعتماد به نفس کاذب همه قابل قبول نیستند. تواضع بدون پایه علمی، تواضع واقعی نیست. تواضع واقعی باید با واقعیت سازگار باشد. برای مثال، وقتی به خارجی‌ها می‌گوییم که چین هنوز کشوری کشاورزی است و ساختار صنعتی‌اش تازه شروع شده... این واقعیت است، اما خارجی‌ها ما را متواضع خواهند یافت. تواضع باید با واقعیت سازگار باشد. نوعی از تواضع کمتر از واقعیت یا تواضع بیش از حد است. به طور کلی، باید با واقعیت هماهنگ باشد.

این دیدگاه شبیه طنز لوه‌سون است. لوه‌سون گفت: «تصویرکردن حقایق واقعی با قلمی ملایم یا کمی اغراق‌آمیز، طنز است.»

من خوشحال شدم که مقاله‌ای تازه از رفیق فان ون‌لان خواندم. این مقاله صریح بود. بسیاری از حقایق ذکرشده در آن نشان می‌دهد که احترام به مدرن و کم‌اهمیت شمردن کهن، سنت چینی است. او از سُما کیِن، سُما کوانگ نقل قول کرد... ولی جای تأسف است که از چین‌شی‌هوانگ نقل نکرد. او متخصص احترام به مدرن و کم‌اهمیت شمردن کهن بود. البته من هم دوست ندارم از او نقل کنم. (رفیق لین پیاو دخالت می‌کند: «چین‌شی‌هوانگ کتاب‌ها را سوزاند و دانشمندان را زنده دفن کرد.») او چه کاری کرد؟ فقط ۴۶۰ دانشمند را زنده دفن کرد، اما ما ۴۶۰۰۰ نفر را دفن کردیم. در سرکوب ضدانقلاب‌ها، آیا برخی

از روشنفکران ضدانقلابی را نکشتیم؟ من یک بار با مردم دموکرات بحث کردم: شما ما را به رفتار مثل چین‌شی‌هوانگ متهم می‌کنید، اما اشتباه می‌کنید؛ ما ۱۰۰ برابر از او جلوتر هستیم. شما ما را به تقلید از چین‌شی‌هوانگ در اعمال دیکتاتوری سرزنش می‌کنید. ما همه این‌ها را قبول داریم. تأسف‌بار این است که شما کافی نگفتید. ما مجبور شدیم برای شما بگوییم. (خنده)

امور همیشه به سمت عکس آنچه انتظار می‌رود پیش می‌رود.

دیالکتیک یونان، متافیزیک قرون وسطی، رستوراسیون... این همان نفی نفی است.

این در چین نیز صادق است. صد دانشمندی که در زمان دوران جنگ‌های ایالتی اظهار نظر می‌کردند، دیالکتیک بود. متون کلاسیک دوران فئودالی متافیزیک بودند. اکنون دیالکتیک ترویج می‌شود.

آیا درست است؟ رفیق فان ون‌لان، شما با چنین مسائلی آشنا هستید.

من احساس می‌کنم که پس از ۱۵ سال ما مغرور خواهیم شد و شووینیسم بزرگ‌ملتی ممکن است ظاهر شود. ما از ظهور شووینیسم بزرگ‌ملتی نمی‌ترسیم. آیا باید به خاطر ترس از شووینیسم بزرگ‌ملتی از تلاش برای ساخت یک قدرت سوسیالیستی دست بکشیم؟ حتی اگر ظاهر شود، به سمت جهت مخالف حرکت خواهد کرد و چیزی درست جایگزین آن خواهد شد. چه چیزی برای ترسیدن وجود دارد؟ در یک کشور سوسیالیستی، امکان ندارد همه مردم شووینیست بزرگ‌ملتی شوند. دیالکتیک لنین، متافیزیک جزئی استالین و دیالکتیک امروز نیز نفی نفی است.

استالین کاملاً متافیزیکی نبود. او دیالکتیک را می‌فهمید، اما نه به‌طور کامل.

خلاقیت مردم به طور عینی وجود دارد. ایجاد یک مقابل مهم است. مقابل‌ها به طور عینی وجود دارند. برای مثال، درباره راست‌گرایان، ما به آنها اجازه دادیم خود را بیان کنند. ما این کار را عمدی انجام دادیم، هدف ما ایجاد مقابل بود. بعد از اصلاح راست‌گرایان، برخی رفقا اصلاح و تغییر را نادیده گرفتند. بنابراین ما روی پلاکاردهای بزرگ و دو حرکت ضدو تاکید کردیم و به این ترتیب مقابل را ایجاد کردیم. پس از انتشار صد میلیون پلاکارد بزرگ، آنها مجبور به اصلاح شدند.

وقتی می‌گوییم ایجاد مقابل، به این معنا نیست که چیزی که وجود عینی ندارد ایجاد کنیم. چیزی که وجود عینی ندارد نمی‌تواند ایجاد شود.

سخنرانی من پایان یافت. موضوع شکستن خرافات بود. از استاد دانشگاه شدن یا مارکس شدن نترسید.

سخنرانی دوم

۱۷ می ۱۹۵۸

۱. وضعیت بین‌المللی

در جهان سرمایه‌داری مشکلات زیادی وجود دارد، اما در دنیای ما کمتر است. ما متحد و استوار ایستاده‌ایم. یوگسلاوی در اردوگاه ما نیست؛ آن اهمیت ندارد. ما او را کنار نگذاشتیم؛ او نمی‌خواهد به ما بپیوندد. وضعیت دوازده کشور در اردوگاه ما بسیار خوب است. همیشه خوب بوده است. روز بدی نداشته‌ایم، اما گاهی اوقات ابرهای سیاه در آسمان ظاهر می‌شود. برخی احساس می‌کنند که ما قادر نیستیم و برخی دیگر می‌گویند می‌توانیم. ما می‌گوییم که توانمندیم. در کنفرانس مسکو ده دلیل آوردم که ثابت کند ما همیشه توانمند بوده‌ایم. زمانی که چیانگ کای‌شک در نانکینگ بود و ما در یان‌آن، کدام یک قدرتمندتر بود؟ آن زمان یان‌آن تنها ۷۰۰۰ نفر جمعیت داشت، شامل حومه‌ها. نانکینگ بسیار بزرگ بود. شهرهای بزرگی مانند نانکینگ و شانگهای همه در دست چیانگ کای‌شک بود. او میلیون‌ها سرباز داشت در حالی که ما فقط چند صد هزار چریک داشتیم. همیشه این طور بوده که کوچک بر بزرگ غلبه می‌کند و ضعیف بر قوی پیروز می‌شود. کوچک و ضعیف پرانرژی است اما بزرگ و قوی نه. وضعیت کلی بسیار خوب است. لازم نیست درباره هیتلر، چیانگ کای‌شک و امپریالیسم آمریکا صحبت کنیم. ما همیشه امپریالیسم آمریکا را ببر کاغذی دانسته‌ایم. حیف است که فقط یک امپریالیسم آمریکا وجود دارد؛ اگر ده تا هم بودند ما را اذیت نمی‌کردند. دیر یا زود نابود خواهد شد.

ژاپنی‌ها در پکن از من عذرخواهی کردند که به ما حمله کردند. من گفتم: کار خوبی کردید. درست به خاطر تجاوز و اشغال بیش از نصف چین بود که ما توانستیم متحد شویم، مردم کل کشور را رهبری کنیم تا شما را بیرون کنیم و به پکن برسیم. وقتی در یان‌آن بودیم، می‌پرسیدیم کی فرصت دیدن اپرای می لان‌فانگ و چنگ یان‌چیو را خواهیم داشت. برخی فکر می‌کردند در عمرشان هرگز فرصت نخواهد شد. اما دیدیمشان. وضعیت انقلاب به سرعت در حال پیشرفت است. در هفت سال، کل حزب متحد شد و چیانگ کای‌شک را سرنگون کرد. حالا می‌خواهیم متحد شویم و به ساخت‌وساز بپردازیم. هفتمین کنگره حزب برنامه‌ای داشت. این کنگره هم کنگره وحدت و پیروزی بود. برنامه مشترکی داشت. کل حزب با اتفاق نظر خط کلی ساختن سوسیالیسم را تصویب کرد که خط کلی مردم کل کشور هم هست. وضعیت داخلی، وحدت حزب و مردم است.

صحنه بین‌المللی پر از آشوب و بی‌نظمی است. در اردوگاه امپریالیست‌ها درگیری‌های داخلی وجود دارد. جهان در صلح نیست. مشکلاتی در فرانسه، الجزایر، آمریکای لاتین، اندونزی و لبنان هست. همه این مشکلات در جهان سرمایه‌داری است، اما همه به ما مربوط می‌شود. هر چیز که بر ضد امپریالیسم باشد

به نفع ماست. امپریالیسم در حال جدال با خودش است؛ اندونزی، لبنان و آمریکای لاتین را سرکوب می‌کند و بر سر الجزایر می‌جنگد. (جزئیات را تکرار نمی‌کنم، به منابع مراجعه کنید.) به طور کلی، گاهی اوضاع بد به نظر می‌رسد، ابرهای تاریک در آسمان هست. در این مواقع باید آینده‌نگر باشیم. نباید با تاریکی موقتی گیج شویم و فکر کنیم مشکل از ما و جهان است و بدشانسی نصیب ما خواهد شد. چنین چیزی نیست! در گذشته بدترین دوره ما، راهپیمایی طولانی بود، وقتی که از جلو مسدود و از عقب تعقیب می‌شدیم، نیروها، زمین و حزب ما کاهش یافته بود و فقط یک انگشت از ده انگشت ما باقی مانده بود. غلبه بر این مشکلات ما را سخت‌جان کرد. بعد فرصت‌های جدیدی ظاهر شد و دوباره خود را توسعه دادیم. انگشت ما به ده انگشت تبدیل شد. تا به تأسیس جمهوری خلق چین رسیدیم و پیروزی ملی کسب کردیم. صفحه اول فصل اول تاریخ حزب کمونیست شوروی، دیالکتیک رشد از کوچک به بزرگ را بررسی کرده است. کمونیست‌های شوروی از یک سلول سازمان‌یافته توسط چند نفر به حزبی بزرگ که رهبری ملت را به دست گرفت، رشد کردند. آنها حتی یک تفنگ نداشتند. اما ابتدا تزار و سپس دولت کرنسکی، هر دو با تسلیحات کامل، دشمنانشان بودند. کدام یک قوی‌تر بود، مسلح یا بی‌سلاح؟ من می‌گویم دومی قوی‌تر بود. در پایان چه کسی پیروز شد؟ وضعیت حزب ما مشابه بود. در ۱۹۲۱ حزب ما تأسیس شد، فقط چند ده عضو داشت. چو فوهای در اولین کنگره حزب یک «رفیق خوب» بود (صدای خنده) و چن کنگ‌پو هم یک «رفیق خوب» دیگر (صدای خنده). چن توشیو به جلسه نیامد، اما به دلیل اعتبارش، به عنوان دبیرکل انتخاب شد، اما مناسب نبود. او پیرو برنشتاین بود. رادیکال بود و مایل به ترویج انقلاب دموکراتیک، اما انقلاب سوسیالیستی و نظریه انقلاب مستمر را نمی‌فهمید، بنابراین اشتباه کرد. بیایید تاریخ حزب خود را به یاد آوریم و ببینیم چه مشکلاتی داشتیم! راهپیمایی طولانی بود و دوره‌ای بین سومین و چهارمین جلسه کامل کمیته مرکزی. چهارمین جلسه در شانگهای برگزار شد و افراد بسیار کمی باقی مانده بودند. زندگی یا مرگ بود. حزب در حال تقسیم بود.

در زمان راهپیمایی طولانی ۲۵۰۰۰ لی، حزب هم تقسیم شده بود. بعد از تقسیم دوباره متحد شد. چونگ کو-تائو رفت و وحدت برقرار شد. بعد در یان‌آن، چیانگ کای‌شک و ژاپنی‌ها ما را محاصره کردند، ما را به بیش از ۱۰ پایگاه تقسیم کردند. در چنین شرایط دشواری، یان‌آن قوی‌تر بود یا نانکینگ؟ ما قوی‌تر بودیم یا چیانگ کای‌شک؟ حالا ثابت شده که ما قوی‌تر بودیم، زیرا چرا در تالار هوای‌جِن جلسه برگزار می‌کنیم؟ چرا او به تایوان فرار کرد؟ پیروز کی بود؟

۲. وضعیت داخلی

چین یک بخش مهم از جامعه بین‌المللی است. وقتی درباره وضعیت بین‌المللی صحبت می‌کنیم، باید درباره چین نیز بحث کنیم. چین شاهدی است بر این‌که مردم کارگر و ستمدیده دارای نیروی زنده و پویا هستند. در حال حاضر، سوسیالیسم دارای بسیاری از متحدان است. جنبش استقلال ملی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین متحد ما هستند. آنها مناطق پشت جبهه امپریالیسم‌اند و ما در آنجا متحد داریم. لنین گفت: «آسیا پیشرو و اروپا عقب‌مانده است.» کشورهای انگلستان، فرانسه، ایتالیا، آلمان غربی، بلژیک و پرتگال در اروپا همه عقب‌مانده‌اند؛ آمریکا هم عقب‌مانده است. آیا آنها پیشرو هستند یا ما؟ استالین این نکته را فهمید. در ژوئن ۱۹۴۹، وقتی رفیق XXX هیأت حزبی ما را به اتحاد جماهیر شوروی رهبری می‌کرد و استالین در ضیافتی به افتخار چین برای پشت سر گذاشتن اتحاد شوروی در آینده، جام نوشیدنی را بالا برد، رفیق XXX گفت: «من نمی‌توانم این جام را بنوشم. شما استاد هستید و ما شاگرد. وقتی به شما برسیم، شما حتی بیشتر پیشرفت کرده‌اید.» استالین پاسخ داد: «اشتباه است. اگر شاگرد نتواند از استاد پیشی بگیرد، شاگرد خوبی نیست. باید این جام را بنوشی.» پس از ۲۰ دقیقه تعلل، رفیق XXX بالاخره جام را نوشید. وقتی استاد به شاگرد آموزش می‌دهد، اگر شاگرد به استاد نرسد، بی‌ارزش است. این اتفاق نشان داد که نه تنها لنین، بلکه حتی استالین شرق را پیشرو می‌دانست. وقتی استاد برجسته است، شاگرد هم برجسته است. ما نباید مغرور و خودپسند باشیم و نه بدون دلیل خود را حقیر و بی‌ارزش بدانیم. باید خرافات را بشکنیم و جایگاه خود را درست بشناسیم. باید در اندیشه، گفتار و کردار شجاع باشیم، با مارکسیسم-لنینیسم به عنوان پایه. تیتو در اندیشه، گفتار و کردار شجاع است، اما پایه او امپریالیسم و سرمایه‌داری است، نه مارکسیسم-لنینیسم. پایه ما مارکسیسم-لنینیسم است؛ بنابراین ما درستکاریم و هنگام اندیشه، گفتار و کردار شجاعانه دچار مشکل نخواهیم شد.

بیایید درباره مسئله داخلی صحبت کنیم. اتحاد دهقانان هنوز هم مسئله اصلی داخلی است. انقلاب چین همیشه حول این اتحاد بوده است. بدون آن، طبقه کارگر نمی‌توانست آزاد شود و قادر به ساختن یک کشور قدرتمند نمی‌بود. پیش از آزادی، تعداد طبقه کارگر چین فقط چهار میلیون بود (بدون در نظر گرفتن صنعتگرهای کوچک). اکنون این تعداد به ۱۲ میلیون رسیده است، یعنی سه برابر شده است. اگر اعضای خانواده‌ها را نیز حساب کنیم، عدد تقریباً به ۴۰ میلیون می‌رسد، در حالی که جمعیت دهقانان بیش از ۵۰۰ میلیون است. بنابراین، مسئله چین همیشه مسئله اتحاد دهقانان بوده است. بعضی رفقا این موضوع را به‌خوبی درک نکرده‌اند، حتی پس از ده‌ها سال کار در روستاها. چرا در سال ۱۹۵۶ اشتباهات ضد ماجراجویانه داشتیم؟ علت اصلی در مسئله اتحاد دهقانان بود. فکر و احساس دهقانان

به‌طور کامل درک نشده بود؛ بنابراین، پایه محکم وجود نداشت و با بروز هر طوفان، سستی و تردید به‌سادگی رخ می‌داد. در سال ۱۹۵۶ ما کتابی درباره اوج موج سوسیالیسم روستایی منتشر کردیم که شامل مطالبی از ۱۹۰ تعاونی در استان‌ها و مناطق مختلف بود. هر استان چندین مقاله ارائه کرد به جز تبت. در حقیقت، ما به این همه مطالب نیاز نداشتیم؛ فقط مطالب تعاونی «وانگ گوو-فان» در شهرستان تسون-هوا، استان هوپه، کافی بود. سپس، مورد یک تعاونی فقیر در مرکز هوپه بود. همه دهقانان متوسط فرار کردند و فقط سه خانوار دهقان فقیر باقی ماندند، اما این سه خانواده مقاومت کردند. آنها مسیر ۵۰۰ میلیون دهقان را نشان دادند. در هر استان تعاونی‌های بسیاری با افزایش تولید وجود داشت. این افزایش‌ها از یک برابر تا چند برابر بود. آیا هنوز باور نمی‌کنید؟ ۴۰ مقاله کشاورزی حتماً به واقعیت تبدیل خواهند شد. آیا هنوز می‌توانید باور نکنید؟ من احساس می‌کنم که اینها قابل تحقق‌اند. در سال‌های ۱۹۵۵، ۱۹۵۶ و نیمه اول ۱۹۵۷ تعداد افراد بدبین بسیار زیاد بود و در تمام سطوح، از جمله مرکزی، بسیاری در انتظار بودند. اکنون، برخی درباره حساب‌کشی پس از سقوط صحبت می‌کنند. آنها فقط به جنبه‌های منفی نگاه می‌کنند، نه مثبت. وقتی چند نفر از کادرها شنیده می‌شود که می‌گویند روستا خوب نیست، سه یا چهار نفر به هم پچ‌پچ می‌کنند که تعاونی خوب نیست، آینده تاریک است، دهقانان به اندازه کافی غذا ندارند، افزایش تولید و ذخیره غله وجود ندارد و غیره. وقتی خانواده‌ها برای دریافت پول نامه می‌نویسند، همیشه اغراق می‌کنند، زندگی را سخت‌تر از آنچه هست جلوه می‌دهند و از نبود غله، روغن و پارچه شکایت می‌کنند، زیرا بدون این کار پول نمی‌فرستند. باید همه اینها را تحلیل کنید. آیا واقعاً غله، روغن یا پارچه وجود ندارد؟ رفیق کوو چینگ-شی به من درباره آمار استان جیانگ‌سو گفت: در سال ۱۹۵۵، ۳۰ درصد کادرهای شهرستان، منطقه و بخش اعتراض کردند، به نمایندگی از دهقانان درباره «سختی‌ها» شکایت کردند و با «کنترل» بیش از حد در خرید و فروش «یکپارچه» مخالفت کردند. این کادرها چه کسانی بودند؟ همه دهقانان متوسط مرفه بودند یا دهقانان فقیر و متوسط پایین که تبدیل به دهقانان متوسط مرفه شده بودند. آن‌چه سختی دهقانان خوانده می‌شد، سختی دهقانان متوسط مرفه بود. دهقانان متوسط مرفه می‌خواستند غله‌شان را احتکار کنند و تحویل ندهند و می‌خواستند سرمایه‌داری را ترویج کنند. به همین دلیل درباره سختی دهقانان غرغر کردند. سطوح پایین غرغر کردند، اما آیا کسی در سطوح منطقه‌ای، استانی یا مرکزی هم شکایت کرد؟ آیا کسی بود که تحت تأثیر خانواده‌اش در روستا نباشد؟ سوال این است که شما با چه دیدگاهی به مسئله نگاه می‌کنید. آیا دیدگاه طبقه کارگر و دهقانان فقیر و متوسط پایین را دارید، یا دیدگاه دهقانان متوسط مرفه را؟

اکنون وضع کمی بهتر شده است. مناطق روستایی جهش بزرگی کرده‌اند. پس از اصلاحات، جنبش ضد راست‌گرایی، مشارکت کادرها در کار و مشارکت کارگران در بخشی از مدیریت، فضای سیاسی شهری و روستایی تغییر یافته است. می‌توان گفت که «بدبینی» و «یأس» کشاورزی و بی‌اعتمادی به تحقق «۴۰ ماده» کاملاً پاک شده است. اما برخی از «ناظرین موج» و «حساب‌کشی‌کنندگان پس از سقوط» هنوز هم پاک نشده‌اند. بنابراین باید به این مسئله توجه کرد. گزارش XXX پیشنهاد داد که مراقب سخنان بی‌محتوا، ظاهر بدون عمق و تعمیم بدون جزییات باشیم. این پیشنهاد از سوی جیانگ‌سو مطرح شد. منظور آن‌ها این است که باید به عیوب خود نگاه کنیم. از میان ۱۰ انگشت، ۹ انگشت روشن است و یکی باقی‌مانده در تاریکی است. «شاخ و برگ» یعنی گل دادن بدون میوه دادن. در مورد «تعمیم بدون جزییات»، چانگ فی[۱۳] به جزییات اهمیت می‌داد، هرچند که به تعمیم می‌پرداخت. ما می‌خواهیم مانند چانگ فی باشیم و به جزییات توجه کنیم. نباید فقط گل بدهیم بدون اینکه میوه‌ای داشته باشیم یا فقط به کلیات توجه کنیم و جزییات را نادیده بگیریم، زیرا در غیر این صورت ممکن است در فصل برداشت به سهمیه خود نرسیم. رفقای شاغل در تمام حرفه‌ها، صنایع و واحدها باید توجه کنند، چه در صنعت، کشاورزی، تجارت، فرهنگ و آموزش، یا نویسندگی رمان.

وضع داخلی بسیار خوب است و آینده روشن به نظر می‌رسد. در گذشته، تفکر متحد نبود. اعتماد به رسیدن به نتایج بزرگ‌تر، سریع‌تر، بهتر و اقتصادی‌تر وجود نداشت. صنعت، کشاورزی و ارتباطات به این نتایج وابسته‌اند. مسئله اصلی کشاورزی و مسئله «۴۰ ماده» است. اکنون به‌دلیل جهش بزرگ در تولید کشاورزی، اعتماد افزایش یافته است. این جهش در کشاورزی فشار بر صنعت وارد می‌کند تا خود را برساند، همزمان جهش کرده و کل کار را تحریک کند. در کنفرانس نان‌نینگ پیشنهادی مطرح شد که استان‌ها باید برنامه‌ریزی کنند که چقدر طول می‌کشد، پنج، هفت یا چند سال، تا ارزش تولید صنعتی به ارزش تولید کشاورزی برسد یا از آن پیشی بگیرد. فقط سه ماه پس از این پیشنهاد، صنایع در سطح استان، شهرستان و بخش رونق گرفتند. اکنون این موضوع توسط بسیاری از رفقا درک شده است. در نیمه دوم ۱۹۵۶ برخی رفقای مرکزی این موضوع را به وضوح درک نکردند. پس از ۱۹۵۶ و نیمه اول ۱۹۵۷، مسئله حل شده است. گزارش رفیق ژو ان‌لای در کنگره خلق در ژوئن سال گذشته بسیار خوب بود و جنگ علیه بورژوازی را با موضع جنگجوی پرولتاریا اعلام کرد. آن مقاله باید دوباره خوانده شود. در آن زمان، مسئله واقعاً حل شده بود، اما درک عمیق‌تر بعداً به دست آمد.

اکنون مرکز تصمیم گرفته است که رفقای مسئول باید سالانه چهار ماه را در میدان به انجام کارهای دقیق بپردازند، از کارخانه‌ها و تعاونی‌ها بازدید کنند، در میان توده‌ها جای گیرند و با وضعیت مردم آشنا شوند. جای گرفتن ریشه یعنی ریشه‌های خود را در میان مردم محکم کردن. من از گزارش اولین منشی

ولسوالی چانگ‌کو، ولایت هونان، تشکر می‌کنم. این گزارش بسیار خوب است. (من دوباره آن را خوانده‌ام.) او در گزارش خود از شخم عمیق خاک در تمام ۱/۱۲ میلیون مو زمین یک بار در سال تا عمق ۱/۵ چی سخن گفته است، تا به محصول ۹۰۰ کتای در هر مو دست یابند. این یک مسئله جدید مطرح می‌کند: آیا همه ولسوالی‌ها قادر به انجام آن هستند؟ چون ولسوالی چانگ‌کو توانسته، آیا می‌خواهید بگویید که سایر ولسوالی‌ها نمی‌توانند؟ اگر نمی‌توان هر سال یا هر دو سال این کار را انجام داد، پس هر سه سال چطور؟ من فکر می‌کنم هر پنج سال یک بار ممکن است. برنامه پنج‌ساله دوم ولسوالی چانگ‌کو شخم زدن تمام زمین ولسوالی یک بار است. اگر ابزار خوب ندارید، از ابزار مشابه ولسوالی چانگ‌کو استفاده کنید و روش آن‌ها را دنبال کنید. اگر روش خاصی برای برنامه پنج‌ساله دوم ندارید، روش آن‌ها را دنبال کنید. شاید روش‌های دیگری هم باشد. روش آن‌ها چنین است: ابتدا خاک رویی رسیده را در یک طرف جمع کنید. سپس کود را بر خاک خام بمالید. خاک خام را با بیل برگردانید و با کود مخلوط کنید. بعد از خرد کردن گلوله‌ها، خاک مخلوط با کود را همانجا رها کنید. سپس به ردیف بعدی شروع کنید و خاک رسیده ردیف دوم را روی خاک خام ردیف اول حرکت دهید. همین‌طور ردیف به ردیف ادامه دهید. بدین ترتیب خاک رویی همیشه بالا می‌ماند. این یک اختراع بزرگ است. یک بار شخم عمیق خاک باعث افزایش محصول صد در صد یا حداقل نود درصد می‌شود. خاک نخستین عامل در افزایش تولید است. آب، کود، بهبود خاک، بذر و کاشت متراکم باید عامل دیگری در نظر گرفته شود. کاشت متراکم باید منطقی باشد. در گوانگدونگ، هر مو به ۳۰ هزار «تو» تقسیم شده است؛ در هر «تو» سه نهال برنج کاشته می‌شود، هر نهال سه ساقه تولید می‌کند که ۲۷ خوشه دانه دارد و هر خوشه میانگین ۶۰ دانه دارد، که جمعاً ۱۶/۲ میلیون دانه می‌شود. ۲۰ هزار دانه برابر یک کتای است و هر مو ۸۱۰ کتای تولید می‌کند. آیا این نحوه محاسبه محصول ۸۰۰ کتای در هر مو نیست؟ همین محاسبه برای گندم، ذرت، ارزن خوشه‌دار، کائولیانگ و سویابین در شمال نیز به کار می‌رود. کاشت متراکم استفاده کامل از هوا و نور خورشید است. آیا اکنون در حال حذف ضایعات نیستیم؟ پس باید ضایعات هوا و نور خورشید را نیز حذف کنیم. نور خورشید هر روز سخت کار می‌کند و شما از آن بهره نمی‌برید! هنگامی که توسط گیاهان جذب می‌شود، دی‌اکسید کربن هوا به کربوهیدرات تبدیل می‌شود که از طریق فتوسنتز به ماده‌ای تبدیل می‌شود که گیاهان به آن نیاز دارند. کربوهیدرات یعنی دی‌اکسید کربن به اضافه نور خورشید. دانه انبار گرما است. ساختار هر دانه شبیه به یک مخزن کوچک است. من خیلی دور رفتم. در اصل می‌خواهم در مورد جای گرفتن ریشه و تماس با مردم صحبت کنم، مانند بازدید از چند تعاونی و کارخانه، چند واحد نظامی، چند مدرسه در آموزش و چند مغازه در تجارت. نیازی نیست که با تعداد زیادی تماس برقرار شود. به هر حال، باید چند واحد در هر شغل و حرفه به طور دقیق بررسی شود تا تأثیر عمیقی حاصل شود. باید به دیالکتیک مادی احترام گذاشت. مادی‌گرایی مهم‌ترین چیز است. چرا؟ واژه‌های

فلسفه، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی یکی است. فکر انسان از کجا می‌آید؟ آیا با تولد به انسان داده می‌شود یا پس از مشاهده و عمل؟ فکر انسان به طور ذاتی نیست، بلکه از طریق انعکاس مسائل خارجی به وجود می‌آید. استدلال و قضاوت تنها پس از شکل‌گیری اولیه مفاهیم ممکن می‌شود، مانند سگ، انسان، کودک، درخت، اسب، سنگ و غیره. اگر از کودک سه ساله بپرسید که آیا مادرش انسان است یا سگ، او قادر خواهد بود پاسخ دهد که او انسان است، نه سگ. این قضاوت کودک است. مادر فردی است، در حالی که انسان کلی است، اما بین این دو وحدت وجود دارد. این وحدت تضادهای فرد و کلی است. این دیالکتیک است. بنابراین، کودک سه ساله وحدت تضادها و دیالکتیک را می‌فهمد. تفکر ما تنها از طریق تحریک حواس توسط جهان عینی شکل می‌گیرد. این تفکر از عمل عینی به وجود می‌آید. مفاهیم از کجا می‌آیند؟ از جهان عینی می‌آیند. مفهوم کنونی نتایج بزرگ‌تر، سریع‌تر، بهتر و اقتصادی‌تر تنها از انباشته شدن تجربیات زیاد، از جمله تجربه چین، اتحاد شوروی، پایگاه ما و چند سال ساخت‌وساز شکل گرفته است. عبارت «تمام تلاش خود را بکن و برای بالادست تلاش کن» نیز ضروری است. بدون انرژی یا انرژی کافی، برای فرد، گروه یا حزب انجام موفقیت‌آمیز هیچ کاری دشوار است. طبیعتاً ما می‌خواهیم برای بالادست، تا به استان سچوان، تلاش کنیم، نه پایین‌دست که جیانگسو است. این مسئله را با جغرافیای طبیعی توضیح می‌دهد. باید با پیشرفته‌ها همگام شویم.

دوستان ما باید با توده‌ها ارتباط برقرار کنند، واقعاً احساسات‌شان را درک کنند و ذهن خود را با تفکر و عواطف آنان عمیقاً متأثر سازند. اگر ذهن ما عمیقاً با احساسات توده‌ها تأثیر نکند، به‌راحتی دچار تردید و تزلزل می‌شود. اما اگر این تأثیر عمیق باشد، حتی اگر در کارمان به مشکلات برخورد کنیم، قادر خواهیم بود آن‌ها را حل کنیم. در گذشته بارها در نبردها با مشکلات روبرو شدیم. گاهی حتی تا نیمه‌شب هم راه‌حلی نیافتیم، اما بعد از یک خواب شبانه، فردای آن روز راه‌حل را می‌یافتیم. مشکلات همیشه وجود دارند. سون یات‌سن گفته بود که چهل سال تجربه انباشته کرده است. ما هم ده‌ها سال تجربه داریم. خوب می‌دانیم که هرگاه به مشکل دشواری برخورد کنیم، می‌توانیم با مشورت با توده‌ها، خوابیدن روی آن و برگزاری جلسه آن را حل کنیم. اکنون آیا ما مشکلی یا دشواری نداریم؟ از تاریکی‌های موقتی نترسید. همیشه دو عنصر داریم: نور و تاریکی. اکنون بخش شمالی هوپه باران ندارد. آیا فکر می‌کنید رفقای هوپه نگران نیستند؟ آن‌ها سال گذشته چهار میلیارد کت (واحد وزن) تولید کردند و امسال برنامه دارند به هشت میلیارد برسند. حتی اگر خشکسالی باشد، تولید به پنج یا شش میلیارد کت افزایش خواهد یافت. وضعیت داخلی نسبتاً خوب است. از هیچ تاریکی نترسید. دو سوی قضیه وجود دارد: نور و تاریکی. رفقایی که اشتباه کردند، این موضوع را در جون سال گذشته درک کردند. هنوز بسیاری «ناظر موج» و «حساب‌رس‌های سقوط» وجود دارند، اما مهم نیست. بیایید دلایل را بیشتر توضیح دهیم و با اقناع آنان را متقاعد کنیم. وضعیت داخلی را بیان کنیم و آموزش بدهیم.

۳. ریشه‌کنی چهار آفت

بیایید درباره ریشه‌کنی چهار آفت صحبت کنیم. آیا ریشه‌کنی چهار آفت کار خوبی است؟ من این موضوع را خیلی جالب می‌یابم. طبق اخبار مرجع، هندی‌ها هم به این موضوع علاقه‌مند هستند و آن‌ها هم می‌خواهند آفات را ریشه‌کن کنند. در آن‌جا آفت میمون‌هاست که مقدار زیادی غله می‌خورند. هیچ‌کس جرأت دست زدن به آن‌ها را ندارد چون مقدس شمرده می‌شوند.

ما شعارهای «مسئولین همه چیز را تعیین می‌کنند» یا «تکنولوژی همه چیز را تعیین می‌کند» و یا شعار «کمونیسم اتحاد جماهیر شوروی به‌علاوه برق‌رسانی است» را مطرح نمی‌کنیم. اما آیا به این معناست که ما برق‌رسانی نمی‌خواهیم؟ ما برق‌رسانی را به همان اندازه و حتی بیشتر به‌طور فوری می‌خواهیم. دو شعار اول راه استالین بود و تا حدی یک‌طرفه. اگر «تکنولوژی همه چیز را تعیین می‌کند»، پس سیاست چه می‌شود؟ اگر «مسئولین همه چیز را تعیین می‌کنند»، پس توده‌ها چه می‌شوند؟ در اینجا دیالکتیک وجود ندارد. استالین گاهی دیالکتیک را می‌فهمید و گاهی نه. من این را در کنفرانس مسکو ذکر کردم.

شعار ما چنین است: کمی بیشتر، کمی سریع‌تر، کمی بهتر و کمی اقتصادی‌تر. فکر می‌کنم شعار ما کمی هوشمندانه‌تر است. باید هوشمندتر باشیم، چون شاگرد باید بهتر از استاد باشد. رنگ سبز از آبی می‌آید، اما برتر از آبی است. تازه‌وارد باید در رده بالا قرار گیرد. احساس می‌کنم کمونیسم ما ممکن است زودتر از موعد مقرر برسد.

وقتی کاری انجام می‌دهیم باید هم کشش و هم آرامش باشد. همیشه در حالت کشش بودن خوب نیست. باید هم کشش و هم آرامش وجود داشته باشد. خستگی بیش از حد خوب نیست. استان هونان به طور گسترده‌ای مدارس قرمز و تخصصی را ترویج می‌کند که بسیار خوب است. اما همه بیش از حد خسته‌اند. برخی در کلاس چرت زده‌اند. معلمان هم خیلی خسته‌اند اما جرات ندارند چرت بزنند. خستگی بیش از حد خوب نیست. باید چند روز استراحت باشد. ما باید هم کشش و هم آرامش، هم دموکراسی و هم تمرکز داشته باشیم. این اصل در همه جا صادق است.

ما باید علیه «ناظرین موج» و «حساب‌رس‌های سقوط» مبارزه کنیم. اما هدف از چنین مبارزه‌ای این است که آن‌ها را گرد هم بیاوریم، نه اینکه آن‌ها را از انقلاب بیرون کنیم. بیشترین ضربه به آه‌کی (Ah Q)

این بود که اجازه نداشت در انقلاب شرکت کند. باید از نقد کردن بدون کمک به اصلاح اشتباهات خطاکاران خودداری کرد. چه در مبارزه و چه در کمک به دیگران، باید نیت خوب داشت. بدون نیت خوب بودن خوب نیست. این فقط یعنی من تو را پایین بزنم تا خودم بالا بیایم. آیا باید افراد بیشتر باشند یا کمتر؟ افراد بیشتر بهترند. باید همه عناصر مثبت را فعال کنیم.

دیالکتیک باید در چین توسعه یابد. ما نگران جاهای دیگر نیستیم؛ نگران چین هستیم. کاری که ما می‌کنیم بیشتر با دیالکتیک و لنین سازگار است، اما نه خیلی با استالین. استالین گفته بود که روابط تولیدی جامعه سوسیالیستی کاملاً با توسعه نیروهای تولیدی منطبق است؛ او تضادها را نفی کرد. قبل از مرگش، مقاله‌ای نوشت و خود را نفی کرد. او گفت که انطباق کامل به معنای نبود تضادها نیست و اداره نادرست می‌تواند به تضادهای متضاد تبدیل شود. نمی‌توان گفت که او دیالکتیک نداشت؛ او کمی داشت. هرچند خرافات و یک‌جانبه‌گرایی وجود داشت، روش او در ساختن سوسیالیسم، شکست دشمن، تولید ۵۰ میلیون تن فولاد، احتمالاً ۵۵ میلیون تن در سال جاری و قرار دادن سه ماهواره در مدار موفق بود. روش او یک نوع روش بود. آیا می‌توانیم روش دیگری پیدا کنیم؟ هدف ترویج سوسیالیسم و مارکسیسم-لنینیسم است. مثالی از مبارزه طبقاتی بزنیم. ما روش لنین را پذیرفته‌ایم، نه استالین را. وقتی درباره اقتصاد سوسیالیستی بحث می‌کنیم، استالین گفته بود اصلاحات پس از انقلاب، اصلاحات مسالمت‌آمیز از بالا به پایین است. او مبارزه طبقاتی از پایین به بالا را انجام نداد، بلکه اصلاحات زمین مسالمت‌آمیز در اروپای شرقی و کره شمالی معرفی کرد، بدون مبارزه با مالکین زمین یا راست‌گرایان، فقط از بالا به پایین پیش رفت و با سرمایه‌داران مبارزه کرد. ما از بالا به پایین پیش می‌رویم، اما همچنین مبارزه طبقاتی از پایین به بالا را اضافه می‌کنیم، ریشه‌ها را مستحکم می‌کنیم و ارتباط برقرار می‌سازیم. ما علیه بورژوازی در «جنبش پنج آفت» مبارزه کردیم.[[١٤]] اکنون ساخت‌وساز و جنبش‌های مردمی را ترویج می‌کنیم. ما برخی امور را از بالا به پایین می‌طلبیم، مانند دستورها و بخشنامه‌های دولتی، قوانین و نظام‌ها، اما توده‌ها باید تعداد زیادی از امور را برعهده گیرند. ما با جانب‌داری و اصلاحات زمین مسالمت‌آمیز مخالفیم. روش اروپای شرقی و کره شمالی را جانب‌داری می‌نامیم. اصلاحات زمین مسالمت‌آمیز بدون مبارزه طبقاتی و بدون مبارزه با مالکین زمین و سرمایه‌داران، خط اشتباهی است و نتایج زیانباری خواهد داشت.

دیروز یکی از رفقا گفت که اگر کسی از فلان فرد پیروی کند، اشتباه نخواهد کرد. منظورش از «فلان فرد» من بودم. این گفته نیاز به اصلاح دارد. باید پیروی کرد و در عین حال پیروی نکرد. یک فرد گاهی درست است و گاهی اشتباه. وقتی درست است پیروی کن و وقتی اشتباه است پیروی نکن. نباید بدون تمییز و

تشخیص پیروی کرد. ما از مارکس و لنین پیروی می‌کنیم و در برخی موارد از استالین. ما از هر کسی که حقیقت را در دست دارد پیروی می‌کنیم. حتی اگر او کودکش یا جاروکش خیابان باشد، تا زمانی که حقیقت را دارد، باید از او پیروی کرد. تعاونی‌سازی ما برای دهقانان فقیر و دهقانان متوسط به پایین است. ما مفهوم «بیشتر، سریع‌تر، بهتر و اقتصادی‌تر» را تبلیغ می‌کنیم چون این مفهوم از توده‌ها برخاسته است. ما به دنبال پیشرفته‌ها و نیکوکاران در کارخانه‌ها، روستاها، فروشگاه‌ها، مدارس، اردوها و ... هستیم. هر جا که حقیقت باشد، پیروی می‌کنیم. از هیچ فرد خاصی پیروی نکنید. پیروی بدون تمییز از یک فرد خطرناک است. باید تفکر مستقل داشت.

رفقای ما اغلب اصل «ده انگشت» را به‌درستی درک نمی‌کنند. وقتی مشکلی پیش می‌آید، فراموش می‌کنند که ده انگشت وجود دارد. تضادهای درونی میان مردم کارگر و اشتباهات آنها همیشه مربوط به نه انگشت و یک انگشت است.

رفقای ما که اشتباه کرده‌اند نیز همین‌گونه‌اند. من دربارهٔ فلان افراد حرف نمی‌زنم. گفته‌های فلان، فلان و فلان بسیار خوب است. چرا فلان در بیانیه آنهویی بحث نشد؟ چجیانگ دربارهٔ فلان خیلی کم گفت. شما باید آنچه دارید را برای رشد همه به اشتراک بگذارید. چرا نکردید؟ مشکل این افراد مسئلهٔ نه انگشت و یک انگشت نیست. فلان ده انگشت سیاه شده دارد؛ فلان نه انگشت سیاه شده و فقط یک انگشت پاک دارد. اکنون من درباره کسانی صحبت می‌کنم که در زمان طوفان‌های شدید دچار تردید می‌شوند. برای آنها مسئله نه انگشت و یک انگشت است. اکنون روشن است. آنها با کسانی که نه یا ده انگشت سیاه دارند متفاوت‌اند. ما باید آنها را گرد آورده و محافظت کنیم. باید عناصر مثبت در همه سطوح را محکم محافظت کنیم. ممکن است اشتباه کرده باشند، اما مثبت‌اند. آنها از بیان آزادانه خود و خروجی شکوهمندانه ترس دارند. با حمایت قوی، این کار را خواهند کرد. اشتباهات آنها فقط ده درصد است. باید این چنین کادرها را در اصلاحات محکم محافظت کنیم. مسئله حفاظت از کادرها در اسناد کنفرانس چینگدائو بحث شده است.[[۱۵]] این بحث حتی پیش از آن هم مطرح بوده است. تضادهای درونی میان مردم کارگر معمولاً روابط میان نه انگشت و یک انگشت است، البته با استثناهای فردی. در میان بورژواهای میانه‌رو، مسئله پنج انگشت و پنج انگشت است (پنج انگشت سرمایه‌داری و پنج انگشت سوسیالیسم)، با میانه‌میانه، شش و چهار با میانه‌چپ و شش تا هفت انگشت سیاه شده با میانه‌راست. مغزهای روشنفکران بورژوا نمی‌توانند یک‌باره پاک شوند و نیاز به چندین بار تکرار دارند. بورژوا ممکن است هنوز دردسر ایجاد کند، نه دردسرهای بزرگ، اما ممکن است دردسرهای کوچک ایجاد کند... ممکن است طوفان‌هایی در بورژوازی ظاهر شود. در برابر طوفان‌های درجه دوازده، برخی از رفقای ما

تردید خواهند داشت. با تجربه سال گذشته و سخت‌کوشی حزب، قادر خواهیم بود طوفان‌ها را نادیده گرفته و در کشتی خود ثابت قدم بمانیم. کشتی ما در طوفان‌های شدید سال گذشته واژگون نشد. برخی می‌گویند که مقاله «چرا چنین است؟» زودهنگام بود. اینطور نبود. اگر به تعویق می‌افتاد، برخی چپ‌ها ممکن بود پوسیده شوند. در واقع، بیش از ۱۰۰ هزار راست‌گرا در میان معلمان ابتدایی پس از دسامبر سال گذشته یافت شدند که یک سوم از ۳۰۰ هزار راست‌گرای کشور را تشکیل می‌دهند. آنها جرات داشتند حملات بی‌پروا راه بیندازند. آیا می‌خواهید بگویید چون چانگ و لو به عنوان راست‌گرا طبقه‌بندی شدند دیگر حمله نمی‌کنند؟ آنها همان‌طور که قبلاً بودند، باز هم حمله خواهند کرد. به محض اینکه دما به حدود ۳۷ یا ۳۸ درجه برسد، آن آشوبگران ظاهر خواهند شد.
مسئله نه انگشت و یک انگشت را فراموش نکنید. قضیه ضدماجراجویی در سال ۱۹۵۶ نتیجه فراموش کردن همین مسئله و ناتوانی در نگاه کردن به مشکلات به صورت عینی و مشخص بود. این درس باید آموخته شود.

۴. آمادگی برای فاجعه نهایی

اکنون می‌خواهم درباره جنبه تاریک امور صحبت کنم. ما باید برای فجایع بزرگ آماده شویم. با هزاران لی از زمین بایر، خشکسالی‌های بزرگ و سیل‌های عظیم ممکن است رخ دهد. همچنین باید برای جنگ‌های بزرگ آماده باشیم. اگر دیوانگان جنگ اتمی بمب اتم بیندازند، چه باید کرد؟ بگذارید بمب اتم بیندازند! این امکان وجود دارد تا زمانی که جنگ‌طلبان باشند. همچنین باید برای مشکلات در حزب — از جمله انشعابات — آماده باشیم. اگر درست عمل کنیم انشعابی رخ نخواهد داد، ولی این محدود به شرایط خاص است و نمی‌توان گفت انشعاب امکان‌پذیر نیست. مگر در اتحاد جماهیر شوروی انشعابی رخ نداد؟

بین جنگ و صلح، احتمال صلح بیشتر است. در حال حاضر احتمال صلح بیشتر از گذشته است. قدرت جبهه سوسیالیستی بیشتر از گذشته است و احتمال صلح بیشتر از زمان جنگ جهانی دوم است. اتحاد جماهیر شوروی قوی است و جنبش استقلال ملی متحد قوی ما است. کشورهای غربی پایدار نیستند. طبقه کارگر، بخشی از بورژوازی و مردم آمریکا نمی‌خواهند جنگ؛ بنابراین احتمال صلح بیشتر از جنگ است. با این حال، احتمال جنگ نیز وجود دارد. دیوانگان و امپریالیسم می‌خواهند خود را از بحران اقتصادی نجات دهند. مدت جنگ اتمی امروز کوتاه خواهد بود، سه سال به جای چهار سال. باید آماده باشیم. اگر واقعاً جنگی رخ داد، چه باید کرد؟ می‌خواهم درباره این مسئله بحث کنم. اگر جنگی بود، ما

می‌جنگیم. امپریالیسم را کاملاً نابود می‌کنیم و دوباره ساخت و ساز را شروع می‌کنیم. پس از آن دیگر جنگ جهانی نخواهد بود. چون جنگ جهانی ممکن است رخ دهد، باید برای آن آماده شویم. نباید وقت خود را در خواب و آرامش صرف کنیم. اگر جنگی شد، نترسید. جنگ فقط به معنای کشته شدن انسان‌هاست و ما در جنگ شاهد کشته شدن انسان‌ها بوده‌ایم. نابود شدن نیمی از جمعیت چندین بار در تاریخ چین اتفاق افتاده است. جمعیت ۵۰ میلیونی در زمان امپراتور وو در سلسله هان تا زمان سه پادشاهی، دو سلسله چین و سلسله‌های شمال و جنوب به ۱۰ میلیون کاهش یافت. جنگ چند دهه طول کشید و به صورت پراکنده چند صد سال، از سه پادشاهی تا سلسله‌های شمال و جنوب ادامه یافت. سلسله تانگ با جمعیت ۲۰ میلیون آغاز شد و تا زمان امپراتور هوان به ۵۰ میلیون نرسید. و شورشی به رهبری لو-شان اتفاق افتاد و کشور به چندین ایالت تقسیم شد. تا سلسله سونگ، حدود ۱۰۰ یا ۲۰۰ سال بعد، دوباره متحد نشد، زمانی که جمعیت فقط کمی بیش از ۱۰ میلیون بود. من این موضوع را یک بار با فلان رفیق بحث کردم. من معتقد بودم که سلاح‌های مدرن به قدر شمشیر بزرگ گوان یون-چانگ چین قدرتمند نیستند، اما او با من موافق نبود. تعداد کشته‌شدگان در دو جنگ جهانی زیاد نبود، ۱۰ میلیون در جنگ اول و ۲۰ میلیون در جنگ دوم، ولی ما در یک جنگ ۴۰ میلیون کشته داشتیم. پس شمشیرهای بزرگ چقدر ویرانگر بودند! ما تجربه جنگ اتمی نداریم. بنابراین تعداد کشته‌ها را نمی‌توان دانست. بهترین حالت ممکن این است که تنها نیمی از جمعیت باقی بماند و دومین حالت بهترین این است که فقط یک سوم باقی بماند. وقتی ۹۰۰ میلیون نفر از ۲/۹ میلیارد باقی بمانند، چندین برنامه پنج‌ساله برای نابودی کامل سرمایه‌داری و صلح دائمی می‌توان تدوین کرد. این امر چیز بدی نیست.

اگر حزب دچار انشعاب شود، برای مدتی هرج و مرج به وجود خواهد آمد. اگر کسانی باشند که به وضعیت کلی توجه نکنند، مانند XXX و کائو کانگ، حزب انشعاب خواهد یافت و عدم تعادل ظاهر می‌شود، هرچند در نهایت تعادل بازخواهد گشت. زمانی که عدم تعادل‌ها در جهت‌های مخالف حرکت کنند، نتیجه تعادل است. اهمیت بیشتری برای اعضای کمیته مرکزی دارد که به وضعیت کلی توجه کنند. هر کس که این کار را نکند سقوط خواهد کرد... آیا کسانی که وضعیت کلی را نادیده گرفته و برای انشعاب هیاهو کردند، به پایان خوبی رسیدند؟ چونگ کوآ-تائو برای انشعاب هیاهو کرد، اما چه چیزی نصیبش شد؟ هیاهو کردن و ترویج انشعاب اشتباه است. تنها یک نوع انشعاب مجاز است: در زمان دومین انترناسیونال، حزب سوسیال دموکرات آلمان به جنگ امپریالیستی رای داد و لنین با آنها قطع رابطه کرد. ما باید مبارزات مشروع داشته باشیم و برای اکثریت بجنگیم. نباید انشعاب را ترویج کنیم و وضعیت کلی را نادیده بگیریم.

ما می‌خواهیم نیروی ۶۰۰ میلیون نفر را فعال کنیم. حتی می‌خواهیم روی راست‌گراها کار کنیم، آنها را جذب کنیم و هفت نفر از هر ده نفرشان را اصلاح کنیم. پس از تکمیل اصلاحشان در هشت یا ده سال، طرف ما خواهند شد. اگر پس از کنار گذاشتن کلاه راست‌گرایی دوباره راست‌گرایی را ترویج کنند، دوباره مجبور خواهند شد آن کلاه را بپوشند.

سخنرانی سوم ۲۰ مه ۱۹۵۸

۱. من بار دیگر مسئله شکستن خرافه را مورد بحث قرار می‌دهم. وزارت اول ساختمان ماشین جزوه‌ای منتشر کرد که شامل زندگینامه ۴۱ مخترع بود. هفت تن از آنان مهندس بودند، دارای موقعیت اجتماعی، و بقیه از خانواده‌های فقیر، یا کارگر یا دهقان بودند. وات کارگر بود. این جزوه از قرن هجدهم آغاز شده و بیش از صد سال را در بر می‌گرفت. صرف‌نظر از دوره، این امر برای شکستن خرافه سودمند است. این به ما کمک خواهد کرد خرافه را درهم بشکنیم و عقده کهتری خود را دور اندازیم. واحدهای کشاورزی، جنگلداری، حفظ آب، سیاسی–حقوقی، فرهنگی–آموزشی و بهداشت عمومی باید از آن پیروی کرده و چنین موادی گردآوری کنند.

۲. بار دیگر مسئله گرفتن موضع کارگر عادی را مورد بحث قرار می‌دهم. این مسئله بسیار مهم است. اهمیت آن از آن‌جاست که برخی خود را نخستین در جهان می‌دانند، بر دیگران می‌نگرند، آنان را برابر نمی‌دانند، بر مدارک خود برای امرار معاش تکیه می‌کنند، به‌ویژه مقامات عالی‌رتبه، و موضع کارگر عادی را نمی‌گیرند. اگر اکثریت بتوانند با این مشکل مقابله کنند، کارها آسان خواهد شد. در گذشته بسیاری از بوروکرات‌ها موضع کارگر عادی را نمی‌گرفتند. «من بر تو اقتدار دارم.» تکیه بر این سخن برای پیشبرد کار، راه خلاقیت را مسدود می‌کرد. چنین چیزهایی باید برانداخته شود. هوای بوروکراتیک باید در میان اکثریت مردم جارو شود. هر کس حقیقت را در اختیار داشته باشد، اطاعت خواهد شد، خواه حمل‌کننده کود باشد، خواه معدنچی زغال، رفتگر خیابان یا دهقان فقیر. هر اندازه مقام رسمی بلند باشد، اگر حقیقت در دست او نباشد، دلیلی برای اطاعت از او وجود ندارد. وقتی اکثریت هوای بوروکراتیک را کنار بگذارند، اقلیت منزوی خواهد شد و جرأت دردسر نخواهد داشت. باید گفت هوای بوروکراتیک نوعی منفعت پست است، نه عالی، نه از روح کمونیستی. برعکس، ظاهر شدن با موضع کارگر عادی منفعت عالی است. با این کار، شوونیسم ملت بزرگ، که ما محکوم می‌کنیم، جلوگیری خواهد شد. اگر اکثریت اعضای حزب به‌ویژه کادرهای رهبری متواضع باشند (تواضع علمی)، شوونیسم قابل جلوگیری است و حتی اگر ظاهر شود، نیازی به نگرانی نیست.

۳. غیرحرفه‌ای رهبری حرفه‌ای را قاعده عمومی است. تقریباً نمی‌توان گفت که فقط غیرحرفه‌ای می‌تواند حرفه‌ای را رهبری کند. سال گذشته راست‌گرایان این مسئله را مطرح کردند و مشکلات زیادی ایجاد کردند. آنان ادعا کردند که غیرحرفه‌ای نمی‌تواند حرفه‌ای را رهبری کند.

آیا می‌توان گفت که تنها غیرحرفه‌ای می‌تواند حرفه‌ای را رهبری کند؟ در این مسئله، ما در موقعیت انفعالی هستیم. در گذشته روزنامه‌ها در انتقاد از راست‌گرایان در این باره نظام‌مند نبودند و بحث‌های آنان نافذ نبود. چرا می‌گوییم غیرحرفه‌ای رهبری حرفه‌ای را قاعده عمومی است؟ زیرا هر کس هم حرفه‌ای است و هم غیرحرفه‌ای. در جهان ده‌هزار رشته و ده‌هزار علم و فن وجود دارد، اما یک شخص فقط در یکی خبره است. مثلاً هنرپیشه مشهور اپرای پکن «می لان‌فانگ» را بگیرید. او تنها می‌تواند نقش زن را بازی کند. نقش زن خود به پنج گونه تقسیم می‌شود و او تنها یکی از آن‌ها را می‌تواند. سپس نقش‌های بسیار دیگری هست، چون پیرمرد، جوان... یک شخص تنها می‌تواند یک حرفه از میان ده‌هزار را فرا گیرد. پس می‌گوییم هر کس حرفه‌ای است و هر کس می‌تواند حرفه‌ای شود. اما هر کس نیز غیرحرفه‌ای است، زیرا نمی‌تواند ۹۹۹۹ رشته دیگر را فرا گیرد. اگر کسی بتواند دو یا سه یا چهار یا پنج رشته را بیاموزد، شگفت‌آور خواهد بود. اگر کسی بتواند هجده فن نظامی را، مانند «هسوه جن-کویی»، فرا گیرد، هنوز ۹۹۸۲ چیز باقی است که نمی‌داند. غیرحرفه‌ای‌ها بیشتر از حرفه‌ای‌ها هستند. پس آیا درست نیست که هر کس نیز غیرحرفه‌ای است؟ در کار رهبری، علاوه بر رشته رهبر، او باید دانشی از رشته‌های دیگر داشته و با چندتای آن‌ها آشنا شود. دانستن عقل سلیم ضروری است. آنان که در کار حزبی‌اند، برای مثال، باید با صنعت و کشاورزی آشنا باشند. اما متخصص بودن در آن‌ها ناممکن است. من می‌توانم در هواپیما بنشینم، اما نمی‌توانم آن را برانم. دبیرستان چند درس علمی دارد؛ دانشگاه بیشتر. بسیاری چیزها حاصل سرگرمی‌های وقت‌گذرانی است. مثلاً «سان یات-سن» را بگیرید. در آغاز محترم نبود. او طبیبی خرد بود و در بیست‌سالگی انقلاب را آغاز کرد. این مشروع نبود. به‌عنوان طبیب او حرفه‌ای بود و سیاست برایش کار جنبی. سپس با تمرکز بر انقلاب، سیاست رشته اصلی او شد. او دیگر پزشکی را تمرین نکرد که کار جنبی شد. او حتی پزشکی را رها کرد و غیرحرفه‌ای شد. اما می‌توانست بر پزشکان مسلط باشد. سیاستمداران مناسبات متقابل میان مردم را اداره می‌کنند؛ آنان خط توده را ترویج می‌کنند. ما باید این مسئله را به‌دقت مطالعه کنیم، زیرا بسیاری مهندسان و دانشمندان به ما احترام نمی‌گذارند و بسیاری از میان ما به خود احترام نمی‌گذارند، و به‌دلخواه بر دشواری غیرحرفه‌ای‌ها در رهبری حرفه‌ای‌ها پافشاری می‌کنند. ما باید راه‌ها و وسایلی برای رد آنان داشته باشیم. من می‌گویم غیرحرفه‌ای‌ها رهبری حرفه‌ای‌ها را قاعده عمومی است. «می لان‌فانگ»، مثلاً، نمی‌تواند رئیس‌جمهور باشد؛ او تنها می‌تواند اپرا بخواند.

۴. باید پرچم سرخ را برافراشت و جهت باد را تعیین کرد. پرچم سرخ پرچم پنج‌ستاره سرخ ماست. کدام پرچم باید برافراشته شود؟ پرچم سرخ یا پرچم سفید؟ پرچم‌ها باید در همه‌جای جهان برافراشته شوند، از قطب شمال تا قطب جنوب، هر جا که ساکنانی باشد. اگر پرچم سرخ نباشد، پرچم سفید است یا شاید هم پرچم خاکستری. اگر پرچم پرولتاریا نباشد، پرچم بورژوازی است. سازمان‌ها، مدارس و کارخانه‌ها در ماه‌های مه و ژوئن سال گذشته چه پرچمی برافراشتند؟ هر دو طرف جنگیدند. اکنون در چند کارخانه عقب‌مانده، یا کارگاه‌های درون کارخانه‌ها، تعاونی‌ها، مدارس، واحدهای نظامی و سازمان‌ها یا بخش‌هایی از آن‌ها چه نوع پرچمی هنوز برافراشته است؟ اگر پرچم سفید نباشد، پرچم خاکستری است. ما باید به جاهای عقب‌مانده برویم و توده‌ها را به برافراشتن پرچم سرخ برانگیزیم.

تواضع میان‌مایه همان برافراشتن نکردن پرچم سرخ است. برافراشته نکردن پرچم سرخ گرایش پست و فروتنی دروغین است. چنین فروتنی باید مورد انتقاد قرار گیرد. نوعی افکار عمومی اجتماعی هست که نوعی سبک کار را تشویق می‌کند: بی‌باکانه پیش نیایید؛ با جسارت نیندیشید، نگویید و نکنید. این تأثیر «جو-لین وای-شه» است. برای برافراشتن پرچم، باید حس بویایی خود را تیز کرد، جهت باد را آموخت و دریافت چه بادی می‌وزد. اگر باد شرق بر باد غرب غلبه نکند، پس باد غرب بر باد شرق غلبه می‌کند. این سخنان «لین تای-یو» اهل سوچو است. همواره در جهان حزب‌ها و دسته‌ها خواهند بود و مردم در جامعه همیشه به چپ، میانه و راست تقسیم خواهند شد، برخی در موقعیت پیشرفته، برخی در میانه یا عقب‌مانده. وظیفه کنونی آن است که عناصر پیشرو برای جذب کسانی که در میانه‌اند بجنگند و آنان را به چپ بکشانند و پرچم سرخ را برافرازند. پرچم سفید راست‌گرایان پرچم بورژوازی است. پرچم میانه خاکستری یا سفید است. به گفته «لیو-چی» از سلسله تانگ، برای نوشتن تاریخ، باید استعداد، دانش و فهم داشت. فهم به معنای دانش نیست؛ به معنای شناخت جهت باد است. ما باید توجه ویژه داشته باشیم و در تعیین جهت باد خبره باشیم و توان تمییز را دارا باشیم. این امر بی‌نهایت مهم است. هرچند برخی افراد بسیار با استعداد و دانشمند باشند، ممکن است در تمییز جهت باد کند باشند. استالین بر دوراندیشی تأکید کرد. دوراندیشی همان تمییز جهت باد است و پیش‌بینی توفان هنگامی که تنها نسیمی هست. ایستادن بر سکوی دیدبانی و هیچ ندیدن خوب نیست. نداشتن دوراندیشی همان ندیدن آن چیزی است که از پیش وجود دارد. چنین وضعی فرصتی به راست‌گرایان می‌دهد. اگر آنان را نبینی، خواهند آمد. از ترس برافراشتن پرچم سرخ نداشته باشید. هر جا که باید برافراشته شود، سریع آن را برافرازید. باید در هر تپه و هر روستا برافراشته شود. باید در هر کمیته حزبی، سازمان، واحد نظامی، کارخانه و تعاونی برافراشته شود. هر جا پرچم سرخ نیست، باید برافراشته شود. در حال حاضر بسیاری از مکان‌ها بدون پرچم سرخ‌اند. پیشرفت به طور یکنواخت نبوده است. برخی درست پس از برافراشتن پرچم سرخ دوباره به عقب برمی‌گردند و پرچم دیگر سرخ نیست. تغییر مداوم نیز یک وضعیت طبیعی است. اگر پرچم رنگش تغییر کرد، باید جایگزین شود.

رویدادهای شاد سرخ و سفید وجود دارند. دفعه قبل من نحوه برخورد با بلایای احتمالی، عمدتاً جنگ و انشعاب‌های حزبی را مورد بحث قرار دادم. بلایای بزرگ، متوسط و کوچک وجود دارد. آنچه من بحث کردم، بلایای بزرگ بود: جنگ و انشعاب‌ها.

مردم چین، ازدواج را رویداد شاد سرخ و مراسم خاکسپاری را رویداد شاد سفید می‌دانند. من این را بسیار منطقی می‌یابم. چینی‌ها دیالکتیک را می‌شناسند. ازدواج فرزند به بار می‌آورد. کودکی از بدن مادر جدا می‌شود. این یک تغییر ناگهانی، رویداد شاد است. یک فرد به دو یا سه یا حتی ده نفر تقسیم می‌شود، مانند ناو هواپیمابر.

مردم عادی مرگ، تغییرات و رخدادهای جدید را رویداد شاد می‌یابند. وقتی کسی می‌میرد، جلسه یادبود برگزار می‌شود. در حالی که بازماندگان در سوگ می‌گریند، احساس می‌کنند که این نیز یک رویداد شاد است. در واقع چنین است. فقط تصور کنید اگر کنفوسیوس هنوز زنده بود و در این جلسه در تالار هوای‌جن حضور داشت، بیش از ۲۰۰۰ سال داشت و چندان خوب نبود! اگر کسی به دیالکتیک معتقد باشد و در عین حال از مرگ ناراضی باشد، این متافیزیک خواهد بود. بلایا پدیده‌های اجتماعی و طبیعی‌اند. تغییرات ناگهانی بنیادی‌ترین قانون جهان است. تولد یک تغییر ناگهانی است؛ مرگ نیز همین‌طور. در چندین دهه از تولد تا مرگ، تغییر تدریجی است. اگر چیانگ کای‌شک بمیرد، ما از خوشحالی دست می‌زنیم. اگر دالس بمیرد، هیچ‌یک از ما اشکی نخواهیم ریخت. دلیل آن این است که مرگ امور جامعه قدیم امر خوبی است که همه آرزویش را دارند. در حالی که تولد امور جدید خوب است، مرگ آن‌ها به‌طور طبیعی بد است. شکست انقلاب روسیه در ۱۹۰۵ و از دست دادن پایگاه ما در جنوب معادل تخریب نهال‌ها توسط تگرگ و باران شدید بود. این به‌طور طبیعی بد است. و مشکل جایگزینی نهال‌های تخریب‌شده مطرح می‌شود. ما کمونیست‌ها امیدوار به تغییرات هستیم. آنچه جهش به جلو نامیده می‌شود، به معنای تغییر از گذشته است... تغییر ناگهانی بهتر از تغییر کمی است. اما بدون تغییر کمی، نمی‌تواند تغییر ناگهانی رخ دهد. تغییر کمی ضروری است و نفی آن به ماجراجویی می‌انجامد. تخریب تعادل، جهش به جلو را تشکیل می‌دهد و چنین تخریبی بهتر از تعادل است. عدم تعادل و سردرد چیزهای خوبی‌اند. وزارت اول ساختمان ماشین، وزارت متالورژی و وزارت زمین‌شناسی، برای مثال، دوران سختی را می‌گذرانند و فشار از همه طرف دریافت می‌کنند. بنابراین، باید به‌طور گسترده توسعه یابند، که امر خوبی است. تعادل، تغییر کمی و وحدت موقت و نسبی‌اند. عدم تعادل، تغییرات ناگهانی و ناهماهنگی مطلق و دائمی‌اند. بسیاری از ناهماهنگی‌ها رفع شده و به وحدت تبدیل شده‌اند. وحدت پیشنهاد می‌شود به دلیل ناهماهنگی. در یک نفر وحدت هست، اما وقتی دو نفر باشند، ناهماهنگی رخ می‌دهد. حزب ما ۱۲ میلیون عضو دارد با زمینه‌های گوناگون. باید جلسات مکرر برگزار شود تا آنان را متحد سازیم. بنابراین هر سال درباره وحدت صحبت می‌کنیم، زیرا هر سال ناهماهنگی وجود دارد. هر فرد روش تفکر خود را دارد و سطح اعضای حزب متفاوت است. بنابراین جلسات باید برگزار شود. نمایندگان دائم پیش‌نویس صحیحی تهیه کردند. در گذشته سیستم برگزاری کنگره نمایندگان هر سال وجود نداشت؛ جلسات دیگری برگزار می‌کردیم. اکنون هر سال کنگره برگزار می‌کنیم. چون ایده‌های ما متفاوت است، می‌توانیم در جلسه، ایده‌های منطقی‌تر را بپذیریم، قطعنامه صادر کنیم، گزارش منتشر کنیم و به اجماع در سراسر کشور برسیم. مشارکت برخی دبیران محلی و شهرستان جلسه ما را موفق‌تر می‌کند. آنان ایده‌های خوبی دارند.

نه تنها باید هر سال درباره وحدت صحبت کنیم، بلکه باید هر روز هم انجام دهیم، زیرا هر روز انشعاب‌ها رخ می‌دهد. شکافت سلول‌ها، متابولیسم—اگر سلول‌های قدیمی نمی‌میرند، به رشد کودک آسیب می‌رساند. متابولیسم یعنی دور ریختن قدیم و آوردن جدید. در رودخانه یانگ‌تسه، موج پشت موج جلو را هل می‌دهد. همه چیز تغییر می‌کند. در حال حاضر ۱۰۲ عنصر شیمیایی وجود دارد. در ابتدا این همه نبود، اما از طریق تغییرات افزایش یافتند. چند صد میلیون سال بعد، ممکن است بیش از ۲۰۰ عنصر به جای ۱۰۲ وجود داشته باشد. امور همیشه تغییر می‌کنند و به سوی عکس خود تبدیل می‌شوند. در میان ۱۲ میلیون عضو حزب ما هر روز کسانی حزب را ترک می‌کنند، هر روز مبارزه‌ای هست و هر روز کسانی مورد انتقاد قرار می‌گیرند. در هوبه، برادری و خواهری در پوسترهای بزرگ رقابت می‌کردند. برادر کهنه‌کار و با سبک بوروکراتیک بود. حقیقت در دست خواهر بود. در نهایت برادر شکست خورد و خواهر پیروز شد. در چه‌کیانگ، پدری و پسرش درباره کاشت فشرده بحث کردند. پسر موافق بود، پدر نه. در نهایت پدر شکست خورد و پسر پیروز شد. این یک قانون عمومی است. پدر و برادر همیشه در معرض خطر قابل توجهی‌اند، اما زیاد مهم نیست. آن‌ها فقط باید شکست خود را به پسر و خواهر بپذیرند. باید موضع کارگر عادی را گرفت تا از خطرات اجتناب شود.

باید بلایای احتمالی بزرگ مانند جنگ جهانی یا انشعاب‌های حزبی را پیشگیری کنیم. حزب ما چهار انشعاب تجربه کرد که شامل «چن تو-شیو»، «لو چانگ-لونگ»، «چانگ گوو-تائو» و «کائو کانگ» بود. آنان کمیته‌های مرکزی خود را ایجاد کردند و سقوط کردند. «وانگ مینگ» به‌صورت قانونی با خط «چپ‌گرایانه» خود سه بار ظاهر شد. ما نسبت به او موضع «درمان بیماری برای نجات بیمار» گرفتیم و او را با انتقاد بسیج کردیم. انشعاب‌های جدید ممکن است رخ دهند. تا وقتی حزب هست، انشعاب‌ها ممکن‌اند. حتی صد سال بعد هم ممکن‌اند. روش ما وحدت-انتقاد-وحدت است، مجازات به‌عنوان بازدارنده و درمان بیماری برای نجات بیمار.

ممکن است این نوع صحبت، همه را ناراحت کند، اما من تنها پس از بیان ذهن خود راحت خواهم بود. خرافه‌پرستی نکنید. با صحبت کردن درباره آن، همه از نظر ذهنی آماده می‌شوند. آیا یوگسلاوی انشعاب را ترویج نمی‌کند؟ همچنین «فاستر» آمریکا. در گذشته ما «چن تو-شیو»، «لو چانگ-لونگ»، «چانگ گوو-تائو» و «کائو کانگ» را داشتیم که انشعاب ترویج می‌کردند. اخیراً «لی فنگ»، «شا ون-هان»، «لی شی-ننگ»، «سان تسو-پین»، «چن سای-لی»... نیز انشعاب ترویج می‌کنند. نظام سیاسی-حقوقی پکن فروپاشید؛ نظام فرهنگی-هنری حتی بیشتر فروپاشید. چه چیزی بد است در چنین فروپاشی‌هایی؟

همیشه انشعاب‌ها در جهان وجود دارند. این فقط متابولیسم است! هر سال انشعاب هست و هر ماه انشعاب هست، مانند مرگ سلول‌ها. هر سال و هر ماه وحدت هست، مانند رشد سلول‌ها. اولین، دومین و سومین بین‌الملل‌ها همه فرایند تولد، رشد و مرگ را تجربه کردند. دفتر اطلاعات دیگر وجود ندارد. اکنون می‌توانیم از شکل کنفرانس مسکو برای جایگزینی آن استفاده کنیم. با توافق ۱۲ کشور، اتحاد جماهیر شوروی به‌عنوان برگزارکننده عمل می‌کند و هر زمان لازم باشد جلسه‌ای برگزار می‌کند.

دو نوع تضاد وجود دارد.

یکی شامل چیزهایی است که در جامعه از پیش وجود دارند. برای مثال راست‌گرایان از ابتدا وجود دارند؛ اما اینکه آن‌ها را بیرون بیاوریم یا نه، یک مسئله سیاستی است. ما مصمم هستیم که آن‌ها را بیرون بیاوریم، به‌عنوان تضاد ایجاد کنیم، مردم کارگر را برای بحث و رقابت با آن‌ها به میدان بفرستیم و سرنگون کنیم. بسیاری از راست‌گرایان در میان معلمان ابتدایی هستند، که شمار آن‌ها ۱۰۰,۰۰۰ نفر از ۳۰۰,۰۰۰ راست‌گرای موجود است. ۳۰۰,۰۰۰ تضاد راست‌گرا موجود است و بیرون آوردن آن‌ها برای آموزش ۶۰۰ میلیون مردم ما سودمند است.

دیگری شامل آنچه در طبیعت وجود ندارد، می‌شود. این امر شرایط مادی دارد. برای ساختن سد، برای مثال، می‌توانیم به‌طور مصنوعی تضاد ایجاد کنیم. سطح آب بالا برده می‌شود تا جریان یابد و سقوط ایجاد کند، که به تولید برق و حمل‌ونقل منجر می‌شود. ساختن کارخانه نیز شامل ایجاد تضادهاست. کارخانه فولاد آن‌شان توسط ژاپنی‌ها ساخته شد. کارخانه خودروی چانگ‌چون جدید است، تضاد به‌طور مصنوعی ایجاد شد. آنچه در طبیعت غایب است، توسط انسان ساخته می‌شود، اما باید پایه مادی وجود داشته باشد. ماهواره در مدار دست‌ساز است. می‌توان آن را در مدار قرار داد وقتی قانون یافت شد.

ما خوش‌بینیم. از انشعاب‌ها نمی‌ترسیم، زیرا پدیده‌های طبیعی‌اند... انشعاب‌های «چن تو-شیو»، «لو چانگ-لونگ»، «چانگ گوو-تائو» و «کائو کانگ» برای ما سودمند بود. دو خط «وانگ مینگ» و سه خط «چپ‌گرایان» در دوره جنگ داخلی به حزب ما درس دادند. همه این تضادها مزایای خود را داشتند. به‌طور طبیعی، لازم نیست که «چن تو-شیو»، «کائو کانگ» و غیره را به‌طور مصنوعی ایجاد کنیم. آن‌ها وقتی شرایط مساعد باشد، ظاهر خواهند شد. چیزی برای ترسیدن نیست. ما بر آن‌ها غلبه خواهیم کرد.

خوش‌بینی دیدگاه اصلی ماست. همچنین نگرانی‌هایی داریم. آیا وقتی راست‌گرایان ظاهر می‌شوند، نمی‌توانیم نگران باشیم؟ من کمی نگرانم. اگر نگران باشیم، پس باید راهی بیندیشیم. باید به مهارت رهبری توجه کنیم. با رهبری خوب، انشعاب از چیزی بد به چیزی خوب تبدیل خواهد شد. اگر پیش‌بینی شود، ممکن است اصلاً نیاید

متن دری بخش چهارم (۱۹۵۸، ۲۳ می) آماده است. من آن را با وفاداری کامل به اصل متن ترجمه می‌کنم و هیچ چیزی حذف یا اضافه نخواهم کرد:

سخنرانی چهارم – ۲۳ می ۱۹۵۸

کنگره ما موفقیت‌آمیز بود. ما با وجدان کاری کامل فعالیت کردیم و خط مشی عمومی خود را تدوین نمودیم. وجدان کاری مهم‌ترین ویژگی در هر کاری است. تا زمانی که انسان با وجدان عمل کند، هر مشکلی را می‌تواند حل کند. جمعیت چین بزرگ‌ترین جمعیت جهان است و زمین آن وسیع است. مردم آزاد شده‌اند، انقلاب دمکراتیک بورژوایی موفق شده و انقلاب سوسیالیستی به پیروزی بنیادی دست یافته و ساخت‌وساز به خوبی پیش رفته است. این دستاوردها به ما امکان می‌دهند آینده خود را ببینیم. در گذشته، اوضاع چندان روشن نبود. نمی‌دانستیم چه زمانی از وضعیت منفعل و عقب‌مانده رهایی خواهیم یافت. در گذشته ما در جهان اعتبار یا احترام نداشتیم. دالس (Dulles) ما را جدی نمی‌گیرد. این با جایگاه ما سازگار نیست، اما او دلایل خودش را دارد. هرچند جمعیت زیادی داریم، هنوز قدرت خود را نشان نداده‌ایم. روزی که با بریتانیا و آمریکا هم‌پایه شویم، دالس به ما احترام خواهد گذاشت و وجود ما را به عنوان یک ملت به رسمیت خواهد شناخت. سیاست ما این است که او را به عنوان میهمان دعوت نکنیم، اما اگر به در ما بکوبد، او را می‌پذیریم.

در چند سال گذشته اوضاع چندان روشن نبود، حتی تا سال قبل از آن. هنوز کسانی بودند که با خط مشی عمومی مخالفت می‌کردند و بسیاری درباره سیاست «بیشتر، سریع‌تر، بهتر و اقتصادی‌تر» تردید داشتند. این امر اجتناب‌ناپذیر بود، زیرا واقعیت عینی چنین بود. بسیاری از مردم درباره ساخت سوسیالیسم با «بهتر، سریع‌تر، اقتصادی‌تر» تردید یا مخالفت داشتند. برخی منظور را می‌فهمیدند و برخی نه. کسانی که منظور را نمی‌فهمیدند، باید مسیر پیچیده‌ای را طی می‌کردند. بعد از مدتی، افراد بیشتری منظور را درک کردند. راه همیشه پیچ در پیچ است و در آینده نیز پیچ و خم خواهد داشت.

کنگره خط مشی عمومی «تمام توان، هدف بلند و دستیابی به نتایج بیشتر، سریع‌تر، بهتر و اقتصادی‌تر» را تصویب کرد. اما این خط مشی باید در عمل عینی اثبات شود. بخشی از آن در گذشته اثبات شده است. سه سال گذشته مانند زین اسب بود: دو سر آن بلند و وسط آن پایین. سال قبل بلند بود، سال گذشته پایین و امسال دوباره بلند است. با چنین تغییراتی، کنگره کنونی موفقیت‌آمیز است. این موفقیت احساسات، مطالبات و استقامت مردم در ساخت سوسیالیسم با «بیشتر، سریع‌تر، بهتر و اقتصادی‌تر» را بازتاب داد. این نتایج در زمان اجلاس سوم کمیته مرکزی هشتم در نوامبر ۱۹۵۶ چندان آشکار نبود، اما از زمان اجلاس سوم سپتامبر ۱۹۵۷ شروع به ظهور کرد.

در زمستان ۱۹۵۶، دو رویداد غیرمنتظره رخ داد: مخالفت بین‌المللی با استالین و حوادث لهستان و مجارستان. یک موج ضد شوروی و ضد کمونیست در جهان ظاهر شد که کل جهان و حزب ما را تحت تأثیر قرار داد. در داخل کشور، ما مقاومت در برابر ماجراجویی و حوادث بین‌المللی را پیش‌بینی نکرده بودیم. همان‌طور که در کنفرانس چنگ‌تو اشاره شد، همه همکاران حاضر باید به پیچ و خم‌های احتمالی آینده توجه کنند. امیدوارم کمیته‌های استانی وضعیت را مطالعه کرده و آماده باشند. همان‌طور که قبلاً گفتم، احتمال جنگ و احتمال انشقاقات وجود دارد، اما مهم نیست اگر بتوانیم آن‌ها را پیش‌بینی کنیم. همه باید این موضوع را مطالعه کنند. تمامی استان‌ها باید امکان وقوع جنگ و انشقاقات را بیشتر بررسی کنند، زیرا اگر پیش‌بینی شوند، ما نخواهیم ترسید.

ما در مورد اینکه از چه کسی باید پیروی کرد نیز بحث خواهیم کرد. ابتدا باید از مردم بیاموزیم و از آن‌ها پیروی کنیم. مردم انرژی، کیفیت بهتر و سریع‌تر، اختراعات و نوآوری‌های زیادی دارند؛ آن‌ها تعاونی‌های درجه یک دارند که تولید ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ کتای در موو و تولید صنعتی بالاتر از استاندارد دارند. به طور کلی، افراد با استعداد در صنعت، کشاورزی، تجارت، فرهنگ و آموزش، امور نظامی و حوزه‌های ایدئولوژیک و نظری وجود دارند. گزارش‌های زیادی در این کنگره ارائه شده است! من قادر به انجام آن نبودم! شما بهتر صحبت می‌کنید و خواسته‌ها، تفکرات و احساسات مردم را به درستی منعکس کرده‌اید.

یک سیستم کامل‌تر بر اساس بازتاب صحیح شکل گرفته است، مانند مصوبات و گزارش‌های این کنگره. پیش‌تر چنین چیزی وجود نداشت. این تغییر طی هشت سال به ویژه در برنامه پنج ساله اول و تحولات بزرگ ۱۹۵۶ ایجاد شد. سال ۱۹۵۷ مانند قسمت پایین زین بود. الهامات اجلاس سوم ۱۹۵۷ جهت روشنی برای حزب و مردم فراهم کرد. پس از تلاش کل حزب، جهش بزرگ نیم سال اخیر، از زمستان

گذشته تا بهار کنونی، حاصل شد. کنفرانس‌های هانگ‌چو، نان‌نینگ و چنگ‌تو زمینه کنگره را فراهم کرده و خلاصه‌ها و مصوبات را تهیه کردند. شصت ماده تهیه شد، اما هنوز تکمیل نشده است و باید بازنگری شوند.

ما ابتدا از مردم پیروی می‌کنیم و بعد مردم از ما پیروی می‌کنند. نظریه ابتدا از عمل می‌آید و بعد برای هدایت عمل استفاده می‌شود. وحدت نظریه و عمل، مارکسیسم است. مارکسیسم از ابتدا وجود نداشت؛ از تجربه مردم در مبارزه طبقاتی شکل گرفت. ابتدا در ذهن پیشگامان، مارکس، انگلس، لنین و استالین بازتاب یافت و سپس توسط آن‌ها به تئوری تبدیل شد تا الگوی ما شود.

خط مشی عمومی تصویب شده در کنگره، نتیجه ایده‌های لحظه‌ای برخی افراد نیست. صرف‌نظر از موقعیت، قدرت و شهرت، اگر کسی شش ماه با مردم یا کادرهای نزدیک به مردم ارتباط نداشته باشد، چیزی نخواهد فهمید و فقیر خواهد شد. بنابراین مقرر شد هر کس باید چهار ماه از سال را در میدان و در میان مردم بگذراند، با کادرهای نزدیک به مردم و عناصر مثبت مردم ارتباط برقرار کند، تفکرات، اقدامات و مشکلات آن‌ها را روشن کرده و خلاصه کند.

شعار «تمام توان، هدف بلند» بسیار خوب استg و انرژی مردم را بازتاب می‌دهد. «تمام توان» بهتر از فقط «توان» است. انرژی مردم از قبل تحریک شده، سؤال این است که آیا کافی است؟ حداقل باید ۶۰–۷۰ درصد تحریک شده باشد، اما ۸۰–۹۰ درصد یا ۱۰۰ درصد بهتر است.

پرچم سرخ را برافرازید و جهت باد را تشخیص دهید. اگر پرچم را بر نزنید، دیگران خواهند زد. بر هر کوه بزرگ یا تپه کوچک، در میدان، پرچم را جایی که وجود ندارد برافرازید و پرچم سفید را هرجا یافتید برچینید. پرچم‌های خاکستری نیز باید برچیده شوند. پرچم زرد نیز بد است.

جهت باد به معنای جهت سیاست نیست. جهت باد به معنای باد شرق یا غرب است. مثلاً باد «ضد ماجراجویی» از ژوئن ۱۹۵۶ شروع به وزیدن کرد. در آن زمان ما ۱۰ رابطه بزرگ، نتایج بهتر و جلسات ارتقاء داشتیم. تصمیم‌گیری روشن در کنفرانس توسعه یافته دفتر سیاسی در میانه آوریل که با حضور دبیران کمیته‌های استانی و شهری برگزار شد، انجام نگرفت، اما همه موافقت کردند.

شعر سونگ یو درباره باد می‌گوید دو نوع باد وجود دارد: باد اشراف و باد فقیر («باد پادشاهان بزرگ» و «باد مردم عادی»). باد کوچک، متوسط و بزرگ وجود دارد. باد از زمین زاده می‌شود، از نوک علف‌های آب بالا می‌رود، جوی‌ها را نفوذ می‌کند و غرش می‌کند... تفاوت آن سخت قابل تشخیص است.
یادداشت‌ها

[[۱.]] جنگ تریاک: «برای چندین دهه، از پایان قرن هژدهم آغاز کرده، بریتانیا مقدار فزاینده‌ای تریاک به چین صادر کرد. این تجارت نه تنها مردم چین را به مواد مخدر معتاد ساخت، بلکه نقرهٔ چین را نیز غارت کرد. این امر مخالفت شدید در چین برانگیخت. در سال ۱۸۴۰، به بهانهٔ حفاظت از تجارت خود با چین، بریتانیا دست به تجاوز مسلحانه علیه چین زد. سپاهیان چینی به رهبری "لین تسه-هسو" مقاومت کردند و مردم کانتون به طور خودجوش «سپاه سرکوب انگلیس» را سازمان دادند که ضربات سختی بر نیروهای متجاوز انگلیسی وارد آورد. با این حال، در سال ۱۸۴۲ رژیم فاسد چینگ معاهدهٔ نانکینگ را با بریتانیا امضا کرد. این معاهده شامل پرداخت غرامت، واگذاری هنگ‌کنگ به بریتانیا، گشودن شانگهای، فوچو، آموئی، نین‌پو و کانتون به روی تجارت بریتانیا و تعیین مشترک تعرفه‌های کالاهای بریتانیایی وارداتی به چین بود.»

[[۲.]] یک نمایشنامهٔ مشهور قرن سیزدهم.

[[۳.]] "هو شی"، که زمانی استاد دانشگاه، رئیس دانشگاه و سفیر دولت کومین‌تانگ در ایالات متحده بود، یکی از مدافعان شناخته‌شدهٔ امپریالیسم امریکا در میان روشنفکران بورژوای چین است.

[[٤.]] "سِی-ما چِینِ" (۹۰-۱۴۵ پیش از میلاد) نخستین تاریخ‌نگار بزرگ چین بود که شیه‌چی (سوابق تاریخی) را نوشت که تاریخ چین را از آغاز تا زمان خودش بازگو می‌کند.

[[۵.]] کنفرانس مسکو: اشاره به نشست نمایندگان احزاب کمونیست و کارگری کشورهای سوسیالیستی در مسکو، از ۱۴ تا ۱۶ نوامبر ۱۹۵۷.

[[٦.]] هفتمین کنگرهٔ حزب کمونیست چین از ۲۳ اپریل تا ۱۱ جون ۱۹۴۵ در یان‌آن برگزار شد. این کنگره خط مشی حزب را تعیین کرد: بسیج همه‌جانبه توده‌ها، گسترش نیروهای مردمی و تحت رهبری حزب ما شکست‌دادن متجاوزین جاپانی، آزادی مردم چین و بنای یک چین نو-دموکراتیک. در این کنگره

اساسنامهٔ حزبی تصویب شد که اندیشهٔ مائوتسه‌تونگ، یعنی پیوند نظریات مارکسیستی-لنینیستی با عمل انقلاب چین، را به‌عنوان رهنمود تمام کارهای حزب مشخص ساخت. این کنگره شاهد وحدت بی‌سابقهٔ حزب از نظر ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی بود.

[[.۷]] راه‌پیمایی بزرگ ۲۵ هزار "لی" (۱۲۵۰۰ کیلومتر) توسط ارتش سرخ از ولایت کیانگ‌سی تا ولایت شمالی شن‌سی انجام گرفت. در اکتوبر ۱۹۳۴، گروه‌های اول، سوم و پنجم ارتش کارگران و دهقانان چین (یعنی ارتش جبههٔ اول سرخ، معروف به ارتش سرخ مرکزی) از چانگ‌تینگ و نینگ‌هوا در غرب فوکیین و از جوی‌چین، یوتو و جاهای دیگر در جنوب کیانگ‌سی به حرکت درآمدند و یک حرکت استراتژیک بزرگ را آغاز کردند. در طی عبور از یازده ولایت (فوکیین، کیانگ‌سی، کوانتونگ، هونان، کوانگ‌سی، کوی‌چو، سچوان، یون‌نان، سی‌کانگ، کانسو و شن‌سی) با گذر از کوه‌های همیشه پوشیده از برف و علفزارهای بی‌پایان، تحمل رنج‌های بی‌شمار و ناکام‌ساختن محاصره‌ها، تعقیب‌ها، سدسازی‌ها و کمین‌های پی‌درپی دشمن، ارتش سرخ ۲۵ هزار "لی" (۱۲۵۰۰ کیلومتر) را پیمود و سرانجام در اکتوبر ۱۹۳۵ با پیروزی به منطقهٔ انقلابی در شمال شن‌سی رسید.

[[.۸]] "چِن کونگ-پو" (۱۹۴۶-۱۸۹۲) اندکی پس از تأسیس حزب کمونیست چین آن را ترک گفت و به کومین‌تانگ پیوست و به یکی از همکاران نزدیک "وانگ چینگ-وی" بدل شد. او در حکومت دست‌نشانده‌ای که وانگ با پشتیبانی جاپانی‌ها در سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ برپا کرده بود، مشارکت داشت و در سال ۱۹۴۶ به جرم خیانت اعدام شد. "چو فو-های" نیز با جاپانی‌ها همکاری می‌کرد.

[[.۹]] یعنی دورهٔ خط‌های "لی لی-سان" و "وانگ مینگ" — بنگرید به یادداشت ۵ در صفحهٔ ۶۱ همین جلد.

[[.۱۰]] اشاره به کتاب خیزش سوسیالیستی در روستاهای چین که در سال ۱۹۵۵ منتشر شد.

[[.۱۱]] تعاونی "وان کو-فان" زمانی به «تعاون فقرأ» معروف بود، زیرا بیست‌وسه خانوادهٔ دهقان فقیر آن تنها «سه پای» یک الاغ را مالک بودند. آنان به شدت از وسایل تولید بی‌بهره بودند. به جای درخواست قرضه از دولت، این تعاونی اعضای خود را سازمان داد تا به کوه‌ها ـ در حدود سی "لی" فاصله ـ بروند و هیزم جمع کنند و با فروش آن وسایل تولید تهیه نمایند. از این رو اعضای تعاونی می‌گفتند که آنان «کوه‌ها را واداشتند» تا مقدار قابل توجهی وسایل تولید فراهم کنند. در این پیوند همچنین بنگرید به

«یادداشت‌های ویراستار» رفیق مائو در خیزش سوسیالیستی در روستاهای چین، بندهای ۱ و ۲۸، صفحات ۲۴۲–۲۴۴ و ۲۶۵–۲۶۶، جلد پنجم آثار برگزیده.

[[.۱۲]] "کو چینگ-شی" (۱۹۶۵–۱۹۰۲) عضو بیروی سیاسی بود.

[[.۱۳]] "چانگ فی" یکی از قهرمانان رُمان سه پادشاهی، یک رُمان مشهور چینی است.

[[.١٤]] جنبش علیه «پنج شر» مبارزه‌ای بود علیه: رشوه‌خواری، فرار مالیاتی، دزدی از دارایی دولتی، تقلب در قراردادهای دولتی و سرقت اطلاعات اقتصادی. این جنبش در آغاز سال ۱۹۵۲ در میان مالکان صنایع و تجارت خصوصی به راه افتاد.

[[.۱۵]] کنفرانس "تسینگ‌تاو" در جولای ۱۹۵۷ برگزار شد.

[[.١٦]] در بارهٔ "چِن تو-شیو" بنگرید به یادداشت ۲ در صفحهٔ ۶۰ همین جلد. "لو چانگ-لونگ" (۱۹۴۹–۱۹۰۱) از بنیان‌گذاران حزب کمونیست چین بود. در سال ۱۹۳۱ در پلنوم چهارم اخراج شد. پس از آن با "هو منگ-شیونگ" برای ایجاد یک کمیتهٔ مرکزی رقیب همدست شد. او بعدها به تروتسکیست تبدیل گردید.

سخنرانی در کنفرانس رؤسای هیأت‌ها در دور دوم کنگرهٔ هشتم حزب

۱۸ می ۱۹۵۸

بیایید زندگی‌نامه‌های کوتاه همهٔ انواع مخترعان علمی و تخنیکی در طول ۳۰۰ سال گذشته را بنویسیم، همراه با سن، اصل و پیشینه‌شان، و ببینیم آیا همهٔ آنان بدون تحصیلات زیاد بودند یا نه. هر رشته و حرفه باید زندگی‌نامهٔ مخترعان مربوط به حوزهٔ خود را تهیه کند.

دانشمند "هوا لو-کِنگ" فقط شاگرد مکتب متوسطه بود.

"تسیولکوفْسکی" که در اتحاد شوروی موفق به ساختن سپوتمان (ماهوارهٔ ساخت بشر) شد، یک معلم ناشناس مکتب متوسطه بود. او عمدتاً استاد ریاضی بود و سپوتمان برای او یک کار جنبی بود. به تدریج او به یک متخصص بدل شد.

طبعاً امریکا هم مخترعانی دارد، اما آن‌ها "دالِس" نیستند. درست نمی‌دانیم چه کسانی هستند.

تحصیلات و سن شرط لازم برای مخترع‌شدن نیست. تا وقتی که شخص جهت درست و جرأت رویاپردازی داشته باشد، می‌تواند در سن ۲۰ یا ۳۰ سالگی مخترع شود. تحصیلات بیش از حد کمکی نمی‌کند.

تمام جهان راهی برای مهار "مورچهٔ سفید" پیدا نکرد، اما یک شاگرد جوان در کوانتونگ که تنها تا صنف متوسطهٔ پایین درس خوانده بود، راهی یافت.

"کا هو" (هو شی از یشم هو-شی) از پادشاهی "چو" در چین باستان، یک یشم تراش‌ناخورده را در کوه "چات" یافت. آن را به شاه "لی" تقدیم کرد و ساق پای چپش قطع شد. سپس آن را به شاه "وو" داد و ساق پای راستش بریده شد. وقتی شاه "وِن" به تخت نشست، او یشم تراش‌ناخورده را به پای کوه "چینگ" برد و به دست تراش‌گر سپرد تا بریده شود و تازه آن یشم ارزش‌گذاری شد. این همان یشمی است که در ضرب‌المثل «برگرداندن یشم دست‌نخورده به "چاو"» یاد می‌شود.

"وات" یک کارگر بود.
"فرانکلین" یک چوپان بود.

برای کشتزارهای آزمایشی، اتحاد سه‌جانبه لازم است: رهبری، تخنیکران و دهقانان کهنه‌کار (کارگران قدیمی).

در کل، چیزی که می‌خواهم با اطلاعات خود ثابت کنم این است: آیا درست نیست که فرودستان در واقع باهوش‌ترین‌اند و نخبگان نادان‌ترین، وقتی پای سلب سرمایهٔ روشنفکران متکبر بلندپایه به میان می‌آید؟ باید کمتر چاپلوسی و بیشتر خوداحترامی وجود داشته باشد. کارگران، دهقانان، کادرهای قدیمی و روشنفکران پایین‌رتبه باید در اعتمادبه‌نفس و خلاقیت‌شان تشویق شوند.

یک‌بار از برخی پرسیدم: آیا ما در بهشت هستیم؟ آیا ما خداییم؟ آیا ما خارجی هستیم؟ آنان پاسخ منفی دادند. آن‌ها خرافی بودند.

در سخنرانی‌هایم سه موضوع را بررسی کردم:
۱) شکستن خرافات،
۲) اوضاع بین‌المللی و داخلی،
۳) فاجعه‌ها.

به طور کلی، اوضاع بین‌المللی روشن است، اما جنگ هم ممکن است.

اوضاع داخلی مسأله رابطهٔ ما با ۵۰۰ میلیون دهقان است. دهقانان متحدان ما هستند. اگر آنان بسیج نشوند، سیاستی در کار نخواهد بود؛ اگر به مشکلات‌شان توجه نشود، اشتباه رخ خواهد داد. با آنان به‌عنوان متحد، ما پیروز خواهیم شد. لنین نیز بر دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان تأکید کرد — برانگیختن آگاهی نیمه‌پرولتاریای دهقانی برای شرکت در انقلاب پیوسته. برخی می‌پنداشتند که چون توسعهٔ سرمایه‌داری ۸۰ سال طول کشید، سوسیالیسم نیز تنها زمانی ممکن است که کارگران بیشتر شوند و دهقانان به آگاهی برسند. اما عمل ثابت کرد که چندین دهه برای پیشروی از انقلاب دموکراتیک به سوسیالیسم لازم نیست. انقلاب فوریهٔ اتحاد شوروی ثابت کرد که لنین درست می‌گفت.
چین حتی متفاوت‌تر است. ما چندین دهه تجربه در پایگاه‌های انقلابی دموکراتیک داریم. پس از آزادی، روحیهٔ دهقانان بلند بود. شمار نیمه‌پرولتاریای روستایی به ۳۵۰ میلیون نفر می‌رسید. شمار قابل توجهی از افراد در حزب کمونیست چین اهمیت مسألهٔ دهقان را درک نمی‌کنند و از همین‌جاست که اشتباهات رخ خواهد داد. کسانی که به نتایج بیشتر، سریع‌تر، بهتر و اقتصادی‌تر باور ندارند، در اصل به ۴۰ مادهٔ مربوط به زراعت اعتماد ندارند. آنان باور ندارند که زراعت می‌تواند نسبتاً سریع رشد کند.

چرا ما دربارهٔ ۱۰ رابطهٔ عمده صحبت می‌کنیم؟ آن‌ها دیدگاه اساسی را تشکیل می‌دهند. این برای مقایسه با اتحاد شوروی است. به‌جز روش شوروی، آیا ممکن است روش دیگری یافت که حتی سریع‌تر و بهتر از اتحاد شوروی و کشورهای اروپایی باشد؟ راه صنعتی‌سازی چین شامل پیشبرد هم‌زمان صنایع بزرگ، متوسط و کوچک و همچنین صنعت و زراعت است. ما نمی‌گوییم که با اتحاد شوروی رقابت می‌کنیم، اما در واقع با استاد رقابت داریم. ما دو پدر داریم: جامعهٔ کومین‌تانگ و انقلاب اکتبر. ما در خط توده‌ای و

مبارزهٔ طبقاتی از لنین پیروی می‌کنیم. ما می‌خواهیم بورژوازی را به‌طور کامل از میان ببریم، شامل ایدئولوژی‌اش، اما بدون مصادرهٔ دارایی و نابودکردن مردم بورژوازی. استالین خط توده‌ای را ترویج نکرد. او جانبداری می‌کرد و در مبارزهٔ طبقاتی بیش از حد افراط می‌ورزید.

اوضاع داخلی عمدتاً مسألهٔ دهقانان است.

آبیاری، کود، بهبود خاک، تخم، کِشت متراکم و شخم عمیق — روش ولسوالی "چانگ-کو" یک الگو است.

من فکر می‌کنم صنایع سنگین، فلزکاری، ماشین‌سازی، ذغال‌سنگ، کیمیا و تجارت خارجی باید مورد بحث قرار گیرند. من ترجیح می‌دهم اختتام این نشست را یک روز به تأخیر اندازیم.

از میان ۲۶ ولایت، شاروالی و منطقه، ۱۳ تای آن‌ها مشکل دارند. در سراسر کشور، در نظام‌های سیاسی و حقوقی و در محافل ادبی و هنری سردرگمی وجود دارد. دو نوع مردم مشکل می‌آفرینند: راست‌گرایان و فرصت‌طلبان راست. کسانی که مرتکب اشتباه در خط می‌شوند، اجازه خواهند داشت در انقلاب شرکت کنند. در مورد "پان هان-نین"، "کو تا-تسون" و "فنگ پای-چو"، بهتر است در این نشست مجازات نشوند. پیشنهاد مجازات درست است، اما مجازات‌نکردن نیز درست است.

چند سند باید چاپ شود، شامل بیانیه‌های "وانگ مینگ" و "کو هسی-نینگ" و نامه‌های یک منشی شاخه در "تیان‌جین" و منشی کمیتهٔ حزبی دانشگاه "نانکینگ" (به رئیس).

منشی شاخه در تیان‌جین بسیار خوب بود. او تسلیم نشد. چون در گذشته شمار زیادی از مردم آگاه نشده بودند، این‌که آیا باید رها کرد یا نه، در آن زمان همگامی ممکن نبود. یک شاخه در دانشگاه "تسینگهوا" به انحطاط کشید. این فرصتی نادر برای یک تصفیهٔ حزبی است.

یادداشت‌ها بر خیزش سوسیالیستی در روستاهای چین باید چاپ شوند. درست است که مسأله نظام مالکیت اساساً حل شده است، اما رابطهٔ متقابل میان جبههٔ سیاسی و ایدئولوژیک هنوز حل نشده است. کمی خوش‌بینانه بود اگر پیش‌بینی می‌کردیم انقلاب سوسیالیستی پیروزی بنیادین کسب کرده است. من چنین انقلاب بزرگی را انتظار نداشتم. دربارهٔ بورژوازی چین، پیش‌بینی می‌کنم که هنوز کشمکش‌هایی

خواهد بود، کشمکش‌های درازمدت برای ریشه‌کن ساختن تأثیرات عمیق بورژوازی و روشنفکران آن. یک انقلاب سوسیالیستی که شامل نبرد در جبهه‌های سیاسی و ایدئولوژیک باشد اجتناب‌ناپذیر است؛ پس از یافتن یک حلّ بنیادی برای نظام مالکیت، یکی دیگر لازم خواهد بود. این بار، انتظار نداشتم انقلاب در چند ماه اساساً پایان یابد، و همچنین انتظار نداشتم که اصلاحات (rectification) زودتر از موعد اجرا شود. اصلاحات به‌واسطهٔ شرایط بر ما تحمیل شد، و مبارزه علیه بورژوازی اجتناب‌ناپذیر بود. اما مقاومت در برابر «ماجراجویی» نیز حملهٔ راست‌گرایان را تسریع بخشید. من آگاهانه از راست‌گرایان بهره بردم تا اصلاحات را پیش ببرم. اول رها کنید تا روند شروع شود، بعد برای روش آن بیندیشید؛ چند دور مبارزه کنید و ببینید. کنفرانس تسینگ‌تائو برخی مطالب را چاپ کرد. یک دانشجوی کالج عادی هوا-تونگ بسیار محکم بود و پرسید: «اگر حزب کمونیست سقوط کند چه خواهد شد؟»

مطالب بالا درباره مسألهٔ دهقانان بود. جمعیت شهری ۱۵ درصد کل و جمعیت روستایی ۸۵ درصد است. برخی از رفقا چندین دهه را در مناطق روستایی گذرانده‌اند اما هنوز از احساسات دهقانان بی‌خبر مانده و نمی‌توانند آنان را بفهمند. وقتی کسی توده‌ها را نفهمد، خوبی‌ها را نخواهد دید. آیا افرادی چون پان هان-نین هیچ‌گاه در مناطق روستایی کار نکرده‌اند؟ اگر چنین است، تحت تأثیر قرار نگرفته‌اند. شمار کارگران ۱۲ میلیون است، یا اگر اعضای خانواده را هم بشماریم ۴۰ میلیون؛ بنابراین شمار آنان بسیار کمتر از دهقانان است. دهقانان متمکن که پیرو ما نیستند شمارشان چندین ده میلیون است. پس از جهش بزرگ، ممکن است حدود ۵۰ درصد از آنان علیه سوسیالیسم باشند و ۲۰ درصد موضع فعلی خود را حفظ کنند.

نظر شما دربارهٔ انتخابات چیست؟ خوب نیست که هیچ شاخی بر سر نباشد، اما داشتن شاخ‌های زیاد نیز مناسب نیست. یک گاو باید دو شاخ داشته باشد؛ چهار شاخ زیاد است. اگر ما گروهی از اعضای علی‌البدل کمیته را انتخاب کنیم، توازنی برقرار خواهد شد؛ داشتن چند علی‌البدل اضافی مشکلی ندارد.

در میان کارگران، دهقانان و سربازان، چند صد میلیون دهقان وجود دارد. «فرقه‌های تروتسکی»[[۲]] همیشه ما را به خاطر دهقان‌گرایی مسخره کرده‌اند، و امپریالیسم انقلاب ما را انقلاب دهقانی می‌خواند. طبقهٔ کارگر چین بدون دهقانان نمی‌تواند محکم بایستد. از آنجا که لنین نیز بر مسألهٔ دهقان تأکید داشت، آیا او نیز داعیهٔ دهقان‌گرایی داشت؟ من از رفقای اروپایی‌مان پرسیدم: شما چطور؟ در اروپا، علاوه بر کارگران مزرعه، تضاد میان دهقانان صاحب زمین (بسیاری دارای ماشین‌آلات کشاورزی خود) و سوسیالیسم بزرگ است. در گفتگوهایم با رفقای آمریکای جنوبی و هند نیز مسألهٔ بسیج دهقانان

مطرح شد. من از آن‌ها خواستم که یک روستای کشاورزی را مطالعه کنند، روابط طبقاتی را روشن سازند و موضوع را با جزییات دقیق تحلیل کنند. عقب‌ماندگی مزایایی دارد.

جنبش جهش بزرگ نباید با فشار و شتاب زیاد پیش رانده شود. شاگردان مدارس سرخ و مدارس تخصصی در کلاس چرت می‌زدند. این اصلاً درست نیست. دو کارزار «محاصره و سرکوب» در کیانگ‌سو شامل پنج نبرد در دو هفتهٔ بی‌خوابی بود، اما تنها یک تهاجم غافلگیرکنندهٔ کوتاه‌مدت بود. ما نباید بیش از حد فشار بیاوریم.

وضعیت مناطق تعاونی چگونه است؟ این همان «نفیِ نفی» است.

پس از یک روز استراحت در پایان کنگره، دو روز نشست برگزار خواهد شد که در آن یک نماینده از هر ولایت و شمار معینی از اعضای کمیتهٔ مرکزی شرکت خواهند کرد.

یک نشست دیگر در ۵ آگست برگزار خواهد شد. شما دو ماه کامل وقت دارید تا کارهای خود را در صنعت، تجارت، فرهنگ ـ آموزش و امور نظامی سر و سامان دهید. تولیدات زراعتی فصل خزان باید هم‌اکنون آماده و تنظیم شود.

تمام مردم، حتی کودکان پنج‌ساله، باید برای نابودی چهار آفت بسیج شوند.

تمام ولایاتی که در حزب مشکل دارند باید یک اعلامیه صادر کنند. اگر وقت باشد آن اعلامیه‌ها مورد بحث قرار می‌گیرند، و اگر وقت نباشد چاپ خواهند شد. اعلامیه‌های این نشست جمع‌آوری و چاپ خواهد شد تا ما خود بر آن‌ها نظر دهیم و مقایسه کنیم. تجربیات خوب و غنی بسیاری وجود دارد.

کار تجارتی ولسوالی هسین–هوی در کوانتونگ به‌خوبی پیش برده شده است. یک نشست در محل باید در آنجا برگزار گردد.

ولسوالی چانگ–کو باید در زمین‌داری عمیق الگو قرار گیرد. اگر نتوان آن را سالی یک بار انجام داد، حتماً می‌توان هر سه، چهار یا پنج سال یک‌بار انجام داد. افزایش تولید ۱۰۰ درصد است.

ما از داشتن جمعیتی ۸۰۰ میلیون یا یک میلیارد نمی‌ترسیم. خبرنگاران امریکایی می‌گویند که پس از ۱۰۰ سال، جمعیت چین ۵۰ درصد جمعیت جهان را تشکیل خواهد داد. در آن زمان سطح فرهنگی ما بلند خواهد بود. وقتی تمام مردم تحصیلات دانشگاهی داشته باشند، آن‌ها به‌طور طبیعی کنترل موالید را عملی خواهند کرد. جغرافیای چین خوب است: در شرق دریاها و در غرب کوه‌ها.

چین زبان خود را دارد. تلفظ واژه‌های «کمونیسم» و «امپریالیسم» در زبان روسی و انگلیسی اساساً یکسان است، اما در زبان ما کاملاً متفاوت است. از زمان «چین-شی-هوانگ»، مردم چین هرگز به خارجی‌ها احترام نگذاشته‌اند و آن‌ها را «بربر» می‌خواندند. تا پایان سلسلهٔ چینگ، زمانی که خارجی‌ها به چین حمله کرده و داخل شدند، چینی‌ها ترسیدند، برده شدند و احساس حقارت کردند. پیش‌تر متکبر، اکنون بیش از حد فروتنیم. بیایید نفیِ نفی را داشته باشیم.

با ۱۱ میلیون تُن فولاد در سال آینده و ۱۷ میلیون تُن در سال پس از آن، جهان تکان خواهد خورد. اگر ما بتوانیم در ظرف پنج سال به ۴۰ میلیون تُن برسیم، شاید در هفت سال با بریتانیا برابر شویم. هشت سال دیگر بیفزایید و با ایالات متحده برابر خواهیم شد.

کمیتهٔ مرکزی چهار نشست در سال برگزار می‌کند، با یک کنگرهٔ حزبی. ولایات شش نشست برگزار می‌کنند: دو بازبینی بزرگ از نتایج و چهار نشست کوچک.

وقتی دهقانان را می‌بینم که تولید را پنهان می‌کنند، من بسیار خوش می‌شوم. اگر تو بیشتر داری، من هم بیشتر دارم. آنچه دهقانان دارند معادل همان چیزی است که ما داریم.

یادداشت ها

[[۱]] پان هان-نین، نمایندهٔ سابق کومین‌ترن، از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۵ معاون شهردار شانگهای بود.

[[۲]] در اصل، یک جناح ضد لنینیستی در جنبش طبقهٔ کارگر روسیه بود، اما گروه تروتسکیست بعدها به یک باند کاملاً ضدانقلابی تبدیل شد. در گزارش خود به نشست عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک‌ها) در سال ۱۹۳۷، رفیق استالین مسیر این گروه خائن را چنین توضیح داد:
«در گذشته، هفت یا هشت سال پیش، تروتسکیسم یکی از گرایش‌های سیاسی در طبقهٔ کارگر بود؛ گرایشی ضد لنینیستی، درست است و بنابراین عمیقاً اشتباه، اما با این حال یک گرایش سیاسی بود... تروتسکیسم امروز دیگر یک گرایش سیاسی در طبقهٔ کارگر نیست، بلکه یک باند بی‌اصل و بی‌ایدئولوژی، متشکل از خرابکاران و منحرف‌کنندگان، مأموران اطلاعاتی، جاسوسان، قاتلان، باندی از دشمنان سوگندخوردهٔ طبقهٔ کارگر است که در خدمت مأموریت‌های اطلاعاتی دولت‌های خارجی فعالیت می‌کنند.»

پس از انقلاب چین در سال ۱۹۲۷، تعداد اندکی تروتسکیست نیز در چین ظاهر شدند. آن‌ها با چن تو-شیو و دیگر خائنان متحد شدند و در سال ۱۹۲۹ یک باند کوچک ضدانقلابی تشکیل دادند و تبلیغات ضدانقلابی منتشر کردند، مانند این‌که کومین‌تانگ انقلاب دموکراتیک-بورژوایی را به اتمام رسانده و آن‌ها تبدیل به ابزار کثیف امپریالیست‌ها و کومین‌تانگ علیه مردم شده‌اند. تروتسکیست‌های چینی بی‌شرمانه به سرویس مخفی کومین‌تانگ پیوستند. پس از حادثهٔ ۱۸ سپتامبر، برای اجرای دستوری که از سوی خائن جنایتکار تروتسکی «برای ممانعت نکردن از اشغال چین توسط ژاپن امپریالیست» داده شده بود، آن‌ها شروع به همکاری با مأموران مخفی ژاپن کردند، از آن‌ها یارانه دریافت نمودند و در همهٔ گونه‌های فعالیتی که به تجاوز ژاپن کمک می‌کرد، شرکت کردند.

سخنرانی در نشست رهبران گروه‌ها

نشست توسعهٔ کمیتهٔ امور نظامی
۲۸ جون ۱۹۵۸
(گزیده‌ها)

این یک کنفرانس خوب بود. سخنرانی برخی رفقا بسیار خوب بود. [XXX از رئیس خواست به‌ویژه سخنرانی‌های نه رفیق را بخواند. رئیس سخنرانی‌های رفقای چانگ تسونگ-هسون و لیو یا-لو را خواند.[۱]]

سخنرانی رفیق چانگ تسونگ-هسون بسیار خوب بود. من با آن موافقم. او این سخنرانی را تحت فشار کنفرانس رده چهارم ستاد آموزش نظامی نوشت. این ثابت می‌کند که وقتی مردم مجبور شوند، می‌توانند مطالب خوبی بنویسند. فقط یک نکته هست که من با آن موافق نیستم. چانگ تسونگ-هسون گفته که دلیل اشتباهات او این بوده که آثار مائو تسه-تونگ را به‌درستی مطالعه نکرده است. این درست نیست. او باید می‌گفت که دلیل اصلی، پایین بودن سطح مارکسیست-لنینیستی او بوده است.

سخنرانی رفیق یا-لو هم نسبتاً خوب است. این نشان می‌دهد که سطح رفقای ارتش بالاست و آن‌ها می‌توانند بنویسند. بهترین کار این است که برخی از رفقا در سطح ارتش و لشکر را سازماندهی کنیم تا سخنرانی کنند و بنویسند، زیرا آن‌ها کسانی هستند که کار عملی را انجام می‌دهند و با رده‌های پایین در تماس هستند. مطالبی که آن‌ها می‌نویسند می‌تواند وحدت نظریه و عمل را ایجاد کند.

محتوای کنفرانس‌ها باید غنی و متنوع باشد و تجربیات پیشرفته در کار را معرفی کند. در مقالات و سخنرانی‌های ما نباید اتحاد شوروی را نقد کنیم. خشک‌اندیشی (دگماتیسم) مشکلی در مطالعهٔ خود ماست؛ این فقط مسئلهٔ پیشرفته بودن یا نبودن اتحاد شوروی نیست.

از ابتدا در ارتش ما مبارزه‌ای بین دو خط در ساختار نظامی وجود داشته است. ما در کنفرانس کوتیئن[[۲]] با این مسئله مواجه شدیم، اما نتوانستیم رفقایی که ایده‌های نادرست داشتند را قانع کنیم. برخی رفقا هنوز تا امروز به خط نادرست خود پایبندند. رفیق شیاو کِه[[۳]] نه تنها متهم به خشک‌اندیشی بود، بلکه ذهنیتی وابسته به ژنرال‌های محلی داشت که با ایدئولوژی بورژوایی، خشک‌اندیشی و ایدئولوژی فئودالی مشخص می‌شد.

در زمان جنگ، اجرای دستورات طبق مقررات ارتش شوروی کافی نیست. بهتر است ما مقررات خود را داشته باشیم. من نمی‌دانم در آکادمی نظامی و ستاد آموزش نظامی چه میزان مارکسیسم–لنینیسم وجود دارد. مارکسیسم–لنینیسم باید راهنمای عمل باشد، اما آن‌ها آن را به صورت یک متن صرف برای حفظ و تکرار به‌کار می‌برند. اگر مارکس و لنین هنوز زنده بودند، قطعاً این رفقا را به دلیل خشک‌اندیشی نقد می‌کردند. امروز خشک‌اندیشان توصیه می‌کنند که از اتحاد شوروی کپی کنیم. می‌خواهم بدانم، اتحاد شوروی در گذشته از چه کسی کپی کرده بود؟ در قطعنامه‌های کنگرهٔ هشتم بخشی دربارهٔ مسئلهٔ اصلاحات تکنولوژیکی آمده است. از دید شرایط فعلی، این نامناسب است زیرا بیش از حد بر کمک شوروی تأکید می‌کند. به دست آوردن کمک شوروی ضروری است، اما مهم‌ترین چیز خوداتکایی است. اگر بیش از حد بر کمک شوروی تأکید کنیم، سؤال من این است: در گذشته، اتحاد شوروی به چه کسی برای کمک تکیه می‌کرد؟

جهش بزرگ در صنعت و کشاورزی، ایمان کورکورانه را از بین برده است. ما می‌توانیم در – سال‌ها به بریتانیا برسیم و در مدت – تا – سال‌ها به آمریکا برسیم. سال آینده تولید فولاد ما به – تا – ده‌ها هزار تن خواهد رسید. گزارش شده که شمال‌شرق تا سال ۱۹۶۲ – ده‌ها هزار تن تولید خواهد کرد. همهٔ این‌ها نتیجهٔ اصلاحات است. کنفرانس نانینگ و کنفرانس چنگتو ایمان کورکورانه را از بین برد، تفکر ما را آزاد کرد و منجر به جهش بزرگ در صنعت شد. با این حال ما بیش از هشت سال است که ارتش آموزش می‌دهیم و هنوز حتی یک کتاب مقررات رزمی تولید نکرده‌ایم. اکنون باید برخی رفقایی که تجربهٔ غنی در کار و نبرد دارند را گرد هم آوریم تا یک کتاب مقررات رزمی خودمان تولید کنیم. برخی افراد

اشاره کردند که وقتی مشاوران رفیق شوروی دیدند که ما از آن‌ها کپی نمی‌کنیم، نظر منفی دادند و ناراضی شدند. ممکن است از این رفقای شوروی بپرسیم: آیا شما از مقررات چین کپی می‌کنید؟ اگر پاسخ دادند نه، ما خواهیم گفت: اگر شما از ما کپی نمی‌کنید، ما هم از شما کپی نمی‌کنیم.

چرا XX پس از پیروزی انقلاب عملکرد خوبی نداشته است؟ جدا از این‌که او تجربهٔ خود در دورهٔ گذشته را به‌طور عمیق ارزیابی نکرده و درس‌های تاریخی نیاموخته است، دلایل عبارتند از: اول، او کورکورانه به چیزهای قدیمی و اصول کهنه پایبند بوده است؛ دوم، کورکورانه به اصول و ایدئولوژی‌های خارجی و اتحاد شوروی اعتماد کرده است؛ سوم، کورکورانه به خود اعتماد کرده است. او بسیار فعال، سخت‌کوش و وظیفه‌شناس بوده، اما جهت او اشتباه بود و در سیاست قوی نبود. هدف اصلی این کنفرانس، سرنگونی ذهنیت برده‌وار و دفن خشک‌اندیشی است؛ همچنین با استفاده از روش‌های اصلاح، با بیان آزاد و شکوفایی گسترده، ایمان کورکورانه را از بین بردن، سطح ایدئولوژیکی را ارتقا دادن، درس‌های تجربه را جذب کردن و مهم‌تر از همه، آموزش کل حزب و ارتش و اتحاد کل حزب و ارتش. بنابراین در طول کنفرانس می‌توانیم افراد را با نام نقد کنیم. اما پیشنهاد من این است که هنگام تدوین قطعنامه‌ها، تنها بین درست و نادرست تمایز قائل شویم و مشکلات را روشن کنیم. لازم نیست نام رفقایی که اشتباه کرده‌اند ذکر شود. به هر حال، در قطعنامه‌های کنفرانس کوتیئن هیچ نامی ذکر نشده بود.

در مورد X، مسئله اصلی ایمان کورکورانه به خارجی‌هاست. او دارای عقدهٔ حقارت است. نتوانسته این ایمان کورکورانه را کنار بگذارد. او تجربهٔ خود ما را مهم نمی‌داند. امروزه حتی یک تعاونی هم باید تجربهٔ خود را جمع‌بندی کند، وگرنه عقب خواهد ماند. پنج تعاونی شینچو در استان هوبئی عملکرد نسبتاً خوبی داشتند، ماچنگ چندان خوب نبود. اما شینچو به جمع‌بندی تجربهٔ خود توجه نکرد. ماچنگ افراد را فرستاد تا تجربهٔ شینچو را مطالعه کنند تا بتوانند کار خود را جمع‌بندی و گسترش دهند. در نهایت کار در ماچنگ پیشرو شد. وقتی ارتش در گذشته وارد نبرد می‌شد، آیا تجربهٔ واحدهای مختلف خود را جمع‌بندی نکرد، دوباره آموزش نداد و سپس دوباره به نبرد نرفت؟ در تمام کارهای ما باید به جمع‌بندی تجربیات خوب خود توجه شود تا آن‌ها را منتشر کنیم.

اتحاد شوروی مداخلهٔ چهارد کشور امپریالیستی را شکست داد. این مربوط به زمان طولانی پیش است. اتحاد شوروی تجربهٔ جنگ جهانی دوم را داشت. ما چیانگ کای‌شک، امپریالیسم ژاپن و امپریالیسم آمریکا را شکست دادیم. تجربهٔ ما غنی است و حتی از اتحاد شوروی بیشتر است. نباید تجربهٔ خودمان را بی‌ارزش بدانیم. این اشتباه است. (رئیس لین[[٤]] مداخله کرد: «تجربهٔ ما بسیار غنی است. نباید طلا را

مثل خاک زرد دور بریزیم.») ما باید تجربهٔ خود را مهم‌ترین مسئله بدانیم، در حالی که تجربهٔ پیشرفتهٔ دیگران را مطالعه می‌کنیم. همچنین باید شرایط کشورهای دشمن و دوستان را مطالعه کنیم. در گذشته شرایط کشورهای دشمن و دوستان و همچنین کشور خود را مطالعه می‌کردیم. ما آثار آمریکایی و ژاپنی را ترجمه می‌کردیم. در جنگ‌های آینده در شرق، آمریکا بدون اتکا به ژاپن کاری از پیش نخواهد برد، بنابراین باید به‌طور کامل شرایط ژاپن را مطالعه کنیم.

باید تجربهٔ ارتش شوروی را نیز مطالعه کنیم. فناوری تسلیحات به‌طور پیوسته در حال توسعه و تحول است. بنابراین در مطالعهٔ تجربهٔ فنی ارتش شوروی، باید از دیدگاه توسعه عمل کنیم. در گذشته روس‌ها بسیار از ناپلئون می‌ترسیدند زیرا او ارتش خود را به مسکو هدایت کرد. در نهایت روس‌ها او را شکست دادند و بنابراین روس‌ها اغلب خود را از ناپلئون نیرومندتر می‌دانستند. امروزه مطالب تولید شده توسط مشاوران نظامی شوروی (طرح‌های رزمی و شیوهٔ تفکر) همه بر حمله تمرکز دارند و همه ناظر بر پیروزی هستند. آن‌ها هیچ مطلبی دربارهٔ دفاع ندارند و برای شکست پیش‌بینی نمی‌کنند. این با وضعیت واقعی منطبق نیست. برخی می‌گویند جمع‌بندی جنگ مقاومت در برابر آمریکا و کمک به کره نوعی تجربه‌گرایی است، اما ما می‌دانیم که جنگ کره یک جنگ بزرگ بود که در آن آمریکا را شکست دادیم و تجربهٔ ارزشمندی به دست آوردیم. این تجربه باید جمع‌بندی شود. در مورد این‌که آن‌ها ما را تجربه‌گرا می‌نامند، می‌توانیم به آن‌ها بگوییم: «مطالب شما دربارهٔ اتحاد شوروی در جنگ جهانی دوم نیز تجربه‌گرایی است.» خطاهای رفیق شیاو کِه جدی هستند. در گذشته فرصت برگزاری چنین کنفرانس بزرگی نداشتیم. اکنون که این فرصت را داریم، می‌توانیم ریشه‌های خشک‌اندیشی را شناسایی کنیم.

در مورد یادگیری از اتحاد شوروی، برای استفادهٔ داخلی می‌گوییم «با دید انتقادی مطالعه کنید». در صحبت‌های عمومی، برای جلوگیری از سوءتفاهم، بهتر است گفته شود: «تجربهٔ پیشرفتهٔ اتحاد شوروی را تحلیلی و گزینشی مطالعه کنید.» مهم‌ترین نکته این است که در مطالعهٔ تجربهٔ پیشرفتهٔ اتحاد شوروی، باید آن را با دستاوردهای مستقل و خلاقانهٔ خودمان ترکیب کنیم. حقیقت جهان‌شمول مارکسیسم باید با عمل چینی پیوند بخورد. نباید غذای آماده بخوریم. اگر این کار را بکنیم، شکست خواهیم خورد. باید این نکته را با همکاران شوروی خود روشن کنیم. در گذشته از اتحاد شوروی آموخته‌ایم، امروز هم می‌آموزیم و در آینده نیز خواهیم آموخت. با این حال، مطالعهٔ ما باید با شرایط عینی خودمان ترکیب شود. باید به آن‌ها بگوییم: ما از شما می‌آموزیم، پس شما از چه کسی آموخته‌اید؟ چرا ما نمی‌توانیم چیزی از خودمان خلق کنیم؟

علاوه بر این، اخیراً در میان کارشناسان شوروی تغییراتی رخ داده است. تغییرات پس از کنگرهٔ بیستم و حادثهٔ ژوخووف اتفاق افتاد. (رئیس چِن [معاون نخست‌وزیر چِن یی] مداخله کرد: «همکاران شوروی که به کشور خود بازگشته‌اند گفتند وقتی آمدند، تجربیات خود را با خود آوردند؛ اکنون که بازمی‌گردند، تجربیات ما را با خود می‌برند.») این نشان می‌دهد که وضعیت جهش بزرگ نه تنها ما را در چین، بلکه همکاران شوروی‌مان را نیز تحت تأثیر قرار داده است.

(رئیس لین گفت: «در امور سیاسی، مانند رهبری حزب و کار سیاسی، ارتش ما سنت بسیار خوبی دارد. سطح مارکسیسم-لنینیسم حزب ما بسیار بالا است، چه برسد به رهبری. رهبری گفته است که سرمقاله‌های ما از پرودا نیز بالاتر است. وقتی به زیرساخت‌ها، علوم نظامی و مسائل استراتژیک می‌رسیم، سیستم کاملاً توسعه‌یافتهٔ خود را داریم. لنین زود درگذشت و فرصت نداشت به این مسائل بپردازد. استالین سیستم توسعه‌یافته‌ای نداشت. نیازی به یادگیری از اتحاد شوروی نداریم. در مورد تاکتیک‌ها، می‌توانیم نیمی را بیاموزیم و نیمی را رها کنیم. تاکتیک‌های آن‌ها از نظر ایدئولوژیک و نگرش نسبت به توده‌ها قابل سؤال است. نیمی که می‌آموزیم شامل استفاده از نیروهای دریایی و هوایی و هماهنگی سرویس‌ها است. در مورد نیمی که نمی‌آموزیم، مانند تفکر تاکتیکی، ما تفکر رهبری مائو را داریم، بنابراین نیازی به یادگیری آن‌ها نداریم. باید فناوری و علم و همچنین سازماندهی جنگ مدرن را مطالعه کنیم، اما با روش‌شناسی خط توده‌ها. باید از این فرصت استفاده کنیم که نسل ما هنوز زنده است و گروهی از کادرها را سازماندهی کنیم تا سیستم خود را به‌طور کامل تدوین کرده و منتقل کنیم.») این روش درست است.
لی شی‌مین، تسائو تسائو و دیگران همه می‌دانستند چگونه جنگ‌ها را اداره کنند. گذشتهٔ چین درس‌های زیادی برای ارائه دارد. رفیق کای‌فنگ گفت که کتاب Sun-tzu ping-fa هیچ مارکسیسمی ندارد، اما وقتی از او پرسیدیم آیا آن را خوانده است، نتوانست پاسخ دهد. روشن است که بیان حکم کلی بدون مطالعهٔ اثر کاملاً اشتباه است. (رئیس لین مداخله کرد: «Sun-tzu ping-fa هم مادی‌گرایی و هم دیالکتیک را در خود دارد. این اثر جمعی است و نویسندگان آن شامل سون‌تزو، سون پین، تسائو تسائو، تو یو و دیگران بوده‌اند.»)

مسئلهٔ از بین بردن ایمان کور در کنفرانس چنگتو مطرح شد و در چهار ماه گذشته بسیار سریع پیشرفت کرده است. از جلسهٔ دوم هشتمین کنگره تاکنون، این پیشرفت در همهٔ حوزه‌ها در سراسر کشور توسعه یافته است. برای مثال، آنشان که در ابتدا قصد داشت – ده‌ها هزار تن فولاد تولید کند، اکنون هدف خود را بازنگری کرده و سال آینده تولیدش به – تا – ده‌ها هزار تن خواهد رسید. آن‌ها همچنین ترکیبی از

کارخانه‌های بزرگ، متوسط و کوچک و روش‌های داخلی و خارجی را به کار گرفته‌اند. طبق نامه‌ای از رفیق XXX در شمال‌شرق، در برنامهٔ دوم پنج‌ساله، شمال‌شرق می‌تواند به تولید – ده‌ها هزار تن برسد. اگر فولاد و صنعت مدرن داشته باشیم، می‌توانیم به راحتی صنعت دفاعی مدرن ایجاد کنیم. من با تولید بیشتر سلاح‌های سبک برای مسلح کردن یک شبه‌نظامی مردمی موافقم. (رئیس لین مداخله کرد: «شبه‌نظامی اهمیت زیادی دارد.») در گذشته دیگران ما را تحقیر می‌کردند. دلیل اصلی این بود که ما از نظر غذا، فولاد و ماشین آلات کمبود داشتیم. اکنون ما چیزهایی تولید کرده‌ایم که همه می‌توانند ببینند.
یادداشت‌ها

[ارجاعات اینجا همان‌گونه که توسط پروژهٔ مستندسازی مائوئیست ارائه شده، آورده شده‌اند. در حداقل یکی از نسخه‌های موجود آثار منتخب مائو تسه‌تونگ، جلد هشتم تفاوت‌های قابل توجهی دارند. — تدوین‌کننده، MIA]

[۱.] چانگ تسونگ‌شون (حدود ۱۸۹۸–)، که در قیام برداشت پاییزی سازمان‌دهی‌شده توسط مائو تسه‌تونگ در ۱۹۲۷ شرکت کرده و او را به نخستین پایگاه در چینگکانگ‌شان همراهی کرده بود، در سال ۱۹۵۸ معاون رئیس ستاد ارتش خلق بود. لیو یا–لو (۱۹۱۰–۶۵) در آن زمان فرمانده نیروی هوایی ارتش خلق بود و مدت‌ها با لین پیاو همکاری نزدیک داشت.

[۲.] در کنفرانس سازمان‌های حزب کمونیست در ارتش سرخ، که در دسامبر ۱۹۲۹ در استان فوکیئن (کوت‌ِین) برگزار شد، مائو قطعنامه‌ای دربارهٔ مسائل سیاسی و سازمانی ارتش ارائه کرد که از آن زمان به بعد به عنوان بیان کلاسیک دیدگاه‌های او در این زمینه‌ها شناخته شده است.

[۳.] شیاو کِه (۱۹۰۹–)، که از کهنه‌سربازان قیام نانچانگ و چینگکانگ‌شان بود، در اوایل ۱۹۵۸ مدیر ادارهٔ آموزش کل ارتش خلق بود. اندکی پس از آن به سمت معاون وزیر مزارع دولتی و بازسازی زمین منتقل شد و کارنامهٔ سی سالهٔ نظامی او پایان یافت.

[۴.] عنوان داده‌شده به لین پیاو در اینجا، «رئیس» (tsung)، کوتاه‌شدهٔ «فرمانده کل» (tsung ssu–ling) است و با هیچ عملکرد دقیق مطابقت ندارد، زیرا او تا سپتامبر ۱۹۵۹ جای پنگ ته‌هُی را به عنوان وزیر دفاع نگرفت. این اصطلاح در متون چینی معمولاً به طور آزاد برای اشاره به یک افسر ارشد به کار

می‌رود؛ قبل از ۱۹۵۴، هم لین و هم چِن آی، که بعداً همین عنوان به آن‌ها داده شد، به ترتیب فرمانده ارتش‌های میدانی چهارم و سوم بودند.

[.۵] تسائو تسائو (۱۵۵–۲۲۰)، که بعد از مرگ به عنوان امپراتور وو دودمان وی شناخته شد، دولتمرد و رهبر نظامی برجسته‌ای در دورهٔ سه‌پادشاهی بود. برای دیدگاه مائو نسبت به او، به تفکر سیاسی مائو تسه‌تونگ، صفحات ۱۶۲ و ۱۶۶ مراجعه کنید.

[.٦] کای فنگ (۱۹۰۷–۵۵)، همچنین شناخته‌شده به نام هو کای-فنگ، عضو جناح «دانشجویان بازگشته» در دههٔ ۱۹۳۰ بود. بنابراین طبیعی است که مائو او را به نداشتن دانش کافی دربارهٔ فرهنگ چین و احترام به امور چینی متهم کند.

[.۷] سون‌تزو، که حدود ۵۰۰ سال قبل از میلاد می‌زیسته است، بی‌تردید همراه با کلاوزویتس، یکی از دو نویسندهٔ نظامی مشهور تاریخ جهان است. کتاب هنر جنگ او اخیراً توسط ژنرال ساموئل بی. گریفیت (انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۶۳) ترجمه شده است که همچنین گزیده‌ای از تفسیرهای تسائو تسائو، تو یو و دیگران را شامل می‌شود؛ همان‌طور که سایر نوشته‌های کلاسیک چینی، در طول قرن‌ها جمع‌آوری شده است. لین پیاو به این‌ها اشاره کرده و آن را «اثر جمعی» نامیده است.
سخنرانی در انجمن رهبران گروه

نشست توسعه‌یافته کمیته امور نظامی

۲۸ ژوئن ۱۹۵۸

(گزیده‌ها)

این کنفرانس بسیار خوبی بود. سخنرانی برخی رفقا بسیار عالی بود. [XXX از رئیس‌جمهور خواست تا به‌ویژه سخنرانی‌های نه رفیق را بخواند. رئیس سخنرانی‌های رفقای چانگ تسونگ‌شون و لیو یا-لو را خواند.[۱]]

سخنرانی رفیق چانگ تسونگ‌شون بسیار خوب بود. من با آن موافقم. او آن را تحت فشار کنفرانس رده چهارم کادرهای ستاد آموزش نظامی نوشت. این ثابت می‌کند که وقتی افراد را وادار می‌کنید، می‌توانند مطالب خوبی بنویسند. فقط یک نکته وجود دارد که با آن موافق نیستم. چانگ تسونگ‌شون گفته که

دلیل اشتباهاتش این بود که نوشته‌های مائو تسه‌تونگ را به‌درستی مطالعه نکرده است. این درست نیست. او باید می‌گفت که علت اصلی، سطح مارکسیسم–لنینیسم او به اندازه کافی بالا نبود. سخنرانی رفیق یا–لو نیز نسبتاً خوب بود. این نشان می‌دهد که سطح رفقای ارتش بالا است و آن‌ها توانایی نوشتن دارند. بهترین کار این است که برخی از رفقای در سطح ارتش و لشکر سازمان‌دهی شوند تا صحبت کنند و بنویسند، زیرا آن‌ها کسانی هستند که کار عملی انجام می‌دهند و با لایه‌های پایین‌تر در تماس‌اند. مطالبی که آن‌ها می‌نویسند می‌تواند وحدت نظریه و عمل را محقق کند. محتوای کنفرانس‌ها باید غنی و متنوع باشد و تجربه‌های پیشرفته در کار را معرفی کند. در مقالات و سخنرانی‌های خود نباید اتحاد جماهیر شوروی را نقد کنیم. دگماتیسم مسئله‌ای در مطالعهٔ خود ماست؛ مسئله فقط این نیست که آیا شوروی پیشرفته است یا نه.

از ابتدا در ارتش ما مبارزه‌ای بین دو خط در ساختار نظامی وجود داشته است. ما در کنفرانس کوت‌ینِ[۲] مبارزه‌ای داشتیم، اما نتوانستیم رفقایی را که ایده‌های اشتباه داشتند متقاعد کنیم. برخی رفقا تا امروز به خط اشتباه خود پایبند مانده‌اند. رفیق شیاو کِه[۳] نه تنها به دگماتیسم متهم بود، بلکه ذهنیتی جنگ‌سالارانه داشت که با ایدئولوژی بورژوایی، دگماتیسم و ایدئولوژی فئودالی مشخص می‌شد.

در زمان جنگ، پیروی از دستورات مطابق با مقررات ارتش شوروی کافی نیست. بهتر است مقررات خودمان را داشته باشیم. نمی‌دانم در آکادمی نظامی و فرماندهی آموزش نظامی چقدر مارکسیسم–لنینیسم وجود دارد. مارکسیسم–لنینیسم باید راهنمای عمل باشد، اما آن‌ها از آن به عنوان یک دگما برای حفظ متن استفاده می‌کنند. اگر مارکس و لنین هنوز زنده بودند، قطعاً این رفقا را دگماتیست می‌دانستند و نقد می‌کردند. امروزه دگماتیست‌ها طرفدار کپی کردن از شوروی هستند. می‌خواهم بدانم، در گذشته شوروی از چه کسی کپی کرده است؟ در قطعنامه‌های کنگره هشتم، بخشی دربارهٔ مسئلهٔ اصلاحات فنی وجود دارد. از دیدگاه شرایط کنونی این مسئله نامناسب است زیرا بیش از حد به کمک شوروی تأکید می‌کند. به دست آوردن کمک شوروی بسیار لازم است، اما مهم‌ترین چیز خوداتکایی است. اگر بیش از حد به کمک شوروی تأکید کنیم، سوالی که می‌خواهم بپرسم این است: در گذشته شوروی برای کمک به چه کسی تکیه کرده بود؟

جهش بزرگ به جلو در صنعت و کشاورزی، ایمان کورکورانه را از بین برده است. ما می‌توانیم در عرض – سال به بریتانیا برسیم و در عرض – تا – سال به آمریکا برسیم. سال آینده تولید فولاد ما به – تا – ده‌ها هزار تن خواهد رسید. گزارش شده است که تا سال ۱۹۶۲ شمال‌شرق – ده‌ها هزار تن تولید خواهد

کرد. همهٔ این‌ها نتیجهٔ اصلاحات است. کنفرانس نانینگ و کنفرانس چنگتو، ایمان کورکورانه را شکستند، تفکر ما را آزاد کردند و منجر به جهش بزرگ به جلو در صنعت شدند. با این حال، ما بیش از هشت سال ارتش را آموزش داده‌ایم و هنوز حتی یک کتاب مقررات رزمی تولید نکرده‌ایم. اکنون باید برخی رفقا که تجربهٔ غنی در کار و نبرد دارند را گرد هم آوریم تا کتابی از مقررات رزمی خودمان تولید کنیم. برخی گفته‌اند وقتی مشاوران شوروی دیدند ما از مقررات آن‌ها کپی نمی‌کنیم، نظر منفی دادند و ناراضی شدند. می‌توانیم از این رفقای شوروی بپرسیم: آیا شما مقررات چینی را کپی می‌کنید؟ اگر بگویند نه، ما خواهیم گفت: اگر شما مقررات ما را کپی نمی‌کنید، ما هم مقررات شما را کپی نخواهیم کرد.

چرا XX از زمان پیروزی انقلاب خوب عمل نکرده است؟ جدا از این که او ارزیابی عمیقی از تجربهٔ خود در دورهٔ گذشته نکرده و درس‌های تاریخی را نیاموخته است، دلایل آن عبارتند از: اول، او چیزهای قدیمی و دگماهای کهنه را کورکورانه پذیرفته است؛ دوم، او کورکورانه به دگماهای خارجی و اتحاد جماهیر شوروی ایمان داشته است؛ سوم، او کورکورانه به خود ایمان داشته است. او بسیار فعال، سخت‌کوش و دقیق بوده است، اما مسیرش کج بوده و از نظر سیاسی قوی نبوده است.

هدف اصلی این کنفرانس، سرنگونی ذهنیت برده‌وار و دفن دگماتیسم است؛ همچنین استفاده از روش‌های اصلاح، با بازگویی گستردهٔ دیدگاه‌ها و شکوفایی عظیم، برای شکستن ایمان کورکورانه، ارتقای سطح ایدئولوژیک، جذب درس‌های تجربه و، از همه مهم‌تر، آموزش کل حزب و کل ارتش و متحد کردن کل حزب و کل ارتش. بنابراین در طول کنفرانس می‌توانیم افراد را با نام نقد کنیم. اما پیشنهاد می‌کنم هنگام تدوین قطعنامه‌ها، فقط کافی است بین درست و نادرست تمایز قائل شویم و مشکلات را روشن کنیم. نیازی نیست نام رفقایی که اشتباه کرده‌اند ذکر شود. به هر حال، در قطعنامه‌های کنفرانس کوت‌ین نامی ذکر نشده بود.

در مورد X، مسئله عمدتاً ایمان کورکورانه به خارجی‌ها است. او دارای یک عقدهٔ حقارت است. نتوانسته خود را از این ایمان کورکورانه رها کند. او تجربهٔ خود ما را به عنوان امر اولیه تلقی نمی‌کند. امروزه حتی یک تعاونی هم باید تجربهٔ خود را جمع‌بندی کند، وگرنه عقب می‌ماند. پنج تعاونی هسین‌چو در استان هوپه عملکرد نسبتاً خوبی داشتند، اما ماچنگ چندان خوب نبود. اما هسین‌چو به جمع‌بندی تجربهٔ خود توجه نکرد. ماچنگ افرادی را به هسین‌چو فرستاد تا تجربهٔ آن‌ها را مطالعه کنند و بتوانند کار خود را جمع‌بندی و توسعه دهند. در نهایت کار در ماچنگ پیشرو شد. وقتی ارتش در گذشته به نبرد می‌رفت،

آیا تجربهٔ واحدهای مختلف خود را جمع‌بندی نمی‌کرد، دوباره آموزش نمی‌داد و سپس دوباره وارد نبرد نمی‌شد؟ در همهٔ کارهای ما باید به جمع‌بندی تجربهٔ خوب خود توجه کنیم تا آن را منتشر کنیم.

اتحاد جماهیر شوروی مداخلهٔ چهارده کشور امپریالیست را شکست داد. این مدت‌ها پیش بود. شوروی تجربهٔ جنگ جهانی دوم را دارد. ما چیانگ کای‌شک، امپریالیسم ژاپن و امپریالیسم آمریکا را شکست دادیم. ما تجربهٔ غنی داریم، حتی بیشتر از شوروی. نباید تجربهٔ خود را بی‌ارزش بدانیم. این اشتباه است. (رئیس لین [٤] گفت: «تجربهٔ ما بسیار غنی است. نباید طلا را مانند گرد زرد دور بریزیم.») ما باید تجربهٔ خود را اصلی بدانیم و در عین حال تجربهٔ پیشرفتهٔ دیگران را مطالعه کنیم. همچنین باید شرایط کشورهای دشمن و دوستان را بررسی کنیم. در گذشته ما شرایط کشورهای دشمن و دوستان و کشور خود را مطالعه می‌کردیم. ما مطالب آمریکایی و ژاپنی را ترجمه می‌کردیم. در جنگ‌های آینده در شرق، آمریکا بدون اتکا به ژاپن جایی نخواهد رفت، بنابراین باید شرایط ژاپن را به دقت مطالعه کنیم. ما باید تجربهٔ ارتش شوروی را مطالعه کنیم. فناوری سلاح‌ها پیوسته در حال توسعه و تحول است. بنابراین در مطالعهٔ تجربهٔ فنی ارتش شوروی باید از دیدگاه توسعه برخورد کنیم. در گذشته روس‌ها بسیار از ناپلئون می‌ترسیدند زیرا ارتش خود را به مسکو رساند. در نهایت روس‌ها او را شکست دادند و بنابراین روس‌ها اغلب به خود می‌بالیدند که از ناپلئون قوی‌ترند. امروزه مطالب تولیدشده توسط مشاوران نظامی شوروی (طرح‌ها و شیوه‌های نبرد) همه دربارهٔ تهاجم و پیروزی است. آن‌ها هیچ مطلب دفاعی ندارند و برای شکست برنامه‌ای ارائه نمی‌دهند. این با وضعیت واقعی تطابق ندارد. برخی می‌گویند جمع‌بندی جنگ مقاومت در برابر آمریکا و کمک به کره، تجربه‌گرایی است، اما ما می‌دانیم که جنگ کره یک جنگ بزرگ بود که در آن آمریکا را شکست دادیم و تجربهٔ ارزشمندی به دست آوردیم. این تجربه باید جمع‌بندی شود. دربارهٔ اینکه آن‌ها ما را تجربه‌گرا می‌نامند، می‌توانیم به آن‌ها بگوییم: مطالب شما دربارهٔ اتحاد جماهیر شوروی در جنگ جهانی دوم هم تجربه‌گرایی است.

اشتباهات رفیق هسیاو کِه جدی است. در گذشته فرصت برگزاری چنین کنفرانس بزرگی را نداشتیم. اکنون که این فرصت را داریم، می‌توانیم ریشه‌های دگماتیسم را بیرون بکشیم.
در مورد یادگیری از اتحاد جماهیر شوروی، برای استفادهٔ داخلی می‌گوییم «مطالعهٔ انتقادی». در صحبت‌های عمومی، برای جلوگیری از سوءتفاهم، بهتر است گفته شود: «تجربهٔ پیشرفتهٔ اتحاد جماهیر شوروی را به‌طور تحلیلی و انتخابی مطالعه کنید.» مهم‌ترین نکته این است که در مطالعهٔ تجربهٔ پیشرفتهٔ شوروی، آن را با دستاوردهای مستقل و خلاقانهٔ خودمان ترکیب کنیم. حقیقت جهانی مارکسیسم باید با عمل چینی پیوند داده شود. نباید غذای از پیش پخته شده بخوریم؛ اگر چنین کنیم، شکست خواهیم

خورد. باید این نکته را با همکاران شوروی خود روشن کنیم. ما در گذشته از شوروی آموخته‌ایم، امروز نیز می‌آموزیم و در آینده هم خواهیم آموخت. با این حال، مطالعهٔ ما باید با شرایط عینی خودمان ترکیب شود. باید به آن‌ها بگوییم: ما از شما می‌آموزیم، پس شما از چه کسی آموختید؟ چرا نمی‌توانیم چیزی از خود خلق کنیم؟

علاوه بر این، اخیراً تغییراتی در میان کارشناسان شوروی رخ داده است. این تغییرات پس از کنگرهٔ بیستم و حادثهٔ ژوخوف به وقوع پیوسته است. (رئیس چن [معاون نخست‌وزیر چن ای] دخالت کرد: «همکاران شوروی که به خانه بازگشته‌اند گفتند وقتی آمدند، تجربیات خود را با خود آوردند؛ اکنون که بازمی‌گردند، تجربیات ما را می‌برند.») این نشان می‌دهد که وضعیت جهش بزرگ به جلو نه تنها ما در چین، بلکه همکاران شوروی ما را نیز الهام بخشیده است. (رئیس لین گفت: «در امور سیاسی، مانند رهبری حزب و کار سیاسی، ارتش ما سنت بسیار خوبی دارد. سطح مارکسیسم-لنینیسم حزب ما بسیار بالا است، چه برسد به سطح رئیس. رئیس گفته است که مقالات تحریریهٔ ما از نظر سطح بالاتر از پراودا است. وقتی به مسائل روبنا، علوم نظامی و مشکلات استراتژی می‌رسیم، ما سیستم کاملاً توسعه‌یافتهٔ خود را داریم. لنین زود مرد. فرصت نداشت که به این مسئله بپردازد. استالین سیستم توسعه‌یافته‌ای نداشت. ما مجبور نیستیم از اتحاد جماهیر شوروی بیاموزیم. در مورد تاکتیک‌ها، می‌توانیم نیمی را یاد بگیریم و نیم دیگر را رها کنیم. تاکتیک‌های آن‌ها هم از نظر ایدئولوژیک و هم از نظر نگرش به توده‌ها مورد تردید است. نیمی که یاد می‌گیریم شامل استفاده از نیروی دریایی و هوایی و هماهنگی خدمات خواهد بود. اما نیمی که یاد نمی‌گیریم، مانند تفکر تاکتیکی، را ما تاکتیک‌های رئیس مائو داریم و نیازی به یادگیری تاکتیک آن‌ها نداریم. ما باید فناوری و علوم و همچنین سازماندهی جنگ مدرن را مطالعه کنیم، اما باید از روش‌شناسی خط توده‌ها برای مطالعه استفاده کنیم. باید از این واقعیت بهره ببریم که نسل ما هنوز زنده است تا گروهی از کادرها را سازماندهی کنیم و سیستم خودمان را به‌طور صحیح تدوین کرده و منتقل کنیم.») این روش درست است.

لی شی‌مین، تسائو تسائو و دیگران همه می‌دانستند چگونه جنگ کنند. گذشتهٔ چین تجربهٔ زیادی برای ارائه دارد. رفیق کای فنگ گفته بود که Sun-tzu ping-fa هیچ مارکسیسمی ندارد، اما وقتی از او پرسیدیم آیا آن را خوانده است، نتوانست پاسخی بدهد. روشن است که دادن اظهارات قطعی بدون مطالعهٔ اثر کاملاً اشتباه است. (رئیس لین دخالت کرد: «Sun-tzu ping-fa شامل هر دو مادی‌گرایی و دیالکتیک است. این یک اثر جمعی است. نویسندگان آن شامل سان‌تزو، سان پین، تسائو تسائو، تو یو و دیگران بوده‌اند.»)

رفع اعتقاد کور در کنفرانس چنگتو مطرح شد و در چهار ماه گذشته با سرعت زیادی پیش رفته است. از جلسهٔ دوم کنگرهٔ هشتم، این روند در همهٔ حوزه‌ها در سراسر کشور توسعه یافته است. برای مثال، آنشان که در ابتدا برنامه داشت – ده‌ها هزار تن فولاد تولید کند، اکنون هدف خود را بازنگری کرده و سال آینده به تولید – تا – ده‌ها هزار تن خواهد رسید. آن‌ها همچنین به ترکیب کارخانه‌های بزرگ، کوچک و متوسط و روش‌های بومی و خارجی روی آورده‌اند. طبق نامه‌ای از رفیق XXX در شمال شرق، در برنامهٔ دوم پنج‌ساله شمال شرق می‌تواند به تولید – ده‌ها هزار تن برسد. اگر ما فولاد و صنعت مدرن داشته باشیم، به آسانی می‌توانیم صنعت دفاعی مدرن را توسعه دهیم. من طرفدار تولید تسلیحات سبک بیشتر هستم تا بتوانیم یک شبه‌نظامی مردمی مسلح کنیم. (رئیس لین دخالت کرد: «شبه‌نظامی‌ها بسیار مهم‌اند.») در گذشته دیگران ما را دست کم می‌گرفتند. دلیل اصلی این بود که ما کمبود غذا، فولاد و ماشین‌آلات داشتیم. اکنون ما چیزهایی تولید کرده‌ایم که همه می‌توانند ببینند.

یادداشت‌ها

[ارجاعات همان‌گونه آورده شده‌اند که توسط «پروژهٔ مستندسازی مائوئیستی» ارائه گردیده‌اند. آن‌ها دست‌کم در یکی از چاپ‌های موجود منتخب آثار مائو تسه‌تونگ، جلد هشتم، به‌طور چشمگیری متفاوت‌اند. — ویراستار، MIA]

[[۱.]] چانگ تسونگ-هسین (ح. ۱۸۹۸-)، که در قیام برداشت پاییزی سازمان‌یافته توسط مائو تسه‌تونگ در ۱۹۲۷ شرکت کرده بود و او را تا نخستین پایگاه در چینگ‌کانگ‌شان همراهی نمود، در سال ۱۹۵۸ معاون رئیس ستاد ارتش آزادی‌بخش خلق بود. لیو یا-لو (۱۹۱۰-۱۹۶۵) در آن زمان فرمانده نیروی هوایی ارتش آزادی‌بخش خلق بود؛ او مدت‌ها رابطهٔ نزدیکی با لین پیائو داشت.

[[۲.]] در کنفرانس سازمان‌های حزب کمونیست در ارتش سرخ که در دسامبر ۱۹۲۹ در کوت‌ین، در استان فوکینِ برگزار شد، مائو قطعنامه‌ای دربارهٔ مشکلات سیاسی و سازمانی در ارتش ارائه کرد که از آن زمان تاکنون به‌عنوان بیان کلاسیک دیدگاه‌های او در این زمینه‌ها شناخته شده است.

[[۳.]] هسیاو کِه (۱۹۰۹-)، یکی از کهنه‌سربازان قیام نانچانگ و چینگ‌کانگ‌شان، در اوایل ۱۹۵۸ مدیر ادارهٔ کل آموزش ارتش آزادی‌بخش خلق بود. اندکی بعد، او به مقام فرعی معاون وزارت مزارع دولتی و احیای زمین منتقل شد و زندگی سی‌سالهٔ نظامی‌اش پایان یافت.

[[٤.]] عنوانی که در این‌جا به لین پیائو داده شده، «رئیس» (تسونگ)، کوتاه‌شدهٔ «فرمانده کل» (تسونگ سسو-لینگ)، با هیچ وظیفهٔ دقیقی مطابقت ندارد، زیرا او تا سپتامبر ۱۹۵۹ جایگزین پنگ ته‌هوای به‌عنوان وزیر دفاع نشد. این اصطلاح اغلب به‌شکل غیررسمی در نوشته‌های چینی برای اشاره به یک افسر عالی‌رتبه به کار می‌رود؛ پیش از ۱۹۵۴، هم لین و هم چن یی، که در ادامهٔ این سخنرانی همین عنوان به او داده شده، به‌ترتیب فرماندهان ارتش چهارم و سوم صحرایی بودند.

[[٥.]] تسائو تسائو (۱۵۵-۲۲۰ م.)، که پس از مرگ با عنوان امپراتور وو از دودمان وی شناخته شد، یک سیاستمدار و رهبر نظامی برجسته در دورهٔ سه پادشاهی بود. برای آگاهی از دیدگاه مائو دربارهٔ او، بنگرید به اندیشهٔ سیاسی مائو تسه‌تونگ، صص. ۱۶۲، ۱۶۶.

[[٦.]] کای فنگ (۱۹۰۷-۱۹۵۵)، که با نام هه کای-فنگ نیز شناخته می‌شد، در دههٔ ۱۹۳۰ عضوی از جناح «دانشجویان بازگشته» بود. بنابراین طبیعی بود که مائو او را به فقدان دانش از فرهنگ چینی و بی‌احترامی به امور چینی متهم کند.

[[۷.]] سان‌تزو، که در حدود ۵۰۰ پیش از میلاد می‌زیست، بی‌تردید همراه با کلاوزویتس یکی از دو نویسندهٔ نظامی مشهور در تاریخ جهان است. اثر او، هنر جنگ، اخیراً توسط جنرال ساموئل بی. گریفیت (انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۶۳) ترجمه شده است؛ او همچنین بخشی از تفسیرهای تسائو تسائو، تو یو و دیگران را که این متن، مانند تمام متون کلاسیک چینی، طی قرن‌ها گرد آورده، شامل کرده است. لین پیائو در اشاره به آن به‌عنوان «اثر جمعی» به همین تفاسیر اشاره دارد.

کمون‌ها بهترند

۹ اوت ۱۹۵۸

[منبع: برگرفته از گزارش سفر بازرسی مائو در استان شاندونگ در ۹ اوت ۱۹۵۸، گزارش‌شده در پیپلز دیلی، ۱۳ اوت ۱۹۵۸]

رئیس مائو به‌طور ویژه تأکید کرد که ترتیب دادن انواع کارها باید موضوع بحث شدید و بدون محدودیت در میان مردم باشد. او گفت که اگر طرح‌ها و رهنمودها توسط مردم مورد بحث قرار نگیرند، آن ایده‌ها تنها ایده‌های شما [یعنی کادرها] خواهند بود. پس از چنین بحث‌هایی، مردم خود صاحب کار می‌شوند و طبیعتاً آماده‌اند که با انگیزه بیشتری کار کنند.

رئیس مائو بار دیگر تأکید کرد که کادرهای رهبری باید مرتباً به سطوح پایین بروند، وضعیت را مشاهده کنند، به کادرهای پایه در جمع‌بندی تجربیاتشان کمک کنند و راهنمایی‌های لازم را در محل ارائه دهند. هنگامی که تان چی-لونگ (دبیر استان شاندونگ) گزارش داد که هسیان پی-یوان در شهرستان لی-چن در حال آماده‌سازی برای ایجاد مزارع بزرگ [اشتراکی] است، رئیس مائو گفت: «بهتر است کمون‌های مردمی ایجاد شود. مزیت آن‌ها این است که کشاورزی، صنعت، تجارت، آموزش و امور نظامی را در بر می‌گیرد. این امر رهبری را آسان می‌کند.»

سخنرانی در کنفرانس عالی دولتی

(گزیده‌ها)

۸ سپتامبر ۱۹۵۸

امپریالیسم آمریکا به قلمرو چین در تایوان حمله کرده و طی نه سال گذشته آن را اشغال کرده است. مدتی پیش نیروهای مسلح خود را برای حمله و اشغال لبنان فرستاد. ایالات متحده صدها پایگاه نظامی در کشورهای مختلف در سراسر جهان ایجاد کرده است. قلمرو چین در تایوان، لبنان و تمامی پایگاه‌های نظامی آمریکا در خاک کشورهای خارجی، همچون طناب‌هایی بر گردن امپریالیسم آمریکا هستند. این طناب‌ها توسط خود آمریکایی‌ها ساخته شده‌اند و توسط هیچ کس دیگر، و خود آنان هستند که این طناب‌ها را بر گردن خود انداخته و سر طناب‌ها را به مردم چین، مردم کشورهای عربی و تمامی مردمانی که صلح را دوست دارند و با تجاوز مخالفند سپرده‌اند. هرچه متجاوزان آمریکایی بیشتر در این مناطق بمانند، طناب‌ها بر گردنشان محکم‌تر خواهد شد.

اگر گروه‌های سرمایه‌داری انحصاری آمریکا به سیاست‌های تجاوز و جنگ خود ادامه دهند، روزی فرا خواهد رسید که توسط مردم سراسر جهان به دار آویخته خواهند شد. همان سرنوشت برای همدستان آمریکا نیز در انتظار است.

مصاحبه با یک خبرنگار خبرگزاری شین‌هوا

۲۹ سپتامبر ۱۹۵۸

امپریالیسم پایدار نخواهد ماند زیرا همواره کارهای شریرانه انجام می‌دهد. این نظام در تمامی کشورها به تربیت و حمایت از نیروهای واپس‌گرا که علیه مردم هستند ادامه می‌دهد، بسیاری از مستعمرات و نیمه‌مستعمرات را به زور تصرف کرده و صدها پایگاه نظامی ایجاد کرده و با تهدید به جنگ اتمی، صلح جهانی را به مخاطره می‌اندازد. به همین دلیل، بیش از ۹۰ درصد مردم جهان، مجبور به مقابله با امپریالیسم شده و یا خواهند شد. با این حال، امپریالیسم همچنان زنده است و در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین هرج و مرج به راه انداخته است. در غرب نیز امپریالیسم همچنان مردم خود را سرکوب می‌کند. این وضعیت باید تغییر کند. بر مردم سراسر جهان است که به تجاوزگری و ظلم امپریالیسم، به ویژه امپریالیسم آمریکا، پایان دهند.

به نظر من، وضعیت بین‌المللی اکنون به نقطه عطف جدیدی رسیده است. امروز در جهان دو باد جریان دارد: باد شرق و باد غرب. در چین مثل مشهوری است که می‌گوید: «باد شرق بر باد غرب غلبه می‌کند یا باد غرب بر باد شرق غلبه می‌کند.» من معتقدم ویژگی وضعیت کنونی این است که باد شرق بر باد غرب غالب شده است؛ به عبارت دیگر، نیروهای سوسیالیسم به طور قاطع بر نیروهای امپریالیسم برتری یافته‌اند.

مردم قادر به انجام هر کاری هستند

۲۹ سپتامبر ۱۹۵۸

[منبع: برگرفته از اظهارات به یک خبرنگار آژانس خبری شین‌هوا در ۲۹ سپتامبر ۱۹۵۸، پس از یک سفر بازرسی در کشور.]

در طول این سفر، انرژی شگفت‌آور مردم را مشاهده کرده‌ام. بر اساس این بنیاد، انجام هر وظیفه‌ای ممکن است. ابتدا باید وظایف مربوط به بخش‌های آهن و فولاد را به پایان برسانیم. در این بخش‌ها، مردم پیش از این بسیج شده‌اند. با این حال، در سطح کل کشور، هنوز چند مکان و چند واحد صنعتی وجود دارد که کار بسیج مردم به‌درستی انجام نشده، جلسات مردمی برگزار نشده، و وظایف، دلایل آن‌ها و روش‌ها هنوز به‌طور کامل برای مردم روشن نشده یا توسط مردم مورد بحث قرار نگرفته است. هنوز چند رفیق وجود دارند که تمایلی به راه‌اندازی یک جنبش مردمی گسترده در حوزه صنعتی ندارند. آن‌ها جنبش مردمی در جبهه صنعتی را «غیررسمی» می‌نامند و آن را تحقیرآمیز «سبک کاری روستایی» و «عادت چریکی» می‌خوانند. این دیدگاه به وضوح نادرست است.

با این حال، در حالی که خود را به تولید گسترده آهن و فولاد اختصاص می‌دهیم، نباید کشاورزی را فدای آن کنیم. وظیفه سال ۱۹۵۹ در کشاورزی این است که جهشی بزرگ‌تر از سال ۱۹۵۸ حاصل شود. بنابراین، باید نیروی کار صنعتی و کشاورزی را به‌طور مؤثر سازماندهی کرده و نظام کمون‌های مردمی را در سراسر کشور گسترش دهیم.

دستورالعمل‌ها

ژوئن تا سپتامبر ۱۹۵۸

بمب‌های اتمی. ژوئن ۱۹۵۸

بیایید بر روی بمب‌های اتمی و هسته‌ای کار کنیم. به نظرم ده سال برای این کار کافی خواهد بود.

در دانشگاه تیان‌جین. ۱۳ اوت ۱۹۵۸

در آینده، مدارس باید کارخانه داشته باشند و کارخانه‌ها مدرسه باشند.
معلمان باید کار عملی انجام دهند. کافی نیست که تنها از لب‌های خود استفاده کنند و دست‌هایشان بی‌کار بماند.
دانشگاه‌ها باید سه چیز را درک کنند: رهبری کمیته حزبی، خط مردم و هماهنگی آموزش و تولید.

در دانشگاه ووهان. ۱۲ سپتامبر ۱۹۵۸

خوب است که دانشجویان خود به‌صورت خودجوش درخواست تحصیل نیمه‌وقت و کار نیمه‌وقت می‌کنند؛ این نتیجه منطقی کمپین ایجاد کارگاه‌ها در مدارس است. باید اجازه بیشتری به این نوع درخواست‌ها داده شود و همچنین تشویق و حمایت فعال صورت گیرد. در اصلاح مدارس، باید به توسعه فعالیت‌های کارکنان گسترده آموزشی و دانشجویان و جمع‌آوری خرد جمعی توجه شود.

در کارخانه آهن و فولاد هوبئی. سپتامبر ۱۹۵۸

شرکت‌های بزرگ مانند کارخانه آهن و فولاد ووهان باید به تدریج به مجتمع‌های صنعتی تبدیل شوند. علاوه بر تولید گسترده محصولات آهن و فولاد، می‌توان به تولید ماشین‌آلات، محصولات شیمیایی و مصالح ساختمانی نیز اقدام کرد.
... در چنین مجتمع صنعتی بزرگی، باید بخشی از کشاورزی، بازرگانی، آموزش و خدمات نظامی نیز وابسته به آن باشد.

دربارهٔ نظر هوان شیانگ در مورد فروپاشی جهان غرب

۲۵ نوامبر ۱۹۵۸
[منبع: زنده‌باد اندیشه مائو زدونگ، نشریه گارد قرمز]

نظریه هوان شیانگ درست است. جهان غرب در حال فروپاشی است. در حال حاضر این فرایند در جریان است، هرچند هنوز به‌طور کامل اتفاق نیفتاده است، اما به سمت آن در حرکت است. فروپاشی نهایی اجتناب‌ناپذیر است. دوره انتقالی ممکن است مدتی طول بکشد؛ این اتفاق یک‌شبه رخ نخواهد داد. به اصطلاح اتحاد غرب، عبارتی تهی است. اتحاد وجود دارد؛ دالس در پی آن است، اما این اتحاد باید تحت کنترل ایالات متحده باشد. تحت فشار بمب اتم، شرکای بزرگ و کوچک مجبورند حول ایالات متحده گرد هم آیند، خراج بدهند و به‌عنوان پایین‌دست‌ها سر خم کنند. این همان اتحاد آمریکایی‌هاست. چنین وضعیتی ناگزیر به سمت نقطه مقابل اتحاد، یعنی فروپاشی، حرکت خواهد کرد. رفقا، در شرایط امروز، جهان متعلق به کیست؟!

نامه‌ای به چو شی-چائو

۲۵ نوامبر ۱۹۵۸
[منبع: زنده‌باد اندیشه مائو زدونگ، نشریه گارد قرمز]

دوست عزیز تون-یوان،

نامه شما مورخ ۱۷ اکتبر را دریافت کردم و از خواندن آن خوشحال شدم.

هنگام پذیرفتن یک وظیفه جدید، نباید سبک را انتخاب کرد و سنگین را رها نمود، بلکه باید سنگین را انتخاب کرد و سبک را سبک شمرد. بزرگان گفته‌اند: «فضیلت و توانایی: ترکیب این دو در یک نفر ممکن نیست.» اما من احساس می‌کنم که این دو می‌توانند در شما ترکیب شوند. در طول سال‌ها و ماه‌ها، روزها و ساعت‌ها، شما احساس می‌کنید توانایی‌تان کافی نیست. در واقع، دلایل این است که اولاً خودتان را نمی‌شناسید و ثانیاً امور عینی را به درستی درک نکرده‌اید. آن دانشجویان بازگشته از خارج و استادان بزرگ، با روابط شخصی پیچیده و روان‌شناسی پیچیده، شما را تحقیر می‌کنند، نه آشکار، بلکه به‌صورت کنایه و اشاره. تمام این‌ها در جامعه امری معمول است که تقریباً همه افراد تجربه می‌کنند. علاوه بر این، کمبود تجربه سیاسی-اقتصادی و ترس هنگام مواجهه با تصمیم‌گیری‌ها نیز وجود دارد. این‌ها خوب هستند؛ همگی واقعیت‌اند و قابل درک.

من احساس می‌کنم که هوش و صداقت شما برای حل تمام دشواری‌ها کافی است. به نظر می‌رسد قبلاً این نکته را با شما مطرح کرده‌ام. هوش یعنی پرسیدن سؤال‌های بسیار و تفکر زیاد؛ صداقت یعنی جست‌وجوی حقیقت بر اساس واقعیت‌ها. تمرین مداوم و منظم این دو، موفقیت را افزایش می‌دهد. شجاعت شما نیز به نظر می‌رسد به‌طور قابل توجهی افزایش یافته است. پس از سه روز که شخصی را ندیده‌اید، باید با چشمان تازه به او نگاه کنید. حرف‌های پراکنده من تنها برای افزودن کمی روغن و ریختن اندکی سرکه است.

«۸۰,۰۰۰ لی در روز روی زمین نشسته‌ایم.» بیان چیانگ چو-جو نادرست بود. این عدد پایه علمی دارد. قطر زمین تقریباً ۱۲,۵۰۰ کیلومتر است. ضرب در ۳/۱۴۱۶ می‌شود ۴۰,۰۰۰ کیلومتر، یا ۸۰,۰۰۰ لی. این مسافت چرخش زمین در یک روز است. برای سفر با قطار، کشتی یا اتوبوس باید هزینه پرداخت شود؛

این همان «سفر» است. اما وقتی روی زمین نشسته‌ایم و ۸۰,۰۰۰ لی را طی می‌کنیم، نیازی به بلیط یا پرداخت نیست. آیا این هم «سفر» است؟ انسان هنوز محدود به عادات و رسوم است و خرافاتش برطرف نشده است. این امر بخشی از زندگی روزمره است، ولی بسیاری آن را عجیب می‌یابند.

در گشت‌زنی آسمان‌ها، منظومه شمسی ما (از جمله زمین) هر روز و هر ساعت در مسیر نقره‌ای [راه شیری] حرکت می‌کند. راه شیری چیست؟ بی‌حد و مرز است؛ «۱,۰۰۰» تنها نشان‌دهنده بی‌نهایت است. انسان تنها در یک رودخانه «گشت می‌زند»، اما آنچه می‌بیند بی‌نهایت است. ستارهٔ چوپان، مردان چین، شستوسوما، آسیت یا ورم‌های شکمی، سلسله‌های چو، چین و هان — همه بارها در کتاب‌ها ثبت شده‌اند. ستارهٔ چوپان طبیعی است که نگران اهالی دهکده‌اش باشد. باید از خدای بیماری‌ها پرسید که اوضاع چگونه است. صورت فلکی دب اکبر، معروف به چوپان (آیا درست یادم است؟)، به سیستم راه شیری تعلق دارد.

لطفاً توضیحات مرا به چو-جو منتقل کنید. هر اختلاف نظری را می‌توان بحث کرد. از آنجا که ممکن است نوامبر در پکن نباشم، احتمالاً یکدیگر را نخواهیم دید.

سخنرانی در نخستین کنفرانس چنگ‌چو

نوامبر ۱۹۵۸

[منبع: زنده‌باد اندیشه مائو زدونگ، نشریه گارد قرمز]

پیش از تحقق نظام مالکیت همگانی در مناطق روستایی، دهقانان همچنان دهقان باقی می‌ماندند و در مسیر سوسیالیستی دارای طبیعت دوگانه‌ای بودند. ما تنها می‌توانیم گام‌به‌گام آن‌ها را هدایت کنیم تا از مالکیت نسبی کوچک جمعی فاصله بگیرند و بیشتر به سمت نظام مالکیت همگانی حرکت کنند، از طریق نظام مالکیت نسبی بزرگ جمعی. اما نمی‌توانیم از آن‌ها بخواهیم این فرآیند را یک‌باره به انجام برسانند — درست همان‌گونه که پیش‌تر تنها می‌توانستیم گام‌به‌گام آن‌ها را هدایت کنیم تا نظام مالکیت خصوصی را رها کنند و به نظام مالکیت جمعی روی آورند.

در بارهٔ پرسش اینکه آیا امپریالیسم و همهٔ مرتجعین ببرهای واقعی‌اند

۱ دسامبر ۱۹۵۸

[منبع: Peking Review, شماره‌های ۳۷ و ۳۸، ۱۳ سپتامبر ۱۹۷۷]

در اینجا می‌خواهم به پرسشی پاسخ دهم درباره اینکه آیا امپریالیسم و همهٔ مرتجعین ببرهای واقعی هستند یا نه. پاسخ این است که آن‌ها همزمان ببرهای واقعی و ببرهای کاغذی‌اند، و در حال تبدیل شدن از ببر واقعی به ببر کاغذی هستند. تغییر به معنای دگرگونی است. ببرهای واقعی به ببرهای کاغذی، به عکس خودشان، تبدیل می‌شوند. این قانون دربارهٔ همهٔ چیزها صادق است، نه فقط پدیده‌های اجتماعی. چندین سال پیش به این پرسش پاسخ داده‌ام: دشمن را از نظر استراتژیک تحقیر کن و از نظر تاکتیکی کاملاً لحاظش کن. اما چرا او را کاملاً لحاظ کنیم اگر ببر واقعی نیست؟ ظاهراً هنوز افرادی هستند که مطلب را نفهمیده‌اند، بنابراین باید توضیح بیشتری بدهیم.

همان‌گونه که در جهان هیچ چیز بدون طبیعت دوگانه نیست (این قانون وحدت اضداد است)، امپریالیسم و همهٔ مرتجعین نیز طبیعت دوگانه دارند — آن‌ها همزمان ببرهای واقعی و ببرهای کاغذی‌اند. در گذشته، پیش از آنکه به قدرت دولتی برسند و مدتی پس از آن، طبقهٔ برده‌دار، طبقهٔ زمین‌دار فئودال و بورژوازی پرانرژی، انقلابی و پیشرو بودند؛ آن‌ها ببرهای واقعی بودند. اما با گذر زمان، به‌دلیل اینکه ضد آن‌ها — یعنی طبقهٔ برده، طبقهٔ دهقان و پرولتاریا — به تدریج قوی‌تر شدند و با شدت بیشتری علیه آن‌ها مبارزه کردند، این طبقات حاکم گام به گام به عکس خود تبدیل شدند، به مرتجعین و افراد واپس‌مانده، به ببرهای کاغذی تغییر یافتند. و نهایتاً توسط مردم سرنگون شدند، یا خواهند شد.

طبقات مرتجع، واپس‌مانده و فاسد حتی در برابر مبارزهٔ نهایی و قاطع مردم، طبیعت دوگانه خود را حفظ کردند. از یک سو، آن‌ها ببرهای واقعی بودند؛ مردم را میلیون‌ها و ده‌ها میلیون‌ها نفر می‌بلعیدند. راه مبارزهٔ مردم دوران دشواری‌ها و سختی‌ها را پشت سر گذاشت و در مسیر آن پیچ و خم‌های فراوان وجود داشت. سرنگونی حکومت امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه‌داری بوروکراتیک در چین بیش از صد سال طول کشید و ده‌ها میلیون نفر جان خود را از دست دادند تا در ۱۹۴۹ پیروزی حاصل شد. نگاه کنید! آیا آن‌ها ببرهای زنده، ببرهای آهنی، ببرهای واقعی نبودند؟ اما از سوی دیگر، آن‌ها نهایتاً به ببرهای کاغذی، ببرهای مرده، ببرهای پنیرسویا تبدیل شدند. این‌ها حقایق تاریخی‌اند. آیا مردم این حقایق را ندیده یا نشنیده‌اند؟ هزاران و ده‌ها هزار مورد! بنابراین، از نظر ماهیت، از دیدگاه بلندمدت و

استراتژیک، امپریالیسم و همهٔ مرتجعین باید به عنوان ببرهای کاغذی دیده شوند. بر اساس این دیدگاه، باید تفکر استراتژیک خود را بسازیم. اما آن‌ها همچنین ببرهای زنده، ببرهای آهنی، ببرهای واقعی‌اند و می‌توانند مردم را ببلعند. بر اساس این جنبه، باید تفکر تاکتیکی خود را بسازیم.

این قانون دربارهٔ مبارزه با طبیعت و دشمن طبقاتی هر دو صادق است. برنامهٔ ۱۲ سالهٔ ۴۰ ماده‌ای توسعهٔ کشاورزی و برنامهٔ ۱۲ سالهٔ توسعهٔ علم که در ۱۹۵۶ منتشر کردیم، بر همین اصل اساسی مارکسیسم مبتنی است؛ اصل وحدت اضداد، یعنی طبیعت دوگانهٔ توسعهٔ جهان، طبیعت دوگانهٔ توسعهٔ اشیاء، این‌که هر چیز همواره در فرآیندی ظاهر می‌شود و هر فرآیند بدون استثناء طبیعت دوگانه دارد. از یک سو، باید این مبارزات را سبک بگیریم، آن‌ها آسان‌اند و قابل حل، مشکل زیادی ندارند، نگران هیچ چیز نیستیم و حتماً موفق و پیروز خواهیم شد. از سوی دیگر، باید آن‌ها را جدی بگیریم، آسان نیستند، مشکلات واقعی دارند و نباید سبک شمرده شوند؛ بدون تلاش سخت و مبارزهٔ طاقت‌فرسا، پیروزی حاصل نمی‌شود.

ترس و بی‌باکی نیز تحت قانون وحدت اضداد است. در جهان هیچ انسانی کاملاً بی‌باک و بدون نگرانی وجود ندارد. نگرانی از هنگام تولد همراه انسان است. دانش‌آموزان نگران امتحان‌اند و کودکان نگران توجه والدین به برادران یا خواهرانشان. علاوه بر این، سختی‌ها و بلاها، بیماری‌ها و مشکلات فراوان‌اند؛ تب ۴۱ درجه و دیگر حوادث، همان‌گونه که گفته‌اند: «در طبیعت طوفان‌های غیرمنتظره و در زندگی دگرگونی‌های پیش‌بینی‌نشده هست». مشکلاتی که در مبارزه طبقاتی و مبارزه با طبیعت بر سر راه داریم، بسیار بیشترند. اما به جز ترسوها و فرصت‌طلبان، بیشتر مردم و به ویژه پرولتاریا و کمونیست‌ها، ابتدا خوش‌بینی و تحقیر مشکلات را در نظر می‌گیرند و سپس به بررسی کامل کارها و تحقیقات علمی می‌پردازند، هر جنبهٔ متضاد امور را تحلیل می‌کنند، آن‌ها را می‌کاوند و قوانین حرکت طبیعت و جامعه را درک می‌کنند.

سپس می‌توان این قوانین را به‌طور نسبی به‌کار گرفت تا مشکلات پیش‌رو را به ترتیب حل کرد، تضادها را مدیریت و وظایف را انجام داد، تا سختی‌ها به آسانی تبدیل شوند، ببرهای واقعی به ببرهای کاغذی، مرحلهٔ پایین یک انقلاب به مرحلهٔ بالاتر، انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی، مالکیت سوسیالیستی توسط جمعیت‌های کوچک به مالکیت سوسیالیستی توسط کل مردم، مالکیت سوسیالیستی توسط کل مردم به مالکیت کمونیستی توسط کل مردم، تولید سالانهٔ چند میلیون تن فولاد به ده‌ها میلیون

تن یا حتی صدها میلیون تن فولاد و محصول بیش از صد یا چند صد کیلو غله در هر مو به چند هزار یا حتی ده‌ها هزار کیلو در هر مو. رفقا، وظیفهٔ ما این است که این تحولات را محقق کنیم.

رفقا، امکان و واقعیت دو چیزند و دو قطب متضاد یک وحدت واحد. امکان کاذب و امکان واقعی نیز دو چیز و دو قطب متضاد یک وحدت واحد. باید هم خونسرد باشیم و هم داغ‌دل، که آن‌ها نیز دو قطب متضاد یک وحدت‌اند. شور و شعف سرشار یعنی داغ‌دلی و تحلیل علمی یعنی خونسردی. برخی افراد در کشور ما در حال حاضر کمی بیش از حد داغ‌دل‌اند. آن‌ها حاضر نیستند به خود فرصت آرامش بدهند، از تحلیل پرهیز می‌کنند و همه‌چیز برای داغ‌دلی است. رفقا، چنین رفتاری برای رهبران مناسب نیست و ممکن است آن‌ها را زمین بزند. این افراد باید توجه کنند و خونسردی خود را حفظ کنند. برخی دیگر خونسردی را به داغ‌دلی ترجیح می‌دهند. آن‌ها برخی امور جاری را نمی‌پسندند و نمی‌توانند با جریان پیش روند. کسانی که منتظر می‌نشینند و می‌خواهند سرانجام با مخالفان خود حساب کنند، در این دسته‌اند. در برخورد با این افراد، ما باید به تدریج شور و حرارت درونی آن‌ها را افزایش دهیم.

گفتگو با مدیران مناطق مختلف تعاونی

نوامبر–دسامبر ۱۹۵۸

[منبع: Long Live Mao Zedong Thought، نشریهٔ گارد سرخ]

۱. سخنرانی ۳۰ نوامبر ۱۹۵۸

فرقی نمی‌کند چه فعالیتی در دستور کار باشد، دولت مرکزی و دولت‌های محلی باید قطعات و بخش‌ها را با هم هماهنگ کنند. این یک قاعدهٔ اصول مرکزی دموکراتیک و روش خط توده‌هاست؛ در غیر این صورت موفق نخواهد بود. آیا این بار بر لی فو–چون [۱] سرما ریخته می‌شود؟ برنامه‌ها باید مثبت و قابل اعتماد و بر پایه‌ای پایدار باشند. تشویق لازم است. شور و اشتیاق مردم نباید خنثی شود و باید از درس‌های ۱۹۵۶ آموخت.

در منطقهٔ محلی، رابطهٔ بین بخش‌ها و قطعات هم مهم است. دبیر اول همان قطعه است و دبیران تقسیم کار همان بخش‌ها. آن‌ها نیز باید هماهنگ باشند. دبیر اول باید با دبیر صنعتی هماهنگ شود. شور و

اشتیاق در کنفرانس پیتای–هو برای ۳۰ میلیون تن بود که از این مقدار ۱۰ میلیون ناشی از ذهنی‌گرایی بود. بدون تجربه، دشواری یک کار شناخته نمی‌شود.
(اختلال نخست‌وزیر: قطعاً نه مرموز و هرگز ساده. XX: مناطق مختلف ممکن است دربارهٔ سهمیه‌های آهن و فولاد بیشتر فکر کنند. کمی کاهش برنامه تأثیری بر برنامهٔ کشوری نخواهد داشت. سهمیه‌های فولاد، برق و ارتباطات باید طبق برنامه دوم باشد؛ سایر سهمیه‌ها طبق برنامه اول.)

جلسهٔ عمومی کمیتهٔ مرکزی در ششم و هفتم برگزار خواهد شد. آیا باید چارچوب موضوع بحث شود؟ فعلاً باید برنامه را دنبال کنیم و ببینیم چه می‌شود. تصمیم‌گیری تا ۱ ژوئیه سال آینده انجام خواهد شد. در ابتدا برنامه‌ای برای افزایش تولید غله نبود، اما بعد از چند جلسه مطرح شد. «منشور هشت‌ماده‌ای» کشاورزی فقط به چیزهای روی زمین می‌پردازد، نه در آسمان (نور خورشید و هوا قابل کنترل نیستند). آسمان و زمین وحدت تضادها هستند.

برای کارهای خوب نیاز به سخنان طولانی نیست. لائوتسه در طول عمرش تنها کمی بیش از ۵۰۰۰ کلمه نوشت. صنعت با کشاورزی متفاوت است. در صنعت، عوامل زیادی از طریق روابط متقابل بر یکدیگر اثر می‌گذارند. برای توسعهٔ فولاد، باید زغال‌سنگ، برق و غیره توسعه یابد. هیچ حلقهٔ مفقوده‌ای نباید باشد. در کشاورزی عوامل کمتری بر یکدیگر اثر می‌گذارند. اتحاد سه‌جانبهٔ حزب، توده‌ها و تکنسین‌ها وجود دارد. زمین‌های آزمایشی و برداشت‌های بالا، آزادسازی بزرگی برای بشریت و فهم انسان از طبیعت است. سیستم سه‌سه بسیاری از ضرایب بیمه را شکست. بهتر است آن را یادداشت کنیم. باید زمان‌بندی انعطاف‌پذیرتر شود و بازنگری‌های بیشتری انجام شود. در اکثر مناطق کشور، هر نفر حدود یک مو زمین دارد.

کمون‌های مردمی باید برای دو روز دیگر مورد بحث قرار گیرند و بازنگری‌ها تکمیل شوند. تا کنون مسائل زیادی مطرح شده است. پرسش اینکه آیا کمون‌های مردمی باید در شهرها تأسیس شوند پاسخ داده شده است: آن‌ها تأسیس خواهند شد. در مورد مسئلهٔ شبه‌نظامیان و خانواده، دالس ما را به کار اجباری و نابودی خانواده متهم می‌کند. سرمایه‌داری مدت‌هاست خانواده را نابود کرده است. برای پول، پدر پسر را طرد می‌کند. اکنون جامعهٔ ما از سالمندان مراقبت می‌کند: «از سالمندان ما مراقبت کنید و از این طریق از سالمندان دیگران هم؛ از جوانان ما مراقبت کنید و از این طریق از جوانان دیگران هم.»

تفاوت دستمزدها نسبتاً زیاد است، حدود چهار برابر یا بیشتر. دهقانان گرایش به برابری دارند، اما نباید اختلاف بیش از حد باشد و نه اینکه هیچ تفاوتی نباشد. اختلاف دستمزد در اتحاد جماهیر شوروی بیش از حد زیاد است. ما نمی‌توانیم از آن پیروی کنیم. در آینده، مبلغ کم دستمزد چه اهمیتی دارد؟ ۱۵ یوان چه ارزشی دارد؟ باید ۳۰ تا ۴۵ یوان باشد. وقتی دستمزد همه به چند ده یوان برسد، تفاوتی نخواهد بود. این مربوط به مناطق روستایی است. اختلافات در شهر ممکن است کمی بیشتر باشد، که لازم است. در شهر، دستمزدهای هوانگ ین-په [۲]، می لان-فانگ [۳] و استادان نباید کاهش یابد. در آینده، وقتی محصولات اجتماعی فراوان‌تر شود و دستمزدهای پایین بالا برود و به دستمزدهای بالا نزدیک شود، وارد کمونیسم خواهیم شد. دربارهٔ «به هر کس به اندازهٔ کارش» و «به هر کس به اندازهٔ نیازش»، چگونه برابر کنیم؟ این روند از پایین به بالا است.

نیم روزی را صرف بحث دربارهٔ سبک کار کنیم. مشکلات اصلی در حال حاضر اجبار و گزارش‌های کاذب است. در شهرستان تسائویانگ بی‌سوادی رفع نشده، اما گزارش داده شده که بی‌سوادی از بین رفته است. در مورد اجبار، دو نوع افراد وجود دارند: یک نوع عناصر طبقاتی بیگانه و نوع دیگر نادانان. چه تعداد واقعاً اجبار می‌کنند و دستور می‌دهند؟ یک درصد، پنج درصد، ده درصد؟ در دسامبر امسال یا ژانویه سال آینده، همهٔ مناطق باید یک کنگرهٔ حزبی برگزار کنند تا مسئلهٔ سبک کار را بررسی کنند.

دو سؤال مهم در نیمهٔ دوم سال پیش آمد: یکی کمون‌های مردمی و دیگری گرفتن فولاد به‌عنوان حلقهٔ کلیدی. همه کمی نگران هستند؛ مقررات اکنون در حال تدوین است تا ذهن همه آرام شود. سند کمون‌های مردمی در کنفرانس چنگچو تهیه شده است. برنامه‌های نشست به دقت طراحی شده است. دفتر شرق چین در حال وخیم شدن است. در گذشته چنین شرایطی غیرقابل تصور بود. زغال دارد، اما حمل و نقل انجام نمی‌شود.

در مورد تولید کشاورزی ۱۹۵۹، تولید غلهٔ امسال ۷۵۰ میلیارد «کاتی» است؛ سال آینده ۳۰۰ میلیارد کاتی افزایش خواهد یافت و به ۱۰۵۰ میلیارد کاتی خواهد رسید و میانگین بیش از ۱۵۰۰ کاتی به ازای هر نفر خواهد بود. با سه سال تلاش سخت، به ۲۰۰۰ کاتی به ازای هر نفر خواهیم رسید. باید برخی محصولات ریشه‌ای نیز کشت شود. امسال سیاست گزارش کمتر از مقدار واقعی را تمرین کنیم و برخی ملاحظات را اعمال کنیم. تولید پنبهٔ امسال ۶۷ میلیون «پیکول» گزارش شده است. سال آینده به ۱۰۰ میلیون پیکول خواهد رسید. تولید غله دقیقاً چقدر است؟ آیا تقریباً دو برابر شده است؟ احتمالاً بهتر است ۹۰ درصد افزایش ثبت شود. دربارهٔ غذای قابل خوردن، نباید هیچ ملاحظه‌ای شود یا باید برخی

ملاحظات اعمال شود؟ بهار آینده آیا مناطقی خواهند بود که مردم نتوانند سه وعده در روز غذا بخورند؟ گوانگ‌دونگ دستور داده است که سه وعده غذا در روز داشته باشند. مردم شاندونگ می‌گویند اکنون نان‌های نازک می‌خورند. بهار آینده چه خواهند کرد؟ در حال حاضر نمی‌توانیم تعیین کنیم دقیقاً چه مقدار غله داریم. آیا باید اکنون کمتر بخوریم و بعد بیشتر؟ همهٔ مناطق باید در این مورد بحث کنند.

در وضعیت بین‌المللی، خروشچف یک کنفرانس مطبوعاتی برگزار کرد و دربارهٔ مسئلهٔ برلین بازی‌هایی انجام داد. اگر شما رها نکنید، من رها خواهم کرد. خروشچف همچنین می‌داند چگونه وضعیتی پرتنش ایجاد کند. بیایید ما نیز مقداری تنش ایجاد کنیم تا غرب از ما بخواهد چنین نکنیم. بگذارید غرب از تنش بترسد، زیرا این به نفع ما خواهد بود. پس از انتشار گزارش رسمی کنفرانس چین و شوروی، تایوان جلسهٔ اضطراری برگزار کرد. اما مسئلهٔ تایوان در این کنفرانس اصلاً مورد بحث قرار نگرفت. برگزاری نشست چهار قدرتی ظاهراً به دلیل تأثیر چین لغو شد، اما در واقع در کنفرانس نیز به آن اشاره نشد. سفر در مسافت طولانی امن است؟ اعصاب استالین سالم نبود و قبلاً هیچ جا نمی‌رفت. انواع اطلاعات ثابت کرده‌اند که امپریالیسم حالت دفاعی اتخاذ کرده است، نه تهاجمی.

در بیانیهٔ هجدهم دالس آمده است: «اگر شما کمونیست‌ها کمون‌های مردمی را ترویج می‌کنید، فراتر از آن عمل نکنید. اگر به کار خود برسید و در امور فراتر دخالت نکنید، ما آسوده خاطر خواهیم بود. شما مزاحم من نمی‌شوید، من مزاحم شما نمی‌شوم.» دالس می‌گوید ما کار اجباری و تمامیت‌خواهی ترویج می‌کنیم و ذخیرهٔ ما بیش از حد است. او می‌گوید ذخیره چیزی است که پس از کسر دستمزد از کل درآمد باقی می‌ماند. او چنین چیزی را سرمایهٔ ذخیره می‌نامد. استعمار – ملی‌گرایی – کمونیسم فرمول لنین است. بیانیهٔ هجدهم دالس را با دقت بخوانید. او به قدرت ذخیرهٔ عظیم و قدرت سازمانی ما اعتراف می‌کند. از نظر فلسفی نمی‌تواند ما را شکست دهد. سخنان او لحن پایینی دارد. به لبهٔ جنگ یا قدرت و موقعیت اشاره نمی‌کند. او نسبتاً سیستماتیک است. او هدایتگر آمریکا است. انگلیسی‌ها حیله‌گر و زیرک هستند. آمریکایی‌ها نسبتاً زودجوش‌اند. انگلیسی‌ها دائماً حرکات استراتژیک و تاکتیکی انجام می‌دهند. دالس پنج مسئلهٔ بزرگ جهان را بررسی می‌کند: ملی‌گرایی، دوقطبی، انرژی اتمی، فضای بیرونی و کمونیسم. او فردی اندیشمند است. برای خواندن بیاناتش باید کلمه‌به‌کلمه مطالعه کرد و به فرهنگ لغت انگلیسی مراجعه نمود. در کنفرانس مطالعهٔ نظم جهانی، ۳۷ میلیون پیرو مذهبی نامه‌ای صادر کردند که خواستار به رسمیت شناختن چین شد. دالس می‌گوید کلیساها فقط می‌توانند اصول اخلاقی را تعیین کنند، اما نمی‌توانند در جزئیات دخالت کنند.

آیا هشت دیدگاه مطرح شده در کنفرانس پِی‌تای‌هو هوشمندانه است؟ بله. پیمان آتلانتیک شمالی حمله‌ای به ملی‌گرایی و کمونیسم داخلی است (تأکید بر حمله به منطقهٔ میانی، آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین) و دفاع در برابر اردوگاه سوسیالیستی، مگر آنکه حادثهٔ مجارستان دیگری رخ دهد. اما در تبلیغات ما مسئله فرق دارد؛ باید هنوز ادعا کنیم که حمله است. نباید توسط تبلیغات خودمان فریب بخوریم. لیپمن مقاله‌ای نوشت و گفت که حمله نیست، اما نتوانست مردم شوروی را قانع کند. چه کسی از چه کسی بیشتر می‌ترسد؟ لیپمن پیشنهاد می‌کند هند را تقویت کنند تا در برابر ما مقاومت کند. به نظر می‌رسد آن‌ها از ما می‌ترسند، می‌ترسند که ما برای رهبری در آسیا و آفریقا بجنگیم، از موج اقتصادی بالای ما می‌ترسند. در نهایت، تنش به نفع ماست. دوگل ظاهر شد. او مجبور بود در هر صورت ظاهر شود. حضور او به ضرر پرولتاریای فرانسه است. آیا بهتر است ارتش آمریکا هرچه زودتر از خاورمیانه عقب‌نشینی کند یا دیرتر؟ تنها کمی بیش از یک ماه طول کشید و همه رفتند، نشان می‌دهد که عقب‌نشینی کرده‌اند. شلیک توپخانه توسط تایوان مفید بود، در غیر این صورت شبه‌نظامیان به این سرعت سازماندهی نمی‌شدند. تحریم، پیوستن به سازمان ملل، صلح، جنگ و مسئلهٔ بمب اتم: به چه کسی بیشتر سود می‌رساند؟ بهتر است بترسیم یا نترسیم؟ تصمیم بگیریم: نترسیدن بهتر است. مسئله را با هم بحث کنید و از ارواح نترسید. دالس جنگ را دوست دارد. مورد انتقاد قرار گرفتن ظاهر کاذب است، نه ذات واقعی. دالس هدایتگر واقعی است. کمیته‌های استانی باید افراد ویژه‌ای را منصوب کنند تا «مواد مرجع» را بخوانند.

خروشچف بیش از حد محتاط و نامتعادل است. او یک پا لنگ است. با هر دو پا راه نمی‌رود. برای امرار معاش، مردم ۲۰۰ روبل دریافت می‌کنند، کمی بیشتر از ما. صنعت سنگین شوروی بسیار بزرگ و متمرکز است و مناطق محلی را نادیده می‌گیرد. بر اداره تأکید دارد و خط مردم را ندارد.

این جلسه نسبتاً طولانی و نسبتاً آرام است. عمدتاً دو سند تمرکز یافته‌اند. بسیاری از افراد در داخل و خارج حزب هنوز مسئلهٔ ببر کاغذی را درک نکرده‌اند. بعضی می‌گویند چون ببر کاغذی است، چرا به تایوان حمله نمی‌کنیم؛ چرا باید ادعای رسیدن به بریتانیا و پیشی گرفتن از آن را داشته باشیم؟ من مقالهٔ کوتاهی نوشتم تا این مسئله را توضیح دهم. هم واقعی است و هم کاذب. ظاهر موقت واقعی است، اما در درازمدت از کاغذ ساخته شده است. ما همیشه گفته‌ایم که باید از نظر تاکتیکی به آن توجه جدی کنیم اما از نظر استراتژیک آن را تحقیر کنیم. این در مبارزه با طبیعت و همچنین در مبارزه طبقاتی صادق است. حذف چهار آفت، ریشه‌کنی بی‌سوادی، جنگل‌کاری مجدد و [ریشه‌کنی] شیستوزومیازیس؛ همهٔ این‌ها نمی‌توانند در یک سال تحقق یابند، بلکه نیاز به چندین سال دارند.

۲. سخنرانی ۱۲ دسامبر ۱۹۵۸

۱. دربارهٔ گزارش رسمی: غرب ممکن است فروپاشد. به نظر می‌رسد که چنین خواهد شد، اما نمی‌توان مطمئن بود. بلوک قاره‌ای اروپا باید با بریتانیا و آمریکا مقابله کند، اما تضادهای داخلی زیادی دارد. تضادهایی بین آلمان و فرانسه و همچنین بین بریتانیا و آمریکا وجود دارد. آن‌ها هم‌زمان متحد می‌شوند و علیه یکدیگر مبارزه می‌کنند. استالین جنگ درون سرمایه‌داری را پیش‌بینی کرده بود. ما مدت‌ها پیش گفته‌ایم. در مقاله‌ای که در ۱۹۴۶ نوشتیم، مناطق حائل میان آمریکا و اتحاد شوروی را شناسایی کردیم. مبارزه برای مناطق حائل جنبهٔ اصلی است. چرا باید با اتحاد شوروی بجنگند و نه با مناطق حائل؟ به نام ضدکمونیسم، سیاست تجاوز را پیش می‌برند. اگر مناطق حائل مورد حمله قرار گیرند، مقاومت توسط همین مناطق ایجاد خواهد شد، و با وسعت آن‌ها، نمی‌توانند بر آن غلبه کنند. این شامل آمریکا، فرانسه، آلمان و ایتالیا می‌شود. آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین مناطق پشتیبانی آن‌ها هستند. در اروپا، آسیا و آفریقا مشکلاتی وجود دارد. پس چگونه آمریکا می‌تواند خارج شده و با اتحاد شوروی بجنگد؟

موضوع بهره‌کشی انسان است. تنها با بهره‌کشی از انسان است که می‌توان زمین را بهره‌برداری کرد. تنها با انسان است که خاک وجود دارد؛ تنها با خاک است که ثروت ایجاد می‌شود. اگر انسان کشته شود، اشغال خاک چه فایده‌ای دارد؟ دلیلی برای بمب اتم نمی‌بینم. سلاح‌های متعارف هنوز مورد استفاده هستند. ما معتقدیم تا زمانی که بمب اتمی استفاده نشود، آلمان، فرانسه و ایتالیا راضی خواهند بود و بسیاری از کشورها از آمریکا نخواهند ترسید. آیا می‌توان معاهده‌ای ترتیب داد که توافق متقابل برای عدم استفاده از بمب اتم وجود داشته باشد؟ با وجود سرمایهٔ انحصاری، جنگ اجتناب‌ناپذیر است، زیرا منابع خام و بازارها محدودند.

ارزیابی وضعیت بین‌المللی در گزارش رسمی: امپریالیسم حتماً فرو خواهد پاشید و در درون خود جنگ خواهد داشت. نیکسون می‌گوید: برای ترویج رقابت اقتصادی، هند باید تقویت شود. چگونه می‌توان هند را تقویت کرد؟ جو بدبینی غرب را فرا گرفته، اما جو ما شاد و خوشبینانه است. واژهٔ «فروپاشی» باید سنجیده شود. این حقیقت است، اما وقتی گفته شود، آیا آن‌ها هشدار نمی‌گیرند؟ اما چارهٔ دیگری نیست. آمریکا می‌خواهد عناصر لیبرال را به تایوان سوق دهد. در عراق تنش وجود دارد. تعداد زیادی از ضدانقلاب‌ها در چند روز اخیر دستگیر شدند، اما نتیجه هنوز مشخص نیست. عمدتاً آمریکا، بریتانیا،

ترکیه و ایران در حال شکل دادن به توطئه هستند. (چرا خاجامو اتحادیه کارگری را منحل کرد؟ جای تعجب است که دستگاه اطلاعاتی عراق اینقدر کارآمد است.)

۲. سه سند آماده شده‌اند. دربارهٔ مسئلهٔ استعفا، باید یک «بت» وجود داشته باشد. یک طبقه باید رهبر خود را داشته باشد. کمیتهٔ مرکزی باید دبیر اول داشته باشد. بدون اتم به عنوان هسته، باران شکل نمی‌گیرد. بهتر است به جای هرج‌ومرج پس از مرگ، اکنون هرج‌ومرج وجود داشته باشد، در حالی که فرد زنده است. بدون هسته امکان‌پذیر نیست. باید انسجام وجود داشته باشد. پس از مدتی، یک «بت» ظاهر می‌شود و نسبتاً حذف او دشوار می‌شود. این یک وضعیت روانی دیرینه است. در آینده، وظایف من ممکن است افزایش یا کاهش یابد، ارتقا یا تنزل پیدا کند. در واقع، من فقط به عنوان نیمهٔ رئیس خدمت می‌کنم و مسئول امور روزانه نیستم.

در مورد برنامهٔ سال ۱۹۵۹، اجازه دهید ابتدا چند ماه روی آن کار کنیم. دوباره در اواسط فوریه دیدار خواهیم کرد.

وضعیت کمون‌های مردمی و دستورهای اجرایی

چطور هستند کمون‌های مردمی؟ نشست دبیران کمیته‌های استانی و شهری در ۱ فوریه برگزار خواهد شد، یا در پکن، یا چنگ‌تو، یا شانگهای.

روزنامه‌های هنگ‌کنگ، چیانگ کای‌شک را به خاطر «عجولانه وداع با معبد اجدادی و فرار به تایوان» مورد انتقاد قرار دادند.

مجلس خلق در ۱۵ مارس تشکیل می‌شود.

در نشست ۱ فوریه، علاوه بر بررسی دو قطعنامه، لازم است ساختار دولت بازسازی شود. گزارش مجلس خلق باید تهیه و مسئله آموزش بررسی شود. دستورالعمل‌های داخلی بیشتری برای کمون‌های مردمی لازم است.

آیا کمون‌های مردمی قانون اساسی را نقض کرده‌اند؟ مسئله ادغام سیاست و کمون—for example— توسط مجلس خلق تصویب نشده و در قانون اساسی نیامده است. بسیاری از بخش‌های قانون اساسی قدیمی‌اند، اما اکنون قابل بازنگری نیستند. پس از پیشی گرفتن از آمریکا، قانون اساسی مکتوبی تنظیم خواهیم کرد. اکنون داریم از آمریکا تقلید می‌کنیم؛ چیزی که داریم یک قانون اساسی نانوشته است. آمریکا نیز قانون اساسی نانوشته دارد که ماده به ماده شکل گرفته است.

ورود به کمونیسم نیازمند ۱۵، ۲۰ سال یا حتی مدت طولانی‌تر است. تحقق مالکیت اجتماعی همه‌جانبه مردم ممکن است دست‌کم سه یا چهار سال طول بکشد، در طول برنامه پنج‌ساله دوم، یا تا پنج یا شش سال در برنامه پنج‌ساله سوم.

سند کمون‌های مردمی باید اینجا و آنجا دوباره اصلاح و بازنگری شود. سه روز، شامل ۱۵، ۱۶ و ۱۷، صرف بازنگری خواهد شد. در ۱۸م گزارش رسمی منتشر و مسئله استعفای رئیس اعلام می‌شود. قطعنامه درباره کمون‌های مردمی در ۱۹م منتشر خواهد شد.

اگر درباره استعفای رئیس پرسش‌های بیشتری پیش آید، ممکن است کنفرانس تلفنی دیگری برای توضیح برگزار شود.

در کنفرانس پئی‌تای‌هو من اشتباه کردم. تمرکز بر ۱۰/۷ میلیون تن فولاد، کمون‌های مردمی و بمباران Quemoy باعث شد سایر مسائل را در نظر نگیریم. قطعنامه کنفرانس پئی‌تای‌هو اکنون باید اصلاح شود. آن زمان شور و شوق داشتم و نتوانستم شور انقلابی و روحیه عملی را با هم ترکیب کنم. در کنفرانس ووچان این دو با هم ترکیب شدند. قطعنامه باید اصلاح شود: با دو پا حرکت کنید، شور انقلابی روسیه و روحیه عملی آمریکا را با هم داشته باشید.

چن چیانگ‌مینگ با رئیس اداره مالیات شهرستان تونگ‌چیانگ هم‌دست است. یکی از آن‌ها را به عنوان رئیس اداره انتخاب کنید و سپس در دو ماه تغییر دهید.

موضوع همچنان به دو جمله خلاصه می‌شود: «مهم و غیرمهم، فوری و غیرضروری؛ باید به نسبت درست در نظر گرفته شوند. خوداتکایی [وابسته به] گروه‌های کوچک بومی است.» و در سطح افقی، «برتری سیاسی» است.

نشستی باید بعدازظهر برگزار شود و اطلاعیه‌ها صادر گردد. دیکتاتوری لازم است. دبیران کمیته‌های استانی باید بدانند چه کاری انجام دهند. [چین] به هر حال عقب‌مانده است. از آنجا که قبلاً عقب‌مانده بودیم، چند سال بیشتر تفاوتی ندارد. دبیران کمیته‌های استانی باید همه جوانب را در نظر بگیرند و وضعیت کلی را بسنجند. ایدهٔ کشور به عنوان یک صفحه شطرنج باید با شور و شوق محلی ترکیب شود. وقتی هنوز تضادهایی وجود دارد، منافع ملی باید اولویت داشته باشند. در نظر گرفتن کل، عالی‌ترین اخلاق است و با داشتن آن، ضرر نخواهید دید. کسی که کل را در نظر نگیرد، ضرر خواهد کرد. یانگ ای‌چن به کل توجه نکرد و تلاش کرد از موقعیت سوءاستفاده کند و ژو و چن را ساقط کند. کسانی که چنین کاری می‌کنند، فقط سنگی برمی‌دارند تا روی پای خود بیفتند. کسانی که کل را در نظر می‌گیرند، موفق‌اند. همه کسانی که در تاریخ کل را نادیده گرفتند، پایان خوبی نداشتند، مانند یانگ ای‌چن، کائو کانگ و لو چانگ‌لونگ.

آماده باشید که اشتباه متحمل شوید و کل را در نظر بگیرید. چقدر مارکسیسم–لنینیسم در یانگ ای‌چن وجود داشت؟ حتی یک ذرّه هم نبود.

برخی استان‌ها بسیار فقیرند. اهمیتی ندارد اگر چند دهه دیگر فقیر بمانند، اما در واقع آن‌ها اینقدر طولانی فقیر نخواهند ماند.

خود را فدا کنید و به دیگران کمک کنید. هنگ‌نیانگ شب‌ها بیرون می‌ایستاد و مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفت. برای چه بود؟
یادداشت‌ها

۱. لی فو–چون (۱۸۹۹–) – اهل هونان، لی فو–چون از نزدیکان دیرینه مائو تسه‌تونگ بود. او در سال‌های ۱۹۲۵–۲۶ در مؤسسه آموزش جنبش دهقانان با مائو همکاری کرد و همسرش Ts’ai Ch’ang، خواهر بهترین دوست مائو، Ts’ai Ho–sen، است. از سال ۱۹۵٤، او به‌عنوان رئیس کمیسیون برنامه‌ریزی دولتی خدمت می‌کند.

۲. هوانگ یان–په – به یادداشت ۲، ص. ۱۹ همین جلد مراجعه شود. تصحیح: یادداشت ۱۹، ص. ۱۲ همین جلد.
۳. می لان–فانگ (۱۸۹٤–۱۹٦۱) – یکی از مشهورترین و برجسته‌ترین بازیگران اپرای پکن.
٤. ارجاع به ریاست جمهوری – اشاره به پیشنهاد مائو برای کناره‌گیری از ریاست جمهوری جمهوری خلق چین.

پاسخ به مقاله «گروه آموزش و پژوهش فیزیک دانشگاه تسینگ‌هوا در برخورد با معلمان به سمت چپ متمایل است تا راست»

۲۲ دسامبر ۱۹٥۸
[منبع: Long Live Mao Zedong Thought، انتشار توسط نگهبانان سرخ]

پیشنهاد می‌کنم این مقاله چاپ و برای کمیته‌های حزبی، شاخه‌های عمومی و فرعی تمام دانشگاه‌ها، مدارس ویژه و ارگان‌های تحقیقاتی علمی توزیع شود تا مطالعه و بررسی گردد. باید بحثی انجام شود تا جهت‌گیری اصلی اصلاح شود و تلاش شود تا تعداد بیشتری از استادان، مدرسین، دستیاران و پژوهشگران در خدمت آموزش، فرهنگ و علم پرولتری قرار گیرند. نظر شما چیست؟ همچنین این مقاله باید برای کمیته‌های حزبی و شاخه‌های عمومی سازمان‌های ادبی و هنری، روزنامه‌ها، مجلات و ارگان‌های نشر نیز توزیع شود تا مطالعه و بحث گردد. لطفاً بررسی و تصمیم‌گیری شود.

پیوست

گروه آموزش و پژوهش فیزیک دانشگاه تسینگ‌هوا در برخورد با معلمان به سمت چپ متمایل است تا راست

اخیراً شاخه عمومی حزب گروه آموزش و پژوهش دانشگاه تسینگ‌هوا، کار گروه شاخه آموزش و پژوهش فیزیک را بررسی کرده و اعضای حزب را گرد هم آورد تا سیاست آن گروه در قبال روشنفکران را بررسی کنند. مشکلات زیر در این بحث آشکار شد:

۱. احساس می‌شود روشنفکران موضوع انقلاب در دوره انقلاب سوسیالیستی هستند و حتی بیشتر هنگام ورود به کمونیسم، زیرا اکثریت مطلق آنان روشنفکران بورژوا و عضو طبقه استثمارگر هستند. حتی دستیاران عضو لیگ نیز به‌عنوان موضوع انقلاب تلقی می‌شوند.

۲. احساس می‌شود برای شروع از منافع طبقه کارگر، باید خط طبقاتی دنبال شود، نه خط توده‌ها، زیرا برای مدرسه مناسب نیست. برای روشن شدن خطوط تمایز، به سمت «چپ» تمایل دارند. آن‌ها معتقدند «به نمایش گذاشتن نقش معلمان قدیمی» خط طبقاتی را گیج می‌کند و مبارزه را تضعیف می‌سازد.

۳. احساس می‌شود تمام روشنفکران سطح بالا اساساً با سیاست آموزش حزب مخالف هستند و تشکیلاتی برای حمله به ما ایجاد کرده‌اند؛ باید مقابله کنیم. تمام اهداف جبهه متحد ارتجاعی هستند. حضور آن‌ها برای ایجاد مخالفان است.

٤. احساس می‌شود جایگاه حزب و آگاهی توده‌ای بالا رفته و زمان جایگزینی با اعضای حزب فرا رسیده است. با توجه به حجم کار سنگین، انجام کار جبهه متحد، جهش بزرگ را مختل می‌کند. رهبران تمام سازمان‌ها باید با اعضای حزب جایگزین شوند.

به‌دلیل چنین افکار اشتباهی، روش‌های نادرستی در کار اتخاذ شد.

مدیر دفتر آموزش و پژوهش، لیو شائو-تَنگ (میان‌چپ)، همیشه عملکرد نسبتاً خوبی داشت، اما شاخه احساس می‌کرد که او فقط می‌تواند به‌عنوان نمونه منفی باشد. از او خواسته شد تا طرح آموزشی را همراه با چند دستیار عقب‌مانده تدوین کند. در همین حال، اعضای حزب و لیگ طرح دیگری پشت سر او آماده کرده و قصد رقابت داشتند. لیو با شور و اشتیاق فراوان، شبانه‌روز کار کرد و وظیفه را به اتمام رساند. هیچ ایرادی نمی‌توان یافت. با این حال، اعضای حزب طرح او را کنار گذاشتند و طرح تدوین شده توسط اعضای حزب و لیگ را به توده‌ها برای بحث تحویل دادند.

در جریان جنبش آموزش سوسیالیستی و کمونیستی، اعضای حزب و لیگ در جلسات گروه کوچک اعلام کردند: «اگر اکنون کمونیسم را ترویج نکنیم، در برابر بورژوا عقب‌نشینی کرده‌ایم. مدیر مدرسه کاهش حقوق را رد می‌کند؛ این مصالحه با روشنفکران سطح بالاست. اگر آنان [سیاسی] آگاه هستند، باید

داوطلبانه حقوق خود را کاهش دهند. اگر این افراد هنوز اصلاح نمی‌شوند، باید به خانه سالمندان فرستاده شوند!»

تمام کارهای گروه آموزش و پژوهش توسط شاخه حزب انجام شد، بدون مشورت با رئیس گروه. شاخه عمومی حزب می‌خواست شور و اشتیاق تمام معلمان را برانگیزد، اما شاخه نتوانست مسئله را درک کند. احساس می‌کرد اگر جایگاه این افراد پایین آورده نشود، نمی‌تواند شور و اشتیاق اعضای حزب و لیگ را برانگیزد. هنگامی که شاخه عمومی حزب پیشنهاد داد که توده‌ها تجربیات اجرای سیاست آموزش را جمع‌بندی کنند، شاخه نیز تمایل نداشت و گفت: «چرا لازم است تجربیات را همراه با موضوعات انقلاب جمع‌بندی کنیم؟»

اخیراً کمیسیون حزب دانشگاه تسینگ‌هوا چنین روش‌های نادرست را اصلاح کرده است.

سخنرانی در کنفرانس منشی‌های کمیته‌های ولایتی و شهری

۲ فبروری ۱۹۵۹

[منبع: زنده باد اندیشه مائو تسه‌دونگ، نشر گارد سرخ]

در مورد مسایل مربوط به «موج بلند»، برخی مردم ممکن است دچار تردید شوند. این عجیب نیست. تردیدها سال به سال به وجود می‌آیند. دو نوع انسان وجود دارد: یک دسته کسانی هستند که نیت نیک دارند و دل‌سوز اند؛ دستهٔ دیگر عناصر خصمانه‌اند، مانند لو لونگ‌چی[[۱]] و زمین‌داران، دهقانان ثروتمند، ضدانقلابیون و عناصر بد. باید میان این دو تمایز گذاشت. هنگامی که دیگران تردید می‌کنند یا سخنان زیان‌بخش می‌گویند، نباید آن را چیز بدی پنداشت، بلکه باید توجه کرد و تحلیل نمود. همیشه نواقص وجود دارد. عجیب نیست اگر برخی مردم تردید داشته باشند. در واقع، این مفید هم است.

برای دو ماه فضای عقب‌نشینی وجود داشت. اکنون اول فبروری است. ما باید تمام نیرو را به‌کار گیریم. خط عمومی تغییر نمی‌کند. همچنان باید «تمام نیرو به‌کار گیریم، بلند نشانه بگیریم و نتایج بزرگ‌تر، سریع‌تر، بهتر و ارزان‌تر» به دست آوریم. ما باید نهایت کوشش خود را به‌کار بریم... باید تمام نیرو به‌کار بریم، در پی بلندترین قله‌ها برویم، نه میانه‌راه و نه پایین‌ترین سطح. در ماه‌های نوامبر و دسامبر قدری

عقب‌نشینی صورت گرفت. مردم نیاز به استراحت داشتند. کمی آرامش چیز غیرمعمولی نیست، اما اکنون دوباره باید نیرو به‌کار بریم.

پس از یک سال تلاش، وضعیت «جهش بزرگ به‌پیش» آشکار گردیده است. آیا این پدیده موقتی است؟ آیا در چند سال آینده هر سال جهشی به‌پیش خواهیم داشت؟ با کشوری چون کشور ما، با جمعیت بزرگ، سرزمین وسیع و منابع فراوان، و با استفاده از تجارب اتحاد شوروی، این ممکن است. ایالات متحده را نیز می‌توان جهشی بزرگ دانست؛ بیش از صد سال در جهان در صدر بوده است. آن سرمایه‌داری است. اکنون دیگر پیشرفت نمی‌کند. چه جهش بزرگ، چه متوسط و چه کوچک باشد، ما احتمالاً جهش خواهیم داشت. اگر جهش بزرگ نباشد، جهش کوچک خواهیم داشت. بیشتر احتمال دارد که هر سال جهش بزرگ داشته باشیم. آیا اکنون وضعیت جهش بزرگ در حال گسترش است؟ امیدوارم همهٔ شما در این باره بیندیشید که در آینده جهش‌های بزرگ، متوسط یا کوچک خواهیم داشت. من خودم متمایل به جهش به‌پیش هستم.
به‌اصطلاح شیوهٔ کار همان دیالکتیک است. باید توسعهٔ برنامه‌ریزی‌شده و متناسب وجود داشته باشد، و همچنان فعالیت ذهنی. هنگامی که دربارهٔ نقایص سال گذشته بحث می‌شود، برخی تنها بر نقایص متمرکز می‌شوند. با ده‌ها نقص در ذهن‌شان، هیچ دستاوردی را نمی‌بینند. این همان مسئلهٔ «نه انگشت و یک انگشت» است. آیا این متافیزیک است یا دیالکتیک؟

متافیزیک چند ویژگی دارد: نخست، نگاه کردن به مسائل به‌صورت منفرد و یک‌جانبه؛ به‌جای آنکه جهان را یک کل با پیوند متقابل اجزا ببیند، آن را همچون دانه‌های شن پراکنده می‌نگرد. دوم، نگاه سطحی به مسائل؛ به‌جای آنکه مسائل را از درون و ذات‌شان بررسی کند، تنها به شکل بیرونی‌شان توجه می‌کند و محتوا را نادیده می‌گیرد. سوم، نگاه ایستا به مسائل؛ آن‌ها را در روند رشدشان نمی‌بیند و از خلال شکل‌ها به محتوا و از سطحی به ذات نمی‌رسد.

«ارجاع داخلی» آژانس خبری چین نوین باید خوانده شود، اما خواندن بیش از حد آن نیز خوب نیست. به‌طور نمونه، گزارش مربوط به مسئلهٔ دانشگاه پکن در سال ۱۹۵۷ نشان می‌داد که راست‌گرایان حملهٔ بی‌پروا کرده و وضع وحشتناکی پدید آورده‌اند. اما چن پُو–تا وقتی خود به آن‌جا رفت، دید که اصلاً آن‌قدرها هم بد نیست. یا مثلاً سخنرانی لین هسی–لینگ: در روز نخست فوق‌العاده به‌نظر می‌رسید، روز دوم شمار کسانی که او را رد می‌کردند افزایش یافت، و در روز سوم او کاملاً پاسخ داده شد. آنچه در «ارجاع داخلی» نوشته می‌شود تاریخ است. باید آن را خواند، اما نباید زیاده‌خوانی کرد. اگر کسی به هرچه

در کتاب‌ها نوشته شده باور کند، بهتر است اصلاً کتاب نخواند. وقتی «وو» پادشاه، «چو» را تنبیه کرد، گفته شد که خون چنان روان شد که هاون‌ها بر آن شناور گردیدند. منسیوس حاضر نشد این را باور کند. اکنون وقتی می‌گوییم کتاب، مقصود ما روزنامه‌ها و مجلات‌اند و «ارجاع داخلی» یکی از آن‌هاست. ما نمی‌توانیم هرچه در آن‌هاست باور کنیم. هنگام شنیدن نیز باید به هر دو طرف گوش سپرد.

فارغ از آن‌همه نقصی که داریم، در نهایت مسئله همان «نه انگشت و یک انگشت» است. چند صد میلیون زحمتکش و چندین میلیون یا ده‌ها میلیون کادر نمی‌توانند فقط کارهای بد انجام دهند. من به این باور دارم. تصورناپذیر است که همهٔ کادرهای رهبری حاضر در اینجا هر روز بعد از شام سرگرم کارهای بد باشند. همان‌گونه که در وُو-چانگ گفته شد، کسانی که در شهرستان‌ها، کمون‌ها و بریگادهای تولید کارهای بد انجام می‌دهند در بیشترین حالت یک تا پنج درصدند. در مورد کادرهای سطح عالی و میانه، چه اینجا باشند و چه نه، همه‌شان می‌خواهند کار خوب انجام دهند؛ نمی‌توان تعداد زیادی یافت که بخواهند کارهای بد بکنند. دربارهٔ کسانی که نیت خوب دارند اما کار بدی از آن‌ها سر می‌زند، باید تمایز گذاشت. تراژدی استالین این بود که می‌خواست کارهای نیک انجام دهد، اما سرانجام کارهای بد کرد. مسائل ذهنی تنها زمانی می‌توانند اثرگذار باشند که در عمل عینی تحقق یابند.

ما باید این شیوهٔ «یک گام بزرگ به پیش برداشتن» را بستاییم و تبلیغ کنیم: باید نقاط کلیدی داشته باشیم، اما در عین حال «روی هر دو پا راه برویم». صنعت مواد خام، برای نمونه، در حال حاضر نقطهٔ کلیدی است. این صنعت باید تا حدی افزایش یابد، در حالی‌که صنعت پروسس باید اندکی کاهش پیدا کند. درست است که سرمایه‌گذاری چندین میلیارد، چندین میلیون دالر امریکایی، برای چندین تُن فولاد نورد شده جهت پیشبرد صنایع سبک و کیمیاوی افزایش یابد. این شیوه باید تبلیغ، بحث و گسترش داده شود.

چون کار اقتصادی بسیار پیچیده است و عوامل آن به‌گونهٔ علت و معلول بر یکدیگر اثر می‌گذارند، در صورت مدیریت نادرست، واکنش زنجیره‌ای پدید می‌آید. ما باید به عمق آن برویم، تحقیق و مطالعه کنیم و مشکلات را کشف، آشکار و حل نماییم. بدون ورود به عمق، تنها به سطح می‌زنیم نه به رگ خون. بهتر است بی‌باک باشیم، به عمق برویم و آشکار کنیم. تا زمانی که تضادها کاملاً برملا نشوند، حل‌شان ناممکن خواهد بود. مشکلات همان تضادها هستند. بسیاری اوقات وقتی گفته می‌شود مشکلی نیست، در حقیقت مشکل وجود دارد. ما باید مشکلات را کشف، درک و حل کنیم. در «سه یورش به دهکدهٔ چو-چیا-چوان» در کنار آب، کار با دیدار شی هسیو از آن قریه آغاز شد.[[۲]] وقتی این مشکل حل شد،

مشکل دیگری نیز حل شد. پس از پیروزی و شکستن سه دهکده، چو–چیا–چوان منزوی گردید. مشکل سوم ناآگاهی از شرایط داخلی چو–چیا–چوان بود. مردانی به‌عنوان تسلیم‌شده نزد دشمن فرستاده شدند تا حملهٔ بیرونی با همکاری درونی همراه گردد. این شگرد خوبی است. چرا به‌کار نگیریم؟

در گذشته ما همواره شرایط نبرد را بررسی می‌کردیم و پیروزی هنگامی به‌دست می‌آمد که شرایط پخته می‌شد. اکنون در پیشبرد ساختمان و نبرد با طبیعت، نیز باید تحقیق و مطالعه کرد. ما تجربه‌ای در ساختمان نداشتیم. من و دبیران اول ولایات تازه در نیمهٔ دوم سال گذشته به آن پرداختیم. در گذشته عمدتاً به کشاورزی پرداخته بودیم، نه صنعت. آیا کشاورزی واقعاً بر پایه‌ای محکم است؟ چندین من غله، چندین خروار پنبه، کنف، روغن، گاو بزرگ، پرندگان خانگی کوچک — آیا سهمیهٔ آن‌ها بر بنیاد محکمی است یا اغراق‌آمیز است؟ آیا تحقق یافتنی‌اند؟ نباید برای گذر کردن به گزارش دروغین پناه برد. شیوهٔ درست این است که از معیار فراتر رویم: فلان مقدار غله تولید شود، اما مقدار کمتری گزارش شود، زیرا در غیر این صورت سال آینده دشوار خواهد شد. پریسال خیلی زود آغاز کردیم، پارسال به‌موقع بود، امسال اندکی دیر آغاز کردیم. آیا شخم عمیق انجام شده است؟ طبق گزارش روزنامه‌ها، کوددهی نسبتاً خوب پیش رفته است. وضع کود در هُنان چگونه است؟ در زمینهٔ حفظ آب، کود و بهبود خاک چه کرده‌ایم؟ در حفظ آب ما در تلاش ۳۰ میلیارد متر مکعب کار خاکی هستیم. نگرانی من در مورد کود امسال است. بیماری «آب‌آوردگی» در انسان به‌سبب کمبود گوشت و سبزی رخ می‌دهد؛ وقتی محصولات کود نمی‌گیرند، آن‌ها نیز دچار «آب‌آوردگی» می‌شوند.

پس باید به‌شدت کود کیمیاوی بومی، کود باکتریایی، کمپوست، کود سبز، کود دودی، فضولات انسانی و حیوانی را رواج دهیم. با تمرکز بر این موارد اصلی باید کار مشخصی انجام داد. کشت گندم نیازمند کوددهی بیشتر، آبیاری و وجین است. وجین موقتاً ریشه‌های باریک را قطع می‌کند و تبخیر آب را کاهش می‌دهد. دربارهٔ چندین میلیارد من غلهٔ پیش‌بینی‌شده برای امسال، ترتیب درست باید چنین باشد: اصلاح خاک، کود، آبیاری، بذر، کشت متراکم، حفاظت محصول، مدیریت مزرعه و اصلاح ابزار کشاورزی. خاک در مرکز است. وقتی خاک باشد، غله هست. وقتی آب باشد، اصلاح خاک باید مقدم شمرده شود. پس از آن کود، و آبیاری در جایگاه سوم. اما فعلاً نباید بازبینی شود. شنیده‌ام که کار کوددهی نیمی از کار زراعتی را می‌گیرد. اصلاح ابزار بسیار مهم است. هر کمون مردمی باید یک کارخانهٔ ابزار کشاورزی ایجاد کند. این کار باید مطابق شرایط محلی سازمان یابد و پس از آغاز پرشور به خاموشی نگراید. یک انستیتوت ویژهٔ پژوهش ابزار کشاورزی و یک مکتب باید تأسیس شود تا ابزار را

گردآوری، مطالعه، طراحی و نمونه‌سازی کند. (چکیانگ نهادهای پژوهشی هوا و خاک دارد، اما چیزی برای پژوهش ابزار کشاورزی ندارد.)

آیا برای کندن این‌همه متر مکعب خاک و افزودن این‌همه کود، کار دستی لازم است؟ ما باید ماشین داشته باشیم. «جمع‌آوری و بریدن» باید «بریدن و جمع‌آوری» خوانده شود. چگونه کار دستی می‌تواند بریدن، حمل، خرمن‌کوبی و جمع‌آوری را بدون هیچ ماشین‌آلاتی انجام دهد؟!

دو مشکل دیگر هست که می‌خواهم مورد بحث قرار دهم. برخی ما را به‌خاطر این‌که جهشی به‌پیش نکرده‌ایم مورد انتقاد قرار می‌دهند. لحن حدود سی درصد از خرده‌مالکان مرفّه روستایی شبیه زمین‌داران، دهقانان ثروتمند، ضدانقلابی‌ها، عناصر ناپاک و راست‌گرایان است. مردم دموکرات ممکن است در دل نظراتی داشته باشند، اما آن‌ها را علناً ابراز نمی‌کنند. من دربارهٔ این مسئله در کنفرانس وو–چانگ صحبت کردم. حدود پنج درصد از ما قانون را نقض می‌کنند و از انضباط سرپیچی می‌نمایند. کسانی که به حزب و دولت وفادارند، جزو آن یک تا پنج درصد محسوب نمی‌شوند. شور کار و تلاش کادرها و طبقهٔ زحمتکش باید حفظ شود. حتی در میان همان پنج درصد نیز باید تمایز قائل شد. بسته به اوضاع، باید آموزش داده شود تا اشتباهات‌شان اصلاح شود. مبالغه کردن در مشکلات خوب نیست. این تجربه باید هر سال مورد بازبینی قرار گیرد. مانند راهبان بودایی که هر روز ورد می‌خوانند، این تکرار باید باشد. این پرسشِ رابطهٔ فرد و کلی، بخش بزرگ و بخش کوچک، و جز و کل است. حزب ما دهه‌ها تجربه دارد. اگر اشتباه کوچک فردی که اساساً خوب است بزرگنمایی شود، می‌تواند او را کاملاً بد جلوه دهد. لنین گفت: «این سخنان در اصل درست بودند، اما وقتی کمی زیاده گفته شدند، ماهیت‌شان تغییر یافت.» اکنون برخی افراد نیتِ خیر دارند، اما روش‌شان نادرست است و نسبتِ بخش و کل را تشخیص نمی‌دهند. بنابراین ده‌ها عیب علیه آن‌ها فهرست می‌شود و هیچ چیزِ درست در ایشان باقی نمی‌ماند. باید به این نکته توجه کنیم. در روند سازماندهی مجدد کمون‌ها، باید به مردم اجازه داد که عیوب را نشان دهند. خودانتقادی مقدم است و پس از آن اصلاح لازم است. سپس روشن کنید که آن عیوب رابطهٔ «یک انگشت و نه انگشت» است. هنگام تحلیل و رسیدگی به مسائل، باید مسئلهٔ یک یا دو یا سه انگشت را مشخص کرد. البته من دربارهٔ اکثریت صحبت می‌کنم. شمار اندکی از افراد بسیار بدند، آشفتگی بزرگی ایجاد می‌کنند، اما اکثریت باید اشتباهات‌شان را اصلاح نمایند. شور و اشتیاق باید محافظت شود، وگرنه مردم از قبول مسئولیت می‌ترسند. در مورد آن دسته از افراد که واقعاً خطاهای خطی مرتکب شده‌اند، مسئله فقط یک انگشت نیست، بلکه نه انگشت پوسیده‌اند و آن‌ها استثنا هستند. نتیجه‌گیری‌ها باید درست انجام شوند، وگرنه خطا رخ می‌دهد. کسانی که خصومت شدید با مردم دارند

باید مجازات شوند، اما البته لزوماً همه را نباید اعدام کرد. در روستاها بعضی افراد صدها نفر را کتک زده‌اند، و مجازات نکردن آن‌ها خوب نیست، زیرا بر مردم اثر می‌گذارد. با این حال، در مورد بیش از ۹۵ درصد کادرها، باید آن‌ها را حفظ کرد. حزب ما در این مسئله دهه‌ها تجربه دارد. به‌عنوان نمونه لو چانگ‌لونگ [[۳]] را در نظر بگیرید. این مرد اکنون استاد در وو–هان است. من او را خوب می‌شناسم. او با شدت با کمیتهٔ مرکزی مخالفت می‌کرد، هیچ‌چیز را در آن درست نمی‌دید، احساس می‌کرد تنها او درست است و کمیتهٔ مرکزی خودش را تاسیس نمود. در نتیجه، سنگی برداشت و آن را بر پای خودش انداخت. سپس خط لی لی–سان پدید آمد. او نیز اصرار داشت که همه جز او اشتباهند و همه چیز را نفی کرد. همین‌طور خط وانگ مینگ بود. آن‌ها همه خود را صددرصد بلشویک و دیگران را راست‌گرای فرصت‌طلب و تجربه‌گرا می‌دانستند. همچنین خط چانگ کو–تائو بود. او نیز کمیتهٔ مرکزی خودش را برقرار کرد، نمایشنامه و ترانه‌هایی نوشت تا مائو، چو، چانگ و پو را سرنگون کند و خود را پیرو لنینیسم و خط بین‌المللی می‌دانست. در نتیجه، خودش را نابود کرد، به هنگ‌کنگ گریخت و پسرش را به دانشگاه سون یات‌سن فرستاد، که نشان می‌داد او لنینیست نبوده است. دومین خط وانگ مینگ نیز همین‌طور بود. او شش چارچوب بزرگ ارائه داد، با سر و صدای فراوان، اساساً همه‌چیز کمیتهٔ مرکزی را نفی کرد و بسیاری را گمراه ساخت. این مشکل یک فرد نبود؛ او نمایندهٔ بسیاری از عناصر ناپایدار در خرده‌بورژوازی بود. وانگ مینگ به کشورهای خارجی مراجعه کرد و سه اتهام جنایی علیه مائو مطرح نمود: مخالفت با خط بین‌المللی؛ مجبور کردن ۸۰ درصد مردم به خودبازبینی در حرکت تصحیحی؛ و ترویج سکتاریانیسم. در جریان کنفرانس وو–چانگ، وانگ مینگ نامه‌ای فرستاد. او کمی بهتر به‌نظر می‌رسید و استعفای خود را اعلام کرد. دستهٔ ضدحزبی کائو–جاو تا حد افراط پیش رفتند. آن‌ها خیلی افراطی بودند. با X و چو مخالفت کردند و X نقطهٔ محوری بود. آن‌ها اعلام کردند که دو مرکز، دو بلوک وجود دارد. آن‌ها چارچوب خود را داشتند، برخی را گمراه کردند، همه‌چیز را نفی کردند، یک بخش را مورد حمله قرار دادند و بقیه را فراموش کردند، یک نکته را به کل تعمیم دادند و در نتیجه خود را نابود ساختند. مسائل فرعی بسیاری هست که من ذکر نکرده‌ام و این‌جا نیامده‌اند. از نظر تاریخی، خط چن تو–شیو، خط لو چانگ‌لونگ، دو بار خط وانگ مینگ، خط چانگ کو–تائو، دستهٔ ضدحزبی کائو–جاو ... این حوادث بزرگ از نظر درجه و ماهیت با مقاومت‌های ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶ در مقابل پیشروی‌های شتاب‌زده تفاوت داشتند ... چه در چین و چه در خارج، نمی‌توان همه‌چیز را نفی کرد. همهٔ کسانی که همه‌چیز را نفی کنند در نهایت خود را نفی خواهند کرد و خود را نابود خواهند ساخت. اما در مورد چیانگ کای‌شک، ما می‌توانیم همه‌چیز را نفی کنیم. با این‌حال، کدام‌یک بهتر است به‌عنوان رئیس‌جمهور در تایوان خدمت کند، چیانگ کای‌شک، هو شیه، یا چن چنگ؟ چیانگ کای‌شک هنوز بهتر است. اما در عرصه‌های فعالیت بین‌المللی، وقتی او آن‌جا باشد، ما نخواهیم رفت. از نظر ریاست، او هنوز بهتر است. در نهایت، ممکن

است آمریکا دیگر تایوان را نخواهد و آن را یک سرطان بر بدن خود بداند. آن‌وقت ما از وضعیت بهره خواهیم برد. تا زمانی که این کدو (کِرِه) بر کمر ما آویزان است، راهی خواهد بود. در طول ۱۰ سال، ۲۰ سال تغییراتی رخ خواهد داد. کمی برنج به آن بدهید، کمی نیرو به آن بدهید، و اجازه دهید وظایف ویژه را انجام دهد، و سون یات‌سنیسم. در مورد هر چیزی در تاریخ که نباید نفی شود، باید ارزیابی‌های مناسب انجام گیرد. نباید همه چیز را نفی کرد. نتیجهٔ نفیِ همه، خودویرانی است. من این بخش از تاریخ را در هنگام انتقاد از نقایص بحث کرده‌ام. هدف از آن تعلیم رفقای ما با تاریخ است.
در کنفرانس نان–نینگ، مسألهٔ «رابطهٔ یک انگشت و نه انگشت» مطرح شد. وقتی یک مشکل به‌صورت عینی نشان داده شود، درک آن آسان‌تر می‌گردد. هدف از این کار توضیح این نکته به کادرهاست که آیا باید به وضعیت عمومی توجه کرد یا نه. این همان مسألهٔ رابطهٔ وضع بزرگ و کوچک، جز و کل است.

در مورد مسألهٔ رشد برنامه‌ریزی‌شده و متناسب اقتصاد ملی، من چندان روشن نیستم و نیاز به مطالعه است. این‌که چگونه امر ذهنی با قوانین عینی تطابق می‌یابد؟ لنین از اتحاد «شور انقلابی روسیه» و «روح عملی امریکا» سخن گفت. در پیوند میان تئوری و عمل، تئوری روح است و روح بازتاب ماده است، چیزی که به عمل نزدیک می‌شود. حقیقت عام مارکسیزم–لنینیسم با عمل مشخص انقلاب چین ترکیب می‌شود. عام و مشخص، وحدت اضداد اند. قانون عینی در ملت‌های گوناگون به‌سبب شرایط تاریخی مختلف، بازتاب‌های متفاوت دارد. ما باید این قوانین عینی را مطالعه، درک، تسلط و آشنایی حاصل کنیم. استالین در این‌باره بسیار سخن گفت، اما پیگیری نکرد. او نسبت‌ها را رعایت ننمود. صنعت روسیه بزرگ بود و زراعتش کوچک. او بر بزرگ تأکید کرد و کوچک را خوار شمرد. ما اکنون به‌گونهٔ دیگری عمل می‌کنیم. از سال ۱۹۵۶ آغاز کردیم به ایجاد رشد دوگانه و جهش به پیش هم‌زمان صنعت (شامل ارتباطات و ترابری) و زراعت، و راهی برای رشد برنامه‌ریزی‌شده و متناسب پیدا کردیم. پس از تعاونی‌سازی در سال ۱۹۵۵، شور و شوق مردم بالا رفت و ما آغاز کردیم به دیدن چشم‌انداز امیدوارکنندهٔ رشد اقتصادی و مخالفت با محافظه‌کاری. خودداری از تلاش برای کاری که با تلاش می‌توان آن را انجام داد، محافظه‌کاری خوانده می‌شود. اما نباید به کاری دست زد که انجام‌پذیر نیست. اگر بر آن پافشاری شود، ذهن‌گرایی است. وقتی امر ذهنی بازتاب امر عینی باشد، به فعالیت ذهنی بدل می‌گردد، نه ذهن‌گرایی. دو گونه فعالیت ذهنی وجود دارد: یک نوع آن از عمل جداست و ذهن‌گرایی است؛ نوع دیگر با قانون عینی سازگار است و ذهن‌گرایی همخوان با عمل است. هر چیزی که قانون عینی را نقض کند، با ناکامی روبه‌رو می‌شود. در برخی زمینه‌ها کمی ناهماهنگی وجود دارد، برای نمونه در مواد خوراکی تکمیلی و کالاهای روزمره. اگر به‌موقع دست گرفته نشود، خطرناک خواهد شد.

ژاپنی‌ها می‌گویند ما بر «دست‌ها» بیش از «جمعیت» تأکید می‌کنیم. ما این‌همه مردم داریم که می‌توانند کار کنند. جهش بزرگ ۱۹۵۳ شاید به‌طور اساسی مناسب باشد. دربارهٔ ارقام مشخص، کمی بیشتر یا کمتر بودن، مسئلهٔ دیگری است. اما این ثابت می‌کند که جهش بزرگ به‌پیش ممکن است. هر سال می‌تواند جهش بزرگی باشد، چه به‌معنای ده میلیون تن فولاد بیشتر یا ده میلیون تن کمتر. اتحاد شوروی افزایش چهار میلیون تنی فولاد داشت، که در تاریخ بی‌سابقه بود. سال قبل از آن، افزایش تنها سه میلیون تن بود. در ۲۰ سال از ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۰، افزایش تنها ۱۴ میلیون تن بود؛ در ۱۳ سال پس از جنگ، افزایش ۳۷ میلیون تن بود؛ پس از آن، هر سال افزایش ۵ میلیون تنی داشت. ما از آن‌ها متفاوت هستیم. ما بزرگ، متوسط و کوچک را همزمان به‌پیش می‌بریم، چند کار را باهم انجام می‌دهیم. ما خط توده‌ای، «دو مشارکت، یک اصلاح و سه ترکیب» و اتحاد حزب با توده‌ها را داریم. در عین حال، شرایط جغرافیایی و اقلیمی ما خوب است و جمعیتی ۶۸۰ میلیون نفری داریم. بنابراین، ممکن بود که ما در سال ۱۹۵۸ یک جهش بزرگ به‌پیش آغاز کنیم. شاید بتوانیم آن را با پرورش خوک مقایسه کنیم. ساختار استخوانی در چهار ماه نخست شکل می‌گیرد. سال ۱۹۵۸ مانند خوک کِه-لانگ بود: استخوان‌بندی خوبی داشت، اما گوشت چندانی نداشت. هنوز چاق نشده بود و باید خوراک داده می‌شد. در حال حاضر، جهش بزرگ ما ساختن استخوان‌بندی است.

ما از «ده رابطهٔ بزرگ» که در سال ۱۹۵۵ پیشنهاد شد آغاز کردیم و سپس با سرمقالهٔ سال نو ۱۹۵۸ تحت عنوان «تمام نیرو را به‌کار اندازید؛ برای رسیدن به بلندترین قله‌ها بکوشید» ادامه دادیم. این دو عبارت عالی در کنفرانس چنگ‌دو به خط عمومی تکامل یافت. وقتی امروز به آن نگاه می‌کنیم، درست بوده است. آیا تلاش اضافی لازم است؟ آیا باید آن را به‌کار برد؟ آیا باید برای رسیدن به بلندترین قله‌ها بکوشیم؟ یا قله‌های میانه، یا قله‌های پایین‌تر؟ آیا ما خواهان رشد بیشتر و سریع‌تر هستیم؟ آیا خواهان بهتر و اقتصادی‌تر (کیفیت) هستیم؟ دو جملهٔ نخست مربوط به طرز فکر انسان یا فعالیت ذهنی اوست؛ در حالی‌که جملهٔ بعدی مربوط به مادیت است.

به‌طور طبیعی ما عیب‌ها و اشتباهاتی داریم: به یک طرف پرداختن و طرف دیگر را نادیده گرفتن، سبب اتلاف نیروی کار شدن، وضعیت دشوار مواد غذایی تکمیلی، مشکل حل‌نشدهٔ مواد خام صنایع سبک (فعالیت‌های متنوع)، نبودِ هماهنگی در ترابری، و اجرای بیش از حد پروژه‌ها در ساختمان‌های سرمایه‌ای — همه این‌ها عیوب و خطاهای ماست. مانند کودکی که با آتش بازی می‌کند، بی‌تجربه است و تنها بعد از سوختن درد را می‌شناسد. در ساختمان اقتصادی، همچون کودکی بی‌تجربه، ما با زمین

اعلام جنگ کردیم، بی‌آنکه از استراتژی یا تاکتیک آن آگاه باشیم. ما باید صادقانه این عیوب و اشتباهات را بپذیریم.

برخی کوشیدند مرا تسلی دهند و پرسیدند آیا کنفرانس چنگ‌دو پیشنهاد نکرد که کار و استراحت با هم ترکیب شود و تولید به‌صورت موجی پیش برود؟ اما جدول زمانی مشخصی ارائه نشد، که این درست نبود. سپس پرداختن به تولید بی‌توجه به زندگی حتماً به ده‌ها هزار مورد بیماری «آب آوردن بدن» (dropsy) منجر می‌شد. تنها زمانی که در پکن به هر نفر یک اونس سبزی رسید، توجه برانگیخته شد. واقعیت عینی، برنامه‌ریزی و نسبت‌ها تنها در روند عمل و مبارزه شناخته می‌شوند. ما در سال ۱۹۵۸ خوکی از نژاد «که-لانگ» پرورش دادیم، اما هنوز خوک فربه در اختیار نداریم. ما در روند عمل راه را (جهش بزرگ به پیش) یافتیم. احتمالاً چهار هدف بزرگ کنفرانس «ووچانگ» به واقعیت نزدیک‌اند، اما هنوز تنها بر کاغذ هستند و واقعیت نشده‌اند. غله هنوز در دستان ما نیست، و تنها یک ماه تولید آهن و فولاد و زغال‌سنگ داشتیم (که چندان خوب هم نبود). با تلاش بیشتر شاید به واقعیت بدل شود. پس از کنفرانس این بار، با به‌کارگیری تلاش بیشتر، مشکلات در همه زمینه‌ها بهتر حل خواهد شد. با تجربه، سال بعد بهتر از ۱۹۵۸ خواهد بود. تمام عرصه‌های کار و معیشت مردم اندکی بهبود خواهد یافت. نگاه به گذشته به آینده‌نگری بدل می‌شود.

اتلاف نیرو وجود دارد، کم‌توجهی به کمبود مواد غذایی تکمیلی در شهرهای بزرگ هست، توجه ناکافی به برخی شاخه‌های صنایع سبک وجود دارد، و نیز بی‌توجهی یا کم‌توجهی به فعالیت‌های متنوع و ترابری. یک نوع بی‌توجهی است و نوع دیگر کم‌توجهی، که هر دو سبب کمبود عرضه و ناهماهنگی‌های جزئی می‌شود. این‌که نتوانستیم اکنون به نتیجه‌ای قطعی در این مسائل برسیم، خود به یک مشکل بدل می‌شود، و من امیدوارم کمیتهٔ دایمی کمیته‌های ولایتی آن را بررسی کنند.

به‌طور کلی، این‌که برنامه‌ها، هدف‌ها و سرمقاله‌های ما مناسب‌اند یا نه، ما همواره در جستجوی تجربه از طریق عمل هستیم. حتی اگر کامل هم نشوند، تنها به‌دلیل کمبود تجربه و زیاده‌گویی است. من نوشتن شعر در روزنامه‌ها را تأیید می‌کنم. باید خوش‌بینی وجود داشته باشد، حتی اگر کار به پایان نرسد، زیرا درس‌ها را می‌توان آموخت. ... اگر تجربه نداریم، یک سال دیگر امتحان کنیم، سال آینده. پس از سه سال تلاش سخت، تجربهٔ ما افزایش خواهد یافت. اگر چیزی مناسب نبود، آن را اصلاح خواهیم کرد. بگذار جهان ما را نفرین کند. خط عمومی ما تغییرپذیر نیست. نمی‌توان سوسیالیسم را با «کاهش تلاش‌ها، کوشش برای پایین‌ترین قله‌ها، و کمتر-کندتر-پست‌تر-اتلاف‌گر» ساخت. ما باید همیشه با تمام نیرو

وارد عمل شویم، برای قله‌های بلندتر بکوشیم، و به دستاوردهای بزرگ‌تر، سریع‌تر، بهتر و اقتصادی‌تر برسیم. چه چیزی بزرگ‌تر است و چه چیزی سریع‌تر؟ این باید در عمل تعیین شود. اکنون ما پیشنهاد می‌کنیم که در ۱۵ سال یک ملت بزرگ سوسیالیستی با صنعت مدرن، زراعت مدرن، و علم و فرهنگ مدرن بسازیم. اگر ناممکن بود، کمی زمان بیشتر بگیریم! دقیقاً توسعهٔ برنامه‌ریزی‌شده و متناسب چیست؟ ما تازه شروع کرده‌ایم با این مشکل تماس پیدا کنیم. امیدوارم رفقای ما آن را بررسی کنند.

یادداشت‌ها

[۱] لو لونگ‌چی (۱۸۹۶–۱۹۶۵)، دانشمند علوم سیاسی که در مدرسهٔ اقتصاد لندن و دانشگاه کلمبیا آموزش دیده بود، از اعضای برجستهٔ «عصبهٔ دموکراتیک چین» بود. او در سال‌های ۱۹۵۶–۱۹۵۸ وزیر چوب بود. یکی از راست‌گرایان اصلی بود که در جریان سال‌های ۱۹۵۷–۱۹۵۸ به حزب حمله کرد.

[۲] حاشیهٔ آب، یک رمان سنتی چینی.

[۳] لو چانگ–لونگ. نگاه کنید به یادداشت ۱۶، ص. ۱۱۱ همین جلد.

سخنرانی در سمپوزیوم کمیته‌های محلی هسین، لو، هسو و هسین

۲۱ فوریه ۱۹۵۹
[منبع: Long Live Mao Zedong Thought، انتشارات گارد سرخ]

ماهیت واقعی کمیون‌های مردم چیست؟ آیا مالکیت کمیون است یا مالکیت هنگ‌ها (بریگادها)؟ بریگادهای فقیر و غنی، روستاهای فقیر و غنی وجود دارند. وقتی شما در تعاونی‌های تولید کشاورزی بودید، از چه روشی برای توزیع استفاده می‌کردید؟ آیا آن زمان اختلافی وجود داشت؟ آیا سهم‌ها همانند هم بودند؟ تفاوت‌ها عمدتاً به منابع، شرایط، مدیریت و تاریخ برمی‌گردد که باعث تفاوت در تولید و اختلاف بین بریگادها و روستاهای فقیر و غنی می‌شود.

تعاونی‌های تولید کشاورزی قبلاً از روش قراردادهای کار و تولید استفاده می‌کردند، با مشوق‌هایی برای بهترین تولیدکنندگان. آیا آن زمان در تعاونی‌ها برابرسازی وجود داشت؟ تولید ۵۵ میلیون تن فولاد در شوروی و بیش از ده میلیون تن فولاد ما نمی‌تواند برابرسازی شود، زیرا این کار به معنای تصاحب کار دیگران بدون جبران است. این روش در قبال مالکین زمین و سرمایه‌داران مجاز بود و در گذشته ما بدون جبران، اموال آن‌ها را تصاحب می‌کردیم، زیرا آن‌ها برای آن کار نکرده بودند — این اموال متعلق به مردم و دهقانان بود. بنابراین پیشنهادات آن زمان برای بازگرداندن زمین‌ها و کارخانه‌های فولاد انشان به صاحبان اصلی، تصاحب نبوده است.

ما با بورژوازی ملی متفاوت رفتار می‌کنیم، زیرا آن‌ها دوستان ما هستند و با آن‌ها سیاست خرید را اتخاذ می‌کنیم. اموال بورژوازی ملی به وضوح توسط طبقه کارگر تولید شده و متعلق به سرمایه‌داران نیست؛ اما چون آن‌ها دوستان ما هستند، باز هم سیاست خرید را اتخاذ می‌کنیم، از آن‌ها در اتحاد با روشنفکران بهره می‌بریم و اجازه می‌دهیم اموالی که از بهره‌کشی کارگران به دست آورده‌اند را بازخرید کنند. اکنون استفاده از برابرسازی در بریگادهای فقیر و غنی و روستاهای فقیر و غنی نامعقول است؛ این غارت و دزدی خواهد بود. این کار مثل نوشتن رسید و بدهی برای همه چیز از میز و صندلی و نیمکت گرفته تا وعده پرداخت در ده سال آینده خواهد بود.

در گذشته، تعاونی‌های پیشرفته بسته به میزان دارایی‌شان زندگی بهتر یا بدتری داشتند. امتیازات کاری تفاوت نتایج کار افراد مختلف را نشان می‌دهد و قراردادهای کار و تولید تفاوت‌ها بین بریگادها و بین روستاها را نشان می‌دهد، اما ما این تجربه را به یاد نیاوردیم. این مشکل به این دلیل پیش آمد که ما تجربه توزیع غذا در سال ۱۹۵۶، در سال اول حرکت تعاونی‌های پیشرفته را به یاد نیاوردیم. زنان سالخورده راه را مسدود می‌کردند و اجازه نمی‌دادند غذا برده شود، و این مشکل اکنون در سال اول کمیون‌ها دوباره ظاهر شده است.

در این نقطه ارزش دارد که دقیقاً بررسی شود چه روش‌هایی باید استفاده شود. امسال برخی سیاست‌ها اعلام خواهد شد که توسط فقیر و غنی اجرا شود، با هدف کمک به فقرا و ارتقای چین به سطح شوروی. در آینده، پس از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در کشورهای غربی، ما نمی‌توانیم بخشی از دارایی کشورهای غربی را برای تکمیل آسیا و آفریقا تصاحب کنیم؛ کشورهای آسیایی و آفریقایی باید خودشان خود را ارتقا

دهند. سرمایه‌گذاری‌ها در کشورهای آسیایی و آفریقایی قطعاً نباید مصادره شود، اما ما نمی‌توانیم به اروپا برویم و ماشین‌آلات راه‌اندازی کنیم.

این به این معناست که در سطح کنونی توسعه شوروی، آن‌ها نمی‌توانند چیزهایی را مجانی به ما بدهند، زیرا در شوروی کارگر وجود دارد و برای کارگر باید حقوق پرداخت شود، برای ماشین‌آلات باید استهلاک در نظر گرفته شود؛ پس چگونه ممکن است بخشی از دارایی‌های شوروی را تصاحب کرده و به ما بدهند؟ لازم است تبادل با ارزش برابر صورت گیرد.

(در بحث درباره گزارش گفته شد که برخی افراد از خرید خوک‌هایشان توسط بخش‌های تجاری می‌ترسیدند. بنابراین خوک‌ها را آزاد گذاشتند و برخی آن‌ها را در پنبه پنهان کردند.) من این روش را تأیید می‌کنم. (در بحث درباره گزارش گفته شد که در برخی مناطق همه بادام‌زمینی‌ها جمع‌آوری نمی‌شد، اما وقتی سیستم سهم‌بندی درصدی استفاده شد، در برخی مناطق همه بادام‌زمینی‌ها تنها در یک شب جمع‌آوری شد.) روش سهم‌بندی درصدی باید اتخاذ شود. من تأیید می‌کنم که هر کاری ممکن است انجام شود، چه خورده شود چه رها شود. این عمل خاص‌گرایی نیست؛ این ثمره کار آن‌هاست. اگر ما ضد خاص‌گرایی باشیم و اجباری جمع‌آوری کنیم، وضعیت بدتر می‌شود. اکنون این واقعاً تصاحب بدون جبران است و اگر آن را خاص‌گرایی بنامید، اصطلاح را نادرست به‌کار برده‌اید.

این مسئله مالکیت است. در حال حاضر بخشی از مالکیت توسط کمیون است، اما مالکیت اصلی توسط بریگادهاست. اگر کمیون هر سال کمی انباشت خود را افزایش دهد، پس از هفت یا هشت سال مالکیت کمیون شکل خواهد گرفت.
در ۸ جنوری جلسه‌ای از کمیته حزب در هوپه برگزار شد و آن‌ها می‌خواستند وحدت فکری، وحدت مطلق ایجاد کنند و یک قطعنامه تصویب کردند؛ اما در یک‌سوم آخر ماه احساس کردند که ایراداتی در آن وجود دارد و اعضای کمیته استانی به‌سرعت نظر خود را تغییر دادند. در یک‌سوم آخر ماه یک کنفرانس تلفنی برگزار شد، اما پس از آن برخی کمیته‌های منطقه‌ای و برخی کمیته‌های شهرستان متوجه موضوع نشدند و برخی کمون‌ها نیز متوجه نشدند.

در حال حاضر در مالکیت، تیم‌های تولید واقعاً هشت یا نه انگشت و کمون‌ها یک یا دو انگشت، حداکثر سه انگشت هستند. انباشت نمی‌تواند بیش از ۱۸ درصد باشد و مالیات نمی‌تواند بیش از ۷ درصد باشد، بنابراین مجموعاً نمی‌تواند بیش از ۲۵ درصد یا یک‌چهارم باشد؛ هزینه‌های تولید ۲۰ درصد و توزیع به

توده‌ها ۵۵ درصد است. در سطوح پایین‌تر مقداری پنهان‌کاری وجود دارد، بنابراین در واقع آن‌ها بیش از ۳۰ درصد توزیع نمی‌کنند. همه می‌خواهند بیشتر انباشته کنند و صنایع را توسعه دهند و این با نیت خوب انجام می‌شود. استالین در سی سال پس از تأسیس دولت تا سال ۱۹۵۳ همین سیاست را دنبال کرد، اما هرگز این مسئله را حل نکرد. او جمع‌گرایی و مکانیزه کردن را اجرا کرد. در دوره تزار هیچ جمع‌گرایی و مکانیزه‌سازی وجود نداشت. آن‌ها جمع‌گرایی کردند، اما مکانیزه نکردند. سپس مکانیزه کردند، اما در سالی که او درگذشت، تولید همانند دوره تزار بود و اگر XXXX سیاست را تغییر نمی‌داد، وضعیت به‌طور فزاینده‌ای وخیم می‌شد. اگر اکنون سیاست خود را تغییر ندهیم، اشتباه استالین را تکرار خواهیم کرد.

اکنون وقتی درباره تیم‌های تولید صحبت می‌کنیم، تیم‌ها همان کمون‌ها هستند! در حال حاضر کمون واقعاً یک حکومت فدرالی است. قدرت کمون نمی‌تواند خیلی زیاد باشد؛ کمون باید بر غلات عمومی و انباشت نظارت داشته باشد، اما توزیع محصولات باید با تیم‌ها باشد. (در بحث گزارش گفته شد که کمون بیش از حد عمل کرده است؛ از یک طرف سرمایه‌گذاری‌های زیادی داشت و از طرف دیگر از نیروی کار بیش از حد استفاده کرد.) این سیاست باید تغییر کند. ما قبلاً فقط درباره رابطه فرد، جمع و دولت صحبت می‌کردیم، اما اکنون این تنها نیمی از صفحه شطرنج است؛ چند صد میلیون دهقان نیمه بزرگ صفحه شطرنج هستند؛ کافی نیست که فقط انباشت دولتی و انباشت کمون انجام شود. ما قبلاً می‌گفتیم: «اگر مردم کافی نداشته باشند، حاکم چگونه خواهد داشت؟» در حال حاضر «مردم» همان کمون‌ها و «حاکم» دولت هستند. اقدامات استالین در طول ۳۰ سال، حرکت بر روی یک پا بود. اگر ما ۷۰ درصد به دولت کمک کنیم، توده‌ها فقط ۳۰ درصد دریافت می‌کنند، همانند زمین‌داران. البته ما اساساً با زمین‌داران متفاوت هستیم: اگر کمی بیشتر انباشته کنیم، برای ساخت و ساز است و ساخت و ساز به نفع مردم است. این نکته نیاز به تحلیل و روشن‌سازی دارد که میل به صنعتی شدن سریع با نیت خوب است، اما با وجود نیت خوب، کار درستی نیست. تفاوت ما با زمین‌داران در این است که هدفمان ثروتمند شدن نیست.

در حال حاضر این موضوع روشن نشده است؛ در جلسه ششم کمیته مرکزی هشتم ما آن را روشن نکردیم. ما فقط درباره توزیع براساس کار و مسئولیت تولید صحبت کردیم، اما نحوه توزیع براساس کار را توضیح ندادیم و سیستم مالکیت جمعی را روشن نکردیم. اکنون برنامه توزیع نیاز به تغییر دارد. مالکیت کمون باید از طریق یک فرایند حاصل شود، زیرا آنچه اکنون داریم اساساً مالکیت تیمی است. فقط این دو وجود دارد. دهقانان نباید نگران زمین خود باشند، زیرا کمیته‌های استانی و محلی حزب و کمیته مرکزی نمی‌توانند آن را بگیرند، آنچه مورد اختلاف است محصولات و نیروی کار است. وقتی

می‌گوییم زمین تحت مالکیت جمعی است، در داخل آن باید سندی تهیه کنیم که در واقع تحت مالکیت تیمی است. اگر زمین، ابزار و وسایل تولید به‌علاوه نیروی کار و کمون فقط به ۲۵ درصد برسد، آیا فکر نمی‌کنید کم است؟

مخالفت فعلی ما با ویژه‌خواری باعث ایجاد وضعیتی پرتنش شده که در حال شدت گرفتن است. واقعاً، ۱۵ درصدی که نگه داشته شده باید قانونی شود. انباشت دولت و کمون ۲۵ درصد، هزینه‌های تولید ۲۰ درصد و توزیع به توده‌ها ۵۵ درصد، یک نسبت ثابت را تشکیل می‌دهند، اما با توسعه تولید سال به سال، اعداد مطلق افزایش می‌یابند. رویه گرفتن کاه و خوک‌های آن‌ها و نپرداختن حتی یک سنت باید تغییر کند.
علاوه بر این، بیایید درباره نحوه اداره صنعت بحث کنیم. در حال حاضر، صنعت سرمایه و نیروی کار زیادی را به خود اختصاص داده و درگیری‌هایی به وجود آمده است. همه درگیری‌هایی که شامل نیروی انسانی و وسایل مادی و مالی است، باید تنظیم و تعدیل شوند. شما نمی‌توانید همه مدارس را همزمان اداره کنید. همه چیز باید به تدریج انجام شود؛ برای مثال آیا ممکن است بتوان یک‌باره با چهار آفت مقابله کرد؟ جنگل‌کاری باید به تدریج انجام شود، بی‌سوادی باید به تدریج ریشه‌کن شود، مدارس باید گروه به گروه و در زمان‌های مختلف تأسیس شوند.

اگر سازمان مالی و تجاری همه وام‌ها را بازپس گیرد، باید همه آن‌ها را همین حالا بازگرداند؛ اخیراً پیشنهادی وجود داشت که نیمی از آن‌ها بازگردانده شود. این مانند برداشتن سنگی و انداختن آن روی پای خود است؛ اگر همه وام‌های اولیه بازپس گرفته شوند، آن‌ها پولی برای پرداخت دستمزد ندارند و بنابراین هنوز به وام نیاز دارند تا دستمزد پرداخت شود. ما باید با اعلامیه‌هایی شروع کنیم تا مردم آرام شوند. باید مقرراتی برای انتقال‌ها وضع شود. همچنین باید به مسئله توزیع توجه کنیم.

باید آگاه باشیم که مالکیت جمعی کمون‌های مردمی به تدریج شکل خواهد گرفت. ما چهار دوره را پشت سر گذاشته‌ایم: در تیم‌های کمک متقابل تنها کمی مالکیت جمعی وجود داشت؛ در تعاونی‌های مرحله اولیه، مالکیت جمعی افزایش یافته بود — می‌توان آن را مالکیت نیمه‌جمعی نامید؛ در تعاونی‌های پیشرفته، می‌توان گفت حدود ۷۰ درصد مالکیت جمعی وجود داشت. در این زمان، برابری کامل امکان‌پذیر نیست؛ اگر انباشت زیاد باشد، مردم با آن مخالفت خواهند کرد و «یک صفحه شطرنج» واقعی ایجاد نخواهد شد.

«یک صفحه شطرنج» واقعی ابتدا شامل دهقانان، سپس کمون‌ها و در نهایت دولت است. به این ترتیب، دهقانان به سوی ما جلب می‌شوند و در عین حال به توسعه توجه به دولت خواهند پرداخت. وقتی این اتفاق بیفتد، آیا احتمال مشکل در جمع‌آوری منابع وجود خواهد داشت؟ من از دیدگاه دهقانان و با حمایت از «ویژه‌خواری» صحبت می‌کنم. چون در حال حاضر مالکیت تیمی وجود دارد، چند سال طول می‌کشد تا مالکیت کمون به مرحله اجرا برسد. ما باید توجه داشته باشیم که همه چیز باید از طریق یک فرایند به دست آید. ما باید تشخیص دهیم که مالکیت کمون تا حدی وجود دارد، اما اساساً مالکیت تیمی داریم و کمون‌ها مانند یک پدر پرورش‌دهنده در میانه راه هستند.

وقتی بین تیم‌های تولید غذا اختلاف وجود دارد، باید در دستمزدها نیز اختلاف باشد. هوپه بالا ثابت و پایین انعطاف‌پذیر است، بنابراین می‌توانیم این روش را اتخاذ کرده و آن را «رتبه‌بندی ثابت [کار]، ارزیابی انعطاف‌پذیر [امتیازهای کاری]، دستمزد بر اساس کار» بنامیم.

سخنرانی در چِنگ‌ژو

۲۷ فبروری ۱۹۵۹

در سال ۱۹۵۸ ما در هر جبهه‌ای موفقیت‌های بزرگی به دست آوردیم. در جبهه‌ی ایدئولوژیکی و سیاسی، جبهه‌ی صنعتی، جبهه‌ی کشاورزی، جبهه‌ی حمل‌ونقل و ارتباطات، جبهه‌ی تجارت، جبهه‌ی فرهنگی و آموزشی، جبهه‌ی دفاع ملی و همچنین در سایر حوزه‌ها — هر جا که باشید — وضعیت یکسان بود. به‌ویژه قابل توجه این بود که در حوزه‌ی تولید صنعتی و کشاورزی، پیشرفتی شگفت‌انگیز و پرشتاب به وقوع پیوست. در سال ۱۹۵۸، کمون‌های خلق در سراسر مناطق روستایی کشور تأسیس شدند.

تأسیس کمون‌های خلق، نظام مالکیت جمعی ابزار تولید را که پیش‌تر وجود داشت گسترش داد و آن را به سطحی بالاتر برد و علاوه بر این، برای نخستین بار شروع به تجسم برخی عناصر نظام مالکیت عمومی کرد. مقیاس کمون‌های خلق بسیار بزرگ‌تر از تعاونی‌های تولیدکنندگان کشاورزی بود و علاوه بر این، وحدت کارگران، دهقانان، بازرگانان، دانش‌آموزان و سربازان و همچنین وحدت کشاورزی، جنگل‌داری، دامداری، فعالیت‌های تولیدی فرعی و شیلات را به اجرا درآورد. این امر، تحرک قدرتمندی به سوی توسعه‌ی تولید کشاورزی و کل اقتصاد روستایی بخشید. . . .

در یک جنبش اجتماعی نو و بی‌سابقه در تاریخ که شامل صدها میلیون نفر می‌شود و تجربه‌ی پیشینی در آن وجود ندارد — همچون تأسیس کمون‌های خلق — هم مردم و هم رهبران آنان تنها می‌توانند به‌تدریج و از طریق عمل، تجربه کسب کنند، و به‌تدریج شناخت خود را از ذات امور عمیق‌تر سازند، تضادهای درون چیزها را آشکار کنند، این تضادها را حل نمایند و دستاوردهای کار خود را تأیید و کاستی‌های آن را برطرف سازند. هر کسی که بگوید یک جنبش اجتماعی گسترده کاملاً بدون کاستی است، جز یک رویاپرداز، یا یک تماشاگرِ جریانِ روز، یا یک حسابرسِ خشک، یا به‌سادگی یک عنصر دشمن نیست. در مورد رابطه‌ی میان دستاوردها و نقص‌های ما، همان‌طور که بارها گفته‌ایم، مانند رابطه‌ی نه انگشت از ده انگشت و انگشت دهم باقی‌مانده است. برخی افراد دستاوردهای پرش سهمگین سال ۱۹۵۸ را زیر سؤال می‌برند یا انکار می‌کنند و برتری کمون‌های خلق را زیر سؤال می‌برند یا انکار می‌نمایند. اینگونه دیدگاه‌ها کاملاً اشتباه هستند. . . .

اکنون می‌خواهم کمی درباره‌ی مشکلات کمون‌های خلق صحبت کنم. به نظر من، در کمون‌های خلق یک تضاد وجود دارد — تضادی که باید بگویم کاملاً جدی است — که هنوز بسیاری از رفقا آن را درک نکرده‌اند. ماهیت آن فاش نشده و بنابراین حل هم نشده است. و من معتقدم که این تضاد باید به سرعت حل شود، و تنها در آن صورت است که وضعیت برای برانگیختن اشتیاق بیشتر جمعیت گسترده‌ی مردم مساعد خواهد بود، و تنها در آن صورت است که برای بهبود رابطه‌ی ما با کادر سطح پایه — که در نهایت رابطه‌ی کمیته‌ی حزبِ «هسین» یا کمیته‌ی حزبِ کمون خلق با کادر سطح پایه است — مساعد خواهد بود. در نهایت این تضاد چه نوع تضادی است؟ همان‌طور که همه می‌توانند ببینند، در رابطه‌ی فعلی ما با دهقانان، در برخی موارد وضعیتی کاملاً تنش‌زا وجود دارد. پدیده‌ی بارز در این زمینه این است که وظیفه‌ی دولت برای خرید محصولات کشاورزی — مانند غلات، پنبه، روغن‌های خوراکی و غیره — پس از برداشت فراوان سال ۱۹۵۸، تاکنون هنوز به‌طور کامل انجام نشده است. علاوه بر این، در سراسر کشور (به جز تعداد کمی مناطق آسیب‌دیده از بلایا) تقریباً در همه جا عمل «پنهان کردن تولید و تقسیم آن میان خودشان» توسط دهقانان رخ داده و ناآرامی‌های گسترده‌ای در مورد کمبود غلات، روغن‌های خوراکی، گوشت خوک و سبزیجات به وجود آمده است. مقیاس گسترده‌ی این ناآرامی‌ها به وضوح از دوره‌های ناآرامی غله در سال‌های ۱۹۵۳ و ۱۹۵۵ فراتر می‌رود. . . . به نظر من، ما باید پاسخ این مسئله را عمدتاً در حوزه‌ی شناخت ما از نظام مالکیت در کمون‌های روستایی خلق و سیاست‌هایی که اتخاذ کرده‌ایم جستجو کنیم.

آیا نظام مالکیت در کمون‌های روستایی خلق باید از یک فرآیند توسعه عبور کند؟ یا اینکه کمون، به محض تأسیس شدن، باید بلافاصله دارای نظام کامل مالکیتِ کمون باشد و آیا می‌تواند بلافاصله

مالکیت تیم تولیدی را — که عموماً معادل تعاونی کشاورزی سطح بالای قبلی است — از بین ببرد؟ حتی امروز هم تعداد زیادی از مردم هنوز نمی‌پذیرند که نظام مالکیتِ کمون باید از یک فرآیند توسعه عبور کند. در درون کمون، نیاز است که فرآیندی انتقالی از مالکیت جمعی کوچک (تیم تولیدی) به سوی مالکیت جمعی بزرگ (کمون) صورت گیرد و این فرآیند نیازمند دوره‌ای چندساله است تا کامل شود. آن‌ها اشتباهاً تصور می‌کنند که به محض تأسیس کمون خلق، ابزار تولید، نیروی انسانی و محصولات هر تیم تولیدی را می‌توان مستقیماً تحت کنترل ارگان‌های رهبری کمون قرار داد. آن‌ها سوسیالیسم را با کمونیسم اشتباه می‌گیرند، توزیع بر اساس کار را با توزیع بر اساس نیاز اشتباه می‌دانند و مالکیت جمعی را با مالکیت عمومی اشتباه می‌پندارند. در بسیاری از جاها، قانون ارزش را انکار کرده و ضرورت مبادله بر اساس ارزش برابر را نادیده می‌گیرند. بنابراین، در محدوده‌ی کمون، آن‌ها ثروتمندان و فقیران را یکسان‌سازی کرده و توزیع برابر را اجرا می‌کنند. آن‌ها بخشی از دارایی‌های تیم تولیدی را بدون جبران خسارت به سطح بالاتر منتقل کرده‌اند؛ در حوزه‌ی بانکداری نیز در بسیاری از مناطق روستایی، تمام وام‌ها را زودهنگام بازپس گرفته‌اند. همین «یکسان‌سازی، انتقال دارایی‌ها و بازپس‌گیری وام‌ها» باعث ترس و نگرانی شدید در میان جمعیت گسترده‌ی دهقانان شده است. پس این، مهم‌ترین و بنیادی‌ترین مسئله در رابطه‌ی فعلی ما با دهقانان است. . .

قبل از اینکه نظام مالکیت عمومی در مناطق روستایی به اجرا درآید، دهقانان همچنان دهقان هستند و در مسیر سوسیالیسم همیشه دارای یک دوگانگی مشخصی خواهند بود. ما تنها می‌توانیم دهقانان را به‌تدریج رهبری کنیم تا از نظام مالکیت جمعی نسبتاً کوچک جدا شوند و از طریق نظام مالکیت جمعی نسبتاً بزرگ، به سوی مالکیت عمومی حرکت کنند. نمی‌توانیم از آن‌ها بخواهیم که این فرآیند را یک‌باره و ناگهانی به پایان برسانند، همان‌طور که در گذشته نیز تنها می‌توانستیم دهقانان را به‌تدریج از نظام مالکیت فردی جدا کرده و به سوی نظام مالکیت جمعی هدایت کنیم. حرکت از نظام ناقص مالکیت کمون به سوی نظام کامل و یکپارچه‌ی مالکیت کمون، فرآیندی است که تیم‌های تولیدی نسبتاً فقیر را به سطح تولید تیم‌های نسبتاً ثروتمند می‌رساند. این همچنین فرآیندی است برای گسترش انباشت سرمایه در کمون، توسعه‌ی صنعت کمون، تحقق مکانیزاسیون و الکتریفیکاسیون کشاورزی و تحقق صنعتی‌سازی کمون و صنعتی‌سازی ملی. چیزهایی که امروزه مستقیماً در مالکیت کمون هستند، هنوز زیاد نیستند — مانند مؤسسات اداری‌شده توسط کمون، پروژه‌های کمون، صندوق مشترک و صندوق رفاهی که تحت کنترل کمون است و غیره. با وجود این، امید بزرگ، باشکوه و درخشان ما نیز دقیقاً همین‌جاست. چرا که کمون می‌تواند سالانه از تیم‌های تولیدی، سرمایه‌ی خود را جمع‌آوری کند، از سود مؤسسات کمونی

سرمایه‌ی خود را افزایش دهد و با افزودن سرمایه‌گذاری دولت، توسعه‌اش نه کند، بلکه بسیار سریع خواهد بود.

در مورد مسئله‌ی سرمایه‌گذاری دولت، پیشنهاد می‌کنم که در عرض هفت سال، دولت چند میلیارد تا بیش از ده میلیارد یوان در کمون‌ها سرمایه‌گذاری کند تا به توسعه‌ی صنعت کمون‌ها و بهبود تولید در تیم‌های فقیر کمک نماید. من معتقدم که مدت زیادی طول نخواهد کشید که کمون‌ها و تیم‌های فقیر بتوانند به کمون‌ها و تیم‌های ثروتمند برسند و پیشرفت عظیمی کنند. به محض اینکه کمون‌ها قدرت اقتصادی عظیمی کسب کنند، قادر خواهیم بود نظام کامل مالکیت کمون را به اجرا درآوریم و حتی می‌توانیم به اجرای نظام مالکیت عمومی نیز مبادرت کنیم. از نظر زمانی، حدود دو دوره‌ی پنج‌ساله لازم است. عجله فایده ندارد. . . دقیقاً همین مطلب است که در قطعنامه‌ی بِی‌تای‌هِو آمده است: که این کار سه یا چهار سال، یا پنج یا شش سال، یا حتی کمی بیشتر طول خواهد کشید. پس از آن، چندین مرحله‌ی توسعه‌ای دیگر را خواهیم پیمود و در عرض پانزده یا بیست سال، یا کمی بیشتر، کمون سوسیالیستی به کمون کمونیستی تبدیل خواهد شد. . . .

ما باید پیش از هر چیز دو گرایش موجود در خودمان را بررسی و اصلاح کنیم: یکی **گرایش به سمت برابرگرایی** و دیگری **گرایش به تمرکز بیش از حد**.

منظور از **گرایش به سمت برابرگرایی**، تمایل به انکار وجود تفاوت در درآمد میان تیم‌های تولیدی مختلف و افراد مختلف است. انکار این تفاوت‌ها، یعنی انکار اصول سوسیالیستیِ «هر کس به اندازه‌ی کارش» و «هرچه بیشتر کار کنی، پاداش بیشتری می‌گیری».
و منظور از **گرایش به تمرکز بیش از حد**، تمایل به انکار نظام مالکیت تیم تولیدی، انکار اختیارات مشروع تیم تولیدی و انتقال دلخواه دارایی‌های تیم تولیدی به سطح کمون است. همزمان، بسیاری از کمون‌ها و هسیِن‌ها، انباشت سرمایه‌ی بیش از حدی از تیم‌های تولیدی کشیده‌اند و علاوه بر این، هزینه‌های اداری کمون‌ها شامل مقدار زیادی هدررفت است. (برای مثال، برخی کمون‌های بزرگ تا هزار نفر یا بیشتر کارمند دارند که بدون انجام هیچ کار تولیدی غذا می‌خورند، و حتی تیم‌های فرهنگی وجود دارند که کاملاً از تولید جدا شده‌اند.)

هر دو گرایش فوق، نوعی تفکر را در بر می‌گیرند که **قانون ارزش** و **مبادله بر اساس ارزش برابر** را انکار می‌کند. . . .

در زمان تصمیم‌گیری یکپارچه در مورد توزیع، کمون باید بپذیرد که **تفاوت‌های منطقی در درآمد میان یک تیم تولیدی با تیم دیگر و میان یک عضو کمون با عضو دیگر وجود دارد** و باید تفاوت در غذا و دستمزد میان تیم‌های فقیر و تیم‌های ثروتمند نیز باشد. در مورد دستمزدها، باید بر اساس اصل **«درجات ثابت و ارزیابی انعطاف‌پذیر»** عمل کرد. کمون باید اختیارات را به سطح پایین‌تر واگذار کند، از **نظام سه‌سطحی حسابداری** استفاده نماید و همچنین، **حسابداری تیم تولیدی را به عنوان پایه قرار دهد**. میان کمون و تیم تولیدی و همچنین میان تیم‌های تولیدی با یکدیگر، باید **مبادله بر اساس ارزش برابر** انجام شود. . . .

پس از تأسیس کمون‌ها در پاییز ۱۹۵۸، برای مدتی «باد کمونیستی» وزید. این باد عمدتاً شامل سه عنصر بود:
اول — **یکسان‌سازی تیم‌های فقیر و ثروتمند**،
دوم — **انباشت سرمایه‌ی بیش از حد توسط کمون و درخواست بیش از حد نیروی کار بدون دستمزد**،
سوم — «کمونیستی‌سازی» همه‌ی انواع «دارایی‌ها».

این «کمونیستی‌سازی» انواع موقعیت‌های مختلف را شامل می‌شد:
برخی از آن‌ها چیزهایی بودند که **باید متعلق به کمون می‌شدند**، مانند بخش عمده‌ی زمین‌های شخصی؛
برخی دیگر چیزهایی بودند که **کمون باید به‌صورت قرضی از آن‌ها استفاده می‌کرد**، مانند برخی ساختمان‌ها، میزها، صندلی‌ها و نیمکت‌های مورد نیاز برای امور عمومی کمون و چاقوها، دیگ‌ها، کاسه‌ها و چنگال‌های لازم برای آشپزخانه‌های عمومی؛
و برخی دیگر چیزهایی بودند که **نباید متعلق به کمون می‌شدند**، مانند مرغ‌ها، اردک‌ها و برخی خوک‌ها که بدون پرداخت هیچ هزینه‌ای به کمون منتقل شدند. . . .

پدیده‌ی **انتقال بدون جبران خسارت ثمرات کار دیگران**، چیزی است که ما اجازه نمی‌دهیم. فقط به تاریخ خود نگاه کنید: تنها چیزهایی که ما بدون جبران خسارت گرفتیم، ابزار تولید امپریالیسم ژاپنی، آلمانی و ایتالیایی، فئودالیسم و سرمایه‌داری بوروکراتیک و برخی از خانه‌ها، غذا و سایر وسایل معیشتی اربابان زمین بود. . . .

علاوه بر گرایش‌های برابرگرایی و تمرکز بیش از حد، در حال حاضر جنبه‌های بسیار غیرمنطقی نیز در **تخصیص نیروی کار روستایی** وجود دارد. به‌طور خاص، **نیروی کار به‌کارگرفته شده در کشاورزی** (شامل کشاورزی، جنگل‌داری، دامداری، فعالیت‌های فرعی و شیلات) به‌طور کلی **بسیار کم** است، در حالی که **تعداد زیادی نیرو در صنعت، خدمات و امور اداری** به‌کار گرفته شده‌اند. این سه دسته‌ی آخر باید **کاهش یابند**. . . .

ما باید هم‌زمان و به‌صورت یکپارچه، **سه حوزه را در نظر بگیریم و برنامه‌ریزی یکپارچه‌ای برای آن‌ها داشته باشیم**:

۱. معیشت مردم،

۲. انباشت سرمایه در کمون،

۳. تأمین نیازهای دولت.

تنها در این صورت می‌توان گفت که ما واقعاً موفق شده‌ایم کارها را طوری انجام دهیم که **همه‌ی امور کشور مثل یک بازی شطرنج واحد باشد**. در غیر این صورت، آنچه «بازی شطرنج» نامیده می‌شود در واقع فقط **نیمی از بازی شطرنج** است، یا یک بازی ناقص.

به‌طور کلی، انباشت سرمایه در کمون‌ها در سال ۱۹۵۸ کمی بیش از حد بود. بنابراین هر منطقه باید بر اساس شرایط عینی خود، **سقف مناسبی برای انباشت سرمایه‌ی کمون در سال ۱۹۵۹ تعیین کند** و آن را به مردم اعلام نماید تا **ذهن مردم آرام شود** و **اشتیاق جمعیت گسترده برای تولید افزایش یابد**.

مکاتبات درون حزبی**

مارس ۱۹۵۹

[منبع: «زنده باد اندیشهٔ مائو تسه‌تونگ» — انتشارات گارد سرخ]

رفقاً اولین منشی‌های کمیته‌های حزبی ولایتی، شهری و مناطق خاص:

کمیتهٔ مرکزی جلسهٔ گسترش‌یافتهٔ دفتر سیاسی را برای تاریخ ۲۵ مارس در شانگهای برنامه‌ریزی کرده است. همهٔ شما باید در این جلسه شرکت کنید. کنفرانس کادرها در شش سطح که باید توسط کمیته‌های حزبی ولایتی، شهری و مناطق خاص — با روحیهٔ کنفرانس چِنگ‌ژو (یادداشت ویراستار: یعنی کنفرانس دوم برگزارشده در چِنگ‌ژو در مارس ۱۹۵۹) — و با موضوع اصلی بحث دربارهٔ کمون‌های خلق، برگزار شود، نیازمند حدود ده روز وقت است. بنابراین، این جلسه باید **فوراً** آغاز شود. برای مثال، کمیتهٔ حزبی ولایت هوپِه جلسه‌ای را برای ۱۱ مارس برنامه‌ریزی کرده است. هرگونه تأخیر به نفع ما نخواهد بود. اگر مدت زمان جلسه بیش از حد کوتاه باشد، قطعاً فرصت کافی برای مطرح کردن، تحلیل و بحث دربارهٔ مشکلات مختلف و همچنین حل آن‌ها به شکلی مناسب و عمیق فراهم نخواهد شد — یعنی بحث‌ها سطحی و کم‌عمق خواهند ماند.

کنفرانس‌های برگزارشده در ولایات، شهرها و مناطق خاص باید **قراراتی** دربارهٔ نظام اداری کمون‌های خلق و همچنین مسائل سیاست‌های عملی تصویب کنند. منشی اول باید **سخنرانی جمع‌بندی** ارائه دهد تا تضادهای اصلی و مسائل سیاستی مختلفی را که کمون‌های خلق اکنون با آن‌ها روبرو هستند، به‌طور عمیق و کامل تشریح کند. این دو سند باید **فوراً** به سطوح پایین‌تر ابلاغ شوند تا کادرها و مردم پایهٔ روشن و دقیقی برای عمل داشته باشند. و برای تدوین ایده‌ها و تهیهٔ پیش‌نویس این دو سند، زمان لازم است. اگر کنفرانس در ۱۱ مارس آغاز شود، احتمالاً تا ۲۰ یا ۲۲ مارس به پایان خواهد رسید. در این صورت، منشی‌های اول می‌توانند به موقع حرکت کرده و در ۲۵ مارس در شانگهای حضور یابند. این برنامه‌ریزی، فضای منعطف‌تری فراهم می‌کند و زمان، فشرده نخواهد بود.

کنفرانس شش‌سطحی کادرها در ولایت هونان تا ۱۰ مارس به پایان خواهد رسید. پیش‌نویس نهایی قراردادها و سخنرانی جمع‌بندی می‌تواند تا ۹ مارس تکمیل شود. کمیتهٔ مرکزی این اسناد را پیش از ۱۴ مارس با هواپیما برای شما ارسال خواهد کرد تا به عنوان الگو و راهنما مورد استفاده قرار گیرند.

مرحلهٔ بعدی برای ولایت هونان، برگزاری **کنفرانس چهارسطحی کادرها در سطح هسیِن‌ها** است — با هدف انتقال دستورالعمل‌های تعیین‌شده در کنفرانس شش‌سطحی ولایتی و بحث دربارهٔ روش‌های عملی اجرای این دستورالعمل‌ها توسط هسیِن‌ها، کمون‌ها و تیم‌های تولیدی. شرکت‌کنندگان در کنفرانس چهارسطحی هسیِن‌ها عبارتند از:

(۱) چند نفر از سطح هسیِن؛

(۲) چند نفر از سطح کمون؛

(۳) یک یا دو نفر از هر تیم تولیدی در سطح تیم تولیدی؛
(۴) یک نفر از هر تیم در سطح تیم تولیدی.
علاوه بر این، تعدادی **ناظر و شنونده** نیز باید در جلسه حضور داشته باشند. در کل، حداقل ۱،۰۰۰ و حداکثر ۲،۰۰۰ نفر در جلسه شرکت خواهند کرد. جلسه باید ۷ تا ۱۰ روز به طول بیانجامد. هسینِ‌های مختلف ولایت هونان، شروع این جلسه را برای ۱۳ یا ۱۴ مارس و پایان آن را پیش از ۲۳ یا ۲۴ مارس برنامه‌ریزی کرده‌اند. یک هفتهٔ آخر ماه مارس نیز برای جلسات کمون‌ها، تیم‌های تولیدی و تیم‌های کوچک تولیدی در نظر گرفته شده است.

به‌طور خلاصه، می‌توان در ماه مارس به‌طور اساسی، **انبوهی از افکار مبهم و تضادهای متناقض دربارهٔ مسائل کمون‌ها را شفاف و حل کرد**. از آوریل به بعد، تمام حزب و تمام مردم می‌توانند با یک قلب و یک ذهن، جهش بزرگ امسال را آغاز کنند. امیدوارم ولایات، شهرها و مناطق خاص مختلف نیز به همین ترتیب عمل کنند. همانند ولایت هوپِه، اگر کنفرانس شش‌سطحی کادرها در ولایات، شهرها و مناطق خاص مختلف در ۱۱ مارس آغاز و پیش از ۲۰ یا ۲۲ مارس به پایان رسد، آنگاه کنفرانس چهارسطحی هسینِ‌ها می‌تواند تا پایان مارس تمام شود و بحث‌های کمون‌ها و تیم‌های تولیدی نیز پیش از ۱۰ آوریل به اتمام برسد. یعنی تنها حدود ۱۰ روز دیرتر از ولایت هونان عمل خواهد شد.

ممکن است برخی رفقا احساس کنند که این برنامه بسیار فشرده است، فرصت کافی برای آماده‌سازی وجود ندارد و بهتر است جلسه به تعویق بیفتد. من فکر نمی‌کنم این کار درست باشد. از آنجا که ما **دستورالعمل‌های روشنی** داریم، باید **فوراً** کادرها را در شش سطح گرد هم آوریم و این دستورالعمل‌ها را **بلافاصله** در اختیارشان قرار دهیم. در عرض سه یا چهار روز، تضادهای اصلی را می‌توان بررسی و حل کرد و از این طریق، حمایت اکثریت را جلب نمود. با پیش‌قدم شدن، باد را از پرِ ناظران و شنوندگان خواهیم گرفت. البته، برخی افراد نخواهند توانست درک کنند و ما را متهم به «عقب‌گردی» خواهند کرد. به همین دلیل، این افراد چند شب بی‌خوابی خواهند کرد و چند روز غذا را خوب نخواهند خورد — اما پس از آن، به تدریج درک خواهند کرد. به‌طور خلاصه: **تأخیر زیان‌بار است، سرعت ضروری است**. کارهای آماده‌سازی نیز می‌تواند از قبل انجام شود — مثلاً با ایجاد درک اولیه در میان مردم در سطوح بخش و هسینِ. نیازی به درک کامل نیست و سه روز برای این منظور کافی است. از ۴ تا ۱۰ مارس، شش یا هفت روز برای آماده‌سازی در دسترس است — آیا این کافی نیست؟ بیش از کافی است. در مقابل، تأخیر هیچ مزیتی ندارد.

مطالب فوق **پیشنهاد من** است. تصمیم نهایی دربارهٔ پذیرش یا عدم پذیرش آن، کاملاً به شما بستگی دارد و باید با توجه به شرایط منطقهٔ خودتان تعیین کنید.

مائو تسه‌تونگ
ساعت ۰۴:۰۰ صبح، ۹ مارس ۱۹۵۹
در چِنگ‌ژو

رفقاً اولین منشی‌های کمیته‌های حزبی ولایتی، شهری و مناطق خاص:

من اکنون پنج روز است که در «ووچانگ» هستم. مواد مربوط به کنفرانس کادرها در شش سطح در ولایت هوپِه را خوانده‌ام. در همین حال، موادی نیز از برخی ولایات، شهرها و مناطق خاص دریافت کرده‌ام. از این مواد دریافتم که مسئله‌ای وجود دارد که نیازمند بحث با شماست. اسناد ولایت هونان قبلاً برای شما ارسال شده‌اند و در آن‌ها خواسته شده است که **تیم تولیدی**[۱] به عنوان **واحد پایه‌ای حسابداری و توزیع** در کمون‌های خلق تعیین شود.

در زمان حضورم در چِنگ‌ژو، مقالات تصویب‌شده توسط کمیتهٔ ولایتی هوپِه در تاریخ ۸ مارس را دریافت کردم که مربوط به نظام اداری کمون‌های خلق و مسئلهٔ غلات بود. در این مقالات آمده است:
> «باید به‌صورت قاطع، تعاونی‌های مرحلهٔ بالای قبلی — یعنی همان تیم تولیدی کنونی — را به عنوان واحد پایه‌ای حسابداری تعیین کرد. تعاونی‌های مرحلهٔ بالای قبلی که به چند تیم تولیدی تقسیم شده‌اند، باید فوراً مجدداً ادغام شوند تا واحد پایه‌ای حسابداری تشکیل دهند و دیگر نباید از هم جدا شوند. تعداد کمی از تعاونی‌های بسیار کوچک مرحلهٔ بالای قبلی که شرایط اقتصادی نسبتاً مشابهی دارند و قبلاً با هم ادغام شده‌اند تا یک تیم تولیدی تشکیل دهند، می‌توانند — در صورت تمایل کادرها و اعضای کمون — به عنوان واحد پایه‌ای حسابداری تعیین شوند. کمیتهٔ حزبی کمون می‌تواند موضوع را بررسی کرده و تصمیم بگیرد، سپس آن را به کمیتهٔ حزبی هسیِن جهت تأیید ارسال نماید.»

پس از رسیدن من به ووچانگ، رفیق «ژو شیائوژو»[۱] را به اینجا دعوت کردم و همراه با رفیق «وانگ رِن‌چونگ»[۲] برای مدتی در این باره گفتگو کردیم. از شیائوژو پرسیدم: «شما با روش هونان موافقید یا

روش هوپهِ؟» او گفت که آن‌ها با روش هونان موافقند، یعنی با **تیم تولیدی (ناحیهٔ اداری)** به عنوان واحد پایه‌ای حسابداری. زیرا در منطقهٔ آن‌ها، هر تیم تولیدی فقط شامل شش تیم تولیدی کوچک است و عموماً این شش تیم از سه تعاونی مرحلهٔ بالای قبلی تشکیل شده‌اند — به‌طوری که هر تعاونی به دو تیم تولیدی تقسیم شده است.

بعدها، گزارش ۳۱ مارس ولایت گوانگدونگ را نیز دریافت کردم. آن‌ها از «سه ثابت و پنج درجه» حمایت می‌کنند. اولین «ثابت»، ثابت نگه داشتن واحد پایه‌ای حسابداری است:
> «بدون استثنا، تعاونی‌های مرحلهٔ بالای قبلی (که قبلاً در ولایت گوانگدونگ ۳،۰۰۰ تعاونی وجود داشت و هر کدام به‌طور متوسط ۳۲۰ خانوار داشتند) باید پایه قرار گیرند. برخی تعاونی‌هایی که معادل تیم تولیدی کنونی (یا تیم) بودند و برخی که پس از تشکیل کمون به دو یا سه تیم تولیدی تقسیم شده بودند، می‌توانند فوراً ادغام شوند تا تیم تولیدی جدیدی تشکیل دهند و به عنوان واحد پایه‌ای حسابداری مورد استفاده قرار گیرند. اگر تعاونی‌های مرحلهٔ بالای قبلی بسیار کوچک بودند و یک روستا چند تا از این تعاونی‌ها را داشت، می‌توانند — با رضایت مردم — ادغام شوند تا واحد پایه‌ای حسابداری کمون را تشکیل دهند. حتی اگر برخی از این تعاونی‌ها در یک روستا نباشند، اما شرایط اقتصادی آن‌ها تفاوت چندانی ندارد.»

از این‌ها درمی‌یابیم که **ولایت‌های هونان و هونان**، هر دو از **تیم تولیدی (ناحیهٔ اداری)** به عنوان واحد پایه‌ای حسابداری حمایت می‌کنند، در حالی که **ولایت‌های هوپهِ و گوانگدونگ**، از **تیم تولیدی کوچک — یعنی همان تعاونی‌های مرحلهٔ بالای قبلی** — به عنوان واحد پایه‌ای حسابداری دفاع می‌کنند.
کدام یک بهتر است؟ آیا امکان اجرای هر دو روش وجود دارد؟

بر اساس گفتهٔ رفیق وانگ رِن‌چونگ، کنفرانس هوپهِ در روزهای گذشته دقیقاً همین مسئله را مورد بحث قرار داده است. مبارزهٔ دیدگاه‌ها میان دو جناح بسیار شدید بوده است. به‌طور کلی، **اکثریت کمیته‌های حزبی هسینِ، کمیته‌های حزبی کمون و تیم‌های تولیدی (ناحیه‌های اداری)** خواهان تعیین **تیم تولیدی (ناحیهٔ اداری)** به عنوان واحد پایه‌ای حسابداری بودند، در حالی که **اکثریت مطلق تیم‌های تولیدی کوچک (یعنی تعاونی‌های مرحلهٔ بالای قبلی) و منشی‌های شاخه‌های حزبی**، خواستار باقی ماندن **تیم تولیدی کوچک** به عنوان واحد پایه‌ای حسابداری بودند.

من احساس می‌کنم این مسئله **بسیار مهم و حیاتی** است. این مسئله مستقیماً به **منافع بیش از ۳۰ میلیون کادر واحد پایه — شامل روسای تیم‌های تولیدی و گروه‌های تولیدی — و صدها میلیون دهقان** مربوط می‌شود. ما **پیش از تصویب روش ولایت‌های هونان یا هوپِه، باید رضایت جدی کادران واحدهای پایه را جلب کنیم**. اگر این کادرها احساس کنند که به سختی می‌توانند با این روش کنار بیایند، بهتر است **تیم‌های تولیدی کوچک (یعنی تعاونی‌های مرحلهٔ بالای قبلی)** را به عنوان واحدهای پایه‌ای حسابداری انتخاب کنیم تا کادرها از مردم جدا نشوند. **جدایی کادرها از مردم در این زمان بسیار خطرناک است**، زیرا ممکن است به‌طور کامل مانع دستیابی به اهداف تولیدی امسال شود.

ولایت هونان قبلاً تصمیم خود را گرفته است، اما از رفقای کمیتهٔ حزبی ولایتی خواسته می‌شود که در کنفرانس چهارسطحی کادرها در هسینِ‌ها — که اکنون در جریان است — **نظرات کادران سطح پایه را جویا شوند**. اگر آن‌ها با تصمیم کمیتهٔ حزبی ولایتی موافق بودند، آنگاه مطابق آن اجرا شود. در غیر این صورت، اعمال تغییراتی مفید خواهد بود.

عبارت «توی به عنوان پایه» که در «خلاصه‌نامه‌های کنفرانس‌های چِنگ‌ژو» آمده است، منظور همان **تیم تولیدی کوچک — یعنی تعاونی مرحلهٔ بالای قبلی** است، نه **تیم تولیدی (ناحیهٔ اداری)**.

به‌طور خلاصه: **کار باید مطابق خواسته‌ها و میل مردم انجام شود**. هر روشی که باشد، تنها در صورتی کارآمد خواهد بود که **خواسته‌های مردم را برآورده کند**. در غیر این صورت، در بلندمدت جواب نخواهد داد.

لطفاً در این باره تأمل کرده و تصمیم خود را بگیرید.

مائو تسه‌تونگ
۱۵ مارس ۱۹۵۹
در ووچانگ

رفقاً اولین منشی‌های کمیته‌های حزبی ولایتی، شهری و مناطق خاص:

این مسئله‌ای است که به **کنفرانس‌هایی مربوط می‌شود که باید توسط هسینِ‌ها و کمون‌ها برگزار شوند**.

کنفرانس‌های کادرها در شش سطح در ولایات، شهرها و مناطق خاص مختلف به‌زودی به پایان خواهند رسید. آیا باید **کنفرانس‌های چهارسطحی یا پنج‌سطحی کادرها در هسینِ‌ها** برگزار شود؟ پیشنهاد من این است که **بله، باید برگزار شوند — و آن هم به شکلی گسترده و عظیم‌الجثه**. تنها نکته این است که **نباید در روزنامه‌ها گزارش شوند**. هسینِ‌های ولایت هونان اکنون در حال برگزاری کنفرانس‌های چهارسطحی کادرها هستند. این جلسات بسیار پرجنب‌وجوش و بسیار مفیدند. رفقای مسئول در سطح ولایت هونان، مستقیماً چند هسینِ را رهبری کرده و با تجربهٔ خودشان این هسینِ‌ها را راهنمایی می‌کنند. ولایات هوپِه، گوانگدونگ و جیانگسو نیز همگی برنامه‌ریزی کرده‌اند که هسینِ‌های سراسر ولایت‌شان چنین جلساتی را برگزار کنند. کمیتهٔ حزبی هسینِ «جیانگینِ» در ولایت جیانگسو، برنامه‌ریزی کرده است که جلسه‌ای با حضور ۱۰,۰۰۰ نفر برگزار کند. دو هسینِ در ولایت هونان جلساتی با ۱۰,۰۰۰ شرکت‌کننده دارند و اکثریت هسینِ‌های دیگر جلساتی با ۴,۰۰۰ تا ۵,۰۰۰ نفر برگزار می‌کنند.

پیشنهاد من این است که هسینِ‌ها **کنفرانس‌های پنج‌سطحی کادرها** را برگزار کنند — یعنی در سطوح:
۱. هسینِ،
۲. کمیتهٔ حزبی کمون،
۳. تیم تولیدی (یا ناحیهٔ اداری)،
۴. تیم تولیدی کوچک (یعنی تعاونی مرحلهٔ بالای قبلی)،
۵. گروه تولیدی (گروه کاری، که به آن «گروه کار» هم گفته می‌شود).

هر سطح باید نمایندگانی را برای شرکت در این جلسات اعزام کند. بدین ترتیب، **تمام روسای گروه‌های تولیدی کمون‌ها، منشی‌های شاخه‌های حزبی ناحیه‌های اداری، روسای تیم‌های تولیدی و تعدادی از کادران سطح کمون** در جلسات شرکت خواهند کرد. **حتماً باید افرادی با افکار مبهم، ناظران و شنوندگان نیز در جلسه حضور داشته باشند**. بهترین نسبت، **ده به یک** است. می‌توانید چند فعال از میان اعضای کمون را نیز برای شرکت در جلسه پیدا کنید. برنامه‌ریزی کنید که همهٔ این افراد بتوانند **سخنرانی منشی اول کمیتهٔ حزبی هسینِ** را بشنوند، چرا که سطح این سخنرانی **بالاتر از سخنرانی‌های منشی‌های اول کمیته‌های حزبی کمون** است. پس از آن، بحث‌ها را آغاز کنید — **هیچ

کس را به خاطر جسارتش به صحبت کردن سرزنش نکنید و اجازه دهید نظرات به شکل پرجنب‌وجوشی مطرح شوند**. در عرض چند روز، می‌توانید تفکرات را یکدست کنید.

در جلسه، **سه نوع مواجهه باید به صورت «تقابل شمشیرزنی» انجام شود**:
– نوع اول: تقاطع بین کادران سطح پایه و سطوح بالاتر (کمون و هسین)؛
– نوع دوم: مقابل هم قرار دادن کسانی که دچار افکار مبهم هستند با کسانی که درک روشنی پیدا کرده‌اند؛
– نوع سوم: مقابل هم قرار دادن **عناصر مثبت — که ۹۰ درصد مردم را تشکیل می‌دهند — با ناظران و شنوندگان — که ۱۰ درصد را تشکیل می‌دهند** (بسیاری از کسانی که مردم آن‌ها را ناظر یا شنونده می‌دانند، در واقع چنین نیستند و مردم به اشتباه آن‌ها را این‌گونه شناسایی کرده‌اند).

سه یا چهار روز برای مناظره کافی است. پس از آن، سه یا چهار روز دیگر را به بحث دربارهٔ حل مسائل عملی اختصاص دهید. **هفت یا هشت روز برای این منظور بیش از کافی خواهد بود**. کنفرانس پنج‌سطحی کادرها در هسین‌ها حتی **پرجنب‌وجوش‌تر و روحیه‌مندانه‌تر** از کنفرانس شش‌سطحی کادرها در ولایت خواهد بود.

باید به منشی‌های کمیته‌های حزبی کمون و هسین آموزش داد که چگونه کار خود را انجام دهند. در طول جلسه، **تلاش ویژه‌ای کنید که این رفقا را گرد هم آورده و با آن‌ها گفتگو کنید** تا از درس‌های تلخِ **جدایی موقت از مردم** — ناشی از اجرای برخی اقدامات نادرست، ایجاد «باد کمونیستی» و تصاحب بی‌رویهٔ دارایی‌ها و منابع در ماه‌های گذشته — تجربه کسب کنند. از این پس، باید در تفکر دربارهٔ مسائل و اجرای کارها مهارت پیدا کنند — تا دوباره با مردم یکی شوند.

علاوه بر بحث دربارهٔ مدیریت **نظام سه‌سطحی مالکیت** — شامل کمون، ناحیه‌های اداری (یعنی تیم‌های تولیدی) و تیم‌های تولیدی کوچک (که قبلاً تعاونی‌های مرحلهٔ بالا بودند) — و **نظام سه‌سطحی حسابداری**، باید دربارهٔ **نظام مالکیت جزئی در گروه‌های تولیدی (گروه‌های کاری یا گروه‌های کار)** نیز بحث شود. این مسئله توسط رفقای «وانگ رِن‌چونگ»، «تاو لوچیا» و چند تن دیگر مطرح شد. من آن را **منطقی و شایستهٔ بحث** می‌دانم.

تا **نیمهٔ دوم مارس**، کنفرانس‌های هسینِ‌ها به پایان خواهند رسید و در **آوریل** می‌توانیم از برگزاری جلسات نمایندگان کمون‌ها صرف‌نظر کرده و به **تولید** بپردازیم. در همین حال، می‌توانیم جلسات کوچکی برگزار کنیم و برخی مسائل عملی را حل نماییم. اجازه دهید تیم‌های تولیدی در اوقات فراغت، جلسات حزبی برگزار کنند و سپس آن را با جلسات عمومی مردم دنبال کنند — تا **بحث‌هایی با مشارکت همهٔ مردم** رقم بخورد. امکان برگزاری بحث‌های گستردهٔ مردمی وجود خواهد داشت، زیرا تا آن موقع صدها نفر در کنفرانس‌های هسینِ شرکت کرده‌اند و مسائل به‌طور عمیق مورد بحث قرار گرفته‌اند. برخی هسینِ‌های ولایت هوپِه قبلاً چنین بحث‌هایی را اجرا کرده‌اند.

در ماه مه، **سه روز** باید توسط تمام کمون‌های هسینِ اختصاص یابد (سه روز کاملاً کافی خواهد بود) تا **اولین جلسهٔ نمایندگان اعضای کمون** تشکیل شود. نمایندگان باید شامل **مردان و زنان، پیر و جوان، و عناصر مثبت و منفی** باشند (به استثنای اربابان زمین، دهقانان ثروتمند، مخالفان انقلاب و عناصر بد، اما شامل دهقانان متوسطِ خوش‌حالِ اقتصادی). این افراد باید برخی مسائل را مورد بحث قرار دهند و کمیته‌های اداری کمون را انتخاب کنند.

پیشنهاد می‌شود که چنین جلسات نمایندگانی **سالی چهار بار** برگزار شود، به‌طوری که هر جلسه یک یا دو روز، و حداکثر سه روز به طول بیانجامد. منشی اول کمون باید توانایی خود را در ریاست‌داری چنین جلساتی تقویت کند.

رفقای ما در کمیته‌های حزبی کمون باید همواره به **منافع مردم** توجه کنند. آن‌ها همیشه باید به یاد داشته باشند که **سیاست‌ها و اقداماتشان باید متناسب با سطح فعلی آگاهی مردم و نیازهای فوری و ضروری آن‌ها باشد**. هر چیزی که خلاف این دو شرط باشد، جواب نخواهد داد و حتماً شکست خواهد خورد.

کمیته‌های حزبی هسینِ و بخش نیز باید به **تقویت رهبری کمون‌ها** توجه کنند. باید رفقایی را که از نظر سیاسی قوی هستند، برای کمک به کمون‌های ضعیف از نظر رهبری، به آن‌ها بفرستند. کمیته‌های حزبی بخش باید به اعزام نیرو برای کمک به کمیته‌های حزبی هسینِ که نسبتاً ضعیف‌تر هستند، توجه کنند. هم هسینِ‌ها و هم کمون‌ها باید به **تقویت رهبری اصلی تیم‌های تولیدی** — که عموماً به معنای تعاونی‌های مرحلهٔ بالای قبلی هستند و قرار است واحدهای پایه‌ای حسابداری باشند — توجه کنند.

مطالب فوق فقط به عنوان **پیشنهاد** ارائه شده است. لطفاً در مورد آن تأمل کرده و تصمیم بگیرید که چگونه می‌توان آن را به شکلی رضایت‌بخش‌تر مدیریت کرد و با سرعت اجرا نمود. هنگامی که هسینِ جلسه‌ای را تشکیل می‌دهد، کمون‌ها و تمام سطوح زیرین باید افرادی را برای **نظارت بر تولید** در محل باقی بگذارند. شاید بتوان **حضور چرخشی در جلسات** را تنظیم کرد تا کارهای کشاورزی نادیده گرفته نشوند.

مائو تسه‌تونگ
ساعت ۰۷:۰۰ صبح، ۱۷ مارس ۱۹۵۹
در ووچانگ

به اعضای بخش‌های مختلف کمیتهٔ مرکزی حزب،
به منشی‌های کمیته‌ها و شاخه‌های حزبی مختلف،
و به منشی‌های کمیته‌های حزبی شهرها، ولایات و مناطق خودمختار.

مواد دریافتی از چند هسینِ در شانگهای ارزش خواندن دارند.

در مناطق حومه‌ای، کارخانه‌ها و مؤسسات معدنی، مؤسسات حمل‌ونقل و ارتباطات، مؤسسات مالی و تجاری، مؤسسات آموزشی و سایر مؤسسات، **حتماً باید در مسائل مربوط به تدوین و اجرای سیاست‌های مهم، نظرات کادران سطح پایه (منشی‌های شاخه‌های حزبی، سرپرستان کارگاه‌ها و روسای بخش‌های کاری) و فعالان میان مردم جویا شوند**. **اکثریت قریب‌به‌اتفاق این افراد باید در جلسات شرکت کنند و فرصت بیان نظرات خود را داشته باشند**. تنها در این صورت است که می‌توان **دیدگاه‌های متضاد را شکل داد، تضادها را آشکار ساخت، حقیقت را کشف کرد و جنبش را گسترش بخشید**.

لطفاً به یاد داشته باشید که **نباید بیش از حد به اظهارات افرادی همچون منشی‌های کلی شاخه‌ها، منشی‌های کمیته‌های حزبی کارخانه‌ها و معادن، مسئولان سازمان‌های تابعهٔ دولت شهری، منشی‌های گروه‌های حزبی و رفقای رئیس‌های اداره‌ها و بخش‌ها در سطح دولت مرکزی اعتماد کنیم**. بسیاری از این افراد **تقریباً کاملاً از مردم جدا شده‌اند و به‌صورت دلخواه عمل می‌کنند**. اگر دستورالعمل‌های سطوح بالاتر با سلیقهٔ آن‌ها سازگار نباشد، **ظاهراً از آن‌ها پیروی می‌کنند یا کاملاً نادیده‌شان

می‌گیرند**. در بسیاری از مسائل، **فقط به خودشان اعتماد دارند و به مردم اعتماد نمی‌کنند**. به **خطِ مردمی** اهمیت نمی‌دهند.

با توجه به این وضع، ما باید از این پس **سالی دو بار کنفرانس‌هایی با شرکت کادرها در پنج، شش یا هفت سطح** برگزار کنیم. هر کنفرانس باید **ده روز** به طول بیانجامد. **سطوح بالا و سطوح پایه باید از دو طرف، سطح میانی را تحت فشار قرار دهند**. تنها با این روش می‌توان **دیدگاه‌های نادرست کادران سطح میانی را اصلاح کرد، انعطاف‌پذیری را به تفکر سخت‌گیرانهٔ آن‌ها بازگرداند و امکان بهبود را برایشان فراهم کرد**. در غیر این صورت، **برای آن‌ها کاملاً امیدواری‌ای وجود نخواهد داشت**. اگر مدت طولانی به حرف‌های آن‌ها گوش دهیم، **خودمان نیز در رده‌های آن‌ها جذب خواهیم شد** — دچار خطا خواهیم شد، نسبت به وضعیت موجود کور خواهیم ماند و **ارتباط بین بالا و پایین — یا برعکس — قطع خواهد شد**! این یک **وضعیت بسیار خطرناک** است.

برگزاری چنین جلساتی **دو بار در سال بسیار به نفع ما خواهد بود** — چرا که به ما کمک می‌کند **وضعیت را درک کنیم و خطاها را جبران نماییم**.

اگرچه در اینجا دربارهٔ **مشکلات مناطق شهری** صحبت می‌کنیم، اما **در مناطق روستایی نیز وضعیت دقیقاً همین‌گونه است**. من قبلاً در مکاتبات قبلی‌ام به‌طور کلی در این باره بحث کرده‌ام.

مائو تسه‌تونگ
۲۹ مارس ۱۹۵۹

یادداشت

[.۱] ژو شیائوژو** — به یادداشت ۲۳، صفحهٔ ۶۳ همین جلد مراجعه کنید.

[.۲] وانگ رِن‌چونگ (حدود ۱۹۰۶–...) در سال ۱۹۵۴ به عنوان منشی اول سازمان حزبی ولایت هوپِه منصوب شد؛ او به‌طور فعال از «جهش بزرگ به جلو» حمایت می‌کرد و اغلب همراه مائو بود هنگامی که رئیس در اواخر دههٔ ۱۹۵۰ و اوایل دههٔ ۱۹۶۰ از ووهان دیدن می‌کرد.

نظر دربارهٔ گزارش تاو لوچیه در مورد کنفرانس پنج‌سطحی کادرها
۳۰ مارس ۱۹۵۹

[منبع: «زنده باد اندیشهٔ مائو تسه‌تونگ» — انتشارات گارد سرخ]

جملهٔ «بدهکاران قدیمی به ندرت پول خود را پس می‌دهند» در سخنرانی‌های چِنگ‌ژو نوشته شد، اما **این جمله نادرست است و باید تغییر کند به**:
> **«تنها با پس دادن بدهی‌های قدیمی می‌توانیم قانون عینی ارزش را به اجرا درآوریم»**.

این قانون — یعنی قانون ارزش — **یک مدرسهٔ بزرگ است**، و تنها با به‌کارگیری آن می‌توانیم **چند ده میلیون کادر و چند صد میلیون مردم خود را آموزش دهیم و سوسیالیسم و کمونیسم‌مان را بسازیم**.
در غیر این صورت، **هیچ چیز ممکن نخواهد بود**.

برای مردم، اگر این بدهی‌ها پس داده نشوند، **هیچ فرصتی برای تخلیهٔ خشم و ناراحتی‌شان وجود نخواهد داشت**.
برای کادرها، اگر ما این را اصلاح نکنیم، **به معنای نابودی آن‌ها توسط خودِ ما خواهد بود**.
هزاران ضرر دارد و هیچ فایده‌ای ندارد.

اگر یک کمون می‌تواند **چهار میلیون یوان** — که به عنوان رسیدهای نقدی تعاونی‌های پیشرفتهٔ قدیمی جمع‌آوری شده بود — را به مالکان اصلی‌شان بازپس دهد، **چرا دیگران نمی‌توانند این کار را انجام دهند؟**
«انگار که پول خیریه را دلتنگ نمی‌شود داد!» — چنین رفتاری نکنید.
باید بپذیریم که **این پول از راه غارت به دست آمده است**.
تصاحب بدون جبران خسارت از کار دیگران — جایز نیست.

مکاتبات درون حزبی

۲۹ آوریل ۱۹۵۹

[منبع: «زنده باد اندیشهٔ مائو تسه‌تونگ» — انتشارات گارد سرخ]

رفقا در سطوح ولایتی، بخشی، هسینی، کمونی، تیم تولیدی و گروه تولیدی:

می‌خواهم با شما دربارهٔ چند مسئله مشورت کنم — همهٔ این مسائل **مربوط به کشاورزی** هستند.

مسئلهٔ اول: تعیین اهداف تولید

در جنوب، نشا کردن برنج در جریان است و شمال نیز درگیر کشت بهاره می‌باشد. **تعیین اهداف تولید باید بر اساس واقعیت‌ها باشد**. به دستورالعمل‌های صادرشده از سطوح بالاتر **اصلاً توجه نکنید**. آن‌ها را نادیده بگیرید و فقط روی **امکانات عملی** متمرکز شوید.
برای مثال: اگر تولید واقعی در سال گذشته تنها **۳۰۰ کاتی در هر مو** بوده است، **بسیار خوب خواهد بود اگر بتوانید ۱۰۰ یا ۲۰۰ کاتی افزایش دهید**.
ادعا کردن اینکه تولید را به ۸۰۰، ۱,۰۰۰ یا ۱,۲۰۰ کاتی یا بیشتر برسانید، **فقط غرور و خودستایی است و اصلاً قابل دستیابی نیست**. پس فایدهٔ غلو چیست؟
مثال دیگر: اگر زمینی که در سال گذشته ۵۰۰ کاتی در هر مو تولید کرده، امسال بتواند ۲۰۰ یا ۳۰۰ کاتی افزایش یابد، **دستاوردی بسیار بزرگ خواهد بود**.
به‌طور کلی، **افزایش بیشتر از این، غیرممکن است**.

مسئلهٔ دوم: کشت متراکم

نباید کشت را **خیلی کم‌فاصله** کنید و نباید هم **خیلی پراکنده**. بسیاری از کادران جوان و برخی سازمان‌های سطح بالا — به دلیل کمبود تجربه — فقط بر **کشت متراکم** اصرار می‌کنند. بعضی حتی مدعی شده‌اند: «هرچه متراکم‌تر، بهتر». این **نادرست است**. افراد مسن به این دیدگاه شک دارند و افراد میانسال نیز همین‌طور.
عالی خواهد بود اگر جلسه‌ای با حضور این سه گروه — جوانان، میانسالان و سالمندان — تشکیل شود و به درجهٔ مناسبی از تراکم در کشت برسند.
از آنجا که اهداف تولید تعیین می‌شود، **مسئلهٔ کشت متراکم نیز باید توسط تیم‌ها و گروه‌های تولیدی مورد بحث و تصمیم‌گیری قرار گیرد**.
دستورهای سخت‌گیرانه از بالا دربارهٔ میزان تراکم، نه‌تنها بی‌فایده است، بلکه بسیار مضر نیز هست.
بنابراین، **اصلاً نباید چنین دستورهای سخت‌گیرانه‌ای به سطوح پایین صادر شود**.
کمیتهٔ حزبی ولایت می‌تواند **پیشنهادی دربارهٔ فاصلهٔ مناسب کشت** ارائه دهد — اما این باید **به‌عنوان یک راهنمایی** باشد، نه دستور.
علاوه بر این، سطوح بالاتر باید به‌طور جدی به **مطالعهٔ اینکه چه درجه‌ای از تراکم بهترین نتیجه را می‌دهد** بپردازند.
پس از جمع‌آوری تجربه، باید **دستورالعملی علمی‌تر** دربارهٔ میزان تراکم، بر اساس **تفاوت‌های آب‌وهوا، منطقه، شرایط خاک، کود، آب، بذر، نوع محصول و سطح کارایی در مدیریت مزرعه** تنظیم شود.
و اگر در عرض چند سال بتوان **استانداردی عملی و قابل اجرا** تدوین کرد، عالی خواهد بود.

مسئلهٔ سوم: صرفه‌جویی در غلات

این مسئله را **باید محکم در دست گرفت** و **سهمیهٔ غذا باید متناسب با تعداد افراد تعیین شود**.
در فصل مشغول، بیشتر بخورید؛ در فصل کم‌کاری، کمتر.
در فصل مشغول، غذای جامد بخورید؛ در فصل کم‌کاری، **غذای نیمه‌جامد مخلوط با سیب‌زمینی، سبزیجات، خربزه، لوبیا و تارو** مصرف کنید.
این مسئله را **محکم در دست بگیرید**.

برداشت، ذخیره و مصرف (برداشت کن، ذخیره کن، بخور) را هر ساله **بسیار، بسیار محکم و در زمان مناسب** اجرا کنید — چون **فرصت فقط یک بار می‌آید و زمان از دست رفته، هرگز بازنمی‌گردد**.
ذخیرهٔ غله داشته باشید. هر سال کمی کنار بگذارید و سال به سال ذخیره را افزایش دهید.
پس از هشت یا ده سال تلاش، **مسئلهٔ تولید غذا حل خواهد شد**.
در ده سال آینده، **هیچ غلو یا اغراقی نکنید** — چنین کاری بسیار خطرناک است.
به یاد داشته باشید: ما یک **کشور بزرگ با جمعیت ۶۵۰ میلیون نفر** هستیم و **خوردن، مسئله‌ای بسیار مهم است**.

مسئلهٔ چهارم: گسترش سطح زیر کشت

برنامه‌ای که می‌گوید: «کشت کمتر با بازدهی بالاتر و برداشت فراوان» — یک **برنامهٔ بلندمدت** است و قابل اجراست.
اما **این برنامه نمی‌تواند در عرض ده سال — یا حتی بخش عمده‌اش — به‌طور کامل اجرا شود**.
باید **مرحله‌به‌مرحله و متناسب با شرایط** در ده سال آینده اجرا شود.
بخش عمدهٔ این برنامه **در سه سال آینده قابل اجرا نیست**.
در سه سال آینده، **بر گسترش سطح زیر کشت تمرکز کنید**.
راهبرد سال‌های آینده این خواهد بود: **اجرأ هم‌زمان کشت گسترده با بازدهی پایین و کشت محدود با بازدهی بالا در زمین‌های با کیفیت و پربازده**.

❖ **مسئلهٔ پنجم: مکانیزاسیون**

راه اصلی و بنیادی پیشرفت کشاورزی، **مکانیزاسیون** است.
برای دستیابی به آن، **ده سال زمان لازم است**:
– در چهار سال، راه‌حل‌های جزئی،

– در هفت سال، راه‌حل‌های میانی،
– در ده سال، راه‌حل‌های اساسی.

در سال جاری، سال آینده، سال پس از آن و سال بعد از آن، **عمدتاً به ابزارهای بهبودیافته و وسایل نیمه‌مکانیزه متکی خواهیم بود**.
هر ولایت، هر بخش و هر هسینِ باید **ایستگاه‌های تحقیقاتی ابزارهای کشاورزی** تأسیس کند و گروهی از **کارمندان علمی و فنی و نجاران و آهنگران با تجربهٔ روستایی** را گرد هم آورد تا **تمامی ابزارهای پیشرفته‌تر کشاورزی را از همهٔ ولایات، بخش‌ها و هسینِ‌ها جمع‌آوری کنند**.
آن‌ها باید این ابزارها را **مقایسه، آزمایش و بهبود بخشند**.
انواع جدید ابزارها باید **به‌صورت آزمایشی تولید شوند**.
اگر در آزمایش مزرعه‌ای **واقعاً مؤثر بودند**، آنگاه می‌توان آن‌ها را **به‌صورت انبوه تولید و گسترده مورد استفاده قرار داد**.
وقتی از مکانیزاسیون صحبت می‌کنیم، باید **تولید مکانیزهٔ کودهای شیمیایی** را نیز در برگیریم.
افزایش سالانهٔ تولید کود شیمیایی، مسئله‌ای بسیار مهم است.

مسئلهٔ ششم: راستگویی

دقیقاً بگویید چه اهداف تولیدی قابل دستیابی است.
اگر تمام تلاش‌تان را کردید اما به چیزی دست نیافتید، **خود را مجبور نکنید که ادعاهای دروغین موفقیت بکنید**.
دقیقاً بگویید چقدر برداشت کرده‌اید و **از بیان جملات دروغین که خلاف واقعیت است، خودداری کنید**.
در راه‌های افزایش تولید و اجرای «هشت کلمهٔ قانون کشاورزی» — **باید راستگو بود**.
مرد راستگو کسی است که شجاعت گفتن حقیقت را دارد — و در نهایت، این راستگویی **به نفع کار مردم و خود او خواهد بود**.
کسانی که عادت به دروغ گفتن دارند، **اول به مردم آسیب می‌زنند و بعد به خودشان**.
باید گفت که بسیاری از این دروغ‌ها **ناشی از فشار از سطوح بالاتر** بوده است.

«غلو، فشار از بالا و تعهد به مقامات بالاتر»، برای سطوح پایین مشکل‌ساز شده است.
بنابراین، **باید پویا و فعال بود — اما نباید دروغ گفت**.

پایان‌سخن:

رفقا، لطفاً شش مسئلهٔ فوق را مطالعه کنید و **با آزادی نظرات متفاوت خود را مطرح کنید** تا به هدف ما — یعنی **کشف حقیقت** — دست یابیم.
ما هنوز در **مدیریت مؤسسات کشاورزی و صنعتی** بسیار بی‌تجربه‌ایم.
سال به سال تجربه جمع می‌کنیم و در ده سال آینده، **مرحله‌به‌مرحله به شناخت ضرورت عینی خواهیم رسید**.
آن‌وقت، **تا حدی آزاد خواهیم شد**.
آزادی چیست؟ آزادی، شناخت ضرورت است.

در مقایسه با سخنان بلندپروازانه‌ای که امروزه در جریان است، آنچه من اینجا می‌گویم **بسیار کم‌رنگ و محافظه‌کارانه به نظر می‌رسد**.
هدف این است که **انگیزه را برانگیزیم و به اهداف افزایش تولید دست یابیم**.
اگر واقعیت این نباشد که تولید به این اندازه پایین است و در عمل به اهداف نسبتاً بالاتری دست یافته باشیم، **من محافظه‌کار خواهم شمرد**.
خدایا شکرت — اگر چنین باشد، این یک افتخار بزرگ خواهد بود.

مائو تسه‌تونگ
۲۹ آوریل ۱۹۵۹

سخنرانی در هفتمین جلسهٔ پلنوم کمیتهٔ مرکزی هشتم

** آوریل ۱۹۵۹**

[منبع: «زنده باد اندیشهٔ مائو تسه‌تونگ» — انتشارات گارد سرخ]

۱. **برنامه‌ریزی کافی برای تصمیم‌گیری رضایت‌بخش**

در این عبارت، تأکید بر روی **«برنامه‌ریزی»** است. ما باید **بسیار برنامه‌ریزی کنیم**؛ کمبود برنامه‌ریزی قابل قبول نیست. باید با **تمام طرف‌ها مشورت کنیم** و با **برنامه‌ریزی ناکافی و تصمیم‌گیری دلخواه مخالفت کنیم**. در گذشته، ما اغلب **بسیار با افرادی که نظرشان با ما یکی بود برنامه‌ریزی می‌کردیم، اما کم با کسانی که نظر متفاوت داشتند**؛ **بسیار با کادرها مشورت می‌کردیم، اما کم با نیروهای تولیدی**.
بحث ناکافی و تصمیم‌گیری دلخواه یعنی **کارها به‌درستی مدیریت نخواهند شد**.
برنامه‌ریزی بنیادین است — و تنها با **برنامه‌ریزی کافی** می‌توان به **تصمیم‌های رضایت‌بخش** رسید.
روش‌های بسیاری برای برنامه‌ریزی کافی وجود دارد — مثلاً **جلسات جمع‌آوری اطلاعات یا نشست‌های تخصصی**.
هدف برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری است — و نباید مانند برخی رفقا، بر اساس **برنامه‌ریزی ناکافی، تصمیم‌های دلخواه گرفت**.

---

۲. **فضای منعطف بگذارید**

این فقط یک مسئلهٔ **روش کار** نیست، بلکه یک مسئلهٔ **سیاسی** نیز هست.
هنگام تنظیم برنامه‌های کاری، باید **فضای منعطفی برای زیردستان در نظر گرفت** تا بتوانند **ابتکار عمل داشته باشند**.
اگر به زیردستان فضای منعطف ندهید، **برای خودتان نیز فضایی باقی نمی‌ماند**.

فضای منعطف دادن، هم برای مقامات بالاتر و هم برای زیردستان مفید است.
برای مثال: اگر در قرارداد تولید روستایی، عدد هدف را **۲,۰۰۰ کاتی** تعیین کنید، **هیچ فضای منعطفی برای زیردستان یا خودتان باقی نمی‌ماند**.
در گذشته، هنگام جنگ، **همیشه نیروهای ذخیره نگه می‌داشتیم** — اما اکنون در مدیریت تولید، **این اصل را فراموش کرده‌ایم**.
کار اقتصادی را نمی‌توان به‌صورت بی‌نظم حمله کرد و **کار تولیدی نمی‌تواند متوقف شود**.
در برنامه‌ریزی کاری، باید فضای منعطف در نظر گرفت.
حفظ نقطهٔ مرکزی ضروری است — اگر نقطهٔ مرکزی نداشته باشید، **سیاستی نخواهید داشت**.
ما **بر اساس یک سیاست عمل می‌کنیم**.

---

۳. **پیشرفت موج‌وار**

همهٔ جنبش‌ها **به شکل موج** پیش می‌روند؛ در علوم طبیعی نیز **امواج صوتی و امواج الکترومغناطیسی** وجود دارند.
اینکه تمام جنبش‌ها **به شکل موج‌وار پیش می‌روند**، **قانونی از قوانین توسعهٔ حرکت** است — **عینی است و تابع ارادهٔ انسان نیست**.
در کارهای ما همیشه **از نقطه به سطح**، **از کوچک به بزرگ** حرکت می‌کنیم — و همیشه **به شکل موج‌وار**، نه به‌صورت یک خط صعودیِ مداوم.

۴. **مهارت در مشاهدهٔ شرایط**

ما باید همواره به **شرایط سیاسی و اقتصادی** توجه کنیم.
منظور از «شرایط سیاسی»، **مشاهدهٔ ایدئولوژی تمام طبقات و تغییرات در دیدگاه‌های آن‌ها** است.
منشی‌ها باید این موارد را مشاهده کنند — و اعضای کمیته نیز باید.
اعضای کمیته باید هم **کار جمعی خوبی انجام دهند** و هم **کار فردی مؤثری داشته باشند**.

۵. **قطعیت در لحظات حساس**

تغییرات شرایط را درک کنید تا بتوانید **برنامه‌ها را تغییر دهید**.
نباید اجازه داد لحظهٔ حساس از دست برود — زمان باز نمی‌گردد.
پس در لحظات حساس **باید قطعیت داشت — نه تردید و نه اجتناب از تصمیم‌گیری**.
در ساخت‌وسازهای سرمایه‌ای، اگر **مقیاس کمی بیش از حد گسترش یابد، باید کمی منقبض شود**.
ما همچنین باید در مقابله با **برخی گرایش‌های بد در حزب**، در لحظات حساس **با قطعیت عمل کنیم**.

۶. **حفظ ارتباط با مردم**

مقامات بالاتر و زیردستان، همکاران و هم‌پیمانان باید **با یکدیگر ارتباط داشته باشند**.
کمیتهٔ مرکزی و کمیته‌های محلی باید با هم بحث کنند و ارتباط حفظ کنند — همچنین **اعضای کمیته با یکدیگر و با منشی**.
در گذشته، **ارتباط کاهش یافت** و ما مجبور شدیم برای حفظ آن تلاش کنیم.
اکنون از **روش نوشتن نامه** استفاده می‌کنیم — روش ما این است که **ماهی یک نامه بنویسیم**.
نباید راضی باشیم که فقط منشی مسئولیت‌ها را بر عهده بگیرد — و به‌ویژه **نباید اطلاعات را از کمیتهٔ ولایتی پنهان کرد**.

---

۷. **گاهی یک فرد، اکثریت را متقاعد می‌کند**

این به این دلیل است که **گاهی حقیقت فقط در دست یک نفر است**.
گاهی حقیقت در دست **اقلیت** قرار دارد — همان‌طور که **مارکسیسم در دست تنها مارکس بود**.
لنین گفت: **«باید روحیهٔ مقاومت در برابر جریان را داشت»**.
کمیته‌های حزبی در هر سطحی باید **به نظرات از جهات مختلف توجه کنند** — هم به نظر اکثریت، هم به نظر اقلیت و دیگران.

باید در درون حزب **فضایی ایجاد شود که در آن صحبت کردن و اصلاح کاستی‌ها ممکن باشد**.
گاهی **انتقاد دردناک است** — اما اگر منجر به **اصلاح** شود، مشکلی ندارد.
وقتی مردم جرات صحبت کردن ندارند، یکی از **شش دلیل** زیر وجود دارد:
- ترس از توبیخ،
- ترس از تقلیل مقام،
- ترس از از دست دادن اعتبار،
- ترس از اخراج از حزب،
- ترس از اعدام،
- ترس از طلاق.

یوِ فِی فقط پس از اعدامش معروف شد.
صحبت کردن نباید مجازاتی داشته باشد — و طبق مقررات حزب، **به هر کس حق دارد نظر خود را داشته باشد**.
در گذشته، تحت نظام دادگاه‌های امپراتوری، **نمی‌دانم چند نفر اعدام شدند** — اما هنوز هم بسیاری بودند که **با خطر مرگ، با دادگاه‌ها مخالفت می‌کردند**.

---

۸. **تمرکز**

تمرکز در **دفتر منشی‌ها و کمیتهٔ دائمی** مستلزم آن است که **اقلیت از اکثریت پیروی کند** — اما در درون حزب باید **فضایی ایجاد شود که روح آزادی‌بخشی حاکم باشد و انتقاد مطرح شود**.
انتقاد، کمکِ هم‌رفیقانه است.

شانزده مقاله دربارهٔ روش‌های کار
مه ۱۹۵۹

[منبع: «زنده باد اندیشهٔ مائو تسه‌تونگ» — انتشارات گارد سرخ]

همه از خط کلی حزب حمایت می‌کنند. هدف سیاسی اصلی سال گذشته، **تعیین خط کلی** بود، اما ما به اندازهٔ آنچه انتظار داشتیم، به نتیجه نرسیدیم. این موضوع به **روش کار ما** مربوط می‌شود. **مسئلهٔ مرکزی ما امروز، روش کار است**.

شانزده مقاله دربارهٔ روش کار تنظیم شده است.

---

۱. **با اندیشه و قاطع باشید**

برخی از رفقای ما **چندان اندیشمند نیستند و نمی‌توانند تصمیم بگیرند**.
اندیشمندی یعنی **تمایل به شنیدن نظرات مختلف از زیردستان، منشی‌ها، مدیران کارخانه، کارگران و دهقانان — به‌ویژه نظرات مخالف**.
تمام نظرات را **جمع‌آوری و تحلیل کنید**، سپس **قضاوت کنید و تصمیم بگیرید**.

---

۲. **فضای منعطف بگذارید**

یک ضرب‌المثل رایج می‌گوید: «باید برای عملیات آینده فضای منعطف در نظر گرفت».
انعطاف‌پذیری در کار، مهم است.
در عملیات‌های نظامی علیه نیروهای کومینتانگ، ما **چند برابر نیروهای دشمن را گرد هم می‌آوردیم تا آن‌ها را نابود کنیم** و **هیچ جنگی را بدون آمادگی شروع نمی‌کردیم**.
ساخت‌وساز سوسیالیستی و برنامه‌ریزی نیز نیازمند فضای منعطف برای عملیات است.
هم برنامه‌ریزی بلندمدت و هم کوتاه‌مدت باید چنین فضایی داشته باشند.
کار ما باید **از برنامه فراتر رود**.
باید **فضایی برای مردم قائل شویم تا از برنامه فراتر بروند**.
اگر هدف بیش از حد بالا تنظیم شود، **رسیدن به آن دشوار خواهد بود — چه رسد به فراتر رفتن از آن**.

سران تیم‌های تولیدی دوست دارند بگویند:
> **«ما از هدف ۱۰,۰۰۰ نمی‌ترسیم، اما از شانس ۱ در ۱۰,۰۰۰ شکست می‌ترسیم».**

در گذشته، این ضرب‌المثل اغلب **بر انگیزهٔ کارگران اثر منفی می‌گذاشت**.
اگر **عمدیً اجازه دهیم مردم از هدف تولید فراتر بروند**، **تشویق خواهند شد و سخت‌تر کار خواهند کرد**.
در همین حال، باید **تمرکز بر تولید را حفظ کنیم** — چون **بدون تمرکز، سیاستی وجود ندارد**.
همین اصل در **کارهای ادبی و هنری** نیز صادق است.
اجرای یک نمایش باید فضایی برای تفکر و بحث مخاطبان باقی بگذارد.
اگر پس از دیدن نیمهٔ اول نمایش، بدانید در نیمهٔ دوم چه اتفاقی خواهد افتاد، **آن اجرا شکست خورده است**.
سخنران نیز باید چیزی را ناگفته باقی بگذارد.

---

۳. **به شکل موج‌وار پیش بروید**

در سال ۱۹۵۷ ما **با ماجراجویی مخالفت کردیم**. در نتیجه، پیشرفت **شکلی زین‌مانند** به خود گرفت. در آن سال مجبور شدیم **اهداف تولید را کاهش دهیم**.
کار باید به شکل موج‌وار پیش برود.
امسال نیز **هدف تولید را کمی کاهش داده‌ایم** — افزایش ۴۰ درصدی داشته‌ایم.
امسال مصممیم **۱۶/۵ میلیون تن فولاد تولید کنیم** و مطمئنیم که **سهمیهٔ زغال سنگ را نیز تأمین خواهیم کرد**.
در میان اهداف کشاورزی، باید **تلاش بیشتری در تولید غلات و پنبه** داشته باشیم.
سال آینده ممکن است ارقام تولید **باز هم کمی کاهش یابد**.
در سال ۱۹۶۱، **دوباره جهش بزرگی به جلو خواهیم داشت**.
ساخت‌وساز سوسیالیستی باید به شکل موج‌وار پیش برود.
> «همان‌طور که آسمان رشد می‌کند، عمر انسان نیز طولانی می‌شود؛ همان‌طور که بهار به جهان می‌آید، برکت به خانه‌ها می‌رسد.»

ما **هر روز نمی‌توانیم اوج داشته باشیم**.
من **با پیشرفت موج‌وار مخالف نیستم**، اما **با ماجراجویی مخالفم**.

---

۴. **برای بیشترین اثر تلاش کنید**

برای **بیشترین اثر** برنامه‌ریزی کنید.
برنامه‌ها را با تغییر شرایط تغییر دهید.
اگر شرایط تغییر کرده، **بهتر است فکر انسان نیز تغییر کند** — در غیر این صورت، **در موقعیت منفعل قرار خواهد گرفت**.
اجازه ندهید مغزتان سنگین و سخت شود.
برنامه‌ها را **بر اساس مقدار مواد و تعداد افراد** تنظیم کنید — **نه بر اساس ذهنیت و سلیقهٔ شخصی**.

---

۵. **در مشاهدهٔ شرایط مهارت داشته باشید**

اجازه ندهید مغزتان **سفت و بی‌تحرک شود**.
باید بتوانید **شرایط سیاسی را ارزیابی کنید**، **روند افکار مردم را تشخیص دهید** و **شرایط اقتصادی را کشف کنید**.
در کنفرانس پِی‌تای‌هو، **هدف بسیار بالا تنظیم شد**.
در سفرم به هوپِه و شاندونگ، کشف کردم که **این هدف عملی نیست**.
ششمین پلنوم حزب کمونیست چین، هدف تولید فولاد را به **۲۰ میلیون تن** کاهش داد.
کنفرانس شانگهای آن را **باز هم بیشتر کاهش داد**.
بدین‌گونه، **مرحله‌به‌مرحله تولید را به‌طور کامل به اجرا درآوردیم**.

---

۶. **در لحظه تصمیم بگیرید**

تنها با **مشاهدهٔ شرایط** می‌توانید در **لحظهٔ حساس تصمیم بگیرید**.
برخی رفقا **شرایط را به‌طور کامل درک نمی‌کنند**.
برخی دیگر می‌توانند در حین کار تصمیم بگیرند، اما **به‌درستی تصمیم نمی‌گیرند**.
تردید و بی‌تصمیمی بد است.
تصمیم باید با قاطعیت گرفته شود.
فرصت را از دست ندهید — زمان، یک‌بار که گذشت، هرگز بازنمی‌گردد.
مسئلهٔ کمون‌ها بسیار آشکار است.
سال گذشته مشخص نشد که **در چه سطحی باید مدیریت شوند**.
پس از گذشت مدتی، در **۲۷ ژانویه**، این مسئله به‌طور عمیق مورد بحث قرار گرفت.
بعداً گزارش «ژائو زی‌یانگ» را خواندم؛ سپس در «تیان‌جین» از «لیو زی‌هاو» دیدن کردم؛ در «شاندونگ» با «تان جی‌لونگ» و کمون «لو هونگ‌بین» ملاقات کردم.
مسئلهٔ زیر را کشف کردم:
یک برگهٔ کوچک، یک ترازو، یک کلاه برای مخالف، یک دسته کلید، یک اعلامیه و یک پلکان.
تنها در آن موقع بود که **نظام مالکیت تیم تولیدی** را کشف کردم.
** آخرین کنفرانس این مسئله را حل کرد**.
برخی رفقا **هم از مقامات بالاتر و هم از زیردستانشان بسیار می‌ترسند**.
از این پس، **بگذارید مقامات بالاتر و زیردستان با همکاری یکدیگر، به سطح میانی حمله کنند**.

---

۷. **اجازه دهید کمی بحث و تبادل نظر صورت گیرد**

جلسات کاری نباید بدون بحث و تبادل نظر برگزار شوند.
قبل از هر بحثی، **باید دوره‌ای از آماده‌سازی وجود داشته باشد**.
برخی جلسات **اصلاً موضوع مشخصی ندارند**.
من این نکته را **حداقل صد بار گفته‌ام**.

عدم بحث و تبادل نظر، بد است.
مسئله را مسدود نکنید.
اجازه ندهید مردم دقیقاً ندانند مسئله چیست.
قبل از حل هر مسئله‌ای، **باید درک کامل و بحث گسترده صورت گیرد**.

---

۸. **مسدودسازی را بشکنید**

در هر گزارشی باید دیدگاهی وجود داشته باشد.
چند راه‌حل جایگزین برای حل مسئله پیشنهاد دهید.
وضعیت پایه‌ای خود، دیدگاه‌های مختلف، نقطهٔ اصلی مسئله و شرایط واقعی کار را توضیح دهید.
اجازهٔ هیچ مسدودسازی ندهید.

---

۹. **یک نفر ممکن است اکثریت را متقاعد کند — چون حقیقت در دست اوست**

لنین گفت:

> **«باید شجاعت مخالفت با جریان را داشت، دیدگاه مستقل داشت و جرات صحبت کردن را داشت».**

برخی از رفقای ما **از پیامدهای منفی می‌ترسند**.
بنابراین، باید **ویژگی کمونیستیِ جرات فکر کردن و صحبت کردن** را ترویج دهیم.
xxx** از پاره‌پاره شدن نمی‌ترسید و امپراتور را از اسبش پایین کشید**.

---

۱۰. **مسائل را از دیدگاه تاریخی ببینید**

هر تغییر برنامه‌ای باید **فرآیند تاریخی را طی کند**.
سال گذشته ما **جهش بزرگی به جلو داشتیم**.
اگر این جهش **۲۰ درصد** باشد، باز هم **جهش بزرگ به جلو** است.
اگر **۳۰ درصد** باشد، **جهش بزرگ پایدار به جلو** است.

---

۱۱. **به سبک ماندارین بنویسید — نه نیمه ادبی و نیمه عامیانه، یا نیمه کلاسیک و نیمه مدرن. بر سبک ماندارین پافشاری کنید و موضع روشنی بگیرید**

گزارش‌های **خبرگزاری جدید چین** دربارهٔ شورش در تبت، **روند رویدادها را به‌وضوح نشان می‌دهند**.
وقتی می‌نویسیم، باید **منافع حزب و ملت را در نظر داشته باشیم**.
برخی مقالات **هیچ قدرت متقاعدکنندگی ندارند** — که نشان می‌دهد نویسندگان **درک روشنی از حوزهٔ کاری خود ندارند** و **روان‌شناسی جمعیت را نمی‌شناسند و نمی‌فهمند**.
«هان یو» — نویسندهٔ مشهور دورهٔ تانگ — به دلیل نثرش معروف است. او اهل «شیووو» در هونان بود.
او از **پذیرش ایده‌های معلمانش حمایت می‌کرد، اما نه کلماتشان را**.
او **مخالف پیروی از روال و سنت بود**.
او اصرار داشت که **هر کس باید ویژگی‌ها و سبک خاص خود را داشته باشد** و **از تعریف یا انتقاد دیگران بی‌اعتنا باشد**.
نوشته‌های «پان زونگ‌تسو» با ساختارهای موازی، **خواندنشان دشوار است** — به نظر می‌رسد که **عمداً آن‌ها را دشوار ساخته است تا درکشان سخت باشد**.

---

۱۲. **مسئول باشید**

با داشتن قدرت در دست، می‌توانید دستور صادر کنید.
با شجاعت مسئولیت بپذیرید و از رهبری پیروی کنید.

---

۱۳. **فکر خود را آزاد کنید**

از شیاطین نترسید و خجالتی و ترسو نباشید.
شجاع و قوی باشید.
برخی از رفقای ما **از نظر شخصیت ضعیف هستند**.
فکرشان آزاد نشده است.
از **اصلاح وضعیت می‌ترسند**.
کادرها باید **شجاعت دفاع از حقیقت را داشته باشند** و **از پیروی از چهره‌های دورهٔ فئودالی خودداری کنند**.
از چه می‌ترسید؟
جایز نیست از این شش چیز بترسید:
- برکناری از مقام،
- تقلیل درجه،
- اخراج از حزب،
- طلاق همسرتان،
- زندانی شدن،
- قطع سر.

---

۱۴. **در مورد انتقاد**

ما همه رفقای خوبی هستیم.
انتقاد میان رفقا به منظور انجام بهتر کارها و یافتن روش‌های کارآمد است.

غیرقابل تصور است که کسی هیچ پشیمانی نداشته باشد.
انتقاد و خودانتقاد، ابزارهای حزب برای آموزش مردم هستند.
ما **در زندگی‌های گذشته هیچ کینه‌ای نسبت به یکدیگر نداشتیم و در زندگی‌های آینده نیز نخواهیم داشت**.
دردها، انگیزه‌ای برای پیشرفت هستند.

---

۱۵. **رهبری جمعی**

جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب، هستهٔ اصلی است.
تصمیمات آن باید در همه جا اجرا شوند.

---

۱۶. **رابطهٔ میان بخش‌های مختلف**

رابطه با بخش‌های صنعتی باید تقویت شود.
رابطه با سه کمیسیون دولتی (کمیسیون برنامه‌ریزی دولتی، کمیسیون اقتصادی دولتی و کمیسیون ساخت‌وسازهای سرمایه‌ای دولتی)
و **دو وزارتخانه** (وزارت صنعت متالورژی و اولین وزارت ساخت ماشین‌آلات)
باید نزدیک و هماهنگ باشد.

(یادداشت: این سند رسمی نیست؛ فقط برای مرجع و استناد است.)

چند دستور مهم

۲۹ ژوئن و ۲ ژوئیه ۱۹۵۹

[منبع: «زنده باد اندیشهٔ مائو تسه‌تونگ» — انتشارات گارد سرخ]

با توجه به **عدم درک بسیاری از رفقای رهبری و کادران هسین و کمون در سال گذشته از مسائل اقتصادی سوسیالیستی و قوانین توسعهٔ اقتصادی**، و همچنین با توجه به **باقی‌ماندن پراگماتیسم در کارهای فعلی**، این افراد باید این دستورها را **با دقت مطالعه کنند**.
اعضای کمیته‌های مرکزی، ولایتی، شهری و محلی — از جمله منشی‌های کمیته‌های هسین — باید **کتاب‌های علوم سیاسی و اقتصادی را مطالعه کنند**.
کادران هسین و کمون باید **سه کتاب تألیف کنند**:
- کتاب اول: دربارهٔ **«مردم خوب و وقایع خوب»** — مجموعه‌ای از وقایع مربوط به کسانی که **حقیقت را حفظ کردند، با باد همراه نشدند، کار خوبی انجام دادند، گزارش دروغین ندادند، غلو نکردند و در جهش بزرگ سال گذشته برای دستیابی به اثر کامل تلاش کردند**.
- کتاب دوم: دربارهٔ **«مردم بد و وقایع بد»** — مجموعه‌ای از وقایع مربوط به کسانی که **دروغ گفتند، قانون و انضباط را نقض کردند یا خطاهای جدی در کارشان مرتکب شدند**.
- کتاب سوم: **مجموعه‌ای منظم از دستورالعمل‌ها و اسناد کمیتهٔ مرکزی از سال گذشته تاکنون**.

* * * * *

وضعیت داخلی چگونه است؟
به‌طور کلی، **دستاوردهای بزرگی وجود دارد؛ مشکلات بسیاری هم هست؛ اما چشم‌انداز روشن است**.
مسائل بنیادی عبارتند از:
۱) **جامعیت و تعادل**؛
۲) **خطِ مردمی**؛
۳) **رهبری یکپارچه**؛
۴) **تأکید بر کیفیت و کمیت**.

در میان این مسائل، **جامعیت و تعادل** و **خطِ مردمی** مهم‌ترین هستند.

ما ترجیح می‌دهیم **کمتر اما با کیفیت بهتر و تنوع بیشتر تولید کنیم**.
ما به **همهٔ انواع و اقسام نیاز داریم**.
در کشاورزی، به **غلات، پنبه، روغن‌ها، کنف، ابریشم، تنباکو، چای، شکر، سبزیجات، میوه‌ها، آفت‌کش‌ها و اقلام متفرقه** نیاز داریم؛
در صنعت نیز به **همهٔ انواع محصولات صنایع سبک و سنگین** نیازمندیم.
سال گذشته ما **تمرکز خود را بر تولید کوره‌های کوچک ذوب آهن گذاشتیم و سایر اشکال تولید را نادیده گرفتیم**.
این روش **صحیح نیست**.

یکی از درس‌های اصلی جهش بزرگ به جلو، **کمبود تعادل** بود.
وقتی راه می‌رویم، **هر دو پا باید حرکت کنند — اما ما این‌گونه عمل نکردیم**.
در اقتصاد ملی، **جامعیت و تعادل یک مسئلهٔ بنیادی است**.
تنها با جامعیت و تعادل می‌توانیم خطِ مردمی را داشته باشیم.

سه نوع تعادل وجود دارد:

۱. در کشاورزی: **تعادل بین کشاورزی، جنگل‌داری، دامداری، تولیدات فرعی کشاورزی و شیلات**.
۲. در صنعت: **تعادل بین همهٔ بخش‌ها و همهٔ حلقه‌های تولیدی**.
۳. **تعادل بین کشاورزی و صنعت**.

تنها زمانی که این سه تعادل را محقق کنیم، می‌توانیم نسبت‌های اقتصاد ملی را تعیین کنیم.

ترتیبی که در برنامه‌ریزی اقتصادی در گذشته داشتیم، این بود:
صنعت سنگین ← صنعت سبک ← کشاورزی.
از این پس ممکن است مجبور شویم این ترتیب را معکوس کنیم.
آیا باید **کشاورزی، صنعت سبک، صنعت سنگین** باشد؟
به عبارت دیگر، باید **کار را در کشاورزی به‌درستی انجام دهیم** و ترتیب **صنعت سنگین، صنعت سبک، کشاورزی، تجارت و حمل‌ونقل** را به **کشاورزی، صنعت سبک، صنعت سنگین، حمل‌ونقل و تجارت** تغییر دهیم.

در این ترتیب، **ابتدا باید وسایل تولید را توسعه دهیم**.
این امر **هیچ تناقضی با مارکسیسم ندارد**.
رفیق «چِن یون» گفت:
«باید ابتدا بازارها را تنظیم کنیم، بعد وارد ساخت‌وسازهای سرمایه‌ای شویم».

بسیاری از رفقا مخالفت کردند — اما اکنون می‌فهمیم که **رفیق چِن یون درست می‌گفت**.
ما باید **پیش از هر چیز، مسائل لباس، غذا، مسکن، امکانات و سفر را حل کنیم** — چرا که این‌ها **مستقیماً به زندگی پایدار ۶۵۰ میلیون نفر مربوط می‌شوند**.
پس از حل این پنج مسئله، **مردم راحت خواهند شد** — هرچند ممکن است هنوز انتقاد و سرزنش وجود داشته باشد.
این امر **به بازسازی کمک خواهد کرد و دولت قادر خواهد بود منابع خود را انباشت کند**.

مردم خواستار بازگشت به سیاست «سه ثابت» هستند:
تولید ثابت، خرید ثابت، فروش ثابت.
احتمالاً **باید این سیاست‌ها بازگردانده شوند**.
اگر قرار است تولید، خرید و فروش را ثابت کنیم، **مقادیر آن‌ها باید چقدر باشد؟**
آیا می‌توانیم **۴۰ درصد از تولید افزایش‌یافته را مالیات بگیریم و ۶۰ درصد را نزد مالکان باقی بگذاریم؟**
در صورت وقوع بلایا، **باید مالیات کاهش یابد** و برای **زمین‌های شخصی، مالیات معاف شود**.
این مسائل باید در **کنفرانس آینده مورد بحث قرار گیرند**.

ما باید **بازار اولیه در مناطق روستایی را بازگردانیم** و **تیم‌های تولیدی را به عنوان نیمه‌واحد حسابداری تعیین کنیم**.
* * * * *

مثبت‌گرایی دو نوع است:
یکی **مثبت‌گرایی که برای دستیابی به اثر کامل تلاش می‌کند**،
و دیگری **مثبت‌گرایی که به‌صورت کورکورانه حرکت می‌کند**.

از **سه انضباط بزرگ ارتش سرخ**، دو مورد می‌توانند **به‌صورت جهانی قابل اجرا باشند**:

- **«همهٔ اقدامات باید از دستور پیروی کنند»** — یعنی **رهبری یکپارچه و مخالفت با بی‌قانونی**؛
- **«حتی یک سوزن یا یک تار نخ از مردم نگیرید»** — یعنی **برابرگرایی را اجرا نکنید و دارایی‌ها را منتقل نکنید**.

در مورد **شکل حکومت**، اکنون **نوعی نیمه‌بی‌قانونی** وجود دارد.
ما **«چهار قدرت» را بیش از حد و زودتر از موعد به سطوح پایین داده‌ایم** — که باعث **آشفتگی فعلی شده است**.
اکنون باید **بر رهبری یکپارچه و تمرکز قدرت تأکید کنیم**.
قدرت‌های واگذارشده باید به‌درستی بازپس گرفته شوند.
باید کنترل مناسبی بر سطوح پایین داشت.
باید با نیمه‌بی‌قانونی مخالفت کرد.

نه بی‌تحرکی بیش از حد خوب است، نه فعالیت بیش از حد.
در حال حاضر، باید از فعالیت بیش از حد اجتناب کرد.

—

سخنرانی در کنفرانس لوشان

۲۳ جولای ۱۹۵۹

حالا که شما این همه صحبت کرده‌اید، اجازه بدهید من هم چیزی بگویم. من سه بار قرص خواب خورده‌ام، اما نمی‌توانم بخوابم.

این‌ها ایده‌هایی است که می‌خواهم درباره‌شان صحبت کنم. من گزارش‌ها، سخنرانی‌ها و اسناد رفقا را خوانده‌ام و با تعدادی از آن‌ها صحبت کرده‌ام. احساس می‌کنم دو گرایش وجود دارد و می‌خواهم چند کلمه درباره آن‌ها بگویم. یکی گرایش حساس بودن است — در مورد این افراد، وضعیت چنین است: «اگر به او دست بزنی، می‌پرد.» وو چی-هویی می‌گفت که سان فو اگر کسی به او دست می‌زد می‌پرید[1]. بنابراین بعضی افراد تحت فشار قرار می‌گیرند؛ یعنی آن‌ها نمی‌خواهند دیگران درباره‌شان بد بگویند. آن‌ها

نمی‌خواهند بدی‌ها را بشنوند، فقط خوبی‌ها را. من به این رفقا توصیه می‌کنم که گوش کنند. سه نوع کلام وجود دارد و دهان دو وظیفه دارد. یک انسان فقط یک دهان دارد و وظیفه آن اول غذا خوردن و دوم صحبت کردن است. گوش‌ها برای شنیدن‌اند. اگر کسی بخواهد صحبت کند، چه کاری می‌توان کرد؟ مشکل بعضی از رفقا این است که دوست ندارند کلام بد بشنوند. اما کلمات خوب و بد هر دو کلمه‌اند و باید به هر دو نوع گوش دهند. سه نوع کلام وجود دارد: یکی درست، دوم اساساً درست یا نه چندان درست، و سوم اساساً نادرست یا کاملاً نادرست. دو انتهای طیف متضاد هستند: درست و نادرست متضادند.

ما تحت حمله ترکیبی از داخل و خارج حزب قرار داریم. راست‌گرایان می‌گویند: چرا چین شی هوانگ سرنگون شد؟ چون دیوار بزرگ ساخت. حالا که ما میدان تیان آن من را ساخته‌ایم، سقوط خواهیم کرد؛ این حرف راست‌گرایان است[2]. من هنوز به طور کامل نقدهای داخلی حزب را نخوانده‌ام. آن‌ها در شکل متمرکز خود توسط مدرسه حزب جیانگ‌سی بیان شده‌اند، اما در همه جا یافت می‌شوند[3]. همه سخنرانی‌های راست‌گرایان منتشر شده است و مدرسه حزب جیانگ‌سی نماینده آن‌ها در حزب است. بعضی از آن‌ها راست‌گرا و عناصر مردد هستند. آن‌ها تصویر کامل را نمی‌بینند. اما اگر روی آن‌ها کار کنیم، تغییر خواهند کرد. بعضی از آن‌ها در گذشته مشکلاتی داشته و مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. علاوه بر این، آن‌ها فکر می‌کنند ما در بحران هستیم. نمونه‌ای از این موضوع، اطلاعات از منطقه نظامی گوانگ‌دونگ است. این مسائل همه خارج از کنفرانس مطرح شده‌اند. حالا ما موضوعات داخل و خارج کنفرانس را با هم ترکیب می‌کنیم. چه حیف که اجلاس لوشان اینقدر کوچک است. نمی‌توانیم همه را دعوت کنیم: مدرسه حزب جیانگ‌سی، لو لونگ‌چی، چن مینگ-شو و غیره[4]. این مسئولیت مردم جیانگ‌سی است. این ساختمان خیلی کوچک است!

هر وقت آن‌ها صحبت می‌کنند می‌گویند ما در بحرانیم. این خوب است. هر چه بیشتر بگویند که ما در بحرانیم، بهتر است و ما بیشتر باید گوش کنیم. در جریان جنبش اصلاحات، اصطلاحی ابداع کردیم: «کلاه خود را محکم کن و تحمل کن.» این همان چیزی است که به بعضی رفقا گفته‌ام: «کلاه خود را محکم کن و تحمل کن.» اما تا کی باید تحمل کنیم؟ یک ماه، سه ماه، شش ماه، یک سال، سه سال، پنج سال، هشت سال، ده سال؟ بعضی رفقا از «جنگ طولانی» صحبت می‌کنند. من کاملاً موافقم. این رفقا اکثریت را تشکیل می‌دهند.

رفقای گرامی، همه شما گوش دارید، پس گوش دهید. همه می‌گویند ما در بحرانیم. حتی اگر شنیدنش سخت باشد، باید گوش کنیم و آن را خوش‌آمد بگوییم. به محض اینکه اینگونه فکر کنید، دیگر برای گوش ناخوشایند نخواهد بود. چرا باید اجازه دهیم دیگران صحبت کنند؟ دلیلش این است که چین غرق نخواهد شد، آسمان فرو نخواهد ریخت. ما کارهای خوبی انجام داده‌ایم و ستون فقرات‌مان قوی است. اکثریت رفقا نیاز دارند ستون فقرات خود را تقویت کنند. چرا همه قوی نیستند؟ فقط به این دلیل که برای مدتی سبزی کم بود، گیره مو کم بود، صابون نبود، تعادل اقتصادی برقرار نبود و بازار تحت فشار بود، همه مضطرب شدند. مردم از نظر روانی مضطرب شدند. من هیچ دلیلی برای اضطراب ندیدم، اما با این حال مضطرب بودم؛ نمی‌توان گفت که نبودم. در بخش اول شب ممکن است مضطرب باشید، اما وقتی قرص خواب می‌خورید، اضطراب برای بقیه شب از بین می‌رود.

مردم می‌گویند که ما از توده‌ها جدا شده‌ایم، اما با این حال توده‌ها هنوز از ما حمایت می‌کنند. من فکر می‌کنم این حالت موقت بوده است، فقط برای دو یا سه ماه قبل و بعد از جشنواره بهاری. فکر می‌کنم اکنون ما و توده‌ها خوب با هم ترکیب شده‌ایم. کمی تعصب کوچک‌بورژوایی وجود دارد، اما زیاد نیست. من با نظر رفقای خود موافقم، مشکل مربوط به جنبش کمون‌ها است. من به سوئی‌پینگ رفتم و بیش از دو ساعت درباره این موضوع به تفصیل بحث کردم. دبیر کمیته حزب کمون چا-یا-شان به من گفت که به طور متوسط، در سه ماه ژوئیه، اوت و سپتامبر، روزانه ۳۰۰۰ نفر برای بازدید می‌آمدند. این می‌شود ۳۰,۰۰۰ نفر در ده روز و ۳۰۰,۰۰۰ نفر در سه ماه. شنیده‌ام که در هسو-شویی و چی-لی-یینگ هم تعداد بازدیدکنندگان به همان اندازه بود[4]. آن‌ها از همه جا به جز تبت آمده بودند تا نگاه کنند. این مانند راهب دوران سلسله تانگ بود که برای جستجوی متون مقدس می‌رفت[5]. این افراد همه از کادرهای هسین، کمون و بریگاد بودند؛ همچنین کادرهای استانی و محلی نیز حضور داشتند. استدلال آن‌ها این بود: «مردم هونان و هوپه از طریق تجربه حقیقت را ساخته‌اند، آن‌ها "آزادی از نیاز" روزولت را شکسته‌اند.» چگونه باید نسبت به چنین اشتیاقی برای کمونیسم نگاه کنیم؟ آیا باید آن را تعصب کوچک‌بورژوایی نامید؟ من فکر نمی‌کنم بتوان اینطور گفت. این مسئله فقط خواستن انجام کمی بیشتر است، هیچ چیز جز خواستن انجام کمی بیشتر و کمی سریع‌تر نیست. آیا این تحلیل درست است؟ در این سه ماه، سه بار ۳۰۰,۰۰۰ نفر به کوه‌ها رفتند تا عود بسوزانند[6]. نباید بر این نوع جنبش وسیع توده‌ای آب سرد بریزیم. ما فقط می‌توانیم با ترغیب عمل کنیم و به آن‌ها بگوییم: رفقا، دل شما در جای درست است. وقتی وظایف دشوارند، بی‌صبری نکنید. کارها را گام به گام انجام دهید. وقتی گوشت می‌خورید، باید یک لقمه در یک زمان بخورید؛ یک لقمه شما را چاق نمی‌کند. لین ایکس روزانه یک کیلو گوشت می‌خورد و حتی بعد از ده

سال هنوز چاق نشده است. ارقام فراوان فرمانده کل[7] و خود من در یک روز و یک شب به دست نیامده است.

این کادرها رهبری چند صد میلیون نفر را بر عهده دارند. حداقل سی درصد آن‌ها فعال‌اند، سی درصد عناصر منفعل شامل زمین‌داران، دهقانان ثروتمند، نیروهای واپس‌گرا، افراد نامطلوب، بوروکرات‌ها، دهقانان متوسط و برخی دهقانان فقیر، و چهل درصد از جریان پیروی می‌کنند. سی درصد چند نفر می‌شوند؟ ۱۵۰ میلیون نفر. آن‌ها مشتاق اداره کمون‌ها، سفره‌خانه‌های جمعی و مؤسسات تعاونی بزرگ هستند. بسیار فعال‌اند و علاقه‌مند به انجام این کارها. آیا فکر می‌کنید این تعصب کوچک‌بورژوایی است؟ آن‌ها بورژواهای کوچک نیستند، بلکه دهقانان فقیر، دهقانان پایین‌متوسط، پرولتاریا و نیمه‌پرولتاریا هستند. کسانی که از جریان پیروی می‌کنند نیز آماده انجام این کارها هستند. فقط سی درصد نمی‌خواهند. اکنون سی درصد و چهل درصد برابر است با هفتاد درصد – بنابراین در یک زمان ۳۵۰ میلیون نفر متعصب وجود داشتند. آن‌ها می‌خواستند انجام دهند.

سپس در دو ماه قبل و بعد از جشنواره بهاری، آن‌ها ناراضی شدند و تغییر کردند. وقتی کادرها به روستاها می‌رفتند، دیگر با آن‌ها صحبت نمی‌کردند؛ فقط آشکینه سیب‌زمینی شیرین می‌دادند و چهره‌هایشان بدون لبخند بود. این را «دمیدن باد کمونیستی» نامیده‌اند. ما باید تحلیل کنیم. در میان این افراد کسانی هستند که دچار تعصب کوچک‌بورژوایی شده‌اند. آن‌ها چه کسانی‌اند؟ کسانی که «باد کمونیستی دمیدند» عمدتاً کادرهای سطح هسِین و کمون بودند، به ویژه کادرهای کمون که از بریگادها و تیم‌های تولیدی اخاذی می‌کردند. این بد است. توده‌ها از آن خوششان نیامد. آن‌ها با قاطعیت اصلاح و ترغیب شدند. حدود یک ماه در مارس و آوریل طول کشید تا باد فروکش کند. اقداماتی که باید پس گرفته می‌شد، پس گرفته شد و حساب‌های بین کمون‌ها و بریگادها تصفیه شد.

این دوره بیش از یک ماهه تصفیه حساب و آموزش اثرات خوبی داشت. در مدت کوتاهی آن‌ها فهمیدند که برابری مطلق خوب نیست – «اول برابری کن، دوم تنظیم کن، سوم وجوه را پس بگیر»[8] کارساز نیست. شنیده‌ام که اکثریت بازگشته‌اند و فقط اقلیتی هنوز به «کمونیسم» دل بسته‌اند و آن را رها نمی‌کنند. کجا می‌توان چنین مدرسه یا دوره آموزشی فشرده‌ای یافت که جمعیتی چند صد میلیونی و همچنین چند میلیون کادر را آموزش دهد؟

چیزها باید بازگردانده شوند. نمی‌توان گفت آنچه متعلق به توست، مال من است و فقط برداشته و برویم. از قدیم چنین قانونی وجود نداشته است. حتی در ۱۰،۰۰۰ سال آینده هم مردم نمی‌توانند چیزها را بردارند و بروند. گروه سرخ و سبز[9] این‌طور رفتار می‌کردند، در روز روشن دزدی و غارت می‌کردند، میوه‌های کار دیگران را بدون جبران مصادره می‌کردند و اصل تبادل ارزش‌های برابر را نقض می‌کردند. حکومت سونگ چیانگ به تالار وفاداری و عدالت مشهور بود. او از ثروتمندان می‌دزدید تا به فقرا کمک کند و می‌توانست هرچه می‌خواست بردارد، زیرا عدالت با او بود. آنچه آن‌ها می‌گرفتند متعلق به حاکمان محلی و زمین‌داران شرور بود و بنابراین رفتار او قابل قبول بود. چیزی که سونگ چیانگ می‌گرفت «هدیه تولد» بود. عمل او مانند حملات ما به حاکمان محلی بود. او اموال نامشروع آن‌ها را می‌گرفت[10]. «اموال به‌ناحق را می‌توان با آسودگی برداشت.» آنچه از دهقانان اخاذی شده باید به آن‌ها بازگردانده شود. مدت زیادی است که ما به حاکمان محلی حمله کرده‌ایم. وقتی به آن‌ها حمله می‌کردیم، تقسیم زمین‌هایشان و بازگرداندن آن به مردم کاملاً درست بود، زیرا آن‌ها هم اموال به‌ناحق داشتند. اگر ما «باد کمونیستی دمیده» و اموال بریگادها و تیم‌های تولیدی را تصرف کنیم، و از خوک‌های چاق و کلم‌های بزرگ سفید خود استفاده کنیم، این کاملاً اشتباه است. حتی وقتی با دارایی‌های کشورهای امپریالیستی سر و کار داریم، روش‌های دیگری داریم: تملک، تأمین و فشار اقتصادی. پس چگونه می‌توانیم اموال مردم کارگر را مصادره کنیم؟ چگونه موفق شدیم این باد را ظرف یک ماه سرکوب کنیم؟ این ثابت می‌کند که حزب ما بزرگ، عادل و درستکار است. اگر باور ندارید، من مواد تاریخی برای اثبات آن دارم. در مارس، آوریل و مه، چندین میلیون کادر و چند صد میلیون دهقان آموزش دیدند. وضعیت برایشان توضیح داده شد و خودشان فکر کردند. عمدتاً کادرهایی بودند که نفهمیده بودند این نوع ثروت به‌ناحق نیست[11]. آن‌ها نمی‌توانستند تفاوت بین دو نوع را تشخیص دهند. اقتصاد سیاسی را درست مطالعه نکرده بودند. قوانین ارزش، تبادل ارزش‌های برابر و دستمزد مطابق با کار انجام شده را به‌وضوح درک نکرده بودند. ظرف چند ماه قانع شدند و دست از این کار برداشتند.

ممکن است کسی نباشد که همه این مسائل را به‌طور کامل درک کرده باشد. برخی بخش‌هایی از آن را فهمیده‌اند، شاید هفتاد یا هشتاد درصد. اگر کتاب‌های درسی را نفهمیده‌اند، باید بیشتر مطالعه کنند. اگر کادرهای ارشد کمون‌ها کمی اقتصاد سیاسی ندانند، کافی نیست. اگر مردم قادر به خواندن نیستند، می‌توان آن را برایشان توضیح داد و آن‌ها مقداری خواهند فهمید. آن‌ها لازم نیست کتاب بخوانند؛ می‌توان با واقعیت‌ها آموزش داد. امپراتور وو-تی از لیانگ وزیر اولی به نام چن فا-چی داشت. او حتی یک کلمه هم نمی‌توانست بخواند. وقتی باید شعر می‌نوشت، آن‌ها را از حفظ می‌خواند و دیگران می‌نوشتند و می‌گفت: «شما دانشمندان به پای من که از راه گوش یاد گرفته‌ام نمی‌رسید.» البته من مخالف کارزار

ریشه‌کن کردن بی‌سوادی نیستم. اولد کو[12] گفت که همه باید دانشگاه بروند. من موافقم، اما این دوره آموزش را تا پانزده سال طولانی می‌کند.

در دوران سلسله‌های جنوبی و شمالی، ژنرالی به نام تسائو[13] پس از یک نبرد این شعر را نوشت:
وقتی به جنگ رفتم، فرزندانم غمگین بودند. هنگام بازگشت با شیپور و طبل از من استقبال شد. از کسی که در حال عبور بود پرسیدم: «آیا هُو چو-پینگ را می‌شناسی؟»

همچنین شعر چی-لو توسط هو-لو-چین از دوران سلسله‌های شمالی وجود دارد:
در کنار رود چی-لو، پایین کوه‌های ین،
آسمان مانند یک سقف بزرگ است،
دشت‌ها را می‌پوشاند.
آسمان آبی است، دشت‌ها وسیع‌اند.
وقتی باد می‌وزد،
چمن خم می‌شود و گاو و گوسفند ظاهر می‌شوند.

هیچ‌یک از این شاعران حتی یک کلمه هم نمی‌توانستند بخوانند.
اگر یک بی‌سواد می‌تواند نخست‌وزیر شود، چرا کادرها و دهقانان کمون ما نمی‌توانند مقداری اقتصاد سیاسی بیاموزند؟ من فکر می‌کنم می‌توانند. اگر برایشان توضیح داده شود، حتی اگر نتوانند بخوانند، مقداری اقتصاد سیاسی یاد می‌گیرند. توضیح دهید و آن‌ها متوجه خواهند شد. در واقع، آن‌ها می‌توانند بهتر از روشنفکران درک کنند. خودم هم کتاب‌های درسی را نخوانده‌ام و تا نخوانم حق بحث در این باره را ندارم. ما باید زمانی برای این کار پیدا کنیم؛ کل حزب باید کارزار آموزشی راه بیندازد.

خدا می‌داند که آن‌ها چند بازدید و بازرسی انجام داده‌اند. از کنفرانس چنگچو سال گذشته، به‌طور جدی به این کار پرداخته‌اند. حتی وقتی جلسه‌ای در سطح ششم بر جلسه‌ای در سطح پنجم اثر می‌گذاشت، باید گزارشی تهیه می‌شد. افراد پکن صحبت کردند و صحبت کردند، اما تأثیری روی آن‌ها نگذاشت. ما گزارش‌های زیادی تهیه کردیم، اما شما فرصت نداشتید آن‌ها را بشنوید. من به رفقا توصیه می‌کنم: از آنجا که مردم دهان دارند، بگذارید صحبت کنند. باید دیدگاه دیگران را گوش دهید. من فکر می‌کنم در این کنفرانس برخی مشکلات قابل حل نیست و بعضی افراد هم دیدگاه خود را رها نمی‌کنند و فقط تعلل می‌کنند — یک سال، دو سال، سه سال، پنج سال. اگر نتوانید به ایده‌های عجیب گوش دهید، کافی

نیست. باید عادت کنید که گوش دهید. من می‌گویم باید پوست سرمان را سخت کنیم و گوش دهیم. در بدترین حالت، آن‌ها ممکن است سه نسل از نیاکان شما را نفرین کنند. می‌دانم آسان نیست. وقتی بچه بودم و وقتی در دبیرستان بودم، هرگاه چیزهای ناخوشایند درباره خودم می‌شنیدم، عصبانی می‌شدم. اگر مردم به من حمله نکنند، من هم حمله نمی‌کنم. اگر مردم به من حمله کنند، من قطعاً حمله خواهم کرد. آن‌ها ابتدا به من حمله می‌کنند، من بعداً به آن‌ها حمله می‌کنم. این اصل را تاکنون کنار نگذاشته‌ام. حالا یاد گرفته‌ام گوش دهم، پوست سرم را سخت کنم و یک یا دو هفته گوش دهم و سپس مقابله کنم. من به رفقا توصیه می‌کنم گوش دهند. موافق باشید یا نه، به خودتان مربوط است. اگر موافق نیستید و اگر من اشتباه کرده‌ام، خودانتقادی خواهم کرد.

دوم، من به برخی دیگر از رفقا توصیه می‌کنم که در این زمان حساس تزلزل نکنند. من مشاهده کرده‌ام که درصدی از رفقا تزلزل دارند. آن‌ها نیز می‌گویند جهش بزرگ، خط عمومی و کمون‌های مردم درست است. اما وقتی صحبت می‌کنند، باید توجه کرد که از نظر گرایش ایدئولوژیک در چه طرفی قرار دارند و مضمون سخنانشان چیست. این گروه در دسته دوم هستند: کسانی که اساساً درست‌اند، اما بخشی نادرست و کمی ناپایدار. بعضی در زمان بحران تزلزل می‌کنند و در طوفان‌های بزرگ تاریخ فاقد تصمیم‌گیری هستند. در تاریخ ما چهار خط وجود داشته است: خط لی لی–سان، خط وانگ مینگ، خط کائو–جائو و اکنون خط عمومی[14]. این افراد پایدار نیستند: آن‌ها رقص یانگ–کو را می‌رقصند[15] (کومینتانگ گفت که ما سلسله یانگ–کو هستیم). آن‌ها در تلاش برای بهتر کردن کشور خود بسیار مضطرب‌اند. این خوب است. پس زمینه طبقاتی این چیست؟ بورژوا یا خرده‌بورژوا؟ اکنون درباره آن بحث نمی‌کنم؛ من در کنفرانس نانینگ، کنفرانس چنگتو و کنگره حزب درباره آن صحبت کرده‌ام. درباره افرادی که در ۵۷–۱۹۵۶ تزلزل داشتند، ما به آن‌ها کلاه‌های بلند[16] نگذاشتیم؛ آن را مسئله‌ای از روش ایدئولوژیک دانستیم. اگر درباره تعصب خرده‌بورژواها صحبت کنیم، مقابل آن — ضدماجراجویی آن دوره — سطح ناامیدکننده و افسرده بورژوازی است. ما به این رفقا کلاه بلند نمی‌گذاریم. آن‌ها با راست‌گرایان متفاوت‌اند زیرا همگی در ساختن سوسیالیسم مشغول‌اند. فقط تجربه ندارند. به محض شروع باد و موج‌دار شدن علف‌ها، ناپایدار می‌شوند و ضدماجراجو می‌شوند. با این حال، کسانی که آن زمان ضدماجراجو بودند، اکنون پایدار مانده‌اند. نمونه‌ای از این رفیق ان–لای است. او انرژی زیادی دارد. پس از این درس، باور دارم که رفیق چن یون نیز پایدار خواهد ماند. عجیب است که کسانی که آن زمان ان–لای را نقد می‌کردند، اکنون خود را جای او می‌یابند. آن‌ها دیگر ماجراجو نیستند؛ حتی حس ضدماجراجویی می‌دهند. مثلاً می‌گویند: «هرچند ضرر هست، سود هم هست.» اینکه کلمه «سود» را دوم می‌گذارند، نتیجه بررسی دقیق است. برای مثال، وقتی به کلاه بلند می‌رسد، این تزلزل بورژوازی است؛ یا

یک پله پایین رفتن، تزلزل خرده‌بورژوازی است. زیرا طبیعت راست‌گرایان این است که دائماً تحت تأثیر بورژوازی باشند. تحت فشار امپریالیست‌ها و بورژوازی، به سمت راست حرکت کرده‌اند.

حدود ۷۰۰,۰۰۰ بریگاد تولیدی وجود دارد؛ اگر هر بریگاد یک اشتباه کند و بخواهید همه ۷۰۰,۰۰۰ اشتباه را در طول یک سال منتشر کنید، چگونه انجام می‌شد؟ علاوه بر این، برخی مقالات طولانی و برخی کوتاه‌اند؛ حداقل یک سال طول می‌کشید تا همه آن‌ها منتشر شوند. نتیجه چه می‌شد؟ دولت ما سقوط می‌کرد و حتی اگر امپریالیست‌ها نمی‌آمدند، مردم قیام می‌کردند و ما را سرنگون می‌کردند. اگر روزنامه‌ای که منتشر می‌کنید هر روز اخبار بد چاپ کند، مردم انگیزه‌ای برای کار نخواهند داشت. طول نمی‌کشید یک سال؛ ظرف یک هفته هلاک می‌شدیم. چاپ ۷۰۰,۰۰۰ مورد درباره مسائل بد پرولتری نیست. بیشتر شبیه یک کشور یا حزب بورژوازی است، مانند اداره برنامه‌ریزی سیاسی چانگ پو–چون[17]. البته هیچ‌کس حاضر موافق این نیست. من اغراق می‌کنم. اما اگر ده کار انجام دهیم و نه تای آن بد باشد، و همه در مطبوعات منتشر شوند، قطعاً هلاک می‌شویم و مستحق هلاکتیم. در آن صورت، من به روستا می‌روم تا دهقانان را رهبری کنم و دولت را سرنگون کنم. اگر کسانی از ارتش آزادی‌بخش مرا همراهی نکنند، من می‌روم و ارتش سرخ دیگری پیدا می‌کنم و ارتش آزادی‌بخش دیگری سازمان می‌دهم. اما فکر می‌کنم ارتش آزادی‌بخش مرا دنبال خواهد کرد.

من به برخی رفقا توصیه می‌کنم به گرایش سخنان خود توجه کنند. محتوای سخنان شما اساساً درست است، اما بخش‌هایی مناسب نیست.

اگر می‌خواهید دیگران پایدار بمانند، ابتدا خودتان باید پایدار باشید. اگر می‌خواهید دیگران تزلزل نکنند، خودتان نباید تزلزل کنید: این یک درس دیگر است. از نظر من این رفقا راست‌گرا نیستند بلکه در میانه راه‌اند. آن‌ها چپ‌گرا نیستند (یعنی چپ‌گرا بدون علامت نقل‌قول). من درباره گرایش‌ها صحبت می‌کنم زیرا برخی افراد با مشکلات مواجه شده‌اند. آن‌ها سرهای شکسته داشته و مضطرب‌اند. نتوانستند پایدار بمانند؛ به وسط راه لغزیدند. سؤال این است که آیا بیشتر به سمت راست میانه گرایش دارند یا به چپ میانه. ما باید تحلیل کنیم. آن‌ها مانند رفقایی که در نیمه دوم ۱۹۵۶ و نیمه اول ۱۹۵۷ اشتباه کردند، پیش رفته‌اند. آن‌ها راست‌گرا نیستند، اما در آستانه تبدیل شدن به راست‌گرا هستند. آن‌ها هنوز سی کیلومتر با راست‌گرایان فاصله دارند. راست‌گرایان روند سخنانشان را بسیار خوش‌آمد گفته‌اند و جای تعجب نداشت اگر چنین نمی‌کردند. این لبه‌روی رفقا خطرناک است. اگر باور ندارید، صبر کنید و ببینید

چه می‌شود. من این مطالب را پیش مخاطبان زیادی می‌گویم. برخی حرف‌های من ممکن است به افراد آسیب برساند. اما اگر اکنون سکوت می‌کردم، به نفع این رفقا نبود.

به موضوعاتی که من مطرح کرده‌ام، می‌توان موضوع دیگری هم افزود: مسئله وحدت. اما من در مورد آن نوشته‌ای جداگانه خواهم نوشت: «افراشتن پرچم وحدت، وحدت مردم، ملت و حزب.» من نمی‌گویم که این برای این رفقا خوب است یا بد. حتی اگر مضر باشد، باید در مورد آن صحبت کنم. حزب ما یک حزب سیاسی مارکسیستی است. کسانی که در یک طرف‌اند باید گوش دهند؛ کسانی که در طرف دیگراند نیز باید گوش دهند. هر دو طرف باید گوش دهند. آیا نگفتم که می‌خواهم صحبت کنم؟ انسان باید نه تنها صحبت کند، بلکه به دیگران نیز گوش دهد. من عجله‌ای برای صحبت کردن نداشته‌ام: پوست سر خود را سخت کرده‌ام تا تاب بیاورم. چرا ادامه ندهم؟ من این کار را بیست روز است انجام داده‌ام و تقریباً زمان اختتامیه کنفرانس رسیده است. بهتر است تا پایان ماه ادامه دهیم. مارشال هشت بار به لوشان آمد[18]. چو ان-لای سه بار آمد. چرا ما یک بار نرویم؟ ما حق کامل داریم که این کار را انجام دهیم.

حالا درباره مسئله سفره‌خانه‌ها .(canteens) سفره‌خانه‌ها چیز خوبی هستند و نباید خیلی شدید مورد انتقاد قرار گیرند. من موافق توسعه فعال و موفق آن‌ها بر اساس عضویت داوطلبانه هستم. غله باید به خانوارهای فردی برود و هر پس‌اندازی باید توسط افراد حفظ شود. اگر یک سوم سفره‌خانه‌ها در کل کشور حفظ شوند، من کاملاً راضی خواهم بود. همین که این را گفتم، وو ژیه-پو[19] کاملاً مضطرب شد. نترسید. در استان هونان هنوز نود درصد سفره‌خانه‌ها فعال هستند. باید آن‌ها را امتحان کنیم و ببینیم چگونه پیش می‌روند، نه اینکه آن‌ها را منحل کنیم. من در مقیاس سراسر کشور صحبت می‌کنم. در رقص، آیا چهار مرحله وجود ندارد؟ «در یک طرف بایست؛ امتحان کن؛ با تمام توان برقص؛ انجام بده یا بمیر.» آیا چنین ضرب‌المثلی واقعاً وجود دارد؟ من آدم خشن و اصلاً متمدن نیستم. اگر یک سوم دهقانان، که معادل ۱۵۰ میلیون نفر هستند، پایدار باشند، این فوق‌العاده خواهد بود. امید بعدی من این است که نیمی از آن‌ها چنین کنند: ۲۵۰ میلیون نفر. اگر بتوانیم از تجربه‌هایی مثل هونان، سچوان، هونان، یون‌نان، شانگهای بهره ببریم، می‌توانیم این کار را انجام دهیم و برخی از سفره‌خانه‌هایی که منحل شده‌اند، می‌توانند اصلاح شوند. ما آن‌ها را اختراع نکرده‌ایم؛ آن‌ها توسط توده‌ها ایجاد شده‌اند. آن‌ها در استان هوپهی در سال ۱۹۵۶ قبل از تأسیس کمون‌ها سفره‌خانه داشتند. در سال ۱۹۵۸ خیلی سریع ایجاد شدند.

تسن هسی-شنگ[20] گفت که سفره‌خانه‌ها نیروی کار را آزاد می‌کنند. من فکر می‌کنم نکته دیگری نیز وجود دارد، و آن این است که مواد را صرفه‌جویی می‌کنند. بدون این مزیت دوم، دوام نمی‌آوردند. آیا می‌توانیم این کار را انجام دهیم؟ می‌توانیم. پیشنهاد من این است که رفقای هونان برخی مکانیزه‌سازی‌ها را انجام دهند، مانند آب جاری، تا نیاز به حمل آب نباشد. به این ترتیب هم نیروی کار و هم مواد صرفه‌جویی می‌شود. خوب است که نیمی از آن‌ها اکنون منحل شده‌اند. فرمانده کل، من روش شما را تأیید می‌کنم، اما با شما اختلاف نظر دارم. نباید کاملاً دست از منحل کردن آن‌ها برداریم، اما نباید تعداد زیادی را هم منحل کنیم. من فردی میانه‌رو هستم. هونان، سچوان، هوپهی همگی چپ‌گرا هستند. اما جناح راست شکل گرفته است. کمیته تحقیقاتی چانگلی آکادمی علوم چین می‌گوید که سفره‌خانه‌ها هیچ مزیتی ندارند، فقط روی یک نقطه خاص حمله می‌کنند و نقاط دیگر را ذکر نمی‌کنند. آن‌ها تقلید می‌کنند از «سرود عشق جنسی» تنگ تو-تزو. تنگ تو-تزو سه نکته را به سونگ یو حمله کرد: او خوش‌قیافه، شهوت‌مند و فصیح بود[21]. همچنین او از همسر خود خوشش نمی‌آمد و بسیار خطرناک بود. سونگ یو پاسخ داد: «زیبایی من را مدیون والدینم هستم، فصاحت من به خاطر معلمانم است و درست نیست که شهوت‌مند باشم. هیچ جای دیگر زنانی به زیبایی ایالت چو نیستند. در میان زنان زیبای چو، زیباترین آن‌ها در ناحیه خود من است. و زیباترین زن ناحیه من، دختر همسایه شرق من است. اگر قد او یک اینچ بلندتر شود، خیلی بلند خواهد بود و اگر یک اینچ کوتاه‌تر شود، خیلی کوتاه خواهد بود.» ... تنگ تو-تزو یک تای-فو بود که معادل رئیس یک وزارتخانه امروز است. «وزارتخانه» او بزرگ بود، مانند وزارت متالورژی، وزارت صنعت زغال‌سنگ یا وزارت کشاورزی. گروه تحقیقاتی آکادمی علوم فقط روی یک نقطه حمله کردند و بقیه را نادیده گرفتند. روش حمله آن‌ها تمرکز بر چیزهایی مانند گوشت خوک، گیره‌های مو و غیره بود. همه اشتباه دارند. حتی کنفوسیوس هم اشتباه کرد. من همچنین دست‌نوشته‌های لنین را دیده‌ام که آن‌قدر اصلاح شده بود که کاملاً نامرتب به نظر می‌رسید. اگر او اشتباه نمی‌کرد، چرا باید اصلاح می‌کرد؟ می‌توانیم سفره‌خانه‌های بیشتری داشته باشیم: پس از اینکه یک یا دو سال آن‌ها را آزمایش کردیم، فکر می‌کنم می‌توانیم موفق شویم.

آیا کمون‌های مردمی می‌توانند فرو بپاشند؟ تا اکنون حتی یکی از آن‌ها هم فرو نپاشیده است. ما آمادهٔ فروپاشی نصف‌شان بودیم، و اگر هفتاد درصد هم فرو می‌پاشید، هنوز سی درصد باقی می‌ماند. اگر ناگزیر فرو بپاشند، بگذار فرو بپاشند. اگر درست اداره نشوند، بی‌تردید فرو خواهند پاشید. هدف حزب کمونیست این است که همه چیز را درست اداره کند، کمون‌ها را درست اداره کند، همهٔ بنگاه‌ها را درست اداره کند، زراعت، صنعت، تجارت، مواصلات، ترانسپورت و فرهنگ و معارف را درست اداره کند.

بسیاری چیزها رخ داده است که به هیچ رو پیشاپیش نمی‌توانستیم پیش‌بینی کنیم. مگر نگفته بودند که حزب به امور حزب کاری ندارد؟ اکنون نهادهای پلان‌گذاری به پلان‌گذاری کاری ندارند: مدتی است که به آن توجهی نکرده‌اند. نهادهای پلان‌گذاری فقط محدود به کمیشن پلان نیستند؛ آن‌ها شامل وزارت‌های دیگر و نیز دولت‌های محلی می‌شوند. اگر نهادهای محلی مدتی به توازن عمومی اقتصاد کاری نداشته‌اند، می‌توان آن‌ها را بخشید. اما کمیشن پلان و وزارت‌خانه‌های مرکزی ده سال است که وجود دارند، و ناگهان در پیتای‌هو تصمیم گرفتند به آن کاری نداشته باشند. آن را «دستور پلان‌گذاری» نامیدند، اما در واقع به معنای کنار گذاشتن کامل پلان‌گذاری بود. منظورم از کنار گذاشتن این است که آن‌ها از توازن عمومی دست کشیدند و هیچ برآوردی از این‌که چه مقدار زغال، آهن و ترانسپورت لازم است، نکردند. زغال و آهن نمی‌توانند خودشان راه بروند؛ آن‌ها وسایل نقلیه نیاز دارند تا انتقال یابند. این را من پیش‌بینی نکرده بودم. من و فلانی و صدراعظم به این نکته توجه نکردیم. می‌توان گفت که نادان بودیم. نباید بهانه بیاورم، اما باز هم می‌آورم، زیرا من رئیس کمیشن پلان نیستم. پیش از آگست سال گذشته انرژی اصلی من بر انقلاب متمرکز بود. من در امور ساختمانی اقتصادی کاملاً بیگانه‌ام و از پلان‌گذاری صنعتی هیچ نمی‌فهمم. در برج غربی [در چونگ‌نان‌های، پکن] گفتم: «دربارهٔ رهبری خردمندانهٔ من ننویسید، من هیچ چیزی را کنترل نمی‌کنم، پس چگونه می‌توانید از خرد سخن بگویید؟» اما رفقا، در ۱۹۵۸ و ۱۹۵۹ مسئولیت اصلی با من بود، و شما باید مرا مورد پرسش قرار دهید. در گذشته مسئولیت با دیگران بود ـ اِن‌لای، فلانی ـ اما اکنون باید مرا سرزنش کنید، زیرا توده‌ای از کارها بود که به آن‌ها نپرداختم. آیا کسی که عروسک‌های تدفینی را اختراع کرد، باید از داشتن فرزندان محروم می‌شد؟[۲۲] آیا من هم باید از داشتن فرزند محروم شوم (یک پسرم کشته شد، یکی دیگر دیوانه گردید)؟[۲۳] چه کسی مسئول اندیشهٔ ذوب انبوه فولاد بود؟ کُو چینگ‌شی یا من؟ من می‌گویم خودم بودم. من با کُو چینگ‌شی صحبت کردم و از شش میلیون تُن سخن گفتم. بعد با افراد دیگری صحبت کردم؛ فلانی هم گفت که ممکن است. در جون من از ۱۰،۷۰۰،۰۰۰ تُن سخن گفتم. سپس پیش رفتیم و انجام دادیم. این در اعلامیهٔ پیتای‌هو نشر شد؛ فلانی اندیشه‌هایی مطرح کرد و باور داشت که درست خواهد بود. با این، ما به یک فاجعهٔ بزرگ شتافتیم و نود میلیون نفر به میدان رفتند. همان‌طور که گفتم، کسی که عروسک‌های تدفینی را اختراع کرد، نه پسر داشت و نه نواسه. کوره‌های کوچک نوع بومی ساخته شد... من گزارش‌های بحث زیادی را خواندم؛ همه گفتند می‌توان آن را انجام داد. اگر ما واقعاً به مسئله چنگ می‌زدیم و سخت کار می‌کردیم، می‌توانستیم کیفیت را بالا ببریم، هزینه را کاهش دهیم، محتوای سلفر را پایین بیاوریم و آهن واقعاً خوب تولید کنیم. حزب کمونیست روشی دارد که آن را «چنگ زدن به مسئله» می‌نامد. حزب کمونیست و چیانگ کای‌شک هر دو دو دست دارند. دست‌های حزب کمونیست، دست‌های کمونیستی‌اند. وقتی چیزی را می‌گیرند، آن را برمی‌دارند. ما باید به فولاد و آهن همان‌گونه چنگ بزنیم که

به محصولات اصلی زراعتی، کاطن، روغن، کنف، ابریشم، چای، شکر و سبزیجات؛ همچنین توتون، میوه و چاشنی‌ها. در زراعت، جنگلداری، دام‌پروری، محصولات فرعی و شیلات دوازده قلم وجود دارد که باید به آن‌ها چنگ زد و باید به توازن عمومی رسید. شرایط در مناطق مختلف متفاوت است. برای هر ولسوالی نمی‌تواند یک الگو باشد. در چیکونگ‌شان در هوپه، در کوه‌ها بامبو می‌کارند. بسیار اشتباه خواهد بود اگر آن‌ها فقط به کشت محصولات بپردازند و بامبو را نادیده بگیرند. جاهایی هست که چای و شکر رشد نمی‌کند. باید مطابق شرایط محلی کشت کرد. مگر شوروی خوک را در مناطق مسلمان‌نشین کِشت نکرد؟ مضحک بود.

یک مقاله در بارهٔ پلان‌گذاری صنعتی وجود دارد که بسیار خوب نوشته شده است. اما در مورد این‌که حزب خود را با امور حزبی مصروف نمی‌سازد، و کمیسیون پلان‌گذاری به پلان‌گذاری یا ایجاد توازن عمومی نمی‌پردازد، پس چه کار می‌کردند؟ آن‌ها اصلاً هیچ نگرانی نداشتند. صدراعظم نگران بود، اما آن‌ها نه. اگر کسی نگران نباشد و انرژی و شور نداشته باشد، هیچ کاری را درست انجام نمی‌دهد. بعضی‌ها در انتقاد از رفیق «لی فو-چون»، رئیس کمیسیون پلان‌گذاری، می‌گویند: «پایش می‌خواهد حرکت کند، اما درنگ می‌کند؛ دهانش می‌خواهد سخن بگوید، اما لکنت می‌زند.» اما نباید مانند «لی کوی»[٢٤] بود؛ شتاب‌زدگی هم بد است. لنین پر از شور و شوق بود، چیزی که مردم دوست داشتند. اگر کسی می‌خواهد سخن بگوید اما فقط لکنت می‌زند، این از نگرانی‌های زیادش ناشی می‌شود. در نیمهٔ نخست ماه، مردم نگرانی‌های بسیاری داشتند. اکنون همهٔ این نگرانی‌ها آشکار شده است. اگر چیزی برای گفتن دارید، بگویید و همه‌اش در صورت‌جلسه نوشته خواهد شد. سخن گفته‌شده باید نوشته شود. اگر چیزی برای گفتن دارید، بگویید. اگر در من عیبی یافتید، باید آن را اصلاح کنید. نترسید اگر کفش‌هایتان پا را فشار می‌دهند. من در کنفرانس «چنگ‌تو» گفتم که نباید از توقیف‌خانه ترسید. حتی نباید از اعدام یا اخراج از حزب ترسید. اگر یک کمونیست و کادر عالی این‌همه بازدارندگی دارد، دلیلش این است که می‌ترسد سخن نادرست بگوید و اصلاح شود. این همان چیزی است که می‌گویند: «عاقل اول خود را در نظر می‌گیرد!» بیماری از دهان وارد می‌شود و مصیبت از دهان بیرون می‌آید. اگر من امروز مصیبتی به‌بار آورم، دو دستهٔ مردم آن را نخواهند پسندید: یکی زودرنج‌ها و دیگری آنانی که جهت‌شان مشکوک است. اگر با من موافق نیستید، پس جواب دهید و بحث کنید. من موافق نیستم که رئیس حزب را نباید مخالفت کرد. به‌هرحال، واقعیت این است که شما پی‌درپی با من مخالفت کرده‌اید، گرچه نه به‌نام. اندیشه‌های «مکتب حزبی کیانگ‌سی» و «مکتب حزبی متوسط» هر دو با اندیشه‌های من مخالف‌اند. وقتی گفتم که «اختراع‌کنندهٔ عروسک‌های تدفینی نباید نسلی داشته باشد»، نخست به هدف ۱۰,۷۰۰,۰۰۰ تُن فولاد اشاره داشتم، که موجب شد ۹۰ میلیون نفر به میدان بیایند و ملیون‌ها دالر پول مردم مصرف شود. «سود، زیان را جبران نکرد.» این پیشنهاد و تصمیم من بود. سپس به کمون‌های مردمی اشاره

داشتم. من ادعا نمی‌کنم که کمون‌های مردمی را اختراع کرده‌ام، فقط پیشنهادشان را داده‌ام. قطعنامهٔ «پیتای‌هو» بر اساس پیشنهاد من تدوین شد. در آن زمان، چنین بود که گویی من در مقررات «چا-یا-شان» گنجی یافته باشم. وقتی در «شانتونگ» بودم، خبرنگاری از من پرسید: «آیا کمون‌های مردمی خوب‌اند؟» من گفتم: «آن‌ها خوب‌اند» و او این را در روزنامه منتشر کرد. در آن‌جا اندکی شور و شوق خرده‌بورژوایی هم بود. در آینده خبرنگاران باید دور بایستند.

من دو گناه کرده‌ام، یکی فراخوان برای ۱۰,۷۰۰,۰۰۰ تُن فولاد و ذوب انبوه فولاد. اگر شما با این موافقت کردید، باید بخشی از تقصیر را هم‌سنگ شوید. اما از آن‌جا که من اختراع‌کنندهٔ «عروسک‌های تدفینی» بودم، نمی‌توانم تقصیر را منتقل کنم: مسئولیت اصلی با من است. در مورد کمون‌های مردمی، تمام جهان با آن مخالف بود؛ اتحاد شوروی مخالف بود. «خط عمومی» هم هست. این‌که آن دارای محتوا بود یا نه، شما می‌توانید بخشی از مسئولیت آن را شریک شوید. دلیلش در پیاده‌شدنش در صنعت و زراعت روشن است. در مورد «توپ‌داران بزرگ» دیگر، دیگران نیز باید بخشی از مسئولیت را به دوش بگیرند. «رئیس تان»[۲۵]، تو توپ‌های بزرگی شلیک کردی، اما شلیکت دقیق نبود، دچار هیجان شدی و دقت کافی به‌خرج ندادی. تو خیلی زود به کمونیسم روی آوردی. نخست در «هنان» دربارهٔ آن صحبت شد، سپس گزارش‌هایش به‌سرعت در «کیانگ‌سو» و «چکیانگ» پخش گردید. اگر در گفتار بی‌احتیاط باشی، دیگر بر اوضاع مسلط نخواهی بود. باید محتاط‌تر باشی. نقطهٔ قوتت این است که پرانرژی و مسئولیت‌پذیر هستی؛ خیلی بهتر از آنانی که غمگین و افسرده‌اند. اما وقتی در مسائل مهم توپ‌های بزرگ شلیک می‌کنی، باید دقت کنی. من نیز سه توپ بزرگ شلیک کرده‌ام: کمون‌های مردمی، ذوب فولاد و «خط عمومی». «پنگ ته-هوای» گفت که او آدمی زمخت و بی‌ظرافت است. من مانند «چانگ فی» هستم که، هرچند زمخت بود، اما ظرافتی هم داشت.[۲٦]

در بارهٔ کمون‌های مردمی، گفتم که آن‌ها نظامی از مالکیت جمعی‌اند. گفتم که برای تکمیل گذار از مالکیت جمعی به مالکیت کمونیستی توسط همهٔ مردم، دو برنامهٔ پنج‌ساله دوره‌ای بسیار کوتاه است. شاید بیست برنامهٔ پنج‌ساله لازم باشد!

اگر می‌خواهید در بارهٔ شتاب سخن بگویید، مارکس نیز اشتباهات بسیاری کرد. او هر روز امیدوار بود که انقلاب اروپا فرا برسد، اما نرسید. فراز و نشیب‌های فراوانی وجود داشت و تا هنگام مرگش هم نیامده بود. تنها در زمان لنین بود که آمد. آیا این خود نشانهٔ بی‌صبری نبود؟ آیا این شور و شوق خرده‌بورژوایی

نبود؟ (رفیق XX در میان سخن گفت: «لنین گفته بود شرایط برای انقلاب جهانی رسیده است، اما باز هم نیامد.»)

مارکس در آغاز با کمون پاریس مخالفت کرد، در حالی که «زینوویف» با انقلاب اکتبر مخالفت نمود. زینوویف بعداً اعدام شد. آیا مارکس نیز باید کشته می‌شد؟ وقتی کمون پاریس برپا شد، مارکس از آن حمایت کرد، هرچند باور داشت که شکست خواهد خورد. وقتی دریافت که این نخستین دیکتاتوری پرولتاریا است، اندیشید که حتی اگر فقط سه ماه دوام کند، باز هم امر نیکی است. اگر از دیدگاه اقتصادی بسنجیم، ارزش آن را نداشت. ما نیز کمون کانتون[۲۷] خود را داشتیم، اما انقلاب بزرگ شکست خورد. آیا کار کنونی ما هم شکست خواهد خورد، همانند آنچه در ۱۹۲۷ رخ داد؟ یا همانند «راه‌پیمایی طولانی ۲۵ هزار لی» که بیشتر پایگاه‌های ما از دست رفت و مناطق شوروی به یک دهم اندازهٔ پیشین خود کاهش یافتند؟ نه، این‌بار چنین نخواهد شد. آیا ما این‌بار شکست خورده‌ایم؟ همهٔ رفقای حاضر می‌گویند دستاوردهایی بوده است؛ این شکست کامل نیست. آیا عمدتاً شکست بوده است؟ نه، این تنها یک شکست نسبی است. ما بهای سنگینی پرداخته‌ایم. بادِ بسیار «کمونیستی» وزید، اما مردم سراسر کشور درسی آموختند.

من دو بار در «چنگ‌چو» در بارهٔ کتاب استالین مسائل اقتصادی سوسیالیسم سخن گفته‌ام. اما آن‌ها تنها سخنرانی بودند. اکنون باید آن را به‌طور ژرف مطالعه کنیم، در غیر آن نمی‌توانیم کار خود را توسعه داده و استوار سازیم.[۲۸]

وقتی از مسئولیت سخن می‌گوییم، XXX و XXX هر دو مسئولیتی دارند، همچنان XXX از وزارت زراعت. اما کسی که بیشترین مسئولیت را دارد، من هستم. رفیق «کوی قدیم»، آیا مسئولیتی در مورد اختراع خود داری؟ (کوی قدیم گفت: «بلی.») آیا مسئولیت تو سبک‌تر از من بود؟ مسئولیت تو مسأله‌ای ایدئولوژیک بود، اما مسئولیت من ۱۰,۷۰۰,۰۰۰ تُن و نود میلیون انسان در میدان. هرج و مرجی که ایجاد شد در مقیاسی کلان بود و من مسئولیتش را می‌پذیرم. رفقا، شما همه باید مسئولیت‌های خود را تحلیل کنید. اگر مجبورید برازید، برازید! اگر مجبورید آروغ بزنید، آروغ بزنید! بعد از آن احساس بهتری خواهید داشت.

یادداشت‌ها

[ارجاعات در اینجا همان‌گونه آورده شده‌اند که در پروژهٔ «اسناد مائوئیستی» درج گردیده‌اند. این‌ها در دست‌کم یکی از نسخه‌های موجود منتخبات آثار مائو تسه‌تونگ، جلد هشتم، به‌طور چشم‌گیری متفاوت‌اند. — انتقال‌دهنده، MIA]

[[۱.]] وو چیه‌هوی (۱۹۵۴–۱۸۶۴) یکی از چهره‌های برجستهٔ جنبش آنارشیستی در آغاز سدهٔ بیستم و شاید مشهورترین روشنفکر غیرعادی چین در دوران مدرن بود. «سان فو» (همچنین با نام «سان کو» شناخته می‌شد) پسر «سان یات‌سن» بود؛ سیاستمداری بی‌اهمیت.

[[۲.]] مائو آشکارا در اینجا به «تالار بزرگ مردم» و دیگر ساختمان‌هایی اشاره می‌کند که در جریان جهش بزرگ به‌پیش در کنار میدان «تیان‌آن‌من» (دروازهٔ صلح آسمانی) ساخته شدند، نه به خود دروازه که از زمان دودمان «مینگ» وجود داشت و در ۱۶۵۱ در شکل کنونی بازسازی شد.

[[۳.]] «لو لونگ‌چی» (۱۹۶۵–۱۸۹۶)، دانشمند علوم سیاسی که در «مدرسهٔ اقتصاد لندن» و دانشگاه «کلمبیا» آموزش دیده بود، عضو برجستهٔ «عصبهٔ دموکراتیک چین» بود. او از ۱۹۵۶ تا ۱۹۵۸ وزیر چوب بود، زمانی که پس از متهم شدن به انتقاد بیش از حد از حزب در جریان «صد گل» ۱۹۵۷ برکنار شد. «چن مینگ‌شو» (۱۹۶۵–۱۸۹۰)، رهبر جناحی از کومینتانگ که پس از ۱۹۴۹ تصمیم به همکاری با کمونیست‌ها گرفت، نیز در ۱۹۵۷ مورد انتقاد قرار گرفت.

[[٤.]] کمون «چا–یا–شان» (که با نام «وی–شینگ» یا «اسپوتنیک» نیز شناخته می‌شود) در شهرستان «سوی‌پینگ» در استان «هونان»، یکی از نخستین کمون‌هایی بود که در اوایل تابستان ۱۹۵۸ به‌گونهٔ آزمایشی تأسیس شد؛ آیین‌نامهٔ پیشنویسی آن، که در ۷ اوت ۱۹۵۸ تصویب گردید، پس از تصمیم کمیتهٔ مرکزی در نشست «پیتایهو» در ۲۹ اوت ۱۹۵۸، به‌عنوان سندی برای مطالعه در سراسر کشور به کار گرفته شد. (برای قطعنامهٔ پیتایهو و آیین‌نامه‌های چا–یا–شان، نگاه کنید به: چین کمونیست ۱۹۵۵–۱۹۵۹ [انتشارات دانشگاه هاروارد، کمبریج، ماساچوست، ۱۹۶۲]، صفحات ۴۶–۴۵۴ و ۷۰–۴۶۳.)
کمون «چی–لی–یینگ» در شهرستان «هسین–هسیانگ»، هونان، و کمون‌هایی در شهرستان «هسوی–شوی»، هوپه، نیز از نخستین الگوها بودند که در تابستان ۱۹۵۸ شکل گرفتند.

[[۵.]] یعنی همان راهب چینی که در سدهٔ هفتم، متون بودایی را از هند به چین آورد.

[[٦.]] مائو در پایین‌تر (صفحهٔ ۱۴۵) می‌گوید که خودش در تابستان ۱۹۵۸ احساس می‌کرد گویی «گنجی» در آیین‌نامه‌های کمون چا–یا–شان یافته است. در اینجا اشاره می‌کند که دیدارکنندگان به سه کمون نمونه با همان روحیهٔ احترام‌آمیزی می‌رفتند که بودایی‌ها در سپیده‌دم شمع بر کوه‌ها می‌سوزانند.

[[۷.]] «چو ته»، که از سال ۱۹۲۸ و پیوستن نیروهایش با مائو تا ۱۹۵۴ بیشتر وقت‌ها این مقام (فرماندهٔ ارتش) را داشت.

[[۸.]] شعاری که در تابستان ۱۹۵۸ میان دهقانان رایج بود و درک آنان از کمونیسم را به‌عنوان «سهیم شدن در دارایی‌ها» بازتاب می‌داد، نه سازمان‌دهی جمعی برای تولید.

[[۹.]] زیرزمینی شانگهای در دههٔ ۱۹۲۰ در دست باندهایی بود که از انجمن‌های مخفی با چنین نام‌هایی پدید آمده بودند.

[[۱۰.]] «سونگ چیانگ» رهبر قهرمانان یاغی در رمان کنار آب بود که توسط «پرل باک» با عنوان همه مردان برادرند (نیویورک: انتشارات جان دی، ۱۹۶۸) ترجمه شد. داستان «هدیهٔ تولد» در فصل‌های ۱۶–۱۴ آمده است؛ این بخش در گلچین ادبیات چینی ویرایش «سیریل برچ» (پنگوئن، ۱۹۶۷)، صفحات ۸۴–۴۴۸ نیز ترجمه شده است. برای مقایسهٔ مشابه میان آرمان‌های حزب کمونیست و مدافعان سنتی فرودستان، نگاه کنید به: «فراخوان مائو به انجمن مخفی کو لائو هوی» (۱۹۳۶)، در اندیشهٔ سیاسی مائو تسه‌تونگ، صفحات ۲۶۱–۲۶۰.

[[۱۱.]] متن چینی در اینجا می‌گوید: «که این گونه ثروت نامشروع بوده است.» این باید غلط چاپی باشد، زیرا مائو در حال انتقاد از خطاهای چپ‌روانهٔ مصادرهٔ چیزهایی است که نباید مصادره می‌شدند و کادرها را مسئول این افراط‌ها می‌سازد.

[[۱۲.]] «کو چینگ‌شی» (۱۹۶۵–۱۹۰۲)، عضو دفتر سیاسی، در آن زمان شهردار شانگهای و مسئول سازمان حزبی شانگهای، همچنین دبیر اول ادارهٔ شرقی بود.

[[۱۳.]] «تسائو» (۵۰۸–۴۵۷) [یعنی «تسائو چینگ‌تسونگ» از دودمان «لیانگ جنوبی»] که در آغاز با توانایی‌اش در شکار شناخته شد، در برپایی دودمان «لیانگ» در سال ۵۰۲ نقش داشت. در شعرش، خود

را با «هوا چیو-پینگ» یکی از ژنرال‌های «هان وو تی» که در نبرد با «هون‌ها» نامدار شده بود، همانند می‌سازد.

[[۱٤.]] چنان‌که پیشتر اشاره شد (نگاه کنید به سخنرانی‌ها در کنفرانس چنگتو (الف)، یادداشت ۲)، دیدگاه رسمی در زمان ایراد این سخنرانی در بارهٔ خطوط دههٔ ۱۹۳۰ در «قطعنامه در بارهٔ برخی پرسش‌ها در تاریخ حزب ما» آمده که در ۲۰ اپریل ۱۹۴۵ تصویب شد (آثار برگزیده، جلد سوم، صص. ۱۷۷-۲۲۵). «خط لی لی‌سان» در سال ۱۹۳۰ و «خط فرصت‌طلب چپ» که توسط وانگ مینگ و دیگر نمایندگان «جریان دانشجویان بازگشته» در سال‌های ۱۹۳۵-۱۹۳۱ پیش برده شد، هم در آن‌جا و هم در بسیاری از بررسی‌های غربی این دوره توضیح داده شده است. خط «کائو-جائو» نیز در سخنرانی مائو در ۱۰ مارچ ۱۹۵۸ (سخنرانی‌ها در کنفرانس چنگتو (الف) و یادداشت‌های ۸ و ۱۰ بر آن متن) و نیز در سخنرانی‌های رفیق مائو در «کنفرانس ملی حزب کمونیست چین»، آثار برگزیده، جلد پنجم، صص. ۱۵۴-۱۷۱ مورد بحث قرار گرفته است. کنار هم گذاشتن این سه خط انحرافی با «خط عمومی» ساختن سوسیالیزم «بیشتر، سریع‌تر، بهتر و اقتصادی‌تر» که مائو در ۱۹۵۶ مطرح کرد و همچنان به آن وفادار ماند، اندکی عجیب به نظر می‌رسد.

[[۱۵.]] ترانه‌ها و رقص‌های محلی که با پیام سیاسی سازگار ساخته شده بودند و از سال ۱۹۴۲ در پایگاه ین‌آن به‌طور گسترده ترویج می‌شدند.

[[١٦.]] رسم گرداندن افراد با کلاه‌های «ابلهانه» برای تحقیر آنان، پیشینهٔ طولانی در چین دارد؛ نمودهای معاصر آن از فعالیت‌های دهقانان هونان (که مائو در ۱۹۲۷ توصیف کرده) تا انقلاب فرهنگی دیده می‌شود.

[[۱۷.]] چانگ پوچین، وزیر ارتباطات و رهبر «لیگ دموکراتیک چین»، در بهار ۱۹۵۷ حزب کمونیست چین را سخت انتقاد کرد و سپس در جولای همان سال عقب‌نشینی نمود. پروندهٔ او مشابه مورد سردبیر روزنامهٔ حزبش، چو آن‌پینگ بود (نگاه کنید به یادداشت ۷۲ در سخنرانی‌ها در کنفرانس چنگتو). او در اوایل ۱۹۵۸ از وزارت برکنار شد.

[[۱۸.]] جنرال جرج سی. مارشال، در سال‌های ۱۹۴۷-۱۹۴۶ زمانی‌که میانجی امریکا در چین بود، چندین نشست را در لوشان سازماندهی کرد.

[[۱۹.]] وو چی‌پو (حدود ۱۹۰۶-)، در آن زمان منشی اول حزب کمونیست چین برای ولایت هنان بود که رهبری ایجاد کمون‌ها در تابستان ۱۹۵۸ را برعهده داشت. برای زمینهٔ سخنان مائو در این باره، نگاه کنید به بحث او در بارهٔ نقش هنان به‌عنوان پیشاهنگ دگرگونی اجتماعی در سخنرانی ۲۰ مارچ ۱۹۵۸ (سخنرانی‌ها در کنفرانس چنگتو (ب)، صص. ۱۰۵-۱۰۴). او در ۱۹۶۱ به دلیل «ماجراجویی» از مقامش برکنار شد.

[[۲۰.]] تسنگ شی‌شنگ (حدود ۱۹۰۵-)، فارغ‌التحصیل وامپوا که در «راه‌پیمایی طولانی» شرکت کرده بود، در ۱۹۵۶ به کمیتهٔ مرکزی انتخاب شد. او از ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۰ منشی اول حزب در ولایت آن‌هوی بود و به‌عنوان یک پشتیبان جدی «جهش بزرگ به پیش» شناخته می‌شد. او در اوایل دههٔ ۱۹۶۰ از صحنهٔ سیاسی محو گردید.

[[۲۱.]] تنگ تو-تزو، یک مقام بلند دولت چو، به این شیوه سونگ یو (برادرزادهٔ شاعر نامدار چو یوان) را آزرده ساخت و در نتیجه مورد حملهٔ او قرار گرفت (قرن چهارم قبل از میلاد).

[[۲۲.]] نقل‌قولی از کتاب اول، بخش «الف»، فصل چهارم منسیوس (ص. ۵۲ از ترجمه دی. سی. لاو) در بارهٔ رسم دفن پیکره‌های چوبی همراه مردگان تا در دنیای پس از مرگ به‌عنوان خدمتکاران‌شان باشند. مطابق متن دیگری از متون کلاسیک (لی‌چی، جلد چهارم، بخش ۱۹)، کنفوسیوس این رسم را غیرانسانی می‌دانست چون به‌طور تمثیلی به دفن انسان‌های واقعی برای همین هدف اشاره داشت. در کاربرد بعدی زبان چینی، عبارت «او که نخستین بار عروسک‌های تدفینی ساخت» به هر مخترع شیطانی یا به‌طور کلی به آورندهٔ بدبختی اطلاق شد.

[[۲۳.]] دو فرزند مائو از همسر نخستش، یانگ کای‌هویی، در این‌جا مد نظرند. پسر بزرگ، مائو آن‌یینگ، در ۱۹۲۲ تولد شد و در ۱۹۵۰ در کوریای شمالی کشته شد. پسر کوچک‌تر، مائو آن‌چین، پس از اعدام مادرش در ۱۹۳۰ نزد یک خانوادهٔ «بورژوا» گذاشته شد و بنا به منابع گارد سرخ آن‌قدر بدرفتاری دید که عقلش آسیب دید.

[[۲٤.]] شخصیتی خوش‌قلب ولی بسیار تندخو در حاشیهٔ آب که شخصیتش با لقبش، «گردباد سیاه»، توصیف می‌شود.

[[۲۵.]] تان چن‌لین (۱۹۰۲–)، عضو دفتر سیاسی و سخنگوی اصلی حزب در امور زراعت در سال ۱۹۵۸، در جریان «جهش بزرگ به پیش» سیاست‌های رادیکال روستایی را پشتیبانی می‌کرد. او در اپریل ۱۹۵۹ به‌عنوان معاون صدراعظم شورای دولتی منصوب شد و به‌عنوان سخنگوی مائوتسه‌تونگ شناخته می‌شد.

[[۲٦.]] پنگ ته‌هوای (۱۸۹۸–)، وزیر دفاع، در نشست‌های لوشان به‌شدت از سیاست‌های جهش بزرگ انتقاد کرد. او در «نامهٔ نظر»، مورخ ۱۴ جولای ۱۹۵۹، صراحت خود را با این توجیه توضیح داد که او مردی ساده همچون چانگ فی (یکی از قهرمانان رمان سه پادشاهی) است، ولی فقط تندی‌اش را دارد نه زیرکی‌اش. سخن مائو که این جمله را بازتاب می‌دهد، هشدار آشکاری بود به مخالفانش که او هم ظرافت تاکتیکی و هم سخت‌گیری لازم را دارد.

[[۲۷.]] قیام ناکام در کانتون در دسامبر ۱۹۲۷. در ۱۱ دسامبر ۱۹۲۷، کارگران و سربازان انقلابی کانتون متحد شدند و شورشی برپا کردند و قدرت سیاسی مردم را برپا داشتند. آنان با نیروهای ضدانقلابی که مستقیم توسط امپریالیسم حمایت می‌شدند، سخت جنگیدند اما به دلیل نابرابری شدید نیروها شکست خوردند.

[[۲۸.]] خود مائو اندکی بعد یادداشت‌هایی بر آخرین اثر استالین نوشت و نیز تحلیلی مفصل‌تر بر کتاب درسی اقتصاد سیاسی شوروی که پس از مرگ استالین نشر شد. نگاه کنید به دیدگاه‌های او (بی‌تاریخ) بر مقالهٔ ۱۹۵۲ استالین، و سپس یادداشت‌هایی (مورخ ۱۹۶۰) بر کتاب درسی شوروی در وان‌سوی (۱۹۶۷)، صص. ۱۶۶–۱۵۶ و ۲۴۷–۱۶۷. نسخهٔ دیگری از دومی، مورخ ۱۹۶۲–۱۹۶۱، در وان‌سوی (۱۹۶۹)، صص. ۳۹۹–۳۱۹ منتشر شد.

گفت‌وگو در هشتمین جلسه توأم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین (دورهٔ هشتم)

۲ اوت ۱۹۵۹

[منبع: این سند که در یک نشریهٔ گارد سرخ منتشر شده، عنوان «گفت‌وگو در هشتمین جلسه توأم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین» را با تاریخ فوق دارد. متن بسیار کوتاه است. ممکن است مائو در این مناسبت سخن کوتاهی ایراد کرده باشد؛ یا ممکن است گزیده‌ای از سخن او باشد.]

۱. مسئلهٔ بازنگری اهداف

جلسهٔ ششم توأم کمیتهٔ مرکزی که در ووهان تشکیل شد[۱] برای امسال اهداف را تعیین کرد. در جلسهٔ هفتم توأم که در شانگهای برگزار گردید[۲] پیشنهادهایی برای بازنگری اهداف مطرح شد. اکثریت موافق نبودند. به نظر می‌رسد هر بازنگری نتواند همه‌جانبه باشد. در حال حاضر هنوز پنج ماه تا پایان سال باقی است. وقتی بازنگری انجام شود، می‌توانیم آن را از طریق هیئت اجرایی مجلس خلق ملی به تصویب برسانیم. اهداف بلندپروازانه بت بودایی است که ما برای پرستش خود برپا کرده‌ایم. اکنون باید آن‌ها را شکست دهیم؛ اهداف غیرعملی برای فولاد، زغال، غله، پنبه و نظایر آن را باید شکست دهیم.

۲. مسئلهٔ خطوطِ سیاسی

برخی هم‌رزمان دچار تردید شده‌اند: آیا ما درست عمل کرده‌ایم یا نه؟ پیش از آمدنشان به کوه لوشان، آن‌ها به‌طور روشن نمی‌فهمیدند. بعد از آمدن، بعضی خواستار دموکراسی شدند، خواستار آزادی شدند و می‌گفتند جرأت صحبت ندارند و فشار هست. در آن زمان من گیج شدم و نفهمیدم دقیقاً از چه نوع دموکراسی حرف می‌زنند. در نیمهٔ اول ماه، نوعی «جلسات خُلد»[۳] برگزار شد. اوضاع متشنج نبود. آنان می‌گفتند آزادی‌ای وجود ندارد. تلاش کردند خطِ کلی را مورد حمله قرار دهند و آن را بشکنند. گفتند می‌خواهند دموکراسی داشته باشند؛ آزادیِ شکستن خطِ کلی و آزادیِ سخن گفتن برای انتقاد از خطِ کلی. شدتِ تقاضایشان عمدتاً بر انتقاد از سال گذشته بوده و همچنین نقد کار امسال. آن‌ها گفتند که در سال گذشته همهٔ کارها بد انجام شده است. از زمان نخستین جلسهٔ چِنگ‌چو در نوامبر سال گذشته، ما بادِ «کمونیسم‌زایی» را اصلاح کرده‌ایم، و گرایش‌های «چپ» چون مساوات‌گرایی، هماهنگی و کسر پول را اصلاح کرده‌ایم. آن‌ها کار در این ماه‌ها را نمی‌دیدند و نارضایتی داشتند. آن‌ها خواهان برگزاری بحث جدیدی شدند؛ در غیر این صورت، آن را سرکوب دموکراسی تلقی می‌کردند. آن‌ها گمان می‌کردند که برگزاری کنفرانس توسعه‌یافتهٔ بیروهٔ سیاسی کافی نیست، چون آن را غیردموکراتیک می‌دانستند. اکنون به نظر می‌رسد دموکراسی در جلسات موضوع اصلی شده؛ ممکن است آمادگی برای برگزاری کنگرهٔ ملی حزب در بهار سال آینده را فراهم کنیم. اگر وضع ایجاب کند، ممکن است در سپتامبر یا اکتبر امسال برگزار شود. مگر ما در سال ۱۹۵۷ خواهان دموکراسیِ گسترده و شکوفایی و مناظره و بحث گسترده نبودیم؟[۴] جلسهٔ لوشان تاکنون یک ماه است که ادامه دارد. هم‌رزمان تازه‌وارد هنوز نمی‌دانند موضوع چیست. در آغاز، جلسات گروهی برای نه روز برگزار خواهد شد، سپس جلسهٔ عمومی و در نهایت تصویب قطعنامه‌ها انجام خواهد شد.

روند نشست باید به‌گونه‌ای انتخاب شود که همه بر آن اتفاق نظر داشته باشند و این روند از خواستِ اتحاد آغاز شود. اتحادِ جلسهٔ عمومیِ کمیتهٔ مرکزیِ حزب با سرنوشتِ سوسیالیسمِ چین پیوند خورده

است. از نظرِ ما، باید متحد باشیم. اکنون تمایلی به تفرقه وجود دارد. پارسال، در هشتمین کنگرهٔ ملی حزب گفتم تنها دو خطر وجود دارد: جنگ جهانی و تفرّقِ حزب ما. آن‌وقت نشانهٔ روشنی از تفرقه نبود؛ اکنون چنین نشانه‌ای پدید آمده است. روشِ اتحاد از آرزویِ اتحاد آغاز می‌شود، از طریقِ نقد و خودـنقد، و به هدفِ اتحاد بر اساسِ نوین دست می‌یابد. برای رفقایی که خطا کرده‌اند، باید سیاستِ «درس گرفتن از خطاها برای جلوگیری از تکرارِ آن‌ها» و «درمانِ بیماری برای نجاتِ بیمار» اتخاذ شود. باید به رفقایی که خطا کرده‌اند فرصت داد و اجازه داد اشتباهات‌شان را تصحیح کنند و انقلابِ بیشتری به‌عمل آورند. از آن آقایِ پیرِ شخصیتِ «چائو» در «داستانِ واقعیِ آه‌کیو» تقلید نکنید که به آه‌کیو اجازهٔ انقلاب را نمیداد. ما باید مراقبِ رفقایی باشیم که خطا کرده‌اند و به آن‌ها کمک کنیم. تماشا کردنِ تنها و کمک‌نکردن و امتناع از انجامِ کار خوب نیست. ما با خطا مخالفیم. سم خوراکی نیست. ما نمی‌توانیم بویِ بدِ خطا را بپسندیم. نقد و مبارزه باید آن‌ها را به سویِ ما نزدیک کند و کاستی‌ها و خطاها را تا آن‌جا که ممکن است از ما دور بسازد. باید دربارهٔ رفقایی که خطا کرده‌اند تحلیل کنیم. بیش از دو احتمال نمی‌تواند وجود داشته باشد. یکی این است که اصلاح ممکن نیست. من گفتم باید تماشا کنیم؛ منظورم این است که ببینیم آیا اصلاح ممکن است یا نه. گفتم باید کمک کنیم؛ منظورم این است که آن‌ها را در اصلاح یاری دهیم. بعضی رفقا برای مدتی از دیگران پیروی کردند و به آن سوی رفتند. از طریقِ نقد و پند و تغییرِ شرایطِ عینی، بسیاری از رفقا دوباره بازگشتند و این افراد را رها کردند. خطِ «لی لی–سان» و خطِ «وانگ مینگ» در جلسهٔ تسونی اصلاح شد. سپس، در طیّ یک دورهٔ ده‌ساله تا هفتمین کنگرهٔ ملی حزب، چهار سالِ اصلاح وجود داشت. گذراندن این دورهٔ ده‌ساله ضروری بود. برای اصلاحِ خطاها، باید از چند مرحله گذشت. نمی‌توان کسی را واداشت خطای خود را در یک مرحله تصحیح کند. مارکس گفت: «دوگانه‌گیِ کالایِ مبادله‌شده از طریقِ مبادلهٔ آن صدها و هزارها بار شناخته می‌شود.» لو–فو[۵] در آغاز خطایِ خطِ خود را نپذیرفت. در زمانِ هفتمین کنگرهٔ ملی، از طریقِ مبارزات لو–فو خطایِ خطِ خود را پذیرفت. از طریقِ این مبارزات، وانگ مینگ خود را تغییر نداد و لو–فو نیز تغییر نیافت. او به مرضِ قدیمی‌اش بازگشت و هنوز مبتلا به مالاریا است.[۶] هرگاه فرصتی پیش می‌آمد، آن بیماری بازمی‌گشت. بیشتر رفقای ما خود را اصلاح کرده‌اند. تا آن‌جا که مسئلهٔ خطِ خطا مطرح است، رویدادهای تاریخی ثابت کرده‌اند که قابلِ اصلاح است. ما باید این ایمان را داشته باشیم. کسانی که نمی‌توانند خود را اصلاح کنند بسیار کم‌اند. بنابراین می‌توان دید که سیاستِ «درمانِ بیماری برای نجاتِ بیمار» مؤثر است. ما باید مهربانیِ لازم را برای کمک کردن داشته باشیم. ما نسبت به شخص دلسوزی داریم، اما نه نسبت به خطای او. خطای او سمی است که باید عمیقاً مطرود و کاملاً رد شود. با این حال نباید از روش‌های وو سونگ، لو چی–شنگ و لی کُوئی[۷] استفاده کنیم. آن‌ها بسیار سرسخت بودند و شاید به حزبِ کمونیست نیز می‌پیوستند. نَقصِ آن‌ها این بود که استراتژی را نمی‌فهمیدند و نمی‌دانستند چگونه کارِ سیاسی انجام

دهند. ما باید روشِ آوردنِ حقایق و تبیینِ حقیقت را پیش بگیریم، مانندِ بحثِ بزرگ، پوسترِ بزرگ‌خط، «پوسترِ متوسط‌خط» و بولتنِ خلاصهٔ جلسهٔ لوشان.

پس از آن‌که به کوه لوشان آمدم، سه سخن گفتم: «دستاورد ما بزرگ است. مشکلات نسبتاً زیادی وجود دارد. آینده روشن است.» بعدتر، واقعاً مشکلات بسیاری پدیدار شد. این مشکلات از فرصت‌طلبی راست‌گرایانه برخاست که دیوانه‌وار به حزب حمله می‌کرد. دیگر از وزش «باد کمونیسم» خبری نیست. دیگر مساوات‌طلبی، سازش‌جویی و برداشتِ پول وجود ندارد. همچنین دیگر بزرگ‌نمایی‌های پرطمطراق هم نیست. اکنون مسئله این نیست که با «چپ» مخالفت شود، بلکه باید با راست مخالفت کرد. مسئله، فرصت‌طلبی راست‌گرایانه است که دیوانه‌وار به حزب، به ششصد میلیون انسان، و به جنبش نیرومند سوسیالیستی حمله می‌کند. اکنون کسانی هستند که پیشنهاد می‌کنند «هرچه زمینی‌تر و واقع‌بینانه‌تر، بهتر». پس از آن‌که چندین ماه با گرایش «چپ» مخالفت شد، طبیعی است که گرایشی راست‌گرایانه سر برآورد. بی‌گمان کاستی‌ها و اشتباهاتی وجود داشت؛ اما این‌ها اصلاح شده‌اند. با این‌همه، هنوز تقاضای اصلاح می‌کنند. آنان با چسبیدن به این چیزها، به خطِ عمومی حمله می‌کنند و می‌کوشند خطِ عمومی را از مسیر خود منحرف سازند.

یادداشت‌ها

[[۱.]] ششمین جلسهٔ پلینوم از ۲۸ نوامبر تا ۱۰ دسامبر ۱۹۵۸ برگزار شد که در آن اعلام گردید مائوتسه‌تونگ دیگر نامزد ریاست دولت نخواهد بود.

[[۲.]] هفتمین جلسهٔ پلینوم در اپریل ۱۹۵۹ برگزار شد.

[[۳.]] «نشست جاودانگان» اصطلاح ویژه‌ای در زبان چینی است که به نشست‌هایی بدون آجندا یا کنترل سخت‌گیرانه گفته می‌شود، یعنی نشست‌های غیررسمی.

[[٤.]] یعنی در دورهٔ «بگذار صد گل بشکفد و صد مکتب اندیشه به رقابت برخیزند».

[[٥.]] «لو–فو» نام مستعار «چانگ ون–تین» است که پس از نشست «تسون‌یی» در جنوری ۱۹۳۵ دبیرکل کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین شد و از اپریل ۱۹۵۴ تا سپتمبر ۱۹۵۹ معاون وزارت امور خارجه بود.

[[۶.]] نگاه کنید به نوشتهٔ بعدی «نامه به چانگ ون–تین».

[[۷.]] سه جنگاور در رمان قهرمانان باتلاق‌ها که به سبب تندمزاجی‌شان مشهور بودند.
نامه به چانگ ون–تین

[برگزیده]

۲ آگست ۱۹۵۹

[منبع: انتشارات گارد سرخ]

. . . سردرگمی. درست مانند این است که از چاه با ۱۵ سطل آب کشیده شود، هفت سطل بالا بیاید و هشت سطل پایین برود. [تو] به‌دست دیگران بسته شده‌ای و نمی‌توانی خود را رها کنی. این پیامد کارهای خودت است. چه کسی را می‌توانی سرزنش کنی؟ به نظر من، تو دوباره به بیماری قدیمی‌ات عود کرده‌ای. هنوز از میکروب‌های اصلی همان بیماری کهنه، یعنی مالاریا، رها نشده‌ای. حالا دوباره دچار لرز و تب شده‌ای. یکی از دانشمندان قدیم دربارهٔ مالاریا چنین شعری سروده است: «هنگام لرز، گویی بر روی یخ می‌خوابی. هنگام تب، گویی در دیگ بخار نشسته‌ای. هنگام درد، چنان است که پوست سرت می‌شکافد. هنگام لرزش، باید دندان‌هایت را به‌هم بفشاری. چنان دردناک است، چنان سخت است. واقعاً آدم زمستان و تابستان را یکی پس از دیگری در سختی می‌گذراند.» رفیق، آیا چنین نیست؟ اگر چنین است، پس چه خوب. کسی مثل تو باید از یک بیماری سخت بگذرد. در گزیده‌های ادبی چاو مینگ، جلد ۳۴، نوشتهٔ «چی فا» اثر «می شن»[[۱]] در بخش پایانی‌اش می‌گوید: «این هم سخن مهم و حقیقت شگفت جهان است. ای شاهزادهٔ من، آیا نمی‌خواهی آن را بشنوی؟» سپس شاهزاده از بستر برخاست و گفت: «پس از آنکه سخن آن دانشمند فرزانه را شنیدم، عرق ریختم و بیماری‌ام به‌کلی از میان رفت.» بیماری تو همانند بیماری آن شاهزادهٔ پادشاهی چو است. اگر علاقه داری، می‌توانی نوشتهٔ «چی فا»ی می شن را بخوانی. به‌راستی نوشتهٔ ادبی شگفت‌انگیزی است.

تو به‌کلی آن سخن مهم و حقیقت شگفت مارکسیزم را فراموش کرده‌ای. بنابراین به «کلوب نظامی» پیوستی، واقعاً ترکیبی از مردان خدمت نظامی و غیرنظامی. حالا چه باید کرد؟ رفیق، می‌خواهم پندی به تو بدهم: «خودت را به‌طور کامل تصحیح کن.» از تو سپاسگزارم که چند بار با من تماس گرفتی و گفتی

می‌خواهی نزد من بیایی تا گفت‌وگو کنیم. من آمادهٔ گفت‌وگو هستم، اما این روزها گرفتارم. باید تا روزی دیگر منتظر بمانی. نخست این نامه را نوشتم تا بخشی از اندیشهٔ صادقانه‌ام را به تو برسانم.

مائو تسه‌تونگ
۲ آگست ۱۹۵۹

یادداشت‌ها

[[۱.]] «چی فا» عنوان نوشته‌ای از «می شن» است که به‌طور تحت‌اللفظی «هفت ضربه» یا «هفت سخن» معنا می‌دهد. برای شرح مائو در مورد این نوشته نگاه کنید به «دربارهٔ چی فای می شن»، صفحات ۲۳۲ تا ۲۳۴ همین جلد.

توضیح بر گزارشی: «بریگاد تولیدی تائوچو در کمون تان‌لینگِ ولسوالی پینگ‌چیانگ، هونان، ده‌ها غذاخوری را لغو کرد و دوباره برقرار ساخت»

۵ اگست ۱۹۵۹

این سند را چاپ کنید و میان رفقا پخش نمایید. خواندن آن بسیار ارزشمند است.
ده‌ها غذاخوری یک بریگاد تولیدی یک‌باره برچیده شد؛ سپس پس از مدتی دوباره برقرار گردید. درسی که باید از این تجربه گرفت این است: ما نباید در برابر هیچ مشکلی سر فرود آوریم.

چیزهایی مانند کمون مردم و غذاخوری‌های جمعی، ریشه‌های عمیق اقتصادی دارند. آن‌ها را نمی‌توان با یک وزش باد برانداخت. این کار شدنی نیست. ممکن است یک یا چند غذاخوری به‌وسیلهٔ یک باد مخالف از هم بپاشد، اما همیشه کسانی، حتی اکثریت مردم، دوباره آن‌ها را راه‌اندازی خواهند کرد. این کار یا پس از چند روز، یا پس از چندین روز، یا پس از چند ماه، یا حتی پس از زمانی طولانی‌تر انجام خواهد شد. خلاصه این‌که باد دوباره آن‌ها را بازخواهد گرداند.

سون چونگ‌شان[۱۸] گفته است: «آنچه که با حقیقت آسمانی سازگار، با احساسات مردم هماهنگ، با روند جهان هم‌جهت و با نیازهای انسانی همخوان باشد، و مردان آینده‌نگر و دوراندیش آن را با قاطعیت به پیش برند، هرگز شکست نخواهد خورد.» این سخن درست است. جهش بزرگ ما و کمون‌های مردمی به همین زمره تعلق دارند.

دشواری‌هایی وجود داشته است. اشتباهات نیز حتماً رخ خواهد داد. اما این دشواری‌ها قابلِ غلبه و اصلاح‌اند. گرایش بدبینی حزب و مردم را می‌پوساند. این گرایش فکری بسیار بد است، زیرا برخلاف ارادهٔ پرولتاریا و توده‌های فقیر، و در تضاد با مارکسیزم-لنینیزم قرار دارد.

مائو تسه‌دون
۵ اگست ۱۹۵۹

یادداشت‌ها

[۱۸]: داکتر سون یات-سن
توضیح بر دو گزارش: «وضعیت کمون وانگ‌کوا-فان همواره بسیار خوب بوده است» و «چه کسانی اکنون در دهات به پرگویی مشغول اند»

۶ اگست ۱۹۵۹

این دو مقاله را چاپ کرده و میان رفقا پخش کنید. از رفقای کمیته‌های حزبی ولایات، شهرها و نواحی خواسته می‌شود که گزارش مربوط به کمون وانگ‌کوا-فان را همراه با یادداشت‌های مقدماتی لازم، چاپ کرده و در میان همهٔ کمیته‌های حزبی کمون‌های مردمی پخش کنند. از کمیته‌های حزبی کمون‌ها نیز خواسته می‌شود که آن را مطالعه کرده و ببینند کدام تجربه‌های آن را می‌توان به کار بست.

به نظر من همهٔ آن‌ها قابل استفاده است:

۱. ادارهٔ کمون با پشتکار و صرفه‌جویی؛

۲. پرورش بیشتر خوک‌ها (به استثنای مسلمانانی که خوک نگه نمی‌دارند)؛

۳. پرورش بیشتر حیوانات بزرگ؛

۴. افزایش شمار ابزارهای بزرگ زراعتی؛

۵. راه‌اندازی غذاخوری‌های جمعی؛

۶. کار کردن بر بنیاد استوار با جستجوی حقیقت از دل واقعیت؛

۷. مشورت با توده‌ها در هر کار و پافشاری بر خط توده‌ای.

تمام این موارد بسیار خوب‌اند. من باور دارم که در هر ناحیهٔ ویژه باید یک یا چند کمون وجود داشته باشد که مانند کمون وانگ‌کوا-فان به‌خوبی اداره می‌شوند. از شما خواسته می‌شود که آن‌ها را با دقت بیابید، پس از یافتن، آن‌ها را مطالعه کنید، مقاله‌هایی برای نشر بنویسید و تجربه‌های آن‌ها را تبلیغ نمایید.

این مقالهٔ «چه کسانی اکنون در دهات به پرگویی مشغول اند» نیز خواندنی و ارزشمند است. آن‌ها با کسانی که اکنون در لوشان به پرگویی مشغول اند، ارتباط دارند.

مائو تسه‌دون

۶ اگست ۱۹۵۹

توضیح بر گزارشی دربارهٔ منشی «چانگ کای-فان» از دبیرخانهٔ کمیتهٔ حزبی استان آن‌هوی حزب کمونیست چین که دستور لغو غذاخوری‌های جمعی در ولسوالی «وو-وی» را صادر کرده است

۱۰ اگست ۱۹۵۹

این گزارش را چاپ کرده و در میان رفقا پخش کنید. در کمیتهٔ مرکزی، فرصت‌طلبان راست وجود دارند، یعنی همان رفقایی که در «کلوب نظامی» اند. در سطح ولایتی نیز فرصت‌طلبان راست موجود اند، مانند منشی «چانگ کای-فان» از دبیرخانهٔ کمیتهٔ ولایتی حزب در آن‌هوی. من گمان می‌برم این افراد فرصت‌طلبانی‌اند که به‌طور پنهانی به حزب رخنه کرده‌اند.

در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، آن‌ها بر موضع بورژوازی باقی مانده و می‌کوشند دیکتاتوری پرولتاریا را تضعیف کنند، حزب کمونیست را از هم بپاشند، درون حزب دسته‌بندی و گروه‌سازی کنند، نفوذ خود را گسترش دهند، پیشاهنگان پرولتاریا را متلاشی سازند و حزب فرصت‌طلب خود را بنیاد گذارند.

مدرک روشن این است که عناصر اصلی این دار و دسته در اصل اعضای مهم گروه «کائو کانگ» بودند؛ گروهی از توطئه‌گران و خائنان. در دوران انقلاب دموکراتیک بورژوازی، آن‌ها با خوشی در آن شرکت کردند و تا حدی روحیهٔ انقلابی داشتند؛ اما در شیوهٔ انقلاب اغلب خطا می‌کردند. آنان برای انقلاب سوسیالیستی آمادگی روحی نداشتند. وقتی انقلاب سوسیالیستی فرا رسید، احساس ناآرامی کردند. آنان خیلی زود به دار و دستهٔ ضدحزبی «کائو کانگ» پیوستند که در پی تحقق هدف ارتجاعی خود از راه توطئه بود.

امروز بقایای گروه «کائو کانگ» که از دام گریخته بودند، دوباره به دنبال دردسرسازی‌اند. آن‌ها بی‌صبری می‌کنند و خواهان تصفیهٔ نهایی‌اند. افشای سریع آنان برای حزب و حتا برای خودشان سودمند است. تا زمانی که آماده باشند مغزشان را شست‌وشو دهند، هنوز امکان بازگرداندن‌شان وجود دارد، زیرا آن‌ها دارای دوگانگی‌اند: هم گرایش ارتجاعی و هم جنبه‌های انقلابی.

در حال حاضر، آن‌ها برنامهٔ ضدسوسیالیستی خود را در مخالفت با جهش بزرگ به پیش و کمون مردمی به پیش می‌برند. برای نجات آنان، ضروری است که به‌طور کامل در میان کادرهای گسترده افشا شوند تا بازارشان پیوسته کوچک و کوچک‌تر گردد. باید سیاست «درمان بیماری برای نجات بیمار» به کار گرفته شود. روش باید بر پایهٔ ارائهٔ حقایق و توضیح حقیقت استوار باشد. همچنان باید به آنان فرصت داده شود تا انقلاب کنند و کار کنند. انتقاد باید سخت باشد، اما برخورد می‌تواند ملایم‌تر باشد.

مائو تسه‌دون
۱۰ اگست ۱۹۵۹

توضیح بر گزارشی در مورد اجرای دستور کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین برای مقابله با انحراف راست در ولایت «لیائونینگ»

[برگزیده]
۱۲ اگست ۱۹۵۹

این گزارش را چاپ کرده و در میان تمام ولایات و شهرها پخش کنید. وضعیت در ولایات، شهرها و مناطق خودمختار چگونه است؟ آیا آنان همانند ولایت «لیائونینگ» در مخالفت با انحراف راست و بسیج همه‌جانبه دست به همان‌گونه تدابیر زده‌اند؟ نتایج‌شان چه بوده است؟

به نظر می‌رسد که در همهٔ مناطق گرایشات راست، اندیشه‌های راست و فعالیت‌های راست‌گرایانه وجود دارد و در حال رشد است. شدت این مسأله در مناطق مختلف فرق می‌کند. در برخی جاها، فرصت‌طلبان راست حضور دارند و با روحیه‌ای تهاجمی، حملات دیوانه‌وار خود را بر حزب آغاز کرده‌اند. لازم است بر پایهٔ شرایط مشخص، این وضع تحلیل گردد تا این باد شوم و نفوذ پلید سرکوب شود.

ولایت «لیائونینگ» این کار را به سرعت، در گام‌های درست و با نتایج چشمگیر انجام داده است. آنان ابتکار عمل را به دست گرفتند و فرصت‌طلبان راست را به موضعی منفعل کشاندند. این تجربه ارزش آن را دارد که مطالعه و پیگیری گردد.

مائو تسه‌دون
۱۲ اگست ۱۹۵۹

دربارهٔ مقالهٔ می شنگ «چی فا»

۱۶ اگست ۱۹۵۹

این مقاله پیش‌تر چاپ و پخش شده است و ارزش خواندن دارد. این اثر از نسل سبک کهن sau در شعر است و در عین حال توسعهٔ خلاقانه‌ای یافته است. سبک sau رنگ و بوی دموکراتیک داشت، به مکتب رمانتیک تعلق داشت و به حاکمان فاسد نقدی تند و تیز وارد می‌کرد. در میان شاعران این مکتب، چو یوان برجسته‌ترین بود؛ سونگ یو، چینگ چا، چیا یی و می شنگ کمی پایین‌تر بودند، اما نکات دلنشینی داشتند.

به جو و فضای «چی فا» نگاه کنید، آیا رنگ و بوی نقد در آن کم است؟ «شاهزادهٔ قلمرو چو بیمار شد، شخصی از قلمرو وو برای احوال‌پرسی آمد.» از همان ابتدا، او طبقهٔ فاسد و بالای حاکم را نکوهش کرد: «سفر در کجاوه یا ارابه باعث ضعف اندام می‌شود. زندگی در کاخ‌های باشکوه و خنک سبب سرما و تب می‌شود. داشتن دختران زیبا با دندان‌های سفید و ابروهای هلالی سلامت جنسی تو را از بین می‌برد. خوردن غذاهای گران باعث زخم معده می‌شود.» این سخنان حقیقتی‌اند که هزاران سال نیز سودمند خواهند بود.

امروزه کشور ما تحت رهبری حزب کمونیست است و همهٔ روشنفکران و کارکنان حزب، دولت و ارتش باید کارهایی از قبیل پیاده‌روی، شنا، کوه‌نوردی و ورزش‌های بدنی انجام دهند، همان‌طور که پاولوف گفته است، چه برسد به شرکت در کارهای ملموس‌تر کشاورزی در روستاها. به طور خلاصه، باید تلاش کنیم و با انحراف راست مقابله کنیم.

می شنگ به‌طور مستقیم شاهزادهٔ چو را مورد حمله قرار داد: «اکنون رنگ رخسارهٔ شما زرد و اندام‌هایتان ضعیف است، ماهیچه‌ها سفت و رگ‌ها خالی، دست و پای ناتوان و لاغر. دختران از یوئه شما را خدمت می‌کنند و کنیزکان از چی پشت سرتان هستند، همه وقت سرگرم بازی و ضیافت و خوش‌گذرانی در اتاق‌های مخفی هستید. این به معنای مصرف عمدی سم و بازی با چنگال حیوانات وحشی است. بیماری شما ریشهٔ بسیار عمیق و طولانی دارد و شما همیشه به این کار ادامه داده‌اید. حتی اگر بهترین پزشک و جراح جهان را داشته باشید، چه کاری می‌توانند برای شما انجام دهند؟»

سخنان می شنگ شبیه روش ماست در خطاب به رفقایی که اشتباه کرده‌اند: «تو بسیار بیمار هستی. اگر درمان نشوی، خواهی مرد.» سپس بیمار برای چند روز، هفته یا ماه‌ها نمی‌خوابد و نگران می‌شود، اما امیدی در دلش شکل می‌گیرد. بیماری‌هایی مانند فرصت‌طلبی راست یا «چپ» منشاء تاریخی و اجتماعی دارند: «بیماری تو ریشهٔ بسیار عمیق و طولانی دارد و تو همیشه به آن دامن زده‌ای.» روش درمان همان چیزی است که ما «انتقاد» می‌نامیم.

بازدیدکننده گفت: «پادشاه نیازی به دارو یا درمان ندارد، بلکه می‌توان با سخنی مهم و حقیقتی شگفت‌آور بهبود یافت. آیا نمی‌خواهی بشنوی؟» این سخن و حقیقت، محور اصلی مقاله است. پاراگراف اول مقدمه است و هفت پاراگراف بعدی به امور ناپسند اما جذاب و نو می‌پردازد، که جنبهٔ منفی موضوع اصلی

نویسنده را نشان می‌دهد. پاراگراف «تماشای موج‌های بزرگ در کوانگ–لینگ» اوج هنر ادبی است. پاراگراف نهم نتیجه‌گیری است که به سخن مهم و حقیقت شگفت‌آور بازمی‌گردد. سپس شاهزاده خوشحال شده، «عرق ریخت و ناگهان از بیماری بهبود یافت.» روش اقناع به کار رفته است، نه فشار؛ روش ارائهٔ حقایق و توضیح حقیقت بلافاصله اثر کرد، کمی شبیه «درمان لنینی» ما.

پاراگراف اول و دو پاراگراف آخر، موضوع اصلی هستند و باید خوانده شوند. اگر علاقه ندارید، می‌توانید بقیهٔ پاراگراف‌ها را نخوانید.

می شنگ نمایندهٔ طبقهٔ پایین مالکان بود که رویکرد تلاش و حرکت رو به بالا داشت. البته این دربارهٔ طبقات بالای و پایین فئودالی بود، نه دربارهٔ دو طبقهٔ متضاد پرولتاریا و بورژوازی در جامعهٔ سوسیالیستی. رویکرد ما در تلاش و حرکت رو به بالا، نمایانگر ارادهٔ پرولتاریای انقلابی و صدها میلیون دهقان کارگر است. افرادی که می شنگ به آن‌ها حمله کرد، متعلق به طبقهٔ حاکم متروک، بدبین، فروپاشیده و راست‌گرای فاسد بودند.

می شنگ اهل هوآی–یین در دورهٔ سلسلهٔ هان بود و مقام ادبی در خدمت لیو پی، پادشاه وو، در زمان حکومت امپراتور هان ون‌تی داشت. او این مقاله را برای خواندن نجبای قلمرو وو نوشت. بعدها سبک ادبی «چی» رواج یافت، اما هیچ‌کدام از نوشته‌ها خوب نیستند. گزیده‌های ادبی چائو مینگ شامل آثار «چی چی» تسائو چی و «چی مینگ» چانگ هسیه است که کلمات فراخوانده‌شدن عارفان برای طبقهٔ حاکم را دربرداشتند و با لحن مخالف آثار چو، سونگ، چیا و می بودند. همهٔ آن‌ها نسبتاً بی‌مزه‌اند.

مائو تسه‌دون
۱۶ اگست ۱۹۵۹

یادداشت‌ها

۱. این یک مقالهٔ بسیار جالب است که مائو تسه‌دون آن را نوشته و میان شرکت‌کنندگان نشست لوشان در آخرین روز کنفرانس پخش کرده است. این مقاله به‌وضوح با نامهٔ او به چانگ ون–تیئن در ۲ اگست ۱۹۵۹ مرتبط است که در آن از مقالهٔ می شنگ «چی فا» نقل قول کرده بود (صفحات ۲۲۶–۲۲۵ این جلد).

چرا اکنون فرصت‌طلبان راست حمله می‌کنند؟

۱۶ اگست ۱۹۵۹

[منبع: زنده‌باد اندیشهٔ مائو زِدونگ، نشریهٔ نگهبانان سرخ]

رفقای مرتکب خطای فرصت‌طلبی راست، در کنفرانس چنگ‌چو در نوامبر گذشته، یا در کنفرانس پی–تای–هو دربارهٔ اهداف تولید بالا، یا در کنفرانس وو–چانگ در نوامبر گذشته، یا در کنفرانس پکن در ژانویهٔ گذشته، یا در کنفرانس چنگ‌چو در فوریهٔ گذشته، و یا در کنفرانس شانگهای در اواخر مارس و اوایل آوریل، نظریات خود را مطرح نکردند، اما در کنفرانس لوشان آن‌ها را بیان کردند.

چرا در آن موقعیت‌ها نظریات خود را مطرح نکردند و اکنون این کار را کردند؟ زیرا آنچه که آن‌ها ترویج می‌کردند، در آن موقعیت‌ها قابل بیان نبود. اگر ایده‌های آن‌ها درست و بهتر از ایده‌های ما بود، باید در کنفرانس پی–تای–هو مطرح می‌شد. آن‌ها منتظر ماندند تا کمیتهٔ مرکزی مشکلات را، یا بیشتر مشکلات را، حل کند و سپس نظرات خود را بیان کردند، با این تصور که اگر اکنون آن‌ها را مطرح نکنند، بعداً به‌سختی می‌توانند این کار را انجام دهند.

آن‌ها احساس می‌کردند اگر اکنون نظرات خود را مطرح نکنند، وضعیت چند ماه بعد بهتر خواهد شد و فرصت مناسب از دست خواهد رفت و در موضعی بسیار نامطلوب قرار خواهند گرفت. به همین دلیل، آن‌ها مشتاق بودند اکنون دست به اقدام بزنند.

تفسیر نامهٔ چانگ ون‌تیَن

۱۸ اگست ۱۹۵۹

[منبع: زنده‌باد اندیشهٔ مائو زِدونگ، نشریهٔ نگهبانان سرخ]

بیش از ۱۶۰ نسخه از این نامه چاپ و بین رفقای ما توزیع شود. نسخه‌هایی نیز از طریق پست هوایی یا پست عادی برای کسانی که از محل رفته‌اند ارسال گردد. من این نامه از رفیق لو فو (چانگ ون‌تیَن) را با گرمی می‌پذیرم.

مائو زِدونگ
۱۸ اگست ۱۹۵۹

پیوست: پیام خداحافظی لو فو به مائو زِدونگ در صبح روز ۱۸ اگست

رفیق تسه‌تنگ:

من به تازگی تحت یک عمل جراحی بزرگ قرار گرفته‌ام که باید برای سلامتی من مفید باشد. از صمیم قلب از شما و دیگر رفقای کمیتهٔ مرکزی برای کمک‌هایتان سپاسگزاری می‌کنم. لازم است که روابط خود را با خود واکنش‌گرا و گذشتهٔ دیروز قطع کنم.

امروز نامه‌ها و تفسیرهای شما دربارهٔ مقالهٔ می شنگ، «چی فا»، مسلسل‌ها و موضوعات دیگر را خواندم و بسیار تحت تأثیر قرار گرفتم.

به دلیل عدم دریافت اطلاعیه‌ای از سوی شما، به دیدارتان نیامدم. امروز از کوه‌ها پایین می‌آیم. امیدوارم شما را در پکن ملاقات کنم و رهنمودهای بیشتری از شما دریافت نمایم.

چانگ ون‌تیَن
صبح ۱۸ اگست

تفسیر نامهٔ پنگ ته‌هُوای

۹ سپتامبر ۱۹۵۹
[منبع: زنده‌باد اندیشهٔ مائو زِدونگ، نشریهٔ نگهبانان سرخ]

این سند باید چاپ و بین سازمان‌های حزبی در تمام سطوح، از کمیتهٔ مرکزی گرفته تا دفاتر شعبه‌ها و نیز همهٔ رفقایی که در کنفرانس پکن دربارهٔ امور نظامی و خارجی شرکت داشتند، توزیع شود.

من نامهٔ رفیق پنگ ته‌هُوای را با گرمی می‌پذیرم و باور دارم که موضع و دیدگاه او درست و نگرش او صادقانه است. اگر او به طور کامل اصلاح شود و دیگر نوسانات عمده نداشته باشد (نوسانات جزئی اجتناب‌ناپذیر است)، او «لحظه‌ای به بودا بدل خواهد شد»، یا بهتر بگوییم، به یک مارکسیست واقعی تبدیل خواهد شد.

من توصیه می‌کنم که همهٔ رفقای حزب ما نگرش نشان داده شده توسط پنگ ته‌هُوای در این نامه را بپذیرند. بیایید اشتباهاتی که او مرتکب شده است را به‌طور جدی نقد کنیم و همزمان هر پیشرفتی که حاصل کرده است را ستایش کنیم. باید این نگرش دوطرفه را در کمک به یک رفیق قدیمی که ۳۱ سال با ما بوده، به کار گیریم. همین رویکرد را نسبت به دیگر رفقایی که اشتباه کرده‌اند اما قصد اصلاح خود را نشان داده‌اند نیز باید به کار بگیریم. ما اطمینان داریم که این سیاست قادر خواهد بود افراد را تحت تأثیر قرار دهد و تحت شرایط معین، مردم تغییر خواهند کرد، مگر در مورد برخی افراد خاص.

من باور دارم که پیشنهاد رفیق پنگ ته‌هُوای دربارهٔ واگذاری وظایف برای دورهٔ پیش رو اساساً درست است. مطالعه برای چند سال ایدهٔ خوبی است. با این حال، مردی که در سن بالاست مناسب کار فیزیکی نیست. رفتن به کارخانه‌ها و مناطق روستایی برای مشاهده و تحقیق و انجام کار پژوهشی برای مدتی در هر سال مشکلی ندارد. کمیتهٔ مرکزی در این مورد با رفیق پنگ ته‌هُوای مشورت کرده و تصمیم مناسب خواهد گرفت.

مائو زِدونگ
۹ سپتامبر ۱۹۵۹

پیوست: نامهٔ پنگ ته‌هُوای

رئیس:

هشتمین جلسهٔ کامل کمیتهٔ مرکزی هشتم و نشست توسعه‌یافتهٔ کمیسیون نظامی اشتباهات من را به‌طور کامل آشکار و نقد کرده و خطر اختلاف درون حزب را از بین برده است. این آخرین فرصت برای اصلاح اشتباهاتم است. من صادقانه از شما و دیگر رفقا برای صبر و آموزش و کمک‌هایتان سپاسگزارم. نقد

سیستماتیک و تاریخی حزب بر اشتباهاتم کاملاً ضروری بود. تنها از طریق چنین نقدی بود که من می‌توانستم به طور واقعی خطر شدید اشتباهاتم را درک کنم و امکان رفع تأثیرات منفی آنها در درون و بیرون حزب فراهم شود.

اکنون به‌طور کامل درک می‌کنم که جهان‌بینی و روش‌شناسی بورژوایی من ریشه‌دار بود و فردگرایی من بسیار جدی بود. همچنین اکنون درمی‌یابم که حزب و مردم چه بهای بزرگی برای پرورش من پرداخته‌اند و اگر در زمان مناسب افشاشده و نقد نمی‌شدم، چه خطری ایجاد می‌شد! در گذشته به دلیل موضع بورژوایی خود، تمام نقدهای خیرخواهانه و صادقانهٔ شما را حمله به خود می‌دانستم. به همین دلیل، در هر مبارزه علیه خطای نظری، هیچ آموزش یا روشنگری دریافت نکردم و اشتباهات جدی‌ام اصلاح نشد. من شایستهٔ آموزش و صبر شما در طول ۳۰ سال گذشته نبوده‌ام. پر از شرم و پشیمانی غیرقابل وصف هستم. من ناسپاس به حزب، مردم و شما بوده‌ام.

از این پس باید تلاش جدی کنم تا اشتباهات خود را به‌طور کامل بررسی کنم، نظریه‌های مارکسیسم–لنینیسم را مطالعه کنم و افکار خود را اصلاح کنم تا مطمئن شوم که دیگر در سنین بالای خود هیچ کار زیان‌باری برای حزب و مردم انجام نخواهم داد.

بنابراین از کمیتهٔ مرکزی تقاضا دارم تا اجازه دهد پس از پایان نشست توسعه‌یافتهٔ کمیسیون نظامی، مطالعه کنم یا به یک کمون مردمی در پکن بروم تا در زندگی جمعی طبقهٔ کارگر آموزش فیزیکی و اصلاح فکری ببینم. خواهش می‌کنم نظر کمیتهٔ مرکزی را دربارهٔ پیشنهاد من در این مورد اعلام نمایید.

با احترام،
پنگ ته‌هُوای

سخنرانی در جلسهٔ توسعه‌یافتهٔ کمیتهٔ امور نظامی و کنفرانس خارجی

۱۱ سپتامبر ۱۹۵۹

رفقا! این جلسه بسیار خوبی بوده است. من بر این باورم که افرادی که در دل خود کینه دارند، به سوی مخالفان خود حرکت خواهند کرد. کسانی که در دل خود کینه نسبت به طبقهٔ جهانی، احزاب جهانی، کار

حزب، کار طبقاتی و کار مردم دارند، به سوی مخالفان خود حرکت می‌کنند؛ یعنی اهداف آن‌ها به دست نخواهد آمد.

برای مثال، هنگامی که کسی بخواهد به هدفی برسد و این هدف در نهایت محقق نشود، دچار شکست اخلاقی می‌شود و از توده‌ها منزوی می‌گردد.

مثلاً تعدادی از رفقا هستند که به نظر من مارکسیست نیستند و تاکنون هرگز مارکسیست نبوده‌اند. آن‌ها چه کسانی هستند؟ آن‌ها همسفران مارکسیسم‌اند. اگر بخواهیم این نکته را بیشتر بحث کنیم، مواد فراوانی در دست است. برای مثال، بسیاری از مطالب اخیراً منتشر شده‌اند — مطالبی از دورهٔ جنگ ضد ژاپن، از دورهٔ مسیر طولانی (Long March) — دربارهٔ فعالیت‌هایی که تمایل به تفرقه‌افکنی داشتند.

مطالب دورهٔ جنگ ضد ژاپن شامل چیزهایی بود مانند «آزادی، برابری و برادری»؛ «جبههٔ ضد ژاپن نمی‌تواند به چپ، مرکز و راست تقسیم شود»؛ «تقسیم به چپ، مرکز و راست صحیح نیست»؛ «آنچه نمی‌خواهی برای خودت انجام شود، برای دیگران انجام نده». جایی که روابط طبقاتی حاکم است، جایی که پرولتاریا و بورژوازی، ستمگران و ستم‌دیده‌ها حضور دارند، ارائه چنین اصولی و گفتن چیزهایی مانند «وقتی شاهزاده جرمی مرتکب شد، مردم در آن سهیم‌اند» نمی‌تواند دیدگاه مارکسیستی نامیده شود؛ این دیدگاه به هیچ وجه مارکسیستی نیست. این یک دیدگاه ضد مارکسیستی است که مردم را فریب می‌دهد، دیدگاه بورژوایی است.

بعداً، دیدگاه‌های ضدحزبی کائو، جائو، پنگ و هوانگ — مانند نظریهٔ «ارتش حزب» آن‌ها، روابط درست درون حزب را مختل کرد، و معتقد بودند که حوزه‌ای اینجا و حوزه‌ای آنجا وجود دارد —. دیدگاه‌ها و رفتار آن‌ها مارکسیستی نبود. این بار مواد زیادی دربارهٔ فعالیت‌های تفرقه‌افکنانهٔ آن‌ها سال‌ها پیش از کنفرانس لوشان و نیز دربارهٔ برنامهٔ لوشان آن‌ها افشا شده است. علاوه بر این، مواد زیادی دربارهٔ دورهٔ خط لی لی‌سان نیز موجود است. بیشتر این‌ها ثبت شده‌اند.

هرچه که اکنون همه آشکار می‌کنند، همان است که من همین حالا مطرح کردم. بنابراین، اگر بخواهیم دیدگاهی که من به آن اشاره کردم — که آن‌ها هرگز مارکسیست نبوده‌اند بلکه تنها همسفر مارکسیسم بوده و صرفاً عناصر بورژوا و فرصت‌طلب‌اند که به حزب ما نفوذ کرده‌اند — را اثبات کنیم و به نتیجه برسانیم، مواد کافی در دست است. من قصد ندارم اکنون این کار را انجام دهم، زیرا این به معنی نوشتن

مقاله خواهد بود و ممکن است برای بسیاری از رفقا کار اضافی ایجاد کند. بنابراین، صرفاً آن را مطرح می‌کنم.

کاملاً قابل فهم است که انقلابیون بورژوایی وارد حزب کمونیست شوند و دیدگاه و موضع بورژوایی آن‌ها تغییر نکرده باشد. آن‌ها نمی‌توانند از اشتباه اجتناب کنند. در لحظات حیاتی، غیرممکن است که چنین همسفرانی اشتباه نکنند.

کنفرانس لوشان، این جلسه و سطوح مختلف سازمان‌های حزبی در سراسر کشور، همهٔ قطعنامه‌های هشتمین جلسهٔ کامل کمیتهٔ مرکزی هشتم را مورد بحث قرار داده‌اند و ما از این موضوع برای آموزش توده‌های وسیع و ارتقای سطح آگاهی آن‌ها استفاده کرده‌ایم. این کاملاً ثابت کرده است که اکثریت عظیم مردم، اکثریت قریب به اتفاق کادرهای کل حزب — حدود ٪۹۵ — با آن‌ها موافق نیستند. این همچنین ثابت می‌کند که حزب ما بالغ است، همان‌طور که از واکنش رفقا نسبت به نگرش آن‌ها آشکار است.

عناصر بورژوایی وارد حزب کمونیست ما شده‌اند. در میان اعضای حزب ما، بسیاری از عناصر بورژوایی و کوچک بورژوایی وجود دارند. این‌ها باید تحلیل شده و به دو گروه تقسیم شوند. اکثریت عظیم افراد، آدم‌های خوبی هستند. آن‌ها می‌توانند وارد کمونیسم شوند زیرا آماده‌اند مارکسیسم را بپذیرند. اقلیت احتمالاً یک، دو، سه، چهار یا پنج درصد است — این نوع ارقام — شاید یک درصد، شاید دو درصد، شاید سه درصد، شاید چهار درصد، شاید پنج درصد.

در طول چند هفتهٔ گذشته در کنفرانس‌های سطح استانی، تعدادی از کادرهای عالی به عنوان عناصر فرصت‌طلب راست و ایجادکنندگان مشکل افشا شدند؛ کسانی که تنها ترسشان این است که جهان بدون مشکل باشد. هرگاه مشکلی پیش آید، خوشحال می‌شوند. اصل آن‌ها این است: «اگر جهان آرام است، چهار گوشهٔ جهان آرام است و کارها خوب پیش می‌رود: آن‌ها ناراحت‌اند. به محض اینکه باد وزید و علف‌ها تکان خورد، خوشحال می‌شوند.»

به عنوان مثال، اگر گوشت خوک کافی نیست، سبزی کافی نیست، صابون کافی نیست، گیرهٔ موی زنانه کافی نیست، آن‌ها فرصت را غنیمت می‌شمارند و می‌گویند: «شما کارها را بد انجام داده‌اید!» آن‌ها می‌گویند این کار شماست و نه کار آن‌ها. وقتی سازمان‌ها جلسات برگزار می‌کنند و تصمیم می‌گیرند، هیچ اعتراضی نمی‌کنند. به عنوان مثال در کنفرانس پِیتای‌هو هیچ اعتراضی نبود، در کنفرانس چِنگ‌چو هیچ

اعتراضی نبود، در کنفرانس ووچان هیچ اعتراضی نبود. در کنفرانس شانگهای کمی غر زدند اما ما نشنیدیم. سپس وقتی فکر کردند مشکلاتی رخ داده است، همانطور که می‌بینید، موضوع همه جا مربوط به سبزیجات، گوشت خوک، غلات در چند منطقه، صابون و حتی چترها بود. برای مثال، در چکیانگ کمبود چتر وجود داشت و آن را «عدم تناسب» یا «تعصب کوچک بورژوایی» نامیدند و غیره.

ورود به کمونیسم و تبدیل شدن به مارکسیست واقعی برای این اقلیت کوچک بسیار دشوار خواهد بود. وقتی می‌گویم دشوار است، منظورم غیرممکن نیست. همانطور که لیو پوچنگ گفت: «لازم است کاملاً متولد شوید.» کسانی که جنگ‌سالار بودند، بالاخره جنگ‌سالار بودند، اما کسانی که جنگ‌سالار نبودند، مانند رفیق XXX؟ چگونه می‌توان او را جنگ‌سالار دانست؟ او یک ارباب ادبی، یک ارباب علمی بود. اگر کاملاً بازتولد نیابید، نمی‌توانید وارد دروازهٔ کمونیسم شوید.

پنج بار اشتباه در خط رخ داده است: خط لی‌سان، خط‌های اول و دوم وانگ مینگ[۲]، خط کائو–ژائو و اکنون این خط پِنگ–هوانگ–چانگ‌چو. برخی افراد پنج بار اشتباه کرده‌اند، برخی پنج بار نکرده‌اند. به عنوان مثال، رفیق XXX در زمان خط لی‌سان هنوز با ما نبود. در مورد پِنگ و هوانگ، آن‌ها در زمان خط لی‌سان مورد حمله قرار گرفتند. این تصادفی نیست.

در خصوص اهمیت جدی پنج خط اشتباه، در دو مورد اخیر — یعنی در توطئه‌های خط کائو–ژائو و پِنگ–هوانگ — برنامه‌هایی برای تجزیه حزب طراحی شد. این برخلاف انضباط حزب است. یک حزب مارکسیستی باید انضباط داشته باشد. آن‌ها نمی‌دانند که لنین گفته است حزب پرولتاریا باید انضباط داشته باشد، انضباط آهنین.

در مورد این رفقا، چه نوع انضباطی دارند؟ انضباط آهنین، انضباط فولادی یا انضباط عناصر، چوب، آب، آتش و خاک، یا انضباط چوبی، یا انضباط توفو؟ انضباط آبی یعنی هیچ انضباطی وجود ندارد. در این صورت چگونه می‌توان از انضباط آهنین صحبت کرد؟ اجرای فعالیت‌های تقسیم‌کننده به معنای شکستن انضباط است و هدف و نتیجهٔ آن به ناچار تخریب دیکتاتوری پرولتاریا و ایجاد نوعی دیگر از دیکتاتوری خواهد بود.
پرچم وحدت فوق‌العاده مهم است. شعار مارکسیستی برای وحدت این است: «پرولتاریای جهان متحد شوید!» اما این‌ها چنین نیستند! برای آن‌ها به نظر می‌رسد هرچه کمتر باشد بهتر است! آن‌ها می‌خواهند جناح خود را داشته باشند و کار خود را بکنند، برخلاف خواست توده‌های وسیع. در کنفرانس لوشان گفتم

که آن‌ها شعار وحدت را ذکر نمی‌کنند، زیرا اگر این شعار مطرح شود، قادر به انجام فعالیت‌های خود نخواهند بود. این شعار به نفع آن‌ها نیست، بنابراین جرأت ندارند آن را مطرح کنند. وحدتی که مطرح است حتی شامل افرادی می‌شود که اشتباه کرده‌اند، کسانی که برای اصلاح اشتباهاتشان کمک می‌شوند تا دوباره با آن‌ها متحد شوند، چه برسد به کسانی که اشتباه نکرده‌اند. اما این افراد می‌خواهند آن‌ها را نابود کنند. سیاست آن‌ها سیاستی تخریبی است، نه سیاست وحدت. پرچمی که آن‌ها بلند می‌کنند، پرچم نابودی است — نابودی کسانی که نظرات متفاوتی از خود دارند. آن‌ها چنین افرادی را بد می‌دانند. با این حال، این افراد به اصطلاح بد در واقع اکثریت عظیم هستند، بیش از نود و پنج درصد.

اگر می‌خواهید وحدت داشته باشید، باید انضباط داشته باشید تا کل ملت بتواند در طی چند برنامهٔ پنج‌ساله یک کشور قوی بسازد. وظیفهٔ فعلی این است که مردم سراسر کشور، همراه با کل حزب، در طی چند برنامهٔ پنج‌ساله یک کشور قوی بسازند. برای این کار انضباط آهنین لازم است، بدون آن امکان‌پذیر نیست، بنابراین باید متحد شویم. می‌پرسم، چگونه می‌توانیم به این هدف دست یابیم؟ آیا ممکن است در طی چند برنامهٔ پنج‌ساله یک کشور بزرگ سوسیالیستی ساخته شود؟ در گذشته ما مجبور بودیم انقلاب کنیم، اکنون باید ساخت و ساز انجام دهیم. آیا این ممکن است یا نه؟ بدون انضباط هیچ چیز ممکن نیست. وحدت نیازمند انضباط است.

در مورد اسناد متعدد مربوط به پنگ ته‌هوا در کوه‌های تایهانگ،[[۳]] لطفاً رفقا منشور کنفرانس ملی اول حزب کومنتنگ به رهبری سون یات‌سن را با دیدگاه‌های پنگ ته‌هوا در همان زمان جنگ ضد ژاپن مقایسه کنند. یکی عضو کومنتنگ بود، دیگری عضو حزب کمونیست. از نظر زمانی، یکی در سال ۱۹۲۴ نوشته شده بود و دیگری در سال‌های ۱۹۳۸، ۱۹۳۹ و ۱۹۴۰. کمونیست در مقایسه با عضو کومنتنگ پس‌رفت کرده بود. نام عضو کومنتنگ سون یات‌سن بود و می‌خواست پیشرفت کند. سون یات‌سن تحت تأثیر حزب کمونیست بود. چرا آن متن را نوشت؟ اخیراً متن را یافتم و نگاه کردم. منشور سون یات‌سن در کنگرهٔ اول حزب کومنتنگ شامل ایدهٔ تحلیل طبقاتی بود. چگونه می‌توانست انضباط آهنین کمونیست‌ها را داشته باشد؟ چگونه می‌توانست با انضباط پرولتری همسو باشد؟ بدون صحبت کردن به زبان کمونیست‌ها، بدون داشتن دیدگاه و موضع مشترک، نمی‌توان انضباط را برقرار کرد.

من می‌گویم پنگ ته‌هوا هم‌سطح سون یات‌سن نیست. و چانگ ون‌تین[[٤]] نیز هم‌سطح سون یات‌سن نیست. سون یات‌سن در آن زمان انقلابی بود؛ این رفقا پس‌رفت کرده بودند. آن‌ها می‌خواستند سازمانی

را که قبلاً ساخته شده بود، نابود کنند. شعارهایی که آن‌ها مطرح کردند به نفع دشمن و به زیان طبقه و مردم بود. دیدگاه‌های مشابه دیگری نیز وجود داشت، برای مثال …

به هیچ وجه پذیرفتنی نیست که پشت سر میهن خود با یک کشور خارجی تبانی کنید. رفقا جلساتی برگزار کرده‌اند تا این مسئله را نقد کنند، زیرا همهٔ آن‌ها در سازمان‌های حزب کمونیست هستند؛ همهٔ آن‌ها مارکسیست‌اند. ما نمی‌توانیم اجازه دهیم یک گروه، گروه دیگری را خراب کند. ما نمی‌توانیم اجازه دهیم اعضای حزب کمونیست چین سازمان‌های حزبی کشورهای خارجی را خراب کنند و گروهی از مردم را بر ضد گروه دیگری تحریک کنند. هم‌زمان، ما نمی‌توانیم اجازه دهیم که افراد پشت سر مرکز تحریکات خارجی را جدی بگیرند.

اکنون می‌خواهم به برخی رفقایی که اشتباه کرده‌اند، تذکر دهم. آماده باشید تا چند نکتهٔ غیررسمی بشنوید. در گذشته من دیگران را نیز تذکر داده‌ام، برای مثال رفیق لو پینگ–هوی که در آن دوره اشتباهاتی مرتکب شده بود.[[۵]] او بسیار عصبانی شد و بعد از آن من او را بیشتر تشویق کردم و گفتم: «عصبانی نشو. تو اشتباه کرده‌ای، پس بگذار مردم صحبت کنند — بگذارند صحبت کنند تا دیگر حرفی برای گفتن نداشته باشند. دلیل اینکه دیگر حرفی نخواهند داشت این است که تو اشتباهاتت را اصلاح کرده‌ای. اگر با مردم دوستانه رفتار کنی و روحیهٔ انتقاد از خود را نشان دهی، چرا دیگران باید ادامه دهند؟ دیگر صحبت نخواهند کرد.»

شما رفقایی که در حال حاضر اشتباه کرده‌اید، توصیه می‌کنم آماده باشید تا چند نکتهٔ غیررسمی بشنوید. به محض اینکه اشتباهات شما مطرح شد، نباید وحشت کنید، طوری که گویی مردم سال‌ها دربارهٔ شما صحبت خواهند کرد. من نمی‌توانم این‌قدر طولانی ادامه دهم. بستگی دارد به اینکه چگونه اشتباهات خود را اصلاح کنید. اگر سریع اصلاح کنید، مردم ظرف چند ماه دربارهٔ شما صحبت را متوقف خواهند کرد. اگر کندتر اصلاح کنید، بعد از چند سال حرف‌ها متوقف خواهد شد. نکتهٔ اصلی اصلاح اشتباهات است، چه سریع و چه کند.

شما باید با مردم صادق باشید و تظاهر نکنید. باید صادق باشید و راست بگویید. من به شما رفقایی که اشتباه کرده‌اید، توصیه می‌کنم که خود را در کنار اکثریت قاطع قرار دهید، با اکثریت قاطع همکاری کنید؛ فقط با اقلیتی که سلیقهٔ شما را دارند همکاری نکنید. اگر فقط این دو نکته را انجام دهید، کافی است.

اول، شما باید بتوانید به تذکرات گوش دهید، آماده باشید تا گوش کنید، پوست سرتان را محکم کنید. وقتی شما صحبت کردید، من گوش دادم؛ موافق بودم که گفتهٔ شما درست است! من واقعاً آن اشتباه را مرتکب شده بودم! این رفیق اه-کیو (Ah Q) برخی نقص‌ها داشت، که در این واقعیت آشکار شد که سرش خیلی زیبا نبود، و پر از کچلی قارچی بود. چون تحمل نداشت دربارهٔ آن صحبت کند، دیگران اصرار کردند که صحبت کنند، و به محض اینکه این کار را می‌کردند، او عصبانی می‌شد. برای مثال، حتی وقتی جای کچلی او قرمز روشن شد، او صحبت نمی‌کرد، و اگر دیگران از روشنایی آن صحبت می‌کردند، عصبی می‌شد.

نویسنده یک دهقان ساده‌لوح را توصیف می‌کند که هنوز به هوشیاری نرسیده است. اه-کیو مرد خوبی بود، قطعاً جناحی تشکیل نداد، اما او انسانی بود که آگاه نبود، نمی‌توانست دربارهٔ کمبودها صحبت کند. او ابتکار عمل نداشت، و چون ابتکار نداشت، دیگران می‌خواستند دربارهٔ آن صحبت کنند؛ به محض اینکه آن‌ها صحبت کردند، او عصبانی شد، و به محض اینکه عصبانی شد، به درگیری افتاد، و وقتی وارد درگیری شد هیچ‌گاه پیروز نشد، و سپس می‌گفت که مثل پدری است که توسط پسرش کتک خورده است. مردم به او می‌گفتند: «اه-کیو! اگر نمی‌خواهی من تو را بزنم، بگو که پدر توسط پسرش کتک خورده است، آن وقت من تو را نمی‌زنم.» «خوب»، او می‌گفت، «پدر توسط پسرش کتک خورده است.» اما به محض اینکه فردی که او را زده بود رفت، او می‌گفت که پسر توسط پدرش کتک خورده است، و بار دیگر از خودش راضی بود.

رفقا! کسانی که اشتباه کرده‌اند باید آماده باشند تا به برخی تذکرات گوش دهند؛ آن‌ها باید آماده باشند تا بسیار گوش دهند. آن‌ها باید با مردم صادق و بی‌ریا باشند و به مردم دروغ نگویند. نکتهٔ دیگر این است که آن‌ها باید در کنار اکثریت قرار بگیرند. تنها کافی است به این چند نکته توجه کنند و من معتقدم که قطعاً می‌توانند اصلاح شوند. در غیر این صورت، قادر به اصلاح نخواهند بود. اگر آمادهٔ شنیدن تذکرات نباشند، اگر با مردم صادق نباشند، اگر دروغ بگویند و همچنین در کنار اکثریت قرار نگیرند، کار بسیار دشوار خواهد شد.

«چه کسی حکیمان و دانایان را نجات دهد و از اشتباه مصون بماند؟» در واقع، این ضرب‌المثل هم درست نیست، زیرا حتی حکیمان نیز اشتباه کرده‌اند. «خطاهای انسان بزرگ مانند گرفتگی‌های خورشید و ماه است؛ او اشتباه دارد و همه می‌بینند؛ او دوباره تغییر می‌کند و همه به او نگاه می‌کنند.»[[٦]] ما کنفوسیوس نیستیم، اما می‌بینیم حتی کنفوسیوس هم اشتباه کرده است، بنابراین باید نتیجه بگیریم که

همهٔ انسان‌ها بدون استثنا اشتباه می‌کنند، چه کم، چه زیاد، چه بزرگ، چه کوچک. مهم نیست که ما اشتباه کنیم، نباید اجازه دهیم اشتباهات به باری بر ما تبدیل شوند، نباید آن‌ها را امری غیرعادی بدانیم، باید به سادگی آن‌ها را اصلاح کنیم. «خطاهای انسان بزرگ مانند گرفتگی‌های خورشید و ماه است.» این مانند زمانی است که سگ آسمانی خورشید و ماه را می‌خورد[[۷]] — او اشتباه می‌کند و همه می‌بینند. وقتی اشتباه خود را اصلاح می‌کند، «همه به او نگاه می‌کنند».

ما باید چیزهایی یاد بگیریم، باید مارکسیسم–لنینیسم را مطالعه کنیم. من کاملاً با پیشنهادات XXX دربارهٔ وظایف ما در حوزهٔ مطالعه موافقم. همهٔ ما بدون استثنا باید مطالعه کنیم. اگر وقت کافی نباشد، چه کار کنیم؟ اگر وقت کافی نیست، باید وقت را فشرده کنیم. مسئله در پرورش عادت مطالعه است؛ وقتی این عادت را به دست آوریم، قادر خواهیم بود به مطالعه ادامه دهیم. من این صحبت‌ها را اول از همه برای نفع رفقایی که اشتباه کرده‌اند می‌گویم، اما سخنانم همچنین به همهٔ ما رفقا، از جمله خودم، خطاب است.

چیزهای زیادی هست که من مطالعه نکرده‌ام. من فردی با بسیاری کاستی‌ها هستم، به هیچ وجه کامل نیستم. بسیار اوقات، مواقعی پیش می‌آید که از خودم خوشم نمی‌آید. همهٔ حوزه‌های مختلف آموزش مارکسیستی را به‌طور کامل نیاموخته‌ام. و برای مثال، زبان‌های خارجی را هم خوب نمی‌دانم. من تازه اخیراً شروع به مطالعهٔ کار اقتصادی کرده‌ام. اما رفقا، من با عزم و اراده مطالعه می‌کنم و تا پایان عمرم به مطالعه ادامه خواهم داد؛ وقتی بمیرم، دیگر کار تمام است! به طور خلاصه، تا وقتی زنده هستم هر روز مطالعه خواهم کرد. بیایید همه محیطی برای مطالعه ایجاد کنیم.

من فکر می‌کنم خودم هم می‌توانم کمی بیاموزم؛ وگرنه وقتی نوبت دیدار با مارکس برسد، در موقعیت خجالت‌آوری قرار خواهم گرفت. اگر او چند سؤال بپرسد و نتوانم پاسخ دهم، چه کار کنم؟ او قطعاً به همهٔ جنبه‌های انقلاب چین علاقه‌مند است. من هم در علوم طبیعی و مهندسی خیلی قوی نیستم.

اکنون چیزهای زیادی برای مطالعه وجود دارد، چگونه باید پیش برویم؟ به همان روش ادامه دهید، کمی بیاموزید، پایدار باشید و کمی عمیق‌تر نفوذ کنید. من می‌گویم اگر تصمیم داشته باشید، قطعاً می‌توانید یاد بگیرید، چه جوان باشید، چه پیر. من یک مثال می‌زنم. من واقعاً شنا را فقط در سال ۱۹۵۴ خوب آموختم؛ پیش از آن آن را به‌طور کامل فرا نگرفته بودم. در سال ۱۹۵۴، یک استخر سرپوشیده در دانشگاه تسینگ‌هوا وجود داشت. هر شب با کیفم به آنجا می‌رفتم، لباس عوض می‌کردم و به مدت سه

ماه بدون وقفه طبیعت آب را مطالعه می‌کردم. آب مردم را غرق نمی‌کند! آب از مردم می‌ترسد، مردم از آب نمی‌ترسند، البته استثناهایی وجود دارد، اما باید بتوان در هر نوع آبی شنا کرد. این یک فرض اصلی است.

برای مثال، یانگ‌تسه در ووهان آب است، بنابراین می‌توان در یانگ‌تسه در ووهان شنا کرد. بنابراین من رفقایی را که مخالف شنا کردن من در یانگ‌تسه بودند، رد کردم. گفتم: «شما منطق صوری را مطالعه نکرده‌اید.» اگر آب باشد، می‌توان در آن شنا کرد، به جز در شرایط خاص: برای مثال، اگر عمق آب تنها یک اینچ باشد نمی‌توان در آن شنا کرد؛ اگر یخ زده باشد نمی‌توان شنا کرد؛ نمی‌توان در مکان‌هایی که کوسه وجود دارد یا گرداب دارد، مانند سه‌تنگهٔ یانگ‌تسه شنا کرد. جدا از شرایط خاص، باید بتوان در هر جایی که آب است شنا کرد؛ این یک واقعیت است. آیا باور دارید؟ اگر مصمم باشید، اگر فقط اراده داشته باشید، مطمئنم که همهٔ امور قابل انجام است. من شما رفقا را به مطالعه توصیه می‌کنم.
اخیراً ما تالار بزرگ مراسم را در میدان تیان‌آن‌من دیده‌ایم. واقعاً شگفت‌انگیز است. آیا همه می‌خواهید برویم و آن را ببینیم؟ (همهٔ حاضر با صدای بلند فریاد می‌زنند: «بله!») از رفیق وان لی بخواهید که برایتان توضیح دهد. نام این رفیق وان است، درست است؟ او باید بتواند در یک روز ده هزار لی راه برود.[[۸]]

تنها ده ماه گذشته است؛ بسیاری گفتند باور نمی‌کنند که امکان‌پذیر باشد، کارشناسان شوروی که ما دعوت کرده بودیم نیز گفتند باور نمی‌کنند. تا ژوئن امسال، کارشناسان شوروی گفتند ممکن است امکان‌پذیر باشد، و وقتی سپتامبر رسید، تحسین عظیمی ابراز کردند و گفتند چین واقعاً یک جهش بزرگ داشته است. دوازده هزار نفر، از سراسر کشور جمع‌آوری شده، نمایندهٔ نیرو، ظرفیت فنی و ظرفیت انسانی تمام استان‌ها، بدون هیچ یکشنبه تعطیل، سه شیفت در روز کار می‌کردند و هیچ‌یک از آن‌ها بر اساس سیستم دستمزدی ساعتی کار نمی‌کردند؛ بسیاری از آن‌ها روزی هشت ساعت شروع کردند و در نهایت دوازده ساعت کار کردند، بدون توقف. آیا آن‌ها برای چهار ساعت اضافه حقوق می‌خواستند؟ نه. همچنین کسانی بودند که تا وقتی یک پروژه به اتمام نرسیده بود کار را متوقف نمی‌کردند، دو روز و دو شب نمی‌خوابیدند؛ آن‌ها در محل کارشان نه هشت ساعت، نه دوازده ساعت، بلکه چهل و هشت ساعت ماندند. آیا به انگیزهٔ مادی نیاز داشتند؟ آیا چند یوان اضافی می‌خواستند؟ یک یوان برای هر ساعت؟ نه، این افراد چنین نمی‌خواستند. انگیزهٔ مادی تنها همان حقوق پنجاه یوان ماهانه بود، همین مقدار کم، اما آن‌ها برای یک هدف مشترک تلاش می‌کردند. دوازده هزار کارمند و کارگر این کار بزرگ را در ده

ماه به پایان رساندند؛ این تنها «به هر کس مطابق کارش» نبود، بلکه شامل دستاورد بزرگ لنین تحت عنوان «شنبهٔ کمونیستی» نیز می‌شد، کاری که برای آن پاداش داده نمی‌شد.

رفقا، بروید و ببینید... همچنین مخزن می‌یون هم وجود دارد... من فکر می‌کنم ترکیب فرماندهی سیاسی و انگیزه‌های مادی، کار سیاسی و مزد لازم بر اساس کار، چیز خوبی است. همهٔ ما مصمم و ثابت‌قدم هستیم. کاری که مردم فکر می‌کردند نمی‌تواند به خوبی انجام شود، واقعاً انجام شده است؛ من دربارهٔ همین تالار بزرگ صحبت می‌کنم، که بسیاری فکر می‌کردند امکان ساخت آن وجود ندارد. بسیارانی به جهش بزرگ و کمون‌های مردمی توهین می‌کنند، اما آن‌ها باز هم موفق خواهند شد، و در واقع موفق شده‌اند یا به زودی به نتایج دست خواهند یافت. برای مثال، ما در آهن و فولاد، در صنعت و همچنین در کشاورزی سریعاً پیشرفت خواهیم کرد.

مطالعه هم به همین صورت است؛ اگر مصمم باشیم، می‌توانیم خوب مطالعه کنیم. نباید بترسیم که کار زیاد است یا زمان کم است، می‌توانیم آن را جا بدهیم! بیایید این عادت را ایجاد کنیم. ما باید این جهان را فتح کنیم، هدف ما همین جهان است؛ دربارهٔ کارمان روی خورشید فعلاً صحبت نمی‌کنیم. دربارهٔ ماه، عطارد یا زهره و هر یک از سیاره‌های دیگر به جز زمین، در آینده می‌توانیم تحقیق کنیم و در صورت امکان به آن‌ها سفر کنیم. اما کار و مبارزهٔ ما هنوز روی زمین خواهد بود. اگر می‌خواهیم یک کشور قدرتمند بسازیم، قطعاً باید همان‌قدر مصمم باشیم که برای ساخت تالار بزرگ، سدها، کارخانه‌ها و غیره مصمم بوده‌ایم. من فکر می‌کنم این قطعاً راه درست است.

بیایید کل حزب و کل مردم متحد شوند! پرولتاریای جهان، متحد شوید! ما قطعاً می‌توانیم به هدف خود برسیم!

یادداشت‌ها

[ارجاعات ارائه شده در اینجا طبق پروژهٔ اسناد مائوئیستی است. این منابع در حداقل یک نسخهٔ موجود از آثار منتخب مائو زدانگ، جلد هشتم، تفاوت قابل توجهی دارند. — مترجم، MIA]

[[۱]] هوانگ کو-چنگ (۱۹۰۲-)، رئیس ستاد ارتش آزادی‌بخش خلق از اکتبر ۱۹۵۸ تا سپتامبر ۱۹۵۹، به‌عنوان همدست اصلی پنگ ته‌هوآی شناخته می‌شد و هم‌زمان از مقام خود برکنار شد. ارتباط گروه

«پنگ–هوانگ» (یا «پنگ–هوانگ–چانگ ون‌تیئن–چو هسیاوچو») با گروه کائو و جائو در زمان انقلاب فرهنگی به تفصیل بیان شد. برای جزئیات بیشتر نگاه کنید به سخنرانی در کنفرانس کار مرکزی.

[[۲]] اشاره به خط چپ دانش‌آموختگان بازگشته از شوروی، که در بالا ذکر شد (سخنرانی در کنفرانس لوشان، یادداشت ۱۴) و همچنین خط وانگ مینگ در دورهٔ ینان، که به‌عنوان فرصت‌طلبی راست یا تسلیم‌طلبی محکوم شد و به اندازهٔ کافی بر استقلال حزب کمونیست چین نسبت به کومینتانگ تأکید نکرده بود.

[[۳]] برای نقد مائو بر خط پنگ در دههٔ ۱۹۴۰، نگاه کنید به نامهٔ او تحت عنوان «نامه‌ای در نقد سخنرانی پنگ ته‌هوآی دربارهٔ آموزش دموکراتیک»، ۶ ژوئن ۱۹۴۳، منتشر شده در قانون و حکومت چین، جلد ۱، شمارهٔ ۴، زمستان ۶۹–۱۹۶۸، صفحات ۹–۷.

[[٤]] چانگ ون‌تیئن (حدود ۱۸۹۸–)، نام مستعار لو فو، عضو «فرقهٔ دانش‌آموختگان بازگشته» بود و پس از چین پانگ–شیان (پو کو) به‌عنوان دبیرکل در کنفرانس تسونی منصوب شد (ژانویهٔ ۱۹۳۵). او سفیر چین در مسکو از ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۵ بود و پس از آن تا زمان سقوطش در سپتامبر ۱۹۵۹، معاون وزیر امور خارجه شد.

[[۵]] لو پینگ–هوی (۱۹۴۶–۱۸۹۷) رهبر نظامی مهمی بود که از زمان پیوستنش به حزب کمونیست چین در ۱۹۲۹ تا زمان مرگش فعال بود. مشخص نیست چگونه در معرض نقد مائو قرار گرفت، اما ممکن است مرتبط با مشارکت او در حادثهٔ ارتش چهارم جدید ژانویه ۱۹۴۱ باشد، جایی که او فرماندهی یک یگان را بر عهده داشت.

[[٦]] انالکت‌ها، کتاب ۱۹، فصل ۲۱.

[[۷]] طبق اساطیر چین، خسوف و کسوف زمانی رخ می‌دهد که سگ آسمانی خورشید یا ماه را می‌بلعد.

[[۸]] وان لی وزیر ساخت و ساز شهری از می ۱۹۵۶ تا فوریه ۱۹۵۸ بود و مسئول پروژه‌هایی مانند این تالار بود. بعدها او دبیر کمیتهٔ حزب پکن و معاون شهردار پکن شد. نام او (احتمالاً نام مستعار) به معنای تحت‌اللفظی «ده هزار لی» است؛ از این رو مائو از آن به‌عنوان بازی زبانی استفاده کرده است.

مکاتبه درون‌حزبی

رفیق X X X:

این مطلب بسیار خوب است. لطفاً پس از مطالعه در داخل خبرگزاری نیو چاینا، آن را منتشر کنید. به نظر می‌رسد که طرح پرورش خوک‌ها در مقیاس وسیع توسعه خواهد یافت. به استثنای اقلیت‌های قومی که خوردن گوشت خوک را ممنوع می‌دانند، کل کشور باید این کار را مطابق با روش‌های اعمال‌شده در کمون مردم وانگ چیان‌شو در شهرستان وو چیاو، استان هپه انجام دهد. در شهرستان وو چیاو، جمع‌آوری سرمایه آسان بود، سیاست درست بود، انگیزه قوی بود و توسعه سریع انجام شد. شور و اشتیاق بالا کلید همه چیز است. احساس عقب‌نشینی، این‌که هیچ کاری نمی‌توان انجام داد و لایه‌لایه مشکلات وجود دارد، جهان‌بینی ترسوها و آدم‌های تنبل است و هیچ شباهتی به عزم و اراده قوی مارکسیسم–لنینیسم ندارد. این افراد فاصله زیادی از سبک واقعی یک کمونیست دارند.

من به آن‌ها توصیه کردم که با دقت فکر کنند و جهان‌بینی نادرست خود را اصلاح کنند. پیشنهاد کردم که کمیته‌های حزبی استان‌ها، شهرها، مناطق خودمختار، بخش‌ها، شهرستان‌ها و کمون‌ها، همچنین سازمان‌های حزبی نواحی اداری، تیم‌ها و گروه‌های تولید، به‌طور جدی به بررسی طرح‌های پرورش خوک و دیگر دام‌ها مانند گاو، گوسفند، الاغ، قاطر، اسب، مرغ، اردک و خرگوش بپردازند و تدابیر مشخصی برای اجرای آن اتخاذ کنند. همچنین پیشنهاد شد کمیته یا گروهی برای پرورش حیوانات و ماکیان تشکیل شود که از ۳ تا ۹–۵ نفر تشکیل گردد. یک رفیق دارای دانش و شور و اشتیاق برای این کار و توانایی هدایت، مسئول رهبری این کمیته یا گروه باشد.

تولید خوراک دام باید در مقیاس وسیع انجام شود. خوراک‌های مختلف ریز و درشت وجود دارد، اما به نظر می‌رسد که ذرت مهم‌ترین آن‌هاست. این همان روشی است که در آمریکا انجام می‌شود؛ و اتحاد جماهیر شوروی نیز اکنون به طور فعال آن را پیاده می‌کند. در چین، شهرستان وو چیاو استان هپه نیز این کار را آغاز کرده و دیدنش بسیار خوشحال‌کننده است.

در پرورش خوک‌ها، قطعاً بسیاری از مناطق به خوبی شهرستان وو چیاو هستند. کل کشور باید این عملیات را در مقیاس وسیع گسترش دهد. این موضوع باید به اندازه پرورش غلات مهم تلقی شود و

ذرت باید به غذای اصلی ارتقا یابد. برخی پیشنهاد می‌دهند که پرورش خوک در جایگاه نخست در میان شش نوع حیوان اهلی قرار گیرد و نه به ترتیب "اسب، گاو، گوسفند، مرغ، سگ و خوک". من کاملاً موافقم؛ قرار گرفتن خوک در جایگاه نخست کاملاً منطقی است.

کشاورز و خاک‌شناس بزرگ، آقای وی لین (یا ورین؟) از اتحاد جماهیر شوروی تأکید کرده است که کشاورزی، جنگلداری و دامپروری به هم وابسته‌اند و هر کدام برای دیگری ضروری است و هر سه باید از اهمیت یکسان برخوردار باشند. این کاملاً درست است. ما بر این باوریم که کشاورزی و جنگلداری در توسعه دامپروری نقش والدینی دارند و دامپروری فرزند کشاورزی و جنگلداری است. سپس دامپروری به والد کشاورزی و جنگلداری (عمدتاً کشاورزی) تبدیل می‌شود و کشاورزی و جنگلداری فرزند می‌شوند. این اصل اساسی است که جایگاه متعادل و وابستگی متقابل سه حوزه را نشان می‌دهد.

در آمریکا، کشاورزی همزمان با دامپروری انجام می‌شود. کشور ما نیز باید این مسیر را دنبال کند زیرا تجربه اثبات شده‌ای است و واقعاً مؤثر است. منبع کود شیمیایی در کشور ما، اول از همه، از پرورش خوک‌ها و دام‌های بزرگ تأمین می‌شود. اگر بتوانیم نسبت هدف‌گذاری شده یک خوک به یک نفر و یک خوک به یک مو زمین را محقق کنیم، منبع اصلی کود حل خواهد شد. این کود شیمیایی ارگانیک، ده برابر بهتر از کود شیمیایی معدنی است. یک خوک کارخانه کوچک کود شیمیایی ارگانیک است. علاوه بر این، خوک گوشت، مو، پوست، استخوان و احشا دارد (که می‌تواند به عنوان مواد اولیه دارویی استفاده شود). پس چرا از آن بهره نبریم؟

کود غذای گیاه است، گیاه غذای حیوان است و حیوان غذای انسان است. بنابراین کاملاً منطقی است که خوک و سایر دام‌ها در مقیاس وسیع پرورش یابند. به نظر می‌رسد این مأموریت بزرگ و باشکوه را می‌توان در یک یا دو برنامه پنج‌ساله به انجام رساند.

تأمین ماشین‌آلات کشاورزی عامل تعیین‌کننده در توسعه سه‌جانبه کشاورزی، جنگلداری و دامپروری در مقیاس وسیع است. وزارت ساخت ماشین‌آلات کشاورزی [اشاره به وزارت هشتم ساخت ماشین‌آلات] امسال تأسیس شده است. از همه جهات به نظر می‌رسد مکانیزه شدن کشاورزی دور از دسترس نیست.

مائو تسه‌تونگ
۱۱ اکتبر ۱۹۵۹

نظرات در پاسخ به رفقای آ. و. سانینا و و. گ. وین‌شر

حدود ۱۹۵۹

اساساً این دیدگاه نادرست است. موضع اصلی عدم اعتماد به دهقانان و بدبینی نسبت به آنان است. ماشین‌آلات کشاورزی به شدت محدود نگه داشته شدند و در نتیجه دولت دهقانان را تحت کنترل سخت قرار داده است. به همین ترتیب، دهقانان نیز دولت را به شکل سخت و محدود کنترل می‌کنند.

از دیدگاه کلی، نقش انسان را درک نمی‌کنیم. در دو مرحله گذار، استالین نتوانست روش و راه حل پیدا کند. او تنها درباره روابط تولید صحبت کرد و از ساختار فوقانی صحبت نکرد. در چین، جنبش اصلاحی، فرستادن کادرها به سطوح پایین‌تر برای انجام کارهای یدی، دو مشارکت و یک اصلاح [مشارکت کارگران در مدیریت و مشارکت کادرها در تولید و اصلاح قوانین و مقررات نامعقول]، حذف قوانین و مقررات قدیمی، به عنوان نمونه، همگی مسائل سیاسی هستند. این‌ها مشکلاتی هستند که به ساختار فوقانی تعلق دارند. او درباره اقتصاد صحبت کرد اما درباره سیاست چیزی نگفت.

به نظر می‌رسد مشکلات گذار از سیستم مالکیت جمعی به سیستم مالکیت همگانی حل نشده است. بیایید کمی درباره آن بحث کنیم و مطالعه کنیم.

عبارت «همه برای یکی، یکی برای همه» نادرست است. ترجمه آن صحیح نبوده است. سیستم‌ها نمودهای اصلی مفهوم حقوق بورژوایی هستند. بخشی از نظام آموزشی ما از بین رفته است. سه سبک کاری ناپسند و پنج رفتار نامطلوب نیز حذف شده‌اند. با وجود تولید کالاها و قانون ارزش که هنوز به‌طور کامل اعمال نشده، نمی‌توان انتظار داشت که همه مفاهیم حقوق بورژوایی از بین بروند.

به جز دهقانان ثروتمند و دارای حق ویژه، همه می‌خواهند به کمون‌ها بپیوندند. با این حال، موفقیت در یک قدم به‌دست نمی‌آید. کمون باید، از یک سو، تولید برای مصرف خود را توسعه دهد و از سوی دیگر، تولید کالاهای قابل فروش را گسترش دهد. کشور ما در زمینه کالاها کمبود دارد. این کشوری است که در غلات قابل فروش کمبود دارد. کمون‌ها باید تولید کالاها را بیش‌تر توسعه دهند تا معیشت مردم بهبود یابد. این مسأله‌ای است که اقتصاددانان ما از بحث درباره آن اجتناب می‌کنند. اگر تولید کالاها

انجام نشود، دستمزدها نمی‌توانند پرداخت شوند. مفهوم حقوق بورژوایی باید حتماً حذف شود. دستمزدها، امتیازات و درجات همگی اشتباه هستند. اصلاح دستمزد سال ۱۹۵۶ درست بود و امتیازاتی که در آن زمان داده شد، ضروری بود. در اجرای آن اشکالاتی وجود داشت و تعداد درجات بسیار زیاد شد. مشابه رابطه گربه و موش، همه این‌ها باید حذف شوند.

توجه ویژه‌ای باید به نظام کمون‌ها معطوف شود. یک نیروی سازماندهی مسئول همچنان ضروری است، زیرا نقش مؤثری در توزیع نیروی کار ایفا می‌کند. نظم و ساماندهی کمون‌ها باید به‌خوبی مدیریت شود و عنصر تغذیه مورد مطالعه قرار گیرد. درست است که می‌توان برای چند روز و شب متوالی به شدت کار کرد، اما به استراحت توجه شود. اجرای سیستم ده ساعت کار و دو ساعت مطالعه در مناطق روستایی دقیقاً مشابه مناطق شهری نیست. در استان شمالی شن‌سی هنوز نیاز به تخت‌های آجری گرم وجود دارد و شهرهای بزرگ باید سرعت برپایی کمون‌ها را کاهش دهند. پکن به آسانی عقب نخواهد ماند.

نمونه‌هایی از دیالکتیک

جمع‌آوری شده – حدود ۱۹۵۹

۱. فهم تحلیل یعنی فهم دیالکتیک

فهم تحلیل یعنی فهم دیالکتیک. لنین گفته است که دیالکتیک را می‌توان به عنوان آموزه وحدت تضادها خلاصه کرد. در این صورت، جوهره دیالکتیک فوراً قابل درک است. اما لازم است این آموزه توضیح داده و توسعه یابد. وحدت تضادها مشروط، موقتی، گذرا، نسبی و متقابلًا انحصاری است. از سوی دیگر، مبارزه تضادها مطلق است، همان‌طور که توسعه و حرکت مطلق هستند. بنابراین، توازن موقتی است و ممکن است به هم بخورد و مسئولیت ماست که هر روز توازن را پایدارتر کسب کنیم. از نظر یک فرد با استعداد، مسئله به این بستگی ندارد که آیا می‌توانست از بروز حوادث مجارستان و لهستان جلوگیری کند یا نه، بلکه به این بستگی دارد که پس از وقوع این حوادث آیا راه و روش حل مشکلات را داشته باشد یا خیر.

۲. دیالکتیک یعنی ارائه دو روش برای مقایسه در همه چیز

یکپارچگی حقیقت عام مارکسیسم-لنینیسم و تجربه خاص چین، ماتریالیسم است. هر دو وحدت تضادها هستند و این همان دیالکتیک است. چرا اصرار بر بحث است؟ صرفاً برای جلوگیری از بحث درباره دیالکتیک است. اتحاد جماهیر شوروی روش خود را دارد. تجربه‌های شوروی یک طرف و عمل چین نیز طرف دیگر است. این همان وحدت تضادهاست. شوروی باید از میان تجربه‌های خود، نکات مثبت را برگزیده و دنبال کند و نکات منفی را دور بریزد. جداسازی تجربه‌های شوروی و عدم یکپارچگی با تجربه چین، به معنای انتخاب نکات مثبت و دنبال کردن آن‌ها نیست. اگر کسی روزنامه‌ای منتشر کند و همانند پراودا، بدون تحلیل، استدلال کند، مانند یک کودک سه ساله خواهد بود که در همه جا نیازمند حمایت است، زیرا تفکر مستقل خود را از دست داده است. در همه چیز، لازم است دو روش برای مقایسه ارائه شود. این همان دیالکتیک است؛ در غیر این صورت، متافیزیک خواهد بود.

۳. دیالکتیک یعنی مطالعه روند اصلی و مسائل جانبی، جوهر و ظاهر

دیالکتیک یعنی مطالعه روند اصلی و مسائل جانبی، جوهر و ظاهر. در تضادها، تضادهای اصلی و تضادهای فرعی وجود دارند. در گذشته، خطاهایی مانند پیشروی محتاطانه به دلیل عدم درک تضادهای اصلی و جوهر و تلاش برای حل تضادهای فرعی به عنوان تضادهای اصلی رخ داده است؛ همچنین به دلیل این‌که مسائل جانبی را به جای روند اصلی گرفته و جوهر را درک نکرده‌ایم. شورای دولت و دفتر سیاسی کمیته مرکزی جلساتی برگزار کردند و بسیاری از مسائل منفرد را حل کردند، اما مسائل اساسی را درک نکردند. در این جلسه، بسیاری از مسائل گذشته را برای مشورت و حل و فصل مطرح کردیم.

۴. برای بررسی یک مسئله لازم است جوهر و روند اصلی در نظر گرفته شود

مارکسیسم به ما می‌آموزد که برای بررسی یک مسئله، لازم است جوهر، روند اصلی و خط را در نظر گرفت. این یعنی بررسی کنیم که آیا او در داخل کشور سوسیالیسم می‌سازد، در سطح بین‌المللی در برابر امپریالیسم می‌ایستد و در اردوگاه سوسیالیستی برای بین‌المللی‌گرایی تلاش می‌کند یا خیر. این سه مورد خط را تشکیل می‌دهند. به عنوان اعضای حزب کمونیست چین، ما نیز حزبی هستیم که مخالف امپریالیسم، طرفدار سوسیالیسم و بین‌المللی‌گرایی است. اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی نیز چنین هستند. این جنبه‌ها جوهر خط مارکسیست-لنینیست را نمایان می‌کنند. ما می‌توانیم مقایسه کنیم تا ببینیم آیا استوار هستند یا خیر. مثال تیتو را در نظر بگیرید. آیا او استوار است؟ به نظر من در هیچ‌یک از سه مورد عمل او ثباتی مشاهده نمی‌شود. او هیچ علاقه‌ای به ضد امپریالیسم ندارد و همواره درباره خوبی‌های امپریالیسم آمریکا و بدی اتحاد جماهیر شوروی صحبت می‌کند

تمام استان‌ها، شهرها و مناطق خودمختار باید هر دو ماه یک‌بار جلساتی برای بررسی و جمع‌بندی کار خود برگزار کنند. آن‌ها همچنین می‌توانند جلسات کوچک چند نفره یا دوازده نفره برگزار کنند. در جنبه هماهنگی و همکاری، این جلسات هر دو یا سه ماه نیز می‌تواند برقرار شود. تغییرات زیادی در یک حرکت رخ می‌دهد و تبادل اطلاعات ضروری است. هدف این جلسات، هم‌آهنگی ریتم تولید است. کار و تولید باید ریتم داشته باشد. یک موج می‌آید و موج دیگر به اوج می‌رسد. این همان وحدت تضادهای سرعت بالا و پایین است. پیشرفت موجی تحت خط کلی «به طور کامل عمل کردن، هدف‌گذاری بلند و دستیابی به نتایج بزرگتر، سریع‌تر، بهتر و اقتصادی‌تر» وحدت تضادهای سرعت بالا و پایین و همچنین وحدت تضادهای کار و استراحت است. اگر تنها سرعت بالا و کار باشد، یک‌طرفه خواهد بود. اگر تنها کار باشد و استراحت نباشد، پس چه خواهد شد؟ در هر کاری باید دوره‌ای از سرعت بالا و دوره‌ای از سرعت پایین وجود داشته باشد.

در جنگ‌های گذشته نیز بین دو عملیات، دوره‌هایی برای تحکیم، بازسازی و استراحت وجود داشت. نمی‌توان یک عملیات را پشت سر دیگری بدون توقف انجام داد. در جنگ نیز باید یک تمپو وجود داشته باشد. منطقه مرکزی شوروی ۱۰۰ درصد بلشویکیزه شده بود و «با تحکیم مخالفت کرده و بر قاطعیت، شجاعت، استوار بودن و جسارت، پیشروی در پیروزی و حمله مستقیم به نان‌چانگ تأکید داشت.» چگونه ممکن است؟ نبرد سخت و استراحت و تحکیم، وحدت تضادهاست. این‌ها همچنین متقابلاً قابل تبدیل‌اند. هیچ چیز نیست که قابلیت تبدیل متقابل نداشته باشد. سرعت بالا به سرعت پایین تبدیل می‌شود و سرعت پایین به سرعت بالا. کار به استراحت تبدیل می‌شود و استراحت به کار. استراحت، تحکیم و نبرد سخت نیز همین‌گونه است. کار و استراحت و سرعت بالا و پایین نیز هویت دارند. برخاستن از خواب و رفتن به خواب نیز وحدت تضادهاست. یک ضرب‌المثل قدیمی می‌گوید: «کسی که مدت طولانی خوابیده است، به فکر برخاستن می‌افتد.» خواب به بیداری و بیداری به خواب تبدیل می‌شود. باز کردن جلسه به بستن جلسه تبدیل می‌شود! وقتی جلسه‌ای باز می‌شود، بلافاصله عامل بستن جلسه را در خود دارد. این همان چیزی است که وانگ شی-فنگ منظور کرده بود وقتی گفت: «اگرچه سایبان‌ها برای هزار لی نصب شد، هرگز ضیافتی دائمی نبود.» این، دیالکتیک است و حقیقت محسوب می‌شود؛ تصمیم انسان تعیین‌کننده نیست، بلکه حقیقت است که تصمیم می‌گیرد. پس از بسته شدن جلسه، مسائل انباشته شده و تبدیل به باز شدن جلسه بعدی می‌شوند. وقتی وحدت مدتی برقرار شد، اختلاف نظرها ظاهر می‌شوند و به مبارزه تبدیل می‌شوند. وقتی اختلاف ایجاد شد، ناهماهنگی دوباره

شروع می‌شود. نمی‌توان هر روز یا هر سال وحدت داشت. وقتی درباره وحدت صحبت می‌کنیم، حتماً باید درباره ناهماهنگی نیز صحبت شود. ناهماهنگی بی‌قید و شرط است. گاهی حتی وقتی درباره وحدت صحبت می‌شود، هنوز وحدت وجود ندارد. بنابراین برای رسیدن به وحدت، لازم است اقدام کنیم. صحبت کردن همیشه درباره وحدت و هرگز درباره مبارزه، مارکسیسم نیست. وحدت باید از طریق مبارزه حاصل شود تا به دست آید. این امر در میان صفوف حزب، طبقه و مردم نیز صدق می‌کند. وحدت–مبارزه–وحدت. سپس کار باید انجام شود. تولید به مصرف و مصرف به تولید تبدیل می‌شود. تولید برای مصرف است. تولیدکنندگان تنها برای دیگر کارگران نیستند، بلکه خود نیز مصرف‌کننده‌اند. مارکس گفته است که تولید مستلزم مصرف است. تولید و مصرف و ساخت و نابودی، وحدت تضادها و تبدیل متقابل‌اند. تولید کل کشور برای مصرف و نوسازی تجهیزات و تأسیسات در طول چند دهه است. کاشتن به برداشت و برداشت به کاشت تبدیل می‌شود. کاشت برای مصرف بذر است. پس از کاشت، بذرها به نشاء تبدیل می‌شوند. اگر بذری کاشته نشود، نشاءی نخواهد بود. پس از برداشت، بذور جدید کاشته می‌شوند. زندگی و مرگ نیز متقابلاً قابل تبدیل‌اند. زندگی به مرگ و موجودات بی‌جان به موجودات زنده تبدیل می‌شوند.

من بر این باورم که از این پس باید جشن‌هایی برای کسانی برگزار شود که بیش از ۵۰ سال عمر کرده‌اند و از دنیا رفته‌اند. زیرا مرگ اجتناب‌ناپذیر است و این یک قانون طبیعی است. غلات گیاهان یک‌ساله‌اند؛ هر سال یک‌بار زندگی می‌کنند و یک‌بار می‌میرند. افزون بر آن، هرچه بیشتر می‌میرند، رشد آن‌ها بیشتر می‌شود. اگر خوک‌ها ذبح نشوند، تعدادشان روزبه‌روز کمتر خواهد شد. چه کسی آن‌ها را تغذیه خواهد کرد؟

«دایرةالمعارف فلسفه مختصر» اتحاد جماهیر شوروی با من مخالف است و می‌گوید که تبدیل زندگی و مرگ متافیزیکی است و تبدیل جنگ و صلح نیز نادرست است. حال پرسش این است: آیا موجودات زنده بدون تبدیل از موجودات بی‌جان پدید نمی‌آیند؟ زمین از مواد معدنی و مواد آلی تشکیل شده است و تمامی موجودات زنده از عناصر نیتروژن، هیدروژن و ده عنصر دیگر به وجود می‌آیند. موجودات زنده همیشه از موجودات بی‌جان تبدیل می‌شوند. پسران به پدران تبدیل می‌شوند و پدران به پسران. ماده مونث به ماده مذکر و مذکر به مونث تبدیل می‌شود؛ تبدیل مستقیم ممکن نیست، اما پس از ازدواج وقتی فرزندان به دنیا می‌آیند، آیا این تبدیل نیست؟

تبدیل متقابل بین مظلوم و ستمگر به رابطه بین زمین‌داران و سرمایه‌داران از یک سو و کارگران و دهقانان از سوی دیگر اشاره دارد. البته منظور از ستمگر طبقه حاکم است و نه افراد. ما درباره

دیکتاتوری طبقاتی صحبت می‌کنیم، نه ستمگران فردی. جنگ به صلح تبدیل می‌شود و صلح به جنگ. صلح ضد جنگ است. وقتی جنگ نیست، صلح است. وقتی در خط ۳۸ مین برخورد رخ می‌دهد، این جنگ است و با توقف جنگ، دوباره صلح برقرار می‌شود.

امور نظامی نوع خاصی از سیاست است. جنگ توسعه‌ای از سیاست است و سیاست نیز نوعی جنگ است. به هر حال، کمیت به کیفیت و کیفیت به کمیت تبدیل می‌شود. اروپای کنونی دچار دگماتیسم شدید است. از آنجا که اتحاد جماهیر شوروی نقص‌هایی دارد، تبدیل ضروری است. به همین ترتیب، اگر ما درست عمل نکنیم، خود نیز تبدیل خواهیم شد. اگر در آن زمان صنعت ما به نخستین در جهان تبدیل شود، ممکن است مغرور شده و تفکرمان سخت و انعطاف‌ناپذیر گردد. بی‌نهایت به محدود تبدیل می‌شود و محدود به بی‌نهایت. دیالکتیک‌های باستانی به متافیزیک قرون وسطایی تبدیل شده و متافیزیک قرون وسطایی به دیالکتیک مدرن تبدیل می‌شود.

جهان و جامعه نیز قابل تبدیل هستند. سرمایه‌داری به سوسیالیسم و سپس به کمونیسم تبدیل می‌شود و کمونیسم نیز خود را تغییر خواهد داد؛ شروع و پایانی دارد و به مراحل تقسیم خواهد شد و شاید نام دیگری یابد، اما ثابت نخواهد ماند. اگر تنها تغییر کمّی رخ دهد و تغییر کیفی نباشد، برخلاف دیالکتیک عمل خواهد کرد. هیچ چیزی در این جهان وجود ندارد که دچار پیدایش، توسعه و انقراض نشود. میمون به انسان تبدیل شد و انسان پدید آمد. سرانجام انسان، به عنوان یک کل، فنا خواهد شد و ممکن است به نوع دیگری تبدیل شود. در آن زمان زمین دیگر وجود نخواهد داشت و خورشید سرد شده است. حتی اکنون حرارت خورشید نسبت به دوران باستان بسیار کاهش یافته است. در دوره یخبندان، تغییرات هر ۱۲ میلیون سال یک‌بار رخ می‌داد. وقتی یخچال‌ها آمدند، موجودات زیادی مردند. در زیر قطب جنوب، ذخایر زغال‌سنگ وجود دارد، که نشان می‌دهد در دوران باستان بسیار گرم بوده است. در شهرستان ین‌چانگ فسیل‌هایی یافت شده که ردپای بامبوهای دوره سونگ را دارند.

همه چیز آغاز و انجام دارد. تنها دو بی‌نهایت وجود دارد: زمان و فضا. بی‌نهایت‌ها از محدودها تشکیل شده‌اند و همه چیز به تدریج رشد و تغییر می‌کند.

بحث درباره همه این‌ها باعث تفکر و زنده شدن ذهن ما می‌شود. بسیار خطرناک است که ذهن را بی‌حرکت نگه داریم. کادرهای رهبری و کادرهای سطح مرکزی، استانی، منطقه‌ای و شهرستانی همه

اهمیت بسیاری دارند. تمام سیستم‌ها شامل چند صد هزار کادر هستند. آن‌ها باید بیشتر فکر کنند. نباید تنها به خواندن آثار کلاسیک بسنده کنند، بلکه باید ذهن خود را فعال کنند تا تفکرشان زنده شود.

۶. خط درست در مسیر مبارزه با خط نادرست شکل می‌گیرد

اشتباهات همچنان رخ خواهند داد. غیرممکن است که بدون اشتباه باشیم. اشتباه کردن یک پیش‌شرط ضروری برای شکل‌گیری خط درست است. وقتی از خط درست صحبت می‌کنیم، در واقع آن را در مقایسه با خط نادرست می‌سنجیم. این دو، وحدت تضادها هستند. خط درست در جریان مبارزه با خط نادرست شکل می‌گیرد.

گفتن اینکه همه اشتباهات قابل اجتناب‌اند و تنها دقت عاری از خطاست، دیدگاهی است که با مارکسیسم–لنینیسم تضاد دارد. مسئله، این است که کمتر اشتباه کنیم یا اشتباهات کوچک‌تری داشته باشیم. دقت و نادرستی وحدت تضادها هستند. نظریه دو نقطه‌ای درست است و نظریه تک نقطه‌ای نادرست. از نظر تاریخی، هیچ واقعیتی وجود ندارد که تنها دقت عاری از اشتباه باشد؛ این صرفاً انکار وحدت تضادهاست و دیدگاهی متافیزیکی است. اگر تنها مردان بودند و زنان وجود نداشتند، یا وجود زنان را انکار می‌کردیم، چه می‌کردیم؟

با این حال، تلاش برای کمتر کردن اشتباهات ممکن است و باید انجام شود. هم مارکس و هم لنین توانستند این کار را انجام دهند.

۷. همه چیز ناگزیر به سوی تضادهای خود حرکت می‌کند

همه چیز ناگزیر به سوی تضادها و مقابل خود حرکت می‌کند. دیالکتیک یونان، متافیزیک دوران میانه و رنسانس نمونه‌هایی از این اصل‌اند. این فرآیند همان «انکار انکار» است. چین نیز چنین بود؛ جدال صد مکتب فکری در دوره دوران جنگ ایالات، دیالکتیک بود و آموزش کلاسیک دوران فئودالی، متافیزیک. اکنون ما دوباره درباره دیالکتیک صحبت می‌کنیم، آیا این‌طور نیست؟

رفیق فان ون‌لان، شما با این موضوع آشنا هستید. از نظر من، پس از ۱۵ سال، مطمئناً نتایج ما در افق مشخص خواهد شد. البته، چون همه چیز به سوی تضادهای خود حرکت می‌کند، ما باید تمام تلاش خود را به کار گیریم. حتی اگر در آینده ملی‌گرایی بزرگ ظهور کند، آن نیز به سوی تضاد خود حرکت خواهد

کرد. اگر چیزی درست جایگزین ملی‌گرایی بزرگ شود، چه ترسی وجود دارد؟ غیرممکن است که همه کشورهای سوسیالیستی به سوی ملی‌گرایی حرکت کنند.
دیالکتیک لنین، متافیزیک استالین و دیالکتیک امروز نیز همه نمونه‌هایی از انکار انکار هستند.

۸. وجود تنش و آرامش و تثبیت

تنش وجود دارد و آرامش و تثبیت نیز وجود دارد. نمی‌توان همیشه در تنش بود. باید تنش و آرامش توأمان باشند. کار بیش از حد و فشار زیاد نتیجه نمی‌دهد. در ایالت‌های هوپه و هونان مدارس سرخ و مدارس تخصصی به طور گسترده‌ای سازماندهی می‌شوند. این بسیار خوب است، اما همه چیز بیش از حد فشرده است. مردم در کلاس چرت می‌زنند، معلمان نیز خسته‌اند اما جرات ندارند سر خود را بیندازند. ما باید هم سریع باشیم و هم آرام. اگر تنش بدون آرامش باشد، حتی امپراتوران ون و وو [دوران سلسله چو] هم نمی‌توانستند برای مدت طولانی ادامه دهند. اگر آرامش بدون تنش باشد، آنها نیز نمی‌توانستند ادامه دهند! تنش وجود دارد و آرامش نیز وجود دارد. وحدت هست و مبارزه نیز هست. تنها وحدت داشتن و مبارزه نکردن، نتیجه نمی‌دهد. ما باید با شکاکان و کسانی که به حساب‌کشی بعد از شکست اعتقاد دارند، مبارزه کنیم، اما هدف ما از این کار، ایجاد وحدت است.

احساسی که آقای آه‌کیو دارد این است که به او اجازه انقلاب داده نشده است. انتقاد مداوم بدون کمک به اصلاح او، درست نیست. ابتدا مبارزه، سپس کمک. ما باید با دل پاک عمل کنیم. نداشتن دل پاک یا به وجود آوردن خواست ناپاک، که چیزی جز «تو برو کنار و من کنترل را به دست می‌گیرم» نیست، نادرست است. آیا بهتر است یک نفر اضافی باشد یا یک نفر کم؟ داشتن چند نفر بیشتر بهتر است. ما باید تمام عوامل مثبت را وارد عمل کنیم.

۹. تحول تضادها

چین یک مزیت دارد. فقیر و خالی است. این نیز دو جنبه دارد. فقیر بودن به این معناست که انقلاب ضروری است. دانش محدود کافی نیست، اما شبیه یک صفحه سفید است. یک طرف نوشته شده، چندان چیزی برای نوشتن باقی نمانده، اما طرف دیگر سفید است و بسیار جا برای نوشتن دارد. پس از چند دهه، ما می‌توانیم با کشورهای خارجی همگام شویم.

۱۰. مسئله مبارزه مرگ و زندگی

مسئله مبارزه مرگ و زندگی. ۱۰ هزار سال مبارزه مرگ و زندگی گذشته است. آیا باید مرگ مهار شود یا نه؟ نه اینکه هیچ مرگی نباشد و نه اینکه فقط مرگ باشد. مانند سهمیه فولاد، مردگان نقطه کلیدی را تضمین می‌کنند، در حالی که زندگان فراتر از نقطه کلیدی می‌مانند و مانع آن نمی‌شوند. سیستم مراقبت عمومی رایگان شامل هر دو جنبه مردگان و زندگان است و از همه مراقبت می‌کند. دو جنبه مرگ و زندگی، تمرکز و عدم تمرکز را تشکیل می‌دهد که وحدت را دارند و همزمان موجودند. دقیقاً، سیستم مراقبت عمومی رایگان وحدت تضادهای میان مرگ و زندگی را منعکس می‌کند. این اصل همان فرض اختیار مطلق و تمرکززدایی بخشی از آن است.

۱۱. حقیقت و خطا متضادند؛ دقت از مبارزه با نادرستی‌ها پدید می‌آید

حقیقت و خطا متضادند. دقت نتیجه مبارزه با نادرستی‌هاست. زیبایی و زشتی متضادند. اگر افراد خوب نباشند، افراد بد نیز نخواهند بود و بالعکس. اگر افراد بسیار خوب نباشند، افراد بسیار بد نیز نخواهند بود. گل‌های خوشبو و علف‌های هرز سمی. ما از علف‌های هرز نمی‌ترسیم؛ وقتی بیش از حد رشد کردند، همه می‌آیند و آنها را بیرون می‌کشند.

حقیقت از مبارزه با خطاها توسعه می‌یابد. در جریان این مبارزات، تعداد افراد خوب افزایش و افراد بد کاهش می‌یابند. علف‌های هرز سمی چیستند؟ بیش از ۱۰۰ سال پیش، گوجه‌فرنگی در اروپا علف هرز سمی محسوب می‌شد. بسیاری از شخصیت‌های تاریخی مانند عیسی مسیح، گالیله، کوپرنیک، مارتین لوتر، سان یات‌سن و حزب‌های کمونیست در زمان خود به عنوان علف هرز سمی شناخته می‌شدند.

کلاس خاصی ممکن است چیزی را علف هرز بداند، در حالی که کلاس دیگر آن را گل خوشبو بداند. برای مثال، جان فاستر دالس برای بورژوازی آمریکا گل خوشبو بود، اما مردم جهان او را علف هرز سمی می‌دانستند. چیانگ کای‌شک چه بود؟ او در دوره‌ای خوشبو بود. در انقلاب بزرگ، او خوشبو بود و در دوران جنگ مقاومت مردم شعار می‌دادند: «زنده‌باد چیانگ کای‌شک». ژنرال چیانگ دوست قدیمی من است. همه این‌ها وحدت تضادها و مبارزه تضادهاست. تنها با مقایسه می‌توان تفاوت‌ها را تشخیص داد و توسعه را محقق کرد. وقتی مقایسه‌ای نباشد، چگونه می‌توان توسعه و آفرینش داشت؟ مارکسیسم-لنینیسم در جریان مبارزه با بورژوازی توسعه یافته است.

۱۲. ایجاد تضادها

دو نوع تضاد ایجادشده وجود دارد. یک نوع، ذاتاً در جامعه وجود داشته است. برای مثال، راست‌گرایان. اینکه اجازه بدهیم یا ندهیم، مسئله‌ای سیاسی است. وقتی تصمیم گرفتیم دیدگاه‌ها را به‌طور صادقانه مطرح کنیم، آنها را آزاد گذاشتیم تا به‌عنوان تضادها ظاهر شوند و مردم کارگر را برای بحث با آنها، مخالفت و سرکوب آنها بسیج کنیم. در میان معلمان ابتدایی، تعداد زیادی راست‌گرا وجود داشت. از میان ۳۰۰,۰۰۰ راست‌گرا، تقریباً نیمی معلمان ابتدایی بودند. تضادها واقعاً در این ۳۰۰,۰۰۰ نفر وجود داشتند. ما آنها را آزاد گذاشتیم تا مردم آموزش ببینند و تحلیل کنند.

نوع دیگر تضاد ایجادشده، در طبیعت وجود ندارد، اما شرایط مادی آن فراهم است. برای مثال، بعد از ساختن یک سد، می‌توانیم به‌طور مصنوعی تضاد ایجاد کنیم تا سطح آب بالا یا پایین برود، برق تولید شود یا کشتی حرکت کند. راه‌اندازی یک کارخانه نیز تضاد مصنوعی ایجادشده است. کارخانه فولاد آنشان توسط ژاپنی‌ها ساخته شد. کارخانه خودرو چانگ‌چون جدید بود و تضادی ایجاد شده توسط مردم بود. آنچه در طبیعت وجود ندارد، می‌توان به‌طور مصنوعی ساخت، اما باید اساس مادی داشته باشد. ماهواره‌ها نیز به‌طور مصنوعی به فضا پرتاب می‌شوند؛ قوانین حاکم بر آنها که یافت شد، پرتاب ممکن می‌شود.

ما واقع‌گرا هستیم و از جدا شدن نمی‌ترسیم، زیرا جدایی پدیده‌ای طبیعی است. به نظر من جدایی ویچسلاو مولوتوف به نفع اتحاد جماهیر شوروی بود. تلاش‌های جدایی‌طلبانه چن تو-شیو، لو چانگ-لونگ، ژانگ کوو-تائو و کائو کانگ نیز به نفع ما بود و خط وانگ مینگ و انحرافات «چپ» در دوره جنگ داخلی حزب ما را آموزش داد. این تضادها همه مزایایی دارند. البته لازم نیست مولوتوف، کائو کانگ یا چن تو-شیو را به‌طور مصنوعی ایجاد کنیم. تا زمانی که شرایط آن فراهم باشد، ظهور خواهند کرد.

به هیچ وجه نباید ترسید. باید بر آنها غلبه کنیم. خوش‌بینی، جنبه اصلی ماست، ولی نگرانی‌هایمان را هم داریم. وقتی راست‌گراها ظهور کردند، آیا کسی نباید نگران می‌شد؟ کمی نگران شدم. لازم بود درباره هنر رهبری صحبت کنم تا چیز بد را به چیز خوب تبدیل کنیم. اگر پیش‌بینی قبلی ممکن بود، می‌توانستیم از وقوع جلوگیری کنیم یا پس از وقوع، آن را به خوبی تبدیل کنیم. اگر در میان ۱۲ میلیون عضو حزب، ۲۰,۰۰۰ یا ۳۰,۰۰۰ نفر دارای آگاهی و پیش‌بینی باشند، چه چیزی برای ترسیدن وجود دارد؟ نباید

ترسید! ما تلاش می‌کنیم که جنگ جهانی رخ ندهد، اما اگر شد، نمی‌ترسیم. سیاست کلی چنین است: «از گذشته هشدار بگیریم تا برای آینده محتاط‌تر باشیم؛ بیماری را درمان کنیم تا بیمار نجات یابد.» باید اجازه دهیم کسانی که در خط اشتباه کرده‌اند، اشتباه خود را اصلاح کنند. امروز ما بسیار متحد هستیم، همه چیز آرام است، در مرکز و مناطق همه چیز خوب است. اکنون مشکل پیشروی محتاطانه حل شده و وحدت جدید بر اساس جدید حاصل شده است.

۱۳. اهمیت ایجاد تضادها

ابتکار عمل مردم به‌طور عینی وجود دارد. ایجاد تضادها بسیار مهم است. اگر اجازه بدهیم راست‌گرایان آزاد باشند یا صحبت کنند، طبق برنامه است. این کار را انجام می‌دهیم تا تضادها ایجاد شوند. پس از کمپین اصلاح، برخی همکاران اصلاح و بازسازی را نادیده گرفتند و بر روزنامه‌های دیواری بزرگ و حرکت دو–ضد [ضد هدررفت و محافظه‌کاری] برای ایجاد تضاد تأکید کردند. تضادهای ایجادشده تنها زمانی ممکن است که عینی و واقعاً موجود باشند. آنچه عینی و موجود نیست، نمی‌تواند تضاد ایجاد کند.

۱۴. گوش دادن به دیدگاه‌های مخالف

احترام به دیالکتیک ماتریالیستی یعنی تشویق به مباحثه. باید به نظرات مخالف گوش دهیم، سوالات مطرح کنیم و تضادها را آشکار سازیم.

۱۵. بررسی مسائل دیالکتیک

نمی‌دانم کدام رفیق در کنفرانس چنگ‌چو مسئله «کلان جمعی و آزادی کوچک» را مطرح کرد، اما به هر حال، این بسیار خوب است. اگر می‌گفت «آزادی بزرگ و جمع کوچک»، جان فاستر دالِس، هوانگ ین‌پِی و جونگ ای–جن خوشحال می‌شدند. ما باید تولید و معیشت را هم در نظر بگیریم. این نیز اتحاد تضادهاست. دو پا راه رفتن نیز اتحاد تضادهاست. همه این‌ها در قلمرو دیالکتیک قرار دارند.

نظریه دیالکتیک ماتریالیستی کارل مارکس در کشور ما در سال ۱۹۵۸ پیشرفت زیادی کرد. برای نمونه، با اولویت دادن به توسعه صنایع سنگین، هم‌زمان صنعت و کشاورزی، صنایع سنگین و سبک، صنایع ملی و محلی، واحدهای بزرگ، متوسط و کوچک، گروه‌های بومی کوچک و گروه‌های مدرن بزرگ و

همچنین روش‌های بومی و مدرن را توسعه دادیم. سپس سیستم اداری — رهبری متمرکز و مدیریت سطح به سطح در محل‌ها — مطرح شد. قدرت باید از دولت مرکزی تا استان‌ها، مناطق، شهرستان‌ها، کمون‌ها و تیم‌های تولید توزیع شود. ندادن هیچ قدرتی به آن‌ها مفید نیست. این مفاهیم در حزب ما مورد تأیید قرار گرفته و بسیار خوب است.

گروه‌های بومی کوچک و گروه‌های مدرن بزرگ نیز هم‌زمان ارتقا می‌یابند. هنوز گروه‌های متوسط مدرن هم وجود دارند. به عنوان مثال، تانگ‌شان و لین‌یون‌کانگ آیا گروه‌های متوسط نیستند؟ گروه‌های کوچک مدرن هم وجود دارند. علاوه بر این، گروه‌های ترکیبی مدرن–بومی هم هست. به طور کلی، بسیار پیچیده است. برخی کشورها در اردوگاه سوسیالیستی ممکن است این موارد را نامشروع بدانند، اما ما اجازه می‌دهیم. در کشوری فقیر مانند ما، تشکیل گروه‌های کوچک بومی بسیار خوب است، تمرکز فقط بر گروه‌های بزرگ مدرن یکنواختی ایجاد می‌کند.

در کشاورزی نیز وضعیت پیچیده است. برداشت بالا و پایین به طور هم‌زمان وجود دارد. سیاست «سی‌درصدی» که اکنون گسترده اجرا می‌شود، خلاقیت مردم است. این سیاست توسط کنفرانس پِی‌تای‌هو گرفته شد: یک‌سوم زمین برای محصولات غذایی، یک‌سوم زمین بایر و یک‌سوم زمین برای درختکاری. ممکن است این روند توسعه کشاورزی باشد. کنفرانس پِی‌تای‌هو همچنین منشور هشت‌ماده‌ای برای کشاورزی ارائه داد: آبیاری، کود، بهبود خاک، بذر، کاشت نزدیک، حفاظت از محصولات، اصلاح ابزار کشاورزی و مدیریت مزارع. آبیاری یعنی آب. انسان بدون آب نمی‌تواند زندگی کند و گیاهان هم همین‌طور.

در مرحله سوسیالیستی دو نوع مالکیت در کنار هم وجود دارد و اتحاد تضادهاست. مالکیت جمعی شامل عناصر مالکیت کمونیستی همگانی است. اخیراً یو–چین گفت که چین درست می‌گوید که مالکیت جمعی شامل عناصر کمونیستی است و مالکیت جمعی شوروی و مالکیت همه مردم نیز عناصر کمونیستی دارند. جامعه سرمایه‌داری اجازه نمی‌دهد شیوه تولید جمعی سوسیالیستی سازماندهی شود، اما عناصر کمونیستی باید در واحدهای سوسیالیستی تحت رهبری احزاب کمونیستی رشد کنند.

استالین در مورد سه نوع مالکیت (مالکیت جمعی، مالکیت سوسیالیستی توسط همه مردم و مالکیت کمونیستی توسط همه مردم) و تفکیک مطلق آن‌ها اشتباه کرد. آیا این‌ها توسعه دیالکتیک نیست؟

کنفرانس چنگ‌چو شعارهای «کلان جمعی و آزادی کوچک» و «درک تولید و درک معیشت» را ارائه داد که توسعه دیالکتیک است. کنفرانس ووچان مسئله ترکیب شور و تحلیل علمی را مطرح کرد. هنگام برنامه‌ریزی، باید نه تنها عزم و اشتیاق بزرگ، بلکه تحلیل علمی قابل توجه هم داشت.

به طور موقت موافق بودم که سال بعد ۳۰ میلیون تن فولاد تولید کنیم، اما هنگام رسیدن به ووچان، فهمیدم این ایده چندان خوب نیست. تا آن زمان فقط به نیاز پرداخته بودم و امکان‌پذیری را در نظر نگرفته بودم. بعداً امکان‌پذیری را هم در نظر گرفتم. امسال تولید ۱۰/۷ میلیون تن فولاد خود یک فشار بزرگ بود. تولید ۳۰ میلیون تن سال بعد، ۶۰ میلیون تن سال بعد از آن و ۱۲۰ میلیون تن در سال ۱۹۶۲، امکان فریب‌دهنده و غیرواقعی است. اکنون باید سهمیه تولید ثابت را کمی کاهش دهیم و اجازه دهیم عمل مردم فراتر از برنامه ما برود. این نیز مسئله‌ای در دیالکتیک است.

عمل مردم همچنین شامل تلاش‌های رهبری ما هم می‌شود. اگر سهمیه کمی پایین باشد و عمل مردم آن را افزایش دهد، این فرصت‌طلبی نیست. پس از آزادی، تولید فولاد دوباره و دوباره دو برابر شد؛ چنین چیزی پیش از این در جهان رخ نداده بود. چگونه می‌توان آن را فرصت‌طلبی نامید؟ اینجا یک ارتباط بین‌المللی وجود دارد. اردوگاه سوسیالیستی به رهبری شوروی با همبستگی بین‌المللی طبقه کارگر جهان مرتبط است. در این موضوع نباید تلاش کنیم اولین کشور باشیم.

امروزه برخی شهرستان‌ها برای پیشتازی تلاش می‌کنند. در واقع، اگر قرار باشد اولین کشور وارد کمونیسم شود، باید در کارخانه فولاد آنشان، فوشان، استان لیائونینگ، شانگهای یا تیانجین باشد. به نظر می‌رسد شرم‌آور است که چین اولین کشور باشد. علاوه بر این، امکان‌پذیری هم یک پرسش است. دانشمندان شوروی ۱/۵ میلیون نفر، نخبگان تحصیل‌کرده چند میلیون نفر و مهندسان نیم میلیون نفر، یعنی بیشتر از آمریکا دارند. شوروی تاکنون ۵۵ میلیون تن فولاد دارد، در حالی که ما تازه شروع کرده‌ایم. به همین دلیل امکان‌پذیری نیز یک پرسش است.

خروشچف اعلام کرده است که شوروی آماده می‌شود ظرف ۱۵ سال وارد کمونیسم شود و دو نوع مالکیت را به تدریج با هم ادغام کند. این امر بسیار خوب است. حتی اگر امکان داشته باشد که ما اولین کشور وارد کمونیسم شویم، نباید عجله کنیم. انقلاب اکتبر کار لنین بود. آیا ما از لنین نمی‌آموزیم؟ عجله کردن چه معنایی دارد؟ این تنها تلاشی است برای رفتن پیش مارکس و طلب پاداش. اگر چنین باشد،

ممکن است در مسائل بین‌المللی دچار اشتباه شویم. این هم مسئله‌ای است. باید درباره منافع متقابل صحبت کنیم. دیالکتیک توسعه یافته و فوراً این مسئله را در بر می‌گیرد.

۱۶. ضرورت اتخاذ روش‌های دیالکتیکی در برخورد با رفقا

در برخورد با رفقای خود، بدون توجه به اینکه چه کسانی هستند، مادامی که عناصر دشمن یا خرابکار نباشند، باید با نگرش وحدت و روش‌های دیالکتیکی عمل کنیم، نه روش‌های متافیزیکی. منظور از روش‌های دیالکتیکی چیست؟ یعنی اینکه باید همه چیز را تحلیل کنیم و پذیرفته شود که انسان ناگزیر اشتباه خواهد کرد و نباید همه وجود او را به‌خاطر اشتباهاتش نفی کنیم. لنین زمانی گفته بود که در سراسر جهان حتی یک نفر هم نیست که اشتباه نکرده باشد. من خود بسیاری اشتباه کرده‌ام. این اشتباهات برای من مفید بوده و مرا آموزش داده است. هر فردی به حمایت دیگران نیاز دارد. «یک انسان نیکو هنوز به سه یار نیاز دارد، یک حصار بامبو هنوز به سه ستون نیاز دارد.» این یک ضرب‌المثل چینی است. یک ضرب‌المثل چینی دیگر می‌گوید: «اگرچه نیلوفر آبی خوب است، باز هم به برگ‌های سبز برای حمایت نیاز دارد.» تو، خروشچف، اگرچه نیلوفر آبی تو خوب است، هنوز به برگ‌های سبز نیاز دارد تا حمایت شود. من، X X X، نیلوفر آبی من خوب نیست، و بیشتر به برگ‌های سبز برای حمایت نیاز دارد. در چین ضرب‌المثل دیگری هم داریم که چنین است: «سه کفاش با خرد جمعی خود می‌توانند به اندازه چو–کو لیانگ، ذهن استاد، کارآمد باشند[۳].» ما با رهبری جمعی سروکار داریم. یک چو–کو لیانگ تنها کامل نیست و همیشه کمبودهایی خواهد داشت. به نظر من، نگرش اینکه خود را دانای کل و قادر مطلق مانند خدا بدانیم، نادرست است.

بنابراین، چه نگرشی باید نسبت به رفقایی که اشتباه کرده‌اند اتخاذ کنیم؟ ما باید تحلیلی باشیم و روش‌های دیالکتیکی را به جای روش‌های متافیزیکی به کار گیریم. حزب ما پیش از این در متافیزیک — دگماتیسم — گرفتار شده بود و افرادی را که دوست نداشت به طور کامل نابود می‌کرد. با گذشت زمان، ما دگماتیسم را نقد کردیم و کم‌کم دیالکتیک را آموختیم. دیدگاه اساسی دیالکتیک، اتحاد تضادهاست. پس از پذیرش این دیدگاه، با رفیقی که اشتباه کرده چه کنیم؟ اول، مبارزه‌ای انجام می‌دهیم تا ایدئولوژی اشتباه او را به طور کامل نقد و ریشه‌کن کنیم. دوم، به او کمک می‌کنیم. یکی برای مبارزه؛ دو، برای کمک. از این نقطه شروع، ما به او کمک می‌کنیم تا اشتباهاتش را اصلاح کند تا راهی برای خروج داشته باشد.
رفتار با نوع دیگری از افراد متفاوت خواهد بود. افرادی مانند تیتو و چن تو–هسیو از چین. نسبت به آن‌ها هیچ راهی برای اتخاذ نگرش کمک‌کننده وجود ندارد، زیرا آنان فراتر از درمان هستند. افرادی مانند

هیتلر، چیانگ کای‌شک و تزارها نیز اصلاح‌ناپذیرند و هیچ کاری جز سرنگونی آن‌ها نمی‌توان انجام داد. این به این دلیل است که از نظر ما، آن‌ها ذاتاً دوگانه نیستند، بلکه ذات واحد دارند. در تحلیل نهایی، این امر در مورد نظام‌های امپریالیستی و سرمایه‌داری نیز صادق است. در نهایت، آن‌ها قطعاً توسط نظام سوسیالیستی جایگزین خواهند شد. همین امر در مورد ایدئولوژی نیز صدق می‌کند. ما ماتریالیسم را جایگزین ایده‌آلیسم و الحاد را جایگزین خداپرستی خواهیم کرد. این از نظر استراتژیک است. اما از نظر تاکتیکی، متفاوت خواهد بود و لازم است که مصالحه کنیم. در کره، در خط ۳۸ درجه، آیا با آمریکایی‌ها مصالحه نکردیم؟ در ویتنام، آیا با فرانسوی‌ها مصالحه نکردیم؟ در هر مرحله تاکتیکی، ما باید در هم‌زمان هم در پیشبرد مبارزات و هم در مصالحه مهارت داشته باشیم.

حال بیایید دوباره به روابط بین رفقا بازگردیم. من پیشنهاد می‌کنم جایی که بین رفقا فاصله افتاده، مذاکرات آغاز شود. برخی افراد به نظر می‌رسد باور دارند که وقتی وارد کمونیسم شویم، همه مقدس خواهند شد و هیچ اختلاف و نقصی نخواهند داشت. وقتی کسی قادر به تحلیل نیست، یعنی وقتی که مانند یک صفحه آهنی یکنواخت تنظیم شده است، نیازی به مذاکرات نیست. به نظر می‌رسد که گویی وقتی وارد کمونیسم شویم، مگر اینکه ۱۰۰ درصد مارکسیست باشیم، کار پیش نمی‌رود. در واقع، درجات مختلفی از مارکسیست‌ها وجود دارد. کسانی ۱۰۰ درصد مارکسیست‌اند، ۹۰ درصد، ۷۰ درصد، ۶۰ درصد، ۵۰ درصد. برخی تنها ۱۰ یا ۲۰ درصد مارکسیست‌اند. آیا می‌توانیم یا نمی‌توانیم مذاکراتی در یک حلقه کوچک، مثلاً بین دو نفر یا چند نفر برگزار کنیم؟ آیا می‌توانیم یا نمی‌توانیم مذاکرات را با روحیه وحدت و کمک‌خواهی آغاز کنیم؟ این‌ها البته مذاکرات با امپریالیست‌ها نیست، بلکه مذاکرات در صفوف مردم کمونیست است. این بار، آیا ما و ۱۲ کشور دیگر در حال مذاکرات هستیم یا خیر؟ به طور بین‌المللی، آیا بیش از ۶۰ حزب در حال مذاکرات هستند یا خیر؟ در واقع آن‌ها در حال انجام مذاکرات هستند.

این بدان معناست که تحت اصل عدم پیش‌داوری نسبت به مارکسیسم–لنینیسم، باید برخی از نظرات قابل قبول دیگران را بپذیریم و برخی از نظرات قابل رها کردن خودمان را کنار بگذاریم. به این ترتیب، دو دست خواهیم داشت. با یک دست، علیه رفیقی که اشتباه کرده مبارزه می‌کنیم و با دست دیگر درباره وحدت با او صحبت خواهیم کرد. مبارزه برای ایستادگی قاطع بر اصول مارکسیسم–لنینیسم است. این یک دست است. دست دیگر، گفتگو درباره وحدت است. وحدت برای این است که به او راهی برای خروج داده و با او مصالحه کنیم. این همان انعطاف است. ترکیب اصل و انعطاف، یکی از اصول مارکسیسم–لنینیسم است. این اتحاد تضادهاست

هر جهانی، به ویژه یک جامعه طبقاتی، طبیعتاً همیشه پر از تضاد است. برخی می‌گویند که می‌توان در یک جامعه سوسیالیستی تضادها را «یافت». به نظر من این تفسیر نادرست است. نمی‌توان گفت «تضادها را یافت»، وقتی جهان پر از آن‌هاست. هیچ جایی وجود ندارد که تضادها نباشند. هیچ انسانی غیرقابل تحلیل نیست. اگر فردی غیرقابل تحلیل تلقی شود، آن متافیزیک است. به درون یک بمب اتم نگاه کنید. آن هم پر از تضادها و وحدت تضادهاست. اتحاد دو تضاد هسته اتم و الکترون‌ها وجود دارد. درون هسته، تضادهای نوترون‌ها و پروتون‌هاست. درون پروتون، پروتون و ضدپروتون و درون نوترون، نوترون و ضدنوترون وجود دارد. به طور خلاصه، وحدت تضادها بی‌پایان است.

در مورد دیدگاه اتحاد تضادها و دیالکتیک، باید تبلیغات گسترده‌ای انجام دهیم. دیالکتیک ما باید از دایره فلاسفه خارج شده و وارد میان توده‌های وسیع شود. من پیشنهاد می‌کنم این مسئله در جلسات دفتر سیاسی و جلسات عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست هر کشور و در سطوح مختلف کمیته‌های محلی حزب مورد بحث قرار گیرد. در واقع، دبیر شعبه ما دیالکتیک را می‌فهمد. وقتی آماده ارائه گزارش به کنگره شعبه می‌شود، اغلب دو نکته را در دفترچه کوچک خود یادداشت می‌کند. اول، نقاط قوت؛ دوم، نقاط ضعف، که یکی به دو تقسیم می‌شود. این یک پدیده جهانی است. این دقیقاً دیالکتیک است.
۱۷. رابطه بین درست و نادرست

در درون حزب یا بیرون از حزب، ما باید بین درست و نادرست تمایز قائل شویم. یک پرسش مهم این است که چگونه با افرادی که اشتباه کرده‌اند رفتار کنیم. نگرش درست این است که اجازه دهیم همه بتوانند انقلاب کنند. وقتی کسی اشتباه می‌کند، لازم است سیاست کلی «اخطار گرفتن از گذشته برای دقت بیشتر در آینده و درمان بیماری برای نجات بیمار» را اتخاذ کرده و به او کمک کنیم تا اشتباه خود را اصلاح کند.

«داستان واقعی آه کیو» یک اثر ادبی عالی است. من به کسانی که آن را خوانده‌اند توصیه می‌کنم دوباره آن را بخوانند و کسانی که نخوانده‌اند، با دقت مطالعه کنند. در این داستان، لو هسن درباره دهقانی عقب‌مانده و ناآگاه نوشته است که بیش از همه از نقد دیگران می‌ترسید و با هر کسی که او را نقد می‌کرد، بحث می‌کرد. روی پوست سر او در برخی جاها زخم حلقوی بود. خود آه کیو نمی‌خواست درباره این زخم‌ها صحبت کند و از اینکه دیگران درباره آن‌ها حرف بزنند می‌ترسید. هر چه بیشتر این رفتار را داشت، مردم بیشتر درباره او صحبت می‌کردند. در نهایت، آه کیو مجبور می‌شد دفاع کند.

با این حال، لو هسن مخصوصاً فصلی تحت عنوان «ممنوع از انقلاب» نوشته است که در آن گفته شده بود قاضی چائو مانع از انجام انقلاب توسط آه کیو شده است. در واقع، آنچه آه کیو انقلاب می‌نامید، تنها غارت چند چیز برای خودش بود. اما قاضی چائو حتی اجازه نمی‌داد او این گونه انقلاب کند.

در مورد رفقایی مانند هوانگ ای-فنگ و چانگ هسیو-یون که اشتباه کرده‌اند، برخی می‌گویند باید ببینیم آیا اصلاح خواهند شد یا نه. من می‌گویم، تنها دیدن کافی نیست. ما هنوز باید به آن‌ها کمک کنیم تا اصلاح شوند. یعنی، اول دیدن و دوم کمک کردن. ایدئولوژی افرادی که به اندازه کافی «کمک» نشده‌اند نمی‌تواند درست باشد.

اگر مردم اشتباه کنند و شما از بدبختی آن‌ها خوشحال شوید، آنجا فرقه‌گرایی است. این همان جایی است که کائو کانگ سقوط کرد، سرنگون شد. او چیزهایی مانند یک گروه چهار نفره و دو مغازه بازار را جعل کرد. فرض کنیم این‌ها درست باشد، کاری که او باید انجام می‌داد ابتدا دیدن و سپس کمک کردن بود. اما او آماده انجام آن نبود. در نهایت، او آنقدر سخت سقوط کرد که دیگر نتوانست بلند شود.

از نظر انقلاب، همیشه بهتر است افراد بیشتری حضور داشته باشند. به جز تعداد کمی که در اشتباهات پافشاری می‌کنند یا سهمی در آن‌ها دارند، اکثریت افرادی که خطا کرده‌اند قابل اصلاح‌اند. آن‌ها دقیقاً مانند افرادی هستند که پس از ابتلا به بیماری‌هایی مانند تیفوئید ایمنی پیدا کرده‌اند، به شرط آنکه در آینده از اشتباهات درس بگیرند.

برعکس، افرادی که هرگز اشتباه نکرده‌اند، به‌ویژه در معرض اشتباه قرار دارند، زیرا بیش از حد مغرور هستند. ما باید توجه کنیم که اگر کسی بیش از حد افرادی را که اشتباه کرده‌اند اصلاح کند، اغلب خود او اصلاح خواهد شد. اگر ما با صداقت با افرادی که اشتباه کرده‌اند رفتار کنیم، می‌توانیم حمایت مردمی و همبستگی با مردم را به دست آوریم.

اینکه در برخورد با رفقایی که اشتباه کرده‌اند، نگرش خصمانه یا کمک‌کننده اتخاذ شود، معیاری خواهد بود برای تمایز بین افراد نیک‌دل و افراد سیاه‌دل. سیاست کلی «درمان بیماری برای نجات بیمار» سیاست کلی است که کل حزب را متحد می‌کند. ما باید به این سیاست کلی پایبند باشیم.

۱۸. مسأله ده انگشت

برانگیختن احساسات جایز است، اما رها کردن و تخلیه بی‌مهار آن درست نیست. گاهی به دلیل ناپختگی و کم‌تجربگی، باعث می‌شویم توده‌ها برای مدتی دچار عقب‌نشینی یا شکست شوند. برای نمونه: عده‌ای گفتند که تعاونی‌های زیادی سازمان داده شده و می‌خواستند ده‌هزار تعاونی را منحل کنند. یا در جنوب، گاوآهن دوچرخه‌ایِ دو–سهمه بدنام شد. نمونه دیگر، اشعار هرزه یک فرد هوس‌باز است؛ «سونگ یو» تنها یک نکته را مورد حمله قرار داد و بقیه را نادیده گرفت. این روش درستی نبود، اما همین روش بود که راست‌گرایان به وسیله آن به ما حمله کردند.

یک انسان ده انگشت دارد. اگر در یکی از آن‌ها دُمَلی پدید آید، باید نزد داکتر برود تا درمان شود؛ او نمی‌تواند انگشت را قطع کند. نُه انگشت دیگر هنوز سالم‌اند. اما غالباً وقتی مردم ببینند یکی از انگشت‌ها زخمی است، می‌گویند هر ده انگشت معیوب است. راست‌گرایان به همین شکل به ما حمله کرده‌اند. با این حال، انسان‌های خوب هم گاهی به همان شیوه نگاه می‌کنند و چنین کسانی در حزب کمونیست نیز وجود دارند.

چه در میان اعضای حزب کمونیست، چه احزاب دموکراتیک یا محافل تجاری، و چه میان روشنفکران عالی‌رتبه، اکثریت مردم می‌توانند پیشرفت کنند. حتی راست‌گرایان، در اکثریت‌شان دوباره می‌توانند به راه درست بازگردند. اگر به اکثریت باور نداشته باشید، اعتماد خود را از دست داده‌اید. و از دست دادن اعتماد به آرمان مردم درست نیست.

امروز، ۷۰ تا ۸۰ درصد دانشجویان دانشگاه‌ها از خانواده‌های طبقه استثمارگر می‌آیند. اما راست‌گرایان تنها ۲ تا ۳ درصد این دانشجویان را تشکیل می‌دهند. به‌جز موارد انفرادی، این دانشجویان از دانشگاه اخراج نخواهند شد. با به‌کارگیری چنین سیاستی می‌توانیم آن‌ها را اصلاح کنیم.

۱۹. مسأله نُه انگشت و یک انگشت

رفقای ما اغلب در مسأله ده انگشت دچار سردرگمی می‌شوند. هرگاه مشکلی پیش آید، ده انگشت را فراموش می‌کنند. وقتی کاستی‌ها در میان صفوف مردم زحمتکش رخ می‌دهد، مسأله به نُه انگشت و یک انگشت مربوط می‌شود. وقتی رفقای ما خطا می‌کنند، باز هم همین گونه است.

اینجا منظورم «کو تا-تسون»، «لی شی-نونگ»، «پان ...»، «چِن تسای-لی» و «لی فنگ» نیست. رفیق «وو پو-چیه» سخنرانی بسیار خوبی کرد. چرا هیأت ولایتی آن‌هوی درباره لی شی-نونگ در گزارش خود چیزی نگفت؟ هیأت ولایتی چجیانگ درباره «شا ون-هان» سخن گفت، اما کافی نبود. آن‌ها باید دیدگاه‌های ارزشمندشان را بیان می‌کردند تا همه بتوانند از تجربه و دانش آن‌ها بهره‌مند شوند. چرا درباره این افراد چیزی نگفتند؟

این افراد مسأله یک انگشت و نُه انگشت نیستند. «شا ون-هان» فردی است که هر ده انگشتش سیاه است. «چن تسای-لی» نیز همین‌گونه است. «لی شی-نونگ» نُه انگشت سیاه دارد و تنها یکی از انگشت‌هایش پاک است.

اما رفقایی که خطا کرده‌اند و من از آن‌ها به‌عنوان کسانی با نُه انگشت سیاه و یک انگشت پاک یاد کرده‌ام، در دوران طوفانی دچار تزلزل شدند، ولی اکنون روشن‌بین شده‌اند. منظور من این‌ها نیستند. ما باید با فعالان در سطوح مختلف متحد شویم، آن‌ها را حمایت کنیم و بر حمایت از آنان پافشاری نماییم. هرچند اشتباه کرده‌اند، اما فعال‌اند. آنان در جریان انتقادهای صریح و بی‌پرده از سرزنش خود بیم داشتند. اگر ما بر حمایت از آنان اصرار کنیم، همه‌چیز درست خواهد شد. خطاهای آنان تنها یک‌دهم است. در جنبش تصفیه و اصلاح باید همچنان از این کادرها حمایت کنیم. مسأله حمایت از کادرها در اسناد کنفرانس «تسینگ‌دائو» نیز ذکر شده است.

همانند گذشته، تضادهای درون صفوف مردم زحمتکش عموماً رابطه نُه انگشت و یک انگشت است، مگر در موارد استثنایی. درباره بورژواهای میانه‌رو: کسانی که دقیقاً در مرکز ایستاده‌اند، همچون بورژواهایی با پنج انگشت خوب و پنج انگشت سیاه‌اند؛ آن‌هایی که در چپ مرکز قرار دارند، شش تا هفت انگشت پاک دارند؛ و آنان که در راست مرکز قرار دارند، شش تا هفت انگشت سیاه دارند. اینان آن‌قدر در برابر اندیشه مردم ایستادگی کرده‌اند که یک‌باره نمی‌توانند خود را پاک کنند و نیازمند شست‌وشوی مکررند.

ایدئولوژی بورژوایی همچنان در پی احیای خود خواهد بود. احیای بزرگ رخ نخواهد داد، اما احیای کوچک کاملاً محتمل است. «لو ...» گفت که احیای ضدانقلابی هنوز ممکن است و به «خط توده‌ای» اشاره کرد. او درست گفت. بورژوازی واقعاً قادر است طوفانی به پا کند. برخی از رفقای ما هنوز در برابر

طوفانی در حد درجه ۱۲ دچار تزلزل می‌شوند. به‌محض آن‌که آشوب آغاز شود، احیا نیز در پی خواهد آمد.

اما تمام حزب یک سال دیگر آبدیده شده و با تجربه سال گذشته اکنون باید بتواند در قایق ماهیگیری خود محکم بنشیند، بی‌اعتنا به باد و موج. در جریان رویدادهای لهستان و مجارستان مشکلی برای ما پیش نیامد. و با آن‌که طوفان سال گذشته بسیار شدید بود، قایق ما واژگون نشد.

برخی گفتند که سرمقاله ما با عنوان «چرا چنین است؟» کمی زود نوشته شد. نه، زود نبود. اگر بیشتر صبر می‌کردیم، برخی از چپ‌گرایان فاسد می‌شدند. در واقع، پس از دسامبر سال گذشته، ما هنوز بیش از ۱۰۰هزار راست‌گرا را در میان آموزگاران ابتدایی افشا کردیم که نیمی از ۳۰۰هزار راست‌گرای سراسر کشور بودند. آن‌ها در آن زمان دیوانه‌وار به ما حمله می‌کردند. مگر نه این‌که کسی گفت پس از آن‌که «چانگ» و «لو» راست‌گرایان را به‌روشنی مرزبندی کردند، دیگر به ما حمله نخواهند کرد؟ باز هم حمله کردند. هرگاه دما به حدی برسد، این چیزها دوباره همان‌طور بیرون خواهد زد.

فراموش نکنید: نُه انگشت و یک انگشت. ما دقیقاً این مسأله را در جریان حرکت «پیشروی ماجراجویانه» سال ۱۹۵۶ فراموش کردیم. نباید از دیدن جوهره مسأله غافل شویم. باید از آن درس بگیریم.

۲۰. مسأله ده انگشت

مسأله ده انگشت چنین است: انسان ده انگشت دارد. ما باید کادرها را وادار کنیم که بیاموزند چگونه میان نُه انگشت و یک انگشت تمیز دهند، یا به بیان دیگر، میان اکثریت انگشت‌ها و اقلیت انگشت‌ها تفاوت بگذارند. میان نُه انگشت و یک انگشت تفاوت وجود دارد. این موضوع در ظاهر ساده به نظر می‌رسد، اما بسیاری از مردم آن را درک نمی‌کنند. ما باید این دیدگاه را تبلیغ کنیم.

میان وضعیت عمومی و وضعیت محلی تفاوت است، میان کلیت و فردی بودن تفاوت است، میان روند اصلی و مسایل جانبی تفاوت است. ما باید آگاه باشیم که خط اصلی را بگیریم. اگر چیز اشتباهی را بگیریم، بی‌شک به سختی زمین خواهیم خورد. این هم مسأله شناخت است و هم مسأله منطق. ما از

«یک انگشت و نُه انگشت» سخن می‌گوییم، زیرا این شیوه بیان زنده‌تر است و با شرایط کاری ما سازگاری بیشتری دارد.

جز در حالتی که در خط اساسی اشتباه پیش آید، ما همواره دستاوردهای بزرگ در کار خود داشته‌ایم. با این حال، این شیوه بیان در مورد برخی افراد صدق نمی‌کند. برای نمونه، تقریباً همه ده انگشت راست‌گرایان، به‌ویژه بسیاری از افراطی‌های راست، فاسد شده‌اند. در میان دانشجویان نیز اکثریت راست‌گرایان عادی بیش از یک انگشت فاسد دارند، اما همه انگشت‌هایشان فاسد نیست. به همین دلیل هنوز می‌توانند در مدرسه بمانند.

«حمله به یک یا چند نقطه، اغراق تا حد ممکن، و نادیده‌گرفتن بقیه» روشی است متافیزیکی که از شرایط واقعی جداست. این همان روشی بود که راست‌گرایان بورژوا در سال ۱۹۵۷ هنگام حملات دیوانه‌وارشان علیه سوسیالیسم به‌کار بردند. در تاریخ، حزب ما به‌وسیله چنین روشی صدمات بزرگی دید. این مربوط به زمانی بود که دگماتیسم بر همه‌چیز حاکم بود. خط «لی لی-سان» نیز چنین بود. رویزیونیسم یا فرصت‌طلبی راست نیز از همین روش بهره برد. خط «چن تو-هسیو» و خط «وانگ مینگ» در دوران جنگ مقاومت علیه ژاپن نیز چنین بود. در سال ۱۹۳۴، «چانگ کوه-تائو» هم همین روش را به‌کار گرفت.

۲۱. دیالکتیک یعنی نزدیک‌شدن به مسایل از راه اضداد و وحدت، و در نتیجه به‌گونه‌ای همه‌جانبه

زندگی و مرگ، جنگ و صلح، متضاد و متناقض‌اند. با این حال، میان آن‌ها پیوند درونی وجود دارد. بنابراین، این اضداد گاهی می‌توانند متحد شوند. در برخورد با مسایل، ما نمی‌توانیم فقط به یک‌سو نگاه کنیم. باید تحلیلی همه‌جانبه داشته باشیم تا به ماهیت آن پی ببریم. از این‌رو، وقتی می‌خواهیم دربارهٔ یک انسان قضاوت کنیم، نمی‌توانیم بگوییم او یک‌باره کاملاً خوب است یا کاملاً بد، بدون حتی یک نقطهٔ مثبت. چرا حزب ما درست است؟ به این دلیل که ما می‌توانیم از شرایط عینی در ارزیابی و حل همه مسایل آغاز کنیم. به این ترتیب، قضاوت ما نسبتاً کامل خواهد بود، نه مطلق.

۲۲. نظریهٔ انقلابِ پیوسته و نظریهٔ انقلابِ مرحله‌ای

رشد تعاونی‌ها ایجاب می‌کند که پیشرفت به‌گونهٔ موجی باشد — یک موج جایگزین موج دیگر گردد و میان آن‌ها فرود بیاید، مانند دره‌ای میان دو قله. رهبری باید بادبان‌ها را بر پایهٔ جهت باد تنظیم کند و

خود را با اوضاع وفق دهد. و هنگامی که شرایط نامساعد است، باید فوراً ترمز کشید. در لحظهٔ مناسب، باید سرهای مردم را فشرد، کاری که ضروری است وقتی سرها باد کرده باشند.

برخی می‌پرسند آیا ما به نگرانی‌ها، یا به محرمات و فرامین نیاز داریم یا نه؟ البته که نیاز داریم. ما به نگرانی‌های لازم و محرمات و فرامین لازم نیاز داریم. «چو-پا-چی‌یه» (پیگسی) [شخصیتی در رمان دورهٔ مینگ سفر به باختر] نیز سه محرّم و پنج فرمان داشت. ما به استراحتِ لازم، مکث‌های لازم، ترمزهای لازم و بستن دروازه نیازمندیم. روشی که باید آزموده شود وقتی مردم دم‌شان را در هوا تکان می‌دهند این است که وظایف تازه‌ای در برابرشان بگذاریم، مانند کارزار «رقابت برای کیفیت» که هم‌اکنون مطرح می‌کنیم، تا فرصتِ خودپسندی نداشته باشند.

۲۳. یک‌جانبه‌گی دارای دو گونه است

دو گونه یک‌جانبه‌گی وجود دارد: دگماتیسم و اپورتونیزم (رویزیونیسم). لو تینگ‌ای در یک مقاله چنین گفته است. دگماتیست‌ها می‌خواهند همه‌چیز را تأیید کنند و صد در صد بلشویک باشند. بعد ما بررسی کردیم. پس از ده سال (۱۹۳۵-۱۹۴۵)، آن‌ها تقریباً از میان رفتند. دگماتیست‌ها هم در چین وجود دارند و هم در کشورهای خارجی. برای این‌که مارکسیزم-لنینیسم را یک‌جانبه کنند، آن را از دیدگاه متافیزیک توضیح می‌دهند. در مورد کار، می‌گذارند از جنبهٔ خوب سخن بگویی، اما نه از جنبهٔ بد. فقط می‌توانی ستایش کنی، اما نه انتقاد. در «محاصره و سرکوب وانگ مینگ» من هم گزارش اغراق‌شده‌ای از حقایق دادم. اکنون بیاییم محاصره را برداریم تا وانگ مینگ را سبک‌دوش کنیم. نوشته‌های او کاستی داشت، اما آیا نمی‌توانست مانند او بوروکراتیسم را انتقاد کند یا از کسانی که در محافل رسمی بودند سخن بگوید؟ در گذشته ما بی‌گمان دانش فراوانی در بارهٔ مبارزهٔ طبقاتی داشتیم. اما هم‌زمان ساده‌سازی و احکام اداری نیز تولید کردیم. در آن زمان به دلیل ضرورت سازمان‌دهی مبارزات انقلابی، طبعاً نمی‌توانستیم وقت زیادی صرف بحث برای یافتن راه‌حل کنیم. این شیوهٔ عمل ما در دورهٔ تصرف قدرت بود. برخی رفقا این سبک کاری را پرورش دادند. برای کسانی که فقط همین تجربه را داشتند و تنها این شیوهٔ عمل را می‌شناختند، به‌ویژه آنان که سال‌های طولانی در کار ارتش مشغول بودند، آسان است که چنین خطاهایی مرتکب شوند. محاصره و سرکوب وانگ مینگ همانند این بود که ارتش آزادی‌بخش چند هنگ را برای محاصرهٔ دشمن به میدان نبرد بفرستد.

نوع دیگر یک‌جانبه‌گی این است که «همه‌چیز را نفی کنند» — کارگران و دهقانان را نفی کنند، مبارزهٔ صدها میلیون مردم را نفی کنند تا آن‌ها اعتمادشان را از دست بدهند و همه‌چیز تاریک جلوه کند. این با واقعیت نمی‌خواند. این‌که همه‌چیز در کار سترگ ساختمان سوسیالیسم خوب است نیز با واقعیت نمی‌خواند. چونگ تین‌فی در افشای کاستی‌های کار سینما کار نیکی کرد! ما باید در اصلاح همهٔ کاستی‌های برملاشده دقت کنیم، اما باید یک‌جانبه‌گی‌ها را نیز نشان دهیم. مقالهٔ چن چی‌تونگ و سه تن دیگر بد انتقال یافته است. امروز باید رودررو این را بگویم. من با آن مقاله سخت مخالفم. گفته‌ام که وفاداری‌شان در تلاش برای پاسداری از منافع حزب و طبقهٔ کارگر ناشی از احساس نفرت‌شان علیه علف‌های هرزه است. اما پس از تنها چند ماه «شکوفایی»، وانگ مینگ و دیگر دیوها و عجایب ظاهر شدند. این نظر ابراز شد که دستاوردها اندک و اشتباهات بسیار است. «به اربابم گزارش می‌دهم، حادثهٔ مصیبت‌باری رخ داده است! شبحی ظاهر شده است!» شرایط چنان است که گویی روز به پایان نمی‌رسد. این یک ارزیابی نادرست از اوضاع و ابراز تردید دربارهٔ سیاست کلی حزب است. روش به‌کاررفته ساده‌سازی است. قدرت اقناع ندارد. روش استفاده‌شده برای انتقاد از وانگ مینگ «تکان کوتاه» بود. این شیوه خواننده را قانع نمی‌کند. من قانع نشده‌ام. تا امروز وانگ مینگ را ملاقات نکرده‌ام. هیچ رابطهٔ خویشاوندی با پسران و دخترانم ندارد. اما باز هم قانع نشده‌ام.

دگماتیسم و اپورتونیزم دو گونهٔ یک‌جانبه‌گی‌اند. یکی همه‌چیز را تأیید می‌کند و دیگری همه‌چیز را نفی می‌کند. هم دگماتیست‌ها و هم اپورتونیست‌ها متافیزیکی‌اند. اما باید کمک‌شان کنیم تا اشتباهات‌شان را اصلاح کنند. این فقط مسألهٔ شخصی آن‌ها نیست. آن‌ها نمایندهٔ شمار بزرگی از مردم‌اند. در میان اعضای حزب کمونیست دگماتیست‌ها و اپورتونیست‌ها وجود دارند. آیا بیرون از حزب وجود ندارند؟ در میان پنج میلیون مردم هم دگماتیست و هم اپورتونیست هست. در درون حزب کمونیست «چپ‌روها» و راست‌گرایان وجود دارند. این یعنی دگماتیست‌ها و اپورتونیست‌ها.

برخی می‌گویند در نوشتن، غیرممکن است که یک‌جانبه نباشد. این گفته بی‌اساس نیست. آنچه اکنون گفتم اندیشهٔ مارکسیستی فراوانی دارد که از همه می‌خواهد یک‌جانبه‌گی را کنار بگذارند. این ممکن نیست. همچنین با واقعیت سازگار نیست. در حقیقت، هنگام انتقاد، هر کس بر اساس تجربهٔ خود و از یک‌سو سخن می‌گوید. اما از سوی دیگر، یک‌جانبه‌گی بر ضد دیالکتیک است. آیا می‌توانیم بخواهیم کمی بیشتر از دیالکتیک استفاده شود؟ آیا ممکن است دیالکتیک به‌تدریج همه‌گیر شود تا روزبه‌روز بیشتر به کار رود؟ من فکر می‌کنم می‌تواند و باید چنین شود. روزبه‌روز و سال‌به‌سال نویسندگان و استادان بیشتری خواهند بود که با نگرش جامع‌تری به مسائل بپردازند. به همین دلیل می‌گویم وجود یک‌جانبه‌گی یک واقعیت

است. اما می‌خواهم که یک‌جانبه‌گی به‌تدریج از میان برداشته شود. آیا در آینده نیز یک‌جانبه‌گی خواهد بود یا نه؟ باز هم خواهد بود. حتی پس از ده هزار سال هم یک‌جانبه‌گی وجود خواهد داشت. ما باید دیالکتیک را عمومی کنیم و دیالکتیک باید تکامل یابد. به یک سخن، من می‌خواهم دیالکتیک گام‌به‌گام عمومی شود تا ششصد میلیون دیالکتیک‌دان داشته باشیم.

در امور درون صفوف مردم، لازم است تحلیل و استدلال شود، نه این‌که به دشنام‌گویی متکی باشیم، بلکه باید دیالکتیک را به کار بگیریم. در نوشتن، باید اقناع‌کننده باشیم. همچنین نباید حالت بوروکراتیک بگیریم یا به شیوهٔ بوروکراتیک عمل کنیم، با این تصور که وزیر یا رییس اداره‌ایم. این تصورات را باید کنار بگذاریم. باید فراموش کنیم که مقام‌داریم؛ باید با همه برابر باشیم. مقام‌ات هرچند بلند باشد، باز هم اگر خطا کنی درست نیست. مقام استالین مگر بس بلند نبود؟ اما وقتی خطا کرد، درست نبود. برخی با حالت کهنه‌سربازانه می‌گویند: «وقتی من انقلاب می‌کردم، تو هنوز زیر میز می‌خزیدی!» اگر این‌طور بگویی، مردم خوش‌شان نخواهد آمد. با افزایش تدریجی دیالکتیک، متافیزیک به‌تدریج کاهش می‌یابد. این یک‌جانبه‌گی را رفته‌رفته از میان خواهد برد.

۲۴. دو گونهٔ یک‌جانبه‌گی

در درون صفوف حزب کمونیست همه‌گونه افراد وجود دارند. مارکسیست‌ها هستند که اکثریت بزرگ را تشکیل می‌دهند. آن‌ها نیز کاستی‌هایی دارند؛ اما این کاستی‌ها جدی نیستند. بخشی از افراد دچار برداشت‌های دگماتیک‌اند. در بیشتر موارد، این افراد نسبت به حزب و کشور وفادار و فداکارند. تنها شیوهٔ برخوردشان به مسائل یک‌جانبه‌گی از نوع «چپ» است. وقتی این‌گونه یک‌جانبه‌گی را کنار بگذارند، گام بزرگی به پیش برخواهند داشت.

بخش دیگری از افراد دچار برداشت‌های راست اپورتونیستی یا رویزیونیستی‌اند. این افراد نسبتاً خطرناک‌ترند، زیرا اندیشهٔ آن‌ها بازتاب ایدئولوژی بورژوایی در درون حزب است. آن‌ها دل در گرو لیبرالیسم بورژوایی دارند و همه‌چیز را نفی می‌کنند، و رابطهٔ آن‌ها با روشنفکران بورژوای جامعه بسیار پیچیده است. چند ماه است که مردم دگماتیسم را انتقاد می‌کنند، اما رویزیونیسم را نادیده گرفته‌اند. دگماتیسم باید مورد انتقاد قرار گیرد. اگر دگماتیسم انتقاد نشود، بسیاری از برداشت‌های نادرست اصلاح نخواهد شد. اکنون باید آغاز کنیم که رویزیونیسم نیز انتقاد شود.

دگماتیست‌ها ممکن است به سوی دو ضد حرکت کنند، یعنی یا به سوی مارکسیسم یا به سوی رویزیونیسم. بر اساس تجربهٔ حزب ما، بیشتر دگماتیست‌ها به سوی اولی خواهند رفت، در حالی‌که فقط مواردی اندک به سوی دومی می‌روند. دلیل این امر آن است که آن‌ها یک جناح ایدئولوژیک پرولتاریا هستند که از دیدگاه دیوانه‌وار خرده‌بورژوازی تأثیر گرفته‌اند. برخی از «دگماتیست‌ها»یی که مورد حمله قرار گرفتند، در واقع افرادی بودند که در کارشان اشتباه کرده بودند. برخی دیگر از «دگماتیست‌ها»ی مورد حمله، در حقیقت مارکسیست بودند؛ آن‌ها را برخی افراد به‌اشتباه دگماتیست پنداشتند و حمله کردند.

دگماتیست‌های واقعی دلیلی دارند که فکر کنند «چپ» بهتر از راست است. دلیل این است که آن‌ها می‌خواهند انقلاب کنند. با این حال، از دیدگاه زیان‌های واقعی انقلاب، «چپ» بهتر از راست نیست. بنابراین، باید قاطعانه اصلاح گردد.

۲۵. مسألهٔ رویدادهای شادی سرخ و سفید

— دگرگونی‌های ناگهانی بنیادی‌ترین قانون‌های کائنات‌اند —

مسألهٔ رویدادهای شادی سرخ و سفید. وقتی در گذشته از روبه‌رو شدن با دگرگونی‌های بزرگ و ناگهانی سخن می‌گفتیم، عمدتاً مقصود مسایل جنگ یا آشفتگی درون حزب بود. مردم چین عروسی را رویداد شادی سرخ و مرگ را رویداد شادی سفید می‌نامند. به‌نظر می‌رسد این سخن پایه‌ای دارد. مردم چین دیالکتیک را می‌فهمند. زیرا پس از ازدواج فرزندی به‌دنیا می‌آید، و مادر یکی، دو، یا حتی هشت و ده فرزند به‌دنیا می‌آورد، درست همانند ناو هواپیمابری که هواپیماها را به پرواز درمی‌آورد.

فرزندان بیش از حد نیز خوب نیست. وقتی انسانی انسانی دیگر را به‌دنیا می‌آورد، این یک رویداد شادی است. یکی به دو تبدیل می‌شود، دو به چهار. اما در مورد مرگ، مردم بر آن می‌گریند و مراسم خاک‌سپاری برگزار می‌کنند. این نیز رویداد شادی است. انسان ناگزیر خواهد مرد. اگر کنفوسیوس هنوز زنده بود و در این نشست در «هوایِ‌جن تانگ» (تالار نیکوکاری) شرکت می‌کرد، عمرش بیش از دو هزار سال می‌بود. این بد می‌بود. از دید دیالکتیکی، نداشتن مرگ نادرست و متافیزیکی است.

وقتی فاجعه‌ای رخ می‌دهد، باید آن را گونه‌ای پدیدهٔ طبیعی دانست. دگرگونی‌های ناگهانی بنیادی‌ترین قانون‌های کائنات‌اند. تولد یک دگرگونی ناگهانی است و مرگ نیز چنین است. اگر چیانگ کای‌شک بمیرد، ما ممکن است دست بزنیم. اگر جان فاستر دالس بمیرد، ما اشکی نخواهیم ریخت. اما وقتی چیزهای نو از میان بروند، مانند شکست انقلاب روسیه ۱۹۰۵ یا از دست دادن پایگاه‌های ما در جنوب، این بد است. وقتی نهال‌ها بر اثر طوفان یا تگرگ نابود شوند، این طبعاً بد است، زیرا بلافاصله مسألهٔ جایگزین کردن نهال‌ها پیش می‌آید. حزب کمونیست ما امید دارد که امور ...

۲۶.................

۲۷. مسئلهٔ دو امکان

مسئلهٔ «دو امکان». آیا سالن‌های غذا (mess-halls)، مهدهای کودک و کمون‌ها قادر خواهند شد تثبیت شوند یا نه؟ به نظر می‌رسد که آن‌ها قادر به تثبیت خواهند بود. اما ما همچنین باید آمادهٔ سقوط بعضی از آنها هم باشیم. دو امکان — تثبیت و سقوط — هم‌زمان وجود دارند. اگر آماده نباشیم، ممکن است کاملاً شکست بخوریم. قطعِ نظرِ ما این است که باید کاری کنیم تا آن‌ها تثبیت شوند. اگر برخی از آنها سقوط نکنند، آنگاه کار تثبیت به‌خوبی انجام نخواهد شد. برای نمونه، چند کودک در مهدها فوت کرده‌اند و چند پیر در خانه‌های خوشی (happiness homes) جان باخته‌اند. وقتی در خانهٔ خوشی دیگر خوشی یافت نشود، در چه صورت آن‌ها هنوز برتری دارند؟ یک مجموعه از سالن‌های غذا هم اگر برنج را سرد سرو کنند یا برنج را بدون مخلفات بدهند، شکست خواهد خورد. فکر کردن به این‌که هیچ‌یک از آن‌ها سقوط نخواهد کرد، با واقعیت سازگار نیست. آن‌ها به‌خاطر سوء‌مدیریت شکست می‌خورند. این کاملاً معقول است. در کل، شکست‌ها جزیی و موقتی خواهند بود. روند کلی توسعه و تثبیت است.

حزب ما هم دو امکان دارد. یک امکان تثبیت است و امکان دیگر «شکاف»ها (splits) است. وقتی در شانگهای یک کمیتهٔ مرکزی به دو قسمت تقسیم شد. در طول گذرگاه طولانی (Long March)، چانگ کو-تائو باز هم یک کمیتهٔ مرکزی را به دو قسمت تقسیم کرد. کاو کانگ و جائو شو-شی نمایندهٔ یک شکاف جزئی بودند. شکاف‌های جزئی فراوانند. از سال گذشته، در رهبری نیمی از استان‌ها در کشور شکاف‌هایی رخ داده است. در بدن انسان، سلول‌ها هر روز می‌میرند. از کودکی این پدیده رخ می‌دهد؛ تنها از این راه است که رشدی رخ می‌دهد. اگر مرگی نباشد، انسان دیگر نمی‌تواند زنده بماند. اگر انسان نمیمرد، دیگر ممکن نبود. مرگ می‌تواند سودمند باشد؛ از آن کود به‌وجود می‌آید. شکاف‌های جزئی هر روز وجود دارند.

نابودی کامل هم یک ضرورت تاریخی است. به هر حال، هم حزب و هم دولت، که ابزارهای مبارزهٔ طبقاتی بوده‌اند، باید روزی از میان بروند. اما پیش از تکمیل وظیفهٔ تاریخیِ حزب، مسئلهٔ ما تثبیت است. ما به شکاف‌ها امیدوار نیستیم، اما باید در برابرشان آماده باشیم. اگر آماده باشیم، ممکن است از شکاف‌های بزرگ جلوگیری کنیم. شکاف‌های بزرگ و متوسط موقتی‌اند. حادثهٔ مجارستان یک شکاف بزرگ بود، در حالی که حوادثِ کاو و مو شکاف‌های متوسط بودند. هر شاخهٔ حزبی دستخوش تغییر است. بعضی اعضا اخراج می‌شوند، بعضی پذیرفته می‌شوند. برخی کار بسیار خوبی انجام می‌دهند، بعضی مرتکب خطا می‌شوند. غیرممکن است که هرگز دگرگونی رخ ندهد. لنین بارها گفت که هر چیز دو امکان دارد: یا پیروزی یا نابودی. جمهوری خلق چینِ ما نیز دو امکان دارد: پیروزی پشت سر پیروزی یا نابودی. چون لنین امکان نابودی را پنهان نکرد، جمهوری خلق نیز نباید چنین امکانی را انکار کند.

ما بمب اتم در دست نداریم. اگر دشمن پِکینگ، شانگهای و ووهان را اشغال کند، ما به کوه‌ها می‌زنیم و به جنگ چریکی می‌پردازیم. ما ده، بیست سال به عقب می‌رویم و به دورهٔ یِن‌آن بازمی‌گردیم. بنابراین باید آمادگی جدی به‌عمل آوریم، انرژی‌مان را برای تولید ده‌ها میلیون تُن فولاد در ظرف سه یا چهار سال بسیج کنیم و پایهٔ صنعتی‌ای ایجاد کنیم که ما را از وضع فعلی‌مان محکم‌تر سازد. فعلاً نام ما در سرتاسر جهان معروف شده است. یکی به‌خاطر گلوله‌باران کِمُوی؛ دوم به‌خاطر کمون‌های مردمی؛ و سوم به‌خاطر ۱۰/۷ میلیون تُن فولاد. به نظر می‌رسد که به‌خاطر این چند چیز شهرت ما بزرگ است. اما نیروی ما چنین نیست. ما هنوز فقیر و سفید (blank) هستیم. ما ابزارِ یک اینچ را در دست داریم و در واقع کاری نکرده‌ایم؛ گرچه اکنون یک اینچ آهن داریم، کشورمان واقعاً ضعیف است. از لحاظ سیاسی کشور پرقدرتی هستیم. از نظر اقتصادی و نظامی کشور ضعیفی هستیم. به‌همین دلیل است که وظیفهٔ پیش‌ِرو ما تبدیل ضعف به قدرت است. ما باید تلاش کنیم ظرف سه سال تغییرات بزرگی به‌وجود آوریم. در ظرف سه سال فقط تغییر جزئی می‌توان آورد، نه تغییر بنیادی. بعد از چهار سال دیگر، که مجموعاً هفت سال می‌شود، همه چیز بهتر خواهد شد و شهرت ما با واقعیت تطبیق خواهد کرد. اکنون شهرت ما بزرگ و قدرت‌مان اندک است. این را باید خوب درک کنیم. لحظه‌ای که یک خارجی ما را تمجید کند یا روزنامه‌ای پر از گزارش‌های شعف‌انگیز و کارهای معجزه‌آسا دربارهٔ ما بنویسد، نپرید در هوا. در واقع فولاد خوب فقط ۹ میلیون تُن بود. تولید فولاد نورد شده باید ۳۰ درصد کمتر محاسبه شود، بنا بر این فقط ۶ میلیون تُن می‌ماند. نباید خود را فریب دهیم. مقدار قابل توجهی غله تولید شده است. پس از اعمال کسرها، تولید در تمام نقاط ۸۶۰ میلیارد کتّی بود. ما گفته‌ایم ۷۵۰ میلیارد کتّی. یعنی پس از کنترل این‌طرف و آن‌طرف مقداری بیشتر درآورده‌اند. آن ۱۱۰ میلیارد کتّی را ما منظور نکردیم. هیچ‌کس اذیت نمی‌شود اگر واقعاً آن ۱۱۰ میلیارد کتّی باشد و ما آن را حساب نکرده باشیم. چیزها

همان‌جا هستند. ما فقط از بیم بی‌غذایی، اندکی کاهش قائل شدیم. اگر فرض کنیم ۸۶۰ میلیارد کتّی بوده، باید برای یک‌چهارم محصول که از نوع ریزوم (tuber crops) است، ملاحظات قائل شویم. بهتر است این را روشن کنیم. باید در هر استان، منطقه یا شهرستان جلسه‌ای برای بررسی این مشکل برگزار شود. بعضی‌ها دوست ندارند حرف مرا بشنوند. اما من اصرار دارم دربارهٔ این امر بسیار ناخوشایند صحبت کنم.

چه collapse کمون‌ها یا سالن‌های غذاخوری همگانی، چه شکاف در حزب، چه جدایی از توده‌ها، چه اشغالِ آمریکا، چه نابودیِ ملت، یا ورود به جنگ چریکی — ما قانون مارکسیستی‌ای داریم که به همهٔ این‌ها می‌پردازد. و آن این است که تمام این امور ناخوشایند موقتی و جزیی‌اند. تاریخاً شکست‌های ما این نکته را ثابت کرده است. در طول پیمایش بلند (Long March)، کاهش نیروهای ما از ۳۰۰,۰۰۰ نفر به کمی بیش از ۲۰,۰۰۰ و کاهش اعضای حزب از ۳۰,۰۰۰ به چند هزار، همه موقتی و جزیی بودند. اما نابودی بورژوازی و امپریالیسم دائمی است. در مقابل، عقب‌نشینی، شکست یا انقراضِ سوسیالیسم موقتی است چون به‌زودی بازسازی خواهد شد. حتی اگر بازسازی شکست بخورد، آن نیز موقتی خواهد بود. پس از شکست بزرگ انقلاب ۱۹۲۷، ما دوباره سلاح برداشتیم و به جنگ چریکی پرداختیم. «باد و ابر ناگهان در آسمان پدیدار می‌شوند؛ نیک‌بختی یا بدبختی می‌تواند بین صبح و شام بر انسان فرود آید.» همهٔ ما باید آماده باشیم. «از قدیم، مردانِ هفتاد ساله به ندرت دیده شده‌اند.» انسان ناگزیر خواهد مرد. آدمی همیشه خواهد مرد؛ نمی‌تواند تا ده‌هزار سال زنده بماند. انسان باید قبل از مردن، امورش را مرتب کند. همهٔ این‌ها سخنان تیره و تار هستند. همه خواهند مرد. اما نوع بشر به‌طور کلی رشد و شکوفایی خواهد یافت. اگر باید بمیریم، خواهیم مرد. اما در مورد سوسیالیسم، ما هنوز می‌خواهیم چند سالی با آن سروکار داشته باشیم...

۲۸. دو نوع امکان عملی

دو نوع امکان عملی وجود دارد. یک نوع آن «امکان واقع‌بینانه» است و نوع دیگر «امکان غیرواقع‌بینانه». اگر کسی اکنون بخواهد به سیارهٔ مریخ برود، این یک امکان غیرواقع‌بینانه است. با این حال، در آینده می‌تواند به یک امکان واقع‌بینانه تبدیل شود. امکان‌ها دو نوع‌اند. اگر امکان تبدیل شدن به واقعیت وجود داشته باشد، آن «امکان واقع‌بینانه» است. نوع دیگر امکان، چیزی است که امکان تبدیل شدن به واقعیت را ندارد. مانند دگماتیسم در گذشته؛ آیا آن صد در صد درست نبود؟ آیا در همه‌جا کنار گذاشته

نشده بود؟ به نظر من، ازدواج نکردن تا زمانی که تولید در هر مو به ۸۰۰,۰۰۰ کتّی برسد نیز یک امکان غیرواقع‌بینانه است.

۲۹. پیش‌روی موج‌گونه اجتناب‌ناپذیر است

ساخت و ساز اقتصادی چیزی نیست که بدون کوچک‌ترین حرکت رو به جلو و عقب پیش برود و همواره با ثبات باشد. بلکه ساخت و ساز گاهی کمی بیشتر و گاهی کمی کمتر انجام می‌شود. یک اسب گاهی کمی تندتر و گاهی کمی کندتر می‌تازد. گاهی کسی سوار بر اسب می‌شود و گاهی از آن پیاده می‌گردد. چنین شرایطی کاملاً ممکن است. این به دو دلیل است: اول، ما بی‌تجربه‌ایم و دوم، ساخت و ساز اقتصادی ما به شرایط وابسته است. برای نمونه، ممکن است در گذشته ساخت و ساز اقتصادی با سرعت کمی بیشتر انجام شده باشد، زیرا شرایط جنگ در آن زمان حاکم بود. اگر جنگ قریب‌الوقوع باشد، ضروری است که صنعت سنگین را در مقیاس بزرگ‌تر توسعه دهیم. ساخت و ساز اقتصادی به صورت موج‌گونه و با بالا و پایین‌های خود پیش می‌رود، به طوری که یک موج دیگری را دنبال می‌کند. یعنی تعادل، اختلال، و بازسازی تعادل پس از اختلال وجود دارد. البته پیش‌روی موج‌گونه نباید خیلی بزرگ باشد. اگر خیلی بزرگ شود، ناگهان به پیش‌روی ماجراجویانه تبدیل می‌شود و ناگهان به پیش‌روی محافظه‌کارانه تبدیل خواهد شد. با این حال، اجتناب‌ناپذیر است که ساخت و ساز اقتصادی از قانون پیش‌روی موج‌گونه پیروی کند و پیشرفت نماید. اگر این نکته را بپذیرید، دیگر شما را شگفت‌زده نمی‌کند که امسال پیش‌روی ماجراجویانه داشته باشیم و سال بعد کمی کمتر عمل کنیم. همین است و بس. به طور کلی، طرح پنج‌سالهٔ اول ما درست بود.

۳۰. هر چیز وحدت و استقلال خود را دارد

حال به مسئلهٔ استقلال هر کارخانه تحت رهبری متمرکز می‌پردازیم. هر چیز وحدت و استقلال خود را دارد. انسان نیز وحدت و استقلال خود را دارد. اکنون که این نشست جریان دارد، وحدت است. پس از پایان نشست، استقلال است. بعضی افراد برای گردش می‌روند، بعضی کتاب می‌خوانند، بعضی غذا می‌خورند. هر کس استقلال خود را دارد. حس انضباط و حس بی‌انضباطی دو چیز متضاد هستند. لازم است هم حس انضباط و هم حس بی‌انضباطی وجود داشته باشد. لازم است هم جمع‌گرایی و هم «آزادی فردی» وجود داشته باشد. اگر فرد را پس از نشست از استقلال، حس بی‌انضباطی و آزادی برخوردار نکنیم و نشست را بدون توقف یا پایان ادامه دهیم، آیا مردم همه از بین نخواهند رفت؟ بنابراین، هر

کارخانه، هر تعاونی، هر فرد باید استقلال خود را داشته باشد — استقلالی که با وحدت پیوند خورده است. باید از کارگران در کارخانه‌ها و همهٔ دهقانان در جمعیت‌های تعاونی مراقبت کنیم. این یک مسئلهٔ بزرگ است که به ۶۰۰ میلیون نفر مربوط می‌شود. باید توجه حزب را به این مسئله جلب کنیم.

۳۱. ما وحدت و نیز جزئیات را می‌خواهیم

ما وحدت می‌خواهیم، و همچنین جزئیات. هر مکان باید جزئیات خود را داشته باشد که با شرایط محلی سازگار باشد تا ابتکار عمل محلی به طور کامل به کار گرفته شود. این جزئیات نوع «جزئیات کائو کانگ» نخواهد بود، بلکه جزئیاتی خواهد بود که به نفع جمع و برای تقویت وحدت ملی ضروری است.

۳۲. باید ابتکار و استقلال مناسب داشته باشیم

همهٔ ما باید ابتکار و استقلال مناسب داشته باشیم. استان‌ها، مناطق، شهرستان‌ها، حوزه‌ها و شهرک‌ها باید همه این ویژگی‌ها را داشته باشند. دولت مرکزی نباید استان‌ها و شهرداری‌ها را بیش از حد تحت کنترل داشته باشد، و به نوبهٔ خود، استان‌ها و شهرداری‌ها نیز نباید مناطق، شهرستان‌ها، حوزه‌ها و شهرک‌ها را بیش از حد تحت کنترل داشته باشند. هر چیزی که می‌تواند متحد شود، باید و باید متحد شود؛ هر چیزی که نمی‌تواند متحد شود، نباید متحد شود و نباید با زور متحد شود. مناطق مختلف باید برای این حق مبارزه کنند و از اینکه به آن‌ها برچسب محلی‌گرایی زده شود نترسند. این نوع مبارزه برای یک حق از منافع کلی کشور ناشی می‌شود و نه از منافع محلی. استقلالی که توسط دولت مرکزی تصویب شده است، استقلال مناسب است و نمی‌توان آن را خودمختاری خواند.

یادداشت‌ها

[[۱.]] اشاره به خط «چپ» در حزب کمونیست چین در اوایل دههٔ ۱۹۳۰. در این زمینه به «تصویب‌نامه دربارهٔ برخی مسائل در تاریخ حزب ما» مراجعه شود، آثار منتخب، جلد سوم، صفحات ۱۷۷–۲۲۰ (۱۹۶۵، پکن).

[[۲.]] شخصیتی در رمان داستان سنگ.

[[۳.]] چو–کو لیانگ (۱۸۱–۲۳۴)، نخست‌وزیر سلسلهٔ شو هان یا هان کوچک، یکی از مشهورترین استراتژیست‌های نظامی چین باستان بود. او شخصیتی محوری در رمان سه پادشاهی است و همان‌طور که مائو اشاره می‌کند، در طول دوران فعالیت خود به خاطر دوراندیشی و احتیاط فراوانش شناخته شده بود.

یادداشت در مورد «منشور شرکت آهن و فولاد آنشان»[۱]

۲۲ مارچ ۱۹۶۰

[منبع: روزنامه مردم، ۲۲ مارچ ۱۹۶۰]

این گزارش کمیته حزب شرکت آنشان بسیار عالی است. هرچه بیشتر آن را می‌خوانیم، بیشتر خوشحال می‌شویم. این گزارش طولانی به نظر نمی‌رسد و حتی اگر طولانی‌تر بود، باز هم تمایل داشتیم بخوانیم؛ زیرا مسائل مطرح‌شده در گزارش واقعی، منطقی و بسیار جذاب هستند.

شرکت آهن و فولاد آنشان با بیش از ۱۰۰,۰۰۰ کارگر و کارکنان، بزرگ‌ترین کارخانه کشور است. پیش از این، مردم فکر می‌کردند که این کارخانه پیشرفته و مدرن است و نیازی به انقلاب فنی ندارد. آنان با آغاز جنبش‌های توده‌ای قوی، اصل مشارکت کادرها در کار تولید و مشارکت کارگران در مدیریت، اصلاح قوانین و مقررات غیرمنطقی و قدیمی و همکاری نزدیک میان کادرها، کارگران و تکنسین‌ها مخالف بودند؛ و نیز بر دخالت سیاسی در کار تأکید نداشتند. آنها به کار تنها چند نفر در محیط‌های محدود تکیه می‌کردند و بسیاری با سیستم واگذاری مسئولیت صرفاً به مدیر کارخانه مخالف بودند و منشور مجتمع آهن و فولاد مگنیتوگورسک (مجموعه‌ای از قوانین معتبر در یک کارخانه بزرگ فولاد شوروی) را مقدس می‌دانستند. این وضعیت تا زمان جهش بزرگ در سال ۱۹۵۸ ادامه داشت که مرحلهٔ اول را تشکیل می‌دهد.

سال ۱۹۵۹ مرحلهٔ دوم بود؛ در این سال، مردم شروع به تفکر کردند، به جنبش‌های توده‌ای اعتماد پیدا کردند و سیستم واگذاری مسئولیت صرفاً به مدیر کارخانه و منشور مگنیتوگورسک را زیر سؤال بردند. در جریان جلسهٔ لوشان در ژوئیهٔ ۱۹۵۹، کمیته مرکزی گزارش خوبی از آنان دریافت کرد که از جهش بزرگ حمایت می‌کرد، با انحراف راست مخالفت داشت و نهایت تلاش را پیشنهاد می‌داد؛ همچنین اهداف بلند ولی عملی را مطرح کرد. کمیته مرکزی از این گزارش بسیار خرسند شد و آن را به همکاران

مربوطه با توضیحات خود منتشر نمود. آنان به سرعت آن را از طریق تلفن به استان‌ها، شهرها و مناطق خودمختار منتقل کردند و در مبارزه علیه فرصت‌طلبی راست کمک کردند.

گزارش فعلی (مارس ۱۹۶۰) گامی دیگر به جلو است؛ دیگر بوی منشور مگنیتوگورسک را نمی‌دهد و منشور شرکت آهن و فولاد آنشان را پدید آورده است. بدین ترتیب منشور شرکت آهن و فولاد آنشان در چین و در شرق دور به وجود آمد. این مرحله سوم را نشان می‌دهد. اکنون این گزارش در اختیار شما قرار گرفته و از شما خواسته شده تا آن را به واحدهای بزرگ و متوسط تحت مدیریت خود و کمیته‌های حزبی تمام شهرهای بزرگ و متوسط منتقل کنید؛ و البته می‌توانید آن را به کمیته‌های حزبی ایالتی و سایر شهرها نیز منتقل نمایید. این سند باید برای مطالعهٔ کادرها استفاده شود تا ذهن آن‌ها تحریک شده و دربارهٔ امور واحدهای خود بیندیشند، به گونه‌ای که تحت رهبری مناسب، جنبش عظیم مارکسیستی–لنینیستی انقلاب اقتصادی و فنی در شهرها و روستاها، به صورت پیوسته و موج‌وار، در طول سال ۱۹۶۰ انجام شود.

یادداشت‌ها

[۱] کارخانه آهن و فولاد آنشان، که در دوره حکومت ژاپن در منچوری ساخته شد، اولین واحد صنعتی بزرگ مدرن چین بود و مرکز صنایع سنگین کشور محسوب می‌شد. این کارخانه محور صنعتی شدن در طول برنامه پنج‌ساله اول بود و امروزه یک مجتمع پیشرفته با بیش از ۱۰۰,۰۰۰ کارگر است که ۲۵ درصد فولاد کشور را تولید می‌کند و پایه اقتصاد صنعتی را تشکیل می‌دهد. منشور شرکت فولاد آنشان توسط کارگران آنشان پیشنهاد شد.

در مورد مسئله ضدچین

۲۲ مارچ ۱۹۶۰

[منبع: زنده باد اندیشهٔ مائو تسه‌تونگ، نشریه گارد سرخ]

رفقای گرامی، لطفاً به ضمیمه توجه کنید. این ماده‌ای است دربارهٔ افتتاح یک نمایشگاه در پاکستان توسط کشور ما.

به هر حال، مردم به اصطلاح ضدچین چه کسانی هستند؟ چند نفرند؟ آن‌ها شامل عناصر امپریالیستی از برخی کشورهای غربی، واپس‌گرایان و نیمه‌پس‌روها از برخی کشورهای دیگر و اصلاح‌طلبان و نیمه‌اصلاح‌طلبان از جنبش کمونیستی بین‌المللی می‌شوند. این سه دستهٔ مردم گفته می‌شود که درصد کمی از بشریت را تشکیل می‌دهند، مثلاً حدود ۵ درصد. حداکثر آن‌ها نمی‌توانند بیشتر از ۱۰ درصد باشند. فرض کنیم که از هر ۱۰۰ نفر، ۱۰ نفر با ما مخالفند. از جمعیت جهان که ۲/۷ میلیارد نفر است، بیش از ۲۷۰ میلیون نفر با ما مخالف نیستند. بقیه، یعنی ۲/۴۳ میلیارد نفر، یا از ما حمایت می‌کنند، یا مخالف ما نیستند، یا موقتاً توسط دشمنان ما فریب خورده و به ما مشکوک شده‌اند.

آخرین وضعیت مشابه وضعیتی است که قبل از ۱۹۴۹ در چین وجود داشت. در آن زمان، حزب ملی‌گرای کومنتانگ شایعاتی ساخت که حزب کمونیست قتل و آتش‌سوزی انجام می‌دهد و اعضای آن اموال و همسران خود را تقسیم می‌کنند. اکثر مردم به آن‌ها اعتماد نکردند و شکاک بودند. مدت کوتاهی بعد، حقایق واقعی آشکار شد. حزب کمونیست توسط مردم به عنوان منظم‌ترین و با فضیلت‌ترین حزب شناخته شد و دارای خط و سیاستی بود که بهترین انطباق را با خواسته‌های مردم داشت. و کومنتانگ بدترین حزب بود.

در جمعیت خود ما که ۶۵۰ میلیون نفر است، کسانی که واقعاً ضدکمونیست هستند، حداکثر ۱۰ درصد را تشکیل می‌دهند. یعنی بیش از ۶۵ میلیون نفر نیستند. و ۵۸۵ میلیون نفر یا از ما حمایت می‌کنند یا موقتاً مشکوک هستند. وضعیت در پاکستان چنین است، و در هند نیز همین‌طور. کسانی که واقعاً ضدچین هستند، بیش از چند نفر نیستند. در نمایشگاه دهلی نو، غرفه‌های کشاورزی کشورهای مختلف در جوّ به اصطلاح ضدچین افتتاح شد، اما بازدیدکنندگان از غرفه چین به ۳/۵ میلیون نفر رسید و از هر غرفهٔ کشاورزی دیگر بیشتر بود.

من به شما رفقا توصیه می‌کنم که تحلیل دقیقی از هر سه دستهٔ عناصر، یعنی عناصر امپریالیستی کشورهای غربی، واپس‌گرایان و نیمه‌پس‌روها از دیگر کشورها، و اصلاح‌طلبان و نیمه‌اصلاح‌طلبان جنبش کمونیستی بین‌المللی انجام دهید. نخست، تعداد آن‌ها واقعاً کم است. دوم، فعالیت‌های ضدچین آن‌ها حتی به یک تار موی ما هم آسیب نمی‌رساند. سوم، فعالیت‌های ضدچین آن‌ها باعث اتحاد کامل حزب و مردم شده و عزم و ارادهٔ آن‌ها را برای رسیدن به کشورهای غربی پیشرفته از نظر اقتصادی و فرهنگی و حتی پیشی گرفتن از آن‌ها تقویت می‌کند. چهارم، آن‌ها تنها سنگی را بلند خواهند کرد که بر پای خودشان خواهد افتاد. یعنی زشتی خود را در مقابل بیش از ۹۰ درصد مردم خوب آشکار خواهند ساخت.

بنابراین، از دیدگاه ما، فعالیت‌های ضدچین آن‌ها چیز خوبی است و نه چیز بد. این فعالیت‌ها نشان می‌دهد که ما واقعاً مارکسیست–لنینیست هستیم و کار ما بد نیست. برای آن‌ها این مسئله بد است و نه خوب، و نشانهٔ بدی است. بدشانسی از زمانی که چیانگ کای‌شک با کمونیسم مخالفت کرد، آغاز شد. در سال ۱۹۴۶، او حملهٔ همه‌جانبه‌ای علیه ما آغاز کرد. تنها پس از سه و نیم سال، توسط مردم سرکوب شد. همه این رویداد را می‌دانند.

در حال حاضر، وقتی خارجی‌ها فعالیت‌های ضدچین انجام می‌دهند، تنها کمی ما را لفظاً سرزنش می‌کنند و با دست نمی‌زنند. اگر بخواهند با دست به ما ضربه بزنند، قطعاً از سرنوشت چیانگ کای‌شک، هیتلر و توجو نجات نخواهند یافت.

رفقای گرامی، لطفاً این موضوع را بیندیشید: فرض کنیم آن ۱۰ درصد افراد بد و نیمه‌بد، ضدچین نباشند، بلکه طرفدار چین باشند، با ما دوستانه رفتار کنند، ما را تحسین کنند و از ما سخن‌های خوب بگویند، آن‌گاه چه وضعیتی برای ما ایجاد می‌شود؟ آیا ما نمی‌توانیم به اصلاح‌طلبانی تبدیل شویم که مارکسیسم و مردم را خائنانه ترک کرده‌اند؟

علاوه بر این، افراد بد و نیمه‌بد کشورهای مختلف هر روز فعالیت ضدچین نمی‌کنند، بلکه به صورت مقطعی و با بهانه‌های مختلف این کار را انجام می‌دهند. برای مثال، تحت بهانهٔ مسئلهٔ تبت و مرزهای چین و هند، مدتی فعالیت ضدچین داشتند، اما نمی‌توانستند دائماً با این بهانه فعالیت کنند، زیرا دلیل کافی نداشتند و بیش از ۹۰ درصد مردم به آن‌ها اعتماد نکردند. اگر هر روز فعالیت ضدچین می‌کردند، موضع آن‌ها روزبه‌روز غیرقابل تحمل‌تر می‌شد.

نفرت میان آمریکا و ما کمی عمیق‌تر است، اما آن‌ها هم هر روز فعالیت ضدچین انجام نمی‌دهند. آن‌ها نیز فعالیت‌های خود را به صورت مقطعی انجام می‌دهند، زیرا دلیل کافی برای حملهٔ روزانه وجود ندارد و شنوندگانشان از آن‌ها دلزده می‌شوند. وقتی بازار کوچک می‌شود، تنها می‌توان آن را بست. بعد از مدتی، وقتی بهانهٔ جدیدی پیش بیاید، فعالیت‌های ضدچین را دوباره آغاز خواهند کرد.

نه تنها اکنون وقفهٔ کوتاهی بین دو موج فعالیت ضدچین وجود دارد، بلکه ممکن است در آینده وقفه‌ای طولانی‌تر نیز ایجاد شود. این موضوع بستگی به عملکرد ما دارد. برای مثال، اگر کل حزب و مردم واقعاً

متحد شوند و تولید ناخالص و سرانهٔ تولید در اقلام اصلی ما به تولید آن‌ها برسد یا از آن پیشی گیرد، این وقفه‌ها طولانی‌تر خواهد شد. یعنی این امر آمریکایی‌ها را وادار می‌کند که با ما روابط دیپلماتیک برقرار کنند و برابر با ما تجارت کنند، یا در غیر این صورت منزوی خواهند شد.

ما تجربه‌های پیشرفتهٔ اتحاد جماهیر شوروی را داریم. در چند دههٔ گذشته، هیچ‌کس با مخالفت موفقیت‌آمیز علیه شوروی روبه‌رو نشده است. شدیدترین مخالفت‌ها به صورت حملهٔ نظامی علیه شوروی بود، که عمدتاً به تهاجم وحشیانهٔ هیتلر در جنگ جهانی دوم اشاره دارد. شکست او نیز فاجعه‌بارترین بود.

بنابراین، می‌خواهم به شما رفقا توصیه کنم که از این ماده در مورد پاکستان برای اندیشیدن به وظایف و کارهای خود استفاده کنید و از ماهیت و اهمیت مسئلهٔ به اصطلاح ضدچین، آمادگی ذهنی کافی برای پذیرش واقعیت را داشته باشید که حدود ۱۰ درصد مردم جهان به صورت مقطعی و برای مدت طولانی با ما مخالف خواهند بود. شما باید در مورد آنچه به عنوان مدت طولانی نامیده می‌شود، حداقل ۱۰ سال یا حتی کل ۴۰ سال باقی‌ماندهٔ سدهٔ بیستم بیندیشید.

اگر این ۴۰ سال را در اختیار داشته باشیم، وضعیت جهان تا پایان قرن بسیار تغییر خواهد کرد. اکثریت یا بیشتر آن ۱۰ درصد افراد بد یا نیمه‌بد، احتمالاً توسط مردم خود سرنگون خواهند شد. در کشور ما، به طور متوسط، هر نفر احتمالاً دارای ۱,۰۰۰ تن فولاد و ۳,۰۰۰ تا ۴,۰۰۰ کَتی غله و خوراک خواهد بود و اکثریت مردم دارای تحصیلات دانشگاهی خواهند بود. تا آن زمان، سطح آگاهی سیاسی و نظری مردم بسیار بالاتر از اکنون خواهد بود. احتمالاً کل جامعه در آن زمان به جامعه‌ای کمونیستی تبدیل خواهد شد.

خلاصه اینکه، اصل همهٔ مسائل در اتحاد خود ما و کیفیت عملکرد ما نهفته است.

آثار کلاسیک پیشنهادی برای کادرهای عالی‌رتبه

۱۹۶۰

[منبع: Long Live Mao Zedong Thought, نشریه گارد سرخ]

مارکس:

۱. مانیفست کمونیست
۲. دستمزد، کار و سرمایه
۳. پیش‌گفتار و مقدمه بر نقد اقتصاد سیاسی
٤. مبارزات طبقاتی در فرانسه، ۱۸۴۸–۱۸۵۰
۵. هجدهم برومر لویی بناپارت
٦. به کوگلمن
۷. دستمزد، قیمت و سود
۸. جنگ داخلی در فرانسه
۹. نقد برنامهٔ گوتا

انگلز:
۱. جنگ ۱۸۵۲ ائتلاف مقدس علیه فرانسه
۲. مقدمه‌ای بر دیالکتیک طبیعت
۳. سوسیالیسم آرمانی و علمی
٤. ضد دورینگ (بخش مربوط به خشونت)
۵. لودویگ فویرباخ و پایان فلسفهٔ کلاسیک آلمان

لنین:
۱. دفترچه‌های فلسفی
۲. چه باید کرد؟
۳. دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک
٤. مادی‌گرایی و امپریوکریتیسیسم
۵. دربارهٔ امپریالیسم

۶. دولت و انقلاب
۷. انقلاب پرولتری و کاوتسکی مرتد
۸. کمونیسم جناح چپ، بیماری کودکی
۹. دربارهٔ مارکس، انگلز و مارکسیسم
استالین:
۱. مسائل لنینیسم
۲. دربارهٔ مرتجعان (آثار گردآوری‌شده)
۳. دوره کوتاه تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک)
۴. مارکسیسم و مسائل زبان‌شناسی
۵. مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد شوروی
پلخانف:
۱. دربارهٔ تکامل دیدگاه مونیستی تاریخ
۲. دربارهٔ ادبیات و هنر

اصول آموزش جوانان

۱۹۶۰

[منبع: Long Live Mao Zedong Thought, نشریه گارد سرخ]

اصول آموزش جوانان عبارت‌اند از:

۱. آموزش دادن به آنان برای درک مارکسیسم–لنینیسم و غلبه بر آگاهی خرده‌بورژوایی.
۲. آموزش دادن به آنان برای داشتن انضباط و سازمان‌یافتگی و مخالفت با آنارشیسم و آزادی‌گرایی در سازمان.
۳. آموزش دادن به آنان برای نفوذ قاطعانه در سطوح پایین کار عملی و مخالفت با نگاه تحقیرآمیز به تجربهٔ عملی.

دستورالعمل در مورد مسئله تمایز طبقاتی

[منبع: Long Live Mao Zedong Thought, نشریه گارد سرخ]

ضروری است که وضعیت طبقاتی افراد تعیین شود. هرچند افراد بد در اقلیت هستند، اما با این حال در برخی بخش‌های حیاتی حضور دارند و در قدرت‌اند. باید بین مولفهٔ طبقاتی یک فرد و عملکرد خود او تفاوت گذاشت، که عمدتاً روی عملکرد او تأکید می‌شود. ترسیم خطوط طبقاتی یعنی کشف عناصر بد.
همچنین مهم است که بین سابقهٔ طبقاتی و عملکرد شخصی تفاوت گذاشته شود و تأکید بر عملکرد باشد. نظریهٔ مولفهٔ انحصاری نادرست است. سؤال این است که آیا فرد موضع طبقاتی اولیهٔ خود را حفظ می‌کند یا موضع طبقاتی تغییر یافته می‌گیرد، یعنی طرف کارگران و دهقانان فقیر و کم‌درآمد را می‌گیرد. علاوه بر این، نباید دچار فرقه‌گرایی شد، بلکه باید با اکثریت متحد شد، حتی اگر شامل برخی از زمین‌داران و دهقانان ثروتمند و فرزندان آن‌ها هم باشد.
برخی از ضدانقلاب‌ها و خرابکاران وجود دارند که باید تغییر یابند و اگر بخواهند تغییر کنند، باید همهٔ آنان را بپذیریم. اما اگر فقط به سابقه نگاه کنیم، حتی مارکس، انگلس، لنین و استالین هم پذیرفتنی نخواهند بود. برای مثال، مارکس ابتدا ایدئالیسم را مطالعه کرد و بعد ماده‌گرایی را قبل از اینکه مارکسیسم را توسعه دهد. هم هگل و هم فوئرباخ مربیان او در زمینه فلسفه بودند.
هدف از تعیین وضعیت طبقاتی در کارخانه‌ها عمدتاً این است که آن دبیران حزب ملی‌گرای چین، ژنرال‌ها، افسران واپس‌گرا، زمین‌داران فراری، زمین‌داران و دهقانان ثروتمند، ضدانقلاب‌ها و عناصر بد را شناسایی کنیم. همانطور که در کارخانهٔ پای–یین بود، هدف بررسی افراد بد بود، نه همهٔ کارکنان یا پرسنل فنی که از طبقات بهره‌کش آمده بودند. برخی از آنان قبلاً به طبقات بهره‌کش خدمت می‌کردند. اگر عملکرد فعلی آن‌ها خوب است، باید به آن‌ها اعتماد کرد، و حتی اگر خیلی خوب نیست، باید تغییر یابند.
برای تولید نظریهٔ سوسیالیستی، روشنفکران باید پدیده‌های موجود مبارزهٔ طبقاتی را مطالعه کنند، نتایج مطالعهٔ خود را به صورت نظری تقویت کنند و آن‌ها را تبلیغ کنند، و بدین وسیله طبقهٔ کارگر را از یک طبقهٔ پراکنده به یک طبقهٔ سازمان‌یافته و از یک طبقهٔ خودتوسعه‌یابنده به یک طبقهٔ خودآگاه تبدیل کنند. کارگران، چون هر روز تحت استثمار و سرکوب کار می‌کنند و زندگی می‌گذرانند، نمی‌توانند مارکسیسم را خودشان تولید کنند.
مارکس خود کارگر نبود، اما توانست روند توسعه را درک کند و پس از مطالعهٔ تحلیلی، فلسفهٔ بورژوایی را به فلسفهٔ پرولتاریا و اقتصاد سیاسی بورژوایی را به اقتصاد سیاسی پرولتاریا تبدیل کند و بدین ترتیب

کارگران را آموزش دهد. در واقع، برای یک کارگر امکان ندارد که این همه کتاب را بخواند یا این حجم سنگین متون را مطالعه کند، هرچند برخی از پیشرفته‌ها ممکن است بیشتر بخوانند.
پدیدهٔ مبارزهٔ طبقاتی هزاران سال وجود داشته و حتی بورژوازی هم پذیرفته بود که مبارزهٔ طبقاتی وجود دارد. فقط مارکس و انگلس بودند که آن را به یک نظریه تبدیل کردند و سیستماتیک نمودند. ما باید بورژوازی را سرنگون کنیم. سوسیالیسم پس از سرمایه‌داری آمده است. خود من نیز از طبقهٔ زمین‌دار یاد گرفتم، با مطالعهٔ کتاب کنفوسیوس به مدت شش سال و شرکت در مدارس بورژوایی به مدت هفت سال، مجموعاً ۱۳ سال. در آن زمان فقط ۲۰ سال داشتم و اساساً نسبت به مارکس ناآگاه بودم. تنها پس از انقلاب اکتبر با مارکس آشنا شدم و کتاب‌های او را مطالعه کردم.

سخنرانی در پلینوم نهم کمیته مرکزی هشتم حزب کمونیست چین

۱۸ جنوری ۱۹۶۱

[منبع: زنده باد اندیشهٔ مائو تسه‌دونگ، نشرهٔ گاردهای سرخ]

بگذارید در مورد «تحقیق و مطالعه» صحبت کنم، همان‌طور که در کنفرانس کاری انجام دادم. در دورهٔ انقلاب دموکراتیک، ما اشتباهات زیادی در خط سیاسی مرتکب شدیم؛ هم جناح راست تحقیق و مطالعه نکرد و هم جناح چپ. پرسش‌هایی مانند این‌که شرایط در چین در آن زمان چه بود و چه خط و چه تاکتیکی باید به‌کار گرفته شود، حل نشده باقی ماند. پس از شکست انقلاب بزرگ و جنگ دوم داخلی انقلابی، ما از خلال کنفرانس تسون‌یی و جنبش تصحیح کمیته مرکزی هفتم گذشتیم، و تا سال ۱۹۴۹ پیروزی انقلابی را به‌دست آوردیم.

در جریان جنگ آزادی‌بخش، شرایط نبرد با چیانگ کای‌شک نسبتاً روشن بود؛ ما با جنبه‌های گوناگون انقلاب تا اندازه‌ای آشنا بودیم و اوضاع نسبتاً ساده بود.

اما پس از پیروزی، هنگامی که با زندگی صدها میلیون انسان سروکار داشتیم، وضعیت بسیار پیچیده‌تر شد. با توجه به اشتباهات گذشته، آموزش دادن به کل حزب آسان بود. برای چند سال همه سرگرم تحقیق و مطالعه بودند، اما نه چندان زیاد. ما درک عمیقی از شرایط نداشتیم. بازگشت ملاکان یک نمونه بود. این چیزی نبود که بخواهیم به زور به آن‌ها نسبت دهیم ـ واقعیت همین بود. آن‌ها پرچم حزب

کمونیست را برافراشته بودند، اما کاری که در عمل می‌کردند بازگرداندن وضع پیشین بود. تنها پس از بروز ناآرامی‌ها دریافتیم که هر سه سطح واحدهای تعاونی، در مجموع، پیوندهایی با ضدانقلاب دارند. بوروکرات‌های خشک و بی‌روح متحدان انقلاب دموکراتیک بودند؛ علاوه بر آن، برخی افراد گیج وجود داشتند که نظام مالکیت سه‌سطحی را نمی‌فهمیدند و درک نمی‌کردند که اگر باد کمونیستی نتواند بوزد، ضدانقلاب از آن برای رسیدن به مقاصد شوم خود استفاده خواهد کرد.

در هونان ما «چهار بالا» داشتیم ـ هدف‌های بالا، برآورد تولید بالا، نرخ بلند خرید دولتی و سطح بلند مصرف مواد غذایی؛ اما حالا دیگر آن‌ها را به‌کار نمی‌بریم ـ به‌جای آن داریم معیارها را پایین می‌آوریم و فشار را از دوش آن‌ها برمی‌داریم. اوضاع به سمت دیگری می‌رود، و این بیشتر با واقعیت سازگار است.

ما پنج سال است که در بارهٔ «زراعت، صنایع سبک و صنایع سنگین»، «انکشاف هم‌زمان صنعت و زراعت» و «راه‌رفتن بر دو پا» صحبت می‌کنیم، و سال گذشته این‌ها تحقق نیافت، اما به نظر می‌رسد که امسال احتمالاً تحقق یابد. تنها می‌توانیم بگوییم «احتمالاً»، زیرا هنوز تحقق نیافته، اما این واقعیت در پلان‌ها انعکاس یافته است.

در مورد بازگشت ملاکان نیز تحقیق و مطالعه ناکافی بود. ما توجه بیشتری به عناصر ضدانقلابی شهری داشتیم. پس از رویدادهای هنگری، اجازه دادیم که به‌صورت پراکنده آزادی بیان شود و ده‌ها هزار «هنگری کوچک» به‌وجود آمد؛ «هنگری‌های کوچک» در دانشگاه پیکینگ، دانشگاه مردم و دانشگاه تسینگ‌هوا ظاهر شد و بیش از چهارصد هزار راست‌گرا تصفیه شدند. در روستاها نیز تصفیه صورت گرفت، اما نه به‌صورت کامل؛ ولی ما هرگز مشکل بازگشت ملاکان را پیش‌بینی نکرده بودیم ـ یا اگر هم کرده بودیم، تنها به‌طور مجرد، زیرا همیشه از تناقض میان بورژوازی و پرولتاریا سخن می‌گفتیم و در قطعنامهٔ کمیتهٔ مرکزی هشتم، تناقض میان شیوه‌های پیشرفتهٔ تولید و شیوه‌های عقب‌ماندهٔ تولید ذکر شده بود.

برنامهٔ ضدراست‌گرایی کنفرانس لوشان، جنبش اصلاح «چپ‌گرایان» را مختل کرد. در آن زمان ضدراست‌گرایی یک ضرورت مطلق بود. باد کمونیستی دوباره وزیدن گرفت و ما برخی «کارهای بزرگ» را انجام دادیم. در واقع، پروژه‌های بزرگ آبیاری و صنایع بزرگ دستاوردهای عظیم و انکارناپذیر داشتند.

از میان مشکلات باد کمونیستی، بوروکرات‌های خشک، افراد گیج و بازگشت ملاکان در صفوف انقلابی، برخی از آن‌ها روشن نشده بودند و برخی هم مورد بحث قرار گرفتند اما بدون نتیجهٔ چشمگیر.

در کنفرانس لوشان، مشکل جنبش اصلاح «چپ‌گرایان» هنوز روشن نشده بود، اما پنگ ته‌هوای[[۱]] ما را واداشت که چالش را بپذیریم و ضدچپ‌گرایان را پراکنده کنیم.

سال گذشته رفقای رهبری مرکزی انرژی اصلی‌شان را به مسایل بین‌المللی اختصاص دادند. در شانگهای در ماه جنوری، کانتون در فبروری، هانگ‌چو در مارچ، شانگهای در می، پِی‌تای‌هو در سپتمبر و در کنفرانس مسکو، کمیتهٔ مرکزی به مسائل [بین‌المللی] توجه کرد و این امر بر رفقای محلی تأثیر منفی گذاشت.

چرا خروشچف آن‌قدر مشتاق برگزاری کنفرانس بخارست بود و چرا در ماه جولای پلینوم شوروی آغاز به حمله بر ما کرد؟ زیرا اگر چنین نمی‌کرد در دردسر می‌افتاد: موقعیت او در داخل چندان مستحکم نبود و آن‌ها وضعیت را به‌درستی ارزیابی نکرده بودند. آن‌ها از سه مقاله مانند طاعون می‌ترسیدند، در حالی‌که ما از «سه نه» نمی‌ترسیدیم. ما صدها هزار کتاب تجدیدنظرطلبانه را دوباره چاپ کردیم ـ از همهٔ آن‌ها نمی‌ترسیدیم، و باید مطالعه می‌شدند. اما آن‌ها می‌گفتند که ما دسته‌بندی‌ها را برمی‌انگیزیم، این‌که چین دسته‌بندی‌ها را برمی‌انگیزد، و آن سه مقاله برنامهٔ ما برای تحریک علیه اتحاد شوروی است.

نه تنها ما، بلکه بسیاری از خارجی‌ها نیز گفته‌اند که سه مقاله خوب بودند.

چرا او (خروشچف) آن‌قدر مشتاق برگزاری کنفرانس بخارست بود؟ زیرا می‌خواست موقعیت خود را محکم کند و آن‌ها فکر می‌کردند که با این کار می‌توانند ما را سرکوب کنند.

ما باید تمام انرژی خود را برای رسیدگی به وضعیت داخلی بسیج کنیم. برای این‌که طبقهٔ کارگر با اکثریت دهقانان متحد شود، باید با تکیه بر دهقانان فقیر و دهقانان متوسط پایین و همچنین دهقانان متوسط با نگرش مثبت آغاز کند.

کنفرانس مسکو روند ضدچینی را کاهش داد، روندی که از فرصت‌طلبان راست‌گرا در احزاب برادر در ایالات متحده، هند و یوگسلاوی آغاز شده بود.

من با نظر رفیق لیو هسیا موافقم که مشکلات حل نشده‌اند زیرا آن‌ها یک پایهٔ اجتماعی دارند.

در حزب ما نیز کسانی هستند که نمایندهٔ طبقهٔ ملاکان و بورژوازی‌اند.

ما نباید به منافع دهقانان متوسط متمول آسیب برسانیم. آن‌ها نمی‌توانند از دهقانان بهره‌کشی کنند. این کار ضدمارکسیستی خواهد بود. همین که آن‌ها را جبران و غرامت بدهیم، توده‌ها راضی خواهند شد و روحیهٔ آنان تغییر خواهد کرد.

امسال ما «دو حساب» نخواهیم کرد و یا وزن‌های بیشتری به ترازو اضافه نخواهیم کرد؛ در همه چیز از واقعیت شروع خواهیم کرد. ما به سادگی مواد غذایی را وزن و ذخیره خواهیم کرد؛ از «چهار بالا» استفاده نخواهیم کرد؛ کمی آن‌ها را کاهش خواهیم داد و به‌طور قاطع یک حساب واحد، مبادلهٔ ارزش برابر، توزیع بر اساس کار، کار بیشتر – دریافت بیشتر را اجرا خواهیم کرد؛ و «پنج عادت» را قاطعانه پاک‌سازی خواهیم کرد.

در اصلاحات شهری، برنامه‌های پایلوت اجرا خواهیم کرد. شهرها ویژگی‌های شهری ویژه دارند که با مناطق روستایی متفاوت است.

به نظر می‌رسد که پلان‌ها امسال خیلی بالاتر از سال گذشته نخواهد بود. برخی پیشنهاد می‌کنند که تولید فولاد امسال تغییر نکند و تولید آن در ۱۸،۵۰۰،۰۰۰ تن یا احتمالاً ۱۹،۰۰۰،۰۰۰ تن بماند، اما خیلی بالاتر از سال گذشته نباشد. این پیشنهاد معقول است. از آنجا که اهداف برنامهٔ پنج‌ساله دوم مدت‌هاست که محقق شده، نیازی به افزایش کمیت نیست، اما کیفیت افزایش خواهد یافت.

با این‌که تولید فولاد افزایش نمی‌یابد، امپریالیست‌ها و تجدیدنظرطلبان ممکن است بگویند که جهش بزرگ ما شکست خورده است. آن‌ها می‌توانند هرچقدر می‌خواهند ما را سرزنش کنند، اما در واقع ما بر کیفیت، تکنولوژی، استانداردها، مدیریت، نرخ تولید، کاهش هزینه‌های تولید، استفاده از مواد مناسب برای هر هدف، رفع کمبودها، تعدیلات و تحکیم، گردآوری، ارتقاء کار می‌کنیم... در واقع، این مانند پرورش دادن خوک‌های چاق در تالار است.

تولید فولاد انگلستان فعلاً بیشتر از ماست، اما ما حتماً قادر خواهیم بود ظرف هفت سال آینده به انگلستان برسیم یا حتی از آن پیشی بگیریم. آیا می‌توانیم به آلمان غربی (۳۴ میلیون تن) برسیم؟ باید صبر کنیم و ببینیم. ما در ساخت و ساز اقتصادی تجربه نداریم (این موضوع را با ادگار اسنو مورد بحث قرار داده‌ام)، و درک ما از قوانین باید چند بار تکرار شود، اما امیدواریم موفقیت ما همانند انقلاب دموکراتیک ۲۸ سال طول نکشد. در واقع، ۲۸ سال مدت زیادی نیست. احزاب برادری زیادی هستند که تقریباً هم‌زمان با حزب ما تأسیس شده‌اند و هنوز موفق نشده‌اند. ما می‌توانیم آن مدت را هشت سال کاهش دهیم و همچنان تجربهٔ خود را به‌دست آوریم، اما نمی‌توان آن را بیش از حد کاهش داد همان‌طور که قبلاً امید داشتیم. ما نمی‌توانیم آنچه را نمی‌دانیم، تغییر دهیم.

در نهایت، باید مردم را به پیش برانیم؛ نمی‌خواهیم دوباره در جلسهٔ مارچ با راست‌گرایی مقابله کنیم ـ همه باید واقعاً انقلابی باشند. ما باید با قاطعیت به خط کلی پایبند باشیم و هدف بلند داشته باشیم. برخی گفته‌اند که اکنون تنها باید بر «نتایج بهتر و اقتصادی‌تر» تأکید کنیم و نه بر «نتایج بزرگ‌تر و سریع‌تر». در بخش غذا به «نتایج بزرگ‌تر و سریع‌تر» نیاز داریم، و همچنین در صنعت با توجه به درجه مواد، استانداردها و کیفیت، به «نتایج بزرگ‌تر و سریع‌تر» نیاز داریم.

در مسئلهٔ اتحاد، اتحاد کمیتهٔ مرکزی قلب اتحاد کل حزب است. در کنفرانس لوشان، تعداد کمی از رفقا با اتحاد مخالفت کردند، اما ما امیدواریم با آن‌ها متحد شویم، هرچقدر هم که اشتباه کرده باشند. اگر آن‌ها بگویند «شما هم اشتباه کرده‌اید»، من می‌گویم مشکلی نیست: همه اشتباه می‌کنند، در این ما شبیه هم هستیم؛ اما تفاوت در اندازه و شدت، تفاوت در ماهیت، تعداد و کیفیت وجود دارد. اگر شما اشتباه کرده‌اید، از بلند نگه داشتن سر خود نترسید، و اگر جایگاه کاری برخی رفقا پایین آمده است، مشکلی ندارد.

نامهٔ پنگ ته‌هوای[[۱]] که یک سال مطالعهٔ خود را گزارش می‌دهد، خوش‌آمد است، چه پیشرفت کرده باشد و چه نه.
علاوه بر این، وقتی رفقایی در کمیتهٔ مرکزی و مناطق محلی کار می‌کنند که آن‌ها نیز اشتباه کرده‌اند، ما خوش‌آمد می‌گوییم که در طول کار خود اشتباهات خود را اصلاح کنند. وضعیت در شاندونگ، هونان و کانسو جدی بود. آن‌ها شرایط را کاملاً نمی‌فهمیدند، بنابراین تصمیم‌گیری‌شان چندان بزرگ نبود و روش‌هایشان چندان درست نبود. حالا که شرایط را فهمیده‌اند، مدیریت آسان‌تر است. هسین‌یانگ، هونان، که همهٔ ما نگران آن بودیم، اکنون به منطقهٔ خوبی تبدیل شده، منطقه‌ای انقلابی که برگ تازه‌ای

زده و قدرت سیاسی را به‌دست گرفته است؛ کانسو نیز وضعیت بهتری پیدا کرده است. در سایر مناطق، حدود ۲۰ درصد دچار فروپاشی شده‌اند. این تنها به خاطر مشکل غذا نیست؛ طبق گزارش فرمانده کل، ۴۰۰ از ۱۰،۰۰۰ واحد نظامی ـ ۴ درصد ـ دچار فروپاشی شده‌اند، و این به دلیل مشکل غذا نبوده، بلکه به این دلیل بوده که رهبری به دست دشمن افتاده بود. این موضوع در شهرها، کارخانه‌ها و مدارس نیز صادق بود.

طبق سیاست ما، باید دشمن را از بین ببریم. بوروکرات‌های خشک باید به بوروکرات‌های خلاق تبدیل شوند. اگر پس از مدت طولانی نتوانند خلاق شوند، آنگاه باید آن‌ها را از بین ببریم.

بیش از ۹۰ درصد جمعیت انسان‌های خوب‌اند، اما در میان آن‌ها افراد گیج نیز وجود دارند. خود ما هم گیج بوده‌ایم ـ وگرنه چرا مجبور شدیم راهپیمایی طولانی (مارش بزرگ) را انجام دهیم؟ زیرا شرایط را نمی‌فهمیدیم و سیاست‌های ما مناسب نبود.

اکنون در برخورد با پرسش‌های نوین انقلاب اجتماعی و ساختار اجتماعی، باید گروه‌های آموزشی تأسیس کنیم و کادرهای ولسوالی، کمیون و گردان‌ها را آموزش دهیم، تا آن‌ها سیاست را درک کنند.

نمی‌توانیم بگوییم که اکثر کادرها غیرقابل اعتماد هستند یا افراد حزب ملی‌گرای چین (ک.م.ت) هستند ـ باید هر کسی را که می‌توانیم متحد کنیم ـ اما همچنین نمی‌توانیم تعداد زیادی از عناصر ضدانقلابی را بکشیم. باید در کشتن مردم محتاط باشیم و اشتباهات گذشته را تکرار نکنیم. اتحاد شوروی تعداد زیادی از مردم را کشت. در ینان ما اعلام کردیم که هیچ کادری نباید کشته شود. حتی پان هان‌نین[[۲]] هم نمی‌توانست کشته شود، زیرا یک قتل منجر به قتل دیگر می‌شود و افراد بیشتری کشته خواهند شد. اگر بخواهیم دستور بودایی در مورد عدم‌کشتن را عملی کنیم ـ تنها چند نفر هستند که باید کشته شوند، زیرا در غیر این صورت خشم مردم فروکش نمی‌کند. وقتی کمیتهٔ مرکزی اشتباه می‌کند، مسئلهٔ کشتن مطرح نمی‌شود. ما اشتباه استالین را تکرار نخواهیم کرد، اما همچنین اشتباه متمدن‌تر خروشچف در برکناری کمیتهٔ مرکزی را نیز انجام نخواهیم داد.
ما باید با اتحاد شوروی، با احزاب برادر و با ۸۷ حزب ملی متحد شویم، بدون توجه به اتهاماتی که علیه ما وارد می‌کنند. نباید از انتقاد ترس داشته باشیم، زیرا از زمانی که حزب کمونیست وجود داشته است، انتقاد نیز وجود داشته و بدون آن ما حزب کمونیست نبودیم. فرقی نمی‌کند که موضع آن‌ها چه باشد، ما باید سیاست وحدت را اتخاذ کنیم. در مواقع ضرورت، برای مثال در یک کنفرانس، در صورت خروج از

اصول درست، هر شخصی، فرقی نمی‌کند کی باشد، باید مورد انتقاد قرار گیرد. آن‌ها ما را به پنج مورد سرزنش کرده‌اند: بودن یک «ببر کاغذی»، «باد شرق بر باد غرب غالب است»، هر چه نهرو بیشتر ضدچین باشد بهتر است، و سینیزه کردن مارکسیسم–لنینیسم.

مارکسیسم–لنینیسم اساساً یکی است اما شاخه‌ها و برگ‌های متفاوتی دارد، مانند یک درخت واحد که شاخه‌ها و برگ‌های متعددی دارد. شرایط در کشورهای مختلف متفاوت است. در گذشته ما تنها به حقایق جهان‌شمول توجه می‌کردیم و به تحقیق و مطالعه توجه نمی‌کردیم و از این بابت متضرر شدیم. امیدوارم امسال سال تحقیق و مطالعه باشد، سالی که تحقیق و مطالعه شکوفا شود. وقتی دربارهٔ این امور صحبت کردم، کسی مخالفت نکرد، اما بسیاری نیز حمایت نکردند، یا اگر کردند، حمایت خود را عملی نکردند. در تحقیق و مطالعه، انجام تحقیقات تخصصی اشکالی ندارد. اگر از آن‌ها حمایت می‌کنید، می‌توانید آن‌ها را عملی کنید؛ اما اگر از آن‌ها حمایت نمی‌کنید، کاری نمی‌توان انجام داد.

اگر واقعاً توده‌ها را برانگیزیم، آن‌ها می‌توانند تشخیص دهند که عناصر خوب و بد کدام‌اند. برخی عناصر ملاک یا عناصر بد هستند که رهبری را در دست گرفته‌اند، برخی کادرهایی هستند که از مسیر انحراف کرده و بازگردانده شده‌اند... توده‌ها می‌توانند تشخیص دهند، اما ما از سوی دیگر توانایی زیادی در تشخیص نداشته‌ایم. ما باید تصمیم و اراده داشته باشیم، باید تعداد زیادی کادر بفرستیم تا عمیقاً با توده‌ها ارتباط برقرار کنند و آن‌ها را به عمل وادارند؛ در غیر این صورت قادر به حل مشکل نخواهیم بود.

وقتی وارد کار بازرسی می‌شویم، باید با چشمان خود ببینیم، نه چشمان دیگران، و با گوش خود بشنویم، با دست خود لمس کنیم، با دهان خود بحث کنیم، جلسات تحقیق و بررسی برگزار کنیم... در این چند سال اخیر ما تحقیق نکرده‌ایم و کارها را بر اساس برآوردها انجام داده‌ایم؛ من از رفقا می‌خواهم که احیای تحقیقات را ترویج دهند. در همه چیز باید از واقعیت شروع کنیم و اگر از اوضاع اطمینان نداریم، نظر ندهیم یا قطعنامه صادر نکنیم. انجام تحقیق کار سختی نیست و نیازی به تعداد زیاد افراد یا زمان طولانی ندارد؛ در مناطق روستایی می‌توانید یک واحد کمون را بررسی کنید و در شهر یک یا دو کارخانه، فروشگاه یا مدرسه، و در مجموع بیش از یک دوجین مورد نیست. لازم نیست همهٔ کارها را خودتان انجام دهید: اگر یکی دو مورد را خودتان انجام دهید، می‌توانید گروهی برای باقی کارها سازماندهی کنید و خودتان هدایت کنید... این بسیار مهم است: دبیران و اعضای کمیتهٔ حزب باید همه تحقیق و مطالعه

کنند، وگرنه ممکن است درک روشنی از شرایط نداشته باشند. شما باید موارد خوب، متوسط و بد را به‌عنوان نمونه‌های معیار بشناسید.
در کار ما سه چیز لازم است: درک شرایط، ارادهٔ قوی و جهت‌گیری درست. درک روشن شرایط در اولویت است و اساس تمام کارها را تشکیل می‌دهد، زیرا اگر شرایط درک نشود، اساس برای بحث وجود ندارد.

حتی سیاست درست هم اگر شرایط فهمیده نشود، کمکی نمی‌کند. سیاست کنفرانس چنگ‌چو درست بود، اما آن‌ها می‌گفتند که ما حساب‌ها را تسویه نمی‌کنیم و هیچ‌کس را جبران و غرامت نخواهیم داد. اما بعداً این موضع تغییر یافت. کنفرانس شانگهای هجده ماده تصویب کرد، گزارش ما–چنگ را نقد کرد و گفت که ما جبران و غرامت خواهیم داد. در سال ۱۹۵۹ من سی تا چهل هزار کلمه مطلب منتشر کردم، اما روشن است که صرف «نبرد روی کاغذ» بی‌فایده است، زیرا شرایط پنهان شده بود. تفاوت‌هایی در درک وجود داشت؛ اما اکنون درک رفقا در کمیته‌های ولایتی و محلی عمیق‌تر شده است.

در سال ۱۹۶۱ ما خواستار سالی با موضوع «پی‌بردن به حقیقت از واقعیت» بودیم. ما سنت «پی‌بردن به حقیقت از واقعیت» داریم، اما احتمالاً با افزایش فشار کار اداری، دیگر به عمق مسائل توجه نکرده‌ایم. اگر نمونه‌های شاخص را نفهمید، نمی‌توانی کار خود را به آسانی انجام دهی. از حالا به بعد، همه باید تحقیق و مطالعه کنند و فقط دیگران را سرزنش نکنند.

در دورهٔ ضدامپریالیستی و ضدفئودالی انقلاب دموکراتیک، ما بر کار تحقیق تأکید داشتیم و عادت تحقیق و مطالعه در کل حزب نسبتاً خوب بود. در حدود ۱۰ سال پس از آزادی، کار ما در این زمینه کاهش یافته است. چرا؟ ما باید این را تحلیل کنیم. زیرا در دورهٔ انقلاب دموکراتیک، چندین اشتباه در خط انجام دادیم... هم راست‌ها و هم چپ‌ها در تحقیق و مطالعه کوتاهی کردند. برای مدتی طولانی، سؤال‌های مربوط به اینکه شرایط در چین در آن زمان چگونه بود و چه استراتژی، تاکتیک و سیاست‌هایی باید اتخاذ شود، حل نشده بود.

در جنگ آزادی، در مبارزه با چیانگ کای‌شک، ما توجه زیادی به تحقیق داشتیم و شرایط نسبتاً روشن بود. ما با جنبه‌های مختلف پیشبرد انقلاب آشنا بودیم و مشکلات نسبتاً ساده بودند. پس از آزادی، وضعیت پیچیده‌تر شد. در گذشته وقتی اشتباهاتی کرده بودیم، آموزش کل حزب نسبتاً آسان بود. پس از آزادی، برای چند سال تحقیقات و مطالعه‌هایی انجام دادیم، اما کافی نبود و درک خوبی از شرایط

نداشتیم، مانند مسئلهٔ بازگردانی ملاکان. تنها پس از وقوع ناآرامی‌ها متوجه شدیم که ملاکان بازگردانی شده‌اند.

به‌طور کلی، هر سه سطح ـ ولسوالی‌ها، کمون‌ها و گردان‌ها ـ تا حدودی ضدانقلاب بودند. عناصر بوروکرات خشک که به سیاست حزب یا زندگی یا مرگ مردم توجهی نداشتند، به دستهٔ سوم عناصر بد تعلق داشتند. در دستهٔ دوم، عناصر منحرف؛ و در دستهٔ اول، عناصر ملاک قرار دارند. دسته‌های اول و دوم تضاد با دشمن هستند... تضاد با بوروکرات‌های خشک تضاد میان مردم است، اما باید به‌شدت با آن‌ها برخورد شود، با کنار گذاشتن آن‌ها از موقعیت‌های رهبری و آموزش و اصلاح آن‌ها. همهٔ کسانی که می‌خواهند خود را اصلاح کنند می‌توانند از طریق کار خود این کار را انجام دهند.

دستهٔ دیگری وجود دارد که نمی‌دانند چگونه باید پیش بروند، گیج و سردرگم هستند؛ این دسته چهارم است. در دستهٔ پنجم کسانی هستند که دانش متوسط در مسائل سیاست دارند و در برخی پرسش‌ها وضوح ندارند. در دستهٔ ششم کسانی هستند که ذهنشان روشن نیست، اما می‌دانند چه کاری باید انجام دهند و آن را نسبتاً خوب انجام می‌دهند. در سراسر کشور، بیش از ۹۰ درصد کادرها خوب یا نسبتاً خوب‌اند. از کمون‌ها و گردان‌ها، ۸۰ درصد خوب یا نسبتاً خوب‌اند.

بوروکرات‌های خشک از نظر ذهنی لزوماً به ضدانقلاب کمک نمی‌کنند، اما در واقعیت به آن کمک می‌کنند و بخشی از آن‌ها متحد مستقیم آن هستند. هر سه عنصر جمعی با ضدانقلاب ارتباط دارند. وقتی بوروکرات‌های خشک توجهی به زندگی یا مرگ مردم ندارند، پس هرچقدر هم که ذهنی نباشند، در واقع متحد ضدانقلاب هستند. اگر افرادی سیستم مالکیت سه‌سطحی را نفهمند، باد کمونیستی نمی‌تواند بوزد. ضدانقلاب از آن‌ها استفاده خواهد کرد تا به اهداف شوم خود برسد.
ما در زمینهٔ تحقیق و مطالعه دربارهٔ بازگردانی طبقهٔ ملاکان کوتاهی کرده‌ایم، اما دربارهٔ ضدانقلاب شهری اطلاع بیشتری داشتیم. پس از وقایع مجارستان در سال ۱۹۵۶، از طریق آزادی بیان، به عمق مسائل رسیدیم و چند صد هزار راست‌گرا را پاکسازی کردیم؛ همچنین پاکسازی در جمعیت‌های روستایی نیز انجام شد، اما مسئلهٔ بازگردانی ملاکان را پیش‌بینی نکرده بودیم. از نظر نظری، آن را پیش‌بینی کرده بودیم، زیرا تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی را مورد بحث قرار داده بودیم: جهان متعلق به ملاکان و بورژوازی است یا جهان متعلق به پرولتاریا؟ اما تحقیق و مطالعه انجام ندادیم، بنابراین شرایط را درک نکردیم و ارادهٔ ما چندان قوی نبود.

در سال ۱۹۵۹ باد کمونیستی می‌وزید، اما به دلیل درک نکردن شرایط، ارادهٔ ما چندان قوی نبود. در فاصلهٔ زمانی کنفرانس لوشان برگزار شد. جناح فرصت‌طلب راست ضدحزب ظاهر شد. ما ناگزیر بودیم با فرصت‌طلبان راست مبارزه کنیم و آن‌ها را مخالف خود بدانیم. اما پس از آن، باد کمونیستی به شکل بی‌سابقه‌ای وزیدن گرفت و ما دست به کارهای بزرگ زدیم: آب‌رسانی و سدسازی گسترده، صنعت گسترده، کشاورزی گسترده، اقتصاد اجتماعی گسترده و راه‌آهن‌های محلی گسترده. ما دستاورد بزرگی به‌دست آوردیم و این غیرقابل انکار است.

اما چگونه توانستیم چنین کارهای بزرگی را پیش ببریم؟ پس از کنفرانس لوشان، شرایط چندان روشن نبود و نسیمی از راست به وجود آمد، در پاسخ به ریوزنلیسم بین‌المللی و جناح راست داخلی. سال گذشته رفقای کمیتهٔ مرکزی نیروهای خود را بر مسائل بین‌المللی متمرکز کردند، و شرایط درک شد، اراده قوی بود و روش‌ها درست بودند. ما باید نیروهای خود را برای رسیدگی به مشکلات داخلی نیز جمع کنیم، با عناصر ضدانقلاب و عناصر بوروکرات خشک مقابله کنیم و کمیته‌هایی از کشاورزان فقیر و متوسط پایین تشکیل دهیم تا جای آن‌ها را بگیرند و کشاورزان (فقیر و متوسط پایین) متحد شوند. در حزب ما عناصر نمایندهٔ بورژوازی و خرده‌بورژوازی نیز وجود دارند؛ ما باید حزب را از آن‌ها پاکسازی کنیم.

در مورد مسئلهٔ وحدت در حزب: وحدت کمیتهٔ مرکزی قلب وحدت کل حزب است. در کنفرانس لوشان تعداد کمی مخالف وحدت بودند. اما ما باید بر وحدت تأکید کنیم. پیشرفت خوب است، اما آیا واقعاً پیشرفت می‌کنیم؟ آن‌ها می‌گویند «شما هم اشتباه کرده‌اید». این درست است. همه اشتباه می‌کنند؛ اما اندازه و ماهیت اشتباه‌ها متفاوت است. اگر اشتباه کردید، از بالا گرفتن سر نترسید: کمیتهٔ مرکزی و مناطق محلی همه اشتباه کرده‌اند.

امسال ما بر کار روی کیفیت و تنوع محصول تأکید خواهیم کرد. رقم X X X تن کم نیست، اما مشکل این است که کیفیت کافی نیست، بنابراین ما بر افزایش کمیت تأکید نمی‌کنیم بلکه بر تنوع، کیفیت و استانداردها تمرکز خواهیم کرد.
در صنعت دستاوردهایی حاصل شده است، اما ما باید برای دستاوردهای تازه تلاش کنیم. ما باید صنعت، به‌ویژه صنعت سنگین، به‌ویژه در زمینهٔ ساخت‌وساز اساسی را محدود کنیم و در عوض جبههٔ کشاورزی و صنعت سبک را گسترش دهیم. امسال ساخت‌وساز اساسی جدیدی را آغاز نخواهیم کرد؛ برخی از بخش‌های ساخت‌وساز قدیمی را ادامه خواهیم داد، در حالی که بخش‌های دیگر را به حال خود

باقی خواهیم گذاشت. با توجه به وضعیت کنونی، ساختار سوسیالیستی نمی‌تواند خیلی سریع پیش رود؛ ما باید بر پیشرفت‌های موج‌گونه تأکید کنیم.

رفیق چن پو-تا مسئله‌ای مطرح کرده است که آیا سوسیالیسم قانون دوره‌ای دارد یا خیر. درست مانند ارتشی در حال حرکت، باید استراحت‌های بلند و کوتاه داشته باشد؛ بین نبردها باید استراحت و تجدید قوا کند و کار سخت و استراحت را با هم ترکیب کند.

من به مدت پنج سال دربارهٔ «صنعت سبک، صنعت سنگین، کشاورزی»، «توسعهٔ همزمان صنعت و کشاورزی» و «راه رفتن روی دو پا» صحبت کرده‌ام، اما هنوز محقق نشده‌اند. اکنون ممکن است محقق شوند. من فقط می‌گویم «ممکن است»، زیرا برنامهٔ سال ۱۹۶۱ روابط میان کشاورزی و صنعت سبک و سنگین را منعکس می‌کند و بنابراین امکان تحقق وجود دارد.

در این کنفرانس، شرایط به‌تدریج روشن‌تر و اراده به‌تدریج قوی‌تر شده است، اما هنوز ناپیوسته‌اند. برخی رفقا گفته‌اند: «وقتی باد کمونیستی وزیدن بگیرد، ما باید ورشکست شویم و بدهی‌ها را پرداخت کنیم.» این سخن در ابتدا بد به نظر می‌رسد، اما در واقعیت ما باید ورشکست شویم و بدهی‌ها را پرداخت کنیم. وقتی سطوح ولسوالی و کمون ورشکست شدند و بدهی‌ها را پرداخت کردند، سپس باید «خانهٔ خود را با دست‌های خود بسازند». در گذشته آن‌ها خانهٔ خود را با کار دیگران ساخته‌اند.

ما مارکسیست-لنینیست‌ها نمی‌توانیم از کارگران بهره‌کشی کنیم؛ ما تنها می‌توانیم از بهره‌کشان بهره‌کشی کنیم. این اصل بنیادی مارکسیسم است. ساختن خانه با کار دیگران از طریق بهره‌کشی انجام می‌شود و برخلاف مارکسیسم-لنینیسم است. ملاکان و بورژوازی کسانی هستند که از مردم بهره‌کشی می‌کنند؛ روش آن‌ها به تدریج باعث ورشکستگی مردم کارگر می‌شود.

ما روش تساوی را به کار می‌بریم و با آن اقتصاد مالکیت تعاونی و مالکیت عمومی را ایجاد می‌کنیم. اگر اقتصاد دولتی کالاها را با قیمت برابر نخرد بلکه با قیمت کمتر خریداری کند، ممکن است از کشاورزان بهره‌کشی شود و پرولتاریا متحد خود — یعنی کشاورزان — را از دست بدهد. حرف زدن آسان است، اما عملی کردن آن آسان نیست. آیا دبیر اول واقعاً ارادهٔ شکستن مالکیت و پرداخت بدهی‌ها را دارد؟ اگر حتی یک ولایت هم این را عملی نکند، پس رهبری فاقد اراده است.

پس از کنفرانس چنگ‌چو (مارچ ۱۹۵۹)، تمایل به بازپرداخت کامل و جبران خسارت تا حد زیادی کاهش یافته بود، اما هنوز در برخی حوزه‌ها باقی مانده بود. در آغاز این پاییز، کمیتهٔ مرکزی نسبت به شرایط مختلف وضوح نداشت؛ آن‌ها را درک نکرده بود و هنوز به‌طور کامل اصلاح نکرده بودند. خوب بود که چنین جلسه‌ای در بهار گذشته برگزار شد. سال گذشته جلسات زیادی برگزار شد، اما اظهارات دربارهٔ مشکلات چندان متمرکز نبود، شرایط چندان خوب درک نشده بود، اراده چندان قوی نبود و روش‌ها چندان درست نبودند.

پاورقی‌ها

[[۱.]] برای نامهٔ پنگ، به صفحات ۲۳۸-۲۳۷ همین جلد مراجعه کنید.

[[۲.]] پان هان-نینِ، زمانی معاون شهردار شانگهای بود. پیش از آن، او به‌طور مخفیانه به کومتنگه تسلیم شده و عضو جناح مشهور کمیتهٔ مرکزی (CC Clique) شده بود.

پیش‌گفتار به «مبارزه با پرستش کتاب»

۱۱ مارچ ۱۹۶۱

این یک مقالهٔ قدیمی است که برای مقابله با دگماتیسم (خط خشک) در ارتش سرخ در آن زمان نوشته شده بود. در آن زمان ما از اصطلاح Chiao-t'iao-chu-i (دگماتیسم) استفاده نمی‌کردیم، بلکه عبارت Pen-pen-Chu-I (پرستش کتاب) را به کار می‌بردیم. این مقاله تقریباً در بهار سال ۱۹۳۰ نوشته شده بود. اکنون که سی سال از زمانی که آن را خوانده‌ام می‌گذرد، در ژانویه ۱۹۶۱ به طور ناگهانی آن را در موزهٔ مرکزی انقلابی پیدا کردم. موزهٔ مرکزی انقلابی این مقاله را در کمیتهٔ منطقهٔ فوجیان لونگ ین یافته بود.

در مطالعهٔ دوبارهٔ آن، می‌بینم که هنوز هم کاربردی دارد، بنابراین نسخه‌های زیادی از آن را برای استفادهٔ همکاران به عنوان مرجع چاپ کرده‌ام.

یادداشت

[[۱]] برای مقالهٔ «مبارزه با پرستش کتاب» به Selected Works of Mao Tse-tung, جلد ششم، صفحات ۳۶-۲۸ (Kranti Publications, ۱۹۹۰) مراجعه کنید.

به دانشگاه کار کمونیست در جیانگ‌سی

۱ اوت ۱۹۶۱

رفقا،

من از ابتکار شما با تمام وجود پشتیبانی می‌کنم. مدارس شما، شامل مدارس ابتدایی و متوسطه و دانشگاه‌هایی که بر اصل کار نیمه‌وقت و تحصیل نیمه‌وقت، کار سخت و تحصیل سخت استوارند، و به این ترتیب هیچ هزینه‌ای برای اداره بر دولت تحمیل نمی‌کنند، و در قله‌های کوه‌ها و دشت‌های استان قرار دارند، واقعاً مدارس خوبی هستند. بیشتر دانش‌آموزان جوانان اند، اما ممکن است برخی کادرهای میانسال نیز حضور داشته باشند.

امیدوارم در سایر استان‌ها به‌جز جیانگ‌سی نیز مدارسی از این نوع وجود داشته باشد. استان‌های دیگر باید رفقای کارآزموده و دانا را که در پست‌های مسئول قرار دارند، به جیانگ‌سی بفرستند تا از مدارس شما بازدید کنند و تجربهٔ شما را بیاموزند.

در آغاز، شمار دانش‌آموزان نباید زیاد باشد. تعداد آنان بعدتر می‌تواند افزایش یابد تا به ۵۰,۰۰۰ نفر برسد، همان‌گونه که اکنون در جیانگ‌سی چنین است. افزون بر این، حزب، دولت و سازمان‌های مردمی (برای نمونه اتحادیه‌های کارگری، لیگ جوانان و انجمن‌های زنان) نیز باید مدارس خود را بر پایهٔ اصل کار نیمه‌وقت و تحصیل نیمه‌وقت اداره کنند. اما باید میان کار و تحصیل مدارس شما و مدارس آنان تفاوت وجود داشته باشد.

کار شما شامل کشاورزی، جنگلداری، دامداری و مانند آن است؛ و مطالعات شما نیز دربارهٔ همین موضوعات است. در مقابل، مدارسی که توسط حزب، دولت و سازمان‌های مردمی اداره می‌شوند، باید

در نهادهای خود کار کنند و علوم فرهنگی، مسائل جاری، مارکسیسم–لنینیسم و مانند آن را مطالعه کنند. آن‌ها کاملاً با شما تفاوت دارند.

سازمان‌های مرکزی دو مدرسه ایجاد کرده‌اند. یکی توسط سپاه پلیس نظامی تأسیس شده که شش یا هفت سال است وجود دارد. در آنجا سربازان و کادرها با یادگیری خواندن و نوشتن در بخش ابتدایی آغاز کردند، سپس به بخش متوسطه ارتقا یافتند و سرانجام در سال ۱۹۶۰ وارد بخش دانشگاهی شدند. آن‌ها شاد بودند و نامه‌ای برای من نوشتند. من نامه را چاپ خواهم کرد و به شما نشان خواهم داد.

مدرسهٔ دیگر در سال گذشته (۱۹۶۰) توسط نهادهای حزبی در چونگ‌نان‌های [پکن] بر اساس همان اصل کار نیمه‌وقت و تحصیل نیمه‌وقت تأسیس شد. کار آن‌ها همان کار در نهادها است، و دانش‌آموزان آن شامل اعضای ارشد کارکنان، اعضای کارکنان دستی، اعضای کارکنان ارتباطی، اعضای کارکنان پزشکی، اعضای کارکنان امنیتی و دیگران می‌شوند.

سپاه پلیس نظامی، از سوی دیگر، یک نیروی مسلح است که کارش امنیت، یعنی وظایف نگهبانی و مانند آن است. این نیرو همچنین آموزش نظامی می‌بیند. طبیعی است که مدرسهٔ آن با مدارس غیرنظامی تفاوت دارد.

دانشگاه کار کمونیست جیانگ‌سی سومین سالگرد خود را در ۱ اوت ۱۹۶۱ جشن می‌گیرد و از من خواسته شد چند کلمه به مناسبت این رویداد بنویسم. این یک مناسبت بزرگ است که برای آن مطالب بالا را نوشته‌ام.

سخنرانی در کنفرانس کاری توسعه‌یافته که توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست چین دایر گردید

۳۰ جنوری ۱۹۶۲
[منبع: برگرفته از پیکینگ ریویو، شماره ۲۷، ۷ جولای ۱۹۷۸.]
[متن و ارجاعات در این‌جا همان‌گونه آورده شده است که توسط پروژه اسناد مائوییستی فراهم گردیده. آن‌ها دست‌کم در یک نسخه موجود از منتخبات آثار مائوتسه‌تونگ، جلد هشتم، تفاوت قابل‌ملاحظه دارند. — یادداشت مترجم، MIA]

رفقا! چند نکته دارم که مطرح کنم (تشویق پرشور). در مجموع شش نکته است که می‌خواهم در بارهٔ آن‌ها صحبت کنم. مضمون اصلی گفته‌هایم مسألهٔ مرکزیت دموکراتیک است، اما در عین حال می‌خواهم دربارهٔ شماری از مشکلات دیگر نیز سخن بگویم.

(۱) شیوهٔ برگزاری این کنفرانس

این کنفرانس کاری توسعه‌یافتهٔ مرکزی با اشتراک بیش از هفت‌هزار نفر برگزار شده است. در آغاز کنفرانس، رفیق لیو شاوچی و چند رفیق دیگر یک مسودهٔ گزارش را آماده کردند. پیش از آن‌که این مسوده در دفتر سیاسی مورد بحث قرار گیرد، من به آن‌ها پیشنهاد کردم که به‌جای آن‌که نخست جلسهٔ دفتر سیاسی دایر شود تا گزارش را بررسی کند، بهتر آن خواهد بود که فوراً آن را در اختیار رفقایی بگذاریم که در این کنفرانس شرکت کرده‌اند تا همه بتوانند نظریات خویش را ابراز کرده و پیشنهادهای خود را ارائه دهند.

رفقا! در میان شما کسانی حضور دارید از عرصه‌ها و مناطق گوناگون: از کمیته‌های ولایتی، ناحیه‌ای و ولسوالی، و از کمیته‌های حزبی در موسسات مختلف. همچنان افرادی از بخش‌های گوناگون مرکز این‌جا هستند. اکثریت شما تماس بیشتر با سطوح پایین‌تر دارید و باید نسبت به ما رفقای کمیتهٔ دائمی، دفتر سیاسی و دبیرخانه، شناخت و درک بیشتر از اوضاع و مشکلات داشته باشید. افزون بر این، چون هر کدام شما در موقعیت‌های مختلف قرار دارید، می‌توانید مشکلات را از زاویه‌های متفاوت مطرح کنید. به همین دلیل ما شما را دعوت کردیم تا نظریات خویش را پیشکش کنید و مسودهٔ گزارش را در اختیارتان قرار دادیم.

نتیجه این شد که بحث زنده‌ای جریان گرفت و نظریات بسیاری مطرح گردید، که همهٔ آن‌ها هم‌راستا با خط اساسی کمیتهٔ مرکزی نبود. بعداً رفیق شاوچی ریاست یک کمیتهٔ مسوده‌نویسی بیست‌ویک نفره را به عهده گرفت که شامل اعضای مسئول دفاتر مرکزی مختلف نیز می‌شد. پس از هشت روز بحث، آن‌ها گزارش مسودهٔ دوم را آماده کردند. باید گفت که در این گزارش مسودهٔ دوم، مرکز نتایج بحث بیش از هفت‌هزار نفر را جمع‌بندی کرده است. بدون نظریات شما، این گزارش دوم نمی‌توانست نوشته شود. در آن، هم بخش نخست و هم بخش دوم دستخوش تغییرات بسیاری شده‌اند. این حاصل تلاش شماست. شنیده‌ام که همهٔ شما مسودهٔ دوم را بد ندانسته و آن را نسبت به مسودهٔ نخست بهتر ارزیابی کرده‌اید. اگر ما از این شیوه استفاده نمی‌کردیم و کنفرانس را به شیوهٔ معمول دایر می‌نمودیم، نخست گزارش را

می‌شنیدید و بعداً بحثی صورت می‌گرفت. در نهایت، همه با بلند کردن دست آن را تصویب می‌کردید و نتیجهٔ کار ما به این خوبی نمی‌بود.

این، مسألهٔ چگونگی برگزاری جلسات است. نخست، مسودهٔ گزارش‌ها توزیع می‌گردد و از حاضران خواسته می‌شود که نظریات و تعدیلات خود را ارائه کنند. سپس گزارش تازه‌ای آماده می‌شود. هنگامی که این گزارش تازه ارائه می‌گردد، نباید کلمه به کلمه از روی آن خوانده شود، بلکه باید برخی نکات تکمیلی تشریح گردد و تغییرات توضیح داده شود. به این ترتیب می‌توانیم دموکراسی را به‌طور کامل‌تر ترویج کنیم، خرد را از همهٔ جهات گردآوریم و دیدگاه‌های متفاوت را با هم بسنجیم. همچنین جلسات ما زنده‌تر خواهد بود.

هدف این کنفرانس جمع‌بندی تجربهٔ کاری دوازده سال گذشته، و به‌ویژه چهار سال اخیر است. مشکلات بسیاری وجود دارد، بنابراین ممکن است نظریات بسیاری مطرح شود، و این شرایط مساعدی برای چنین نوع کنفرانسی ایجاد می‌کند. آیا امکان دارد که همهٔ کنفرانس‌ها با این روش برگزار شوند؟ نه، چنین چیزی ممکن نیست. برای استفاده از این روش باید وقت کافی داشت. گاهی می‌توانیم از این روش در جلسات کنگره‌های مردمی خود نیز استفاده کنیم. رفقای کمیته‌های ولایتی، ناحیه‌ای و ولسوالی، هنگامی که در آینده کنفرانس دایر می‌کنید، می‌توانید در شرایط مناسب نیز از این روش بهره بگیرید. البته وقتی کارهای شما بسیار است، معمولاً نمی‌توانید وقت زیادی را صرف کنفرانس‌ها کنید. اما وقتی شرایط مهیا باشد، چرا آن را امتحان نکنید؟

این چه نوع روشی است؟ این یک روش مرکزیت دموکراتیک است؛ این یک روش خط توده‌ای است. نخست دموکراسی، سپس مرکزیت؛ از توده‌ها گرفتن، به سوی توده‌ها بازگرداندن؛ یگانگی رهبری و توده‌ها. این نخستین نکته‌ای بود که می‌خواستم درباره‌اش صحبت کنم.

(۲) مسئلهٔ مرکزیت دموکراتیک

به‌نظر می‌رسد برخی از رفقای ما هنوز مرکزیت دموکراتیکی را که مارکس و لنین دربارهٔ آن سخن گفته‌اند، درک نکرده‌اند. بعضی از این رفقا سالخورده‌های انقلاب‌اند، با «سبک سه هشت»[۱] یا سبک‌های دیگر ـ به‌هرحال چندین دهه است که عضو حزب‌اند ـ اما هنوز این مسئله را درک نمی‌کنند. آنان از مردم می‌ترسند، از اینکه مردم درباره‌شان سخن بزنند می‌ترسند، از اینکه مردم آنان را انتقاد کنند هراس دارند.

چه مفهومی دارد که مارکسیست ـ لنینیست‌ها از مردم بترسند؟ هنگامی که اشتباه کرده‌اند دربارهٔ خودشان چیزی نمی‌گویند و از این می‌ترسند که مردم درباره‌شان چیزی بگویند. هرقدر بیشتر بترسند، بیشتر دچار کابوس می‌شوند. من فکر می‌کنم نباید ترسید. از چه چیز باید ترسید؟ نگرش ما این است که بر حقیقت استوار بمانیم و در هر لحظه آمادهٔ تصحیح خطاهای خود باشیم.

مسئلهٔ درست یا نادرست بودن، صحیح یا غیرصحیح بودن در کار ما مربوط به تضادهای در میان مردم است. برای حل این تضادها نمی‌توان از دشنام یا مشت استفاده کرد، چه رسد به تفنگ یا کارد. تنها می‌توان از شیوهٔ بحث، استدلال، انتقاد و انتقاد از خود استفاده کرد. به‌طور خلاصه، ما فقط می‌توانیم از شیوه‌های دموکراتیک بهره گیریم، یعنی از روش رها کردن زبان مردم برای سخن گفتن.

هم در درون حزب و هم بیرون حزب باید یک زندگی کامل دموکراتیک وجود داشته باشد، یعنی با وجدان کامل مرکزیت دموکراتیک به اجرا گذاشته شود. باید با صداقت مسائل را آشکار ساخت و گذاشت مردم سخن بزنند. حتی اگر خطر آن وجود داشته باشد که به ما دشنام دهند، بازهم باید بگذاریم سخن بگویند. نتیجهٔ دشنام‌هایشان در بدترین حالت این خواهد بود که ما برکنار می‌شویم و نمی‌توانیم به این‌گونه کار ادامه دهیم ـ تنزل رتبه یا انتقال می‌یابیم. این چه امر غیرممکنی است؟ چرا باید انسان همیشه بالا برود و هرگز پایین نیاید؟ چرا باید همیشه فقط در یک‌جا کار کند و هیچ‌گاه به جای دیگر منتقل نشود؟ به‌نظر من، تنزل رتبه و انتقال، خواه موجه باشد یا نه، برای انسان سودمند است. بدین‌گونه انسان ارادهٔ انقلابی خود را نیرومند می‌سازد، قادر می‌شود شرایط نوین گوناگونی را بررسی و مطالعه کند و دانش سودمند خویش را افزایش دهد. خود من در این زمینه تجربه دارم و سود فراوان برده‌ام. اگر باور نمی‌کنید، چرا خودتان امتحان نمی‌کنید؟

سی‌ما چی‌ین گفته است: ون وانگ زندانی شد و نتیجه‌اش پدید آمدن ژو لی بود؛ کنفوسیوس در تنگنا قرار گرفت و بنابراین بهار و خزان‌نامه را تدوین کرد؛ چو یوان به تبعید رفت و پس از آن لی سائو را نوشت؛ تسو چی‌یو نابینا شد و آنگاه گوو–یو را نوشت؛ سون‌تزه معلول شد و راهبرد نظامی را فراگرفت؛ لو پو–وی به پادشاهی شو منتقل شد و به این ترتیب جهان توانست اثر او را بخواند؛ هان فی در پادشاهی چین زندانی شد و نوشت زیرا نمی‌توانست خشمش را در خود نگاه دارد. از صدها شعر و اثر منثور نوشته‌شده، اکثریت‌شان از سوی حکیمانی بود که خشم و ناکامی را تجربه می‌کردند.[۲]
در زمان معاصر برخی مردم در بارهٔ درستی این گفته‌ها که ون وانگ ژوئی را پدید آورد و کنفوسیوس بهار و خزان‌نامه را تدوین کرد، تردید کرده‌اند؛ اما ما ضرورتی نداریم نگران این مسئله باشیم ـ بگذار

متخصصان این مشکلات را بررسی کنند! سی‌ما چی‌ین باور داشت که این درست است، و واقعیت این است که ون وانگ زندانی شد و کنفوسیوس در تنگنا قرار گرفت. چیزهایی که سی‌ما چی‌ین یاد کرده است، به‌جز نمونهٔ نابینا شدن تسو چی‌یو، همگی به برخورد نادرست رهبران عالی‌رتبهٔ زمان با آن افراد اشاره دارد. در گذشته ما نیز برخی کادرها را به‌گونهٔ نادرست مورد برخورد قرار داده‌ایم. چه در این برخورد کاملاً در اشتباه بوده باشیم، یا تنها بخشی از آن اشتباه بوده باشد، باید همگی مطابق شرایط واقعی تصفیه و اعادهٔ حیثیت شوند. اما به‌طور کلی، این نوع برخورد نادرست ــ یعنی تنزیل رتبه یا انتقال دادن ــ ارادهٔ انقلابی آنان را آبدیده می‌سازد و به آنان امکان می‌دهد دانش فراوانی از مردم بیاموزند.

باید روشن سازم که من طرفدار برخورد نادرست و بی‌تمایز با کادرهای ما، رفقای ما، یا هر فرد دیگری، همانند آنچه قدما کردند ــ زندانی کردن ون وانگ، گرسنه نگهداشتن کنفوسیوس، تبعید چو یوان، یا بریدن زانوهای سون‌تزه ــ نیستم. من موافق این شیوهٔ کار نیستم ــ من مخالف آن هستم. آنچه می‌گویم این است که در هر مرحلهٔ تاریخ بشریت، همیشه چنین نمونه‌هایی از برخورد نادرست وجود داشته است. در جوامع طبقاتی این موارد بسیار بوده است. حتی در جامعهٔ سوسیالیستی نیز چنین چیزهایی را نمی‌توان به‌کلی برانداخت، خواه در دوران رهبری یک خط درست باشد یا نادرست. با این حال یک تفاوت وجود دارد: یعنی در دوران رهبری بر اساس یک خط درست، به‌محض آنکه آشکار شود با افراد به‌طور نادرست برخورد شده است، می‌توان آنان را تصفیه و اعادهٔ حیثیت کرد، از آنان عذرخواهی نمود، تا آرامش خاطر یابند و دوباره سربلند شوند. اما در زمانی که رهبری بر پایهٔ یک خط نادرست باشد، چنین کاری ناممکن می‌شود. در آن وقت تنها چیزی که برای نمایندگان خط درست باقی می‌ماند این است که در فرصت مناسب با بهره‌گیری از شیوه‌های مرکزیت دموکراتیک پیش‌قدم شوند و خطاها را اصلاح کنند.

در مورد کسانی که خود مرتکب خطا شده‌اند، پس از آنکه خطاهایشان از سوی رفقا مورد انتقاد قرار گرفت و از سوی سطوح بالاتر ارزیابی شد و برخورد درست با آنان صورت گرفت، آنگاه اگر تنزیل رتبه یا انتقال داده شوند، دیگر نیازی به گفتن نیست که این تنزیل یا انتقال می‌تواند برای آنان در تصحیح اشتباهاتشان و فراگیری دانش تازه سودمند باشد.

رفقا! امروز بعضی از رفقا از این می‌ترسند که مردم ابتکار به خرج دهند، بحث کنند و نظریات متفاوت از رهبران و سازمان‌های رهبری ارائه کنند. به مجردی که مشکلات مطرح می‌شود، فعالیت و ابتکار توده‌ها را سرکوب می‌کنند و نمی‌گذارند دیگران سخن بگویند. این طرز برخورد، نهایت بد و زیانبار است. اصل مرکزیت دموکراتیک در قانون‌اساسی حزب ما و قانون‌اساسی دولت ما درج گردیده، اما آن را در عمل تطبیق نمی‌کنند.

رفقا! ما انقلابی هستیم. اگر واقعاً اشتباهاتی از آن نوع که به زیان کار مردم تمام می‌شود مرتکب شده‌ایم، باید به سراغ نظرات توده‌ها و رفقا برویم و دست به خودانتقادی بزنیم. این خودانتقادی گاهی باید چندین بار تکرار شود. اگر یک بار کافی نباشد و مردم قناعت نکنند، باید بار دوم انجام گیرد. اگر باز هم قناعت نکنند، باید بار سوم تکرار شود تا آن‌که هیچ‌کس انتقادی نداشته باشد. بعضی کمیته‌های ولایتی حزب چنین کرده‌اند. برخی ولایات ابتکار بیشتری نشان داده‌اند و گذاشته‌اند همه سخن بگویند. کسانی که زودتر خودانتقادی را آغاز کردند، در سال ۱۹۵۹ این کار را شروع کردند. کسانی که دیرتر آغاز نمودند، در سال ۱۹۶۱ دست به خودانتقادی زدند. بعضی کمیته‌های ولایتی حزب مجبور شدند خودانتقادی کنند، مانند ولایات هونان، کانسو و چینگ‌های. بر اساس برخی گزارش‌ها ولایات دیگری تازه اکنون آغاز به خودانتقادی کرده‌اند.

مهم نیست که شما ابتکاراً خودانتقادی کنید یا مجبور به آن شوید، و نیز مهم نیست که زود آغاز کنید یا دیر؛ آنچه مهم است این است که اشتباهات خویش را صادقانه ببینید، آن‌ها را بپذیرید و اصلاح نمایید، و اجازه دهید که توده‌ها از شما انتقاد کنند. تنها به شرطی که چنین رویکردی اتخاذ کنید، مورد استقبال قرار خواهید گرفت.

انتقاد و خودانتقادی یک شیوه است. این یک شیوه برای حل تضادها در میان مردم است و تنها شیوه موجود است؛ هیچ راه دیگری وجود ندارد. اما اگر ما یک زندگی کامل دموکراتیک نداشته باشیم و مرکزیت دموکراتیک را به‌راستی پیاده نکنیم، این شیوه انتقاد و خودانتقادی قابل اجرا نخواهد بود.

مگر ما اکنون با مشکلات فراوان روبه‌رو نیستیم؟ مگر نه این‌که اگر بر توده‌ها تکیه نکنیم و شور و شوق توده‌ها و کادرها را بسیج ننماییم، این مشکلات حل نمی‌شوند؟ اما اگر اوضاع را برای توده‌ها و کادرها توضیح ندهیم، اگر قلب‌های خود را برایشان باز نکنیم و نگذاریم نظریات‌شان را ابراز کنند، باز هم از شما خواهند ترسید و جرئت نخواهند کرد سخن بزنند. در این صورت، بسیج شور و شوق آنان ناممکن خواهد شد.

من در سال ۱۹۵۷ گفته بودم: «ما باید فضای سیاسی‌ای به وجود بیاوریم که هم مرکزیت داشته باشد و هم دموکراسی، هم انضباط داشته باشد و هم آزادی، هم وحدت هدف داشته باشد و هم آرامش خاطر برای فرد، و چنین فضایی زنده و پرنشاط باشد.» ما باید این فضای سیاسی را هم در درون حزب و هم

در بیرون از حزب به‌وجود آوریم. بدون چنین فضای سیاسی، شور و شوق توده‌ها بسیج نخواهد شد. بدون دموکراسی ما قادر به غلبه بر مشکلات نخواهیم بود. البته بدون مرکزیت نیز حل مشکلات ناممکن است[۳]، اما اگر دموکراسی وجود نداشته باشد، مرکزیتی هم در کار نخواهد بود.

بدون دموکراسی هیچ‌گونه مرکزیت درستی نمی‌تواند وجود داشته باشد، زیرا اندیشه‌های مردم متفاوت است و تا زمانی که فهم و درک آنان از امور یکسان نشود، مرکزیت به‌وجود نخواهد آمد. مرکزیت چیست؟ نخست آن تمرکز اندیشه‌های درست است، که بر مبنای آن وحدت درک، وحدت سیاست، وحدت طرح‌ریزی، وحدت فرماندهی و وحدت عمل به‌دست می‌آید. این را وحدت متمرکز می‌نامند.

اگر مردم هنوز مشکلات را درنیافته‌اند، اگر اندیشه‌هایی دارند اما بیان نکرده‌اند، یا خشمگین‌اند ولی خشم خود را ابراز ننموده‌اند، چگونه می‌توان به وحدت متمرکز دست یافت؟ بدون دموکراسی، ما نمی‌توانیم به‌درستی تجارب را جمع‌بندی کنیم. بدون دموکراسی، اگر اندیشه‌ها از دل توده‌ها برنخیزند، امکان ندارد خط درست، سیاست‌های عمومی و مشخص درست و شیوه‌های درست به‌وجود آیند.

ارگان‌های رهبری ما فقط نقش یک کارخانه پروسس را در ایجاد خط درست و سیاست‌های درست عمومی و مشخص ایفا می‌کنند. همه می‌دانند که اگر کارخانه مواد خام نداشته باشد، هیچ چیزی را نمی‌تواند پروسس کند. اگر مواد خام از نگاه کمیت و کیفیت کافی نباشد، نمی‌تواند محصول نهایی خوب تولید نماید. بدون دموکراسی، شما هیچ شناختی از اوضاع پایین نخواهید داشت؛ وضعیت مبهم خواهد ماند؛ نمی‌توانید به اندازه کافی از همه‌سو نظرها را گرد آورید؛ ارتباط میان بالا و پایین وجود نخواهد داشت؛ ارگان‌های رهبری در سطح بالا برای اتخاذ تصمیم‌ها به مواد یک‌جانبه و نادرست متکی خواهند شد، و در نتیجه دشوار خواهد بود از ذهنی‌گری پرهیز گردد؛ وحدت درک و وحدت عمل ناممکن خواهد شد و مرکزیت واقعی به‌وجود نخواهد آمد.

آیا موضوع اصلی این نشست کنفرانس ما مخالفت با پراکندگی و تقویت وحدت متمرکز نیست؟ اگر ما دموکراسی را به‌طور کامل رواج ندهیم، این مرکزیت و این وحدت راستین خواهد بود یا دروغین؟ واقعی خواهد بود یا پوچ؟ درست خواهد بود یا نادرست؟ مسلماً دروغین، پوچ و نادرست خواهد بود.

مرکزیت ما بر بنیاد دموکراسی ساخته می‌شود؛ مرکزیت پرولتری بر پایه‌های وسیع دموکراتیک استوار است. کمیته حزبی در سطوح مختلف ارگان اجرای رهبری متمرکز است. اما رهبری کمیته‌های حزبی

رهبری جمعی است؛ امور نمی‌تواند به‌طور خودسرانه توسط منشی اول به‌تنهایی تصمیم‌گیری شود. در درون کمیته‌های حزبی، مرکزیت دموکراتیک باید تنها شیوه عمل باشد. رابطه میان منشی اول و دیگر منشیان و اعضای کمیته چنین است که اقلیت از اکثریت پیروی می‌کند.

برای مثال، در کمیته دائمی و بیروی سیاسی اغلب چنین وضعی رخ می‌دهد: وقتی من چیزی می‌گویم، فارغ از این‌که درست باشد یا نادرست، تا زمانی که همه با من مخالف‌اند، من تسلیم نظر آنان می‌شوم، زیرا آنان اکثریت‌اند. به من گفته شده که در برخی کمیته‌های ولایتی حزب، کمیته‌های ولسوالی و کمیته‌های ولسوالی کوچک چنین وضعی هست که در تمام امور هرچه منشی اول بگوید همان می‌شود. این کاملاً نادرست است. این یک یاوه‌گویی بیش نیست اگر هرچه یک نفر بگوید همان باشد.

من به امور مهم اشاره می‌کنم، نه به کارهای روزمره‌ای که در پی تصمیم‌ها می‌آید. تمام امور مهم باید به‌طور جمعی بحث شوند، نظریات متفاوت باید جدی شنیده شوند، پیچیدگی‌های اوضاع و دیدگاه‌های جزئی باید تحلیل گردند. باید همه امکانات در نظر گرفته شوند و برآوردی از جنبه‌های گوناگون یک وضعیت به عمل آید: کدام خوب است، کدام بد؛ کدام آسان است، کدام دشوار؛ کدام ممکن است و کدام ناممکن. باید هر تلاشی صورت گیرد تا هم محتاطانه و هم همه‌جانبه عمل گردد. در غیر آن، شما به استبداد فردی گرفتار می‌شوید. چنین منشی‌های اولی را باید مستبد نامید نه «سرگروه‌های» مرکزیت دموکراتیک.

روزی روزگاری شخصی بود به نام «شیانگ یو» که «ستمگر چو غربی» نامیده می‌شد. او از شنیدن نظریاتی که با نظرات خودش متفاوت بود نفرت داشت. مردی به‌نام «فان زنگ» برای او کار می‌کرد و به او مشورت می‌داد، اما شیانگ یو به او گوش نمی‌داد. در مقابل، مرد دیگری به‌نام «لیو پنگ» که بعدها به امپراتور «کائو–تسو» از دودمان «هان» بدل شد، در پذیرش نظرات متفاوت از خویش بهتر بود.

یک روشنفکر به‌نام «لی ای‌چی» نزد لیو پنگ رفت و خود را به‌عنوان شاگرد مکتب کنفوسیوس معرفی کرد. لیو پنگ گفت: «جنگ در جریان است، من نمی‌خواهم با علما دیدار کنم.» لی ای‌چی خشمگین شد. او به دربان گفت: «برو بگو من یک مرد می‌خواره از کائویانگ هستم، نه یک عالم.» دربان رفت و همان‌گونه که گفته بود او را معرفی کرد. لیو پنگ گفت: «خوب، او را بیاورید.» او دعوت شد. لیو پنگ در آن هنگام پای‌های خود را می‌شست، اما سریع برخاست تا از او استقبال کند. با این حال لی ای‌چی هنوز عصبانی بود، زیرا لیو پنگ از دیدن یک عالم امتناع کرده بود، و او لیو پنگ را به‌شدت سرزنش کرد:

«می‌خواهی جهان را فتح کنی یا نمی‌خواهی؟ چرا بزرگان خود را خوار می‌کنی؟» در آن زمان لی ای‌چی بیش از شصت سال داشت و لیو پنگ جوان‌تر بود، پس خود را «بزرگ‌ترت» خواند. با شنیدن این سخنان، لیو پنگ پوزش خواست و بی‌درنگ نقشه او برای تصرف ولایت «چن–لیو» را پذیرفت. این رویداد را می‌توان در زندگی‌نامه‌های «لی ای‌چی» و «چو چیان» در کتاب «شی‌چی» خواند.[٤]

لیو پنگ یک قهرمان بود که مورخان دورهٔ فئودالی او را مردی رک و صادق می‌خواندند، کسی که به نصیحت گوش می‌داد و همان‌قدر آرام و خونسرد بود مانند یک رودِ روان. لیو پنگ سال‌ها با شیانگ یو جنگید. در پایان لیو پنگ پیروز شد و شیانگ یو شکست خورد. این صرفاً یک تصادف نبود. اکنون ما بعضی منشیان اول داریم که حتی با لیو پنگِ دورهٔ فئودالی قابل مقایسه نیستند و تا حدودی شبیه شیانگ یو هستند. اگر این رفیقان اصلاح نکنند، شغل‌شان را از دست خواهند داد. شما همه نمایش «استبداد وداع با همسرش» را می‌شناسید؛[٥] اگر این رفیقان اصلاح نکنند، روزی خواهد رسید که آن‌ها نیز با زنان‌شان وداع خواهند گفت (خنده). چرا این‌قدر صریح می‌گویم؟ چون قصد دارم زمخت باشم و برخی رفقا را به درد آورم تا درست دربارهٔ امور فکر کنند. بد نیست اگر یک یا دو شب نتوانند بخوابند. اگر بتوانند بخوابند، من راضی نخواهم بود چون معنی‌اش این است که هنوز احساس درد نکرده‌اند.

بعضی رفقا وجود دارند که تاب شنیدن نظر مخالف را ندارند و تحمل انتقاد را ندارند. این خیلی نادرست است. در این کنفرانس، یک استان نشستی برگزار کرد که در آغاز بسیار پرشور و زنده بود، اما همین‌که دبیر کمیتهٔ استانی وارد شد، سکوت حاکم شد و هیچ‌کس حرفی نزد. رفیق دبیر کمیتهٔ استانی، هدفِ حضور شما در جلسات چیست؟ چرا در اتاق خود نمی‌مانید و به مشکلات فکر می‌کنید و بگذارید دیگران در بحث شرکت کنند؟ وقتی چنین فضایی ایجاد می‌شود و مردم در حضور شما جرئت صحبت ندارند، وظیفهٔ شماست که دوری کنید. اگر شما اشتباه کرده‌اید، باید خودانتقادی کنید، بگذارید دیگران صحبت کنند، بگذارید دیگران شما را نقد کنند. در ۱۲ ژوئن سال گذشته، در آخرین روز کنفرانس پکن که توسط کمیتهٔ مرکزی برگزار شد، من دربارهٔ کاستی‌ها و خطاهای خود صحبت کردم. گفتم می‌خواهم رفقا آنچه را من گفتم به استان‌ها و ولسوالی‌های‌شان برسانند. بعداً فهمیدم که بسیاری از ولسوالی‌ها پیام من را نگرفتند، گویی خطاهای من را می‌توان پنهان کرد و باید پنهان بمانند. رفقا، آن‌ها نباید پنهان شوند. هر خطایی که مرکز مرتکب شده باشد، باید مسئولیت مستقیم آن بر عهدهٔ من باشد، و همچنین چون من رئیس کمیتهٔ مرکزی–am، سهمی غیرمستقیم در تقصیر دارم. نمی‌خواهم دیگران مسئولیت را شانه خالی کنند. بعضی رفقا مسئولیت دارند، اما شخصی که بالذات مسئول است باید من باشم. همهٔ شما که دبیران کمیتهٔ ولایتی، دبیران کمیتهٔ ناحیه‌ای، دبیران کمیتهٔ شهرستانی تا دبیران شعبه‌ها و دیگر دبیران،

دبیران کمیتهٔ واحدهای تولیدی و دبیران کمیته‌های کمون هستید، چون مسئولیت منشی اول را پذیرفته‌اید، باید در برابر خطاها و کاستی‌ها مسئولیت را بپذیرید.

کسانی که از مسئولیت فرار می‌کنند یا از قبول مسئولیت می‌ترسند، کسانی که اجازهٔ صحبت را نمی‌دهند، کسانی که خود را ببر می‌پندارند و گمان می‌کنند هیچ‌کس جرئت ندارد دُمِ آن‌ها را بگیرد، هر که این طرز فکر را داشته باشد، از ده نفرش ده نفرش شکست خواهند خورد. مردم بالاخره حرف خواهند زد. آیا فکر می‌کنید هیچ‌کس واقعاً جرئتِ گرفتن دُمِ ببرانی مانند شما را ندارد؟ قطعاً خواهند کرد!
مگر آن‌که ما دموکراسی مردم و دموکراسی درونی حزب را به‌طور کامل در کشورمان ترویج کنیم و مگر آن‌که نظام دموکراسی پرولتاریایی را به‌طور کامل اجرا کنیم، تحقق مرکزیّت پرولتری واقعی غیرممکن خواهد بود. بدون درجه بالایی از دموکراسی، دستیابی به مرکزیّت بالا ممکن نیست، و بدون درجه بالایی از مرکزیّت، ایجاد اقتصاد سوسیالیستی ممکن نمی‌گردد. اگر کشور ما اقتصاد سوسیالیستی را برپا نکند، در چه وضعیتی خواهیم بود؟ ما به کشوری مانند یوگسلاوی تبدیل خواهیم شد، کشوری که عملاً به یک کشور بورژوایی تبدیل شده است؛ دیکتاتوری پرولتاریا به دیکتاتوری بورژوایی و به نوعی دیکتاتوری فاشیستی و ارتجاعی تبدیل خواهد شد. این مسئله‌ای است که نیازمند بالاترین درجه مراقبت است. امیدوارم رفقا به آن فکر بسیاری کنند.

بدون نظام دموکراسی مرکزی، دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌تواند تثبیت شود. تمرین دموکراسی در میان مردم و تمرین دیکتاتوری بر دشمنان مردم، این دو جنبه جدانشدنی‌اند. وقتی این دو جنبه با هم ترکیب شوند، دیکتاتوری پرولتاریایی محقق می‌شود، یا می‌توان آن را دیکتاتوری دموکراتیک مردم نامید. شعار ما چنین است: «دیکتاتوری دموکراتیک مردم، به رهبری پرولتاریا و بر اساس اتحاد کارگران و دهقانان.» پرولتاریا چگونه رهبری می‌کند؟ از طریق حزب کمونیست رهبری می‌کند. حزب کمونیست پیشتاز پرولتاریاست. پرولتاریا با تمام طبقات و اقشاری که با انقلاب و ساخت سوسیالیستی موافق‌اند، از آن حمایت می‌کنند و در آن شرکت دارند، متحد می‌شود و بر طبقات ارتجاعی یا بازماندگان آن‌ها دیکتاتوری اعمال می‌کند. در کشور ما نظام بهره‌کشی انسان از انسان پیش‌تر حذف شده است. پایه‌های اقتصادی طبقه مالک زمین و بورژوازی برچیده شده‌اند. طبقات ارتجاعی دیگر مانند گذشته سرسخت نیستند. برای نمونه، آن‌ها دیگر مانند سال ۱۹۴۹ که جمهوری خلق تأسیس شد، سرسخت نیستند، و نه مانند سال ۱۹۵۷ که بورژوازی راست‌گرا ما را به‌طور دیوانه‌وار مورد حمله قرار دادند.[٦] بنابراین ما از آن‌ها به‌عنوان بازماندگان طبقات ارتجاعی یاد می‌کنیم. اما تحت هیچ شرایطی نباید این بازماندگان را دست‌کم بگیریم. باید مبارزه با آن‌ها ادامه یابد. طبقات ارتجاعی که سرنگون شده‌اند هنوز درصدد بازگشت‌اند. در

جامعهٔ سوسیالیستی ممکن است عناصر بورژوایی جدید نیز ظهور کنند. در کل مرحلهٔ سوسیالیستی هنوز طبقات و مبارزهٔ طبقاتی وجود دارد و این مبارزهٔ طبقاتی طولانی، پیچیده و گاهی حتی خشونت‌آمیز است. ابزارهای دیکتاتوری ما نباید تضعیف شوند؛ برعکس باید تقویت گردند. نظام امنیتی ما در دست رفقایی است که خط صحیح را دنبال می‌کنند. ممکن است بخش‌هایی از امنیت در برخی مناطق در دست افراد نامطلوب باشد. همچنین بعضی رفقا که در کار امنیت مشغول‌اند، بر توده‌ها یا حزب تکیه نمی‌کنند. در کار پاک‌سازی ضدانقلاب‌ها، آن‌ها از خط پاک‌سازی با کمک توده‌ها تحت رهبری کمیتهٔ حزبی پیروی نمی‌کنند. آن‌ها صرفاً به کار مخفی، به کار موسوم به حرفه‌ای تکیه دارند. کار حرفه‌ای لازم است؛ استفاده از روش‌های شناسایی و محاکمه برای برخورد با عناصر ضدانقلاب مطلقاً ضروری است، اما مهم‌ترین چیز اجرای خط توده تحت رهبری کمیتهٔ حزبی است. وقتی صحبت از دیکتاتوری بر کل طبقات ارتجاعی است، به‌ویژه مهم است که به توده‌ها و حزب تکیه شود. اعمال دیکتاتوری بر طبقات ارتجاعی به این معنا نیست که تمام عناصر ارتجاعی باید به‌طور کامل نابود شوند، بلکه باید طبقات آن‌ها نابود شود. باید از روش‌های مناسب برای بازسازی و تبدیل آن‌ها به انسان‌های نو استفاده کنیم. بدون دموکراسی گستردهٔ مردم، دیکتاتوری پرولتاریایی نمی‌تواند تثبیت شود و قدرت سیاسی ناپایدار خواهد بود. بدون دموکراسی، بدون بسیج توده‌ها، بدون نظارت توده‌ای، اعمال دیکتاتوری مؤثر بر عناصر ارتجاعی و نامطلوب و بازسازی مؤثر آن‌ها غیرممکن خواهد بود. در نتیجه، آن‌ها به ایجاد مزاحمت ادامه خواهند داد و ممکن است دوباره بازگردند. این مسئله نیازمند مراقبت است و امیدوارم رفقا به آن نیز توجه بسیاری داشته باشند.

(۳) با کدام طبقات باید متحد شویم؟

با کدام طبقات باید متحد شویم و کدام طبقات باید سرکوب شوند؟ این مسئله مربوط به موضع‌گیری اساسی است.

طبقه کارگر باید با طبقه دهقان، خرده‌بورژوازی شهری و بورژوازی ملی میهن‌پرست متحد شود؛ و قبل از همه، باید با طبقه دهقان متحد گردد. روشنفکران، مانند دانشمندان، مهندسان و تکنسین‌ها، استادان، نویسندگان، هنرمندان، بازیگران، کارکنان پزشکی و روزنامه‌نگاران، یک طبقه مستقل را تشکیل نمی‌دهند؛ آن‌ها یا وابسته به بورژوازی هستند یا به پرولتاریا. در مورد روشنفکران، آیا فقط با کسانی که انقلابی‌اند متحد می‌شویم؟ نه. تا وقتی که میهن‌پرست باشند، ما با آن‌ها متحد می‌شویم و اجازه می‌دهیم به کار خود ادامه دهند. کارگران، دهقانان، عناصر خرده‌بورژوازی شهری، روشنفکران میهن‌پرست،

سرمایه‌داران میهن‌پرست و سایر میهن‌پرستان با هم بیش از نود و پنج درصد جمعیت کل کشور را تشکیل می‌دهند. تحت دیکتاتوری دموکراتیک مردم ما، همه این‌ها در طبقه «مردم» قرار می‌گیرند. و در میان مردم ما باید دموکراسی را تمرین کنیم.

کسانی که دیکتاتوری دموکراتیک مردم باید آن‌ها را سرکوب کند عبارت‌اند از: زمین‌داران، دهقانان ثروتمند، عناصر ضدانقلاب، عناصر نابکار و راست‌گرایان ضدکمونیست. طبقات و افراد نابکار که نماینده طبقه زمین‌دار و بورژوازی ارتجاعی‌اند، جمعیتی در حدود چهار یا پنج درصد از کل جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. این‌ها افرادی هستند که باید به اصلاح وادار شوند و دیکتاتوری دموکراتیک مردم علیه آن‌ها اعمال می‌شود.

ما در چه طرفی ایستاده‌ایم؟ آیا در طرف توده‌های مردم هستیم که بیش از نود و پنج درصد جمعیت کل کشور را تشکیل می‌دهند؟ یا در طرف زمین‌داران، دهقانان ثروتمند، عناصر ضدانقلاب، افراد نابکار و راست‌گرایان که تنها چهار یا پنج درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند؟ ما باید در طرف توده‌های مردم باشیم و هرگز نباید در طرف دشمنان مردم قرار گیریم؛ این مسئله‌ای است مربوط به موضع‌گیری اساسی یک مارکسیست–لنینیست.

این اصل هم در داخل کشور ما و هم در عرصه بین‌المللی صادق است. مردم همه کشورها، توده‌های عظیم مردمی که بیش از نود و پنج درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند، قطعاً خواستار انقلاب هستند، قطعاً از مارکسیسم–لنینیسم حمایت می‌کنند و نمی‌توانند از روی‌کردگرایی (ریفورمیسم) حمایت کنند. برخی ممکن است به‌طور موقت از روی‌کردگرایی حمایت کنند، اما در نهایت آن را رد خواهند کرد. همه آن‌ها به تدریج بیدار می‌شوند و با امپریالیسم و ارتجاعیون کشورهای مختلف مقابله خواهند کرد؛ همه آن‌ها با روی‌کردگرایی مقابله خواهند کرد. یک مارکسیست–لنینیست واقعی باید قاطعانه در طرف توده‌های مردم باشد که بیش از نود و پنج درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند.

(۴) کسب فهمی از جهان عینی

در کسب فهم از جهان عینی، در پرش به حوزه آزادی از حوزه ضرورت، انسان باید یک فرآیند را پشت سر بگذارد. در مسئلهٔ اینکه چین چگونه باید انقلاب دموکراتیک را به پیش ببرد، از تأسیس حزب در سال ۱۹۲۱ تا هفتمین کنگره در سال ۱۹۴۵، در مجموع بیست و چهار سال طول کشید تا فهم حزب ما

به وحدت کامل برسد. در این میان ما تجربهٔ جنبش اصلاحی (Rectification Movement) در سطح تمام حزب را داشتیم که از بهار ۱۹۴۲ تا تابستان ۱۹۴۵، یعنی در مجموع سه سال و نیم، ادامه یافت. این جنبش بسیار عمیق و دقیق بود و روش دموکراسی را به کار گرفت؛ به این معنا که فرقی نمی‌کرد چه کسی اشتباه کرده بود، به شرط آنکه او اشتباه خود را بپذیرد و اصلاح کند، همه چیز درست می‌شد و همه کمک می‌کردند تا او اشتباه خود را بپذیرد و اصلاح کند. این روش به عنوان «آموزش گرفتن از گذشته برای دقت بیشتر در آینده؛ درمان بیماری برای نجات بیمار»، و «گرفتن تمایل به وحدت به‌عنوان نقطه آغاز، عبور از انتقاد یا مبارزه، تشخیص درست و نادرست و رسیدن به وحدت جدید بر پایه‌ای نو» شناخته شد. فرمول «وحدت–انتقاد–وحدت» در آن زمان ایجاد شد. جنبش اصلاحی به همرزمان کل حزب کمک کرد تا به وحدت فهم برسند. مسئلهٔ چگونگی انجام انقلاب دموکراتیک، چگونگی تدوین خط حزب و سیاست‌های مختلف به‌طور کامل در آن زمان حل شد، به ویژه پس از جنبش اصلاحی.

بین تأسیس حزب و جنگ مقاومت در برابر ژاپن، جنگ‌های لشکرکشی شمال و ده سال جنگ انقلاب کشاورزی رخ داد، که در آن دو پیروزی و دو شکست را تجربه کردیم. جنگ لشکرکشی شمال موفقیت‌آمیز بود، اما در سال ۱۹۲۷ انقلاب شکست خورد. در جنگ انقلاب کشاورزی ما پیروزی‌های بزرگی به دست آوردیم و ارتش سرخ به قدرت ۳۰۰٬۰۰۰ نفر رسید، اما بعدها دوباره با شکست مواجه شدیم و پس از «راهپیمایی طولانی»، این ۳۰۰٬۰۰۰ نفر به حدود ۲۰٬۰۰۰ نفر کاهش یافتند. پس از رسیدن به شمال شن‌سی، تعداد کمی افزایش یافت، اما هنوز به ۳۰٬۰۰۰ نفر نرسید؛ یعنی هنوز کمتر از یک دهم ارتش اولیهٔ ۳۰۰٬۰۰۰ نفر بودند.

به‌طور نهایی، کدام ارتش قوی‌تر بود، ارتش ۳۰۰٬۰۰۰ نفره یا ارتش کمتر از ۳۰٬۰۰۰ نفر؟ پس از تحمل این شکست‌ها و سختی‌های بزرگ، ما مقاوم شدیم، تجربه کسب کردیم، خط اشتباه خود را اصلاح و خط درست را بازگرداندیم. بنابراین ارتش کمتر از ۳۰٬۰۰۰ نفر از ارتش قبلی ۳۰۰٬۰۰۰ نفره قوی‌تر بود. رفیق لیو شائوچی در گزارش خود گفت که در چهار سال گذشته خط ما درست بوده و دستاوردهای ما ویژگی اصلی بوده است؛ ما در کار عملی خود اشتباهاتی داشتیم و رنج‌هایی کشیدیم، اما تجربه به دست آوردیم؛ بنابراین قوی‌تر از قبل هستیم، نه ضعیف‌تر. این واقعیت قضیه است.

در دوره انقلاب دموکراتیک، تنها پس از تجربهٔ پیروزی، سپس شکست، دوباره پیروزی و دوباره شکست، و پس از مقایسهٔ این دو [پیروزی و شکست]، من توانستم این جهان عینی چین را درک کنم. در آستانهٔ جنگ مقاومت در برابر ژاپن و در طول آن، تعدادی مقاله نوشتم، مانند «مسائل استراتژیک جنگ انقلابی

چین»، «دربارهٔ جنگ طولانی»، «دربارهٔ دمکراسی نوین»، «به سوی کمونیست»، و تعدادی سند درباره سیاست و استراتژی برای کمیته مرکزی تهیه کردم. همه این‌ها برای جمع‌بندی تجربهٔ انقلابی بود. این مقالات و اسناد تنها در آن زمان می‌توانستند تولید شوند و پیش از آن ممکن نبود، زیرا تا زمانی که از این طوفان‌های بزرگ عبور نکرده و دو پیروزی خود را با دو شکست مقایسه نکرده بودم، تجربهٔ کافی نداشتم و نمی‌توانستم قوانین انقلاب چین را به‌طور کامل درک کنم.

به طور کلی، این ما چینی‌ها هستیم که توانسته‌ایم جهان عینی چین را درک کنیم، نه همرزمانی که در کمیتهٔ بین‌المللی کمونیست‌ها به مسائل چین مشغول بودند. این همرزمان در کمیتهٔ بین‌المللی کمونیست‌ها به سادگی چین، ملت چین و انقلاب چین را درک نکردند، یا می‌توان گفت به‌طور کامل در درک آن شکست خوردند.[۷] حتی خود ما برای مدت طولانی فهم روشنی از جهان عینی چین نداشتیم، چه برسد به همرزمان خارجی!

تا دورهٔ مقاومت در برابر ژاپن، ما خط کلی برای حزب و مجموعهٔ کاملی از سیاست‌های مشخص که مناسب وضعیت واقعی بود، تدوین نکرده بودیم. تا آن زمان، بیش از بیست سال در حال انقلاب بودیم و در بسیاری از سال‌های گذشته، کار ما در تاریکی کامل انجام می‌شد. اگر کسی ادعا کند که هر همرزمی، برای مثال هر عضو کمیتهٔ مرکزی، یا خود من، از ابتدای کار قوانین انقلاب چین را کاملاً درک کرده بودیم، آن همرزم حرفی بی‌مورد زده است و نباید به او اعتماد کرد. اصلاً چنین نبوده است. در گذشته، به ویژه در آغاز، تمام انرژی ما به انقلاب معطوف بود، اما در مورد چگونگی انجام انقلاب، آنچه می‌خواستیم تغییر دهیم، چه چیزی باید اول انجام می‌شد و چه چیزی بعد، و چه چیزی باید تا مرحلهٔ بعدی منتظر می‌ماند — برای مدت نسبتاً طولانی هیچ‌یک از این مسائل به‌درستی درک نشده بود، یا می‌توان گفت به‌طور کامل درک نشده بود.

هنگامی که توضیح می‌دهم چگونه حزب کمونیست چین ما در دورهٔ انقلاب دموکراتیک، پس از سختی‌های بسیار، موفق شد قوانین انقلاب چین را درک کند، هدفم از آوردن این حقایق تاریخی این است که به همرزمان نشان دهم: درک قوانین ساخت سوسیالیسم نیز باید یک فرآیند را طی کند. این درک باید با عمل آغاز شود، از نداشتن تجربه به داشتن کمی تجربه، از داشتن تجربهٔ کم به داشتن تجربهٔ بیشتر؛ از ساخت سوسیالیسم، که هنوز در حوزهٔ ضرورت قرار دارد و به‌درستی درک نشده است، به تدریج بر نابینایی خود غلبه کنیم و قوانین عینی را درک کنیم، و بدین ترتیب به آزادی برسیم، پرش بزرگی در دانش خود داشته باشیم و به حوزهٔ آزادی دست یابیم.

در مورد ساخت سوسیالیسم، هنوز تجربهٔ کافی نداریم. من این مسئله را با هیأت‌هایی از احزاب برادر از چندین کشور مورد بحث قرار داده‌ام و به آن‌ها گفته‌ام که ما تجربه‌ای در ساخت اقتصاد سوسیالیستی نداریم.

من همچنین این مسئله را با چندین خبرنگار از کشورهای سرمایه‌داری مورد بحث قرار دادم، از جمله یک آمریکایی به نام اسنو. او مدتی طولانی می‌خواست به چین بیاید و در سال ۱۹۶۰ به او اجازه دادیم. با او گفتگویی داشتم و گفتم: «همان‌طور که می‌دانید، ما مجموعه‌ای از تجربیات، سیاست‌ها و روش‌های کلی و مشخص در مسائل سیاسی، نظامی و مبارزه طبقاتی داریم؛ اما در مورد ساخت سوسیالیستی، تاکنون هیچ تجربه‌ای نداشته‌ایم و هنوز هم تجربه‌ای نداریم. ممکن است بپرسید: «یازده سال تجربه نداشته‌اید؟» بله، یازده سال تجربه کرده‌ایم، اما هنوز دانش و تجربه کافی نداریم. حتی اگر کمی تجربه به دست آورده‌ایم، هنوز زیاد نیست.»

اسنو از من خواست درباره برنامهٔ بلندمدت ساخت چین حرف بزنم. گفتم: «نمی‌دانم.» او گفت: «شما خیلی محتاط هستید.» پاسخ دادم: «مسئله احتیاط نیست؛ واقعاً نمی‌دانم، ما هنوز تجربه‌ای نداریم، همین.» رفقا، درست است که نمی‌دانیم؛ واقعاً تجربه نداریم و این یک واقعیت است که برنامهٔ بلندمدت نداریم. سال ۱۹۶۰ سالی بود که با مشکلات فراوان مواجه شدیم. در سال ۱۹۶۱، با مونتگومری گفتگویی داشتم و دوباره این مسائل را مطرح کردیم. او گفت: «در پنجاه سال دیگر شما فوق‌العاده خواهید شد.» منظورش این بود که ممکن است پس از پنجاه سال قدرتمند شده و به کشورها «هجوم» کنیم، اما نه در پنجاه سال اول. او نظرات خود را وقتی در سال ۱۹۶۰ به چین آمد، بیان کرده بود. گفتم: «ما مارکسیست-لنینیست هستیم، دولت ما یک دولت سوسیالیستی است، نه سرمایه‌داری؛ بنابراین ما در صد یا حتی ده هزار سال آینده به هیچ کشوری حمله نخواهیم کرد. در مورد ساخت اقتصاد قوی سوسیالیستی، در چین پنجاه سال کافی نخواهد بود؛ ممکن است صد سال یا حتی طولانی‌تر طول بکشد. در کشور شما توسعهٔ سرمایه‌داری چندین قرن طول کشید. ما قرن شانزدهم را که هنوز در قرون وسطی بود، حساب نمی‌کنیم. از قرن هفدهم تاکنون ۳۶۰ سال گذشته است. در کشور ما، ساخت یک اقتصاد بزرگ و قدرتمند سوسیالیستی، به نظر من بیش از صد سال طول خواهد کشید.»

قرن هفدهم چه زمانی بود؟ پایان دودمان مینگ و آغاز دودمان چینگ در چین. صد سال بعد، در نیمهٔ اول قرن هجدهم، دورهٔ چیان‌لونگ دودمان چینگ بود. نویسندهٔ کتاب رویای اتاق سرخ، تسائو شوئه‌چین،

در آن دوره زندگی می‌کرد. این دوره شخصیت چیا پائویو را به وجود آورد، کسی که از نظام فئودالی ناراضی بود. در چین، در دورهٔ چیان‌لونگ، نشانه‌های روابط تولید سرمایه‌داری وجود داشت، اما هنوز جامعه‌ای فئودالی بود. این زمینهٔ اجتماعی شخصیت‌هایی بود که در باغ امید ظاهر شدند.[۸] پیش از آن، در قرن هفدهم، تعدادی از کشورهای اروپایی در حال توسعهٔ سرمایه‌داری بودند. بیش از ۳۰۰ سال طول کشید تا نیروهای مولد سرمایه‌داری به الگوی فعلی خود برسند.

سوسیالیسم از بسیاری جهات برتر از سرمایه‌داری است و توسعهٔ اقتصادی کشور ما ممکن است سریع‌تر از کشورهای سرمایه‌داری باشد. اما چین جمعیت زیادی دارد، منابع ما اندک است و اقتصادمان عقب‌مانده است، بنابراین به نظر من، امکان ندارد توان تولید ما آن‌قدر سریع توسعه یابد که در کمتر از صد سال بتواند به کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری برسد و از آن‌ها سبقت بگیرد. اگر تنها چند دهه لازم باشد، مثلاً پنجاه سال همان‌طور که برخی حدس زده‌اند، این امر فوق‌العاده خواهد بود و ستایش آسمان و زمین را برخواهد انگیخت. اما توصیه من به رفقا این است که بهتر است بیشتر به دشواری‌ها بیندیشیم و آن را به عنوان یک دورهٔ طولانی در نظر بگیریم. ساخت اقتصاد بزرگ و قدرتمند سرمایه‌داری سه تا چهار صد سال طول کشید؛ چه ایرادی دارد اگر ساخت اقتصاد بزرگ و قدرتمند سوسیالیستی در کشور ما حدود پنجاه تا صد سال طول بکشد؟ پنجاه یا صد سال آینده، دوره‌ای حماسی از تغییرات بنیادین در نظام اجتماعی جهان خواهد بود، دوره‌ای تکان‌دهنده که با هیچ دوران گذشته قابل مقایسه نیست. زندگی در چنین دوره‌ای، ما را ملزم می‌کند که آمادهٔ انجام مبارزات بزرگ باشیم، مبارزاتی که از نظر شکل و روش با مبارزات دوره‌های گذشته تفاوت‌های فراوان دارد. برای انجام این وظیفه، باید تلاش کنیم تا حقیقت کلی مارکسیسم–لنینیسم را با واقعیت ملموس ساخت سوسیالیستی چین و واقعیت ملموس انقلاب جهانی آینده ترکیب کنیم و از طریق عمل، به تدریج قوانین عینی مبارزه را درک کنیم. ما باید آمادهٔ تحمل شکست‌ها و عقب‌نشینی‌های بسیار در نتیجهٔ نابینایی خود باشیم، تا تجربه کسب کنیم و در نهایت پیروز شویم. وقتی امور را از این دیدگاه ببینیم، مزایای زیادی در در نظر گرفتن یک دورهٔ طولانی وجود دارد؛ برعکس، در نظر گرفتن دورهٔ کوتاه آسیب‌رسان خواهد بود.

در کار ساخت سوسیالیستی خود، هنوز تا حد زیادی به صورت کورکورانه عمل می‌کنیم. برای ما، اقتصاد سوسیالیستی هنوز از بسیاری جهات حوزه‌ای از ضرورت است که به‌طور کامل درک نشده است. به من به عنوان نمونه نگاه کنید: در کار ساخت اقتصادی، هنوز مشکلات زیادی وجود دارد که من آن‌ها را نمی‌فهمم. در مورد صنعت و بازرگانی درک زیادی ندارم. در مورد کشاورزی کمی می‌دانم، اما این نسبی است — هنوز دانش زیادی ندارم. برای درک عمیق‌تر کشاورزی، باید علوم خاک‌شناسی، گیاه‌شناسی، کشت محصول، شیمی کشاورزی، مکانیزه کردن کشاورزی و غیره را بشناسیم. همچنین شکل‌های مختلف

تولید کشاورزی وجود دارد، مانند غلات غذایی، پنبه، روغن، کنف، ابریشم، چای، شکر، سبزیجات، تنباکو، میوه، گیاهان دارویی و سایر محصولات. دامپروری و جنگلداری نیز مطرح است.

من خودم به نظریهٔ وایلنسکی دربارهٔ ترکیب کشاورزی اعتقاد دارم. در آثار خود، وایلنسکی ترکیب کشاورزی، جنگلداری و دامپروری را توصیه کرده است. من فکر می‌کنم ما باید این ترکیب سه‌جانبه را رعایت کنیم، وگرنه کشاورزی آسیب خواهد دید. من رفقا را توصیه می‌کنم که وقتی بعد از کار فرصت داشتید، به‌طور جدی همهٔ این مسائل مربوط به تولید کشاورزی را مطالعه کنید. خودم نیز مایلم بیشتر مطالعه کنم. تا کنون، دانش من در این زمینه‌ها بسیار اندک بوده است. بیشتر به مسائل مربوط به نظام و روابط تولید توجه کرده‌ام و دربارهٔ نیروهای تولیدی کم می‌دانم.

در مورد کل حزب، دانش ما از ساخت سوسیالیستی بسیار ناکافی است. از این به بعد باید مدتی را صرف جمع‌بندی تجربیات و مطالعهٔ جدی کنیم و در جریان عمل، به تدریج با روشن کردن قوانین آن، درک خود را عمیق‌تر سازیم. باید کار سخت و تحقیقات گسترده انجام دهیم. باید به روستاها برویم و در نقاط منتخب اقامت کنیم. باید به دسته‌ها و تیم‌های تولید برویم و به کارخانه‌ها و کارگاه‌ها سر بزنیم. در مورد تحقیقات و مطالعه، قبلاً تا حدودی خوب عمل می‌کردیم، اما پس از آمدن به شهرها دیگر آن را جدی نگرفتیم. در سال ۱۹۶۱ دوباره بر آن تأکید کردیم و اکنون تغییراتی ایجاد شده است، اما در میان کادرهای رهبری، به‌ویژه رهبری سطح بالا، هنوز برخی نواحی، ادارات و کارخانه‌ها این روش را اتخاذ نکرده‌اند. هنوز برخی دبیران استانی حزب به نقاط منتخب نرفته‌اند. اگر دبیران استانی نروند، چگونه می‌توانند از دبیران نواحی و شهرستان‌ها بخواهند که بروند؟ این روش درست نیست — باید اصلاح شود.

از تأسیس جمهوری خلق چین، دوازده سال گذشته است. این دوازده سال را می‌توان به دورهٔ اول هشت ساله و دورهٔ دوم چهار ساله تقسیم کرد: ۱۹۵۰ تا پایان ۱۹۵۷ دورهٔ اول هشت ساله، و ۱۹۵۸ تا کنون دورهٔ دوم چهار ساله است. در این کنفرانس، ما تاکنون تجربیات کار گذشته، عمدتاً تجربیات دورهٔ دوم چهار ساله، را به طور ابتدایی جمع‌بندی کرده‌ایم. این جمع‌بندی در گزارش رفیق لیو شائوچی منعکس شده است. ما تاکنون سیاست‌های مشخصی در زمینه‌های مختلف تدوین کرده‌ایم یا در حال تدوین هستیم یا در آینده تدوین خواهیم کرد.

سیاست‌های تدوین شده شامل شصت مقرره برای کار در روستاها، هفتاد مقرره برای صنایع، شصت مقرره برای آموزش عالی و چهل مقرره برای تحقیقات علمی است. تمام این پیش‌نویس‌ها اجرایی شده یا در حال آزمایش هستند و در آینده اصلاح خواهند شد — برخی ممکن است نیاز به بازنگری اساسی داشته باشند. در میان مقرراتی که در حال تدوین هستند، مقررات مربوط به بازرگانی است. مقرراتی که در آینده تدوین خواهند شد شامل آموزش مدارس متوسطه و ابتدایی هستند.[۹]

ما همچنین باید برخی مقررات برای کار حزب، دولت و سازمان‌های مردمی تدوین کنیم. ارتش نیز تعدادی مقررات تدوین کرده است. به طور خلاصه، در صنعت، کشاورزی، بازرگانی، آموزش، ارتش، دولت و حزب، یعنی در این هفت حوزهٔ کاری، ما باید تجربیات را به درستی جمع‌بندی کرده و مجموعه‌ای کامل از سیاست‌ها و روش‌های عمومی و مشخص متناسب با شرایط خود تدوین کنیم، تا بتوانند در مسیر درست پیشرفت کنند.

داشتن خط کلی کافی نیست؛ بلکه لازم است که تحت رهبری خط کلی، در حوزه‌های صنعت، کشاورزی، بازرگانی، آموزش، ارتش، دولت و حزب، مجموعه‌ای کامل از سیاست‌ها و روش‌های کلی و مشخص متناسب با شرایط ما تدوین شود. تنها در این صورت است که می‌توان توده‌ها و کادرها را متقاعد کرد. باید از این سیاست‌ها و روش‌ها به عنوان مواد آموزشی استفاده کنیم تا آموزش داده شوند و فهم و عمل واحد ایجاد شود. تنها در این صورت است که امکان پیروزی در وظیفهٔ انقلاب و ساخت فراهم می‌شود؛ در غیر این صورت امکان‌پذیر نیست. در این باره، حتی در زمان جنگ مقاومت در برابر ژاپن، ما درک عمیقی داشتیم. در آن زمان به همین شیوه عمل کردیم و بنابراین کادرها و توده‌ها درک واحدی از مجموعهٔ کامل سیاست‌ها و روش‌های کلی و مشخص دورهٔ انقلاب دموکراتیک داشتند و به همین دلیل اقدام یکپارچه صورت گرفت و پیروزی در وظیفهٔ انقلاب دموکراتیک آن دوره حاصل شد. این موضوع برای همه شناخته شده است.

در دورهٔ انقلاب و ساخت سوسیالیستی، وظایف انقلابی ما در سال‌های اولیه چنین بود: در روستاها، اصلاح نظام زمین‌داری فئودالی و سپس اجرای همکاری‌های کشاورزی؛ در شهرها، تحقق تحول سوسیالیستی صنایع و بازرگانی سرمایه‌داری. در زمینهٔ ساخت اقتصادی، وظیفهٔ ما احیای اقتصاد و اجرای نخستین برنامهٔ پنج‌ساله بود. هم در انقلاب و هم در ساخت، در آن زمان خط کلی متناسب با شرایط عینی و دارای قدرت قانع‌کنندگی فراوان داشتیم. همچنین مجموعه‌ای کامل از سیاست‌ها و روش‌های کلی و مشخص تحت رهبری خط کلی وجود داشت. بنابراین می‌توانستیم کادرها و توده‌ها را

آموزش دهیم، درک آن‌ها را یکپارچه کنیم و کار نسبتاً خوب پیش می‌رفت. این هم برای همه روشن است.

اما در آن روزها، به دلیل نبود تجربه در ساخت اقتصادی، چاره‌ای جز تقلید از اتحاد شوروی نداشتیم. به‌ویژه در زمینهٔ صنایع سنگین، تقریباً همه چیز را از اتحاد شوروی کپی کردیم و خلاقیت کمی داشتیم. در آن زمان، این کار کاملاً ضروری بود، اما در عین حال ضعف ما نیز محسوب می‌شد — کمبود خلاقیت و توانایی ایستادن روی پای خود. طبیعی است که این نمی‌توانست استراتژی بلندمدت ما باشد. از سال ۱۹۵۸ تصمیم گرفتیم اتکا به خود را سیاست اصلی قرار دهیم و تلاش برای دریافت کمک خارجی را هدف ثانویه سازیم. در جلسهٔ دوم کنگرهٔ هشتم حزب در ۱۹۵۸، خط کلی «تمام تلاش برای ساخت سوسیالیسم به شیوه‌ای بزرگ، سریع، بهتر و اقتصادی» را تصویب کردیم. همان سال، کمون‌های مردمی نیز تأسیس شدند و شعار «جهش بزرگ به جلو» اعلام گردید.

برای مدتی پس از اعلام خط کلی ساخت سوسیالیستی، هنوز زمان یا امکان تدوین مجموعهٔ کامل سیاست‌ها و روش‌های کلی و مشخص متناسب با شرایط وجود نداشت، زیرا تجربهٔ ما کافی نبود. در این شرایط، کادرها و توده‌ها هنوز مجموعهٔ کاملی از مواد آموزشی را نداشتند و آموزش سیستماتیک در زمینهٔ سیاست‌ها دریافت نکرده بودند، و بنابراین امکان درک و اقدام واحد واقعی وجود نداشت. تنها پس از گذشت زمان، تجربهٔ شکست‌ها و مشکلات، و کسب تجربه‌های مثبت و منفی، این امکان فراهم شد. اکنون اوضاع بهتر است، ما این سیاست‌ها را داریم یا در حال تدوین آن‌ها هستیم. بنابراین اکنون می‌توانیم انقلاب و ساخت سوسیالیستی را با دقت بیشتری پیش ببریم.

برای تدوین مجموعهٔ کامل سیاست‌ها و روش‌های کلی و مشخص تحت راهنمایی خط کلی، لازم است که ایده‌ها از توده‌ها استخراج شود و روش تحقیق و مطالعهٔ سیستماتیک و جامع به کار گرفته شود و تجارب موفق و ناموفق گذشته به‌طور تاریخی بررسی گردد. تنها در این صورت می‌توان قوانین نهفته در امور عینی را کشف کرد، نه آنچه ذهن انسان به‌طور ذهنی تصور می‌کند؛ و تنها در این صورت می‌توان مقررات مختلف متناسب با شرایط تدوین کرد. این موضوعی بسیار مهم است. رفقا، لطفاً به این نکته توجه فرمایید.

در صنعت، کشاورزی، بازرگانی، آموزش، امور نظامی، دولت و حزب، در این هفت حوزهٔ مهم، حزب در همه چیز رهبری دارد. حزب باید صنعت، کشاورزی، بازرگانی، فرهنگ، آموزش، ارتش و دولت را هدایت کند. به طور کلی، حزب ما بسیار خوب است. حزب ما عمدتاً از کارگران و دهقانان فقیر تشکیل شده

است. اکثریت قریب به اتفاق کادرهای ما خوب هستند و همه به‌طور سخت‌کوشانه کار می‌کنند، اما باید توجه داشته باشیم که در حزب ما هنوز برخی مشکلات وجود دارد؛ نباید تصور کنیم که همه چیز در وضعیت حزب ما خوب است.

در حال حاضر بیش از هفده میلیون عضو حزب داریم و از میان این اعضا تقریباً هشتاد درصد بعد از تأسیس دولت به حزب پیوسته‌اند؛ یعنی در دههٔ پنجاه به عضویت حزب درآمده‌اند. تنها بیست درصد قبل از تأسیس دولت به حزب پیوسته‌اند و از میان این بیست درصد، کسانی که قبل از ۱۹۳۰ عضو شده‌اند، یعنی کسانی که در دههٔ بیست به حزب پیوسته‌اند، بر اساس برآورد هشت سال پیش حدود ۸۰۰ نفر بودند. برخی از این افراد در دو سال گذشته فوت کرده‌اند و بنابراین اکنون احتمالاً تنها حدود ۷۰۰ نفر باقی مانده‌اند. در میان اعضای قدیم و جدید حزب — به ویژه در میان اعضای جدید — همیشه افرادی وجود دارند که شخصیت و سبک کاری‌شان ناپاک است. این افراد فردگرا، بروکرات و ذهن‌گرای خودمحور هستند و برخی حتی به عناصر فاسد تبدیل شده‌اند. برخی از افراد لباس عضو حزب کمونیست را به تن دارند، اما هیچ نماینده‌ای از طبقهٔ کارگر نیستند؛ بلکه نمایندهٔ بورژوازی هستند. همه چیز در حزب خالص نیست. باید این نکته را ببینیم، در غیر این صورت دچار مشکل خواهیم شد.

این نکتهٔ چهارم من است. درک ما از جهان عینی باید از طریق یک فرایند حاصل شود. نخست، ما نمی‌فهمیم یا به طور کامل درک نمی‌کنیم، اما پس از تمرین مکرر و کسب نتایج از طریق عمل، وقتی پیروزی‌ها و همچنین شکست‌ها و لغزش‌ها را تجربه کرده‌ایم، قادر خواهیم بود پیروزی‌ها و شکست‌ها را با هم مقایسه کنیم. تنها در این صورت امکان پیشرفت تا رسیدن به درک کامل یا تقریباً کامل فراهم می‌شود. در آن زمان ابتکار عمل بیشتری خواهیم داشت، آزادتر خواهیم بود و هوشمندتر خواهیم شد. آزادی به معنای شناخت ضرورت است و به معنای تبدیل جهان عینی است. تنها بر اساس شناخت ضرورت، انسان می‌تواند از آزادی فعالیت برخوردار شود؛ این قانون دیالکتیکی آزادی و ضرورت است. آنچه ما ضرورت می‌نامیم، یک قانون عینی موجود است. قبل از آن که آن را بشناسیم، رفتار ما نمی‌تواند آگاهانه باشد؛ بلکه دارای عناصر نابینایی و بی‌خبری است. در این زمان، ما نادان هستیم؛ آیا در سال‌های گذشته اشتباهات زیادی مرتکب نشده‌ایم؟

(۵) جنبش بین‌المللی کمونیستی

چند جملهٔ ساده می‌گویم. چه در چین و چه در سایر کشورهای جهان، بیش از نود درصد مردم در درازمدت از مارکسیسم–لنینیسم حمایت خواهند کرد. در جهان امروز هنوز بسیاری از مردم توسط

احزاب سوسیال‌دموکرات، تجدیدنظرطلبان، امپریالیست‌ها یا عناصر واپس‌گرا در کشورهای مختلف فریب می‌خورند و هنوز بیدار نشده‌اند. اما در نهایت، کم‌کم بیدار خواهند شد و از مارکسیسم–لنینیسم حمایت خواهند کرد. مارکسیسم–لنینیسم حقیقت است؛ نمی‌توان در برابر آن مقاومت کرد. مردم خواستار انقلاب هستند؛ انقلاب جهانی در نهایت پیروز خواهد شد. کسانی که انقلاب را ممنوع می‌کنند، همانند شخصیت‌های کتاب لو هسُن، خان چائو، خان چینِ و شیطان خارجی دروغین که به آقای آ.کیو اجازهٔ انقلاب ندادند، سرانجام شکست خواهند خورد.

اتحاد جماهیر شوروی اولین کشور سوسیالیستی بود و حزب کمونیست شوروی حزبی بود که توسط لنین ایجاد شد. اگرچه رهبری حزب و دولت شوروی اکنون به دست تجدیدنظرطلبان افتاده است، من به رفقا توصیه می‌کنم که با اطمینان باور کنند که توده‌های وسیع مردم، اعضای متعدد حزب و کادرهای شوروی خوب هستند؛ آنها خواستار انقلاب‌اند و حکومت تجدیدنظرطلبان پایدار نخواهد ماند. در هر زمانی — اکنون، آینده، در نسل ما یا نسل‌های بعدی — همهٔ ما باید از اتحاد جماهیر شوروی بیاموزیم و تجربیات آن را مطالعه کنیم. اگر از شوروی یاد نگیریم، اشتباه خواهیم کرد. ممکن است کسی بپرسد: «از آنجا که شوروی تحت حکومت تجدیدنظرطلبان است، آیا باید هنوز از آنها یاد بگیریم؟» آنچه ما باید بیاموزیم، انسان‌ها و امور خوب شوروی، تجربیات مثبت حزب کمونیست شوروی است. در مورد افراد و امور بد شوروی و تجدیدنظرطلبان شوروی، باید از آنها به عنوان معلمان از طریق مثال منفی درس بگیریم.

ما باید همیشه اصل وحدت انترناسیونالیسم پرولتاریایی را رعایت کنیم. همواره تأکید داریم که کشورهای سوسیالیستی و جنبش کمونیستی جهان باید بر اساس مارکسیسم–لنینیسم متحد باشند. تجدیدنظرطلبان بین‌المللی پیوسته ما را ناسزا می‌گویند. موضع ما این است: بگذارید به ناسزاگویی ادامه دهند. وقتی لازم باشد، می‌توانیم پاسخ‌های مناسب به آنها بدهیم. حزب ما به ناسزا عادت کرده است. گذشته را کنار بگذاریم، اکنون چه وضعی داریم؟ در خارج، امپریالیست‌ها به ما ناسزا می‌گویند، ملی‌گرایان واپس‌گرا به ما ناسزا می‌گویند، تجدیدنظرطلبان به ما ناسزا می‌گویند؛ در کشور ما، چیانگ کای‌شک، مالکان، دهقانان ثروتمند، واپس‌گرایان، افراد بد و راست‌گرا به ما ناسزا می‌گویند. آنها همیشه در گذشته این کار را می‌کرده‌اند... آیا ما منزوی هستیم؟ من خودم احساس انزوا نمی‌کنم. تنها در این اتاق بیش از ۷۰۰۰ نفر حضور دارند؛ چگونه می‌توان با بیش از ۷۰۰۰ نفر منزوی بود؟ توده‌های مردم در همهٔ کشورهای جهان در حال ایستادن یا خواهند ایستاد در کنار ما. آیا می‌توانیم منزوی باشیم؟

(٦) ما باید کل حزب و کل مردم را متحد سازیم

ما باید عناصر مترقی و فعال در درون و بیرون حزب را متحد سازیم و همچنین عناصر میانه‌رو را برای پیش بردن کسانی که عقب مانده‌اند، متحد کنیم. تنها به این طریق است که می‌توانیم کل حزب و کل کشور را متحد سازیم؛ تنها با تکیه بر چنین وحدتی است که می‌توانیم کار خود را پیش ببریم، بر دشواری‌ها فائق آییم و چین را به درستی بسازیم. متحد کردن کل حزب و کل مردم به هیچ وجه به معنای آن نیست که ما جهت‌گیری مشخص خود را نادیده بگیریم. برخی می‌گویند حزب کمونیست «حزب همه مردم» است، اما ما چنین نمی‌بینیم. حزب ما حزبی پرولتری است؛ پیشاهنگ پرولتاریا است؛ نیرویی مبارز مسلح به مارکسیسم–لنینیسم است. ما در کنار توده‌های مردمی می‌ایستیم که بیش از نود و پنج درصد جمعیت کل را تشکیل می‌دهند. ما قطعاً در کنار صاحبان زمین، دهقانان ثروتمند، ارتجاعیان، افراد فاسد و راستگرایان که چهار تا پنج درصد جمعیت کل را تشکیل می‌دهند، نمی‌ایستیم.

در حوزه بین‌المللی نیز همین‌گونه است؛ ما از وحدت با همه مارکسیست–لنینیست‌ها، همه رفقای انقلابی و کل مردم صحبت می‌کنیم. ما قطعاً از وحدت با ضدکمونیست‌ها، امپریالیست‌ها و ارتجاعیان کشورهای مختلف صحبت نمی‌کنیم. هر زمان که ممکن باشد، ما همچنین می‌خواهیم با این افراد روابط دیپلماتیک برقرار کنیم و بر اساس پنج اصل، همزیستی مسالمت‌آمیز با آن‌ها داشته باشیم. اما این مسائل با موضوع وحدت با مردم همه کشورها متفاوت است.

برای متحد کردن کل حزب و کل مردم، لازم است دموکراسی را تقویت کرده و اجازه دهیم مردم صحبت کنند. این باید در درون حزب انجام شود؛ همچنین باید در خارج از حزب انجام شود. رفقای کمیته‌های استانی حزب، کمیته‌های ناحیه‌ای و کمیته‌های شهرستان، هنگامی که بازگشتید، حتماً باید اجازه دهید مردم صحبت کنند. کسانی که اینجا حضور دارند باید عمل کنند و کسانی که اینجا نیستند نیز باید چنین عمل کنند. تمام اعضای رهبری حزب باید دموکراسی را ترویج داده و اجازه دهند مردم اظهار نظر کنند. محدودیت‌ها چیست؟ یکی آن است که ما باید نظم حزبی را رعایت کنیم، اقلیت باید از اکثریت اطاعت کند و کل حزب باید از مرکز پیروی کند.

محدودیت دیگر، ممنوعیت سازمان‌دهی جناح‌های مخفی است. ما از گروه‌های مخالفت آشکار نمی‌ترسیم، تنها از گروه‌های مخالفت مخفی می‌ترسیم. چنین افرادی حقیقت را به روی شما نمی‌گویند؛ آنچه به روی شما می‌گویند، همه دروغ و فریب است. آن‌ها اهداف واقعی خود را بیان نمی‌کنند. اما مادامی که نظم حزبی را نقض نکنند و فعالیت‌های مخفی جناحی انجام ندهند، باید همیشه اجازه دهیم سخن بگویند و حتی اگر اشتباه کنند، نباید مجازات شوند.

اگر مردم اشتباه کنند می‌توان آن‌ها را مورد انتقاد قرار داد، اما باید با منطق آن‌ها را قانع کنیم. اگر قانع نشدند چه کنیم؟ می‌توانیم اجازه دهیم نظراتشان محفوظ بماند. مادامی که از مصوبات و تصمیمات اکثریت پیروی کنند، اقلیت می‌تواند نظرات خود را محفوظ نگه دارد. چه در درون و چه بیرون حزب، محفوظ داشتن نظرات اقلیت مفید است. اگر نظرات نادرستی داشته باشند، می‌توانند موقتاً محفوظ بمانند و در آینده نظرشان تغییر کند.

اغلب اوقات، ایده‌های اقلیت درست از آب در می‌آید. تاریخ پر است از چنین نمونه‌هایی. در آغاز حقیقت در دست اکثریت مردم نیست، بلکه در دست اقلیت است. مارکس و انگلس حقیقت را در دست داشتند، اما در آغاز در اقلیت بودند. لنین نیز برای مدت طولانی در اقلیت بود. ما چنین تجربه‌ای در حزب خود داشتیم. چه تحت رهبری چن تو-هسیو و چه در دوره خط «چپ»، حقیقت در دست اکثریت ارگان‌های رهبری نبود، بلکه در دست اقلیت بود.

در تاریخ، آموزه‌های دانشمندان طبیعی مانند کوپرنیک، گالیله و داروین برای مدت طولانی توسط اکثریت مردم به رسمیت شناخته نشد و برعکس، اشتباه تلقی می‌شد. در زمان آن‌ها، آن‌ها در اقلیت بودند. وقتی حزب ما در سال ۱۹۲۱ تأسیس شد، تنها چند ده عضو داشتیم؛ ما نیز در اقلیت بودیم، اما همین چند نفر نماینده حقیقت و سرنوشت چین بودند.

موضوع دستگیری‌ها و اعدام‌ها نیز وجود دارد که می‌خواهم درباره آن چیزی بگویم. در حال حاضر، تنها یک دوازده سالی پس از پیروزی انقلاب گذشته است، در حالی که عناصر طبقات واپس‌مانده و سرکوب‌شده هنوز اصلاح نشده‌اند و هنوز افرادی در تلاش برای بازگرداندن وضع سابق هستند، تعداد کمی از افراد باید دستگیر و اعدام شوند؛ وگرنه خشم مردم فروکش نمی‌کند و دیکتاتوری مردم تثبیت نمی‌شود. اما ما نباید به سادگی افراد را دستگیر کنیم و به ویژه نباید افراد را بی‌مورد اعدام کنیم.

برخی افراد بد، عناصر فاسد و منحرف وارد صفوف ما شده‌اند، و عناصر منحرفی که بر سر مردم نشسته و به آن‌ها اهانت و فساد می‌کنند، به شکلی وحشیانه و بدون محدودیت رفتار می‌کنند و قوانین و انضباط را به شدت نقض می‌کنند. این افراد کوچک‌منشی‌های چیانگ کای‌شک هستند. ما باید راهی برای برخورد با این نوع افراد پیدا کنیم و برخی از آن‌ها را دستگیر کنیم و بدترین‌ها که بزرگ‌ترین جنایات و بدی‌ها را مرتکب شده‌اند، اعدام کنیم، زیرا اگر هیچ‌یک از این افراد را دستگیر یا اعدام نکنیم، قادر به فرو نشاندن

خشم مردم نخواهیم بود. این همان چیزی است که وقتی می‌گوییم: «نمی‌توانیم از دستگیری خودداری کنیم، نمی‌توانیم از اعدام خودداری کنیم» منظورمان است.

اما ما نباید به هیچ عنوان بیش از حد افراد را دستگیر یا اعدام کنیم. همه کسانی که ممکن است دستگیر شوند ولی نیازی به دستگیری ندارند و همه کسانی که ممکن است اعدام شوند ولی نیازی به اعدام ندارند، باید تصمیم بگیریم که آن‌ها را دستگیر یا اعدام نکنیم. مردی به نام پان هان–نیان وجود داشت که زمانی معاون شهردار شانگهای بود. در گذشته مخفیانه به حزب کومینتانگ تسلیم شده بود. او عضوی از جناح سی‌سی بود.[۱۰] اکنون در بازداشت است؛ ما او را اعدام نکرده‌ایم. اگر یک نفر مانند پان هان–نیان را بکشیم و با این کار ممنوعیت اعدام را بشکنیم، آنگاه مجبور خواهیم بود همه افرادی مانند او را بکشیم.

مرد دیگری به نام وانگ شیه–وی وجود داشت که مأمور مخفی کومینتانگ بود. وقتی در ینان بود، کتابی به نام یاس وحشی نوشت که در آن انقلاب را مورد حمله قرار داده و حزب کمونیست را بدنام کرد.[۱۱] بعداً دستگیر و اعدام شد. این حادثه زمانی رخ داد که ارتش در حال حرکت بود و خود نهادهای امنیتی تصمیم به اعدام او گرفتند؛ تصمیم از مرکز صادر نشد. ما بارها در این باره انتقاد کرده‌ایم؛ معتقد بودیم که نباید اعدام می‌شد. اگر او مأمور مخفی بود و مقالاتی نوشت تا ما را مورد حمله قرار دهد و تا مرگ از اصلاح خودداری کرد، چرا او را رها نکنیم یا به کار وادار نکنیم؟ کشتن مردم کار خوبی نیست. ما باید تا حد امکان کمترین افراد را دستگیر و اعدام کنیم. اگر مردم را بی‌دلیل دستگیر و اعدام کنیم، نتیجه نهایی این خواهد بود که همه از خود خواهند ترسید و هیچ‌کس جرأت سخن گفتن نخواهد داشت. در چنین فضایی، دموکراسی چندانی وجود نخواهد داشت.
همچنین نباید به طور بی‌رویه بر سر افراد برچسب زد. برخی از رفقای ما عادت دارند مردم را با برچسب‌ها آزار دهند. به محض اینکه دهانشان را باز می‌کنند، برچسب‌ها پرواز می‌کنند؛ مردم را می‌ترسانند تا جرأت حرف زدن نداشته باشند. البته نمی‌توان به‌طور کامل از برچسب‌ها اجتناب کرد. آیا در گزارش رفیق لیو شائوچی برچسب‌های زیادی وجود ندارد؟ آیا «پراکندگی‌گرایی» برچسب نیست؟ اما نباید بدون توجه کافی برچسب بر سر افراد زد، طوری که هر کس و ناکسی با «پراکندگی‌گرایی» برچسب بخورد و همه برچسب‌خورده شوند. بهتر است که برچسب‌ها توسط خود افراد گذاشته شود و به افراد برازنده باشد، نه اینکه دیگران بر سرشان بگذارند. اگر افراد چند برچسب بر سر خود گذاشتند و دیگران موافق نبودند که آن‌ها باید این برچسب‌ها را داشته باشند، باید برداشته شوند. این فضای دموکراتیک بسیار خوبی ایجاد خواهد کرد. ما توصیه می‌کنیم که به دنبال عیب دیگران نباشیم، برچسب نزنیم و

چماق بزرگ را به کار نبریم. هدف این است که مردم در دل خود نترسند و جرأت ابراز نظر داشته باشند.

باید نسبت به کسانی که اشتباه کرده‌اند و کسانی که اجازه نمی‌دهند مردم سخن بگویند، نگرش نیک‌خواهانه و کمک‌کننده داشته باشیم. نباید فضایی ایجاد کنیم که مردم احساس کنند نمی‌توانند اشتباه کنند و اگر اشتباه کنند، عواقب وحشتناکی در انتظارشان است و اگر یک بار اشتباه کردند، دیگر هرگز سرشان را بالا نخواهند گرفت. وقتی کسی اشتباه کرده، تا زمانی که صادقانه بخواهد جبران کند و واقعاً خودانتقادی کرده باشد، باید نشان دهیم که او را می‌پذیریم. وقتی مردم برای بار اول یا دوم خودانتقادی می‌کنند، نباید از آن‌ها توقع زیادی داشته باشیم. مهم نیست اگر خودآزمایی‌های آن‌ها هنوز کامل نیست، باید اجازه دهیم دوباره فکر کنند و کمک نیک‌خواهانه به آن‌ها ارائه دهیم. مردم به کمک دیگران نیاز دارند؛ باید به رفقایی که اشتباه کرده‌اند کمک کنیم تا اشتباهات خود را درک کنند. اگر افراد صادقانه خودانتقادی انجام دهند و مایل به اصلاح اشتباهات باشند، باید آن‌ها را ببخشیم و سیاست ملایمی نسبت به آن‌ها اتخاذ کنیم. تا زمانی که دستاوردهایشان هنوز اهمیت اولیه دارد و شایستگی دارند، می‌توان به آن‌ها اجازه داد که در پست‌های خود ادامه دهند.

در این بخش از سخنرانی‌ام، من به نقد برخی پدیده‌ها و نقد برخی رفقا پرداخته‌ام، اما نام کسی را نیاورده‌ام. من مشخص نکرده‌ام که تام، دیک و هری چه کسانی هستند. خود شما حتماً در ذهن‌تان ایده‌هایی دارید (خنده). در مورد کاستی‌ها و اشتباهاتی که در چند سال گذشته رخ داده، مسئولیت اصلی بر عهده مرکز است؛ در مرکز مسئولیت اصلی با من است؛ پس از آن مسئولیت با کمیته‌های استانی، کمیته‌های شهری و کمیته‌های حزبی مناطق خودمختار است؛ سوم، سطح کمیته‌های منطقه‌ای؛ چهارم، سطح کمیته‌های شهرستان؛ و پنجم، کمیته‌های حزبی واحدهای تولیدی و کمون‌ها. به طور خلاصه، همه هر کدام سهمی از مسئولیت دارند.

رفقا، وقتی به محل‌های خود بازگشتید باید دموکراسی مرکزی را تقویت کنید. رفقای کمیته‌های شهرستان باید کمیته‌های حزبی کمون‌ها را رهبری کنند تا دموکراسی مرکزی را ایجاد و تقویت کنند. نخست، باید رهبری جمعی برقرار و تقویت شود و از نوع رهبری‌ای که مدتهاست به آن «پراکندگی‌گرایی» گفته می‌شود، اجتناب شود. با این روش، دبیران کمیته‌های حزبی و اعضا کارهای خود را جداگانه انجام می‌دهند؛ آن‌ها نمی‌توانند بحث‌های جمعی واقعی داشته باشند و رهبری جمعی واقعی هم برقرار نمی‌شود.

اگر بخواهیم دموکراسی را ترویج کنیم، باید دیگران را تشویق کنیم که ما را نقد کنند و به نقد آن‌ها گوش دهیم. برای اینکه بتوانیم انتقاد را تحمل کنیم، ابتدا باید اقدامات خودانتقادی انجام دهیم. باید هر آنچه نیاز به بررسی دارد را یک یا حداکثر دو ساعت مورد بررسی قرار دهیم. اگر قرار باشد همه چیز آشکار شود، همین مقدار زمان کافی است. اگر دیگران فکر کنند که ما کافی عمل نکرده‌ایم، پس بگذارید بگویند. اگر آنچه می‌گویند درست است، نظرشان را می‌پذیریم. وقتی به دیگران اجازه صحبت می‌دهیم، آیا باید فعال باشیم یا منفعل؟ طبیعی است که بهتر است فعال باشیم. اگر مجبور شدیم حالت دفاعی بگیریم چه کنیم؟ در گذشته ما غیر دموکراتیک بودیم و بنابراین در حالت دفاعی قرار گرفتیم. مشکلی نیست. بگذارید همه ما را نقد کنند.

در مورد خودم، من در طول روز بیرون نمی‌روم؛ شب‌ها هم به تئاتر نمی‌روم. لطفاً بیایید و مرا روز و شب نقد کنید (خنده). سپس من می‌نشینم و به دقت فکر می‌کنم، دو یا سه شب نخوابم، تا زمانی که بفهمم فکر می‌کنم، و سپس یک خودبازبینی صادقانه می‌نویسم. آیا این روش مناسبی برای برخورد با مسئله نیست؟ به طور خلاصه، بگذارید دیگران صحبت کنند. آسمان فرو نمی‌ریزد و شما اخراج نخواهید شد. اگر به دیگران اجازه صحبت ندهید، روزی حتماً فرا می‌رسد که خودتان اخراج خواهید شد.
امروز خود را به مسائل فوق محدود می‌کنم. نکتهٔ محوری که دربارهٔ آن صحبت کرده‌ام، مسئلهٔ چگونگی تحقق دموکراسی مرکزی و چگونگی ترویج دموکراسی در درون و بیرون حزب است. به رفقا توصیه می‌کنم که این مسئله را به دقت بررسی کنند. هنوز برخی رفقا به شیوهٔ دموکراسی مرکزی نمی‌اندیشند. اکنون زمان آن است که این طرز فکر را اتخاذ کرده و شروع به درک این مسئله کنند. اگر ما نهایت تلاش خود را برای ترویج دموکراسی به کار گیریم، می‌توانیم شور و شوق تودهٔ وسیع مردم در درون و بیرون حزب را بسیج کنیم. می‌توانیم تودهٔ وسیع مردم که بیش از نود و پنج درصد جمعیت کل ما را تشکیل می‌دهند، متحد کنیم. هنگامی که این امر تحقق یابد، کار ما بهتر و بهتر خواهد شد و سریع‌تر بر مشکلات پیش‌رو غلبه خواهیم کرد. هدف ما به شکل بسیار مطلوب‌تری پیشرفت خواهد کرد (تشویق پرشور).

یادداشت‌ها

[۱] سبک کاری ارتش آزادی‌بخش خلق، که توسط مائو تسه‌تونگ در سال ۱۹۶۰ در سه عبارت شامل «گرایش سیاسی صحیح»، «کار پرکار و صرفه‌جو» و «استراتژی و تاکتیک انعطاف‌پذیر و متحرک» و در هشت حرف (چهار جفت) به معنای «وحدت، جدیت، صراحت و زنده‌دلی» تعریف شد. استفاده از همین اعداد و حروف دقیق، با «سه قانون اصلی انضباط و هشت نکته برای توجه» که در سال ۱۹۲۸ وضع شده

بود و رفتار ارتش سرخ در دوره مبارزه برای قدرت را هدایت می‌کرد، همخوانی دارد و تلاشی است برای ایجاد پیوند نمادین با گذشته. برای قوانین پیشین، رجوع شود به: مائو تسه‌تونگ، Selected Works, جلد IV، صفحات ۱۵۶-۱۵۵.

[۲] سُوما چی‌ین (حدود ۹۰-۱۴۵ پیش از میلاد) نخستین مورخ بزرگ چین بود که Shih-chi (Historical Records) را گردآوری کرد و تاریخ چین را از آغاز تا زمان خود روایت نمود. این بخش از زندگی‌نامهٔ خود اوست که به اثر اصلی پیوست شده است.

[۳] این خوانش «حتی غیرممکن‌تر» (keng pu-hsing) از Wen-hsüan و Wan-sui (۱۹۶۹) است. نسخهٔ Wan sui! تنها می‌گوید «همچنین غیرممکن است» (yu pu-hsing) بدون مرکزیّت.

[٤] این داستان در واقع در Shi-chi در زندگی‌نامه‌های لی یی‌چی و چو چیان، و همچنین در زندگی‌نامهٔ لیو پان، بنیان‌گذار سلسلهٔ هان آمده است. رجوع شود به ترجمهٔ برتون واتسون، Records of the Grand Historian of China (نیویورک: Columbia University Press, ١٩٦١)، جلد I، صفحات ۸۶-۸۷، ۲۷۰-۲۶۹ و ۲۸۳. مائو از هر سه نسخه استفاده کرده و جزئیات تصویری مانند «من آدم نوشنده‌ام» را از زندگی‌نامهٔ چو چیان گرفته است.

[۵] اپرای پکن، بر اساس روایت Shi-chi دربارهٔ خداحافظی هسیانگ یو از بانوی محبوبش یو، در شب پیش از شکست نهایی او. مائو با تحسین به دو خط اول شعری که هسیانگ یو در این مناسبت سروده بود در اولین مقالهٔ خود در ۱۹۱۷ اشاره کرده است: The Political Thought of Mao Tse-tung, صفحات ۱۵۷، ۱۶۰.

[٦] اشاره به انتقاد شدید حزب و رژیم در آوریل و مه ۱۹۵۷، پیش از توقف سیاست «شکوفایی و رقابت».

[۷] این خوانش در Wen-hsüan Wan-sui (۱۹۶۹) به صورت «خیلی خوب نفهمید» (pu hen liao-chieh به جای hen pu liao-chieh).

[۸] چیا پائو-یو شخصیت اصلی مرد در Dream of the Red Chamber است. نقد مائو بر تفسیر یُو پینگ-پو مربوط به این است که کتاب باید به عنوان محکومیت کلی جامعهٔ فئودالی دیده شود و نه صرفاً به عنوان افسوس بر بدبیاری فردی. باغ جدید برای استفادهٔ کنیز امپراتوری در زمان بازدید از خانوادهٔ او ایجاد شد (The Story of the Stone, فصل ۱۸) و بسیاری از وقایع بعدی در آنجا رخ می‌دهد. دربارهٔ رابطهٔ رمان با پیشینهٔ خانوادگی نویسنده، رجوع شود به معرفی دیوید هاوکس، صفحات ۳۲-۲۲.

[۹] برای متن تجدیدنظرشدهٔ شصت ماده دربارهٔ کار در روستا که در دهمین اجلاس عمومی سپتامبر ۱۹۶۲ تصویب شد و خلاصهٔ هفتاد مادهٔ کار صنعتی که در دسامبر ۱۹۶۱ تهیه شد، رجوع شود به Documents of the Chinese Communist Party Central Committee, September ١٩٥٦ – April ١٩٦٩ (هنگ‌کنگ: URI, ۱۹۷۱)، صفحات ۷۲۵-۶۸۹. برای مقررات مدارس متوسطه و ابتدایی تهیه‌شده در ۱۹۶۳، رجوع شود به مقالهٔ سوزان شیریک در China Quarterly, شماره ۵۵، ژوئیه-سپتامبر ۱۹۷۳، صفحات ۵۴۶-۵۱۱.

[۱۰] جناح واپس‌گرای کومینتانگ به رهبری دو برادر چِن، خواهرزاده‌های نخستین حامی چیایانگ شی، که در ایجاد گروه شبه‌فاشیستی «پیراهن آبی‌ها» در دههٔ ۱۹۳۰ نقش داشتند.

[۱۱] برای جزئیات دربارهٔ وانگ شی-وی، رجوع شود به Literary Dissent in Communist China, صفحات ۲۷-۲۵ و دیگر بخش‌ها.

سخنرانی در دهمین اجلاس عمومی کمیته مرکزی هشتم

(صبح روز ۲۴ سپتامبر ۱۹۶۲ در تالار Huai-Jen)

اکنون ساعت ده است و جلسه در جریان است.

این اجلاس عمومی کمیته مرکزی چند مسئله مهم را حل کرده است. یکی مسئله کشاورزی و دیگری مسئله بازرگانی است. هر دو مسئله مهم هستند. همچنین مسائل صنعت و برنامه‌ریزی نیز وجود دارند که مسائل فرعی به شمار می‌روند. سومین مسئله، وحدت درون‌حزبی است. چند تن از رفقا سخنرانی کردند. مسئله کشاورزی توسط رفیق چِن پو-تا، مسئله بازرگانی توسط رفیق لی هسین-نین و مسائل

صنعت و برنامه‌ریزی توسط رفقای لی فو-چون و XXX توضیح داده شد. علاوه بر این مسائل، ما همچنین سوال‌هایی درباره افزایش اعضای کمیسیون کنترل و تبادل قائم و افقی کادرها داشتیم.

این کنفرانس امروز آغاز نشده است؛ این جلسه بیش از دو ماه است که در جریان است. یک ماه در پیتایهو برگزار شد و تقریباً یک ماه پس از انتقال به پکن ادامه یافته است. مسائل عملی در ماه‌های اوت و سپتامبر توسط گروه‌های کوچک مختلف (همه شما حاضر شرکت داشتید) بحث و روشن شد که در واقع گروه‌های بزرگی بودند. بنابراین اجلاس عمومی احتمالاً مدت زیادی طول نخواهد کشید — سه تا پنج روز احتمالاً کافی خواهد بود. اگر نتوانیم تا بیست‌وهفتم به پایان برسانیم، جلسه تا بیست‌وهشتم ادامه خواهد داشت و تا آن تاریخ جلسه باید خاتمه یابد.

در پیتایهو من سه مسئله را مطرح کردم: مسائل طبقه، وضعیت و تضادها. مسئله طبقه را مطرح کردم زیرا این مسئله حل نشده بود. با کنار گذاشتن وضعیت داخلی، در سطح بین‌المللی امپریالیسم، ملی‌گرایی و انحراف وجود دارد. من درباره کشورهای سرمایه‌داری صحبت می‌کنم که مسئله طبقه را حل نکرده‌اند. بنابراین ما وظیفه ضد امپریالیستی داریم. وظیفه ما حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش ملی است، یعنی ما باید از توده‌های وسیع مردم در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین حمایت کنیم، شامل کارگران، دهقانان، بورژوازی ملی انقلابی و روشنفکران انقلابی. ما می‌خواهیم با این تعداد زیادی از مردم متحد شویم. اما این شامل بورژوازی ملی واپس‌گرا مانند نهرو یا روشنفکران بورژوازی واپس‌گرا مانند کمونیست خائن ژاپنی شوجیرو کاسوگا[۱] نمی‌شود، که همراه با هفت یا هشت نفر دیگر، نظریه اصلاحات ساختاری را حمایت می‌کنند.

حالا، آیا در کشورهای سوسیالیستی طبقه وجود دارد؟ آیا مبارزه طبقاتی وجود دارد؟ ما اکنون می‌توانیم تأیید کنیم که در کشورهای سوسیالیستی طبقات وجود دارند و مبارزه طبقاتی بدون شک وجود دارد. لنین گفت: پس از پیروزی انقلاب، به دلیل وجود بورژوازی در سطح بین‌المللی، به دلیل وجود بقایای بورژوازی در داخل کشور، به دلیل وجود خرده‌بورژوازی که پیوسته بورژوازی تولید می‌کند، طبقات سرنگون‌شده در داخل کشور برای مدت طولانی ادامه خواهند داشت و حتی ممکن است تلاش برای بازگرداندن قدرت کنند.

انقلاب‌های بورژوایی در اروپا، در کشورهایی مانند انگلستان و فرانسه، فراز و نشیب‌های زیادی داشتند. پس از سرنگونی فئودالیسم، چندین بازگشت و معکوس شدن سرنوشت رخ داد. چنین بازگشتی

نیز در کشورهای سوسیالیستی ممکن است. نمونه‌ای از این مسئله یوگسلاوی است که طبیعت خود را تغییر داده و انحرافی شده است، از کشوری کارگر و دهقانی به کشوری تحت حکومت عناصر واپس‌گرای ملی‌گرا تبدیل شده است.

در کشور ما باید این مسئله را به‌طور واقعی درک، فهم و مطالعه کنیم. باید اذعان کنیم که طبقات برای مدت طولانی ادامه خواهند داشت. همچنین باید وجود مبارزه طبقاتی علیه طبقه را بپذیریم و احتمال بازگشت طبقات واپس‌گرا را تصدیق کنیم. باید هوشیاری خود را افزایش دهیم و جوانان، کادرها، توده‌ها و کادرهای میانی و پایه‌ای را به‌درستی آموزش دهیم. کادرهای قدیمی نیز باید این مسائل را مطالعه و آموزش ببینند. در غیر این صورت، کشوری مانند ما هنوز می‌تواند به سمت نقطه مقابل خود حرکت کند. حتی حرکت به سمت نقطه مقابل چندان اهمیت ندارد، زیرا هنوز نفی نفی وجود دارد و بعداً ممکن است دوباره به سمت نقطه مقابل خود حرکت کنیم.

اگر نسل فرزندان ما به انحراف روی آورند و به سمت نقطه مقابل حرکت کنند، به‌گونه‌ای که گرچه هنوز به‌طور اسمی سوسیالیسم دارند، در واقع سرمایه‌داری باشد، آنگاه قطعاً نوه‌های ما قیام خواهند کرد و پدران خود را سرنگون خواهند نمود، زیرا توده‌ها راضی نخواهند بود. بنابراین، از حالا به بعد باید هر سال، هر ماه، هر روز در این باره صحبت کنیم. ما در کنگره‌ها، کنفرانس‌های نمایندگان حزب، اجلاس‌ها و هر جلسه‌ای که برگزار می‌کنیم درباره آن صحبت خواهیم کرد، تا خط مارکسیستی-لنینیستی روشن‌تری در این مسئله داشته باشیم.
وضعیت کشور ما در چند سال گذشته چندان خوب نبوده، اما اکنون در حال بهبود است. در سال‌های ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ اشتباهات متعددی رخ داد، عمدتاً به این دلیل که بیشتر مردم تجربه‌ای برای درک مشکلات نداشتند. جدی‌ترین خطا این بود که ما در اخذ منابع بیش از حد زیاده‌روی کردیم. وقتی که غله زیادی نداشتیم، اصرار می‌کردیم که داریم. دستورات کورکورانه هم در صنعت و هم در کشاورزی صادر می‌شد. همچنین اشتباهات بزرگ دیگری نیز رخ داد. در نیمه دوم ۱۹۶۰ ما شروع به اصلاح این مسائل کردیم — در واقع خیلی زود، از اولین کنفرانس چنگچو در اکتبر ۱۹۵۸ آغاز شد. سپس کنفرانس ووهان در نوامبر و دسامبر ۱۹۵۸ برگزار شد، و در فوریه و مارس ۱۹۵۹ دومین کنفرانس چنگچو برگزار شد. در کنفرانس شانگهای در آوریل همان سال نیز توجهی به اصلاح اشتباهات خود داشتیم.

در همین حال، در سال ۱۹۶۰ دوره‌ای بود که ما توجه کافی نداشتیم، زیرا انحراف‌گرایی آمد و بر ما فشار آورد. توجه ما به مخالفت با خروشچف معطوف شد. از نیمه دوم ۱۹۵۸ او می‌خواست ساحل چین را

مسدود کند و می‌خواست نیروی دریایی مشترکی ایجاد کند تا بر ساحل ما کنترل داشته باشد و ما را محاصره کند. به همین دلیل خروشچف به کشور ما آمد. بعد از آن، در سپتامبر ۱۹۵۹ و در جریان مناقشه مرزی چین و هند، خروشچف از نهرو حمایت کرد و تاس بیانیه‌ای صادر نمود. سپس خروشچف به چین آمد و در ضیافت جشن دهمین سالگرد ما در اکتبر، از جایگاه خود ما به ما حمله کرد. در کنفرانس بخارست ۱۹۶۰ تلاش شد تا ما را محاصره و نابود کنند.[۲]

سپس کنفرانس دو حزب کمونیست، کمیته پیش‌نویس بیست و شش کشور، کنفرانس مسکو با شرکت هشتاد و یک کشور، و همچنین کنفرانس ورشو برگزار شد، که همه مربوط به مناقشه میان مارکسیسم-لنینیسم و انحراف‌گرایی بود. ما تمام سال ۱۹۶۰ را صرف مبارزه با خروشچف کردیم. بنابراین می‌بینید که حتی در میان کشورهای سوسیالیستی و در چارچوب مارکسیسم-لنینیسم چنین مسئله‌ای می‌تواند ظهور کند. اما در واقع ریشه‌های آن در گذشته‌های دور نهفته است، در مسائلی که خیلی پیش رخ داده‌اند.

آن‌ها اجازه ندادند چین انقلاب کند: این مربوط به سال ۱۹۴۵ بود. استالین می‌خواست مانع انقلاب چین شود و می‌گفت نباید جنگ داخلی داشته باشیم و باید با چیانگ کای‌شک همکاری کنیم، وگرنه ملت چین نابود می‌شود. اما ما آنچه او گفت را انجام ندادیم. انقلاب پیروز شد. پس از پیروزی انقلاب، او بعداً چین را مشکوک به تبدیل شدن به یوگسلاوی دانست و گمان کرد من تبدیل به یک تیتوی دوم خواهم شد. بعد، وقتی من به مسکو رفتم تا پیمان اتحاد و کمک متقابل چین و شوروی را امضا کنم، مجبور شدیم دوباره مبارزه کنیم. او حاضر نبود پیمان را امضا کند، اما پس از دو ماه مذاکره نهایتاً امضا کرد.

استالین از چه زمانی به ما اعتماد پیدا کرد؟ در زمان کمپین مقاومت در برابر آمریکا و کمک به کره، از زمستان ۱۹۵۰. سپس باور کرد که ما تیتو نیستیم، یوگسلاوی نیستیم. اما اکنون ما به «ماجراجویان چپ»، «ملی‌گرایان»، «دوگماتیست‌ها» و «فرقه‌ای‌ها» تبدیل شده‌ایم، در حالی که یوگسلاوی دوباره «مارکسیست-لنینیست» شده است. امروزه یوگسلاوی کاملاً خوب است و وضعش روبراه است. شنیده‌ام که دوباره «سوسیالیست» شده است.

بنابراین اردوگاه سوسیالیستی نیز از درون بسیار پیچیده است، اما در واقع بسیار ساده است. تنها یک اصل مطرح است: مسئله مبارزه طبقاتی — مسئله مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی، مسئله مبارزه

میان مارکسیسم-لنینیسم و ضد مارکسیسم-لنینیسم، مسئله مبارزه میان مارکسیسم-لنینیسم و انحراف‌گرایی(رویزیونیسم).

وضعیت هم در عرصه بین‌المللی و هم در داخل کشور خوب است. در دوره اولیه پس از تأسیس دولت ما، برخی افراد، از جمله خود من و همچنین رفیق X X، بر این باور بودند که احزاب و اتحادیه‌های کارگری آسیا و احزاب آفریقا ممکن است دچار آسیب جدی شوند. بعداً ثابت شد که این دیدگاه نادرست بوده است: آن‌گونه که انتظار داشتیم پیش نرفت. از زمان جنگ جهانی دوم، مبارزات ملی رهایی‌بخش در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین هر سال گسترش یافته است. انقلاب کوبا، استقلال الجزایر، بازی‌های آسیایی در اندونزی؛ ده‌ها هزار نفر تظاهرات کردند و کنسولگری هند را تخریب کردند و هند منزوی شد؛ ایریان غربی توسط هلند واگذار شد؛ مبارزه مسلحانه در ویتنام جنوبی شکل گرفت — یک مبارزه مسلحانه بسیار خوب. همچنین پیروزی مبارزه مسلحانه در الجزایر، مبارزه پیروز در لائوس، مسئله کانال سوئز و استقلال مصر رخ داد. جمهوری عربی متحد به سمت راست متمایل است، اما سپس عراق ظهور کرد. هر دو در راست مرکز قرار دارند، اما هر دو علیه امپریالیسم هستند. اگرچه جمعیت الجزایر کمتر از ده میلیون نفر است و فرانسه ارتشی ۸۰۰ هزار نفری را برای هفت یا هشت سال به کار گرفته بود، اما در نهایت الجزایر پیروز شد. بنابراین وضعیت بین‌المللی عالی است. رفیق چِن ای گزارش بسیار خوبی در این زمینه ارائه کرده است.

تناقضی که می‌خواهم درباره آن صحبت کنم، تناقض میان ما و امپریالیسم است. تناقض میان مردم سراسر جهان و امپریالیسم، اصلی‌ترین تناقض است. مخالفت مردم همه کشورها با بورژوازی واپس‌گرا و ملی‌گرایی واپس‌گرا وجود دارد. همچنین تناقض‌هایی میان مردم همه کشورها و انحراف‌گرایی، تناقض میان کشورهای امپریالیستی، تناقض میان کشورهای ملی‌گرا و امپریالیسم، تناقضات داخلی در کشورهای امپریالیستی و تناقض میان سوسیالیسم و امپریالیسم وجود دارد.

به نظر من فرصت‌طلبی راست در چین باید دوباره نام‌گذاری شود: باید آن را «انحراف‌گرایی چینی» نامید. کنفرانس دوماهه در پیتایهو و پکن به دو نوع مسئله پرداخته است. یک نوع، مسئله کار سیاسی بود؛ و نوع دیگر، مسئله مبارزه طبقاتی — یعنی مبارزه میان مارکسیسم-لنینیسم و انحراف‌گرایی. مسئله کار، همچنین مسئله مبارزه با افکار بورژوایی است که با مبارزه میان مارکسیسم-لنینیسم و انحراف‌گرایی یکسان است. چندین سند درباره مسائل کاری وجود دارد: در صنعت، کشاورزی، تجارت و غیره. چندین رفیق درباره این مسائل سخن گفته‌اند.

داخل کشور و در درون حزب و مسئله بورژوازی برخورد کند، من فکر می‌کنم باید به سیاست‌های گذشته پایبند بمانیم و آن‌ها را تغییر ندهیم. مهم نیست که یک رفیق چه خطاهایی مرتکب شده باشد، ما باید خط کارزار اصلاح ۱۹۴۲–۱۹۴۵ را دنبال کنیم.[۳] تا زمانی که رفقا اشتباهات خود را بپذیرند و اصلاح شوند، ما آن‌ها را می‌پذیریم. ما باید با آن‌ها متحد شویم و بیماری را درمان کنیم تا بیمار را نجات دهیم؛ از گذشته عبرت بگیریم تا آینده را حفظ کنیم. وحدت–انتقاد–وحدت. اما باید کاملاً مشخص کنیم چه چیزی درست است و چه چیزی غلط. نباید کلمات را نرم کنیم یا فقط یک کلمه را در هر بار بیان کنیم.

چرا راهب هنگام خواندن sutra خود، به طبل ماهی چوبی می‌کوبد؟ سفر به غرب توضیح می‌دهد که sutraهایی که در هند جمع‌آوری شده بودند توسط شیطان ماهی سیاه بلعیده می‌شدند و هر بار که زده می‌شد فقط یک کلمه پس می‌داد. این توضیح طبل ماهی است. ما نباید این طرز رفتار را داشته باشیم و مثل شیطان ماهی سیاه عمل کنیم. باید مسائل را با دقت بررسی کنیم. ما با شما، رفقایی که اشتباه کرده‌اید، متحد خواهیم شد، به شرطی که خطاهای خود را بشناسید و به موضع مارکسیستی بازگردید. برخی از شما رفقای حاضر را هم من می‌پذیرم. از این که اشتباه کرده‌اید خجالت نکشید. ما اجازه می‌دهیم مردم اشتباه کنند و پس از اشتباه، اجازه می‌دهیم آن را اصلاح کنند. نباید نسبت به اشتباه‌ها سخت‌گیر باشیم و مانع اصلاح آن‌ها شویم. بسیاری از رفقا اشتباهات خود را خوب اصلاح کرده‌اند که این عالی است. سخنرانی رفیق لی وی–هان[٤] نمونه‌ای از این است. رفیق لی وی–هان اشتباهات خود را اصلاح کرده و ما به او اعتماد داریم.

ابتدا باید در مشاهده افراد قاطع باشیم و سپس در کمک به آن‌ها. رفقای دیگری نیز هستند. من هم اشتباه کرده‌ام. سال گذشته در این باره صحبت کردم. شما نیز باید بگذارید من اشتباه کنم و آن را اصلاح کنم. وقتی آن را اصلاح می‌کنم، باید از آن استقبال کنید. سال گذشته گفتم که باید نسبت به افراد تحلیلی باشیم. هیچ انسانی بدون خطا نیست. حکما را در نظر بگیرید: گفتن این که آن‌ها بدون نقص بودند، دیدگاه متافیزیکی است، نه دیدگاه دیالکتیک–ماتریالیستی مارکسیستی. همه چیز قابل تحلیل است. من رفقا را تشویق می‌کنم، چه آن‌ها با کشورهای خارجی ارتباط داشته باشند و چه به گروه‌های ضدحزب مخفی تعلق داشته باشند — تا زمانی که حقیقت را آشکار کنند و همه چیز را بگویند، ما آن‌ها را می‌پذیریم و کار به آن‌ها می‌دهیم.

ما به هیچ وجه نباید نسبت به چنین افرادی بی‌توجه باشیم و حتی کمتر از آن نباید به روش اعدام متوسل شویم. ما نمی‌توانیم ممنوعیت خود بر اعدام را بشکنیم، بنابراین بسیاری از ضدانقلاب‌ها را نکشتیم. آیا امپراتور شوان تونگ[۵] ضدانقلاب نبود؟ همچنین جنایتکاران جنگی مانند وانگ یاو-وو، کانگ تسه، تو یو-مینگ، یانگ کوانگ و بسیاری دیگر بودند که ما نکشتیم. بسیاری اشتباهات خود را اصلاح کردند و ما آن‌ها را بخشیدیم. ما آن‌ها را نکشتیم. راست‌گرایانی که اشتباهات خود را اصلاح کرده‌اند، کلاه‌هایشان برداشته شده است.[٦] روند اخیر در بازگرداندن احکام اشتباه است. تنها احکامی که واقعاً نادرست بوده‌اند، می‌توانند بازگردانده شوند. احکام درست نباید بازگردانده شوند. درباره بازگرداندن احکامی که واقعاً اشتباه بودند، اگر کاملاً اشتباه بودند، باید کاملاً بازگردانده شوند؛ اگر تا حدی اشتباه بودند، باید تا حدی بازگردانده شوند. اگر اشتباه نبودند، نباید بازگردانده شوند. ما نمی‌توانیم همه آن‌ها را بدون تفکیک بازگردانیم.
مورد مسئله کار، رفقا لطفاً توجه داشته باشند که مبارزه طبقاتی نباید با کار ما تداخل پیدا کند. اولین کنفرانس لوشان در سال ۱۹۵۹ در اصل به مسئله کار اختصاص داشت. سپس پنگ ته-هوی پرش کرد و گفت: «تو مادرم را برای چهل روز از من گرفتی، آیا من نمی‌توانم مادرت را برای بیست روز بگیرم؟» این مسایل همه کنفرانس را به هم ریخت و کار تحت تأثیر قرار گرفت. بیست روز زمان کافی نبود و مسئله کار رها شد. واقعاً نباید این بار چنین کاری کنیم؛ باید واقعاً توجه کنیم.

در انتقال گزارش‌های کنفرانس، همه مناطق و دپارتمان‌ها باید مراقب باشند که کار در اولویت باشد. کار و مبارزه طبقاتی باید همزمان پیش روند، ولی مبارزه طبقاتی نباید در جایگاه بسیار برجسته‌ای قرار گیرد. اکنون دو کمیسیون ویژه بررسی پرونده‌ها تشکیل شده‌اند تا مشکلات را روشن کنند و مردم را قانع سازند. ما باید وارد مبارزه طبقاتی شویم، ولی افرادی ویژه مسئول این کار هستند. بخش‌های امنیتی به‌طور خاص مأمور انجام مبارزه طبقاتی هستند. پان هان-نیان[۷] ضدانقلاب است! هو فنگ و ژائو شو-شی نیز ضدانقلاب هستند، اما ما هیچ‌یک را نکشتیم!

ما نباید اجازه دهیم مبارزه طبقاتی با کار ما تداخل کند. می‌توانیم تا جلسه بعدی یا بعد از آن منتظر بمانیم و دوباره تلاش کنیم تا این مسائل را روشن کنیم. وظیفه اصلی ارگان‌های امنیتی، مقابله با خرابکاری دشمن است.[۸] اگر کسی به خرابکاری بپردازد، آن‌گاه ممنوعیت ما بر اعدام شکسته خواهد شد؛ اما این تنها شامل کسانی است که کارخانه‌ها یا پل‌ها را تخریب می‌کنند، بمب در حوالی گوانگژو می‌اندازند، مردم را می‌کشند یا آتش‌سوزی ایجاد می‌کنند. مأموریت امنیتی حفاظت از راه ما، کارخانه‌ها،

مؤسسات، کمون‌ها، گردان‌های تولید، مدارس، دولت، ارتش، حزب، سازمان‌های مردمی و همچنین نهادهای فرهنگی مانند روزنامه‌ها، انتشارات و خبرگزاری‌هاست؛ یعنی حفاظت از روبنا.

این روزها نوشتن رمان رایج است، نیست؟ استفاده از رمان‌ها برای فعالیت ضدحزبی اختراع بسیار بزرگی است. هر کسی که بخواهد رژیم سیاسی را سرنگون کند، باید افکار عمومی ایجاد کند و کار ایدئولوژیک آماده‌سازی انجام دهد. این مسئله برای کلاس‌های ضدانقلاب و همچنین برای کلاس‌های انقلابی صادق است. ایدئولوژی ما مارکسیسم-لنینیسم انقلابی است؛ ترکیبی از حقیقت جهانی مارکسیسم با تجربه عینی انقلاب چین. اگر این دو خوب ترکیب شوند، مشکلات آسان‌تر حل خواهند شد. اگر به‌خوبی ترکیب نشوند، با شکست و موانع مواجه خواهیم شد.

در مورد ساختار سوسیالیستی، این نیز ترکیبی از حقیقت جهانی با تجربه عملی ساخت و ساز است. آیا ما آن را به‌خوبی ترکیب کرده‌ایم یا نه؟ در حال حل این مسئله هستیم. همین امر در ساختار نظامی نیز صادق است. برای مثال، خط نظامی چند سال پیش با خط نظامی امروز متفاوت است. رفیق یه چن-یین[۹] کتابی نوشته است که بسیار دقیق است؛ هرگز در مسائل حیاتی گیج‌کننده نیست. من همیشه شما را به دلیل عدم تیزبینی کافی نقد کرده‌ام، اما این بار شما تیز بودید. در اینجا چند جمله برایتان دارم: «چو-کو لیانگ در طول زندگی محتاط بود، در حالی که لو توآن در امور بزرگ سرزنده و هوشیار بود.»[۱۰]

آیا رفیق XX لطفاً اسامی کسانی را که در این جلسه حاضر نیستند اعلام کند؟ کمیته دائمی دفتر سیاسی تصمیم گرفت که پنج نفر نباید در این جلسه شرکت کنند.
(رفیق XX مداخله کرد و گفت: کمیته دائمی دفتر سیاسی تصمیم گرفت که پنج نفر در جلسه شرکت نکنند. پنگ، هسی، چانگ، هوانگ و چو[۱۱] افراد مهمی هستند که هم‌اکنون تحت بررسی قرار دارند. تا زمانی که تحت بررسی‌اند، صلاحیت شرکت در جلسات را ندارند.)

به دلیل شدت جرایم‌شان، آنها صلاحیت حضور در جلسات را ندارند و نباید در جلسات مهم حاضر شوند و همچنین تا روشن شدن وضعیت از طریق تحقیقات، اجازه حضور در میدان تیان‌آن‌من به آنها داده نمی‌شود. ما باید از طریق تحلیل بین افراد مهم و کم‌اهمیت تمایز قائل شویم؛ تفاوت بین آنها وجود دارد. افراد کم‌اهمیت امروز در جلسه ما حاضر بوده‌اند. وقتی افراد کم‌اهمیت اشتباهات خود را کاملاً اصلاح کردند، باید به آنها کار داده شود. اگر افراد مهم نیز اشتباهات خود را کاملاً اصلاح کردند، به آنها نیز

کار داده شود. ما به‌ویژه امیدواریم که افراد کم‌اهمیت نسبت به اشتباهات خود آگاه شوند؛ طبیعی است که امیدواریم عناصر مهم نیز به آگاهی برسند.

یادداشت‌ها

[ارجاعات در اینجا طبق مستندات پروژهٔ مستندسازی مائو ارائه شده‌اند. این ارجاعات در حداقل یک نسخه از آثار منتخب مائو تسه‌تونگ، جلد هشتم تفاوت قابل ملاحظه دارند. — محرر، MIA.]

[[۱.]] یک «انحراف‌گرای» ژاپنی که پس از دوران دِ-استالینیزه شدن حزب، یک حزب جدید تأسیس کرد.

[[۲.]] اصطلاح «محاصره و نابودی» (wei-ch'ao) همان اصطلاحی است که در دههٔ ۱۹۳۰ برای نامگذاری کمپین‌های انهدامی که چیانگ کای‌شک علیه کمونیست‌ها راه‌اندازی کرد، استفاده می‌شد. کاربرد آن در اینجا به‌طور واضح درجهٔ دشمنی‌ای را نشان می‌دهد که مائو در همکاران پیشین خود احساس می‌کرد.

[[۳.]] جنبش چنگ‌فنگ یا «تصحیح» در سال‌های ۱۹۴۲–۱۹۴۵ اولین کمپین بزرگ برای بازسازی ایدئولوژیک حزب کمونیست چین بود و برای تثبیت اندیشهٔ مائو تسه‌تونگ به عنوان معیار اصالت ایدئولوژیک. برای اسناد مورد بررسی در آن زمان، رجوع شود به Boyd Compton (ویرایشگر)، چین مائو (سیاتل: دانشگاه واشینگتن، ۱۹۵۰). جدیدترین گزارش از زمینهٔ سیاسی کلی در Mark Selden، راه ینان در چین انقلابی (کمبریج، ماساچوست: دانشگاه هاروارد، ۱۹۷۱)، صفحات ۱۷۷–۲۷۶ موجود است. برای تفسیر شخصی نویسنده، مقدمهٔ کتاب اقتدار، مشارکت و تغییر فرهنگی در چین (انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۷۳)، صفحات ۱۷–۲۲ را ببینید.

[[۴.]] لی وی-هان (۱۸۹۷–)، یک رفیق اهل هنان، نقش رهبری مهمی در حزب کمونیست چین از زمان تأسیس آن در ۱۹۲۱ ایفا کرد. از ۱۹۴۴ تا ماه دسامبر ۱۹۶۴ که کم‌رنگ شد، مدیر بخش کار جبههٔ متحد حزب بود. دلیل دقیق انتقاد مائو از او در ۱۹۶۲ مشخص نیست، اما احتمالاً به «کاپیتولاسیون» یا سازشگری او مرتبط بود که دو سال بعد به آن متهم شد.

[[۵.]] آخرین امپراتور مانچو، که در ۱۹۱۱ برکنار شد و در دههٔ ۱۹۳۰ توسط ژاپنی‌ها به عنوان امپراتور کشور عروسکی «مانچوکو» بازگردانده شد. برای داستان زندگی او، رجوع شود به: از امپراتور تا شهروند: خودزندگی‌نامهٔ آی‌سین-گیورو پو یی، ۲ جلد (پکن: انتشارات زبان‌های خارجی، ۱۹۶۴-۱۹۶۵).

[[٦.]] یعنی، حیثیت اجتماعی آنها با برداشتن «کلاه احمق‌ها» — واقعی یا استعاری — که بر سر داشتند، بازیابی شده است.

[[۷.]] پَن هان-نیِن، نمایندهٔ سابق کمینترن، از ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۵ معاون شهردار شانگهای بود، تا اینکه از حزب اخراج و دستگیر شد.

[[۸.]] در اوایل دههٔ ۱۹۶۰، در شرایط تنش‌زا که ناشی از مشکلات اقتصادی پس از جهش بزرگ بود، یورش‌های نیروهای کومینتانگ به سواحل و دیگر فعالیت‌های خرابکارانه مشکل بسیار جدی ایجاد کرده بود.

[[۹.]] یه چینِ-یینگ (۱۸۹۸-)، نظامی حرفه‌ای که در ۱۹۲۷ به حزب کمونیست چین پیوست و در قیام نانچانگ شرکت کرد، در ۱۹۴۵ عضو کمیتهٔ مرکزی شد. در مراحل ابتدایی انقلاب فرهنگی، در ۱۹۶۶-۶۷ به دبیرخانه و دفتر سیاسی منصوب شد. در کنگرهٔ دهم در اوت ۱۹۷۳، یکی از پنج معاون رئیس کمیتهٔ مرکزی شد.

[[۱۰.]] چو-کو لیانگ (۱۸۱-۲۳۴)، نخست‌وزیر دودمان شو هان یا هان کوچک، یکی از معروف‌ترین استراتژیست‌های نظامی چین باستان بود. او شخصیت اصلی در رمان سه پادشاهی است و همان‌طور که مائو می‌گوید، در طول زندگی حرفه‌ای خود به دلیل دقت و آینده‌نگری‌اش شناخته شده بود. لو توان، وزیر امپراتور تای تسونگ از دودمان سونگ در قرن دهم، می‌گفت که او در امور کوچک احمق است، اما در امور بزرگ نادان نیست.

[[۱۱.]] چهار نفر از این افراد مدت‌هاست به عنوان اعضای «گروه ضدحزبی پِنغ-هوانگ-چانگ-ژو» شناخته شده‌اند. شخص دیگر، هسی [چونگ-هسون] (۱۹۰۳-)، تا ۱۹۶۲ در دید عموم به عنوان معاون نخست‌وزیر باقی ماند، اما تا ۱۹۶۵ تمام سمت‌های خود را از دست داد. این ارجاع تأیید می‌کند که

سقوط او، همان‌طور که برخی پیش‌بینی کرده بودند، به سقوط پِنغ ته‌–هوی مرتبط بوده است که او در اوایل دههٔ ۱۹۵۰ با او رابطهٔ نزدیکی داشت.

بخش اول. فصل‌های ۲۰–۲۳

۱. از سرمایه‌داری تا سوسیالیسم

متن در صفحات ۳۲۷–۳۲۸ می‌گوید که سوسیالیسم به‌طور «حتمی» جایگزین سرمایه‌داری خواهد شد و آن‌هم از راه «وسایل انقلابی». در دوره‌ی امپریالیسم، برخورد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی از هر زمان دیگری تیزتر شده است. انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا یک «ضرورت عینی» است. چنین بیاناتی کاملاً قانع‌کننده است و باید همین‌گونه گفته شوند. «ضرورت عینی» کاملاً درست است و برای مردم قابل قبول. نامیدن انقلاب به‌عنوان یک ضرورت عینی صرفاً به این معناست که مسیر آن وابسته به نیت افراد نیست. چه بخواهند و چه نخواهند، خواهد آمد.

پرولتاریا «تمام کارگران را پیرامون خود برای هدف برانداختن سرمایه‌داری سازمان‌دهی خواهد کرد.» (ص. ۳۲۷) درست است. اما در این نقطه باید مسأله‌ی تصرف قدرت را نیز مطرح ساخت. «انقلاب پرولتری نمی‌تواند به امید روبرو شدن با اشکال آماده‌ی اقتصاد سوسیالیستی باشد.» «اجزای یک اقتصاد سوسیالیستی نمی‌توانند در درون یک اقتصاد سرمایه‌داری مبتنی بر مالکیت خصوصی پخته شوند.» (ص. ۳۲۸) در حقیقت، نه تنها نمی‌توانند «پخته» شوند؛ بلکه اصلاً نمی‌توانند به‌وجود آیند. در جوامع سرمایه‌داری، اقتصاد تعاونی یا دولتی حتی نمی‌تواند ایجاد شود، چه رسد به پخته شدن. این همان تفاوت اصلی ما با رویزیونیست‌ها است، که ادعا می‌کنند در جوامع سرمایه‌داری چیزهایی مانند مؤسسات عام‌المنفعه‌ی شهری در واقع عناصر سوسیالیستی‌اند، و استدلال می‌کنند که سرمایه‌داری ممکن است به‌طور مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم رشد کند. این یک تحریف جدی مارکسیزم است.

۲. دورهٔ گذار

کتاب می‌گوید: «دورهٔ گذار با استقرار قدرت سیاسی پرولتاریا آغاز می‌شود و با انجام مسئولیت انقلاب سوسیالیستی ـ یعنی بنیان‌گذاری سوسیالیسم، نخستین مرحلهٔ کمونیسم ـ پایان می‌یابد.» (ص. ۳۲۸) باید

با دقت بسیار مطالعه کرد که در تحلیل نهایی کدام مراحل در دورهٔ گذار شامل می‌شوند. آیا تنها گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در آن گنجانده شده است، یا گذار از سوسیالیسم به کمونیسم نیز؟

اینجا مارکس نقل شده است: از سرمایه‌داری تا کمونیسم یک «دورهٔ دگرگونی انقلابی» وجود دارد. ما اکنون در چنین دوره‌ای هستیم. در طول چند سال مشخص، کمون‌های مردمی ما باید دگرگونی از مالکیت تیم پایه به مالکیت کمون پایه[[۱]] و سپس به مالکیت کل مردم[[۲]] را به انجام برسانند. دگرگونی‌ای که توسط کمون‌های مردمی به مالکیت کمون پایه انجام گرفته، هنوز مالکیت جمعی باقی می‌ماند [و هنوز مالکیت کل مردم نیست: توضیح در قوس برای روشنی مترجم].

در دورهٔ گذار «همهٔ روابط اجتماعی باید به‌طور بنیادی دگرگون شوند.» این گزاره در اصل درست است. «همهٔ روابط اجتماعی» در معنای خود شامل مناسبات تولیدی و روبنا ـ اقتصاد، سیاست، ایدئولوژی و فرهنگ و غیره ـ می‌شود.

در دورهٔ گذار باید «نیروهای مولده را چنان توانمند سازیم که به آن توسعه‌ای دست یابند که پیروزی سوسیالیسم را تضمین کند.» برای چین، به‌طور کلی، من می‌گویم که ما دست‌کم به ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیون تُن فولاد در سال نیاز داریم. تا امسال دستاورد اصلی ما این بوده است که راه را برای رشد نیروهای مولده باز کنیم. توسعهٔ نیروهای مولدهٔ سوسیالیسم چین تازه آغاز شده است. پس از گذر از جهش بزرگ به پیش در سال‌های ۱۹۵۸–۱۹۵۹، ما می‌توانیم به سال ۱۹۶۰ به‌عنوان سالی امیدوار به رشد بزرگ تولید بنگریم.

۳. ویژگی‌های عام و خاص انقلاب پرولتری در کشورهای گوناگون

در کتاب آمده است که انقلاب اکتوبر «پرچم را برافراشت» و این‌که هر کشور «شکل‌ها و شیوه‌های مشخص خود را برای ساختمان سوسیالیزم دارد». این سخن درست است. در سال ۱۸۴۸ «مانیفست کمونیست» وجود داشت. صد و ده سال بعد «مانیفست کمونیست» دیگری پدید آمد، یعنی «اعلامیه مسکو» که در سال ۱۹۵۷ توسط احزاب کمونیست گوناگون صادر شد. این اعلامیه به مسأله‌ی پیوند قوانین عام با ویژگی‌های مشخص و عینی پرداخت.

پذیرفتن پرچم انقلاب اکتوبر به‌معنی پذیرفتن این است که «محتوای اساسی» انقلاب پرولتری در هر کشوری یکی است. درست همین‌جا است که ما با تجدیدنظرطلبان در تقابل قرار می‌گیریم.

چرا انقلاب نخست در کشورهای غربی، با سطح بالای تولید سرمایه‌داری و پرولتاریای پرشمار، پیروز نشد، بلکه در کشورهای شرقی مانند روسیه و چین که سطح تولید سرمایه‌داری‌شان نسبتاً پایین و شمار پرولتاریا اندک بود؟ این پرسش نیازمند بررسی است.

چرا پرولتاریا نخستین پیروزی خود را در روسیه به‌دست آورد؟ متن می‌گوید چون «تمام تضادهای امپریالیزم در روسیه گرد آمده بودند». تاریخ انقلاب نشان می‌دهد که کانون انقلاب همواره از غرب به شرق تغییر کرده است. در پایان سده‌ی هژدهم، کانون در فرانسه بود که به مرکز زندگی سیاسی جهان بدل شد. در میانه‌ی سده‌ی نوزدهم، کانون به آلمان منتقل شد، جایی که پرولتاریا به صحنه‌ی سیاسی گام نهاد و مارکسیزم زاده شد. در آغاز سده‌ی بیستم، کانون به روسیه منتقل گردید و لنینیزم پدید آمد. بدون این تکامل مارکسیزم، پیروزی انقلاب روسیه امکان‌پذیر نمی‌بود. تا نیمه‌ی سده‌ی بیستم، کانون انقلاب جهانی به چین منتقل شد. روشن است که در آینده نیز این کانون بار دیگر تغییر خواهد کرد.

یکی دیگر از دلایل پیروزی انقلاب روسیه این بود که توده‌های وسیع دهقانان به‌عنوان نیروی متحد انقلاب عمل کردند. متن می‌گوید: «پرولتاریای روسیه با دهقانان فقیر اتحاد بست.» (ص. ۲۹–۳۲۸، چاپ ۱۹۶۷) در میان دهقانان، طبقات گوناگونی وجود دارد و دهقان فقیر همان نیرویی است که پرولتاریا بر آن تکیه کرد. در آغاز انقلاب، دهقانان میانه‌حال همواره دچار تردید می‌شوند؛ آنان می‌خواهند اوضاع را بنگرند و ببینند آیا انقلاب قدرتی دارد، می‌تواند پابرجا بماند، و آیا برای‌شان امتیازی خواهد داشت یا نه. اما دهقان میانه‌حال تا زمانی که تصویر نسبتاً روشنی نیابد، به‌سوی پرولتاریا متمایل نمی‌شود. انقلاب اکتوبر چنین بود. و همین‌گونه بود اصلاحات ارضی، تعاونی‌ها و کمون‌های مردمی ما.
از لحاظ ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی، انشعاب بلشویک ـ منشویک راه را برای پیروزی انقلاب اکتوبر آماده ساخت. بدون مبارزه‌ی بلشویک‌ها علیه منشویک‌ها و علیه تجدیدنظرطلبی انترناسیونال دوم، انقلاب اکتوبر هرگز نمی‌توانست پیروز شود. لنینیزم در مبارزه علیه همه اشکال تجدیدنظرطلبی و فرصت‌طلبی زاده شد و تکامل یافت. و بدون لنینیزم هیچ پیروزی‌ای برای انقلاب روسیه وجود نمی‌داشت ۳.

کتاب می‌گوید: «انقلاب پرولتری نخست در روسیه پیروز شد و روسیه‌ی پیش از انقلاب دارای سطحی از رشد سرمایه‌داری بود که می‌توانست پیروزی انقلاب را ممکن سازد.» پیروزی انقلاب پرولتری الزاماً در کشوری با سطح بالای رشد سرمایه‌داری رخ نمی‌دهد. کتاب به‌درستی از لنین نقل می‌کند. تا امروز، از میان کشورهایی که در آن‌ها انقلاب سوسیالیستی پیروز شد، تنها آلمان شرقی و چکسلواکیا سطح نسبتاً بالای سرمایه‌داری داشتند؛ در دیگر کشورها این سطح نسبتاً پایین بود. و در هیچ‌یک از کشورهای غربی با سطح بالای رشد سرمایه‌داری، انقلاب سوسیالیستی رخ نداده است. لنین گفته بود: «انقلاب نخست در حلقه‌ی ضعیف زنجیر امپریالیزم می‌شکند.» در زمان انقلاب اکتوبر، روسیه چنین حلقه‌ی ضعیفی بود. همین‌گونه در مورد چین پس از انقلاب اکتوبر نیز صدق می‌کرد. روسیه و چین هر دو پرولتاریای نسبتاً پرشمار و دهقانان وسیع و ستمدیده داشتند. و هر دو کشورهایی بزرگ بودند. ... [سه‌نقطه از متن اصلی: یادداشت مترجم]. اما از این لحاظ هند نیز تقریباً همانند بود. پرسش این است: چرا هند نتوانست با شکستن حلقه‌ی ضعیف امپریالیزم، انقلابی را به‌ثمر برساند، آن‌گونه که لنین و استالین توصیف کرده بودند؟ زیرا هند یک مستعمره‌ی انگلیس بود، مستعمره‌ای که تنها به یک دولت امپریالیستی تعلق داشت. تفاوت میان هند و چین دقیقاً در همین‌جاست. چین یک نیمه‌مستعمره تحت سلطه‌ی چندین دولت امپریالیستی بود. حزب کمونیست هند در انقلاب دموکراتیک بورژوایی کشورش نقش فعال نداشت و نگذاشت پرولتاریای هند رهبری انقلاب دموکراتیک را به‌دست گیرد. و پس از استقلال نیز، حزب کمونیست هند در راه استقلال پرولتاریای هند پایداری نکرد.

تجربه‌ی تاریخی چین و روسیه ثابت می‌کند که داشتن یک حزب پخته و رسیده مهم‌ترین شرط پیروزی انقلاب است. در روسیه، بلشویک‌ها در انقلاب دموکراتیک نقش فعال گرفتند و برای انقلاب ۱۹۰۵ برنامه‌ای متمایز از بورژوازی طرح کردند. این برنامه نه تنها مسأله‌ی سرنگونی تزار را هدف قرار می‌داد، بلکه مسأله‌ی گرفتن رهبری از حزب مشروطه‌خواهان دموکرات (کادتها) را نیز در مبارزه برای سرنگونی تزار مطرح می‌ساخت.

در هنگام انقلاب ۱۹۱۱، چین هنوز حزب کمونیست نداشت. پس از تأسیس در ۱۹۲۱، حزب کمونیست چین بلافاصله و با تمام نیرو به انقلاب دموکراتیک پیوست و در صف مقدم آن ایستاد. دوران طلایی بورژوازی چین، زمانی که انقلاب آنان نیروی بزرگی داشت، در سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ بود. پس از انقلاب ۱۹۱۱، حزب ملی‌گرا (کومین‌تانگ) رو به زوال نهاد. و تا سال ۱۹۲۴، آنان ناچار شدند برای پیشروی بیشتر به حزب کمونیست روی آورند. پرولتاریا جای بورژوازی را گرفت. حزب سیاسی پرولتاریا جای حزب سیاسی بورژوازی را به‌عنوان رهبر انقلاب دموکراتیک تصاحب کرد. ما بارها گفته‌ایم که در

سال ۱۹۲۷ حزب کمونیست چین هنوز به پختگی نرسیده بود. معنای اصلی این سخن این است که حزب ما در سال‌های اتحاد با بورژوازی، نتوانست امکان خیانت بورژوازی به انقلاب را دریابد و در حقیقت به هیچ‌وجه برای آن آماده نبود.

اینجا (ص. ۳۳۱) متن چنین دیدگاهی را ابراز می‌دارد که دلیل آن‌که کشورهایی که زیر سلطه‌ی اشکال پیشاسرمایه‌داری اقتصاد بودند توانستند انقلاب سوسیالیستی را به‌انجام برسانند، کمک کشورهای پیشرفته‌ی سوسیالیستی بود. این شیوه‌ی بیان ناقص است. پس از آن‌که انقلاب دموکراتیک در چین پیروز شد، ما عمدتاً به این دلیل توانستیم راه سوسیالیسم را در پیش گیریم که سلطه‌ی امپریالیزم، فئودالیزم و سرمایه‌داری بوروکراتیک را سرنگون کردیم. عوامل درونی عوامل اصلی بودند. در حالی که کمکی که ما از کشورهای سوسیالیستی پیروز دریافت کردیم شرط مهمی بود، اما چیزی نبود که بتواند مسأله‌ی امکان یا عدم امکان رفتن ما به راه سوسیالیسم را تعیین کند؛ بلکه تنها می‌توانست بر سرعت پیشروی ما پس از آن‌که این راه را در پیش گرفتیم تأثیر بگذارد. با کمک می‌توانستیم سریع‌تر پیش برویم، و بدون آن آهسته‌تر. منظور ما از کمک، علاوه بر یاری اقتصادی، بهره‌گیری دقیق ما از تجربه‌های مثبت و منفی، از موفقیت‌ها و شکست‌های کشور یاری‌دهنده نیز هست.
۴. مسأله‌ی «گذار مسالمت‌آمیز»

کتاب در صفحه‌ی ۳۳۰ می‌گوید: «در بعضی از کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای مستعمره‌ی پیشین، برای طبقه‌ی کارگر امکان عملی وجود دارد که از طریق وسایل مسالمت‌آمیز پارلمانی قدرت سیاسی را به‌دست گیرد.» به من بگویید، این «بعضی کشورها» کدام‌اند؟ کشورهای عمده‌ی سرمایه‌داری اروپا و امریکای شمالی تا دندان مسلح‌اند. آیا انتظار دارید به شما اجازه دهند که مسالمت‌آمیز قدرت را بگیرید؟ حزب کمونیست و نیروهای انقلابی هر کشور باید هر دو دست را آماده داشته باشند: یکی برای پیروزی مسالمت‌آمیز، دیگری برای به‌دست‌گیری قدرت از راه قهر. هیچ‌یک را نمی‌توان کنار گذاشت. درک این مسأله ضروری است که با درنظر گرفتن روند عمومی اوضاع، بورژوازی هیچ قصدی برای واگذاری قدرت سیاسی ندارد. آنان برای آن خواهند جنگید، و اگر پای زندگی‌شان در میان باشد، چرا نباید به زور متوسل شوند؟

در انقلاب اکتبر همانند انقلاب ما، هر دو دست آماده بودند. پیش از جولای ۱۹۱۷ لنین واقعاً به استفاده از شیوه‌های مسالمت‌آمیز برای کسب پیروزی می‌اندیشید، اما واقعه‌ی جولای نشان داد که دیگر امکان انتقال مسالمت‌آمیز قدرت به پرولتاریا وجود ندارد. و تنها زمانی که او نظرش را تغییر داد و سه

ماه آمادگی نظامی را پیش برد، توانست پیروزی انقلاب اکتبر را به‌دست آورد. پس از آن‌که پرولتاریا در جریان انقلاب اکتبر قدرت سیاسی را تصرف کرد، لنین همچنان تمایل داشت از شیوه‌های مسالمت‌آمیز استفاده کند و با «پرداخت غرامت» سرمایه‌داری را از میان بردارد و دگرگونی سوسیالیستی را عملی سازد. اما بورژوازی در تبانی با چهارده قدرت امپریالیستی، قیام‌های مسلحانه‌ی ضدانقلابی و مداخلات را آغاز کرد. و بنابراین، پیش از آن‌که پیروزی انقلاب اکتبر تحکیم یابد، سه سال مبارزه‌ی مسلحانه زیر رهبری حزب روسیه لازم شد.

۵. از انقلاب دموکراتیک تا انقلاب سوسیالیستی — چند مسأله

در پایان صفحه‌ی ۳۳۰، متن به مسأله‌ی دگرگونی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی می‌پردازد، اما به‌روشنی توضیح نمی‌دهد که این دگرگونی چگونه تحقق می‌یابد. انقلاب اکتبر یک انقلاب سوسیالیستی بود که هم‌زمان وظایف باقی‌مانده از انقلاب بورژوازی-دموکراتیک را نیز به انجام رساند. بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اکتبر، ملی‌سازی زمین اعلام شد. اما به‌انجام رساندن کامل انقلاب دموکراتیک در مسأله‌ی زمین هنوز به مدتی زمان نیاز داشت.

در جریان جنگ آزادی‌بخش، چین وظایف انقلاب دموکراتیک را حل کرد. تأسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹ پایان اساسی انقلاب دموکراتیک و آغاز گذار به سوسیالیسم را نشانه‌گذاری کرد. سه سال دیگر طول کشید تا اصلاحات ارضی به پایان برسد، اما همان هنگام تأسیس جمهوری، ما بلافاصله شرکت‌های سرمایه‌داری بوروکراتیک — که ۸۰ درصد دارایی ثابت صنعت و ترانسپورت ما را تشکیل می‌داد — مصادره کرده و آن را به مالکیت تمام مردم تبدیل کردیم.

در طول جنگ آزادی‌بخش ما شعارهای ضدسرمایه‌داری بوروکراتیک را نیز هم‌زمان با شعارهای ضد امپریالیستی و ضد فئودالی مطرح کردیم. مبارزه علیه سرمایه‌داری بوروکراتیک دارای خصلتی دوگانه بود: تا آنجا که متوجه سرمایه‌داری کمپرادور۴ می‌شد، خصلت دموکراتیک-انقلابی داشت؛ اما تا آنجا که متوجه بورژوازی بزرگ می‌شد، خصلت سوسیالیستی داشت.

پس از آن‌که جنگ مقاومت پیروز شد، حزب ناسیونالیست (ک.م.ت) بخش بزرگی از سرمایه‌ی بوروکراتیک ژاپن، آلمان و ایتالیا را در دست گرفت. نسبت سرمایه‌ی بوروکراتیک به سرمایه‌ی ملی

(چینی) هشت به دو بود. پس از آزادی، ما تمام سرمایه‌ی بوروکراتیک را مصادره کردیم و بدین‌سان بخش عمده‌ی سرمایه‌داری چین از میان برداشته شد۵.

اما این‌که چنین تصور شود که پس از آزادی کامل کشور «انقلاب در نخستین مراحل خود عمدتاً تنها خصلت یک انقلاب بورژوازی-دموکراتیک داشت و تازه در مراحل بعدی به‌تدریج به یک انقلاب سوسیالیستی تکامل یافت»، نادرست خواهد بود.
۶. خشونت و دیکتاتوری پرولتاریا

در صفحهٔ ۳۳۳ متن می‌توانست در کاربرد مفهوم «خشونت» دقیق‌تر باشد. مارکس و انگلس همیشه گفته‌اند که «دولت به تعریف ابزارِ خشونت است که برای سرکوب طبقهٔ مقابل به‌کار می‌رود.» بنابراین هرگز نمی‌توان گفت که «دیکتاتوری پرولتری در برخورد با استثمارگر از خشونت صرفاً و به‌طور مطلق استفاده نمی‌کند و شاید اساساً هم از آن استفاده نکند.»

وقتی حیاتِ طبقهٔ استثمارگر در خطر باشد، آن طبقه همیشه به زور متوسل می‌شود. در واقع، به محض آنکه آن‌ها ببینند انقلاب آغاز شده است، آن را با زور سرکوب می‌کنند. متن می‌گوید: «تجربهٔ تاریخی نشان می‌دهد که طبقهٔ استثمارگر به هیچ‌وجه مایل نیست قدرت سیاسی را به مردم واگذار کند و از نیروی مسلح برای مقابله با قدرت سیاسیِ مردم استفاده می‌کند.» این بیان کاملِ قضیه نیست. نه تنها پس از آن‌که مردم قدرت سیاسی انقلابی را سازمان دادند است که طبقهٔ استثمارگر با زور مقابله می‌کند، بلکه درست در لحظه‌ای که مردم برای تصاحب قدرت سیاسی قیام می‌کنند نیز استثمارگران فوراً به‌منظور سرکوب مردم انقلابی از خشونت بهره می‌جویند.

هدفِ انقلاب ما توسعهٔ نیروهای تولیدی جامعه است. برای رسیدن به این هدف ابتدا باید دشمن را سرنگون کنیم و دوم مقاومت او را سرکوب نماییم. چگونه می‌توانیم این کار را بدون خشونت انقلابی مردم انجام دهیم؟

در این‌جا کتاب به «ماهیت» دیکتاتوری پرولتاریا و مسئولیت اصلیِ طبقهٔ کارگر و مردمِ رنج‌کشیده در کلیتِ انقلاب سوسیالیستی می‌پردازد. ولی این بحث ناقص است چون سرکوب دشمن و همچنین بازآفرینی (بازسازی/تغییر) طبقات را از قلم انداخته است. لازم است مالکان زمیندار، بوروکرات‌ها، ضدانقلابیان و عناصر نامطلوب بازآفرینی شوند؛ همین‌طور طبقهٔ سرمایه‌دار، طبقهٔ بالاییِ خرده‌بورژوازی

و دهقانان متوسط [تنها در متن ۱۹۶۹: یادداشتِ مترجم]. تجربهٔ ما نشان می‌دهد که بازآفرینی دشوار است. کسانی که تحت مبارزهٔ پایدار و تکراری قرار نگیرند، درست بازآفرینی نمی‌شوند. برای ریشه‌کن کردن هرگونه بقایای قدرت بورژوازی و نفوذ احتمالیِ آنان دست‌کم یک یا دو دهه لازم است و شاید حتی تا نیم قرن طول بکشد. در نواحی روستایی که مالکیت اساسیِ کمون‌ها به اجرا درآمده، مالکیت خصوصی به مالکیت دولتی تبدیل شده است. سراسر کشور مملو از شهرهای نو و صنایع بزرگ نوین است. حمل‌ونقل و ارتباطاتِ سرتاسریِ کشور مدرنیزه شده است. حقیقتاً وضعیت اقتصادی به‌کلی دگرگون شده و برای نخستین بار جهان‌بینی دهقانان گام‌به‌گام متحول خواهد شد. (اینجا در بیان «مسئولیت‌های اصلی» کتاب از واژگانِ لنین به‌گونه‌ای متفاوت از مقصود اصلی او استفاده می‌کند.)

نوشتن یا سخن گفتن به‌منظور خوشامد دشمنان—امپریالیست‌ها—فریبِ توده‌ها است و در نتیجه دشمن را آسوده می‌دارد و هم‌زمان طبقهٔ خودی را در جهالت نگاه می‌دارد.

۷. شکل دولت پرولتری

در صفحهٔ ۳۳۴ کتاب آمده است که «دولت پرولتری می‌تواند اشکال گوناگون به خود بگیرد.» درست است، اما از نظر ماهوی تفاوت چندانی میان دیکتاتوری پرولتاریا در دموکراسی‌های مردمی و آنچه پس از انقلاب اکتبر در روسیه برقرار شد وجود ندارد. شوراهای شوروی و کنگره‌های مردمی ما هر دو نهادهای نمایندگی بودند که تنها در نام تفاوت داشتند.

در چین، کنگره‌های مردمی شامل نمایندگانی از بورژوازی، نمایندگانی که از حزب کومینتانگ جدا شده بودند، و شخصیت‌های برجستهٔ دموکراتیک می‌شد. همهٔ آنان رهبری حزب کمونیست چین را پذیرفته بودند. گروهی از میان آن‌ها تلاش کردند آشوب ایجاد کنند، اما ناکام ماندند۶. چنین شکلی فراگیر ممکن است در ظاهر با شوراها متفاوت به نظر برسد، اما باید به یاد داشت که پس از انقلاب اکتبر، شوراها نمایندگانی از حزب سوسیال‌روولوسیونر راست‌گرا (منشویکی)، جناح تروتسکی، جناح بوخارین، جناح زینوویف و غیره را نیز دربر داشتند. این‌ها به ظاهر نمایندگان کارگران و دهقانان بودند، اما در واقع نمایندگان بورژوازی محسوب می‌شدند.

دورهٔ پس از انقلاب اکتبر زمانی بود که پرولتاریا شمار زیادی از کادرهای دولت کرنسکی را پذیرفت—کسانی که همگی عناصر بورژوازی بودند. دولت مرکزی مردم در کشور ما نیز بر بنیاد دولت مردمی

شمال چین بنا شد. تمام اعضای بخش‌های مختلف آن از مناطق پایگاهی بودند و اکثریت کادرهای اصلی، اعضای حزب کمونیست را تشکیل می‌دادند.

۸. تغییر صنعت و تجارت سرمایه‌داری

در صفحهٔ ۳۳۵ کتاب توضیح نادرستی دربارهٔ روند تغییر مالکیت سرمایه‌داری به مالکیت دولتی در چین ارائه شده است. کتاب تنها سیاست ما در قبال سرمایهٔ ملی را توضیح می‌دهد، اما دربارهٔ سرمایهٔ بوروکراتیک (تملک) توضیحی نمی‌دهد. برای تبدیل دارایی سرمایه‌دار بوروکراتیک به مالکیت عمومی، روش تملک را انتخاب کردیم.

در پاراگراف دوم صفحهٔ ۳۳۵ تجربهٔ گذر از شکل سرمایه‌داری دولتی برای تحول سرمایه‌داری به عنوان تجربه‌ای منحصر به فرد و ویژه مطرح شده و اهمیت عمومی آن انکار شده است. کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده دارای سطح بسیار بالای توسعهٔ سرمایه‌داری هستند و موقعیت‌های کنترل در دست اقلیت سرمایه‌داران انحصاری است. با این حال، تعداد زیادی سرمایه‌دار کوچک و متوسط نیز وجود دارد. بنابراین گفته می‌شود که سرمایهٔ آمریکایی متمرکز است اما به طور گسترده نیز توزیع شده است. پس از انقلاب موفق در این کشورها، سرمایهٔ انحصاری بدون شک باید تملک شود، اما آیا سرمایه‌داران کوچک و متوسط نیز به طور یکسان تملک خواهند شد؟ ممکن است لازم باشد برخی شکل‌های سرمایه‌داری دولتی برای تحول آن‌ها اتخاذ شود.

استان‌های شمال‌شرقی ما می‌توانند به عنوان مناطقی با سطح بالای توسعهٔ سرمایه‌داری در نظر گرفته شوند. همین امر دربارهٔ جیانگسو (با مراکز در شانگهای و بخش جنوبی استان) نیز صادق است. اگر سرمایه‌داری دولتی در این مناطق کارآمد باشد، پس چرا همین سیاست در دیگر کشورهایی که شبیه این استان‌ها هستند، مؤثر نباشد؟

روش ژاپنی‌ها هنگام اشغال استان‌های شمال‌شرقی ما این بود که سرمایه‌داران عمدهٔ محلی را حذف کرده و صنایع آن‌ها را به شرکت‌های دولتی ژاپنی یا در برخی موارد به شرکت‌های سرمایه‌داری انحصاری تبدیل کنند. برای سرمایه‌داران کوچک و متوسط، شرکت‌های فرعی ایجاد کردند تا کنترل را اعمال کنند.

تحول سرمایهٔ ملی ما از سه مرحله گذشت: تولید خصوصی بر اساس سفارش دولت، خرید و فروش یکپارچهٔ محصول خصوصی توسط دولت، و بهره‌برداری مشترک دولت و بخش خصوصی (واحدهای فردی و کل مجتمع‌ها). هر مرحله به روشی نظام‌مند انجام شد. این روند از آسیب به تولید جلوگیری کرد و تولید در حین تحول به رشد خود ادامه داد. ما تجربهٔ جدید زیادی دربارهٔ سرمایه‌داری دولتی کسب کرده‌ایم؛ برای مثال، ارائهٔ بهرهٔ ثابت به سرمایه‌داران پس از مرحلهٔ بهره‌برداری مشترک دولت و بخش خصوصی۷.

۹. دهقانان میانه‌رو

پس از اصلاحات ارضی، زمین‌ها ارزش پولی نداشتند و دهقانان از «خود را نشان دادن» بیمناک بودند. برخی رفقا در زمانی این وضعیت را رضایت‌بخش نمی‌دانستند، اما در جریان مبارزات طبقاتی که خُرده‌مالکان و دهقانان ثروتمند را خجالت‌زده می‌کرد، دهقانان فقیر به فقر احترام گذاشته و ثروت را شرم‌آور دیدند. این نشانه‌ای خوشایند بود که نشان می‌داد دهقانان فقیر به‌صورت سیاسی دهقانان ثروتمند را کنار زده و بر روستاها سلطه پیدا کرده‌اند.

در صفحه ۳۳۹ آمده است که زمین گرفته‌شده از دهقانان ثروتمند و داده‌شده به دهقانان فقیر و میانه‌رو، زمین‌هایی بود که دولت مصادره کرده و سپس تقسیم کرده است. این نگاه به قضیه به‌عنوان «اهدا از جانب پادشاه» است و فراموش می‌کند که مبارزات طبقاتی و بسیج توده‌ها آغاز شده بود؛ دیدگاه انحرافی راست محسوب می‌شود. رویکرد ما اتکا بر دهقانان فقیر، متحد کردن اکثریت دهقانان میانه‌رو (دهقانان میانه‌رو پایین) و تصاحب زمین از طبقه مالک زمین بود. هرچند حزب نقش رهبری داشت، اما قصد نداشت همه‌چیز را خودش انجام دهد و جای توده‌ها را بگیرد. عمل مشخص حزب این بود که «به دهقانان فقیر سر بزند تا از مشکلاتشان آگاه شود»، عناصر فعال را شناسایی کند، ریشه‌ها را تثبیت کند و کارها را جمع‌بندی نماید، هسته‌ها را مستحکم سازد، بیان مشکلات را تقویت کند و صفوف طبقاتی را سازماندهی نماید — همه برای توسعه مبارزه طبقاتی.

متن می‌گوید «دهقانان میانه‌رو تبدیل به شخصیت‌های اصلی روستاها شدند.» این اظهارنظر رضایت‌بخش نیست. اعلام اینکه دهقانان میانه‌رو شخصیت‌های اصلی هستند، ستایش آن‌ها و پرهیز از توهین به آن‌ها، باعث می‌شود دهقانان فقیر سابق احساس کنند که در سایه قرار گرفته‌اند. اجتناب‌ناپذیر است که این مسیر را برای دهقانان میانه‌رو دارای وسایل، برای رهبری روستاها باز کند.

کتاب هیچ تحلیلی از دهقان میانه‌رو ارائه نمی‌دهد. ما میان دهقانان میانه‌رو بالا و پایین و همچنین میان قدیمی و جدید در این دسته‌ها تفاوت می‌گذاریم و دهقانان جدید را کمی ترجیح می‌دهیم. تجربه در کارزارهای متعدد نشان داده است که دهقان فقیر، دهقان میانه‌رو پایین جدید و دهقان میانه‌رو پایین قدیمی دارای نگرش سیاسی نسبتاً خوبی هستند. آن‌ها کسانی‌اند که جمعیت‌های مردم‌محور را می‌پذیرند. میان دهقانان میانه‌رو بالا و دهقانان میانه‌رو مرفه گروهی وجود دارد که از جمعیت‌ها حمایت می‌کنند و گروهی که مخالف آن‌هاست. بر اساس اطلاعات استان هوپه، مجموع تیم‌های تولیدی در آنجا بیش از چهل هزار است که ۵۰ درصد بدون هیچ شرطی جمعیت‌ها را می‌پذیرند، ۳۵ درصد اساساً می‌پذیرند اما در برخی مسائل اعتراض یا تردید دارند و ۱۵ درصد مخالف یا دارای تردیدهای جدی در مورد جمعیت‌ها هستند. مخالفت این گروه آخر به این دلیل است که رهبری تیم‌ها به دهقانان میانه‌رو مرفه یا حتی عناصر نامطلوب سپرده شده است. در این فرایند آموزش در مبارزه میان دو مسیر، اگر بحث میان این تیم‌ها توسعه یابد، رهبری آن‌ها باید تغییر کند. بنابراین تحلیل دهقان میانه‌رو باید دنبال شود، زیرا این‌که چه کسانی رهبری روستایی را در دست دارند، تأثیر بزرگی بر جهت توسعه دارد.

در صفحه ۳۴۰ آمده است که «دهقان میانه‌رو اساساً دارای شخصیت دوگانه است.» این مسئله نیز نیازمند تحلیل مشخص است. دهقانان فقیر، میانه‌رو پایین، میانه‌رو بالا و میانه‌رو مرفه در یک معنا همه کارگر هستند، اما در معنای دیگر مالک خصوصی‌اند. به‌عنوان مالک خصوصی، دیدگاه آن‌ها متفاوت است. دهقانان فقیر و میانه‌رو پایین را می‌توان مالکین نیمه‌خصوصی دانست که دیدگاهشان نسبتاً آسان قابل تغییر است. در مقابل، دیدگاه مالک خصوصی که توسط دهقانان میانه‌رو بالا و مرفه نگه داشته می‌شود، عمق بیشتری دارد و آن‌ها به‌طور مداوم با تعاون‌گرایی مخالفت کرده‌اند.

۱۰. اتحاد کارگر و دهقان

پارگراف سوم و چهارم صفحه ۳۴۰ به اهمیت اتحاد کارگر و دهقان می‌پردازند اما به‌طور دقیق بررسی نمی‌کنند که پیش از توسعه و تثبیت این اتحاد چه کارهایی باید انجام شود. متن بار دیگر به ضرورت پیشبرد دهقانان در فرایند تحول تولیدکنندگان کوچک می‌پردازد، اما نمی‌گوید چگونه این فرایند باید پیش برود، در هر مرحله چه نوع تضادهایی ممکن است رخ دهد و چگونه باید آن‌ها را حل کرد. همچنین متن تدابیر و تاکتیک‌های لازم برای کل فرایند را مطرح نمی‌کند.

اتحاد کارگر و دهقان ما تاکنون از دو مرحله گذشته است. مرحله اول بر اساس انقلاب ارضی بود و مرحله دوم بر اساس جنبش تعاونی. اگر حرکت تعاونی آغاز نشده بود، دهقانان ناگزیر دچار قطبی‌شدن می‌شدند و اتحاد کارگر و دهقان تثبیت نمی‌شد. در نتیجه، سیاست «خرید و فروش یکپارچه محصولات خصوصی توسط دولت»[[۸]] فقط بر پایه تعاونی شدن قابل حفظ و اجرا بود. دلیل این است که این سیاست تنها بر اساس تعاونی‌سازی می‌توانست پایدار شده و به‌طور کامل اجرا شود.

در حال حاضر، اتحاد کارگر و دهقان باید گام بعدی را برداشته و خود را بر پایه مکانیزاسیون استوار سازد. داشتن تنها جنبش‌های تعاونی و جمعیت‌ها بدون مکانیزاسیون دوباره به معنای این خواهد بود که اتحاد نمی‌تواند تثبیت شود. ما هنوز باید تعاونی‌ها را به جمعیت‌های مردم‌محور تبدیل کنیم. ما هنوز باید مالکیت اولیه تیم تعاونی را به مالکیت اولیه جمعیت و سپس به مالکیت دولتی توسعه دهیم. هنگامی که مالکیت دولتی و مکانیزاسیون با هم ادغام شوند، قادر خواهیم بود واقعاً اتحاد کارگر و دهقان را تثبیت کنیم و اختلافات میان کارگران و دهقانان گام به گام از بین خواهد رفت.

۱۱. تحول روشنفکران

صفحه ۳۴۱ به‌طور انحصاری به مسئله پرورش و توسعه روشنفکرانی اختصاص دارد که از خود کارگران و دهقانان برخاسته‌اند، و همچنین به مسئله درگیر کردن روشنفکران بورژوا در ساختار سوسیالیستی می‌پردازد. با این حال، متن به تحول روشنفکران نمی‌پردازد. نه تنها روشنفکران بورژوا، بلکه حتی کسانی که از طبقه کارگر یا دهقان برخاسته‌اند نیز نیاز به تحول دارند، زیرا تحت تأثیرات متعدد بورژوازی قرار گرفته‌اند. نمونه آن لیو شائو-تانگ از حلقه‌های هنری و ادبی است که پس از تبدیل شدن به نویسنده، مخالف عمده سوسیالیسم شد[۹].

روشنفکران معمولاً دیدگاه عمومی خود را از طریق نگاه‌شان به دانش بیان می‌کنند: آیا دانش به‌صورت مالکیت خصوصی است یا عمومی؟ برخی آن را ملک خود می‌دانند که وقتی قیمت مناسب بود می‌توان فروخت و در غیر این صورت نه. چنین افرادی تنها «متخصص» هستند و «سرخ» نیستند، کسانی که می‌گویند حزب «خارجی» است و «نمی‌تواند رهبری درون‌گراها را بر عهده گیرد». فعالان سینما ادعا می‌کنند حزب نمی‌تواند سینما را رهبری کند، فعالان موسیقی یا باله همین ادعا را دارند، و دانشمندان اتمی نیز همین نظر را دارند. در مجموع، آن‌ها می‌گویند حزب نمی‌تواند هیچ‌جا رهبری کند. تحول

روشنفکران مسئله‌ای بسیار مهم در کل دوران انقلاب و ساخت سوسیالیستی است. البته کم‌اهمیت شمردن این مسئله یا اتخاذ رویکرد تساهلی نسبت به امور بورژوازی غلط است.

باز هم در صفحه ۳۴۱ گفته شده که تضاد اساسی در اقتصاد گذار، تضاد میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم است. درست است، اما این بخش تنها به حرکت درگیری‌ها برای تعیین برنده در تمام عرصه‌های زندگی اقتصادی می‌پردازد. این بیان کامل نیست. ما آن را این‌گونه بیان می‌کنیم: انقلاب سوسیالیستی باید به‌طور کامل در سه جبهه سیاست، اقتصاد و ایدئولوژی پیش رود.

متن می‌گوید ما عناصر بورژوا را جذب می‌کنیم تا در مدیریت واحدهای تولیدی و دولت مشارکت کنند و این موضوع در صفحه ۳۵۷ نیز تکرار شده است [صفحه ۳۴۱ طبق متن ۱۹۶۷: یادداشت مترجم]. اما ما بر مسئولیت تحول عناصر بورژوا تأکید می‌کنیم. ما به آن‌ها کمک می‌کنیم سبک زندگی، دیدگاه کلی و همچنین دیدگاه‌شان درباره مسائل خاص را تغییر دهند. با این حال، متن هیچ اشاره‌ای به تحول آنان نمی‌کند.

۱۲. رابطه صنعتی‌سازی و تعاونی‌سازی کشاورزی

کتاب صنعتی‌سازی سوسیالیستی را پیش‌شرط تعاونی‌سازی کشاورزی می‌داند. این دیدگاه به هیچ وجه با وضعیت خود اتحاد شوروی مطابقت ندارد، جایی که تعاونی‌سازی اساساً بین سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۲ تحقق یافت. اگرچه آن‌ها در آن زمان تراکتورهای بیشتری نسبت به اکنون ما داشتند، با این حال مقدار زمین قابل کشت تحت زراعت مکانیزه کمتر از ۲۰/۳ درصد بود. تعاونی‌سازی کاملاً تابع مکانیزه شدن نیست و بنابراین صنعتی‌سازی پیش‌شرط آن محسوب نمی‌شود.

تعاونی‌سازی کشاورزی در کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی بسیار کند انجام شد، عمدتاً به این دلیل که پس از اصلاحات ارضی، آن‌ها فوراً اقدام نکردند و مدتی به تعویق انداختند. در برخی از مناطق قدیمی ما نیز بخشی از دهقانان از اصلاحات راضی بودند و تمایل به پیشرفت بیشتر نداشتند. این وضعیت هیچ ارتباطی با صنعتی‌سازی نداشت.

--

در صفحات ۳۵۲ تا ۳۵۴ آمده است که دموکراسی‌های مردمی مختلف اروپای شرقی «توانستند سوسیالیسم بسازند حتی اگر نه جنگ داخلی و نه مداخله مسلحانه خارجی وجود داشته باشد». همچنین گفته شده که «تحول سوسیالیستی در این کشورها بدون آزمون جنگ داخلی تحقق یافت». بهتر بود گفته شود آنچه در این کشورها رخ داد، این است که جنگ داخلی به شکل جنگ بین‌المللی انجام شد، یعنی جنگ داخلی و بین‌المللی همزمان بود. رئاکسیون‌های این کشورها توسط ارتش سرخ شوروی سرکوب شدند. گفتن اینکه در این کشورها جنگ داخلی وجود نداشت، صرفاً شکلی است که ماهیت را نادیده می‌گیرد.

متن می‌گوید که پس از انقلاب در کشورهای اروپای شرقی «مجالس به ارگان‌هایی برای نمایندگی گسترده منافع مردم تبدیل شدند». در واقع، این مجالس کاملاً متفاوت از مجالس بورژوایی گذشته بودند و تنها از نظر نام شباهت داشتند. کنفرانس مشورتی سیاسی که ما در مراحل اولیه آزادسازی داشتیم، از نظر نام با کنفرانس مشورتی سیاسی دوره ملی‌گرایان تفاوتی نداشت. در مذاکرات ما با ملی‌گرایان، ما نسبت به کنفرانس بی‌اعتنا بودیم اما چیانگ کای‌شک علاقه‌مند بود. پس از آزادسازی، تابلو آن‌ها را گرفتیم و یک کنفرانس مشورتی سیاسی ملی چین برگزار کردیم که به‌عنوان مجلس موقت مردمی عمل می‌کرد[۱۰].

متن می‌گوید چین «در جریان مبارزه انقلابی جبهه متحد دموکراتیک مردمی را سازمان داد» (ص. ۳۵۷). چرا تنها «مبارزه انقلابی» گفته شده و نه «جنگ انقلابی»؟ از سال ۱۹۲۷ تا پیروزی سراسری، ما بیست و دو سال جنگ طولانی و مستمر انجام دادیم. و حتی قبل از آن، از انقلاب بورژوایی ۱۹۱۱، پانزده سال دیگر جنگ ادامه داشت. جنگ‌های آشوب‌ناک والیان تحت هدایت امپریالیست‌ها نیز باید شمرده شود. بنابراین، از ۱۹۱۱ تا جنگ مقاومت در برابر آمریکا و کمک به کره، می‌توان گفت چهل سال جنگ مداوم در چین جریان داشت — هم جنگ انقلابی و هم جنگ ضدانقلابی. و از زمان تأسیس، حزب ما سی سال در جنگ‌ها شرکت داشته یا رهبری کرده است.

یک انقلاب بزرگ باید از یک جنگ داخلی عبور کند. این یک قاعده است. و دیدن فقط مضرات جنگ و نه منافع آن، دیدگاهی یک‌جانبه است. برای انقلاب مردمی، بیان یک‌جانبه و منفی از ویرانگری جنگ هیچ سودی ندارد.

۱۴. آیا انقلاب در کشورهای عقب‌مانده دشوارتر است؟

در کشورهای مختلف غرب، مانع بزرگی بر سر راه انجام هر انقلاب و حرکت ساختاری وجود دارد؛ یعنی سموم بورژوازی چنان قوی است که به هر گوشه و کنار جامعه نفوذ کرده است. در حالی که بورژوازی ما تنها سه نسل سابقه دارد، بورژوازی انگلستان و فرانسه ۲۵۰ تا ۳۰۰ سال سابقه توسعه دارند و ایدئولوژی و طرز عمل آن‌ها همه جوانب و طبقات جامعه را تحت تأثیر قرار داده است. بنابراین طبقه کارگر انگلیس حزب کارگر را دنبال می‌کند، نه حزب کمونیست.

لنین می‌گوید: «انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم برای کشوری که عقب‌مانده‌تر است دشوارتر خواهد بود.» این گفته امروز به نظر نادرست می‌آید. در واقع، انتقال هر چه اقتصاد عقب‌مانده‌تر باشد، دشواری کمتری دارد، زیرا مردم فقیرتر خواهان انقلاب بیشتری هستند. در کشورهای سرمایه‌داری غرب، شمار افراد شاغل نسبتاً زیاد است و سطح دستمزدها هم بالاست. کارگران آن‌جا عمیقاً تحت تأثیر بورژوازی قرار گرفته‌اند و اجرای تحول سوسیالیستی به آسانی ممکن نیست. از آنجا که میزان مکانیزه شدن بالاست، مشکل عمده پس از انقلاب موفق، پیشرفت مکانیزاسیون نیست بلکه تحول مردم است. کشورهای شرقی مانند چین و روسیه پیش‌تر عقب‌مانده و فقیر بودند، اما اکنون نه تنها سیستم‌های اجتماعی آن‌ها از غرب جلوتر رفته‌اند، بلکه نرخ توسعه نیروهای تولیدی آن‌ها نیز به مراتب از غرب پیشی گرفته است. دوباره، همان‌گونه که در تاریخ توسعه کشورهای سرمایه‌داری دیده‌ایم، عقب‌مانده‌ها پیشی می‌گیرند، همان‌گونه که آمریکا از انگلستان پیشی گرفت و آلمان اوایل قرن بیستم از انگلستان جلو زد.

۱۵. آیا صنایع بزرگ اساس تحول سوسیالیستی است؟

در صفحه ۳۶۴ [صفحه ۳۴۹، مطابق متن ۱۹۶۷: یادداشت مترجم] آمده است: «کشورهایی که راه ساخت سوسیالیسم را در پیش گرفته‌اند، با وظیفه حذف هر چه سریع‌تر آثار پسامانع سرمایه‌داری مواجه‌اند تا توسعه صنایع بزرگ (پایه تحول سوسیالیستی اقتصاد) تسریع شود.» صرفاً بیان اینکه توسعه صنایع بزرگ اساس تحول سوسیالیستی اقتصاد است کافی نیست. همه تاریخ انقلابی نشان می‌دهد که توسعه کامل نیروهای تولیدی جدید پیش‌شرط تحول روابط تولیدی عقب‌مانده نیست. انقلاب ما با تبلیغات مارکسیستی-لنینیستی آغاز شد که به ایجاد افکار عمومی جدید در حمایت از انقلاب کمک کرد.

علاوه بر این، نابودی روابط تولیدی قدیمی تنها پس از سرنگونی یک زیرساختار عقب‌مانده در جریان انقلاب ممکن بود. پس از نابودی روابط تولیدی قدیمی، روابط جدید ایجاد شد و راه توسعه نیروهای تولیدی اجتماعی جدید را هموار کرد. پس از آن بود که توانستیم انقلاب فناورانه برای توسعه نیروهای تولیدی اجتماعی در مقیاس وسیع را آغاز کنیم. هم‌زمان، لازم بود روابط تولید و ایدئولوژی را نیز به تحول ادامه دهیم.

این کتاب درسی تنها به شرایط مادی می‌پردازد و بندرت به مسئله زیرساختار یعنی ماهیت طبقاتی دولت، فلسفه و علم می‌پردازد. در اقتصاد، مطالعه اصلی روی روابط تولید است. با این حال، اقتصاد سیاسی و دیدگاه تاریخی مادی نزدیکی بسیاری با هم دارند. اگر مسئله زیرساختار نادیده گرفته شود، پرداختن روشن به مشکلات پایه اقتصادی و روابط تولید دشوار خواهد بود.

۱۶. بررسی ویژگی‌های خاص پیمودن راه سوسیالیسم از نگاه لنین

در صفحه ۳۷۵، قطعه‌ای از لنین نقل شده است که بیان خوبی دارد و در دفاع از روش‌های کاری ما بسیار سودمند است: «سطح آگاهی ساکنان، همراه با تلاش‌هایی که برای تحقق این یا آن برنامه انجام داده‌اند، به ناگزیر در ویژگی‌های خاص راهی که آن‌ها به سوی سوسیالیسم می‌روند منعکس می‌شود.» «سیاست فرماندهی» ما دقیقاً برای ارتقای آگاهی در محله‌ها و محل‌های زندگی ما است. جهش بزرگ ما نیز دقیقاً یک «تلاش برای تحقق این یا آن برنامه» است.

۱۷. سرعت صنعتی‌شدن یک مسئله حیاتی است

متن می‌گوید: «از نظر اتحاد جماهیر شوروی، سرعت صنعتی‌شدن یک مسئله حیاتی است.» در حال حاضر، این مسئله برای چین نیز حیاتی است. در واقع، هر چه صنعت عقب‌مانده‌تر باشد، مسئله حیاتی‌تر می‌شود. این نه تنها از کشوری به کشور دیگر، بلکه از منطقه‌ای به منطقه دیگر در همان کشور نیز صادق است. برای نمونه، استان‌های شمال شرقی ما و شانگهای پایه صنعتی نسبتاً قوی دارند، بنابراین سرمایه‌گذاری دولتی در آن‌جا کمی کمتر افزایش یافته است. در دیگر مناطق که پایه صنعتی اولیه ضعیف بود و توسعه فوری لازم بود، سرمایه‌گذاری دولتی به سرعت افزایش یافت.

در ده سالی که شانگهای آزاد شده است، ۲/۲ میلیارد دلار چینی[۱۱] سرمایه‌گذاری شده که بیش از ۵۰۰ میلیون آن توسط سرمایه‌داران بوده است. پیش‌تر شانگهای بیش از نیم میلیون کارگر داشت، اکنون جمعیت کارگری شهر بیش از یک میلیون نفر است، اگر صدها هزار نفر منتقل‌شده را حساب نکنیم. این تنها دو برابر جمعیت کارگری اولیه است. وقتی آن را با برخی شهرهای جدید که نیروی کار در آن‌ها به‌طور قابل توجهی افزایش یافته مقایسه می‌کنیم، روشن می‌شود که در مناطقی با پایه صنعتی ناکافی، مسئله سرعت اهمیت ویژه‌ای دارد.

متن تنها می‌گوید که شرایط سیاسی سرعت بالا را می‌طلبد و توضیح نمی‌دهد که آیا خود سیستم سوسیالیستی قادر به رسیدن به سرعت بالا است یا نه. این یک‌طرفه است. اگر تنها نیاز وجود داشته باشد و توانایی نه، بگو ببینم سرعت بالا چگونه باید حاصل شود؟[۱۲]

۱۸. دستیابی به سرعت بالای صنعتی‌شدن از طریق پیشرفت همزمان بنگاه‌های کوچک، متوسط و بزرگ

در صفحه ۳۸۱، متن به توسعه گسترده بنگاه‌های کوچک و متوسط ما اشاره می‌کند اما فلسفه واقعی ما درباره پیشرفت همزمان بنگاه‌های داخلی و خارجی، کوچک، متوسط و بزرگ را به درستی بازتاب نمی‌دهد. متن می‌گوید که ما «توسعه گسترده بنگاه‌های کوچک و متوسط را به دلیل عقب‌ماندگی کامل اقتصاد تکنولوژیک، بزرگی جمعیت و مشکلات بسیار جدی اشتغال تعیین کردیم.» اما مسئله به هیچ وجه در سن تکنولوژیک، اندازه جمعیت یا نیاز به افزایش اشتغال نیست. تحت راهنمایی بنگاه‌های بزرگ ما بنگاه‌های کوچک و متوسط را توسعه می‌دهیم؛ تحت راهنمایی خارجی نیز روش‌های داخلی را هرجا که ممکن باشد اتخاذ می‌کنیم — عمدتاً برای رسیدن به سرعت بالای صنعتی‌شدن.

۱۹. آیا همزیستی بلندمدت میان دو نوع مالکیت سوسیالیستی ممکن است؟

در صفحه ۳۸۶ گفته شده است: «دولت سوسیالیستی و ساخت سوسیالیستی نمی‌توانند برای مدت طولانی بر دو پایه متفاوت تأسیس شوند. یعنی نمی‌توان آن‌ها را هم بر پایه صنعت سوسیالیستی، بزرگ‌ترین و متحدترین پایه، و هم بر پایه اقتصاد کالای کوچک دهقانی، پراکنده و عقب‌مانده، تأسیس کرد.» این نکته درست است و ما منطقی مشابه را تعمیم می‌دهیم: دولت سوسیالیستی و ساخت

سوسیالیستی نمی‌توانند برای مدت طولانی بر پایه مالکیت همه مردم و مالکیت جمعی به‌عنوان دو پایه متفاوت مالکیت برقرار شوند.

در اتحاد جماهیر شوروی، دوره همزیستی میان این دو نوع مالکیت بیش از حد طولانی بوده است. تضاد میان مالکیت همه مردم و مالکیت جمعی در واقع تضاد میان کارگران و دهقانان است. متن به چنین تضادهایی توجه نکرده است.

به همین ترتیب، همزیستی طولانی مالکیت همه مردم با مالکیت جمعی به مرور زمان کمتر و کمتر با توسعه نیروهای تولید سازگار خواهد بود و قادر نخواهد بود نیازهای روزافزون مصرف دهقانان و تولیدات کشاورزی یا مواد خام صنعتی را برآورده سازد. برای تأمین این نیازها باید تضاد میان این دو شکل مالکیت حل شود، مالکیت جمعی به مالکیت همه مردم تبدیل شود و برنامه‌ای واحد برای تولید و توزیع در صنعت و کشاورزی بر پایه مالکیت همه مردم و برای یک ملت یکپارچه ایجاد گردد.

تضاد میان نیروهای تولید و روابط تولید بدون وقفه گشوده می‌شود. روابطی که زمانی با نیروهای تولید سازگار بودند، پس از مدتی دیگر سازگار نخواهند بود. در چین، پس از سازماندهی تعاون‌های پیشرفته، مسئله داشتن واحدهای بزرگ و کوچک در هر منطقه ویژه و در هر شهرستان مطرح شد.

در جامعه سوسیالیستی، دسته‌بندی‌های رسمی مانند توزیع بر اساس کار، تولید کالایی، قانون ارزش و غیره در حال حاضر با نیازهای نیروهای تولید سازگار هستند. اما با پیشرفت این توسعه، روزی فرا می‌رسد که این دسته‌بندی‌های رسمی دیگر سازگار نخواهند بود. در آن زمان، توسعه نیروهای تولید آن‌ها را نابود خواهد کرد؛ عمر آن‌ها به پایان خواهد رسید. آیا باید باور کنیم که در جامعه سوسیالیستی دسته‌بندی‌های اقتصادی جاودانه و تغییرناپذیر وجود دارد؟ آیا باید باور کنیم که دسته‌بندی‌هایی مانند توزیع بر اساس کار و مالکیت جمعی جاودانه هستند — برخلاف همه دسته‌بندی‌های دیگر که تاریخی و نسبی‌اند؟

۱۹. آیا همزیستی بلندمدت میان دو نوع مالکیت سوسیالیستی ممکن است؟

در صفحه ۳۸۶ گفته شده است: «دولت سوسیالیستی و ساخت سوسیالیستی نمی‌توانند برای مدت طولانی بر دو پایه متفاوت تأسیس شوند. یعنی نمی‌توان آن‌ها را هم بر پایه صنعت سوسیالیستی،

بزرگ‌ترین و متحدترین پایه، و هم بر پایه اقتصاد کالای کوچک دهقانی، پراکنده و عقب‌مانده، تأسیس کرد.» این نکته درست است و ما منطق مشابهی را تعمیم می‌دهیم: دولت سوسیالیستی و ساخت سوسیالیستی نمی‌توانند برای مدت طولانی بر پایه مالکیت همه مردم و مالکیت جمعی به‌عنوان دو پایه متفاوت مالکیت برقرار شوند.

در اتحاد جماهیر شوروی، دوره همزیستی میان این دو نوع مالکیت بیش از حد طولانی بوده است. تضاد میان مالکیت همه مردم و مالکیت جمعی در واقع تضاد میان کارگران و دهقانان است. متن به چنین تضادهایی توجه نکرده است.

به همین ترتیب، همزیستی طولانی مالکیت همه مردم با مالکیت جمعی به مرور زمان کمتر و کمتر با توسعه نیروهای تولید سازگار خواهد بود و قادر نخواهد بود نیازهای روزافزون مصرف دهقانان و تولیدات کشاورزی یا مواد خام صنعتی را برآورده سازد. برای تأمین این نیازها باید تضاد میان این دو شکل مالکیت حل شود، مالکیت جمعی به مالکیت همه مردم تبدیل گردد، و برنامه‌ای واحد برای تولید و توزیع در صنعت و کشاورزی بر پایه مالکیت همه مردم و برای یک ملت یکپارچه ایجاد شود.

تضاد میان نیروهای تولید و روابط تولید بدون وقفه گشوده می‌شود. روابطی که زمانی با نیروهای تولید سازگار بودند، پس از مدتی دیگر سازگار نخواهند بود. در چین، پس از سازماندهی تعاون‌های پیشرفته، مسئله داشتن واحدهای بزرگ و کوچک در هر منطقه ویژه و در هر شهرستان مطرح شد.

در جامعه سوسیالیستی، دسته‌بندی‌های رسمی مانند توزیع بر اساس کار، تولید کالایی، قانون ارزش و غیره در حال حاضر با نیازهای نیروهای تولید سازگار هستند. اما با پیشرفت این توسعه، روزی فرا می‌رسد که این دسته‌بندی‌های رسمی دیگر سازگار نخواهند بود. در آن زمان، توسعه نیروهای تولید آن‌ها را نابود خواهد کرد و عمر آن‌ها به پایان خواهد رسید. آیا باید باور کنیم که در جامعه سوسیالیستی دسته‌بندی‌های اقتصادی جاودانه و تغییرناپذیر وجود دارد؟ آیا باید باور کنیم که دسته‌بندی‌هایی مانند توزیع بر اساس کار و مالکیت جمعی جاودانه‌اند — برخلاف همه دسته‌بندی‌های دیگر که تاریخی و نسبی‌اند؟

۲۰. تحول سوسیالیستی کشاورزی نمی‌تواند تنها به مکانیزه شدن وابسته باشد

در صفحه ۳۹۲ آمده است: «ایستگاه‌های ماشین و تراکتور ابزارهای مهمی برای پیشبرد تحول سوسیالیستی در کشاورزی هستند.» متن بارها اهمیت ماشین‌آلات را برای این تحول برجسته می‌کند. اما اگر آگاهی دهقانان بالا نرود، اگر ایدئولوژی تغییر نکند و تنها به ماشین‌آلات تکیه شود — چه فایده‌ای خواهد داشت؟ مسئله مبارزه میان دو راه، سوسیالیسم و سرمایه‌داری، تحول و بازآموزی مردم — این‌ها مسائل اصلی برای چین هستند.

در صفحه ۳۹۵ گفته شده است که در پیشبرد وظایف مراحل اولیه تعاونی‌سازی عمومی، مسئله مبارزه با دهقانان ثروتمند خصمانه مطرح می‌شود. این درست است. اما در گزارشی که متن از وضعیت روستاها پس از تشکیل تعاونی‌ها می‌دهد، مسئله لایه‌ای از دهقانان ثروتمند کنار گذاشته شده و هیچ اشاره‌ای به تضادهایی مانند تضاد میان دولت، تعاونی‌ها و افراد، میان انباشت و مصرف[۱۳] و غیره نشده است.

در صفحه ۴۰۲ گفته شده است: «در شرایط اوج حرکت تعاونی کشاورزی، توده‌های وسیع دهقانان متوسط دوباره تزلزل نخواهند کرد.» این بیان بسیار کلی است. بخشی از دهقانان متوسط ثروتمند هنوز در حال تزلزل هستند و در آینده نیز تزلزل خواهند داشت.

۲۱. تثبیت به اصطلاح کامل

در صفحهٔ ۴۰۷ آمده است: «... نظام دهقانی جمعی را کاملاً تثبیت کرد.» عبارت «تثبیت کامل» — عبارتی است که آدم را مردد می‌کند. تثبیت هر چیزی نسبی است. چگونه می‌تواند «کامل» باشد؟ اگر از آغاز بشریت هیچ‌کس نمی‌مرد و همه «کاملاً تثبیت» می‌شدند، چه نوع دنیایی می‌بود! در جهان و روی کرهٔ زمین همهٔ چیزها پیوسته به وجود می‌آیند، رشد می‌کنند و نابود می‌شوند. هیچ‌چیز هرگز «کاملاً تثبیت» نمی‌شود. زندگی کرم ابریشم را در نظر بگیرید. نه تنها در پایان باید بمیرد، بلکه در طول زندگی خود باید از چهار مرحلهٔ رشد عبور کند: تخم، کرم، شفیره و پروانه. باید از مرحله‌ای به مرحلهٔ دیگر پیش رود و هرگز نمی‌تواند در هیچ مرحله‌ای کاملاً تثبیت شود. در پایان، پروانه می‌میرد و جوهر قدیمی‌اش به جوهر جدید تبدیل می‌شود (زیرا تخم‌های زیادی بر جای می‌گذارد). این یک جهش کیفی است. البته، از تخم تا کرم، از کرم تا شفیره و از شفیره تا پروانه تغییرات بیش از یک افزایش کمی است. تغییر کیفی نیز هست، اما تغییر کیفی جزئی (تغییر کیفی جزئی یعنی partial qualitative transformation). انسان نیز در مسیر زندگی تا مرگ مراحل مختلفی را تجربه می‌کند: کودکی، نوجوانی، جوانی، بزرگسالی و پیری. از زندگی تا مرگ فرآیندی کمی برای انسان است، اما همزمان آنان فرآیند تغییرات کیفی جزئی را نیز پیش می‌برند. تصور اینکه از جوانی تا پیری تنها افزایش کمی بدون تغییر کیفی باشد، پوچ است. در بدن انسان

سلول‌ها پیوسته تقسیم می‌شوند، سلول‌های قدیمی می‌میرند و از بین می‌روند و سلول‌های جدید ظاهر و رشد می‌کنند. هنگام مرگ تغییر کیفی کامل رخ می‌دهد، تغییری که هم از طریق تغییرات کمی پیشین و هم از تغییرات کیفی جزئی حاصل شده است. تغییر کمی و تغییر کیفی یک وحدت از تضادهاست. در تغییرات کمی، تغییرات کیفی جزئی وجود دارد. نمی‌توان گفت که در تغییرات کمی هیچ تغییر کیفی نیست. و در تغییرات کیفی، تغییرات کمی نیز وجود دارد. نمی‌توان گفت که در تغییرات کیفی هیچ تغییر کمی نیست.

در هر فرآیند طولانی تغییر، پیش از ورود به تغییر کیفی نهایی، موضوع باید از تغییرات کمی مداوم و بسیاری تغییرات کیفی جزئی عبور کند. اما تغییر کیفی نهایی بدون وجود تغییرات کیفی جزئی و تغییرات کمی قابل توجه رخ نخواهد داد. به عنوان مثال، یک کارخانه با اندازه و امکانات مشخص به صورت کیفی تغییر می‌کند وقتی ماشین‌آلات و دیگر تأسیسات بخش به بخش نوسازی شوند. درونیات تغییر می‌کند حتی اگر بیرون و اندازه تغییر نکند. یک واحد نظامی نیز تفاوتی ندارد. پس از آنکه در یک نبرد ده‌ها نفر از آن کشته شوند، واحد صد نفری باید جایگزینی برای کشته‌ها داشته باشد. نبرد و جبران مداوم — اینگونه است که واحد از تغییر کیفی جزئی مداوم عبور می‌کند. در نتیجه، واحد همچنان توسعه یافته و استوار می‌شود.

سقوط چیانگ کای‌شک یک تغییر کیفی بود که از طریق تغییر کمی حاصل شد. برای مثال، باید دوره‌ای سه و نیم ساله طی می‌شد که ارتش و قدرت سیاسی او بخش به بخش نابود شوند. و در این تغییر کمی، تغییر کیفی نیز یافت می‌شود. جنگ آزادی از مراحل مختلفی عبور کرد و هر مرحلهٔ جدید از نظر کیفی با مراحل پیشین متفاوت بود. تحول از اقتصاد فردی به جمعی یک فرآیند تغییر کیفی بود. در کشور ما، این فرآیند شامل تیم‌های کمک متقابل، تعاونی‌های اولیه، تعاونی‌های پیشرفته و انجمن‌های مردمی بود[۱۴]. چنین مراحل متفاوتی از تغییر کیفی جزئی، اقتصاد جمعی را از اقتصاد فردی به وجود آورد.

اقتصاد سوسیالیستی کنونی در کشور ما از دو شکل مالکیت عمومی متفاوت سازمان یافته است: مالکیت تمام مردم و مالکیت جمعی. این اقتصاد سوسیالیستی تولد و توسعهٔ خاص خود را داشته است. چه کسی باور می‌کند که این فرآیند تغییر به پایان رسیده است و ما بگوییم: «این دو شکل مالکیت برای همیشه به صورت کاملاً تثبیت شده باقی خواهند ماند»؟ چه کسی باور می‌کند که فرمول‌هایی از یک جامعهٔ سوسیالیستی مانند «توزیع بر اساس کار»، «تولید کالایی» و «قانون ارزش» برای همیشه زنده

خواهند ماند؟ چه‌کسی باور می‌کند که تنها تولد و توسعه وجود دارد، بدون مرگ و تحول، و این فرمول‌ها برخلاف دیگر فرمول‌ها غیرتاریخی هستند؟

سوسیالیسم باید به‌کمونیسم گذار کند. در آن زمان، بخش‌هایی از مرحلهٔ سوسیالیستی باید از بین بروند. همچنین، در دورهٔ کمونیسم توسعهٔ بدون وقفه ادامه خواهد داشت. کاملاً ممکن است که کمونیسم مجبور باشد از چندین مرحلهٔ متفاوت عبور کند. چگونه می‌توان گفت که وقتی کمونیسم تحقق یافت، هیچ تغییری رخ نخواهد داد، همه چیز «کاملاً تثبیت» خواهد ماند، تنها تغییر کمی وجود خواهد داشت و هیچ تغییر کیفی جزئی در جریان نیست؟

روند تحولات به‌گونه‌ای است که هر مرحله به مرحلهٔ بعدی می‌رسد و بدون وقفه پیش می‌رود. اما هر مرحلهٔ جداگانه دارای یک «مرز» است. هر روز، مثلاً از ساعت چهار شروع می‌کنیم و در ساعت هفت یا هشت پایان می‌دهیم. این مرز است. از نظر بازپروری ایدئولوژیک سوسیالیستی، این یک وظیفهٔ بلندمدت است. اما هر کمپین ایدئولوژیک به پایان خود می‌رسد، یعنی دارای مرز است. در جبههٔ ایدئولوژیک، وقتی ما از تغییرات کمی مداوم و تغییرات کیفی جزئی عبور کنیم، روزی فرا می‌رسد که کاملاً از تأثیر ایدئولوژی سرمایه‌داری آزاد خواهیم شد. در آن زمان، تغییرات کیفی بازپروری ایدئولوژیک پایان یافته‌اند، اما تنها برای آنکه تغییرات کمی با کیفیت جدید آغاز شود.

ساختار سوسیالیسم نیز دارای مرز است. ما باید وضعیت را رصد کنیم: مثلاً نسبت کالاهای صنعتی به کل تولید چقدر باشد، چه مقدار فولاد تولید شود، سطح زندگی مردم تا چه اندازه می‌تواند ارتقاء یابد و غیره. اما اینکه گفته شود ساختار سوسیالیسم دارای مرز است به هیچ وجه به معنای این نیست که ما نمی‌خواهیم گام بعدی را برداریم و به‌کمونیسم گذار کنیم. می‌توان گذار از سرمایه‌داری به‌کمونیسم را به دو مرحله تقسیم کرد: یکی از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، که می‌توان آن را سوسیالیسم کم‌رشد نامید؛ و دیگری از سوسیالیسم به‌کمونیسم، یعنی از سوسیالیسم نسبتاً کم‌رشد به سوسیالیسم نسبتاً توسعه‌یافته، یعنی کمونیسم. این مرحلهٔ دوم ممکن است حتی طولانی‌تر از مرحلهٔ اول باشد. اما هنگامی که طی شود، تولید مادی و رفاه معنوی بیشینه خواهد بود. آگاهی کمونیستی مردم به طور چشمگیری افزایش خواهد یافت و آنان آماده ورود به بالاترین مرحلهٔ کمونیسم خواهند شد.

در صفحهٔ ۴۰۹ آمده است که پس از تثبیت محکم شکل‌های تولید سوسیالیستی، تولید به طور پیوسته و سریع گسترش خواهد یافت. نرخ بهره‌وری به طور مستمر افزایش خواهد یافت. متن بارها از واژه‌های به

طور مستمر یا بدون وقفه استفاده کرده است، اما تنها برای اشاره به تغییرات کمی. به تغییرات کیفی جزئی کم‌تر پرداخته شده است.

۲۲. جنگ و صلح

در صفحهٔ ۴۰۸ آمده است که در جوامع سرمایه‌داری «بحران تولید اضافی ناگزیر به‌وجود خواهد آمد و بیکاری افزایش خواهد یافت.» این همان بذر جنگ است. دشوار است باور کنیم که اصول بنیادی اقتصاد مارکسیستی ناگهان بی‌اثر شده‌اند و در جهانی که نهادهای سرمایه‌داری هنوز وجود دارند، جنگ می‌تواند به‌طور کامل از میان برداشته شود.

آیا می‌توان گفت که اکنون امکان نابودی کامل جنگ پدید آمده است؟ آیا می‌توان گفت که اکنون امکان آن به‌وجود آمده است که تمام ثروت‌ها و منابع جهان در خدمت بشریت قرار گیرد؟ این دیدگاه مارکسیستی نیست، هیچ تحلیل طبقاتی ندارد و شرایط حاکمیت بورژوازی و پرولتاریا را به‌روشنی از هم جدا نساخته است. اگر طبقات را از میان نبرید، چگونه می‌توانید جنگ را از میان بردارید؟

این ما نیستیم که تعیین خواهیم کرد آیا جنگ جهانی به راه خواهد افتاد یا نه. حتی اگر پیمان عدم تعرض امضا شود، امکان جنگ همچنان وجود دارد. هنگامی که امپریالیسم بخواهد بجنگد، هیچ پیمانی مورد توجه قرار نخواهد گرفت. و اگر جنگ روی دهد، این‌که آیا از سلاح‌های اتمی یا هیدروژنی استفاده خواهد شد، پرسش دیگری است. با آن‌که سلاح‌های کیمیایی وجود دارند، اما در زمان جنگ به‌کار گرفته نشدند؛ در نهایت همان سلاح‌های متعارف مورد استفاده قرار گرفت. حتی اگر میان دو اردوگاه جنگی درنگی نباشد، هیچ تضمینی وجود ندارد که جنگ در درون جهان سرمایه‌داری روی ندهد. امپریالیسم می‌تواند بر ضد امپریالیسم جنگ کند. بورژوازی یک کشور امپریالیستی می‌تواند بر ضد پرولتاریای همان کشور جنگ به‌راه اندازد. امپریالیسم هم‌اکنون بر ضد مستعمرات و نیمه‌مستعمرات جنگ می‌کند.

جنگ شکلی از تضاد طبقاتی است. اما طبقات جز از راه جنگ از میان نمی‌روند. و جنگ نیز جز با نابودی طبقات به‌طور کامل از میان نمی‌رود. اگر جنگ انقلابی پیش برده نشود، طبقات از میان نخواهند رفت. ما باور نداریم که سلاح‌های جنگی را بتوان از میان برداشت بی‌آن‌که طبقات نابود شوند. این ناممکن است. در تاریخ جوامع طبقاتی، هر طبقه یا دولتی همواره به «موقعیت قدرت» خود اندیشیده است. به‌دست آوردن چنین موقعیت‌هایی گرایش اجتناب‌ناپذیر تاریخ بوده است. نیروی مسلح تجلی

عینی قدرت واقعی یک طبقه است. و تا زمانی که دشمنی‌های طبقاتی وجود داشته باشند، نیروهای مسلح نیز وجود خواهند داشت.

طبعاً ما خواهان جنگ نیستیم. ما خواهان صلح هستیم. ما از تلاش حداکثری برای جلوگیری از جنگ هسته‌ای و کوشش برای پیمان عدم تعرض متقابل میان دو اردوگاه پشتیبانی می‌کنیم. تلاش برای به‌دست آوردن حتی ده یا بیست سال صلح، چیزی بود که ما از مدت‌ها پیش بر آن تأکید کرده بودیم. اگر این آرزو تحقق یابد، برای تمام اردوگاه سوسیالیستی و همچنین برای ساختمان سوسیالیسم در چین بسیار سودمند خواهد بود.

در صفحهٔ ۴۰۹ آمده است که در این زمان اتحاد شوروی دیگر به‌وسیلهٔ سرمایه‌داری محاصره نشده است. این شیوهٔ سخن گفتن خطر خواب کردن مردم را در پی دارد. البته وضع کنونی بسیار با زمانی که تنها یک کشور سوسیالیستی وجود داشت فرق کرده است. در غرب اتحاد شوروی، کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی قرار دارند. در شرق اتحاد شوروی، کشورهای سوسیالیستی چین، کوریای شمالی، منگولیا و ویتنام قرار دارند. اما راکت‌های هدایت‌شونده چشم ندارند و می‌توانند هزاران یا ده‌ها هزار کیلومتر دورتر را هدف قرار دهند. سراسر پیرامون اردوگاه سوسیالیستی پایگاه‌های نظامی امریکا گماشته شده‌اند که رو به‌سوی اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی نشانه رفته‌اند. آیا می‌توان گفت که اتحاد شوروی دیگر در حلقهٔ محاصرهٔ راکت‌ها نیست؟

۲۳. آیا یک‌دستی نیروی محرکهٔ رشد اجتماعی است؟

در صفحات ۴۱۳ و ۴۱۷ گفته شده که سوسیالیسم سبب «یک‌دلی و همبستگی» می‌شود و «سخت مانند سنگ» است. همچنین گفته شده است که یک‌دلی «نیروی محرکهٔ رشد اجتماعی» است.

این تنها یک‌دلی و همبستگی را به‌رسمیت می‌شناسد، اما تضادهای درون جامعهٔ سوسیالیستی را نه؛ و این‌که تضاد نیروی محرکهٔ رشد اجتماعی است، نادیده گرفته می‌شود. هنگامی که چنین بیان گردد، قانون عمومیت تضاد انکار می‌شود و قوانین دیالکتیک به تعلیق درمی‌آید. بی‌تضاد، حرکتی وجود ندارد، و جامعه همیشه از طریق حرکت تکامل می‌یابد. در دوران سوسیالیسم نیز تضاد همچنان نیروی محرکهٔ رشد اجتماعی است. درست به این دلیل که یک‌دلی کامل وجود ندارد، مسئولیت وحدت و ضرورت

مبارزه برای آن پدید می‌آید. اگر همیشه صد درصد یک‌دلی می‌بود، پس چه چیزی توضیح می‌داد که چرا باید در راه وحدت پایداری کرد؟

۲۴. حقوق کار تحت سوسیالیسم

در صفحهٔ ۴۱۴ بحثی دربارهٔ حقوقی که کارگران از آن برخوردارند آمده است، اما هیچ سخنی از حق کارگران برای ادارهٔ دولت، بنگاه‌ها، آموزش و فرهنگ به میان نیامده است. در حقیقت، این بزرگ‌ترین حق کارگران در سوسیالیسم است؛ بنیادی‌ترین حق، که بدون آن هیچ حقی برای کار، آموزش، تعطیلات و غیره وجود نخواهد داشت.

مسئلهٔ اساسی در دموکراسی سوسیالیستی این است: آیا کارگران حق دارند نیروهای متخاصم و تأثیرات آن‌ها را درهم شکنند یا نه؟ برای نمونه، چه کسانی ادارهٔ چیزهایی چون روزنامه‌ها، مجلات، ایستگاه‌های رادیو، سینما را در دست دارند؟ چه کسانی نقد می‌کنند؟ این‌ها بخشی از مسئلهٔ حقوق است. اگر این نهادها در دست فرصت‌طلبان راست (که اقلیت هستند) باشد، آنگاه اکثریت عظیم سراسر کشور که به‌شدت نیازمند جهش بزرگ به پیش است، از این حقوق محروم خواهد شد. اگر سینما در دست کسانی مانند چونگ تی‌ین-پئی[۱۵] باشد، مردم چگونه می‌توانند حقوق خود را در آن عرصه تحقق بخشند؟

میان مردم دسته‌ها و جناح‌های گوناگون وجود دارد. این‌که چه کسانی ادارهٔ ارگان‌ها و بنگاه‌ها را در اختیار دارند، تأثیر عظیمی بر مسئلهٔ تضمین حقوق مردم دارد. اگر مارکسیست-لنینیست‌ها در کنترل باشند، حقوق اکثریت عظیم تضمین خواهد شد. اما اگر راست‌ها یا فرصت‌طلبان راست در کنترل باشند، این ارگان‌ها و بنگاه‌ها ممکن است دچار دگرگونی کیفی شوند و حقوق مردم در آن‌ها دیگر تضمین نخواهد شد.

در یک جمع‌بندی، مردم باید حق ادارهٔ روبنا را داشته باشند. ما نباید حقوق مردم را چنین تعبیر کنیم که گویا دولت فقط باید به‌وسیلهٔ بخشی از مردم اداره شود، یا این‌که مردم تنها تحت مدیریت کسانی خاص می‌توانند از حقوق کاری، آموزشی، بیمهٔ اجتماعی و غیره برخوردار گردند.

۲۵. آیا گذار به کمونیسم یک انقلاب است؟

در صفحهٔ ۴۱۷ آمده است: «در زیر سوسیالیسم هیچ طبقه یا گروه اجتماعی‌ای وجود نخواهد داشت که منافعش با کمونیسم در تضاد باشد، و ازاین‌رو گذار به کمونیسم بدون انقلاب اجتماعی تحقق خواهد یافت.»

گذار به کمونیسم بی‌تردید مسئلهٔ سرنگونی یک طبقه توسط طبقهٔ دیگر نیست. اما این به آن معنا نیست که هیچ انقلاب اجتماعی‌ای رخ نخواهد داد، زیرا جانشین شدن یک نوع روابط تولیدی با نوعی دیگر، یک جهش کیفی است؛ یعنی یک انقلاب. دو دگرگونی در چین ـ از اقتصاد فردی به اقتصاد تعاونی، و از اقتصاد تعاونی به اقتصاد عمومی ـ هر دو انقلاب در روابط تولیدی بودند. پس گذار از «توزیع بر پایهٔ کار» در سوسیالیسم به «توزیع بر پایهٔ نیاز» در کمونیسم نیز باید انقلابی در روابط تولیدی نامیده شود. البته «توزیع بر پایهٔ نیاز» باید به‌تدریج تحقق یابد. شاید هنگامی که کالاهای اساسی مادی به‌گونهٔ کافی فراهم شوند، بتوان چنین توزیعی را از همان کالاها آغاز کرد و سپس بر مبنای توسعهٔ بیشتر نیروهای مولده، این روش را به کالاهای دیگر گسترش داد.

به رشد کمون‌های مردمی‌مان بنگرید. هنگامی که ما از مالکیت اساسی تیم به مالکیت اساسی کمون تغییر دادیم، آیا بخشی از مردم احتمال نداشت که اعتراض کنند؟ این پرسشی است که بسیار ارزش مطالعه دارد. شرط تعیین‌کننده برای تحقق این دگرگونی آن بود که درآمد اقتصاد متعلق به کمون، بیش از نیمی از کل درآمد کمون باشد. تحقق نظام مالکیت اساسی کمون عموماً به سود اعضای کمون است. بنابراین برآورد می‌کنیم که اکثریت عظیم نباید اعتراضی داشته باشند. اما در هنگام دگرگونی، کادرهای اصلی تیم دیگر نمی‌توانستند مانند گذشته جایگاه برتر داشته باشند. آیا آنان به این دگرگونی اعتراض نمی‌کردند؟

هرچند طبقات در یک جامعهٔ سوسیالیستی از میان می‌روند، در روند تکامل آن ناگزیر مسائلی در پیوند با «گروه‌های ذی‌نفع» به وجود می‌آید؛ گروه‌هایی که به نهادهای موجود خو گرفته‌اند و نمی‌خواهند آن‌ها را تغییر دهند. برای نمونه، اگر قانون «توزیع بر پایهٔ کار» در عمل باشد، آن‌ها از دستمزد بالاتر برای کار بیشتر سود می‌برند، و هنگامی که زمان گذار به «توزیع بر پایهٔ نیاز» فرا رسد، به‌خوبی ممکن است از این وضعیت تازه ناخشنود شوند. برپایی هر نظام نوین همواره مستلزم ویران‌کردن بخشی از نظام‌های کهنه است. آفرینش هیچ‌گاه بدون نابودی نیست. اگر نابودی لازم باشد، ناگزیر مخالفت‌هایی را برخواهد انگیخت. موجود انسان واقعاً شگفت‌انگیز است؛ همین‌که اندکی برتری به دست می‌آورد، شروع به تفاخر می‌کند... نادیده گرفتن این موضوع خطرناک خواهد بود.

۲۵. آیا گذار به کمونیزم یک انقلاب است؟

در صفحهٔ ۴۱۷ گفته شده است: «در زیر سوسیالیزم هیچ طبقه یا گروه اجتماعی‌یی وجود نخواهد داشت که منافعش با کمونیزم در تضاد باشد و بنابرین گذار به کمونیزم بدون انقلاب اجتماعی صورت خواهد گرفت».

گذار به کمونیزم یقیناً مسألهٔ سرنگونی یک طبقه توسط طبقهٔ دیگر نیست. اما این به آن معنی نیست که هیچ انقلاب اجتماعی‌یی وجود نخواهد داشت، زیرا جایگزینی یک نوع مناسبات تولیدی توسط نوع دیگر، جهش کیفی است، یعنی یک انقلاب. دو دگرگونی — از اقتصاد فردی به اقتصاد جمعی، و از اقتصاد جمعی به اقتصاد عمومی — در چین هر دو انقلاب در مناسبات تولیدی‌اند. پس رفتن از «توزیع بر بنیاد کار» در سوسیالیزم به «توزیع بر بنیاد نیاز» در کمونیزم باید یک انقلاب در مناسبات تولیدی خوانده شود. البته «توزیع بر بنیاد نیاز» باید به‌طور تدریجی به‌وجود آید. شاید زمانی که کالاهای اساسی مادی به‌طور کافی تأمین گردند بتوانیم اجرای چنین توزیعی را با آن کالاها آغاز کنیم و سپس بر بنیاد توسعهٔ بیشتر نیروهای تولیدی آن را به کالاهای دیگر گسترش دهیم.

توسعهٔ کمون‌های مردمی ما را در نظر بگیرید. زمانی که ما از مالکیت اساسی توسط تیم به مالکیت اساسی توسط کمون گذار کردیم، آیا بخشی از مردم احتمالاً اعتراض بلند کردند یا نه؟ این پرسشی است که شایستهٔ بررسی ماست. یک شرط تعیین‌کننده برای تحقق این دگرگونی این بود که درآمد اقتصاد تحت مالکیت کمون بیش از نصف درآمد مجموعی کل کمون باشد. تحقق نظام مالکیت اساسی کمونی عموماً به سود اعضای کمون است. بنابرین ما تخمین می‌کنیم که اکثریت عظیم نباید اعتراضی داشته باشند. اما در زمان دگرگونی، کادرهای اصلی تیم دیگر نمی‌توانستند به‌طور نسبی در همان موقعیت باقی بمانند. آیا آنان به این دگرگونی اعتراض نمی‌کردند؟

گرچه طبقات ممکن است در یک جامعهٔ سوسیالیستی حذف شوند، اما در جریان تکامل آن ناگزیر برخی مشکلات مربوط به «گروه‌های ذی‌نفع» پدید می‌آید که از نهادهای موجود راضی شده و مایل به تغییر آنها نیستند. برای نمونه، اگر قاعدهٔ توزیع بر بنیاد کار در عمل باشد، آنان از مزد بالاتر در برابر کار بیشتر بهره می‌برند، و هنگامی که زمان گذار به «توزیع بر بنیاد نیاز» فرارسد، به‌خوبی می‌توانند با وضعیت تازه احساس ناخوشایندی کنند. بنای هر نظام نو همیشه تخریب نظام‌های کهنه را ایجاب می‌کند. آفرینش هرگز بدون نابودی نمی‌آید. اگر نابودی ضروری باشد، ناگزیر مخالفت‌هایی را برخواهد

انگیخت. حیوانی به نام انسان واقعاً عجیب است. به مجردی که مردم اندکی برتری به‌دست می‌آورند، به خود می‌بالند... نادیده گرفتن این امر خطرناک خواهد بود.

۲۶ .ادعای این‌که «برای چین ضرورتی به پذیرش اشکال حاد مبارزهٔ طبقاتی وجود ندارد»

در صفحهٔ ۴۱۹ خطایی آمده است. پس از انقلاب اکتبر، بورژوازی روسیه دید که اقتصاد کشور به شدت آسیب دیده است، و بنابراین به این نتیجه رسید که پرولتاریا توانایی تغییر اوضاع و قدرت کافی برای حفظ حاکمیت سیاسی‌اش را ندارد. آنان قضاوت کردند که کافی است خودشان دست به حرکت بزنند تا قدرت سیاسی پرولتاریا سرنگون شود. در همین نقطه بود که آنان مقاومت مسلحانه را آغاز کردند، و بدین‌سان پرولتاریای روسیه را ناگزیر ساختند تا گام‌های قاطعی برای مصادرهٔ دارایی‌هایشان بردارد. در آن زمان، هیچ‌یک از دو طبقه تجربهٔ چندانی نداشت.

این‌که گفته شود مبارزهٔ طبقاتی در چین حاد نیست، غیرواقعی است. مبارزهٔ ما به‌قدر کافی تند و شدید بود! ما بیست‌ودو سال پی‌درپی جنگیدیم. با به‌کارگیری جنگ، ما حاکمیت حزب بورژوایی کومین‌تانگ را سرنگون کردیم و سرمایهٔ بوروکراتیک ـ که ۸۰ درصد کل اقتصاد سرمایه‌داری کشورمان را تشکیل می‌داد ـ مصادره کردیم. تنها از این راه بود که توانستیم از روش‌های مسالمت‌آمیز برای بازسازی ۲۰ درصد باقی‌ماندهٔ سرمایهٔ ملی استفاده کنیم. حتی در روند بازسازی هم مجبور بودیم از مبارزات شدیدی چون کارزار «سه ضد» و «پنج ضد» بگذریم[۸۱٦].

صفحهٔ ۴۲۰ روند بازسازی بنگاه‌های صنعتی و تجاری بورژوازی را به‌درستی توصیف نکرده است. پس از آزادی، بورژوازی ملی ناگزیر شد راه بازسازی سوسیالیستی را در پیش گیرد. ما چیانگ کای‌شک را سرنگون کردیم، سرمایهٔ بوروکراتیک را مصادره نمودیم، اصلاحات ارضی را به پایان رساندیم، کارزارهای «سه ضد» و «پنج ضد» را به اجرا گذاشتیم، و تعاونی‌ها را به واقعیت تبدیل کردیم. ما از همان آغاز بازارها را در کنترل داشتیم. این رشته دگرگونی‌ها بورژوازی ملی را وادار ساخت تا گام‌به‌گام بازسازی را بپذیرد. از سوی دیگر، «برنامهٔ مشترک» تضمین کرده بود که گونه‌های مختلف منافع اقتصادی باید تا اندازه‌ای امکان بروز داشته باشند. این امر به سرمایه‌داران اجازه داد تا در پی آن سودهایی باشند که بتوانند به دست آورند. افزون بر این، قانون اساسی به آنان حق رأی و حق زندگی بخشید. این چیزها به بورژوازی کمک کرد تا دریابد که با پذیرش بازسازی، می‌تواند موقعیت اجتماعی خود را حفظ کند و همچنین نقشی در فرهنگ و اقتصاد ایفا نماید.

در بنگاه‌های مشترک دولتی–خصوصی، سرمایه‌داران هیچ حق واقعی مدیریتی بر بنگاه ندارند. تولید به‌هیچ‌وجه به‌طور مشترک توسط سرمایه‌داران و نمایندگان جامعه اداره نمی‌شود. همچنین نمی‌توان گفت که «استثمار سرمایه از کار محدود شده است.» این استثمار در عمل تقریباً برچیده شده است. متن ظاهراً این نکته را نادیده گرفته است که بنگاه‌های مشترکی که از آن‌ها سخن می‌گوییم ۷۵ درصد سوسیالیستی بودند. البته در حال حاضر آن‌ها ۹۰ درصد یا بیشتر سوسیالیستی هستند.

بازسازی صنعت و تجارت سرمایه‌داری اساساً به پایان رسیده است. اما اگر سرمایه‌داران فرصتی به دست آورند، بدون هیچ محدودیتی به ما حمله خواهند کرد. در سال ۱۹۵۷ ما یورش راست‌گرایان را عقب زدیم.[۱۷۸] در سال ۱۹۵۹، از طریق نمایندگان‌شان در حزب، آنان بار دیگر حمله‌ای علیه ما به راه انداختند.[۱۸۸] سیاست ما در برابر سرمایه‌داران ملی این است که آنان را با خود همراه کنیم و سپس در خود بگنجانیم.

متن در این‌جا از گفتهٔ لنین استفاده می‌کند که «سرمایه‌داری دولتی مبارزهٔ طبقاتی را در شکلی دیگر ادامه می‌دهد.» این گفته درست است. (ص ۴۲۱)

۲۷ .دورهٔ زمانی برای ساختن سوسیالیسم

در صفحهٔ ۴۲۳ گفته شده که ما در سال ۱۹۵۷ انقلاب سوسیالیستی را در جبهه‌های سیاسی و ایدئولوژیک «به پایان رساندیم».[۱۹] ما ترجیح می‌دهیم بگوییم که ما پیروزی قاطع به‌دست آوردیم.

در همان صفحه گفته شده که ما می‌خواهیم چین را در ظرف ده تا پانزده سال به یک کشور نیرومند سوسیالیستی مبدل سازیم. این چیزی است که ما با آن موافقیم! معنایش این است که پس از پلان پنج‌سالهٔ دوم، ما باید دو پلان پنج‌سالهٔ دیگر را تا سال ۱۹۷۲ طی کنیم (یا اگر بکوشیم برنامه را دو یا سه سال زودتر از موعد به پایان برسانیم، تا ۱۹۶۹). علاوه بر مدرن‌سازی صنعت و زراعت، علم و فرهنگ، ما باید دفاع ملی را نیز مدرن سازیم. در کشوری چون کشور ما، به پایان رساندن ساختمان سوسیالیسم وظیفه‌ای فوق‌العاده دشوار است. در ساختمان سوسیالیسم نباید از «زودهنگام» سخن گفت.

۲۸ .بحث بیشتر در بارهٔ رابطهٔ میان صنعتی‌سازی و دگرگونی سوسیالیستی

در صفحهٔ ۴۲۳ گفته شده که اصلاح سیستم مالکیت مدت‌ها پیش از تحقق صنعتی‌سازی، اوضاعی بود که بر اثر شرایط ویژهٔ چین پدید آمده بود. این یک خطاست. اروپای شرقی، همچون چین، «از وجود اردوگاه نیرومند سوسیالیستی و کمک کشوری صنعتی و پیشرفته همچون اتحاد شوروی بهره‌مند بود.» مسأله این است: چرا کشورهای اروپای شرقی نتوانستند دگرگونی سوسیالیستی در نظام مالکیت (از جمله زراعت) را پیش از آن‌که صنعتی‌سازی تحقق یابد، به پایان برسانند؟

اگر به رابطهٔ میان صنعتی‌سازی و دگرگونی سوسیالیستی بپردازیم، حقیقت این است که در خود اتحاد شوروی نیز مسألهٔ مالکیت پیش از آن‌که صنعتی‌سازی به واقعیت مبدل شود، حل گردید.

همچنین از دیدگاه تاریخ جهان، انقلاب‌های بورژوایی و تأسیس دولت‌های بورژوا پیش از انقلاب صنعتی انجام گرفتند، نه پس از آن. بورژوازی نخست روبنای سیاسی را دگرگون کرد و ماشین دولتی را در دست گرفت، سپس تبلیغات کرد تا نیروی واقعی گرد آورد. تنها پس از آن دگرگونی‌های بزرگ در روابط تولیدی را پیش برد. زمانی که روابط تولیدی دگرگون شد و در مسیر درست افتاد، آنگاه راه برای رشد نیروهای مولده باز گردید.

البته انقلاب در روابط تولیدی با درجه‌ای از رشد نیروهای مولده برانگیخته می‌شود، اما رشد بزرگ نیروهای مولده همواره پس از دگرگونی در روابط تولیدی می‌آید. تاریخ رشد سرمایه‌داری را در نظر بگیریم: نخست همکاری ساده بود، که بعد به صنایع دستی کارگاهی تکامل یافت. در این زمان روابط تولیدی سرمایه‌داری در حال شکل‌گیری بود، اما کارگاه‌ها هنوز بدون ماشین تولید می‌کردند. همین نوع روابط تولیدی سرمایه‌داری نیاز به پیشرفت تخنیکی را برانگیخت و شرایط استفاده از ماشین را ایجاد کرد. انقلاب صنعتی در انگلستان (اواخر سدهٔ هژدهم و آغاز سدهٔ نوزدهم) تنها پس از انقلاب بورژوایی، یعنی پس از سدهٔ هفدهم، به انجام رسید. به همین‌گونه، آلمان، فرانسه، امریکا و جاپان، هر یک به طریق خود، نخست در روبنا و روابط تولیدی تغییرات ایجاد کردند و سپس صنعت سرمایه‌داری را به رشد وسیع رساندند.

این یک قاعدهٔ عام است که شما نمی‌توانید مسألهٔ مالکیت را حل کنید و به توسعهٔ نیروهای مولده بپردازید مگر آن‌که نخست افکار عمومی را برای گرفتن قدرت سیاسی آماده کرده باشید. گرچه میان انقلاب بورژوایی و انقلاب پرولتری تفاوت‌هایی وجود دارد (پیش از انقلاب پرولتری روابط تولیدی

سوسیالیستی هنوز وجود نداشت، در حالی‌که روابط تولیدی سرمایه‌داری در بطن جامعهٔ فیودالی رو به رشد بود)، اما در اساس مشابه‌اند.

بخش دوم. فصل‌های ۲۴ – ۲۹

۲۹ .تضادهای میان روابط تولیدی سوسیالیستی و نیروهای مولده

در صفحهٔ ۴۳۳ تنها از «کارکرد متقابل» روابط تولیدی و نیروهای مولده در زیر سوسیالیسم سخن گفته شده است، اما از تضادهای میان آن‌ها سخنی به میان نیامده است. روابط تولیدی شامل مالکیت بر وسایل تولید، مناسبات میان انسان‌ها در جریان تولید، و نظام توزیع است. انقلاب در نظام مالکیت، به اصطلاح، پایه محسوب می‌شود.

برای نمونه، پس از آن‌که تمام اقتصاد ملی از طریق گذار از مالکیت جمعی به مالکیت همگانی به‌طور تجزیه‌ناپذیر در مالکیت همهٔ مردم قرار گرفت، گرچه مالکیت همگانی مسلماً برای مدتی نسبتاً طولانی برقرار خواهد بود، باز هم در همهٔ مؤسساتی که به این شیوه در مالکیت‌اند مشکلات مهمی باقی می‌ماند. آیا باید تقسیم صلاحیت میان مرکز و محلات برقرار گردد؟ کدام مؤسسات را چه کسانی باید اداره کنند؟ در سال ۱۹۵۸ در برخی واحدهای ساختمانی اساسی، نظام مسؤولیت ثابت در قبال سرمایه‌گذاری به اجرا گذاشته شد. نتیجهٔ آن رها شدن عظیم شور و شوق در این واحدها بود. هنگامی‌که مرکز نمی‌تواند تنها بر ابتکار خود تکیه کند، باید شور و شوق مؤسسه یا محل را آزاد سازد. اگر این شور و شوق سرکوب شود، به تولید زیان می‌زند.

از این‌رو می‌بینیم که تضادهایی که باید حل شوند در روابط تولیدی زیر مالکیت همگانی همچنان باقی‌اند. تا آن‌جا که به مناسبات میان انسان‌ها در جریان کار و روابط توزیع مربوط می‌شود، به‌مراتب ضروری‌تر است که پیوسته به بهبود آن‌ها پرداخت. در این عرصه‌ها به‌سختی می‌توان گفت که پایه چیست. هنوز بسیار باید در بارهٔ مناسبات انسانی در جریان کار نوشته شود، مثلاً در مورد این‌که رهبری نگرش‌های مساوات‌گرایانه بپذیرد، برخی مقررات و رسوم جاافتاده تغییر یابد، «دو مشارکت» (مشارکت کارگران در مدیریت و مشارکت مدیران در کار تولیدی)، «سه ترکیب» (ترکیب تلاش‌های کادرها، کارگران و تخنیکران) و غیره. مالکیت همگانی در کمون‌های ابتدایی برای مدت طولانی دوام داشت، اما در همان زمان مناسبات انسان‌ها در جریان کار دستخوش دگرگونی‌های بسیاری گردید.

۳۰ .گذار از مالکیت جمعی به مالکیت همگانی اجتناب‌ناپذیر است

در صفحهٔ ۴۳۵ متن تنها به این اشاره می‌کند که وجود دو شکل مالکیت عمومی به‌صورت عینی اجتناب‌ناپذیر است، اما به این نکته اشاره ندارد که گذار از مالکیت جمعی به مالکیت همگانی نیز به‌صورت عینی اجتناب‌ناپذیر است. این یک فرایند عینی غیرقابل اجتناب است که در حال حاضر در برخی مناطق کشور ما مشهود است. طبق داده‌های شهرستان چنگ آن در استان هپه، کمون‌هایی که محصولات صنعتی می‌کارند، رونق دارند، سطح انباشت به ۴۵ درصد رسیده است،[۲۰] و سطح زندگی دهقانان بالاست. اگر این وضعیت به توسعهٔ خود ادامه دهد، و ما اجازه ندهیم مالکیت جمعی به مالکیت همگانی تبدیل شود و تضاد حل گردد، سطح زندگی دهقانان از کارگران پیشی خواهد گرفت و به زیان توسعهٔ هر دو بخش صنعتی و کشاورزی خواهد بود.

در صفحهٔ ۴۳۸ آمده است که «واحدهای تولیدی تحت مدیریت دولت از نظر بنیادی با تعاونی‌ها تفاوت ندارند... دو شکل مالکیت عمومی وجود دارد... مقدس و غیرقابل تعرض.» در مورد سرمایه‌داری بین مالکیت جمعی و همگانی تفاوتی وجود ندارد، اما این تفاوت در درون اقتصاد سوسیالیستی بنیادی می‌شود. متن از دو شکل مالکیت به‌عنوان «مقدس و غیرقابل تعرض» یاد می‌کند. این قابل قبول است هنگامی که دربارهٔ نیروهای خصمانه سخن گفته می‌شود، اما وقتی دربارهٔ فرایند توسعهٔ مالکیت عمومی صحبت می‌کنیم، اشتباه است. هیچ چیزی را نمی‌توان ثابت و تغییرناپذیر دانست. خود مالکیت همگانی نیز دارای فرایند تغییر است.

پس از سال‌ها، بعد از آن‌که مالکیت کمون‌های مردم به مالکیت کل مردم تغییر یابد، کل ملت به یک نظام مالکیت تجزیه‌ناپذیر تحت مالکیت کل مردم تبدیل خواهد شد. این امر به‌شدت توسعهٔ نیروهای مولده را تسریع خواهد کرد. برای مدتی این نظام باقی خواهد ماند به‌عنوان مالکیت سوسیالیستی کل مردم، و تنها پس از مدتی دیگر به نظام مالکیت کمونیستی کل مردم تبدیل خواهد شد. بنابراین، خود مالکیت مردم نیز باید از «توزیع طبق کار» به «توزیع طبق نیاز» پیشرفت کند.

۳۱ .مالکیت فردی

در صفحهٔ ۴۳۹ آمده است: «بخش دیگر کالاهای مصرفی است... که مالکیت شخصی کارگران را تشکیل می‌دهد.» این شیوهٔ بیان تمایل دارد تا مردم فکر کنند که کالاهایی که به‌عنوان «مصرفی» طبقه‌بندی شده‌اند، باید به‌عنوان مالکیت فردی به کارگران توزیع شود. این اشتباه است. بخشی از کالاهای مصرفی مالکیت فردی است و بخشی دیگر مالکیت عمومی، مانند تأسیسات فرهنگی و آموزشی، بیمارستان‌ها، تأسیسات ورزشی، پارک‌ها و غیره. علاوه بر این، سهم این بخش در حال افزایش است. البته این‌ها برای استفادهٔ هر کارگر است، اما مالکیت فردی محسوب نمی‌شوند.

در صفحهٔ ۴۴۰، درآمد کار و پس‌انداز، مسکن، وسایل خانگی، کالاهای مصرفی فردی و دیگر تجهیزات معمولی به‌صورت یکجا آمده است. این بیان قانع‌کننده نیست، زیرا پس‌انداز، مسکن و غیره همگی از درآمد مردم کارگر به‌دست آمده‌اند.

در بسیاری از موارد، این کتاب تنها به مصرف فردی اشاره دارد و از مصرف اجتماعی، مانند رفاه عمومی، فرهنگ، بهداشت و غیره سخنی به میان نمی‌آورد. این یک‌طرفه است. وضعیت مسکن در مناطق روستایی ما فاصلهٔ زیادی با وضعیت مطلوب دارد. باید شرایط مسکن روستایی را به‌صورت منظم بهبود بخشیم. [فقط در متن ۱۹۶۹: توضیح مترجم] ساخت مسکن، به‌ویژه در شهرها، باید عمدتاً از نیروهای اجتماعی جمعی استفاده کند، نه نیروهای فردی. اگر جامعهٔ سوسیالیستی تلاش جمعی را انجام ندهد، در نهایت چه نوع سوسیالیسمی خواهد بود؟ برخی می‌گویند سوسیالیسم بیشتر به انگیزه‌های مادی توجه دارد تا سرمایه‌داری. چنین سخنی کاملاً بی‌معنی است.

در اینجا متن می‌گوید ثروتی که توسط مزرعه‌های جمعی تولید می‌شود شامل مالکیت فردی و مشاغل فرعی نیز هست. اگر ما پیشنهاد نکنیم که این مشاغل فرعی به مالکیت عمومی تبدیل شوند، دهقانان برای همیشه دهقان خواهند ماند. یک نظام اجتماعی مشخص باید در دورهٔ زمانی مشخصی تحکیم شود. اما تحکیم باید محدودیت داشته باشد. اگر بی‌پایان ادامه یابد، ایدئولوژی بازتاب‌دهندهٔ نظام به‌طور اجتناب‌ناپذیری سخت‌گیر خواهد شد و مردم قادر نخواهند بود تفکر خود را با تحولات جدید سازگار کنند.

در همان صفحه به یکپارچگی منافع فردی و جمعی اشاره شده است. آمده است: «یکپارچگی از طریق روش زیر تحقق می‌یابد: یک عضو جامعه بر اساس کمیت و کیفیت کار خود جبران می‌شود تا اصل منافع

مادی فردی تأمین شود.» در اینجا، بدون بحث دربارهٔ محدودیت‌های لازم، متن منافع فردی را در اولویت قرار می‌دهد. این یک‌طرفه بودن در برخورد با اصل منافع مادی فردی است.

طبق صفحهٔ ۴۴۱، «منافع عمومی و فردی در تضاد نیستند و می‌توان آن‌ها را به‌تدریج حل کرد.» این سخن بیهوده است و هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. در کشوری مانند کشور ما، اگر تضادها میان مردم هر چند سال یک‌بار به‌درستی حل نشوند، هیچ‌گاه برطرف نخواهند شد.

۳۲ .تضاد نیروی محرکهٔ توسعه در جامعهٔ سوسیالیستی است

در صفحهٔ ۴۴۳، پاراگراف ۵، پذیرفته شده است که در جامعهٔ سوسیالیستی تضاد بین نیروهای تولیدی و روابط تولید وجود دارد و از غلبه بر چنین تضادهایی سخن گفته شده است. اما متن به هیچ وجه به این موضوع که تضادها نیروی محرکه هستند، اذعان نمی‌کند.

پاراگراف بعدی قابل قبول است؛ با این حال، در جامعهٔ سوسیالیستی، تنها برخی جنبه‌های روابط انسانی و برخی شیوه‌های رهبری اقتصاد نیستند که ممکن است توسعهٔ نیروهای تولیدی را باز دارند، بلکه مشکلات خود نظام مالکیت (مثلاً دو نوع مالکیت) نیز ممکن است مانع شوند.

مطرح‌ترین دیدگاه در پاراگراف بعدی است. گفته شده است: «تضادها در جامعهٔ سوسیالیستی غیرقابل حل نیستند.» این با قوانین دیالکتیک مطابقت ندارد، زیرا طبق آن قوانین، همهٔ تضادها غیرقابل حل‌اند. تا کنون تضاد قابل حل وجود نداشته است؟ برخی تضادها متضاد و برخی غیرمتضاد هستند، اما نباید تصور کرد که تضادهایی غیرقابل حل و قابل حل وجود دارند.

در جامعهٔ سوسیالیستی [توضیح نویسنده متن ۱۹۶۷: ممکن است رفیق مائو منظورش «در کمونیسم» بوده باشد] ممکن است جنگ وجود نداشته باشد، اما مبارزه همچنان هست، مبارزه میان بخش‌های مردم؛ ممکن است انقلاب یک طبقه علیه طبقهٔ دیگر نباشد، اما باز هم انقلاب وجود دارد. گذار از سوسیالیسم به کمونیسم انقلابی است. گذار از یک مرحلهٔ کمونیسم به مرحلهٔ دیگر نیز انقلابی است. سپس انقلاب تکنولوژیک و انقلاب فرهنگی وجود دارد. کمونیسم بی‌شک باید از مراحل و انقلاب‌های متعدد عبور کند.

در اینجا متن به اتکا بر «عمل مثبت» مردم برای غلبه بر تضادها در زمان مناسب اشاره می‌کند. «عمل مثبت» باید شامل مبارزات پیچیده نیز باشد.

»در جامعهٔ سوسیالیستی هیچ طبقه‌ای با انرژی در تلاش برای حفظ روابط اقتصادی منسوخ نیست.» درست است، اما در جامعهٔ سوسیالیستی هنوز لایه‌های محافظه‌کار و چیزی شبیه «گروه‌های با منافع ویژه» وجود دارد. هنوز تفاوت‌هایی میان کار فکری و کار یدی، شهر و روستا، کارگر و دهقان باقی است. اگرچه این‌ها تضادهای متضاد نیستند، اما بدون مبارزه حل نمی‌شوند.

فرزندان کادرهای ما دلیل دلسردی هستند. آن‌ها تجربهٔ زندگی و جامعه را ندارند، با این حال رفتاری مغرورانه و حس برتری زیادی دارند. باید آموزش ببینند که به والدین یا شهیدان گذشته تکیه نکنند و کاملاً بر خود متکی باشند.

در جامعهٔ سوسیالیستی همیشه افراد پیشرفته و عقب‌مانده وجود دارند؛ کسانی که به تلاش جمعی وفادار، سخت‌کوش و صادق هستند، پرانرژی و شاداب، و کسانی که برای شهرت و ثروت، منافع شخصی یا خودشان عمل می‌کنند یا بی‌تفاوت و دلسرد هستند. در مسیر توسعهٔ سوسیالیستی، هر دورهٔ زمانی گروهی خواهد داشت که بیش از حد مایل به حفظ روابط تولیدی و نهادهای اجتماعی عقب‌مانده باشد. در بسیاری مسائل، دهقانان میانی مرفه دیدگاه خود را دارند. آن‌ها نمی‌توانند خود را با تحولات جدید تطبیق دهند و برخی از آن‌ها با این تحولات مقاومت می‌کنند، همان‌طور که در مناظره دربارهٔ «قانون اساسی هشت‌کلمه‌ای»[[۲۱]] با دهقانان مرفه مناطق روستایی گوانگ‌تونگ مشاهده شد.

در صفحهٔ ۴۵۳، آخرین پاراگراف، آمده است: «انتقاد و خودانتقادی نیروی محرکهٔ قدرتمندی برای توسعهٔ جامعهٔ سوسیالیستی هستند.» این نکته صحیح نیست. تضادها نیروی محرکه‌اند و انتقاد و خودانتقادی روش‌هایی برای حل تضادها هستند.

۳۳ .فرآیند دیالکتیکی شناخت

در صفحهٔ ۴۴۶، پاراگراف ۲، آمده است که با عمومی شدن مالکیت «مردم مالک روابط اقتصادی جامعهٔ خود می‌شوند» و «توانایی دارند این قوانین را کاملاً و آگاهانه به کار گیرند.» باید توجه داشت که این امر نیازمند گذر از یک فرآیند است. درک قوانین همیشه با فهم اقلیت آغاز می‌شود قبل از آنکه به دانش

اکثریت بدل شود. لازم است از طریق عمل و مطالعه فرآیندی طی شود تا از نادانی به دانش برسیم. در آغاز هیچ کس دانش ندارد. پیش‌دانشی هرگز وجود نداشته است. مردم باید از طریق عمل به نتایج برسند، با شکست مواجه شوند هنگام ظهور مشکلات؛ تنها از طریق چنین فرآیندی دانش به تدریج پیشرفت می‌کند. اگر می‌خواهید قوانین عینی توسعهٔ اشیا و رویدادها را بشناسید، باید فرآیند عمل را طی کنید، نگرش مارکسیستی–لنینیستی اتخاذ کنید، موفقیت‌ها و شکست‌ها را مقایسه کنید، به طور مداوم عمل و مطالعه کنید، چندین موفقیت و شکست را تجربه کنید؛ علاوه بر این، تحقیقات دقیق باید انجام شود. هیچ راه دیگری برای تطبیق تدریجی دانش فرد با قوانین وجود ندارد. برای کسانی که تنها پیروزی را می‌بینند اما شکست را نمی‌بینند، شناخت این قوانین ممکن نخواهد بود.

»داشتن و به‌کارگیری کامل و آگاهانهٔ این قوانین» آسان نیست. در صفحهٔ ۴۴۶ متن نقل قولی از انگلس دارد: «تنها در این زمان خودآگاهی کامل شروع به خلق تاریخ می‌کند. برای اولین بار تا حد زیاد و به میزان فزاینده مردم می‌توانند آثار مورد نظر خود را خلق کنند.» «شروع به» و «به میزان فزاینده» نسبتاً دقیق است.

متن تضاد میان ظاهر و ماهیت را به رسمیت نمی‌شناسد. ماهیت همیشه پشت ظاهر قرار دارد و جز از طریق ظاهر آشکار نمی‌شود. متن این نکته را بیان نمی‌کند که برای شناخت قوانین، لازم است فرد از یک فرآیند عبور کند. پیشرو نیز از این قاعده مستثنی نیست.

۳۴ .اتحادیه‌ها و نظام رهبری واحد

در صفحهٔ ۴۵۲ هنگام صحبت از مأموریت اتحادیه‌های کارگری، متن نمی‌گوید که وظیفهٔ اصلی اتحادیه‌ها توسعهٔ تولید است؛ هیچ بحثی دربارهٔ راه‌های تقویت آموزش سیاسی ندارد؛ تنها بر رفاه تأکید بیش از حد دارد.

در سراسر متن از «مدیریت تولید بر اساس اصل نظام رهبری واحد» سخن گفته شده است. تمام واحدهای اقتصادی در کشورهای سرمایه‌داری این اصل را اجرا می‌کنند. باید تمایز اساسی میان اصول حاکم بر مدیریت واحدهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری قائل شد. ما در چین توانسته‌ایم روش‌های خود را به طور دقیق از مدیریت سرمایه‌داری متمایز کنیم، با اجرای مسئولیت رهبر کارخانه تحت راهنمایی حزب

۳۵ .شروع از اصول و قوانین بنیادی روش مارکسیستی نیست

از فصل دوم به بعد تعداد زیادی قوانین مطرح شده است. تحلیل اقتصاد سرمایه‌داری در سرمایه از ظاهر آغاز می‌شود، به دنبال ماهیت می‌گردد و تنها سپس از ماهیت برای توضیح ظاهر استفاده می‌کند و با این روش خلاصه‌ها و چارچوب‌های مؤثر به دست می‌آید. اما متن تحلیل را دنبال نمی‌کند. ساختار آن منظم نیست. همواره از قوانین، اصول، مقررات، تعاریف شروع می‌کند، روشی که مارکسیسم-لنینیسم همیشه با آن مخالفت کرده است. تأثیرات اصول و قوانین باید مورد تحلیل و مطالعهٔ دقیق قرار گیرد؛ تنها پس از آن می‌توان اصول و قوانین را استنتاج کرد. دانش انسانی همواره ابتدا با ظاهر مواجه می‌شود. از آنجا به دنبال اصول و قوانین می‌گردد. متن بالعکس عمل می‌کند. روش آن استنتاجی است، نه تحلیلی. بر اساس منطق صوری: «همه انسان‌ها خواهند مرد. آقای چانگ یک انسان است. بنابراین آقای چانگ خواهد مرد.» این نتیجه‌ای است که از فرضیهٔ همهٔ انسان‌ها حاصل می‌شود. این روش استنتاجی است. برای هر مسئله‌ای، متن ابتدا تعاریف را ارائه می‌دهد و سپس آن‌ها را به‌عنوان فرضیهٔ اصلی گرفته و از آن نتیجه‌گیری می‌کند، بدون اینکه بفهمد فرضیهٔ اصلی باید حاصل پژوهش یک مسئله باشد. تنها پس از انجام تحقیقات عینی می‌توان اصول و قوانین را کشف و اثبات کرد.

۳۶ .آیا تجربهٔ پیشرفته می‌تواند بدون زحمت ترویج شود؟

در صفحهٔ ۴۶۱، پاراگراف ۲، آمده است: «در یک اقتصاد ملی سوسیالیستی، دستاوردهای نوین علمی، اختراعات فنی و تجربه‌های پیشرفته می‌توانند در تمام واحدها بدون کوچک‌ترین دشواری ترویج شوند.» این الزاماً درست نیست. در یک جامعهٔ سوسیالیستی هنوز «سروران علمی» وجود دارند که بر ارگان‌های پژوهشی کنترل دارند و نیروهای جدید را سرکوب می‌کنند. به همین دلیل دستاوردهای علمی به سادگی و بدون کوچک‌ترین دشواری ترویج نمی‌شوند. این شیوهٔ سخن گفتن اساساً نادیده گرفتن تضادهای موجود در یک جامعهٔ سوسیالیستی است. هرگاه چیزی نو ظاهر شود، ناگزیر با موانعی روبرو خواهد شد، شاید به دلیل اینکه مردم به آن عادت ندارند یا آن را درک نمی‌کنند، یا به دلیل تضاد با منافع گروه خاصی. برای مثال، روش‌های ما در کاشت متراکم و شخم عمیق ذاتاً ماهیت طبقاتی ندارد، اما توسط گروهی خاص مورد مخالفت و مقاومت قرار گرفته است. البته، در یک جامعهٔ سوسیالیستی این شرایط محدودکننده اساساً با شرایط موجود در جامعهٔ سرمایه‌داری متفاوت است.

۳۷ .برنامه‌ریزی

در صفحهٔ ۴۶۵، انگلس نقل می‌شود که گفته است: «در زیر سوسیالیسم ممکن خواهد شد که تولید اجتماعی مطابق یک برنامهٔ از پیش تعیین‌شده انجام شود.» این درست است. در جامعهٔ سرمایه‌داری، تعادل اقتصاد ملی از طریق بحران‌های اقتصادی برقرار می‌شود. در جامعهٔ سوسیالیستی امکان تحقق تعادل از طریق برنامه‌ریزی وجود دارد. اما نباید به دلیل این امکان، وجود فرایندی برای شناخت نسبت‌های مورد نیاز را انکار کنیم. در این متن آمده است: «خودجوشی و laissez faire با مالکیت عمومی وسایل تولید ناسازگار است.» اما نباید تصور شود که خودجوشی و laissez faire در جامعهٔ سوسیالیستی وجود ندارد. دانش ما از قوانین یکباره کامل نیست. تجربهٔ عملی نشان می‌دهد که در یک دورهٔ زمانی، چنین برنامه‌ای توسط چنین افرادی یا گروه دیگری وجود دارد. هیچ کس نمی‌تواند بگوید برنامهٔ گروه خاصی دقیقاً مطابق با قوانین است. مطمئناً، برخی برنامه‌ها تا حدی یا اساساً مطابق هستند، و برخی دیگر نه یا اساساً نیستند.

تصور اینکه شناخت نسبت‌ها نیازی به فرایند ندارد — مقایسهٔ موفقیت‌ها و شکست‌ها، مسیر پیچیدهٔ توسعه — یک دیدگاه متافیزیکی است. آزادی، شناخت ضرورت است، اما ضرورت در یک نگاه درک نمی‌شود. جهان فاقد خردمندان طبیعی است و با دستیابی به جامعهٔ سوسیالیستی، همه پیش‌بین نمی‌شوند. چرا این متن اقتصاد سیاسی در زمان زودتر منتشر نشد؟ چرا پس از انتشار بارها بازنگری شد؟ و بالاخره، آیا دلیل آن این نیست که دانش در گذشته ناقص بود و حتی اکنون نیز ناقص است؟ تجربهٔ خودمان را در نظر بگیرید — در ابتدا نمی‌دانستیم چگونه سوسیالیسم را به پیش ببریم؛ کم‌کم، از طریق عمل، کمی فهمیدیم، اما نه به اندازهٔ کافی. اگر فکر کنیم کافی است، دیگر کاری باقی نخواهد ماند!

در صفحهٔ ۴۶۶ آمده است که یکی از ویژگی‌های برجستهٔ سوسیالیسم «نگهداری آگاهانه و منظم نسبت‌های درست» است. این هم یک مسئولیت و هم یک الزام است و تحقق آن دشوار است. حتی استالین گفت که برنامه‌های اتحاد جماهیر شوروی نمی‌توانست به‌عنوان بازتاب کامل آنچه قوانین ایجاب می‌کرد، تلقی شود.

»نگهداری منظم نسبت‌های درست» همزمان، ظهور منظم عدم تعادل‌هاست. زیرا زمانی که نسبت درست حاصل نشود، وظیفهٔ برقراری تعادل ایجاد می‌شود. در فرایند توسعهٔ اقتصاد سوسیالیستی، ظهور منظم عدم تعادل‌ها ما را وادار می‌کند تا با حفظ تناسب و جامعیت، امور را متعادل کنیم. برای مثال، با توسعهٔ اقتصاد، کمبود نیروی فنی و کادر در سراسر کشور احساس می‌شود و تضادی بین نیازها و عرضه

ظاهر می‌شود. این خود ما را وادار می‌کند مدارس بیشتری ایجاد کنیم و کادرهای بیشتری تربیت کنیم تا این تضاد حل شود. پس از ظهور عدم تعادل و نابهنجاری است که مردم قوانین عینی را بیشتر می‌فهمند.

در برنامه‌ریزی، اگر حساب و کتاب نشود، اگر اجازه دهیم امور به‌صورت خودجوش پیش بروند، یا بیش از حد محتاط باشیم و بر بی‌عیب و نقص بودن همه چیز تأکید کنیم، روش‌های ما موفق نخواهند شد و در نتیجه تناسب از بین می‌رود.

یک برنامه، شکلی ایدئولوژیک است. ایدئولوژی بازتاب واقعیت‌هاست، اما بر واقعیت‌ها نیز تأثیر می‌گذارد. برنامه‌های گذشتهٔ ما مقرر کرده بودند که هیچ صنعت جدیدی در سواحل ساخته نشود و تا سال ۱۹۵۷ هیچ ساخت‌وسازی در آنجا انجام نگرفت. ما هفت سال هدر دادیم. تنها پس از ۱۹۵۸ ساخت‌وساز عمده آغاز شد. این دو سال گذشته شاهد تحولات بزرگی بوده است. بنابراین، شکل‌های ایدئولوژیک مانند برنامه‌ها تأثیر زیادی بر توسعهٔ اقتصادی و سرعت آن دارند.

۳۸ .اولویت دادن به تولید وسایل تولید؛ ترویج هم‌زمان صنعت و زراعت

در صفحهٔ ۴۶۶ مسئلهٔ اولویت دادن به تولید وسایل تولید مطرح شده است.

اولویت دادن به تولید وسایل تولید یک قاعدهٔ اقتصادی برای بازتولید گسترش‌یافته است که در همهٔ جوامع مشترک است. اگر در جامعهٔ سرمایه‌داری در تولید وسایل تولید اولویتی وجود نداشته باشد، بازتولید گسترش‌یافته ممکن نیست. در زمان استالین، به دلیل تأکید ویژه بر توسعهٔ اولویت‌دار صنعت سنگین، کشاورزی در برنامه‌ها نادیده گرفته شد. اروپای شرقی نیز در چند سال گذشته مشکلات مشابهی داشته است.
رویکرد ما این بوده است که توسعهٔ اولویت‌دار صنعت سنگین را شرط اجرای ترویج هم‌زمان صنعت و کشاورزی قرار دهیم، همچنین برخی برنامه‌های هم‌زمان دیگر که هرکدام جنبهٔ هدایت‌کنندهٔ خود را دارند. اگر کشاورزی پیشرفت نکند، مشکلات کمی قابل حل است. از زمانی که ما ترویج هم‌زمان صنعت و کشاورزی را پیشنهاد کردیم چهار سال می‌گذرد، هرچند این برنامه واقعاً در سال ۱۹۶۰ اجرا شد. ارزش قائل شدن ما برای کشاورزی از طریق میزان فولاد تخصیص‌یافته به کشاورزی بیان می‌شود. در سال ۱۹۵۹ تنها ۵۹۰ هزار تن اختصاص داده شد، اما امسال (شامل ساخت‌وساز آبیاری) ۱/۳ میلیون تن اختصاص یافته است. این واقعاً ترویج هم‌زمان صنعت و کشاورزی است.

در اینجا متن اشاره می‌کند که بین سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۵۸، تولید وسایل تولید در اتحاد جماهیر شوروی ۱۰۳ برابر و تولید کالاهای مصرفی ۱۵/۶ برابر افزایش یافته است. سؤال این است که آیا نسبت ۱۰۳:۱۵/۶ به توسعهٔ صنعت سنگین کمک می‌کند یا خیر؟ اگر بخواهیم صنعت سنگین سریع توسعه یابد، همه باید ابتکار عمل نشان دهند و روحیهٔ بالایی داشته باشند. و اگر این را بخواهیم، باید امکان ترویج هم‌زمان صنعت و کشاورزی فراهم شود، و همین امر برای صنعت سبک و سنگین صادق است.

به شرطی که اجازه دهیم کشاورزی، صنعت سبک و صنعت سنگین هم‌زمان و با نرخ بالایی توسعه یابند، می‌توانیم تضمین کنیم که معیشت مردم همراه با توسعهٔ صنعت سنگین به‌طور مناسب بهبود یابد. تجربهٔ اتحاد جماهیر شوروی، همانند تجربهٔ خود ما، نشان می‌دهد که اگر کشاورزی توسعه نیابد، اگر صنعت سبک توسعه نیابد، توسعهٔ صنعت سنگین آسیب می‌بیند.

۳۹» .توزیع تعیین‌کننده است» — دیدگاهی اشتباه

در فصل بیستم گفته شده است: «پیش‌شرط رونق در صنعت دولتی، استفاده از نگرانی کارگران نسبت به منافع مادی فردی خود در توسعهٔ تولید سوسیالیستی بود.» در فصل بیست‌ویکم آمده است: «اجرای کامل حسابداری اقتصادی با استفاده از قانون اقتصادی توزیع بر اساس کار (قانونی که منافع مادی فردی کارگران را با منافع تولید سوسیالیستی ترکیب می‌کند) نقشی مهم در مبارزه برای صنعتی‌شدن ملی ایفا می‌کند.» در فصل بیست‌وپنجم نیز گفته شده است: «اهداف تولید سوسیالیستی باعث می‌شود کارگران با منافع مادی خود به طور جدی برای افزایش تولید تلاش کنند و کارکنان پروژه به میوهٔ کار خود علاقه‌مند شوند. این نیروی محرکهٔ قدرتمندی برای توسعهٔ تولید سوسیالیستی است«.

تبدیل «نگرانی نسبت به منافع مادی فردی» به امری مطلق به این شکل، به‌طور حتم خطر افزایش فردگرایی را در پی دارد.

در صفحهٔ ۴۵۲ آمده است که قانون توزیع بر اساس کار «یکی از نیروهای محرکهٔ تعیین‌کننده برای تولید سوسیالیستی است، زیرا باعث می‌شود همهٔ کارگران به خاطر منافع مادی خود به اجرای طرح‌ها برای افزایش بهره‌وری اهتمام ورزند.» در اینجا نمی‌توان پرسید: «اگر قوانین اقتصادی بنیادی سوسیالیسم

جهت توسعهٔ تولید سوسیالیستی را تعیین می‌کنند، چگونه می‌توان مدعی شد که منافع مادی فردی نیروی محرکهٔ تعیین‌کنندهٔ تولید است؟«

به‌کارگیری توزیع کالاهای مصرفی به‌عنوان نیروی محرکهٔ تعیین‌کننده، دیدگاه اشتباه «توزیع تعیین‌کننده است» است. مارکس در نقد برنامه گوتا گفته است: «توزیع در مرحلهٔ نخست باید توزیع وسایل تولید باشد: وسایل تولید در دست چه کسی است؟ این پرسش تعیین‌کننده است. توزیع وسایل تولید تعیین‌کنندهٔ توزیع کالاهای مصرفی است«.

در نظر گرفتن توزیع کالاهای مصرفی به‌عنوان نیروی محرکهٔ تعیین‌کننده، تحریف دیدگاه درست مارکس و خطای نظری جدی است.

۴۰» .سیاست در فرماندهی و تشویق مادی«

در صفحهٔ ۴۵۲، بند دوم، سازمان حزبی پس از نهادهای اقتصادی محلی قرار گرفته است؛ این نهادهای محلی زیر ادارهٔ مستقیم دولت مرکزی رأس می‌شوند. سازمان‌های حزبی محلی در این مناطق نمی‌توانند رهبری سیاسی را بر عهده گیرند و عملاً قادر به بسیج تمام نیروهای مثبت به‌طور کافی نیستند. متن در صفحهٔ ۴۵۷، هرچند به فعالیت‌های خلاقانهٔ مردم اذعان دارد، با این حال می‌گوید: «یکی از مهم‌ترین شرایط تسریع ساختار کمونیستی، مشارکت مردم در تلاش برای تحقق و فراتر رفتن از برنامه‌های توسعهٔ اقتصادی ملی است.» در صفحهٔ ۴۴۷ نیز آمده است: «ابتکار کارکنان کشاورزی یک عامل تعیین‌کننده در توسعهٔ کشاورزی است«.

نزدیک دانستن مبارزهٔ مردم به «یک عامل مهم» برخلاف اصل است که مردم خالق تاریخ‌اند. تحت هیچ شرایطی نمی‌توان تاریخ را چیزی دانست که برنامه‌ریزان به‌جای مردم می‌آفرینند.

به‌دنبال آن، متن این نکته را مطرح می‌کند: «ابتدا باید از تشویق مادی استفاده کنیم.» اینگونه به نظر می‌رسد که فعالیت خلاقانهٔ مردم باید با منافع مادی تحریک شود. در هر فرصت، متن از منافع مادی فردی به‌عنوان وسیلهٔ جذاب برای سوق دادن مردم به افق‌های خوشایند یاد می‌کند. این بازتاب وضعیت روحی تعداد زیادی از کارگران اقتصادی و کادرهای مسئول و همچنین کوتاهی در تأکید بر کار سیاسی-ایدئولوژیک است. در چنین شرایطی چاره‌ای جز تکیه بر تشویق مادی نیست.

»از هر کس به توانایی‌اش، به هر کس به کارش.« نیمهٔ نخست شعار یعنی باید بیشترین تلاش در تولید صرف شود. چرا دو نیمهٔ شعار جداگانه بیان می‌شود و همیشه یک‌جانبه دربارهٔ تشویق مادی سخن گفته می‌شود؟ این نوع تبلیغ برای منافع مادی باعث می‌شود سرمایه‌داری شکست‌ناپذیر شود!

۴۱ .تعادل و بی‌تعادلی

در صفحهٔ ۴۳۲، بند اول، اشتباه است. توسعهٔ فناوری در نظام سرمایه‌داری در برخی جنبه‌ها متوازن و در جنبه‌های دیگر نامتوازن است. نکته این است که تعادل و بی‌تعادلی در توسعهٔ فناوری به‌طور اساسی در سرمایه‌داری و سوسیالیسم متفاوت است. در سوسیالیسم نیز تعادل و بی‌تعادلی وجود دارد؛ برای مثال، در نخستین دورهٔ آزادی ما تنها کمی بیش از ۲۰۰ کارگر پروژه‌های زمین‌شناسی داشتیم و اکتشافات کاملاً با نیازهای توسعهٔ اقتصاد ملی هماهنگ نبود. پس از چند سال تلاش فشرده، وضعیت عملاً اصلاح شد و دوباره بی‌تعادلی‌های تازه‌ای ظاهر شد. در حال حاضر در چین نیروی کار دستی به‌طور غالب وجود دارد، وضعیتی که کاملاً با نیازهای ما برای توسعهٔ تولید و افزایش بهره‌وری کار هم‌خوانی ندارد. به همین دلیل باید یک انقلاب فناوری گسترده آغاز کنیم و این بی‌تعادلی را حل کنیم. با ظهور هر بخش فنی جدید، بی‌تعادلی در توسعهٔ فناوری دوباره به‌طور محسوس ظاهر می‌شود.

فناوری و اقتصاد هر دو به این ترتیب توسعه می‌یابند. متن گویا با پیشرفت موجی تولیدات سوسیالیستی آشنایی ندارد و توسعهٔ اقتصاد سوسیالیستی را کاملاً خطی و بدون افت فرض کرده است. این غیرقابل تصور است. هیچ خط توسعه‌ای مستقیم نیست؛ شکل آن موجی یا مارپیچی است. حتی مطالعهٔ ما این الگو را دارد: پیش از مطالعه کاری دیگر انجام می‌دهیم، سپس چند ساعت استراحت می‌کنیم. نمی‌توانیم مطالعه کنیم گویی روز و شب وجود ندارد. یک روز بیشتر مطالعه می‌کنیم، روز دیگر کمتر. همچنین در مطالعهٔ روزانه گاه مطالب بیشتری برای بررسی داریم و گاه کمتر. همهٔ این‌ها الگوهای موجی، بالا و پایین رفتن هستند.

تعادل نسبت به بی‌تعادلی معنا دارد. بدون بی‌تعادلی تعادل وجود ندارد. توسعهٔ همهٔ چیزها با بی‌تعادلی مشخص می‌شود و به همین دلیل تقاضا برای تعادل وجود دارد. تضاد بین تعادل و بی‌تعادلی در تمامی بخش‌ها و زمینه‌ها همواره ظاهر شده و همواره حل می‌شود. وقتی برنامهٔ سال اول وجود دارد، باید برنامهٔ سال بعد نیز باشد. برنامهٔ سالانه نیازمند برنامهٔ فصلی و آن هم نیازمند برنامهٔ ماهانه است. در هر یک

از دوازده ماه، تضاد بین تعادل و بی‌تعادلی باید حل شود. برنامه‌ها مداوماً باید بازنگری شوند زیرا بی‌تعادلی‌های جدید پدیدار می‌شوند.

اما متن به‌طور کافی روش دیالکتیکی را برای بررسی مسائل مختلف به‌کار نبرده است. فصل مربوط به قوانین توسعهٔ متناسب برنامه‌ریزی‌شدهٔ اقتصاد ملی طولانی است، ولی هیچ اشاره‌ای به تضاد بین تعادل و بی‌تعادلی نشده است.

اقتصاد ملی یک جامعهٔ سوسیالیستی می‌تواند توسعهٔ متناسب برنامه‌ریزی‌شده داشته باشد که بی‌تعادلی‌ها را تنظیم کند، اما بی‌تعادلی از بین نمی‌رود. «نامساوی بودن در ذات اشیاء است.» به‌دلیل حذف مالکیت خصوصی، امکان سازماندهی برنامه‌ریزی‌شدهٔ اقتصاد فراهم شد. بنابراین می‌توان قوانین عینی بی‌تعادلی را آگاهانه به‌کار گرفت و بسیاری از تعادل‌های نسبی و موقت ایجاد کرد.

اگر نیروهای مولد جلوتر بروند، روابط تولید با آن‌ها هماهنگ نخواهد بود؛ ساختار فوقانی با روابط تولید سازگار نخواهد بود. در آن لحظه ساختار فوقانی و روابط تولید باید تغییر یابند تا با نیروهای مولد هم‌خوانی پیدا کنند. بین ساختار فوقانی و روابط تولید، بین روابط تولید و نیروهای مولد — برخی می‌گویند تعادل تنها به‌طور نسبی قابل دستیابی است، زیرا نیروهای مولد همواره در حال پیشرفت‌اند و بنابراین همیشه بی‌تعادلی وجود دارد. تعادل و بی‌تعادلی دو روی یک تضاد هستند که در آن بی‌تعادلی مطلق و تعادل نسبی است. اگر چنین نبود، نه ساختار فوقانی و نه روابط تولید و نه نیروهای مولد نمی‌توانستند رشد کنند؛ آن‌ها متوقف می‌شدند. تعادل نسبی و بی‌تعادلی مطلق است. این قانون جهانی است که من مطمئنم در جامعهٔ سوسیالیستی نیز صادق است. تضاد و مبارزه مطلق‌اند؛ وحدت، اتفاق نظر و همبستگی گذرا و بنابراین نسبی‌اند. تعادل‌های مختلفی که در برنامه‌ریزی حاصل می‌شوند موقت، گذرا و مشروط و بنابراین نسبی هستند. چه کسی می‌تواند وضعیتی از تعادل بی‌قید و شرط و ابدی را تصور کند؟

ما باید تعادل و بی‌تعادلی میان نیروهای مولد، روابط تولید و ساختار فوقانی را به‌عنوان راهنمایی برای بررسی مسائل اقتصادی سوسیالیسم به‌کار بگیریم.

هدف اصلی مطالعه در اقتصاد سیاسی، روابط تولید است. اما برای مطالعهٔ روشن روابط تولید، لازم است نیروهای مولد و همچنین اثرات مثبت و منفی ساختار فوقانی بر روابط تولید همزمان بررسی شوند.

متن به دولت اشاره می‌کند اما هیچ‌گاه آن را به‌طور عمیق مطالعه نمی‌کند. این یکی از کاستی‌هاست. البته، در فرایند مطالعهٔ اقتصاد سیاسی، مطالعهٔ نیروهای مولد و ساختار فوقانی نباید بیش از حد توسعه یابد. اگر مطالعهٔ نیروهای مولد بیش از حد پیش برود، به فناوری و علوم طبیعی تبدیل می‌شود. اگر مطالعهٔ ساختار فوقانی بیش از حد پیش برود، به نظریهٔ ملت–دولت و نظریهٔ مبارزهٔ طبقاتی تبدیل می‌شود. تحت عنوان سوسیالیسم (یکی از سه بخش مارکسیسم) آنچه مطالعه می‌کنیم عبارت است از: نظریه‌های مبارزهٔ طبقاتی، نظریه‌های دولت، نظریه‌های انقلاب و حزب، همچنین استراتژی‌ها و تاکتیک‌های نظامی و غیره.

هیچ چیز در جهان وجود ندارد که قابل تحلیل نباشد. اما شرایط متفاوت است و جوهرها نیز متفاوت. بسیاری از دسته‌بندی‌ها و قوانین بنیادی — مانند وحدت تضاد — قابل اعمال هستند. اگر مسائل را به این روش مطالعه و مشاهده کنیم، دیدگاه جهان‌بینی و روش‌شناسی جامع و محکمی خواهیم داشت.

۴۲» .انگیزه‌های مادی«

در صفحهٔ ۴۸۶ آمده است: «در مرحلهٔ سوسیالیسم، کار هنوز نیاز اولیهٔ تمامی اعضای جامعه نشده است و بنابراین انگیزه‌های مادی برای کار اهمیت فراوان دارند.» عبارت «تمامی اعضا» بیش از حد کلی است. آیا لنین، به‌عنوان عضوی از جامعه، کارش نیاز اولیهٔ زندگی‌اش نبود؟

صفحهٔ ۴۸۶ به این نکته اشاره می‌کند که در جامعهٔ سوسیالیستی دو نوع فرد وجود دارند: اکثریت عظیمی که وظایف خود را صادقانه انجام می‌دهند و اقلیتی که در انجام وظایف خود صادق نیستند. این تحلیل درست است. اما اگر بخواهیم گروه دوم را به مسیر درست هدایت کنیم، نمی‌توانیم صرفاً به انگیزه‌های مادی متکی باشیم؛ همچنان باید آن‌ها را نقد و آموزش دهیم تا آگاهی‌شان افزایش یابد.

این بخش دربارهٔ کارگرانی است که نسبتاً سخت‌کوش و فعال‌اند. در شرایط برابر، این‌ها تولید بیشتری خواهند داشت. واضح است که دقت و نشاط کارگر به سطح فنی یا فرهنگی او بستگی ندارد، بلکه به آگاهی سیاسی او مربوط است. برخی که سطح فنی و فرهنگی بالایی دارند، ممکن است نه سخت‌کوش و نه فعال باشند؛ در حالی که برخی دیگر با سطح پایین‌تر، بسیار سخت‌کوش و فعال‌اند. علت این تفاوت، آگاهی سیاسی پایین گروه اول و بالای گروه دوم است.

کتاب می‌گوید انگیزهٔ مادی برای کار «افزایش تولید را برمی‌انگیزد» و «یکی از عوامل تعیین‌کننده در تحریک توسعهٔ تولید است.» اما انگیزهٔ مادی لزوماً هر سال تغییر نمی‌کند. مردم ممکن است نیاز روزانه، ماهانه یا سالانه به چنین انگیزه‌ای نداشته باشند. در زمان‌های دشواری، وقتی انگیزه‌ها کاهش می‌یابد، مردم همچنان به کار ادامه می‌دهند و این رضایت‌بخش است. با قرار دادن انگیزهٔ مادی به‌عنوان یک اصل یک‌جانبه و مطلق، متن اهمیت افزایش آگاهی را نادیده می‌گیرد و نمی‌تواند توضیح دهد چرا میان کار افراد با همان سطح حقوق تفاوت وجود دارد. برای مثال، در مقیاس شمارهٔ ۵،[[۲۲]] گروهی عملکرد بسیار خوبی دارد، گروهی نسبتاً ضعیف و گروهی به‌طور کلی قابل قبول. چرا با وجود انگیزهٔ مادی مشابه چنین تفاوت‌هایی رخ می‌دهد، با روش تفکر متن قابل توضیح نیست.

حتی اگر اهمیت انگیزهٔ مادی پذیرفته شود، هرگز تنها اصل نیست. همواره اصل دیگری وجود دارد، یعنی الهام روحی از ایدئولوژی سیاسی. همچنین، انگیزهٔ مادی نمی‌تواند صرفاً به‌عنوان منافع فردی مطرح شود. منافع جمعی وجود دارد که منافع فردی باید تابع آن باشد، منافع بلندمدت وجود دارد که منافع کوتاه‌مدت باید تابع آن باشد، و منافع کل وجود دارد که منافع جزئی باید تابع آن باشد.

در بخش «انگیزه‌های مادی برای کار، رقابت سوسیالیستی» برخی پاراگراف‌ها نسبتاً خوب دربارهٔ رقابت نوشته شده‌اند. آنچه غایب است، بحث دربارهٔ سیاست است!

نخست، مردم را تا سر حد مرگ کار ندهید. دوم، سلامت آن‌ها را خراب نکنید، بلکه حتی به تدریج تقویت کنید. این دو نکته اساسی‌اند. در مورد سایر مسائل، اگر ممکن باشد خوب، اگر نباشد هم، مشکلی نیست! ما می‌خواهیم مردم آگاهی داشته باشند. متن تقریباً هیچ تأکیدی بر آینده و نسل‌های آینده ندارد، تنها بر منافع مادی تأکید می‌کند، همواره مسیر منافع مادی را طی کرده و آن را نسنجیده به اصل منافع فردی تبدیل می‌کند، گویی این یک عصای جادویی است.
آنچه در متن نمی‌گویند این است که منافع فردی زمانی تأمین می‌شود که منافع کل مردم تأمین گردد. منافع مادی فردی که آن‌ها تأکید می‌کنند، در واقع نوعی خودخواهی کوتاه‌نگر و گرایش اقتصادی‌گرایانه است که از دورهٔ مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا علیه سرمایه‌داری نشأت گرفته و در دورهٔ ساخت سوسیالیسم ظهور یافته است. در دوران انقلاب‌های بورژوایی، شماری از انقلابیون بورژوا فداکاری‌های قهرمانانه‌ای برای منافع طبقهٔ خود و نسل‌های آیندهٔ آن انجام دادند، اما قطعاً نه برای منافع فوری فردی.

وقتی در مناطق پایه بودیم، یک نظام تأمین آزاد (غیر بازاری) داشتیم.[[۲۳]] مردم آن زمان سخت‌کوش‌تر بودند و هیچ کشمکشی بر سر دریافت امتیاز ویژه وجود نداشت. پس از آزادی، نظام دستمزدی و مقیاس‌های توافق‌شده ایجاد شد، اما مشکلات ما فقط چند برابر شد. بسیاری از مردم مرتباً در رقابت برای مقام و جایگاه کشمکش می‌کردند و ما مجبور بودیم زیاد قانع کنیم.

حزب ما بیش از بیست سال بدون توقف جنگیده است. مدت زیادی نظام تأمین غیر بازاری را اجرایی کردیم. البته در آن زمان کل جامعهٔ مناطق پایه این نظام را اجرا نمی‌کرد، اما کسانی که در دورهٔ جنگ داخلی این نظام را عملی کردند، در اوج چند صد هزار نفر و در کمترین حالت ده‌ها هزار نفر بودند. در جنگ مقاومت علیه ژاپن، این تعداد دوباره از یک میلیون به چند میلیون افزایش یافت. تا مرحلهٔ اول آزادی، مردم ما زندگی برابری‌طلبانه داشتند، سخت کار می‌کردند و شجاعانه می‌جنگیدند، بدون کوچک‌ترین وابستگی به انگیزه‌های مادی، تنها با الهام از روحیهٔ انقلابی. در پایان دورهٔ دوم جنگ داخلی شکست خوردیم، اگرچه قبل و بعد از آن پیروزی‌هایی داشتیم. این رویدادها هیچ ارتباطی با وجود یا عدم وجود انگیزه‌های مادی نداشت، بلکه مربوط به درست بودن خط سیاسی و خط نظامی ما بود. این تجربیات تاریخی بیشترین اهمیت را برای حل مسائل ساخت سوسیالیستی دارد.

در فصل ۲۶ آمده است: «کارگران در واحدهای سوسیالیستی که از روی منافع مادی نگران نتایج کار خود هستند، نیروهای محرکهٔ توسعهٔ تولید سوسیالیستی‌اند.» (ص ۴۸۲.)
در فصل ۲۷ آمده است: «پرداخت برای نیروی ماهر نسبتاً بالاست... و این کارگران را برمی‌انگیزد که سطح فرهنگی و فنی خود را افزایش دهند و اختلاف اساسی میان کار ذهنی و کار جسمانی کاهش یابد.» (ص ۵۰۱–۵۰۳.)

نکته این است که پرداخت بالاتر به نیروی ماهر باعث شده کارگران غیرماهر برای ارتقای خود و ورود به ردهٔ نیروهای ماهر، فرهنگ و تکنولوژی بیاموزند. این بدان معناست که آن‌ها برای کسب درآمد بیشتر مطالعه می‌کردند. در یک جامعهٔ سوسیالیستی، هر کسی که وارد مدرسه می‌شود تا فرهنگ و تکنولوژی بیاموزد، باید قبل از هر چیز درک کند که هدف از یادگیری خدمت به ساخت سوسیالیسم، صنعتی‌سازی، خدمت به مردم و منافع جمعی است، نه بالاتر بردن دستمزد شخصی.

در فصل ۲۸ آمده است: «توزیع بر اساس کار بزرگترین نیروی محرکهٔ توسعهٔ تولید است.» (ص. ۵۲۶) و در پایان همین صفحه، پس از توضیح اینکه دستمزدها تحت سوسیالیسم به طور مداوم افزایش می‌یابند،

نسخهٔ سوم بدون بازبینی کتاب حتی می‌گوید: «سوسیالیسم اساساً برتری خود را نسبت به سرمایه‌داری دقیقاً در این می‌داند.» اکنون گفتن اینکه سوسیالیسم اساساً برتر از سرمایه‌داری است، صرفاً به این دلیل که دستمزدها پیوسته افزایش می‌یابند، کاملاً اشتباه است. دستمزدها همان توزیع کالاهای مصرفی‌اند. اگر توزیع وسایل تولید صورت نگیرد، توزیع کالاهای تولیدشده یا کالاهای مصرفی هم وجود نخواهد داشت. توزیع اخیر بر اساس توزیع اولیه است.

۴۳ .روابط میان افراد در واحدهای سوسیالیستی

در صفحهٔ ۵۰۰ آمده است: «در جامعهٔ سوسیالیستی، اعتبار رهبران اقتصادی وابسته به اعتماد مردم به آنان است.» این گفته حقیقتاً درست است. اما رسیدن به این هدف نیازمند کار و تلاش است. تجربهٔ ما نشان داده است که اگر کادرها غرور و تکبر خود را کنار نگذارند و با کارگران هویت پیدا نکنند، کارگران هرگز کارخانه را متعلق به خود نمی‌دانند، بلکه آن را متعلق به کادرها می‌پندارند. نگرش «صاحب‌خانه» باعث می‌شود کارگران نسبت به رعایت انضباط کار به شکل خودآگاه بی‌میل باشند. نباید تصور کرد که در جامعهٔ سوسیالیستی همکاری خلاقانه بین کارگران و رهبری واحدها به خودی خود و بدون تلاش ایجاد می‌شود.

اگر کارگران جسمی و رهبران واحد تولیدی هر دو عضو یک جمعیت تولیدی متحد باشند، پس چرا واحدهای سوسیالیستی باید سیستم «رهبری واحد» را اجرا کنند و نه رهبری تحت هدایت جمعی، یعنی سیستم مسئولیت رئیس کارخانه تحت کمیتهٔ حزبی؟

زمانی که سیاست ضعیف باشد، چاره‌ای جز تکیه بر انگیزهٔ مادی باقی نمی‌ماند. به همین دلیل است که متن بلافاصله پس از آن می‌گوید: «اجرای کامل اصل نگرانی عمیق کارگران نسبت به نتایج کار خود به دلیل منافع مادی فردی، نیروی محرکهٔ اصلی برای درک و پیشبرد تدریجی تولید سوسیالیستی است«.

۴۴ .برنامه‌های فشرده و کار شتابی

در صفحهٔ ۵۰۵ آمده است: «پدیدهٔ کار شتابی را کنار بگذارید. تولید را به شکل متعادل و مطابق با نقشه‌های از پیش تعیین‌شده ادامه دهید.» در نسخهٔ سوم بدون بازبینی این جمله به شکل زیر آمده است: «ما باید با برنامه‌های فشرده مبارزه کنیم و به شکل متعادل مطابق با زمان‌بندی‌های از پیش تعیین‌شده کار کنیم.» این رد مطلق برنامه‌های فشرده و کار شتابی بیش از حد مطلق است.

ما نمی‌توانیم به‌طور کامل برنامه‌های فشرده را نفی کنیم. استفاده یا عدم استفاده از آن‌ها یک وحدت تضادها است. در طبیعت بادهای ملایم و باران‌های سبک وجود دارند و در عین حال بادهای شدید و باران‌های تند نیز هست. استفاده از برنامه‌های فشرده ظهور و ناپدید شدن دارد و الگوی آن موج‌وار است. در انقلاب تکنولوژیک تولید، نیاز به آن‌ها مداوم پدیدار می‌شود. در کشاورزی نیز باید با فصول سال مقابله کرد؛ هر درامایی باید اوج خود را داشته باشد. نفی برنامه‌های فشرده در واقع نفی اوج‌گیری است.

اتحاد جماهیر شوروی می‌خواهد ایالات متحده را پشت سر بگذارد. ما انتظار داریم در زمان کمتر از مدت لازم برای شوروی به سطح آن برسیم. این نوعی برنامهٔ فشرده است.
رقابت سوسیالیستی به این معناست که عقب‌مانده بتواند پیشرو را پشت سر بگذارد. این تنها از طریق برنامه‌های فشرده ممکن است. روابط میان افراد، میان واحدها، میان کارخانه‌ها و حتی میان ملت‌ها همگی رقابتی‌اند. اگر کسی بخواهد از پیشرو جلو بزند، نمی‌تواند از برنامه‌های فشرده چشم‌پوشی کند. اگر ساخت و ساز یا انقلاب با دستورهای اجرایی انجام شود (مثلاً اجرای اصلاحات ارضی یا سازماندهی تعاونی‌ها به دستور اداری)، کاهش تولید حتمی است، نه به دلیل برنامه‌های فشرده، بلکه به این دلیل که مردم به شکل مؤثر بسیج نشده‌اند.

۴۵ .قانون ارزش و برنامه‌ریزی

در صفحهٔ ۵۲۱ یک بخش با حروف کوچک آمده که درست و انتقادی است و مسائل را به هم پیوند می‌دهد. قانون ارزش به‌عنوان ابزار برنامه‌ریزی خدمت می‌کند، که درست است. اما قانون ارزش نباید به‌عنوان پایهٔ اصلی برنامه‌ریزی قرار گیرد. ما جهش بزرگ را بر اساس الزامات قانون ارزش انجام ندادیم، بلکه بر اساس قوانین اقتصادی بنیادی سوسیالیسم و نیاز به گسترش تولید پیش رفتیم. اگر همه چیز را صرفاً از دیدگاه قانون ارزش بررسی کنیم، جهش بزرگ باید بی‌ارزش شمرده شود و تلاش‌های گسترده سال گذشته برای تولید فولاد و آهن هدررفت کار تلقی گردد. فولاد محلی تولید شده کم‌کمیت و کم‌کیفیت بود و دولت مجبور شد بسیاری از ضررها را جبران کند. نتایج اقتصادی به‌طور جزئی مهم نبود، اما از دیدگاه بلندمدت، این کار ارزش زیادی داشت، زیرا مرحلهٔ جدیدی از ساخت اقتصاد را گشود. در سراسر کشور بسیاری از مراکز صنعتی و تولیدات فولاد و آهن آغاز شد و این امکان را فراهم کرد که شتاب تولید را به‌طور چشمگیر افزایش دهیم.

در زمستان ۱۹۵۹ بیش از ۷۵ میلیون نفر در پروژه‌های آبخیزداری سراسری کار می‌کردند. روش سازماندهی دو کمپین بزرگ مقیاس می‌توانست برای حل مسائل بنیادی آبخیزداری ما به‌کار رود. از منظر یک، دو یا سه سال، ارزش غلاتی که برای این حجم کار پرداخت شد، طبیعی است که بسیار بالا باشد. اما در دیدگاه بلندمدت، این کمپین می‌توانست تولید غلات را به‌طور قابل توجهی افزایش دهد، آن را سرعت بخشد، تولید کشاورزی را تثبیت کند و ارزش واحد کالاها را افزایش دهد. همهٔ این‌ها به تأمین نیاز مردم به غلات کمک می‌کند. توسعهٔ مداوم کشاورزی و صنعت سبک، انباشت بیشتری برای صنعت سنگین ایجاد می‌کند و این نیز در بلندمدت به مردم سود می‌رساند.

تا زمانی که کشاورزان و مردم کل کشور بدانند دولت چه می‌کند، چه سود باشد چه زیان، قطعاً تأیید خواهند کرد و مخالفت نخواهند داشت. شعار حمایت از صنعت حتی از میان خود کشاورزان مطرح شده است. این نشانهٔ واقعی است! هم استالین و هم لنین گفتند: «در دورهٔ ساخت سوسیالیستی، دهقانان باید به دولت خراج بدهند.» اکثریت عظیم کشاورزان چین با نگرش مثبت «خراج می‌دهند». تنها در میان کشاورزان ثروتمند و متوسط، حدود ۱۵ درصد، هرگونه نارضایتی وجود دارد؛ آن‌ها کل مفهوم جهش بزرگ و کمون‌های مردمی را رد می‌کنند.

به‌طور خلاصه، ما برنامه‌ها را مقدم بر قیمت‌ها قرار می‌دهیم. البته نمی‌توان قیمت‌ها را نادیده گرفت. چند سال پیش قیمت خرید خوک زنده را افزایش دادیم و این تأثیر مثبتی بر پرورش خوک داشت. اما برای نوع پرورش گسترده و سراسری امروزی، برنامه‌ریزی همچنان اصلی‌ترین تکیه‌گاه ماست.

صفحهٔ ۵۲۱ به مسئلهٔ قیمت‌گذاری در بازارهای دهکده‌های تعاونی اشاره دارد. بازارهای تعاونی آن‌ها آزادی زیادی دارند. استفادهٔ صرف از قدرت اقتصادی دولت برای تنظیم قیمت‌ها کافی نیست؛ رهبری و کنترل نیز ضروری است. در بازارهای ما، در مرحلهٔ اول، دولت قیمت‌ها را در حدود مشخصی نگه داشت تا آزادی‌های کوچک به بزرگ تبدیل نشود.

در صفحهٔ ۵۲۲ آمده است: «به لطف تسلط ما بر قانون ارزش، آن‌گونه هرج و مرج در تولید یا هدر رفتن نیروی کار اجتماعی که قانون ارزش در سرمایه‌داری ایجاد می‌کند، در اقتصاد سوسیالیستی یافت نمی‌شود.» این جمله اثرات قانون ارزش را بیش از حد بزرگ جلوه می‌دهد. در جامعهٔ سوسیالیستی بحران‌ها رخ نمی‌دهد، عمدتاً به دلیل نظام مالکیت: قوانین بنیادی سوسیالیسم، برنامه‌ریزی ملی تولید و

توزیع، نبود رقابت آزاد یا هرج و مرج و غیره، و نه صرفاً به دلیل تسلط ما بر قانون ارزش. بحران‌های اقتصادی سرمایه‌داری نیز، همان‌طور که گفته شد، به‌واسطهٔ نظام مالکیت تعیین می‌شوند.

۴۶ .شکل‌های دستمزد

در صفحهٔ ۵۳۰، در بحث دربارهٔ شکل‌های دستمزد، کتاب توصیه می‌کند که دستمزد به صورت (piecework کار به مقدار تولید) اصلی باشد و دستمزد ساعتی تکمیلی. ما برعکس این روش را به‌کار می‌بریم. تأکید یک‌جانبه بر دستمزد piecework ناچار به ایجاد تضاد میان کارگران مسن و جوان، قوی و ضعیف می‌شود و روانشناسی «بزرگ گرفتن‌ها» را در میان کارگران پرورش می‌دهد. در این صورت دغدغهٔ اصلی، نه هدف جمعی، بلکه درآمد فردی خواهد بود. شواهدی نیز وجود دارد که نشان می‌دهد سیستم دستمزد piece-rate حتی مانع نوآوری‌های تکنولوژیک و مکانیزاسیون می‌شود.

کتاب تصدیق می‌کند که با اتوماسیون، دستمزد piece-rate نامناسب است. از یک سو گفته می‌شود که توسعهٔ اتوماسیون باید گسترده شود؛ از سوی دیگر گفته می‌شود که سیستم piece-rate باید به‌طور گسترده به‌کار رود. این خود تضادی را نشان می‌دهد.

ما سیستم دستمزد ساعتی به‌علاوه پاداش را به‌کار گرفته‌ایم. پاداش‌های سالانهٔ «جهش به جلو» در دو سال گذشته نمونه‌ای از آن است. به استثنای کارکنان دولتی و آموزشی، همهٔ کارکنان و کارگران در واحدهای مختلف، پاداش‌های سالانه را با میزان‌های متفاوت و بر اساس تصمیم خود کارکنان و کارگران همان واحد دریافت کرده‌اند.

۴۷ .دو پرسش دربارهٔ قیمت‌ها

دو پرسش وجود دارد که نیاز به بررسی دارند.

اول، قیمت‌گذاری کالاهای مصرفی است. متن می‌گوید: «سوسیالیسم همواره سیاست کاهش قیمت کالاهای مصرفی برای مردم را به‌کار گرفته است.» رویکرد ما تثبیت قیمت‌هاست، به‌طور کلی نه اجازه می‌دهیم افزایش یابند و نه کاهش. اگرچه سطح دستمزدهای ما نسبتاً پایین است، اشتغال همگانی و

قیمت‌ها و اجاره‌های پایین، سطح زندگی کارکنان و کارگران را در حد قابل قبول نگه داشته است. در نهایت، این که کاهش مداوم قیمت‌ها بهتر است یا تثبیت آنها، مسئله‌ای است که نیازمند بررسی است.

پرسش دوم مربوط به قیمت‌گذاری محصولات صنعت سنگین و سبک است. نسبتاً، در متن قیمت‌های پایین برای محصولات سنگین و بالاتر برای سبک ذکر شده است؛ ما برعکس عمل می‌کنیم. دلیل آن چیست؟ کدام روش در نهایت بهتر است، مسئله‌ای دیگر است که نیازمند مطالعه و تحقیق است.

بخش سوم. فصل‌های ۳۰–۳۴

۴۸ .ترفیع هم‌زمان خارجی و بومی، بزرگ، متوسط و کوچک

صفحهٔ ۵۴۷ مخالفت خود را با پراکنده‌ساختن وجوه ساختمانی بیان می‌کند. اگر منظورشان این باشد که نباید در یک زمان پروژه‌های بزرگ بیش از حد آغاز شود، مبادا هیچ‌یک در وقت معین تکمیل نگردد، البته ما موافقیم. اما اگر نتیجه‌گیری این باشد که در جریان ساختمان‌های بزرگ باید با پروژه‌های کوچک و متوسط مخالفت کرد، در آن صورت ما مخالفیم. مراکز عمدهٔ صنعتی جدید در چین بر بنیاد موسسات متوسط و کوچک که در سال ۱۹۵۸ به تعداد زیاد رشد یافته بودند، تأسیس گردیدند. مطابق به ترتیبات ابتدایی در صنعت آهن و فولاد، در مدت هشت سال آینده ساختمان بیست‌ونه مرکز بزرگ، نزدیک به یکصد مرکز متوسط و چند صد مرکز کوچک تکمیل خواهد شد. مراکز متوسط و کوچک تا همین اکنون در صنعت آهن و فولاد اثر بزرگ داشته‌اند. اگر از دیدگاه سال ۱۹۵۹ صحبت کنیم، تولید آهن خام در سراسر کشور از بیست میلیون تُن گذشته است که نصف آن توسط موسسات متوسط و کوچک تولید گردیده است. در آینده نیز موسسات متوسط و کوچک برای انکشاف صنعت آهن و فولاد اهمیت بزرگ خواهند داشت. بسیاری کوچک‌ها متوسط می‌شوند، بسیاری متوسط‌ها بزرگ می‌شوند؛ عقب‌مانده‌ها پیشرفته می‌شوند، نمونه‌های محلی شبیه نمونه‌های خارجی می‌گردند — این قانون عینی انکشاف است.

ما تکنالوژی پیشرفته را اختیار خواهیم کرد، اما این امر ضرورت و حتمیت تکنالوژی عقب‌مانده را برای یک دورهٔ زمانی نفی نمی‌کند. از آغاز تاریخ تا اکنون، جنگ‌های انقلابی همیشه توسط کسانی برده شده که سلاح‌های‌شان ناقص بود، و توسط کسانی باخته شده که برتری سلاح داشتند. در جریان جنگ داخلی ما، جنگ مقاومت ما در برابر جاپان، و جنگ آزادی‌بخش ما، ما فاقد قدرت سیاسی سراسری و

زرادخانه‌های مدرن بودیم. اگر کسی نتواند بجنگد مگر آنکه سلاح‌های مدرن‌ترین را داشته باشد، این به‌همان معنای خلع‌سلاح کردن خود است.

آرزوی ما برای تحقق مکانیزه‌سازی همه‌جانبه، همان‌گونه که متن در صفحهٔ ۴۲۰ توصیف کرده است، در دههٔ دوم ما هنوز به انجام کامل نرسیده؛ احتمالاً در دههٔ سوم تحقق خواهد یافت. در آینده، به دلیل ناکافی بودن ماشین‌آلات، ما خواستار مکانیزه‌سازی جزئی و بهبود ابزارهای خود خواهیم بود. فعلاً ما از اتومات‌سازی عمومی خودداری می‌کنیم. مکانیزه‌سازی باید مورد بحث قرار گیرد، اما با درک تناسب. اگر به مکانیزه‌سازی و اتومات‌سازی بیش از حد پرداخته شود، ناگزیر موجب می‌شود مردم مکانیزه‌سازی جزئی و تولید به‌روش‌های بومی را خوار بشمارند. در گذشته ما چنین انحرافی داشتیم، زمانی که همه خواهان تکنالوژی نو، ماشین‌آلات نو، مقیاس بزرگ و معیارهای بلند بودند؛ بومی، متوسط یا کوچک را تحقیر می‌کردند. ما این گرایش را تنها زمانی از میان بردیم که هم‌زمان بومی و خارجی، بزرگ و متوسط و کوچک را ترفیع دادیم.

در حال حاضر ما کیمیاوی‌سازی زراعت را مطرح نکرده‌ایم. یک دلیل این است که انتظار نداریم در چندین سال آینده کود شیمیایی زیادی تولید کنیم. (و مقدار اندکی که داریم بر محصولات صنعتی ما متمرکز است.) دلیل دیگر این است که اگر استفاده از کیمیاوی‌ها مطرح شود، همه بر آن تمرکز کرده و پرورش خوک را نادیده می‌گیرند. کودهای غیرآلی نیز لازم‌اند اما باید با کودهای آلی ترکیب شوند؛ به‌تنهایی خاک را سخت می‌کنند.

متن می‌گوید در هر بخش باید تکنیک‌های نو به‌کار گرفته شود. اما این کار به این آسانی نیست. همیشه باید یک روند انکشاف تدریجی وجود داشته باشد. افزون بر این، حتی زمانی‌که یک ماشین نو به‌کار گرفته می‌شود، بسیاری ماشین‌های کهنه باقی می‌مانند. متن درست می‌گوید که هنگام ساختن موسسات جدید و نوسازی تجهیزات در کارخانه‌های موجود، باید ماشین‌آلات و تجهیزات موجود را عاقلانه و به‌صورت کامل مورد استفاده قرار داد (صفحهٔ ۴۲۷). در آینده نیز وضع به همین گونه خواهد بود.

در مورد «بزرگ» و «خارجی»، ما باید بر این‌ها با روحیهٔ «خوداتکایی برای رشد نو» کار کنیم. در سال ۱۹۵۸ ما شعارهایی در مورد رهایی از خرافات و کار با دستان خود مطرح کردیم. حقایق نشان می‌دهد که کارکردن با دستان خود کاملاً عملی است. در گذشته کشورهای سرمایه‌داری عقب‌مانده با کاربرد تکنیک‌های نو تلاش کردند به کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته در تولید برسند. اتحاد شوروی نیز

به‌همین‌سان بر کاربرد تکنالوژی پیشرفته برای رسیدن به کشورهای سرمایه‌داری تکیه دارد. ما نیز باید چنین کنیم، و می‌توانیم.

۴۹ .کدام نخست است، تراکتور یا کوپراتیف‌ها؟

صفحهٔ ۵۶۳ می‌گوید: «در سال ۱۹۲۸ در آستانهٔ دسته‌جمعی‌سازی سراسری، ۹۹ درصد زمین‌های کشت بهاری با گاوآهن‌های چوبی یا اسب‌کش شخم زده می‌شد.» این واقعیت، ادعای مکرر متن را که «تراکتورها باید مقدم بر کوپراتیف‌ها باشند» رد می‌کند. در همان صفحه می‌خوانیم: «روابط تولیدی سوسیالیستی میدان گسترده‌ای برای انکشاف نیروهای مولدهٔ زراعتی و پیشرفت در تکنالوژی زراعتی باز کرد.» این درست است.

نخست باید روابط تولیدی تغییر کند، آنگاه و تنها آنگاه نیروهای مولده می‌توانند به‌صورت گسترده انکشاف یابند. این قاعدهٔ عمومی و جهان‌شمول است. در برخی کشورهای اروپای شرقی، کوپراتیف‌ها با انرژی سازماندهی نشدند و تا امروز نیز ناتمام مانده‌اند. دلیل اصلی این نبود که آن‌ها تراکتور کم داشتند (نسبت به ما بسیار بیش‌تر داشتند)، بلکه این بود که اصلاحات ارضی‌شان یک «لطف شاهانهٔ از بالا» بود. زمین بر اساس سهمیه مصادره شد (در برخی کشورها هیچ مصادره‌ای بر زمین‌داری‌های زیر ۱۰۰ هکتار صورت نگرفت)؛ کار مصادره به دستور اجرایی انجام گرفت؛ و پس از اصلاحات ارضی، به‌جای آن‌که «آهن داغ را بکوبند»، پنج یا شش سال تمام گذاشتند بدون آن‌که کاری جدی انجام دهند.

ما کاملاً برعکس عمل کردیم. ما خط توده‌ای[۲۴] را به اجرا گذاشتیم، دهقانان فقیر و متوسط پایین را برای به‌راه انداختن مبارزهٔ طبقاتی برانگیختیم، و تمام زمین‌های طبقهٔ زمین‌دار و زمین‌های اضافی دهقانان ثروتمند را مصادره کرده و بر مبنای سرانه تقسیم نمودیم. (این یک انقلاب عظیم در روستاها بود.) بلافاصله پس از آن، ما حرکت‌های کمک متقابل و کوپراتیف‌ها را دنبال کردیم. و از همان نقطه، گام به گام و به‌طور پیوسته، دهقانان را به‌سوی راه سوسیالیسم رهبری کردیم.

ما یک حزب و یک ارتش عظیم داشتیم. هنگامی‌که نیروهای ما به جنوب رفتند، دسته‌های کامل کادر در هر ولایت برای انجام کارهای محلی در سطح ولایتی، ناحیه‌ای، ولسوالی و قریه‌ای گماشته شدند. به‌محض رسیدن نیروهای ما، آن‌ها عمیقاً در دهکده‌های زراعتی نفوذ می‌کردند، «به خانه‌های فقرا سر می‌زدند تا

از شکایات‌شان آگاه شوند»، «ریشه می‌دواندند و امور را به هم پیوند می‌دادند»، و عناصر فعال دهقانان فقیر و متوسط پایین را سازمان می‌دادند.

۵۰ .دو هدف: بزرگ و عمومی

فارم‌های جمعی اتحاد شوروی دوبار دچار ادغام شدند. بیش از ۲۵۰ هزار فارم به بیش از ۹۳ هزار ادغام گردید، سپس دوباره این‌ها به حدود ۷۰ هزار ادغام شدند. در آینده بی‌تردید باز هم گسترش خواهند یافت. متن می‌گوید (ص. ۵۶۸): «ما باید روابط تولیدی فارم‌های جمعی گوناگون را تقویت و انکشاف دهیم و مؤسسات تولیدی مورد استفادهٔ عمومی را در میان فارم‌های جمعی سازمان‌دهی کنیم.» در این‌جا، در واقع، شباهت‌های بسیاری با روش‌های خود ما وجود دارد، فقط آن‌ها آن را به‌گونهٔ دیگری بیان می‌کنند. در آینده، حتی اگر روش‌شان مانند روش ما شود، به‌نظر می‌رسد که آن‌ها واژهٔ «کمون» را به کار نخواهند برد. تفاوت در بیان و اصطلاحات، دربردارندهٔ یک مسألهٔ ماهوی است: این‌که آیا خط توده‌ای به اجرا گذاشته می‌شود یا نه.

مسلماً مقیاس بزرگ فارم‌های جمعی اتحاد شوروی شاید هیچ‌گاه از نگاه خانوارها و جمعیت به مقیاس ما نرسد، زیرا نفوس دهاتی‌شان اندک و مساحت زمین‌شان فراخ است. اما چه کسی می‌تواند بگوید که به این دلیل فارم‌های جمعی آن‌ها دیگر نیازی به گسترش ندارند؟ در جاهایی مانند سنکیانگ و چینگ‌های، کمون‌ها هنوز به گسترش نیاز دارند، حتا اگر مردم اندک و زمین بسیار باشد. برخی ولایات در جنوب کشور ما (برای نمونه، شمال فوجیان) در شرایط مشابه، کمون‌های بزرگ تشکیل دادند.

بزرگ‌تر ساختن کمون‌ها مسألهٔ مهمی است. تغییرات کمی ناگزیر تغییرات کیفی را به‌دنبال می‌آورد و آن‌ها را برمی‌انگیزد. کمون‌های مردمی ما نمونهٔ خوبی‌اند — «بزرگ! و عمومی!» نخست «بزرگ!» می‌آید — که سطح «عمومی» را بالا می‌برد. این بدان معناست که تغییرات کمی تغییرات کیفی نسبی را پدید می‌آورد.

۵۱ .دلیل بنیادی تأکید ویژه بر منفعت مادی چیست

در فصل مربوط به نظام فارم جمعی، به‌گونهٔ پیهم بر منفعت مادی فردی بحث شده است (ص. ۵۶۵، ۵۷۱، و غیره). تأکید ویژهٔ کنونی بر منفعت مادی علتی دارد. در زمان استالین بر منفعت جمعی بیش از

حد تأکید می‌شد؛ منفعت فردی نادیده گرفته می‌شد. عام بیش از اندازه بزرگ‌نمایی می‌شد و خاص کوچک. اکنون به سوی افراط مقابل رفته‌اند، یعنی بر انگیزهٔ مادی بیش از حد تأکید می‌کنند و منفعت جمعی را نادیده می‌گیرند. و اگر بر همین راه پافشاری کنند، بی‌تردید بار دیگر به سوی مقابل آن خواهند رفت.

»عام« در رابطه با «خاص» است و برعکس، یک وحدت اضداد. یکی بدون دیگری ناممکن است. ما همیشه از درنظرگرفتن مشترک عام و خاص سخن گفته‌ایم و مدت‌ها پیش این نکته را بیان کرده‌ایم که چیزی به نام مطلقاً عام یا مطلقاً خاص وجود ندارد، بلکه عام بر خاص تقدم دارد. فرد بخشی از جمع است. اگر منفعت جمعی پیشرفت کند، وضع فردی نیز به دنبال آن بهبود خواهد یافت.

دوگانگی ویژگی همهٔ چیزهاست، و برای همهٔ زمان‌ها. البته، دوگانگی از راه شکل‌های مشخص گوناگون تظاهر می‌یابد و بنابراین، سرشت چیزها متفاوت است. وراثت و جهش، دوگانگی اضداد در وحدت‌اند. اگر تنها دومی وجود می‌داشت و اولی نمی‌بود، نسل بعدی هیچ شباهتی با نسل پیشین نمی‌داشت. برنج دیگر آن چیزی نمی‌بود که آن را برنج می‌سازد، نه سگ‌ها، نه آدمیان. سوی محافظه‌کار می‌تواند کارکرد خوب و مثبت داشته باشد. می‌تواند به موجودات زنده در میان دگرگونی بی‌وقفه، یک پایداری یا ثبات موقت ببخشد. بنابراین، برنج بهبودیافته هنوز برنج است. اما وراثت بدون جهش به معنای نبود پیشرفت است، و رشد در جا متوقف می‌شود.

۵۲ .این وظیفهٔ مردم است که عمل کنند

در صفحهٔ ۵۷۷ گفته می‌شود: «فارم‌های جمعی شرایط طبیعی و اقتصادی را برای تنظیم کرایهٔ تفاضلی فراهم می‌کنند.» کرایهٔ تفاضلی تنها توسط شرایط عینی تعیین نمی‌شود. در واقع این مسئله وابسته به عمل مردم است. برای نمونه، در ولایت هوپه‌ای، در امتداد خط راه‌آهن پیکنگ – هانکَو چاه‌های مکانیزهٔ بسیاری وجود دارد، اما در امتداد خط تیانجین – پوکَو بسیار اندک است. شرایط طبیعی مشابه است، ارتباطات نیز به همان اندازه آسان است، اما بهسازی زمین از جایی تا جای دیگر یکسان نیست. ممکن است دلایلی وجود داشته باشد که چرا یک محل برای بهسازی پذیرا (یا ناپذیرا) بوده، یا دلایل تاریخی متفاوتی در کار بوده باشد. اما در نهایت اصل مسئله این است که این وظیفهٔ مردم است که عمل کنند.

در همین موضوع، برخی از نواحی بیرونی شانگهای قادرند به‌خوبی خوک‌پروری کنند، در حالی که برخی دیگر نه. در شهرستان چونگ‌مینگ در آغاز چنین تصور می‌شد که شرایط طبیعی، مانند تعداد زیاد دریاچه‌ها، برای خوک‌پروری مساعد نیست. اما پس از آنکه ترس مردم از دشواری‌ها از میان رفت و آنان نگرش مثبت نسبت به کار پرورش پیدا کردند، دریافتند که این شرایط طبیعی نه تنها مانع نیست بلکه مزیت‌هایی نیز فراهم می‌آورد. در واقع، خواه مسئلهٔ شخم عمیق باشد، خواه باغداری دقیق، مکانیزه‌سازی یا جمعی‌سازی، در همه حال این مردم‌اند که باید عمل کنند.

شهرستان چانگ‌پینگِ پیکنگ همواره گرفتار سیلاب و خشکسالی بود. اما اوضاع پس از ساختن بند در آرامگاه‌های مینگ تغییر کرد. آیا این بازهم نشان نمی‌دهد که این وظیفهٔ مردم است که عمل کنند؟ در هونان برنامه‌ریزی شده است که پس از ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ سه سال دیگر صرف مهار رود زرد کنند و چندین کانال بزرگ بسازند. تمام این نمونه‌ها بازهم نشان می‌دهد که این وظیفهٔ مردم است که عمل کنند.

۵۳ .ترانسپورت و تجارت

ترانسپورت و بسته‌بندی ارزش مصرف را افزایش نمی‌دهند، اما ارزش را افزایش می‌دهند. کاری که در آن مصرف می‌شود بخشی از کار اجتماعی لازم است. زیرا بدون ترانسپورت و بسته‌بندی روند تولید ناقص می‌ماند، به مرحلهٔ مصرف وارد نمی‌شود، و ارزش مصرفی که تولید شده است نمی‌تواند تحقق یابد. زغال‌سنگ را در نظر بگیرید: پس از آنکه سنگ‌معدن استخراج شد، اگر در همان محل رها شود و توسط خط‌آهن، کشتی بخار یا موتر به مصرف‌کننده رسانده نشود، ارزش مصرفی‌اش به‌کلی غیرقابل تحقق می‌ماند.

در صفحهٔ ۵۸۵ گفته می‌شود که آن‌ها دو نظام تجارت دارند: دولتی و تعاونی. علاوه بر این، «بازارهای غیرسازمان‌یافته» دارند، یعنی بازارهای فارم‌های جمعی. ما تنها یک نظام داریم. ما تجارت تعاونی را در تجارت دولتی ادغام کردیم و اکنون این نظام به‌قدر کافی آسان اداره می‌شود. از هر سو صرفه‌جویی‌های بسیاری وجود دارد.

در صفحهٔ ۵۸۷ به نظارت عمومی بر تجارت اشاره شده است. در این مورد ما عمدتاً بر رهنمود حزب تکیه می‌کنیم؛ با سیاست در فرمان، نظارت توسط توده‌ها انجام می‌گیرد. کار کارگران تجارتی کاری

اجتماعی لازم است، و بدون آن تولید نمی‌تواند در مصرف (شامل مصرف تولیدی و مصرف فردی) به انجام برسد.

۵۴ .ترویج همزمان صنعت و زراعت

صفحهٔ ۶۲۳ قاعدهٔ «اولویت دادن به افزایش وسایل تولید» را مورد بحث قرار می‌دهد. در ویراست سومِ تجدیدنظرنشده، به‌ویژه ذکر شده است که: «اولویت دادن به افزایش وسایل تولید یعنی این‌که صنعت با سرعت بیشتری نسبت به زراعت رشد خواهد کرد«.

»رشد سریع‌تر صنعت نسبت به زراعت» باید به‌گونهٔ مناسب طرح شود. نباید صنعت را به‌شکل نامناسب بیش از حد برجسته ساخت، در غیر آن مشکلاتی به‌وجود خواهد آمد. نمونه‌اش لیاونینگ: این ولایت با داشتن صنایع فراوان، یک‌سوم نفوسش شهری است. در گذشته همیشه صنعت را در جایگاه نخست قرار داده بودند، بدون آن‌که هم‌زمان به توسعهٔ پرتوان زراعت توجه کنند. نتیجه این شد که زراعت این ولایت نتوانست غله، گوشت و سبزیجات لازم برای بازارهای شهری را تأمین کند و همواره مجبور بودند این مواد را از ولایات دیگر بیاورند. نکتهٔ اساسی این است که نیروی کار زراعتی زیر فشار شدید قرار دارد و وسایل لازم ماشینی در اختیار ندارد. این امر رشد تولید را محدود می‌سازد و رشد آن به‌طور نسبی کند است. چیزی که ما درنیافته بودیم این بود که دقیقاً در جاهایی مانند شمال‌شرق، به‌ویژه لیاونینگ، لازم بود که زراعت را محکم به‌دست بگیریم. بنابراین نمی‌توان تنها بر گرفتن محکم صنعت تأکید کرد.

موضع ما این است که صنعت و زراعت باید همزمان توسعه یابند، درحالی‌که اولویت به توسعهٔ صنایع سنگین داده شود. اصطلاح «ترویج همزمان» به هیچ‌وجه انکار اولویت رشد یا رشد سریع‌تر صنعت نسبت به زراعت نیست. همزمان، «ترویج همزمان» به معنی به‌کارگیری مساوی نیروهای ما نیز نیست. برای نمونه، امسال برآورد می‌کنیم که بتوانیم حدود ۱۴ میلیون تُن مواد فولادی تولید کنیم که از آن ۱۰ درصد برای دگرگونی تخنیکی زراعت و ساختمان‌های آبیاری به‌کار خواهد رفت. ۹۰ درصد دیگر عمدتاً برای صنایع سنگین و ساختمان وسایل مواصلات و ترانسپورت استفاده خواهد شد. در شرایط امسال این همان ترویج همزمان صنعت و زراعت است. این امر نباید به زیان رشد اولویتی صنایع سنگین یا به شتاب انداختن رشد صنعت باشد.
]یادداشت مترجم: در متن ۱۹۶۷ از «زراعت» نام برده شده است[.

پولند ۳۰ میلیون نفر نفوس دارد، اما تنها ۴۵۰ هزار خوک. اکنون عرضهٔ گوشت به‌شدت در تنگناست. حتی امروز نیز چنین به‌نظر می‌رسد که پولند توسعهٔ زراعت را در دستور کار خود قرار نداده است.

صفحهٔ ۶۲۴ می‌گوید: «در اوقات مختلف لازم است رشد زراعت عقب‌مانده، صنایع سبک و صنایع غذایی تسریع شود.» این درست است، اما عدم تعادل‌ها و نابسامانی‌هایی که به‌واسطهٔ عقب‌ماندگی زراعت و صنایع سبک به‌وجود می‌آید، نمی‌تواند صرفاً «عدم تعادل‌ها و نابسامانی‌های جزئی» قلمداد شود. این‌ها مسائلی مربوط به کلیت‌اند.

صفحهٔ ۶۲۵ می‌گوید: «تخصیص منطقی سرمایه برای حفظ تناسب درست میان صنایع سنگین و صنایع سبک در هر زمان ضروری است.» این پاراگراف تنها از صنایع سنگین و سبک سخن می‌گوید، نه از صنعت و زراعت.

۵۵ .معیارهای انباشت

این موضوع در پولند به یک مسألهٔ عمده مبدل شده است. در آغاز، گومولکا بر انگیزهٔ مادی تأکید می‌کرد. او مزد کارگران را بالا برد اما به ارتقای آگاهی‌شان توجه نکرد، و در نتیجه کارگران تنها به فکر پول بیشتر بودند و روحیهٔ درست را به کار خود نمی‌آوردند. افزایش مزدها از افزایش تولید پیشی گرفت، و مزدها سرمایه را می‌خوردند. فشار اوضاع اکنون آنان را واداشته که در برابر انگیزهٔ مادی موضع گرفته و الهام معنوی را ترویج کنند. حتی گومولکا گفته است: «پول نمی‌تواند ذهن مردم را بخرد«.

تأکید بیش از اندازه بر انگیزهٔ مادی همیشه به نتیجهٔ معکوس می‌انجامد. نوشتن چک‌های زیاد طبعاً لایه‌های با مزد بالا را خشنود نگه می‌دارد، اما وقتی توده‌های وسیع کارگران و دهقانان می‌خواهند نقد کنند و درمی‌یابند که نمی‌توانند، فشار برای روی آوردن به «معنویات» جای شگفتی نیست.

طبق آنچه در صفحهٔ ۶۳۱ توصیف شده، در اتحاد شوروی سرمایهٔ انباشته یک‌چهارم درآمد ملی را تشکیل می‌دهد. در چین ارقام چنین بود: ۲۷ درصد در ۱۹۵۷، ۳۶ درصد در ۱۹۵۸، ۴۲ درصد در ۱۹۵۹، و به‌نظر می‌رسد که در آینده بتوان به‌طور منظم رقمی بالاتر از سی درصد را حفظ کرد. مشکل اصلی در

گسترش وسیع تولید نهفته است. تنها اگر تولید افزایش یابد و درصدهای انباشت اندکی بالا برود، معیشت مردم در نهایت بهبود خواهد یافت.

وظیفهٔ همیشگی ما این است که صرفه‌جویی کنیم و مقادیر بزرگ مواد و ثروت را انباشت نماییم. این‌که فکر شود چنین کاری فقط در شرایط دشوار لازم است، اشتباه خواهد بود. به‌سختی می‌توان باور کرد که وقتی دشواری‌ها کاهش یابند، دیگر نیازی به صرفه‌جویی و انباشت نباشد.

بخش چهارم. فصل ۳۵ تا نتیجه‌گیری

۵۶ .دولت کمونیستی

صفحهٔ ۶۳۹ می‌گوید: «در مراحل عالی کمونیسم، دولت بی‌نیاز خواهد شد و به تدریج کاهش می‌یابد.» با این‌حال، این امر مستلزم شرایط بین‌المللی معینی است. اگر دیگران دارای دستگاه دولتی باشند و شما نباشید، خطرناک است. صفحهٔ ۶۴۰ می‌گوید که حتی پس از برقراری کمونیسم، تا وقتی کشورهای امپریالیستی وجود دارند، دولت همچنان ضروری خواهد بود. این موضع درست است. بلافاصله پس از آن کتاب می‌گوید: «اما ماهیت و شکل چنین دولتی توسط ویژگی‌های خاص نظام کمونیستی تعیین خواهد شد.» این جمله سخت قابل فهم است. ماهیت دولت این است که ماشینی برای سرکوب نیروهای مخالف است. حتی اگر چنین عملکردی در داخل دیگر لازم نباشد، ماهیت قهری دولت نسبت به نیروهای مخالف خارجی تغییر نخواهد کرد. شکل ادعایی دولت چیزی بیش از نیروهای مسلح، زندان‌ها، بازداشت‌ها، اعدام‌ها و غیره نیست. تا وقتی امپریالیسم هنوز وجود دارد، در هنگام رسیدن به کمونیسم چه تفاوتی در شکل دولت خواهد بود؟

۵۷ .گذار به کمونیسم

صفحهٔ ۶۴۱ می‌گوید: «در جامعهٔ سوسیالیستی هیچ طبقهٔ متخاصمی وجود ندارد»، اما «آثاری از طبقات متخاصم هنوز باقی است.» گذار از سوسیالیسم به کمونیسم لازم نیست از طریق انقلاب اجتماعی به واقعیت تبدیل شود. تنها چیزی که می‌توان گفت این است که نیازی به انقلاب اجتماعی که در آن یک طبقه دیگری را سرنگون کند، وجود ندارد، اما انقلاب اجتماعی‌ای رخ خواهد داد که در آن روابط تولید و نهادهای اجتماعی جدید جایگزین روابط و نهادهای قدیمی می‌شوند.

در این‌جا متن ادامه می‌دهد و اظهار می‌دارد: «این قطعاً به این معنا نیست که جامعه، در حین توسعه در مسیر کمونیسم، نیازی به فائق آمدن بر تضادهای داخلی نخواهد داشت.» این اظهار تنها جنبهٔ حادثی دارد. هرچند در جاهایی متن این تضادها را می‌شناسد، اما فقط به‌طور اتفاقی این کار را انجام می‌دهد. یک نکتهٔ مهم که در این متن غایب است، این است که مسائل را بر اساس تحلیل تضادها توضیح نمی‌دهد. به‌عنوان شاخه‌ای از علم، اقتصاد سیاسی باید تحلیل خود را با تضادها آغاز کند.

زمانی که جامعهٔ کمونیستی تحقق یابد، انضباط کار حتی از شرایط کنونی سخت‌تر خواهد بود، زیرا سطح بالای خودکارسازی نیازمند دقت بیشتری در کار و رفتار مردم است.

فعلاً ما از جامعهٔ کمونیستی به‌عنوان تقسیم‌شده به دو مرحله، پایین و بالا، سخن می‌گوییم. این همان چیزی است که مارکس و حلقهٔ او بر اساس شرایط توسعهٔ اجتماعی آن زمان پیش‌بینی کردند. پس از ورود به مرحلهٔ بالاتر، جامعهٔ کمونیستی وارد مرحلهٔ جدیدی خواهد شد و اهداف و وظایف نو قطعاً ظاهر خواهند شد.

۵۸ .توسعهٔ آیندهٔ مالکیت جمعی

صفحهٔ ۶۵۰ می‌گوید: «روابط تولیدی در دهکده‌ها و تعاونی‌ها دارای شکل‌هایی است که کاملاً با سطح کنونی و نیازهای فعلی نیروهای تولیدی در مناطق روستایی تطابق دارد.» من تردید دارم که این واقعاً درست باشد.

در معرفی دهکدهٔ جمعی اکتبر سرخ، یک مقالهٔ شوروی می‌گوید: «قبل از ادغام، مدیریت برخی از مزارع در بسیاری از جهات دشوار بود. بعد از آن، مشکلات حل شد.» مقاله می‌گوید که این دهکده دارای جمعیتی ده هزار نفری است و پروژهٔ مسکونی برای سه هزار سکنه برنامه‌ریزی شده است. این نشان می‌دهد که شکل کنونی دهکده دیگر کاملاً با توسعهٔ نیروهای تولیدی سازگار نیست.

همین بخش می‌گوید: «باید تمام تلاش خود را برای تقویت و توسعهٔ بیشتر تعاونی‌ها و نظام مالکیت دهکده‌های جمعی به کار ببریم.» اگر توسعه نیاز است، لازم است یک فرآیند طی شود، پس چرا «تمام تلاش» صرف تقویت شود؟ روابط تولیدی سوسیالیستی و نظام‌های اجتماعی — البته باید دربارهٔ تحکیم

آن‌ها صحبت شود، اما نه تا نقطه‌ای که آن‌ها را نابود کنیم. متن به‌طور مبهم از راه پیش رو سخن می‌گوید، اما وقتی به اقدامات مشخص می‌رسد، همهٔ وضوح خود را از دست می‌دهد. از بسیاری جهات (به‌ویژه تولید) شوروی‌ها به پیشرفت ادامه می‌دهند، اما از نظر روابط تولید اساساً پیشرفتی نکرده‌اند.

متن می‌گوید که لازم است گذار از مالکیت جمعی به مالکیت غیرقابل تقسیم توسط کل مردم صورت گیرد. اما از دیدگاه ما، ابتدا لازم است مالکیت جمعی به مالکیت سوسیالیستی توسط کل مردم تبدیل شود، یعنی وسایل تولید کشاورزی کاملاً دولتی شوند و دهقانان به‌طور کامل به کارگرانی تبدیل شوند که طبق قرارداد یکنواخت به دولت برای دستمزد کار می‌کنند. در حال حاضر، در سراسر کشور، هر دهقان چینی سالانه به‌طور متوسط ۸۵[۶۵ در متن ۱۹۶۷: توضیح مترجم] یوان درآمد دارد. در آینده، وقتی این مقدار به ۱۵۰ یوان برسد و اکثریت کارگران توسط کمون دستمزد دریافت کنند، می‌توان نظام مالکیت کمونی را به‌طور بنیادی عملی ساخت. به این ترتیب، برداشتن گام بعدی به سوی مالکیت دولتی باید آسان باشد.

۵۹ .از میان برداشتن تفاوت میان شهر و روستا

آخرین پاراگراف صفحهٔ ۶۵۱ موضع خوبی دربارهٔ ساخت و ساز روستایی دارد. از آنجا که آن‌ها می‌خواهند تفاوت (کتاب می‌گوید «تفاوت بنیادی») میان شهر و روستا را از میان ببرند، چرا متن تأکید می‌کند که این کار «برای کاهش وظایف شهرهای بزرگ نیست»؟ شهرهای آینده لازم نیست این‌قدر بزرگ باشند. ساکنان شهرهای بزرگ باید در مناطق روستایی پراکنده شوند. ساختن شهرهای کوچک‌تر زیاد یک مزیت نسبی است، به‌ویژه در صورت وقوع جنگ هسته‌ای.

۶۰ .مسئلهٔ ایجاد نظام اقتصادی توسط کشورهای سوسیالیستی مختلف

صفحهٔ ۶۵۹ می‌گوید: «هر کشور می‌تواند نیروی انسانی و منابع مادی خود را متمرکز سازد تا شرایط طبیعی و اقتصادی و بخش‌هایی با تجربهٔ تولید و کادرهای خود را توسعه دهد. کشورهای مربوطه نیازی به تولید کالاهایی که کشورهای دیگر می‌توانند تأمین کنند، نخواهند داشت«.

این ایده خوبی نیست. حتی در مورد استان‌های خودمان هم این را پیشنهاد نمی‌کنیم. ما توسعهٔ همه‌جانبه را تأیید می‌کنیم و فکر نمی‌کنیم که هر استان نیازی به تولید کالاهایی که استان‌های دیگر می‌توانند تأمین

کنند ندارد. ما می‌خواهیم استان‌های مختلف تا حد امکان تولید متنوع داشته باشند، مشروط بر اینکه به کل کشور آسیبی نرساند. یکی از مزایای اروپا استقلال کشورهای مختلف است. هر کشور به یک مجموعهٔ فعالیت‌ها اختصاص دارد، و این باعث شده اقتصاد اروپا نسبتاً سریع توسعه یابد. از زمان سلسلهٔ چین، چین به‌عنوان یک قدرت بزرگ شکل گرفته و به‌طور کلی وحدت خود را حفظ کرده است. یکی از اشکالات، بوروکراتیزم بود که تحت کنترل خفه‌کننده آن، مناطق محلی نمی‌توانستند مستقل توسعه یابند، و با تعلل همه، توسعهٔ اقتصادی بسیار کند بود.

اکنون وضعیت کاملاً متفاوت است. در چارچوب وحدتی که می‌خواهیم به آن برسیم، استان‌های مختلف نیز استقلال خواهند داشت. این وحدت نسبی و استقلال نسبی است.

استان‌ها مشکلات خود را به‌طور مستقل حل می‌کنند و در عین حال به مصوبات مقامات مرکزی تن می‌دهند و کنترل آن‌ها را می‌پذیرند. از سوی دیگر، مصوبات مرکز دربارهٔ مسائل مهم همگی به‌طور مشترک و از طریق مشورت میان مرکز و استان‌ها اتخاذ می‌شوند. مصوبات کنفرانس لوشان نمونه‌ای از این بود.[۲۵] نه تنها با نیازهای کل کشور مطابقت داشت، بلکه با نیازهای استان‌های مختلف هم مطابقت داشت. چه کسی می‌تواند بگوید تنها مرکز، نه مناطق محلی، باید در برابر فرصت‌طلبی راست مقاومت کند؟ ما حامی این هستیم که استان‌ها تمام توان خود را به یک مجموعهٔ فعالیت‌ها تحت یک برنامهٔ واحد برای کل کشور اختصاص دهند. مشروط بر اینکه مواد اولیه و بازار وجود داشته باشد، مشروط بر اینکه مواد قابل تأمین و فروش محلی ممکن باشد، هر کاری که می‌تواند انجام شود، باید تا حد امکان به انجام برسد. قبلاً نگرانی ما این بود که پس از توسعه استان‌ها، صنایع متنوع، کالاهای صنعتی (مثلاً از جایی مثل شانگهای) احتمالاً مورد نیاز نخواهند بود. اکنون به نظر نمی‌رسد چنین باشد. شانگهای قبلاً پیشنهاد داده است که به سمت تولید با کیفیت بالاتر، مقیاس بزرگ‌تر، ظرافت بیشتر و برتری در تولید حرکت کند. آن‌ها هنوز کارهایی برای انجام دادن دارند!

من تعجب می‌کنم که چرا متن پیشنهاد نمی‌کند که هر کشور نهایت تلاش خود را برای خودش به کار گیرد، به‌جای اینکه کالاهایی که کشورهای دیگر می‌توانند تأمین کنند، تولید نشود؟ روش درست این است که هر کشور نهایت تلاش خود را برای خودش به‌کار گیرد، به‌عنوان وسیله‌ای برای خودکفایی و رشد نو، به‌طور مستقل تا حد امکان کار کند، اصل خوداتکایی را رعایت کند و کاری را تنها زمانی انجام ندهد که واقعاً و حقیقتاً قابل انجام نباشد. بالاتر از همه، کشاورزی باید تا حد امکان به‌خوبی انجام شود. اتکا به کشورهای دیگر یا استان‌های دیگر برای تأمین غذا خطرناک‌ترین امر است.

برخی کشورها آن‌قدر کوچک هستند که، دقیقاً همان‌طور که متن می‌گوید، «توسعهٔ تمام بخش‌های صنعتی از نظر اقتصادی غیرعقلانی است و نیروی آن‌ها برای این کار کافی نیست.» در این صورت، البته یک کشور نباید آن را به زور انجام دهد. حتی برخی از استان‌های خود ما با جمعیت کم — مثل چینگ‌های یا نینگ‌شیا — نیز توسعهٔ همه‌جانبه برایشان بسیار دشوار خواهد بود.

۶۱ .آیا می‌توان توسعهٔ کشورهای سوسیالیستی مختلف را هموار کرد؟

پاراگراف سوم صفحهٔ ۶۶۰ می‌گوید: «...تا سطح کلی توسعهٔ اقتصادی و فرهنگی کشورهای سوسیالیستی مختلف به تدریج هم‌سطح شود.» جمعیت، منابع و شرایط تاریخی این کشورها یکسان نیست. برخی از انقلاب‌های آن‌ها عقب‌مانده‌تر، برخی پیشرفته‌تر بوده‌اند. چگونه می‌توان آن‌ها را هم‌سطح کرد؟ اگر پدری چند ده فرزند داشته باشد، بعضی قد بلند، بعضی کوتاه، بعضی بزرگ، بعضی کوچک، بعضی باهوش، بعضی کند، چگونه می‌توان آن‌ها را هم‌سطح کرد؟ این نظریهٔ تعادل بوخارین است.

توسعهٔ اقتصادی کشورهای سوسیالیستی مختلف متوازن نیست، توسعهٔ استان‌ها در یک کشور هم متوازن نیست، و شهرستان‌ها در یک استان هم متوازن نیستند. مثلاً بهداشت عمومی در استان گوانگ‌دونگ را در نظر بگیرید. شهر فو شان و کمون چی‌لو کار خوبی انجام داده‌اند. در نتیجه، فو شان با کل استان متوازن نیست. چی‌لو با شائوکان متوازن نیست. مخالفت با عدم تعادل اشتباه است.

۶۲ .سؤال نهایی یک مسئلهٔ سیستمی است

صفحهٔ ۶۶۸ می‌گوید که وام‌های سوسیالیستی با وام‌های امپریالیستی متفاوت‌اند. این با واقعیت‌ها مطابقت دارد. کشورهای سوسیالیستی همیشه بر کشورهای سرمایه‌داری برتری دارند. ما این اصل را درک می‌کنیم. سؤال نهایی یک مسئلهٔ سیستمی و نهادی است. سیستم‌ها جهت‌گیری یک کشور را تعیین می‌کنند. سیستم‌های سوسیالیستی تعیین می‌کنند که کشورهای سوسیالیستی همیشه در برابر کشورهای امپریالیستی خواهند ایستاد و مصالحه‌های آن‌ها همیشه موقتی خواهد بود.

۶۳ .روابط بین دو سیستم اقتصادی در جهان

صفحهٔ ۶۵۸ از «رقابت بین دو سیستم جهانی» سخن می‌گوید. در مشکلات اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی، استالین دربارهٔ دو بازار جهانی استدلال‌هایی ارائه کرده است. متن حاضر بر رقابت مسالمت‌آمیز بین دو سیستم و برپایی روابط اقتصادی «در حال توسعهٔ مسالمت‌آمیز» تأکید دارد. این دیدگاه، دو بازار جهانی موجود را به دو سیستم اقتصادی در یک بازار جهانی واحد تبدیل می‌کند — یک گام عقب نسبت به دیدگاه استالین.

در واقع، بین دو سیستم اقتصادی نه تنها رقابت وجود دارد بلکه مبارزه‌ای شدید و گسترده جریان دارد؛ مبارزه‌ای که متن حاضر از آن فاصله گرفته است.

۶۴ .نقد استالین

کتاب مشکلات اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی استالین، مانند دیگر آثار او، حاوی استدلال‌های اشتباه است. اما دو اتهامی که در صفحهٔ ۶۸۱ ذکر شده، متقاعدکننده نیست.

یکی از این اتهامات این است که استالین معتقد بود: «گردش کالاها به نظر می‌رسد که مانعی برای توسعهٔ نیروهای تولیدی شده است. ضرورت گذار تدریجی به تبادلات مستقیم تولید بین صنعت و کشاورزی کاملاً شکل گرفته است«.

در این کتاب، استالین گفته است که وقتی دو نوع سیستم مالکیت وجود دارد، تولید کالا وجود دارد. او گفته است که در واحدهای تولیدی مزارع جمعی، اگرچه وسایل تولید (زمین، ابزار و غیره) متعلق به دولت است، اما کالاهای تولید شده همگی متعلق به جمعیت‌های جداگانه‌اند. دلیل آن این است که نیروی کار در جمعیت‌ها (مانند بذرها) متعلق به خود جمعیت‌ها است، در حالی که زمینی که دولت برای استفادهٔ دائمی به آن‌ها داده، در واقع تحت کنترل جمعیت‌ها است، گویی که ملک شخصی خودشان است. تحت چنین شرایطی: «مزارع جمعی تنها در قالب کالا آمادهٔ عرضهٔ محصولات خود به گردش هستند، به امید دریافت کالاهای مورد نیازشان در مقابل آن. در حال حاضر مزارع جمعی وارد هیچ رابطهٔ اقتصادی جز تبادل از طریق خرید و فروش نخواهند شد.» استالین دیدگاه فعلی در اتحاد جماهیر شوروی که خواستار حذف تولید کالایی بود را نقد کرده و معتقد بود تولید کالایی همچنان به همان اندازهٔ سی سال پیش که لنین ضرورت توسعهٔ گردش کالا را اعلام کرده بود، ضروری است.

متن می‌گوید که به نظر می‌رسد استالین خواستار حذف فوری کالاها بوده است. این اتهام دشوار است که اثبات شود. دربارهٔ مسألهٔ تبادل کالا، برای استالین این فقط یک فرض بود. او حتی گفته بود: «نیازی نیست که این سیستم فوراً ترویج شود؛ این باید بر اساس میزان انباشت کالاهای تولیدشده در شهرها تصمیم‌گیری شود«.

اتهام دیگر این است که استالین عملکرد قانون ارزش را در حوزهٔ تولید، به ویژه در رابطه با وسایل تولید دست‌کم گرفته است: «در حوزهٔ تولید سوسیالیستی قانون ارزش نقشی تنظیم‌کننده ندارد. این نقش توسط قانون توسعهٔ برنامه‌ریزی‌شدهٔ متناسب و اقتصاد برنامه‌ریزی‌شدهٔ دولتی ایفا می‌شود.» این استدلال که توسط متن ارائه شده، در واقع استدلال خود استالین است. حتی اگر متن بگوید که وسایل تولید کالا هستند، با این حال، در وهلهٔ اول باید گفته شود که آن‌ها در دستهٔ مالکیت کل مردم قرار دارند. خرید و فروش وسایل تولید هیچ‌گونه تغییر مالکیتی ایجاد نمی‌کند. در وهلهٔ دوم، متن باید قبول کند که قانون ارزش در حوزهٔ تولید و در فرآیند گردش متفاوت عمل می‌کند. تمام این استدلال‌ها با دیدگاه استالین سازگار است.

یک تفاوت واقعی بین استالین و خروشچف این است که استالین مخالف فروش وسایل تولید مانند تراکتورها به مزارع جمعی بود، در حالی که خروشچف آن‌ها را فروخت.

۶۵ .دیدگاه کلی متن

فکر نکنید که در این متن هیچ مارکسیزم-لنینیسمی وجود ندارد، زیرا دیدگاه‌های مارکسیزم-لنینیستی زیادی در آن هست. از سوی دیگر، فکر نکنید که متن کاملاً مارکسیزم-لنینیستی است، زیرا دیدگاه‌های زیادی در آن انحرافی‌اند. با این حال، ما هنوز آماده نیستیم که نتیجه بگیریم این متن اساساً منفی است.

متن تأکید دارد که اقتصاد سوسیالیستی به نفع کل مردم خدمت می‌کند، نه بر اساس محاسبات سود عده‌ای استثمارگر. قوانین اقتصادی بنیادی سوسیالیسم که در متن مورد بحث قرار گرفته‌اند، نمی‌توانند به‌طور کامل نادرست تلقی شوند. این قوانین اساس موضوع کتاب را تشکیل می‌دهند. همچنین متن دربارهٔ برنامه‌ریزی، تناسب، نرخ بالای توسعه و غیره توضیح می‌دهد و از این نظر هنوز سوسیالیستی و مارکسیستی است. اما وقتی برنامه‌ریزی و تناسب پذیرفته شود، نحوهٔ اجرای آن‌ها موضوع دیگری است. هر کس دیدگاه و روش خاص خود را دارد.

با این حال، این متن دارای برخی استدلال‌های بنیادین نادرست است. «سیاست در رهبری» و «خط حزب و توده» مورد تأکید قرار نگرفته‌اند. هیچ بحثی دربارهٔ «راه رفتن روی دو پا» وجود ندارد و منافع مادی فردی به‌طور یک‌جانبه برجسته شده است. انگیزه‌های مادی اعلام می‌شوند و فردگرایی بسیار برجسته است.

در مطالعهٔ اقتصاد سوسیالیستی، متن از تحلیل تضادها شروع نمی‌کند. در واقع، آن‌ها جهان‌شمولی تضاد و این که تضادهای اجتماعی نیرو محرکهٔ توسعهٔ اجتماعی است را نمی‌پذیرند. حقیقت این است که در جامعهٔ خودشان هنوز مبارزهٔ طبقاتی وجود دارد، یعنی مبارزهٔ بین سوسیالیسم و بازمانده‌های سرمایه‌داری. اما آن‌ها این را نمی‌پذیرند. جامعهٔ آن‌ها دارای سه نوع مالکیت است: متعلق به کل مردم، متعلق به جمعیت، و متعلق به فرد. البته چنین مالکیت فردی با مالکیت فردی پیش از جمعی‌سازی تفاوت دارد، زمانی که معیشت دهقانان کاملاً بر اساس مالکیت فردی بود. اکنون آن‌ها یک پا بر روی کشتی و پای دیگر هنوز بر روی ساحل دارند، عمدتاً به جمعیت وابسته‌اند اما همزمان به مالکیت فردی نیز تکیه دارند. اگر سه نوع مالکیت وجود داشته باشد، تضاد و مبارزه هم وجود خواهد داشت. اما متن هیچ بحثی در این باره ندارد. هیچ تشویقی برای حرکت توده‌ای ارائه نمی‌کند. هیچ اذعانی دربارهٔ اینکه مالکیت جمعی تحت سوسیالیسم باید به مالکیت عمومی تحت سوسیالیسم تبدیل شود و کل جامعه به دارایی غیرقابل تقسیم کل مردم تبدیل شود، به عنوان پیش‌شرط گذار به کمونیسم، وجود ندارد.

متن از اصطلاحات مبهمی مانند «تقارب» و «هماهنگی» استفاده می‌کند تا جایگزین مفهوم شود که یک سیستم مالکیت به دیگری تبدیل می‌شود، یک نوع روابط تولید به نوع دیگر تبدیل می‌شود. از این نظر، کتاب دارای کاستی‌ها و خطاهای جدی است و تا حدی از مارکسیزم–لنینیسم منحرف شده است.

این متن بسیار ضعیف نوشته شده است، نه متقاعدکننده است و نه جذاب برای خواندن. متن از تحلیل ملموس تضاد بین نیروهای تولید و روابط تولید، و همچنین تضاد بین پایهٔ اقتصادی و روبنا آغاز نمی‌کند. در طرح پرسش‌ها و تحقیق دربارهٔ مسائل، همواره از مفاهیم یا تعاریف کلی آغاز می‌کند. تعاریف ارائه می‌دهد بدون توضیحات منطقی. در واقع، تعریف باید نتیجهٔ تحلیل باشد، نه نقطهٔ شروع آن. بدون هیچ بنیانی، کتاب مجموعه‌ای از قوانین ارائه می‌دهد، قوانینی که از طریق تحلیل توسعهٔ تاریخی ملموس کشف و اثبات نشده‌اند. قوانین نمی‌توانند خودتوضیح باشند. اگر از فرآیندهای ملموس و توسعهٔ تاریخی ملموس شروع نکنیم، قوانین به‌وضوح توضیح داده نخواهند شد.

کتاب مسائل را به‌صورت استادانه مورد بحث قرار نمی‌دهد و کنترل کلی بر موضوع خود ندارد. مسائل به‌وضوح نمایان نمی‌شوند. ترکیب‌بندی متن متقاعدکننده نیست و خسته‌کننده و بی‌منطق است و حتی فاقد منطق صوری است. به نظر می‌رسد گویی توسط نویسندگان مختلف نوشته شده است، هر یک یک فصل را برعهده داشته‌اند — تقسیم کار بدون وحدت. نظم سیستماتیک که یک کتاب درسی باید داشته باشد، در آن دیده نمی‌شود. علاوه بر این، روش آن مبتنی بر تعاریف است و خواندن آن شبیه دیکشنری اقتصاد است. نویسندگان منفعل‌اند، در بسیاری از جاها با یکدیگر متناقض‌اند، فصول بعدی با فصول قبلی در تضادند. تقسیم کار جمعی و نگارش گروهی یکی از روش‌هاست. اما بهترین روش این است که یک رهبر همراه با چند دستیار بنویسد. این روش مارکس و یاران اوست؛ آثارشان یکپارچه، نظام‌مند و علمی است.

اثر زمانی هیجان‌انگیز خواهد بود که هدف مشخصی برای نقد داشته باشد. اگرچه این متن برخی نکات درست دارد، اما نقد دیدگاه‌های نادرست را باز نمی‌کند. این باعث می‌شود خواندن کتاب کسالت‌بار باشد.
در بسیاری از جاها خواننده احساس می‌کند که با یک مدرس سنتی (اسکولاستیک) روبه‌روست، نه یک انقلابی. اقتصاددانی که عمل اقتصادی را درک نمی‌کند، کارشناس واقعی نیست. به نظر می‌رسد وضعیت چنین باشد: گروهی هستند که کار عملی انجام می‌دهند اما توانایی تعمیم ندارند، زیرا مفاهیم و قوانین ندارند؛ و گروه دیگری هستند که کار نظری انجام می‌دهند اما تجربهٔ عملی ندارند. این دو گروه هنوز یکپارچه نشده‌اند؛ یعنی نظریه و عمل با هم ترکیب نشده‌اند.
کتاب نشان می‌دهد که نویسندگان روش دیالکتیکی ندارند. برای نوشتن یک متن اقتصادی باید فلسفی اندیشید. فیلسوفان باید در نگارش مشارکت داشته باشند، وگرنه متن قابل قبول تولید نخواهد شد.

نسخهٔ اول این کتاب اوایل سال ۱۹۵۵ منتشر شد، اما به نظر می‌رسد چارچوب اصلی آن حتی پیش از آن مشخص شده بود. و به نظر می‌رسد الگویی که استالین در آن زمان تعیین کرده بود چندان روشن‌کننده نبوده است.

در اتحاد شوروی افرادی هستند که با نحوهٔ نگارش کتاب مخالف‌اند. جی. کوزلوف مقاله‌ای با عنوان «یک دورهٔ علمی مطالعه اقتصاد سیاسی سوسیالیستی» نوشته که به این کتاب انتقاد کرده است. دیدگاه‌های او به ریشهٔ مسئله می‌پردازد. او اشکالات روش‌شناسی کتاب را مطرح می‌کند و خواستار

توضیح قوانینی است که از تحلیل فرآیند تولید سوسیالیستی ناشی شده باشد. او همچنین پیشنهادهایی دربارهٔ ساختار کتاب ارائه می‌دهد.

با توجه به انتقادهای کوزلوف و دیگران، ممکن است در آینده کتاب درسی دیگری با رویکرد مخالف در اتحاد شوروی تولید شود. مخالفت همواره مفید است.

با یک بار خواندن این متن، روش و دیدگاه آن تا حدی روشن می‌شود، اما هنوز مطالعهٔ کامل نیست. بهترین کار در آینده این است که مسائل و استدلال‌ها را محور قرار داد، تحقیقات دقیق انجام داد، مواد و منابع موجود را جمع‌آوری کرد و دیگر مقالات، کتاب‌ها و گزارش‌ها را بررسی کرد، به‌ویژه دیدگاه‌هایی که با دیدگاه‌های این متن متفاوت‌اند. باید دیدگاه‌های مختلف دربارهٔ مسائل جنجالی را شناخت. برای روشن شدن مسائل، حداقل دیدگاه‌های دو طرف باید درک شود.

باید نظرات نادرست را نقد و مخالفت کرد، اما باید تمام نکات درست را نیز حفظ کرد. هم شجاعت و هم احتیاط لازم است.

با این حال، نوشتن یک اقتصاد سیاسی سوسیالیستی کاری بزرگ است. صرف‌نظر از تعداد مشکلات موجود در کتاب، این اثر حداقل مواد لازم برای بحث را فراهم می‌کند و به‌واسطهٔ آن مطالعهٔ بیشتر را تشویق کرده است.

۶۶ .چگونه یک متن در مورد اقتصاد سیاسی نوشته شود

از نظر اصولی، اجازه داده می‌شود که متن از نظام مالکیت آغاز شود. اما روش بهتری نیز وجود دارد. در بررسی اقتصاد سرمایه‌داری، مارکس نیز عمدتاً مالکیت وسایل تولید در جامعه سرمایه‌داری را مطالعه کرد و بررسی نمود که چگونه توزیع وسایل تولید، توزیع کالاها را تعیین می‌کند. در جامعه سرمایه‌داری، ماهیت اجتماعی تولید و ماهیت خصوصی مالکیت یک تضاد بنیادین است. مارکس از کالا آغاز کرد و سپس روابط میان مردم را که پشت کالاها پنهان بود (روابط میان اشیاء) آشکار ساخت. کالاها در جامعه سوسیالیستی هنوز دوگانگی دارند؛ با این حال، به لطف استقرار مالکیت عمومی وسایل تولید و این حقیقت که نیروی کار دیگر کالا نیست، دوگانگی کالاها در سوسیالیسم همانند دوگانگی آن‌ها در سرمایه‌داری نیست. روابط میان مردم دیگر پشت روابط کالایی پنهان نیست. بنابراین، اگر اقتصاد

سوسیالیستی با شروع از دوگانگی کالاها مطالعه شود، با تقلید از روش مارکس، ممکن است نتیجه معکوس دهد و مسائل را پیچیده کند و فهم آن‌ها را برای مردم دشوار سازد.

اقتصاد سیاسی هدفش مطالعه روابط تولید است. همان‌طور که استالین دید، روابط تولید شامل سه چیز است: مالکیت، روابط میان مردم در حین کار، و توزیع کالاها. در نگارش یک اقتصاد سیاسی برای خودمان نیز می‌توانیم از نظام مالکیت آغاز کنیم. ابتدا تبدیل مالکیت وسایل تولید از خصوصی به عمومی را توصیف می‌کنیم: چگونه مالکیت خصوصی سرمایه بوروکراتیک و نظام مالکیت سرمایه‌داری را به مالکیت سوسیالیستی مردم تبدیل کردیم؛ چگونه مالکیت خصوصی زمین توسط مالکان ابتدا به مالکیت خصوصی دهقانان فردی و سپس به مالکیت جمعی تحت سوسیالیسم تبدیل شد؛ تنها پس از آن می‌توان تضاد میان دو شکل مالکیت عمومی تحت سوسیالیسم و چگونگی گذار مالکیت جمعی تحت سوسیالیسم به مالکیت مردم تحت کمونیسم را شرح داد.

در عین حال، باید شرح دهیم که خود مالکیت مردم چگونه تغییر می‌کند: سیستم انتقال کادرها به سطوح پایین‌تر، مدیریت توسط سطوح مختلف، حق خودمختاری واحدهای تولیدی و غیره. هرچند همه آن‌ها به‌طور یکسان متعلق به مردم هستند، واحدهای ما به شیوه‌های مختلف مدیریت می‌شوند، برخی توسط ادارات مرکزی، برخی از طریق استان‌ها، شهرداری‌ها یا مناطق خودمختار، و برخی دیگر از طریق مناطق ویژه محلی یا شهرستان‌ها. برخی واحدهای تحت مدیریت کمون به‌طور نیمه متعلق به مردم و نیمه متعلق به جمعیت هستند. اما چه به‌صورت مرکزی و چه محلی مدیریت شوند، همه واحدها تحت رهبری واحد هستند و دارای حقوق خودمختاری مشخصی می‌باشند.

با پرداختن به مسئله روابط میان مردم در حین کار تولیدی، متن، جز از چند نظر مانند «روابط همکاری رفیقانه و کمک متقابل»، کاملاً نتوانسته به مسائل اساسی بپردازد و هیچ تحقیقی یا تحلیلی در این زمینه انجام نداده است. پس از حل مسئله نظام مالکیت، مهم‌ترین سؤال، مدیریت است — اینکه چگونه واحدهای تولیدی متعلق به مردم یا جمعیت مدیریت می‌شوند. این همان مسئله روابط میان مردم تحت یک نظام مالکیت معین است، موضوعی که می‌تواند به مقالات متعدد نیاز داشته باشد. تغییرات در نظام مالکیت در یک دوره زمانی همیشه محدودیت دارند، اما روابط میان مردم در کار تولیدی، برعکس، ممکن است در حال تغییر مستمر باشد. در مورد مدیریت واحدهای متعلق به کل مردم، ما مجموعه‌ای از رویکردها را اتخاذ کرده‌ایم: ترکیبی از رهبری متمرکز و حرکت جمعی؛ ترکیب رهبران حزب، توده‌های

کارگر و پرسنل فنی؛ مشارکت کادرها در تولید؛ مشارکت کارگران در مدیریت؛ تغییر تدریجی مقررات و رویه‌های نهادی غیرمنطقی.

در مورد توزیع کالاها، متن باید بازنویسی شود و رویکرد فعلی آن کاملاً تغییر یابد. مبارزه سخت و تلخ، گسترش بازتولید، چشم‌انداز آینده کمونیسم — این‌ها هستند که باید مورد تأکید قرار گیرند، نه منافع مادی فردی. هدفی که باید مردم را به سوی آن هدایت کرد، «یک همسر، یک خانه روستایی، یک اتومبیل، یک پیانو، یک تلویزیون» نیست. این راه خدمت به خود است، نه جامعه. «سفر ده‌هزار فرسنگی از جایی که ایستاده‌ای آغاز می‌شود.» اما اگر تنها به پای خود نگاه شود و به آینده فکر نشود، آنگاه سؤال این است: چه چیزی از شور و شوق انقلابی باقی می‌ماند؟ [«چه انرژی برای سفر باقی مانده است؟» در متن ۱۹۶۷: توضیح مترجم]

۶۷ .چگونه از ظواهر به ماهیت برسیم

در مطالعه یک مسئله باید از ظواهر آغاز کرد، یعنی آنچه مردم می‌توانند ببینند و حس کنند، تا بتوان به جوهره‌هایی که پشت آن‌ها نهفته است دست یافت و سپس از آن نقطه به بررسی ماهیت و تضادهای اشیاء و رویدادهای عینی پرداخت.

در زمان جنگ داخلی و جنگ مقاومت علیه ژاپن، مطالعه ما درباره مشکلات جنگ از ظواهر آغاز می‌شد. دشمن بزرگ و قوی بود، ما کوچک و ضعیف. این آشکارترین ظاهر در آن زمان بود، ظاهر قابل مشاهده برای همه. ما کسانی بودیم که مسائل را مطالعه و حل می‌کردیم، از ظواهر شروع کرده و بررسی می‌کردیم که چگونه طرفی که کوچک و ضعیف است می‌تواند دشمنی بزرگ و قوی را شکست دهد. ما نشان دادیم که اگرچه ما کوچک و ضعیف هستیم، حمایت توده‌ها را داریم و دشمن، اگرچه بزرگ و قوی است، در مناطق معینی آسیب‌پذیر است.

به عنوان مثال، در دوره جنگ داخلی، زمانی که دشمن چند صد هزار نفر داشت، ما چند ده هزار نفر بودیم. از نظر راهبردی، دشمن قوی و در حال حمله بود، ما ضعیف و در حال دفاع. اما برای حمله به ما، آن‌ها مجبور بودند نیروهای خود را به ستون‌ها تقسیم کنند و ستون‌ها دوباره به دسته‌ها تقسیم می‌شدند. معمولاً یک شرکت به یک نقطه قوی حمله می‌کرد در حالی که سایرین هنوز در حال مانور بودند. سپس ما چند ده هزار نفر را برای حمله به یک ستون متمرکز می‌کردیم، حتی اکثریت نیروهای

خود را برای تصرف یک نقطه از ستون دشمن متمرکز می‌کردیم، در حالی که گروه دیگری آن نیروهای دشمن که هنوز در حال مانور بودند را منحرف می‌کرد. به این ترتیب، ما در نقطه مشخصی برتری کسب می‌کردیم. دشمن کوچک و ضعیف شده و ما بزرگ و قوی شده بودیم.

نکته دیگر این است که وقتی آن‌ها به مکانی می‌رسیدند، شرایط برایشان ناآشنا بود، توده‌ها از آن‌ها حمایت نمی‌کردند و بنابراین ما قادر بودیم یک گروه دشمن را به‌طور کامل نابود کنیم.
ایدئولوژی به طور کلی پس از حرکت‌های پدیده‌ها به شکل نظام‌مند درمی‌آید. دلیل این امر آن است که اندیشه و فهم بازتاب حرکت‌های مادی هستند. قوانین چیزهایی‌اند که بارها و بارها، نه به طور تصادفی، در حرکت پدیده‌ها ظاهر می‌شوند. تنها پس از تکرار مداوم یک پدیده است که آن پدیده به قانون تبدیل شده و بنابراین موضوعی برای فهمیدن می‌شود. برای مثال، بحران‌های سرمایه‌داری تقریباً هر ده سال یک بار رخ می‌داد. وقتی این امر بارها اتفاق افتاد، آنگاه امکان فهم قوانین بحران اقتصادی در جامعه سرمایه‌داری برای ما فراهم شد. در اصلاحات ارضی، مجبور بودیم زمین را بر اساس جمعیت توزیع کنیم، نه نیروی کار. اما تا زمانی که این کار را چندین بار انجام ندادیم، آن را به روشنی درک نکردیم. در دوره پایانی جنگ داخلی دوم، رفقای ماجراجوی «چپ» خواستار توزیع زمین بر اساس نیروی کار بودند و با توزیع زمین بر اساس جمعیت مخالفت می‌کردند. به نظر آن‌ها حتی توزیع زمین بر اساس جمعیت نیز از منظر طبقاتی دقیق نبود و به اندازه کافی از منظر توده‌ها نبود. شعار آن‌ها این بود: هیچ زمینی به مالک، زمین اندک به دهقان ثروتمند؛ به همه دیگران زمین بر اساس نیروی کار. واقعیت‌ها نشان داد این روش نادرست است. نحوه توزیع زمین تنها پس از تجربه‌های مکرر روشن شد.

مارکسیسم ایجاب می‌کند که منطق با تاریخ سازگار باشد. اندیشه بازتاب وجود عینی است. منطق از تاریخ ناشی می‌شود. اگرچه این کتاب درسی دارای مواد فراوان است، اما تحلیلی در کار نیست، منطقی دیده نمی‌شود، قوانین قابل تشخیص نیستند و کتاب رضایت‌بخش نیست. اما کمبود مواد نیز رضایت‌بخش نیست، زیرا در آن صورت مردم تنها منطق را خواهند دید و نه تاریخ را. افزون بر این، این منطق صرفاً ذهنی خواهد بود. همین‌جا دقیقاً اشکالات این متن مشخص می‌شوند.

ضروری است تاریخ توسعه سرمایه‌داری چین تهیه شود. اگر کسانی که تاریخ مطالعه می‌کنند جوامع مختلف و دوران‌های تاریخی مختلف را مطالعه نکنند، قطعاً قادر به تولید تاریخ‌های جامع خوب نخواهند بود. مطالعه جوامع مختلف به معنای آن است که باید قوانین خاص حاکم بر آن جوامع را یافت. هنگامی که قوانین خاص مورد مطالعه قرار گرفت و روشن شد، فهم قوانین کلی جامعه آسان

خواهد شد. لازم است از مطالعه بسیاری از جزئیات، کلیات را استخراج کرد. اگر قوانین خاص به روشنی درک نشوند، قوانین کلی نیز قابل درک نخواهند بود. برای مثال، در مطالعه قوانین کلی حاکم بر حیوانات، لازم است قوانین حاکم بر مهره‌داران، بی‌مهرگان و غیره به طور جداگانه بررسی شود.

۶۸ .فلسفه باید در خدمت وظایف سیاسی پیش روی ما باشد

هر فلسفه‌ای در خدمت وظایف زمان خودش قرار دارد.

فلسفه سرمایه‌داری نیز چنین وظیفه‌ای دارد. و هر ملت و هر دوره نظریه‌پردازان تازه‌ای تولید می‌کند تا نظریه‌ای نو برای وظایف سیاسی روز خلق کنند. در انگلستان، ماتریالیست‌های بورژوا مانند بیکن و هابز ظاهر شدند؛ در فرانسه قرن هجدهم، ماتریالیست‌هایی مانند انکیکلوپدی‌نویسان پدید آمدند؛ بورژوازی آلمان و روسیه هم ماتریالیست‌های خود را داشتند. همه این‌ها ماتریالیست‌های بورژوا بودند و همه در خدمت وظایف سیاسی طبقه بورژوا قرار داشتند. بنابراین وجود ماتریالیسم انگلیسی یا بورژوایی هرگز باعث نمی‌شود ماتریالیسم فرانسوی غیرضروری باشد، و وجود ماتریالیسم انگلیسی و فرانسوی نیز باعث نمی‌شود ماتریالیسم آلمانی یا روسی غیرضروری باشد.

فلسفه مارکسیستی طبقه پرولتاریا حتی مهم‌تر است، زیرا باید در خدمت وظایف سیاسی زمان خود باشد. برای چین، مارکس، لنین و استالین ضروری‌اند. این در درجه اول اهمیت قرار دارد. اما کمونیست‌های هر کشور و حلقات فلسفی پرولتری هر کشور باید نظریه تازه خلق کنند، آثار جدید بنویسند و نظریه‌پردازان خود را برای خدمت به وظایف سیاسی پیش روی خود آماده کنند.

هیچ ملتی در هیچ زمانی نمی‌تواند تنها به آنچه قدیمی است تکیه کند. داشتن مارکس و انگلس بدون آثار لنین مانند دو تاکتیک و دیگر آثار نمی‌توانست مسائل نوین سال ۱۹۰۵ و پس از آن را حل کند. داشتن تنها ماتریالیسم و امپریکو-کریتسیسم ۱۹۰۷ نیز کافی نبود تا با مسائل نوینی که پیش و پس از انقلاب اکتبر پدید آمد، مقابله شود. برای رفع نیازهای زمان، لنین آثار امپریالیسم، دولت و انقلاب و دیگر آثار را نوشت. پس از لنین، استالین لازم بود تا بنیادهای لنینیسم و مسائل لنینیسم را برای مقابله با مرتجعین و حفظ لنینیسم بنویسد.

در پایان جنگ داخلی دوم و آغاز جنگ مقاومت علیه ژاپن، ما آثار در باره عمل و در باره تضاد را نوشتیم. این آثار لازم بود تا پاسخگوی نیازهای زمان باشند.

اکنون که وارد دوره سوسیالیسم شده‌ایم، مجموعه‌ای کاملاً جدید از مسائل پدید آمده است. اگر به نیازهای نو پاسخ ندهیم، آثار جدید ننویسیم و نظریه نو خلق نکنیم، کار درست انجام نشده است!

تکمیل

۱ .مشکلات صنعتی‌سازی چین

پس از آنکه برنامه پنج‌ساله اول اتحاد جماهیر شوروی به پایان رسید و ارزش کل تولیدات بزرگ صنعتی به ۷۰ درصد ارزش کل تولیدات صنعتی و کشاورزی رسید، آن‌ها فوراً اعلام کردند که صنعتی‌سازی به واقعیت تبدیل شده است. ما هم می‌توانستیم به سرعت به چنین استانداردی برسیم، اما حتی اگر می‌رسیدیم، باز هم ادعا نمی‌کردیم که صنعتی‌سازی به واقعیت تبدیل شده است، زیرا بیش از ۵۰۰ میلیون دهقان داریم که خود را وقف کشاورزی کرده‌اند. اگر صنعتی‌سازی زمانی ادعا شود که تولید صنعتی ۷۰ درصد است، نه تنها قادر به بازتاب دقیق شرایط واقعی اقتصاد ملی خود نخواهیم بود، بلکه حتی ممکن است روحیه‌ای سست و بی‌انگیزه ایجاد شود.

در اولین جلسه عمومی هشتمین کنگره ملی خلق، درباره ضرورت ایجاد بنیان مستحکم برای صنعتی‌سازی سوسیالیستی در برنامه پنج‌ساله دوم صحبت کردیم. همچنین گفتیم که ظرف حدود پانزده سال یک سیستم صنعتی یکپارچه خواهیم ساخت. این دو گفته تا حدی متناقض هستند، زیرا بدون یک سیستم صنعتی کامل چگونه می‌توان از داشتن «بنیان مستحکم» برای صنعتی‌سازی سوسیالیستی سخن گفت؟ در شرایط کنونی، ظرف سه سال آینده ممکن است در تولید محصولات صنعتی اولیه از انگلستان پیشی بگیریم. ظرف پنج سال آینده می‌توانیم وظیفه ایجاد سیستم صنعتی را به عنوان یک واقعیت عملی تحقق بخشیم.

در بلندمدت، انتظار داریم به عنوان یک کشور صنعتی-کشاورزی شناخته شویم. حتی اگر بیش از ۱۰۰ میلیون تن فولاد تولید کنیم، باز هم این‌گونه خواهد بود. اگر سرانه تولید ما از بریتانیا پیشی بگیرد، باید حداقل ۳۵۰ میلیون تن فولاد تولید کنیم!

انتخاب یک کشور و رقابت با آن اهمیت ویژه‌ای دارد. ما همیشه درباره رسیدن به انگلستان صحبت می‌کنیم. اولین گام ما رسیدن از نظر تولید محصولات اولیه است، سپس از نظر تولید سرانه. در ساخت کشتی و تولید خودرو هنوز بسیار عقب‌تر از آن کشور هستیم. باید تلاش کنیم تا در همه زمینه‌ها از آن پیشی بگیریم. حتی کشوری کوچک مانند ژاپن ظرفیت چهار میلیون تن کشتی تجاری دارد. برای کشوری به بزرگی ما غیرقابل قبول است که امکانات حمل‌ونقل لازم برای جابجایی کالاهای خود را نداشته باشد.

در سال ۱۹۴۹، ما بیش از ۹۰,۰۰۰ دستگاه ابزار ماشین‌آلات داشتیم. تا سال ۱۹۵۹، این عدد به ۴۹۰,۰۰۰ رسید. در سال ۱۹۵۷ ژاپن ۶۰۰,۰۰۰ دستگاه داشت. تعداد ماشین‌آلات شاخص مهمی از سطح توسعه صنعتی است. سطح مکانیزه‌سازی ما هنوز نسبتاً پایین است، همان‌طور که می‌توان به سادگی از شانگهای فهمید، جایی که طبق آخرین بررسی، نیروی کار مکانیزه، نیمه مکانیزه و دستی هر کدام یک‌سوم را تشکیل می‌دادند.

بهره‌وری نیروی کار در صنعت شوروی هنوز از ایالات متحده پیشی نگرفته است. ما حتی عقب‌تر هستیم. اگرچه جمعیت ما بسیار زیاد است، بهره‌وری نیروی کار ما هنوز فاصله زیادی با دیگر کشورها دارد. از سال ۱۹۶۰ به بعد، ما همچنان باید به مدت سیزده سال به‌طور فشرده کار کنیم.

۲ .موقعیت اجتماعی و ظرفیت فردی

در صفحه ۴۸۸ گفته شده که در یک جامعه سوسیالیستی، موقعیت یک فرد تنها توسط کار و ظرفیت فردی تعیین می‌شود. این الزاماً چنین نیست. افراد زیرک و تیزهوش همواره از میان کسانی برمی‌خیزند که در موقعیت پایین‌تری قرار دارند. دیگران به آن‌ها نگاه تحقیرآمیز دارند، مورد بی‌احترامی قرار گرفته‌اند و جوان هستند. جامعه سوسیالیستی نیز استثنا نیست. در جامعه قدیم همیشه چنین بود که افراد تحت ستم فرهنگ چندانی نداشتند اما کمی زیرک‌تر بودند؛ در حالی که ستمگران فرهنگ بالاتری داشتند اما کمی کند بودند. امروز نیز این خطر وجود دارد. طبقات دارای دستمزد بالاتر در یک جامعه سوسیالیستی کمی دانش فرهنگی بیشتری دارند اما نسبت به طبقات پایین‌تر اندکی کندترند. بنابراین فرزندان کادرهای ما به‌طور کامل با فرزندان غیرکادرها قابل مقایسه نیستند.

از کارخانه‌های کوچک اختراعات و ابداعات زیادی به وجود آمده است. کارخانه‌های بزرگ‌تر ممکن است امکانات بهتر و فناوری جدیدتری داشته باشند و به همین دلیل کارکنان اغلب دچار غرور می‌شوند، از وضعیت موجود راضی هستند و تلاشی برای پیشرفت و جاه‌طلبی نمی‌کنند. خلاقیت آن‌ها اغلب با خلاقیت کارکنان کارخانه‌های کوچک قابل مقایسه نیست. اخیراً در چانگچو یک کارخانه نساجی وجود داشت که کارگران آن دستگاه‌هایی ساختند که بهره‌وری دستگاه‌های بافندگی را افزایش می‌داد. این امر به پیشرفت ریسندگی پنبه، بافت پارچه و چاپ و رنگرزی کمک خواهد کرد تا توانایی متوازنی ایجاد شود. این تکنیک جدید از شانگهای یا تیان‌جین نیامده بود، بلکه از یک محل کوچک به نام چانگچو برخاست.

دانش از طریق عبور از سختی‌ها به دست می‌آید. اگر چو یوان در مقام خود باقی می‌ماند، آثار او وجود نمی‌داشت. تنها به این دلیل که موقعیت خود را از دست داد و «به پایین منتقل شد تا کار کند»، توانست به زندگی اجتماعی نزدیک شود و اثر ادبی برجسته‌ای مانند لی سائو را پدید آورد. و کنفوسیوس نیز تنها پس از آن‌که در ایالات مختلف طرد شد، به تحصیل و تحقیق پرداخت. او گروهی از بیکارانی را جمع کرد که انتظار داشتند از جایی به جای دیگر بروند و نیروی کار خود را بفروشند، اما هیچ‌کس آن‌ها را نمی‌خواست. پس از هر ناکامی، چاره‌ای نداشت جز اینکه ترانه‌های مردمی اکنون به نام کتاب سرودها شناخته شده‌اند را جمع‌آوری کرده و مواد تاریخی معروف به بهار و پاییز را مرتب کند.

تاریخ نشان داده که بسیاری از پیشرفت‌ها نه از کشورهای پیشرفته، بلکه از کشورهای نسبتاً عقب‌مانده برآمده‌اند. مارکسیسم نیز از کشورهای سرمایه‌داری نسبتاً پیشرفته زمان خود — انگلستان، فرانسه — نیامده بود، بلکه از آلمان برخاست که سطح توسعه سرمایه‌داری آن در حد متوسط بود. دلیل این امر وجود دارد.

اختراعات علمی نیز لزوماً از کسانی با سطح بالای فرهنگ و تحصیلات نمی‌آید. در حال حاضر بسیاری از اساتید دانشگاه چیزی اختراع نکرده‌اند. البته این به معنای نفی تفاوت بین مهندس و کارگر نیست. مسئله این نیست که ما مهندس نمی‌خواهیم. اما اینجا یک سوال واقعی وجود دارد. تاریخ نشان داده که غالباً افراد فرهنگی کم‌برخوردار بر افراد فرهنگی برخوردار پیروز می‌شوند. در جنگ داخلی ما، فرماندهان ما در سطوح مختلف از نظر فرهنگی از افسران کومینتانگ عقب‌تر بودند، که از آکادمی‌های نظامی داخلی یا خارجی آمده بودند. اما ما آن‌ها را شکست دادیم.

جانور انسان این نقص را دارد: نگاه تحقیرآمیز به دیگران. کسانی که موفق به انجام کار کوچکی شده‌اند، به کسانی که هنوز موفق نشده‌اند، نگاه تحقیرآمیز دارند. قدرت‌های بزرگ و کشورهای ثروتمند به کشورهای کوچک‌تر و فقیرتر نگاه تحقیرآمیز دارند. کشورهای غربی تاریخاً به روسیه نگاه تحقیرآمیز داشتند. چین هنوز در موقعیت مشابهی است. دلیلش وجود دارد، زیرا ما هنوز کشور چندانی نیستیم؛ چنین کشور بزرگی، فولاد کم؛ بی‌سوادی بسیار. این که مردم به ما نگاه تحقیرآمیز داشته باشند، می‌تواند به نفع ما باشد! این امر ما را به تلاش و پیشرفت وادار خواهد کرد.

۳ .تکیه بر مردم

لنین بسیار خوب گفته است: «سوسیالیسم پرتوان، پرروحیه و خلاق است — این خود مردم‌اند که آن را می‌آفرینند.» خط ما با مردم چنین است. آیا این با لنینیسم مطابقت ندارد؟ پس از نقل این جمله، متن می‌گوید: «توده‌های گسترده کارگران به‌طور فزاینده‌ای به‌صورت مستقیم و فعال در اداره تولید، در کار نهادهای دولتی، و در رهبری تمام بخش‌های زندگی اجتماعی کشور شرکت می‌کنند.» (صفحه ۳۳۲) این نیز بسیار خوب گفته شده است. اما گفتن یک چیز و عمل کردن چیز دیگر است. و انجام این کار هرگز آسان نیست.

در سال ۱۹۲۸، کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی قطعنامه‌ای تصویب کرد که می‌گفت: «ما تنها زمانی قادر خواهیم بود وظیفه پیشی گرفتن و سبقت گرفتن از کشورهای سرمایه‌داری را از نظر فنی و اقتصادی حل کنیم که حزب و توده‌های کارگران و دهقانان تا حد نهایت بسیج شوند.» (صفحه ۳۳۷) این بسیار خوب گفته شده است. و این دقیقاً همان کاری است که اکنون انجام می‌دهیم. در آن زمان استالین هیچ چیز دیگری جز توده‌ها نداشت که به آن تکیه کند، بنابراین او بسیج کامل حزب و توده‌ها را خواستار شد. بعد از آن که به این طریق برخی دستاوردها به دست آمد، آن‌ها کمتر به توده‌ها تکیه کردند.

لنین گفت: «مرکزی‌سازی دموکراتیک واقعی نیازمند آن است که مسیرها، شکل‌ها و روش‌های متعدد که خلاقیت محلی و روح ابتکار به اهداف عمومی می‌رسد، توسعه‌ای نسبتاً بی‌مانع داشته باشد.» (صفحه ۴۵۴) بسیار خوب گفته شده است. مسیرها را مردم می‌توانند خلق کنند. مردم شوراهای روسیه را خلق کردند. و آن‌ها کمون‌های مردمی ما را نیز خلق کردند.

در صفحه ۴۲۲ متن از لنین نقل می‌کند: «اگر قدرت دولت در دست طبقه کارگر باشد، می‌توان از طریق سرمایه‌داری دولتی به کمونیسم گذر کرد.» و غیره. این بسیار خوب گفته شده است. لنین کارگری پای‌بند بود. زیرا او دریافت که پرولتاریا پس از انقلاب اکتبر هیچ تجربه‌ای در اداره اقتصاد ندارد، تلاش کرد تا شایستگی پرولتاریا را در این زمینه با استفاده از راه‌ها و وسایل سرمایه‌داری دولتی توسعه دهد. بورژوازی روسیه در آن زمان قدرت پرولتاریا را دست‌کم گرفته بود. آن‌ها شرایط لنین را نپذیرفتند و باعث تأخیر و فعالیت‌های مخرب شدند و کارگران مجبور شدند دارایی‌های آنان را مصادره کنند. به همین دلیل سرمایه‌داری دولتی نتوانست توسعه یابد.

در دوره جنگ داخلی مشکلات روسیه واقعاً بسیار بزرگ بود. کشاورزی ویران شده بود. ارتباطات تجاری قطع شده بود. وسایل ارتباطی و حمل‌ونقل تقریباً کار نمی‌کرد. مواد اولیه قابل دسترسی نبود و بسیاری از کارخانه‌هایی که مصادره شده بودند قادر به آغاز به کار نبودند. زیرا آن‌ها واقعاً پاسخی نداشتند، ناچار شدند به سیستم توقیف غله اضافی دهقانان روی بیاورند. در حقیقت، این وسیله‌ای بود برای گرفتن ثمره کار دهقانان بدون جبران، روشی که به معنی غارت کوزه‌ها و جعبه‌های دهقانان بود — این روش درست و سالم نبود. تنها پس از پایان جنگ داخلی، این سیستم با مالیات غله جایگزین شد.

جنگ داخلی ما طولانی‌تر از آن‌ها بود. به مدت بیست و دو سال در مناطق پایه ما عمل می‌کردیم که غله عمومی جمع‌آوری و غله اضافی خریداری شود. ما راهبرد درستی نسبت به دهقانان داشتیم و در طول جنگ به شدت بر آن‌ها تکیه کردیم.

به مدت بیست و دو سال قدرت سیاسی خود را در مناطق پایه توسعه دادیم و تجربه اداره اقتصاد مناطق پایه را جمع‌آوری کردیم. ما کادرهایی آموزش دادیم تا اقتصاد را مدیریت کنند و اتحاد با دهقانان ایجاد کردیم، تا پس از آزادی کامل کشور، کار بازسازی اقتصادی را سریعاً به انجام برسانیم. بلافاصله پس از آن، خط عمومی دوره گذار را ارتقاء دادیم، یعنی تلاش اصلی خود را در انقلاب سوسیالیستی متمرکز کرده و در عین حال ساخت‌وساز را تحت نخستین برنامه پنج‌ساله آغاز کردیم. هنگام انجام تحول سوسیالیستی، ما با دهقانان همکاری کردیم تا با سرمایه‌داران برخورد کنیم. با این حال، زمانی بود که لنین گفت که او می‌تواند حتی با سرمایه‌داران مذاکره کند به امید آنکه سرمایه‌داری خرد را به

سرمایه‌داری دولتی تبدیل کند تا با خودجوشی طبقه متوسط کوچک مقابله شود. سیاست‌های مختلف در شرایط تاریخی متفاوت پدید می‌آید.

در دوره سیاست اقتصادی نوین (NEP) اتحاد شوروی نسبت به دهقانان ثروتمند سیاستی محدود داشت زیرا آن‌ها به غله نیاز داشتند. ما در مراحل اولیه پس از آزادی، سیاست مشابهی نسبت به بورژوازی ملی داشتیم. تا زمانی که مزارع جمعی و دولتی به مجموع ۴۰۰ میلیون تن غله تولید نکردند، علیه دهقانان ثروتمند اقدام نکردند و شعار حذف دهقانان ثروتمند و تحقق جمعی‌سازی کامل را مطرح نکردند.[*] اما ما چه کردیم؟ ما متفاوت عمل کردیم و در واقع اقتصاد دهقانان ثروتمند را از همان زمان اصلاحات ارضی حذف کردیم.

در اتحاد شوروی، حرکت تعاونی «کشاورزی در آغاز هزینه سنگینی پرداخت.» (صفحه ۳۹۷) این موضوع باعث شد بسیاری از کشورهای اروپای شرقی نسبت به مسئله جمعی‌سازی نگران و بیمناک شوند و از سازمان‌دهی بزرگ هراس داشته باشند. وقتی شروع کردند، آهسته حرکت کردند. تولید ما توسط تعاونی‌ها کاهش نیافت. برعکس، به‌طور چشمگیری افزایش یافت. در ابتدا بسیاری مردد بودند. اکنون تعداد کسانی که مایل به پیوستن هستند، به‌تدریج در حال افزایش است.

۵ .روند شکل‌گیری و تحکیم خط عمومی

در دو سال گذشته ما یک تجربه بزرگ را پیش برده‌ایم.

در مراحل اولیه آزادی، تجربه‌ای در اداره اقتصاد کل کشور نداشتیم. بنابراین در دوره نخستین برنامه پنج‌ساله، کار بیش از تقلید از روش‌های اتحاد شوروی نمی‌توانستیم انجام دهیم، اگرچه هرگز از آن کاملاً راضی نبودیم. در سال ۱۹۵۵، هنگامی که ما اساساً «سه تحول» را به پایان رسانده بودیم[۲] (در پایان سال و بهار سال بعد)، بیش از سی نفر از کادرها را برای مشورت گرد آوردیم. نتیجه این بحث‌ها، پیشنهاد «ده رابطه بزرگ» و شعار «بیشتر! سریع‌تر! بهتر! اقتصادی‌تر!» بود. در آن زمان ما سخنرانی انتخاباتی استالین در سال ۱۹۴۹ را خوانده بودیم، که در آن گفته شده بود روسیه تزاری سالانه ۴ میلیون تن فولاد تولید می‌کرد و این رقم تا سال ۱۹۴۰ به ۱۸ میلیون تن رسید. اگر از سال ۱۹۲۱ محاسبه کنیم، افزایش تنها ۱۴ میلیون تن طی بیست سال بود. و با این حال همه این مدت سوسیالیست بودند! آیا نمی‌توانستیم کمی بهتر و سریع‌تر عمل کنیم؟ پس از آن، مسئله «دو روش» را مطرح کردیم و هم‌زمان

برنامه‌ای چهل‌بندی برای توسعه کشاورزی تدوین نمودیم[۳]. در آن زمان هیچ اقدام دیگری پیشنهاد نشد.

پس از جهش رو به جلو در سال ۱۹۵۶، مخالفت‌هایی با پیشرفت‌های ماجراجویانه ظاهر شد. راست‌های بورژوایی ما را به شدت مورد حمله قرار دادند تا دستاوردهای ساخت سوسیالیستی را نفی کنند. در ژوئن ۱۹۵۷، در کنگره ملی مردم، گزارش نخست‌وزیر ژو ان‌لای پاسخ محکمی به راست‌گرایان داد. در سپتامبر همان سال، سومین جلسه کنگره مرکزی حزب، شعارهایی مانند «بیشتر! سریع‌تر! بهتر! اقتصادی‌تر!»، برنامه چهل‌بندی عمومی، جامعه ترویج پیشرفت، [«جهش بزرگ به جلو» در متن ۱۹۶۷: توضیح مترجم] را دوباره زنده کرد. در نوامبر در مسکو، سرمقاله روزنامه پیپلز دیلی درباره «بیشتر! سریع‌تر! بهتر! اقتصادی‌تر!» بازنگری شد. بنابراین در زمستان، جنبش مردمی سراسری برای طرح‌های بزرگ آب‌رسانی آغاز گردید.

پس از جهش رو به جلو در سال ۱۹۵۶، مخالفت با پیشرفت‌های ماجراجویانه ظاهر شد. راست‌های بورژوایی ما را به شدت مورد حمله قرار دادند تا دستاوردهای ساخت سوسیالیستی را نفی کنند. در ژوئن ۱۹۵۷، در کنگره ملی مردم، گزارش نخست‌وزیر ژو ان‌لای پاسخی به راست‌گرایان داد. در سپتامبر همان سال، سومین جلسه عمومی کنگره مرکزی حزب، شعارهایی مانند «بیشتر! سریع‌تر! بهتر! اقتصادی‌تر!»، برنامه عمومی چهل‌بندی، جامعه ترویج پیشرفت، [«جهش بزرگ به جلو» در متن ۱۹۶۷: توضیح مترجم] و غیره را دوباره احیا کرد. در نوامبر در مسکو، سرمقاله روزنامه پیپلز دیلی درباره «بیشتر! سریع‌تر! بهتر! اقتصادی‌تر!» بازنگری شد. بنابراین، در زمستان، جنبش مردمی سراسری برای طرح‌های بزرگ آب‌رسانی آغاز گردید.

در سال ۱۹۵۸، نشست‌هایی ابتدا در نانینگ و سپس در چنگ‌تو برگزار شد. ما به مشکلات خود پرداختیم و کسانی که مخالف پیشرفت‌های جسورانه بودند را نقد کردیم. تصمیم گرفتیم اجازه ندهیم که مخالفت با پیشرفت‌های جسورانه ادامه یابد و خط عمومی برای ساخت سوسیالیستی ارائه شد. اگر نشست نانینگ برگزار نمی‌شد، نمی‌توانستیم خط عمومی را ارائه کنیم. در ماه مه، نماینده‌ای [[لیو شائوچی در متن ۱۹۶۷: توضیح مترجم]] از کنگره مرکزی به هشتمین کنگره ملی مردم گزارش داد و مجمع رسماً خط عمومی را تصویب کرد. اما خط هنوز تثبیت نشده بود، بنابراین اقدامات مشخصی انجام شد، عمدتاً در زمینه تقسیم صلاحیت بین مرکز و مناطق محلی. در پیتایهو پیشنهاد شد تولید فولاد دو برابر شود و جنبش مردمی در زمینه فولاد و آهن آغاز شد — چیزی که روزنامه‌های غربی آن را «فولاد حیاط پشتی»

می‌نامیدند. هم‌زمان، کمون‌های مردمی راه‌اندازی شد. بلافاصله پس از آن، گلوله‌باران کوموِیی رخ داد. این امور برخی را نگران و برخی را آزرده کرد. اشتباهاتی در کار ما رخ داد. با نپرداختن به هزینه غذا، خودمان را در بحران غله و مواد غذایی غیر اصلی قرار دادیم. باد افراطی کمونیستی می‌وزید. درصد مشخصی [[۱۲٪ در متن ۱۹۶۷: توضیح مترجم]] از مایحتاج روزانه قابل تأمین نبود. تولید فولاد برای سال ۱۹۵۹ در پیتایهو ۳۰ میلیون تن تعیین شد. نشست ووچانگ آن را به ۲۰ میلیون کاهش داد. نشست شانگهای آن را به ۱۶٫۵ میلیون تن کاهش داد. در ژوئن ۱۹۵۹ دوباره به ۱۳ میلیون کاهش یافت. همه این‌ها توسط کسانی که با ما مخالف بودند، به‌کار گرفته شد. اما وقتی کنگره مرکزی با «چپ‌ها» مخالفت می‌کرد، اعتراض خود را مطرح نکردند، و در دو کنفرانس چنگ‌چو، کنفرانس ووچانگ، کنفرانس پکن یا کنفرانس شانگهای نیز اعتراض نکردند. آن‌ها تا زمانی صبر کردند که «چپ» از صحنه حذف و اهداف تأیید شد. مخالفت بیشتر با «چپ» موجب شد مخالفت با راست لازم شود. در کنفرانس لوشان، وقتی نیاز به مخالفت با راست داشتیم، آن‌ها علیه «چپ» برخاستند.[٤]

تمام این‌ها نشان می‌دهد که اوضاع در جهان ما اصلاً آرام نبود و خط عمومی قطعاً تثبیت نشده بود. اکنون که دوره‌ای از زیگزاگ‌های دشوار و کنفرانس لوشان را پشت سر گذاشته‌ایم، خط عمومی نسبتاً تثبیت شده است. اما «چیزها به صورت سه‌گانه رخ می‌دهند»، پس شاید لازم باشد برای سومین دوره زیگزاگ‌ها آماده شویم. اگر چنین باشد، می‌توان انتظار داشت که خط حتی بیشتر تثبیت شود. بر اساس اطلاعات کمیته استانی چکیانگ، «تساوی» و «انتقال نامحدود مالکیت» اخیراً در برخی کمون‌ها دوباره ظاهر شده است. باد افراطی کمونیستی ممکن است دوباره بوزد!

حادثه‌های لهستان و مجارستان در سال ۱۹۵۶ رخ داد، زمان زیگزاگ‌های مبارزه با «پیشرفت‌های جسورانه». سپس جهان علیه اتحاد شوروی برگشت. در زیگزاگ‌های ۱۹۵۹ جهان علیه ما برگشت.

دو کمپین اصلاح و ضدراست، یکی در ۱۹۵۷ و دیگری در لوشان، اثرات ایدئولوژی بورژوایی و تأثیرات باقی‌مانده بورژوایی را مورد نقد نسبتاً کامل قرار داد، و به این ترتیب مردم را از خطر رهایی بخشید. در آن زمان ما بسیاری از خرافات را نیز سرکوب کردیم، از جمله آنچه «قانون اساسی آهن و فولاد ما آنشان» خوانده می‌شد[۵] .

در گذشته ما نمی‌دانستیم چگونه انقلاب سوسیالیستی را آغاز کنیم. فکر می‌کردیم پس از ایجاد تعاونی‌ها و مدیریت مشترک عمومی–خصوصی، مسئله حل خواهد شد. حملات وحشیانه راست‌های بورژوایی باعث

شد ما انقلاب سوسیالیستی را به‌عنوان یک خط سیاسی و ایدئولوژیک پیش بگذاریم. در واقع، کنفرانس لوشان این انقلاب را پیش برد و انقلاب شدیدی بود. اگر ما خط فرصت‌طلبی راست را در لوشان سرکوب نکرده بودیم، وضعیت بسیار بد می‌شد.

۶ .تضادها میان کشورهای امپریالیستی و سایر مسائل

مبارزات میان امپریالیسم‌های مختلف باید به‌عنوان امری مهم در نظر گرفته شود. لنین و استالین نیز چنین می‌دیدند و آن را نیروی ذخیره غیرمستقیم انقلاب می‌نامیدند. در به‌حرکت درآوردن مناطق پایه انقلابی، چین از این وضعیت سود می‌برد. در گذشته ما تضادهایی میان جناح‌های مختلف طبقه زمین‌دار و خریدار داشتیم. پشت این تضادهای داخلی، تضادهایی میان امپریالیست‌ها وجود داشت. به‌خاطر این تضادها میان امپریالیست‌ها بود که تنها بخشی از دشمن و نه همه آن‌ها، در یک زمان خاص مستقیماً با ما می‌جنگیدند، تا زمانی که ما تضادها را به‌طور درست به‌کار می‌گرفتیم. علاوه بر این، معمولاً فرصت داشتیم استراحت کنیم و سازمان‌دهی مجدد کنیم. تضاد میان امپریالیست‌ها یکی از دلایل مهم تثبیت انقلاب اکتبر بود. در آن زمان چهارد کشور نیروی مداخله‌گر فرستادند، اما هیچ‌کدام به تنهایی نیروی زیادی نفرستادند. افزون بر این، اهداف آن‌ها هماهنگ نبود. آن‌ها در حال دسیسه‌چینی بودند. در جریان جنگ کره اهداف آمریکا با متحدانش هماهنگ نبود. جنگ در بزرگ‌ترین مقیاس ممکن انجام نگرفت. آمریکا نمی‌توانست مسیر خود را تعیین کند و فرانسه و انگلیس هم چندان مشتاق نبودند.

در سطح بین‌المللی، بورژوازی اکنون بسیار نگران است و از هر باد کوچکی که ممکن است علف‌ها را تکان دهد، می‌ترسد. سطح هوشیاری آن‌ها بالا است، اما در بی‌نظمی به‌سر می‌برند.

از زمان جنگ جهانی دوم، بحران‌های اقتصادی در جامعه سرمایه‌داری با دوران مارکس متفاوت است. به‌طور کلی، این بحران‌ها معمولاً هر هفت، هشت یا ده سال رخ می‌دادند. در طول چهارده سال بین پایان جنگ جهانی دوم و سال ۱۹۵۹، سه بحران رخ داد.

در حال حاضر صحنه بین‌المللی بسیار پرتنش‌تر از پس از جنگ جهانی اول است، زمانی که سرمایه‌داری هنوز دوره‌ای از ثبات نسبی داشت و انقلاب در همه‌جا جز روسیه شکست خورده بود. انگلیس و فرانسه روحیه بالایی داشتند و بورژوازی‌های ملی مختلف همه نسبت به اتحاد شوروی ترس نداشتند. به‌جز از دست رفتن مستعمرات آلمان، کل نظام امپریالیستی-استعماری هنوز پابرجا بود. پس از جنگ جهانی دوم، سه امپریالیسم شکست‌خورده فروپاشیدند. انگلیس و فرانسه تضعیف شده و در حال افول بودند.

انقلاب سوسیالیستی در بیش از ده کشور پیروز شد و نظام استعماری در حال فروپاشی بود. جهان سرمایه‌داری هرگز ثبات نسبی که پس از جنگ جهانی اول داشت را دوباره تجربه نخواهد کرد.

Readچرا انقلاب صنعتی چین می‌تواند بسیار سریع باشد

در نظر عمومی بورژوازی غرب اکنون کسانی وجود دارند که اذعان می‌کنند: «چین یکی از کشورهایی است که سریع‌ترین رشد صنعتی را دارد.» (گزارش کنلون آمریکا درباره سیاست دیپلماتیک ایالات متحده به این نکته اشاره دارد(.

کشورهای زیادی انقلاب صنعتی را انجام داده‌اند. در مقایسه با تمام انقلاب‌های صنعتی ملی گذشته، چین نویدبخش یکی از سریع‌ترین‌هاست.

سؤال این است که چرا؟ یکی از دلایل اصلی این است که انقلاب سوسیالیستی ما نسبتاً به‌طور کامل اجرا شده است. ما انقلاب علیه بورژوازی را به‌طور جامع پیش بردیم و تمام تلاش خود را برای ریشه‌کن کردن تأثیرات بورژوایی به کار گرفتیم. خرافات را سرکوب کردیم و با انرژی تمام تلاش کردیم تا مردم بتوانند در همه زمینه‌ها به آزادی کامل دست یابند.

۸ .جمعیت [این بخش فقط در متن ۱۹۶۹ یافت می‌شود: یادداشت مترجم[

در حل مسئله جمعیت اضافی، جمعیت روستایی بزرگ‌ترین مشکل است و حل آن نیازمند توسعه وسیع تولید است. در چین بیش از ۵۰۰ میلیون نفر به کشاورزی مشغول‌اند. با این حال، آن‌ها به‌اندازه کافی نمی‌خورند، گرچه سال‌ها و سال‌ها کار می‌کنند. این بسیار غیرمنطقی است. در آمریکا جمعیت کشاورزی تنها ۱۳ درصد است و به‌طور متوسط هر نفر ۲۰۰۰ کت (واحد چینی) غله دارد. ما چنین مقدار غله‌ای نداریم.

چه باید کرد تا جمعیت روستایی کاهش یابد؟ اگر نمی‌خواهیم آن‌ها به شهرها هجوم بیاورند، باید صنایع زیادی در روستاها ایجاد کنیم تا دهقانان همان‌جا به کارگر تبدیل شوند. این ما را به یک مسئله سیاست‌گذاری عمده می‌رساند: آیا می‌خواهیم شرایط زندگی روستایی پایین‌تر از شهرها باشد، یا تقریباً برابر با شهرها نگه داریم، یا روستاها کمی بالاتر از شهرها باشد؟ هر کمون باید مرکز اقتصادی خود،

مدارس عالی خود برای تربیت نخبگان خود را داشته باشد. هیچ راه دیگری برای حل واقعی و درست مشکل جمعیت اضافی روستایی وجود ندارد.

[[۲]]شکل‌های مختلف مالکیت جمعی، وقتی به‌طور کلی در نظر گرفته شوند، با مالکیت توسط کل مردم تفاوت دارند. مالکیت جمعی به این معناست که وسایل تولید در اختیار بخشی از کل جمعیت قرار دارد. این بخش، چه یک تیم، چه یک دسته یا یک کمون، اساساً تولید را سازمان‌دهی و مدیریت می‌کند. محصول یک واحد دارای مالکیت جمعی، جدا از مالیات‌ها، به همان واحدی که تولید کرده تعلق دارد. واحد بخشی از محصول را برای تولید مجدد و سرمایه‌گذاری استفاده می‌کند و بقیه آن درآمد کارگران است.

مالکیت توسط کل مردم، برعکس، به معنای مالکیت کل جامعه است، نه فقط بخشی از آن. چنین مؤسساتی تحت برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی مستقیم مرکزی قرار دارند. محصولات آن‌ها متعلق به کل جامعه است و می‌تواند بر اساس نیاز در سراسر سیستم واحدهای تحت مالکیت کل مردم توزیع شود. از آنجا که این واحدهای تولیدی به‌عنوان یک واحد حسابداری یکپارچه در نظر گرفته می‌شوند، سود یا زیان یک واحد تولیدی فردی بر سرمایه‌گذاری در آن یا درآمد کارگران آن تأثیری ندارد.

در سال ۱۹۷۳، صنعت تحت مالکیت کل مردم ٪۹۷ از کل دارایی‌های ثابت، ٪۶۳ از جمعیت مشغول به صنعت و ٪۸۶ از کل تولید صنعتی را تشکیل می‌داد. صنعت تحت مالکیت جمعی ٪۳ از دارایی‌های ثابت، ٪۳۶٫۲ از نیروی کار صنعتی و ٪۱۴ از کل تولید را شامل می‌شد. صنایع دستی فردی ٪۸ باقی‌مانده را تشکیل می‌داد. در بخش تجارت، ٪۹۲٫۵ از فروش خرده‌فروشی تحت مالکیت کل مردم بود و واحدهای جمعی ٪۷٫۳ از کل فروش خرده‌فروشی را شامل می‌شدند. در بخش کشاورزی، با این حال، ۸۰ تا ٪۹۰ وسایل تولید هنوز تحت مالکیت جمعی بودند.

[[۳]]جنبش اصلاحات ارضی به‌طور مشخص به کمپین اصلاحات زمین پس از آزادی در سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۲ اشاره دارد. تعاونی‌های تولیدکنندگان کشاورزی عمدتاً در جریان اوج جمعی‌سازی در سال‌های ۱۹۵۵ و اوایل ۱۹۵۶ تأسیس شدند. کمون‌های مردم در سراسر چین در پاییز ۱۹۵۸ در مراحل ابتدایی جهش بزرگ سازمان‌دهی شدند.

[[٤]]سرمایه‌داری کمپرادور به مؤسسات تجاری خارجی در چین گفته می‌شود که توسط چینی‌ها اداره می‌شدند و به منافع خارجی خدمت می‌کردند.

[[٥]]برای بحث‌های رفیق مائو درباره اهمیت سرمایه بوروکراتیک و سیاست نسبت به آن در آن زمان، نگاه کنید به: «وضعیت کنونی و وظایف ما»، ۲۵ دسامبر ۱۹۴۷ و «گزارش به دومین جلسه هفتمین کمیته مرکزی»، ۵ مارس ۱۹۴۹، در آثار منتخب مائو تسه‌تونگ، جلد ۴، صفحات ۱۶۷-۱۶۸ و ۳۶۱-۳۷۵.

[[٦]]در اینجا رفیق مائو به فعالیت‌های چانگ پو-چون (Zhang Pojun) و لو لونگ-چی (Luo Longji) اشاره دارد. در تابستان ۱۹۵۷، چانگ پیشنهاد داد تا قدرت بیشتری به کنفرانس مشورتی سیاسی مردم چین داده شود، که عمدتاً از اعضای احزاب دموکراتیک مختلف تشکیل شده بود. این واحد به‌عنوان یک «مجلس علیا» با حق وتو بر کنگره ملی مردم که تحت سلطه حزب کمونیست چین بود، عمل می‌کرد. لو مجموعه‌ای از «کمیته‌های بازسازی» پیشنهاد کرد تا رفتار با افراد دموکراتیک را بررسی کند، کسانی که او استدلال می‌کرد در کمپین‌های ضدانقلاب اولیه دهه ۱۹۵۰ به‌طور ناعادلانه با آن‌ها رفتار شده بود.

[[٧]]بهره ثابت بخشی مشخص از استراتژی حزب کمونیست چین برای «خریدن» بورژوازی ملی بود. پس از آزادی، سیاست نسبت به آنان چند مرحله داشت. مرحله اول، سفارش‌های دولت به مؤسسات خصوصی برای تولید و پردازش و خرید و توزیع یکپارچه محصولات تولیدی این مؤسسات بود. پس از کمپین اصلاحات در صنعت خصوصی در سال ۱۹۵۲، مرحله دوم «تقسیم سود به چهار سهم» اجرا شد. چهار سهم نسبتاً برابر عبارت بودند از: ۱) مالیات پرداختی به دولت؛ ۲) کمک به صندوق رفاه کارگران؛ ۳) صندوق توسعه مؤسسات؛ و ۴) سود برای سرمایه‌داران.

مرحله سوم اجرای مالکیت مشترک دولت-خصوصی بود، ابتدا برای مؤسسات فردی و سپس برای کل صنایع. در این «بلندترین مرحله سرمایه‌داری دولتی»، درآمد سرمایه‌داران از درآمدی که برای کارشان در واحدها دریافت می‌کردند و از «بهره ثابت» تأمین می‌شد. بهره ثابت به مدت بیست سال و با نرخ سالانه ٪۵ ارزش دارایی‌های مؤسسات پرداخت می‌شد، صرف‌نظر از سود یا زیان سالانه هر مؤسسه. پرداخت بهره ثابت در دوره انقلاب فرهنگی پایان یافت.

[[٨]]سیاست خرید و تأمین یکپارچه به این معنا بود که دولت محصولات مشخصی را به قیمت‌های ثابت خریداری می‌کرد و به این ترتیب بازار خصوصی و شرایط سودجویی در این کالاها از بین می‌رفت.

خرید و تأمین یکپارچه غله، روغن خوراکی و دانه‌های روغنی در مارس ۱۹۵۴ آغاز شد و در سپتامبر ۱۹۵۴ این سیاست برای پنبه و پارچه پنبه‌ای اجرا شد.

در نظام خرید و تأمین یکپارچه، سه دسته کالا وجود دارد:
۱ (کالاهای دسته اول (که تا آوریل ۱۹۵۹ شامل ۳۸ محصول بود) به شرکت‌های دولتی به قیمت ثابت فروخته می‌شوند.
۲ (کالاهای دسته دوم (۲۹۳ محصول تا آوریل ۱۹۵۹) بر اساس سهمیه و قرارداد به دولت فروخته می‌شوند. تولید بالاتر از سهمیه می‌تواند، اما لزوماً نباید، به دولت فروخته شود.
۳ (کالاهای دسته سوم (کالاهایی که در دسته اول یا دوم نیستند) هنوز می‌توانند در بازار به فروش برسند.

» [[۹]]سرخ و متخصص» یک وحدت تضادها در ساختن جامعه سوسیالیستی را توصیف می‌کند. سرخ بودن به جنبه‌های سیاسی و ایدئولوژیک کار اشاره دارد؛ تخصصی بودن به جنبه‌های فنی کار. هر دو جنبه برای تمام کارها ضروری‌اند. اما مطابق با استدلال او که هر تضاد باید یک جنبه اصلی داشته باشد، رفیق مائو مدت‌هاست که گفته است: «کار ایدئولوژیک و سیاسی تضمین است... 'روح'» کار اقتصادی و فنی. از سوی دیگر، اگر سرخ بودن بر تخصصی بودن غلبه کند، وحدت تضادها از بین می‌رود و وظیفه ساختن سوسیالیسم غیرممکن می‌شود.

[[۱۰]]در مارس ۱۹۴۹ حزب کمونیست چین شروع به سازمان‌دهی کنفرانس مشورتی سیاسی مردم کرد که نماینده ۲۳ حزب و گروه بود. در سپتامبر ۱۹۴۹، کمیته مقدماتی این کنفرانس تشکیل جلسه داد و برنامه مشترک (بیانیه عمومی اهداف دولت جدید) و قانون اساسی جمهوری خلق مرکزی را تصویب کرد که طبقه کارگر را رهبران جمهوری قرار می‌داد. پس از آن، کنگره ملی مردم که نخستین بار در ۱۹۵۴ تشکیل شد، به‌عنوان مرجع بلندمدت قانون‌گذاری ملی در چین تثبیت گردید.

[[۱۱]]یک دلار چینی (یوان) معادل ۰٫۵۳ دلار آمریکاست (آوریل ۱۹۷۷). ارزش یوان در حدود ۰٫۵۰ دلار آمریکا برای بیش از بیست سال ثابت بوده و تغییرات عمدتاً به دلیل کاهش ارزش دلار آمریکا رخ داده است.

[[۱۲]]در اینجا رفیق مائو احتمالاً به تجربیات خود در جریان جهش بزرگ اشاره دارد. در ووچانگ (Wuzhang)در نوامبر ۱۹۵۸، رفیق مائو اعتراف کرد که در کنفرانس پیتایهو (Beitaihe) در آگوست ۱۹۵۸، در اوج شور و اشتیاق برای جهش بزرگ، اشتباهی مشابه کرده و تنها به نیاز توجه کرده، نه ظرفیت را.

[[۱۳]]این فرم‌بندی تضادهای حیاتی در سخنرانی رفیق مائو در آوریل ۱۹۵۶، با عنوان «درباره ده رابطه عمده»، موجود است.

[[١٤]]تیم‌های کمک متقابل یک شکل اولیه سازمان‌دهی کشاورزی جمعی بودند. بر اساس سنت‌های مشارکت فصلی کار دهقانان در بخش‌هایی از چین، این تیم‌ها در اوایل دهه ۱۹۵۰ به‌طور گسترده اجرا شدند. در سال ۱۹۵۵، نزدیک به ۶۰ درصد خانواده‌های دهقانان چین در این تیم‌ها بودند.

این تیم‌ها در ۱۹۵۵ توسط تعاونی‌های ابتدایی تولیدکنندگان کشاورزی (APC) جایگزین شدند. هر APC شامل چند تیم کمک متقابل بود؛ زمین و سایر وسایل سرمایه‌ای همچنان خصوصی بودند، اما منابع دیگر جمع‌آوری شده و طبق برنامه‌های سالانه تصمیم‌گیری تعاونی مورد استفاده قرار می‌گرفت. تا ژوئن ۱۹۵۶، با این حال، ۶۳ درصد خانواده‌های دهقانان بهAPC های پیشرفته‌تر ارتقا یافتند که در آن‌ها زمین، نیروی کار و وسایل تولید به‌صورت مشترک اداره می‌شد.
[[۱۵]]چانگ تیِن‌پِی (Zhung Dian-pei) منتقد فیلم در اواسط دهه ۱۹۵۰ بود که بعداً در جریان ضدحزبی و ضدسوسیالیستی سال ۱۹۵۷ شرکت کرد.

[[١٦]]کمپاین «سه ضد (Sanfan) «که از شمال‌شرق در آگوست ۱۹۵۱ و به‌صورت ملی در ژانویه ۱۹۵۲ آغاز شد، علیه فساد، اسراف و بروکراتیزم در میان کارمندان دولتی بود، که بسیاری از آنان هنوز از رژیم ملی‌گرا به جا مانده بودند. کمپاین «پنج ضد (Wufan) «علیه بورژوازی ملی بود. تمرکز مشخص آن بر حذف رشوه، دزدی اموال دولتی، فرار مالیاتی، سرقت اسرار اقتصادی دولت و اختلاس در اجرای قراردادهای دولتی بود.

[[۱۷]]در اینجا رفیق مائو به انتقادهای جناح راست از حزب کمونیست چین در دوره «شکوفایی و رقابت» بهار ۱۹۵۷ اشاره دارد، درست پس از اینکه او سخنرانی خود با عنوان «درباره برخورد صحیح با تضادها میان مردم» را در فوریه ۱۹۵۷ ایراد کرده بود.

[[۱۸]]در ژوئیه ۱۹۵۹، در کنفرانس لوشان، گروهی از رهبران حزب به رهبری وزیر دفاع وقت پِنگ تِه‌هُوای (Peng De-huai) جهش بزرگ و رهبری آن را «افراط‌گرایی بورژوازی خرد» انتقاد کردند. آن‌ها استدلال کردند که این کار آسیب بیشتری نسبت به سود رسانده است. پس از مبارزه‌ای بزرگ در اجلاس کامل، پِنگ و دیگر راست‌گرایان از پست‌های مسئولیت خود در حزب و دولت کنار گذاشته شدند.

[[۱۹]]استدلالی که در کتاب درسی ارائه شده مبنی بر اینکه انقلاب سوسیالیستی در جبهه‌های ایدئولوژیک و سیاسی در سال ۱۹۵۷ پایان یافته است، مشابه استدلال موجود در قطعنامه کنگره هشتم حزب در ۱۹۵۶ است. یعنی تضاد اصلی در چین دیگر بین بورژوازی و پرولتاریا نبود، بلکه بین روابط تولید پیشرفته (جبهه‌های ایدئولوژیک و سیاسی که انقلاب در آن‌ها «به پایان رسید») و نیروهای عقب‌مانده تولید بود.

[[۲۰]]نرخ انباشت ۴۵ درصدی که توسط رفیق مائو ذکر شده، نرخ بسیار بالایی است که برای نشان دادن وضعیت نمونه پیشرفته به کار رفته است. در جریان جهش بزرگ، رفیق مائو همواره با نرخ‌های بیش از حد انباشت که انگیزه دهقانان برای تولید را کاهش می‌داد، مخالفت کرده است. به‌طور کلی، او تقسیم‌بندی زیر را برای تولید کشاورزی تجویز کرد: مالیات (۷ درصد)، هزینه‌های تولید (۲۰ درصد)، انباشت (۱۸ درصد)، توزیع به مردم (۵۵ درصد.(

[[۲۱]]منشور هشت‌حرفی کشاورزی، که در جریان جهش بزرگ تبلیغ شد، بر توجه به آب، کود، خاک (حفاظت)، بذر (انتخاب)، نزدیکی (در کاشت)، حفاظت (از گیاهان)، وسایل و مدیریت (مزارع) تأکید داشت.

[[۲۲]]در اینجا رفیق مائو به پایه پنجم در سیستم هشت‌پایه دستمزد کنونی چین اشاره دارد.

[[۲۳]]در جریان جنگ آزادی، کادرها کالاها را بر اساس نیاز دریافت می‌کردند، نه بر اساس کار انجام شده. این کالاها مستقیماً برای استفاده توزیع می‌شدند و نه از طریق هیچ مکانیزم بازار مبتنی بر ارزش مبادله. با این حال، در این شرایط نیازها به‌طور نسبتاً محدود تعریف می‌شدند.

[[۲٤]]خط توده‌ها (Mass Line) روش رهبری است که حزب کمونیست چین تلاش می‌کند به آن دست یابد. فرمول کلاسیک آن توسط رفیق مائو چنین بیان شده است:
در همه کارهای عملی حزب ما، هر رهبری درست لزوماً «از توده‌ها، برای توده‌ها» است. این بدان معناست که: ایده‌های توده‌ها (ایده‌های پراکنده و نامنسجم) گرفته شود و متمرکز گردد (از طریق مطالعه به ایده‌های متمرکز و نظام‌مند تبدیل شود)، سپس به توده‌ها رفته و این ایده‌ها تبیین و توضیح شود تا توده‌ها آن‌ها را به‌عنوان ایده‌های خود بپذیرند، به آن‌ها پایبند شوند و آن‌ها را به عمل درآورند، و صحت این ایده‌ها در عمل آزمایش شود. سپس دوباره ایده‌ها از توده‌ها جمع‌آوری شده و دوباره به توده‌ها برده شود تا ایده‌ها حفظ شده و اجرا گردند. این چرخه بی‌پایان بارها و بارها تکرار می‌شود، و هر بار ایده‌ها درست‌تر، فعال‌تر و غنی‌تر می‌شوند.
منبع: «برخی پرسش‌ها درباره روش‌های رهبری»، ۱ ژوئن ۱۹۴۳، مجموعه آثار، جلد ۳، ص ۱۱۹.

[[۲۵]]رفیق مائو بار دیگر به کنفرانس لوشان در ژوئیه–اوت ۱۹۵۹ اشاره دارد که در آن تضاد با پِنگ تِه‌هُوای برجسته شد.

یادداشت‌های تکمیلی

[[۱]]چو یوان (Qu Yuan) یک اشراف‌زاده در دوره ژو بود که در آغاز قرن سوم پیش از میلاد زندگی می‌کرد. پس از اینکه از دربار سلطنتی برکنار شد، Li Sao را نوشت، اثری تمثیلی و خیال‌انگیز درباره جستجوی یک حاکم عادل. او در نهایت از روی ناامیدی خود را غرق کرد.

» [[۲]]سه تحول» به تحول در کشاورزی، صنایع خصوصی و تولید صنایع دستی اشاره دارد.

[[۳]]برنامه چهل ماده‌ای نمایانگر یک طرح برای توسعه کشاورزی بود که رفیق مائو از آن حمایت می‌کرد. این چهل ماده بر اتکا به تولید کشاورزی و بازار داخلی کشاورزی، به جای بازارهای خارجی، برای فراهم کردن انباشت اولیه لازم جهت صنعتی‌سازی چین تأکید داشت. همچنین مواد برنامه بر تغییر روابط تولید به عنوان شرط توسعه بیشتر نیروهای تولید و افزایش همکاری‌های جمعی تأکید می‌کرد. اکثریت دهقانان از طریق این روند درآمد خود را افزایش می‌دادند. اگرچه این چهل ماده در طول سال ۱۹۵۶ و بیشتر سال ۱۹۵۷ کنار گذاشته شد، اما بخشی جدایی‌ناپذیر از جهش بزرگ به جلو شد.

[[٤]]همان‌طور که رفیق مائو اشاره می‌کند، مجموعه‌ای از جلسات از نوامبر ۱۹۵۸ تا اوایل ۱۹۵۹ برگزار شد. در این جلسات اشتباهات جهش بزرگ مورد انتقاد قرار گرفت و تلاش شد تا آن‌ها اصلاح شوند. با این حال، تنها پس از اینکه این اشتباهات نقد و اصلاح شدند، در جولای ۱۹۵۹، راست‌گرایان حمله‌ای فرصت‌طلبانه به جهش بزرگ و رهبری حامی آن آغاز کردند. این برداشت از انتقادهای راست‌گرایان در عناوین دو سخنرانی رفیق مائو در کنفرانس لوشان منعکس شد: «چرا راست فرصت‌طلب اکنون حمله می‌کند؟» و «سلاح‌های ماشینی، خمپاره‌ها و چیزهای دیگر» (که ماهیت خصمانه این حمله را نشان می‌دهد.(

[[٥]]قانون اساسی آهن و فولاد ما آنشان به قانون اقتدارگرایانه کارخانه آهن و فولاد ماگنیتوگورسک شوروی اشاره دارد، که کارخانه آنشان، پیشرفته‌ترین کارخانه آهن و فولاد چین، در دهه ۱۹۵۰ اتخاذ کرده بود. این قانون تا سال ۱۹۵۸ بی‌چالش باقی ماند. در جریان جهش بزرگ، اصول «یک نفر فرمانده و فناوری فرمانده» ما–آن به گزارش رهبری مرکزی مورد چالش قرار گرفت.
تا مارس ۱۹۶۰، با مشارکت رفیق مائو، قانون اساسی جدید آنشان نوشته شد. این قانون پنج اصل زیر را ترکیب می‌کرد:
۱ .سیاست فرماندهی؛
۲ .تقویت رهبری حزب؛
۳ .راه‌اندازی جنبش‌های بزرگ مردمی؛
۴ .اجرای «دو مشارکت، یک اصلاح، سه ترکیب» (مشارکت کادرها در کار تولید و مشارکت کارگران در مدیریت؛ اصلاح قوانین غیرمنطقی و قدیمی؛ همکاری بین کارگران، کادرها و تکنسین‌ها(؛
۵ .پیشروی کامل با نوآوری‌های فنی و انقلاب فنی.
اگرچه رفیق مائو صدور، انتشار و اجرای قانون اساسی جدید آنشان در مارس ۱۹۶۰ را تأیید کرد، تا زمان انقلاب فرهنگی به شکل گسترده‌ای منتشر نشد.
[[٦]]یک کتّی (catty) برابر با ۱/۱ پوند است.

[[*]]در مقاله «چند سؤال درباره سیاست زمین شوروی» (دسامبر ۱۹۲۹)، استالین گفت: «در سال ۱۹۲۷ دهقانان ثروتمند بیش از ۶۰۰ میلیون فود (واحد غذایی) غله تولید کردند که از این میزان ۱۳۰ میلیون از طریق مبادلات روستایی فروخته شد. این یک نیروی قابل توجه است که نمی‌توانیم آن را نادیده

بگیریم. بگویید، در آن زمان مزرعه‌های جمعی و دولتی ما چقدر تولید کرده بودند؟ حدود ۸۰ میلیون فود، که ۳۰ میلیون آن غله کالایی بود«.
بنابراین استالین تصمیم گرفت: «در این شرایط نمی‌توانیم به طور قاطع به دهقانان ثروتمند حمله کنیم.» و ادامه داد: «اکنون ما پایه مادی کافی برای حمله به آن‌ها داریم.» دلیل آن این بود که در سال ۱۹۲۹ مزرعه‌های جمعی و دولتی دست‌کم ۴۰۰ میلیون فود تولید کردند که بیش از ۱۳۰ میلیون آن غله کالایی بود.
(یوسف استالین، آثار کامل، جلد ۱۲، ص ۱۴۲).

دربارهٔ «مسائل اقتصادی سوسیالیسم در شوروی»

نوامبر ۱۹۵۸

کمیته‌های ولایتی و منطقه‌ای باید این کتاب را مطالعه کنند. در گذشته همه آن را می‌خواندند بدون اینکه تأثیر عمیقی بگیرند. این کتاب باید همراه با شرایط واقعی چین مطالعه شود. سه فصل اول دارای مطالب زیادی است که ارزش توجه دارد و بسیاری از آن‌ها درست است، اگرچه در برخی موارد شاید خود استالین چیزها را به وضوح بیان نکرده باشد. برای مثال، در فصل اول او فقط چند نکته دربارهٔ قوانین عینی و چگونگی برنامه‌ریزی اقتصاد گفته است، بدون اینکه ایده‌های خود را باز کند؛ یا ممکن است در نظر او برنامه‌ریزی اقتصادی شوروی قبلاً اصول حاکم بر اقتصاد را منعکس می‌کرد.

در مورد صنایع سنگین، صنایع سبک و کشاورزی، اتحاد جماهیر شوروی به دو مورد اول توجه کافی نکرد و این امر باعث زیان شد. علاوه بر این، آن‌ها کار خوبی در ترکیب منافع فوری و بلندمدت مردم انجام ندادند و در کل «روی یک پا راه رفتند». مقایسه برنامه‌ریزی: بالاخره کدام ما بهتر توانسته‌ایم «توسعه متوازن برنامه‌ریزی‌شده» را انطباق دهیم؟

نکتهٔ دیگر: استالین فقط بر فناوری و کادر فنی تأکید داشت. او هیچ توجهی به سیاست و توده‌ها نکرد. این هم «راه رفتن روی یک پا» است! و در صنعت، وقتی که فقط بر صنعت سنگین توجه می‌شود و نه بر صنعت سبک، همین مشکل وجود دارد. علاوه بر این، او جنبه‌های اصلی تضادها میان بخش‌های مختلف صنایع سنگین را بیان نکرد. اهمیت صنایع سنگین را بزرگ جلوه داد و گفت که فولاد اساس است و ماشین‌آلات روح و قلب کار. موضع ما این است که غله ستون کشاورزی است و فولاد ستون صنعت؛ و

اگر فولاد فراهم شود، صنایع ماشین‌آلات نیز دنبال خواهد شد. استالین سؤال‌هایی در فصل اول مطرح کرده است، اصول حاکم بر اقتصاد را پیشنهاد کرده، اما پاسخ‌های رضایت‌بخشی ارائه نکرده است.

در فصل دوم او دربارهٔ کالاها و در فصل سوم دربارهٔ قانون ارزش بحث کرده است. نسبتاً، بسیاری از دیدگاه‌های بیان‌شده را می‌پسندم. تقسیم تولید به دو بخش اصلی و گفتن اینکه وسایل تولید کالا نیستند، ارزش مطالعه دارد.

نظر من دربارهٔ آخرین نامهٔ ضمیمه کاملاً نادرست است. این نامه نگرانی عمیقی را نشان می‌دهد و باور دارد که دهقانان نمی‌توانند وسایل کشاورزی را آزاد کنند و آن را حفظ خواهند کرد. از یک طرف استالین می‌گوید وسایل تولید متعلق به مالکیت دولتی است، و از طرف دیگر می‌گوید دهقانان نمی‌توانند آن را حفظ کنند. واقعیت این است که او خود را فریب می‌دهد. دولت کنترل بسیار سخت و انعطاف‌ناپذیری بر دهقانان داشت.

در مورد دوگذار، استالین نتوانست راه‌ها و روش‌های مناسب را پیدا کند، که برای او یک مسئلهٔ vexing و دردسرساز بود.

سرمایه‌داری شکل کالا را باقی گذاشته است، و ما برای مدتی باید آن را حفظ کنیم. قوانین تبادل کالا که ارزش را تنظیم می‌کنند، در تولید ما نقش تنظیم‌کننده ندارند. این نقش توسط برنامه‌ریزی، توسط جهش بزرگ تحت برنامه‌ریزی، و توسط سیاست در رهبری انجام می‌شود. استالین فقط دربارهٔ روابط تولید صحبت می‌کند، نه دربارهٔ زیرساختار ایدئولوژیک، و نه دربارهٔ رابطهٔ میان زیرساختار و پایهٔ اقتصادی. کادرهای چینی در تولید شرکت دارند؛ کارگران در مدیریت مشارکت می‌کنند. فرستادن کادرها به سطوح پایین‌تر برای آموزش و پرورش، کنار گذاشتن قوانین و مقررات قدیمی — همهٔ این‌ها مربوط به زیرساختار و ایدئولوژی است. استالین فقط اقتصاد را ذکر می‌کند، نه سیاست را. ممکن است دربارهٔ کار بی‌خود سخن بگوید، اما در واقع حتی یک ساعت اضافهٔ کار هم به سختی داده می‌شود. هیچ نشانی از ایثار واقعی وجود ندارد. نقش مردم، نقش کارگر — این‌ها ذکر نشده است. اگر حرکت کمونیستی وجود نداشت، تصور گذار به کمونیسم دشوار بود. عبارت «همهٔ مردم برای من، من برای همهٔ مردم» مناسب نیست. در نهایت همه چیز به خود فرد وصل می‌شود. برخی می‌گویند مارکس گفته است. اگر گفته باشد، ما نباید از آن تبلیغ بسازیم. «همهٔ مردم برای من» یعنی همه برای من، فرد. «من برای همه» خوب، شما برای چند نفر می‌توانید باشید؟

حق بورژوازی به شکل قانون و آموزش بورژوایی ظهور می‌یابد. ما می‌خواهیم بخشی از ایدئولوژی حق بورژوازی، حالت اربابی، سه سبک [دیوان‌سالاری، فرقه‌ای و ذهنی] و پنج رفتار [پرطمطراق، مغرور، بی‌اعتنا، افراطی، و ارزشمندنمایی] را نابود کنیم. اما گردش کالا، شکل کالا، قانون ارزش — این‌ها، با اینکه دسته‌بندی‌های بورژوایی هستند — نمی‌توانند به طور کلی نابود شوند. اگر اکنون تبلیغ برای حذف کامل ایدئولوژی حق بورژوازی کنیم، موضع معقولی نخواهد بود، این را در ذهن داشته باشید.

در جامعهٔ سوسیالیستی چند نفر — زمین‌داران، دهقانان ثروتمند، راست‌گراها — که طرفدار سرمایه‌داری هستند و آن را ترویج می‌کنند، وجود دارند. اما اکثریت قریب به اتفاق به گذار به کمونیسم می‌اندیشند. با این حال، این کار باید مرحله به مرحله انجام شود. شما نمی‌توانید در یک قدم به بهشت برسید. نمونهٔ آن کمیون‌های مردم: از یک طرف، باید تولید خودکفا را توسعه دهند، و از طرف دیگر، تبادل کالا. ما از تبادل کالا و قانون ارزش به عنوان ابزارهایی برای توسعهٔ تولید و تسهیل گذار استفاده می‌کنیم.

ما ملتی هستیم که تولید کالای ما بسیار عقب است. سال گذشته ۳/۷ تریلیون کتّی غله تولید کردیم. از این مقدار، غلهٔ کالایی تقریباً ۸۰۰ تا ۹۰۰ میلیارد کتّی بود. به جز غله، محصولات صنعتی مانند پنبه و کنف نیز توسعه نیافته‌اند. بنابراین ما باید این مرحلهٔ [کالایی] توسعه را داشته باشیم. در حال حاضر هنوز شهرستان‌های زیادی وجود دارند که برای غذا هزینه‌ای دریافت نمی‌کنند، اما نمی‌توانند دستمزد بپردازند. در هوبه‌ی سه شهرستان چنین وضعیتی دارند و یک شهرستان دیگر می‌تواند دستمزد بدهد، اما زیاد نیست: سه یا پنج یوان. بنابراین هنوز باید تولید را توسعه دهیم، چیزهایی را که غیر از غله قابل فروش باشند، توسعه دهیم. در کنفرانس کشاورزی سیان به این نکته به اندازهٔ کافی توجه نشد.

خلاصه، ما ملتی هستیم که تجارت ما توسعه نیافته است، و با این حال در بسیاری جهات وارد سوسیالیسم شده‌ایم. ما باید بخشی از حق بورژوازی را حذف کنیم، اما تولید و تبادل کالا هنوز باید حفظ شود. اکنون تمایلی وجود دارد که هرچه زودتر کمونیسم بیاید بهتر است. برخی پیشنهاد می‌کنند که در فقط سه یا پنج سال گذار را انجام خواهیم داد. در شهرستان فان، شاندونگ، پیشنهاد شد که چهار سال شاید کمی کند باشد!

در حال حاضر برخی اقتصاددانان هستند که به اقتصاد علاقه‌ای ندارند — یاروشنکو یکی از آنهاست. فعلاً و تا مدتی در آینده، ما مجبوریم تخصیص و توزیع به کمیون‌ها را گسترش دهیم. و همچنین مجبوریم

تولید کالایی را توسعه دهیم. در غیر این صورت قادر نخواهیم بود دستمزد بپردازیم یا سطح زندگی را بهبود ببخشیم. برخی از رفقای ما دچار سوءتفاهمی شده‌اند، هنگامی که با کالا و تولید کالایی مواجه می‌شوند، می‌خواهند هر روز حق بورژوازی را نابود کنند، مثلاً می‌گویند دستمزد، درجات و غیره برای سیستم تأمین رایگان مضر است. در سال ۱۹۵۳، ما سیستم تأمین رایگان را به سیستم دستمزدی تغییر دادیم.

این رویکرد اساساً درست بود. ما مجبور بودیم یک قدم به عقب برداریم. اما مشکلی بود: ما همچنین در مسئلهٔ درجات یک قدم به عقب برداشتیم. نتیجه این شد که جنجالی بر سر این مسئله ایجاد شد. پس از دوره‌ای از اصلاحات، درجات کاهش یافتند. سیستم درجه رابطهٔ پدر-پسر است، رابطهٔ گربه و موش است. این باید روز به روز مورد حمله قرار گیرد. فرستادن کادرها به سطوح پایین‌تر، ادارهٔ مزرعه‌های آزمایشی — این‌ها روش‌هایی برای تغییر سیستم درجه هستند؛ در غیر این صورت، هیچ جهش بزرگی ممکن نخواهد بود!

در کمیون‌های شهری مردم، سرمایه‌داران می‌توانند وارد شوند و به عنوان پرسنل خدمت کنند. اما برچسب سرمایه‌داری باید روی آن‌ها باقی بماند. در مورد سوسیالیسم و کمونیسم، منظور از ساختن سوسیالیسم چیست؟ ما دو نکته را مطرح می‌کنیم:

۱ (تجلی متمرکز ساختن سوسیالیسم، واقعی کردن مالکیت عمومی فراگیر و سوسیالیستی است.
۲ (ساختن سوسیالیسم به معنای تبدیل مالکیت جمعی کمیون به مالکیت عمومی است.

برخی رفقا با تفکیک این دو نوع نظام مالکیت موافق نیستند، انگار که کمیون‌ها کاملاً عمومی هستند. در واقع دو سیستم وجود دارد. یک نوع مالکیت عمومی است، مانند کارخانه‌های آهن و فولاد آنشان، و نوع دیگر مالکیت جمعی بزرگ کمیون است. اگر ما این تفاوت را مطرح نکنیم، ساخت سوسیالیسم چه فایده‌ای دارد؟ استالین وقتی دربارهٔ سه شرط صحبت می‌کند، این خط را کشیده است. این سه شرط بنیادی معنا دارند و می‌توان آن‌ها را چنین خلاصه کرد: افزایش تولید اجتماعی؛ ارتقای مالکیت جمعی به مالکیت عمومی؛ گذار از تبادل کالا به تبادل محصولات، از ارزش تبادلی به ارزش مصرفی.

در مورد این دو نکتهٔ فوق، ما چینی‌ها (۱) تولید را گسترش می‌دهیم و سعی می‌کنیم آن را افزایش دهیم، همزمان با ترویج صنعت و کشاورزی با اولویت دادن به توسعهٔ صنایع سنگین؛ و (۲) مالکیت جمعی

کوچک را به مالکیت عمومی و سپس به مالکیت عمومی فراگیر ارتقا می‌دهیم. کسانی که این تفاوت‌ها [میان انواع مالکیت] را نمی‌پذیرند، به نظر می‌رسد معتقدند که ما قبلاً به مالکیت عمومی رسیده‌ایم. این نادرست است. استالین دربارهٔ فرهنگ صحبت می‌کرد وقتی سه شرط را پیشنهاد کرد، توسعهٔ فیزیکی و آموزش همهٔ مردم. برای این منظور او چهار شرط پیشنهاد کرد:

الف) شش ساعت کار در روز؛
ب) ترکیب آموزش فنی با کار؛
ج) بهبود شرایط مسکونی؛
د) افزایش دستمزدها.

افزایش دستمزد و کاهش قیمت‌ها در اینجا بسیار مفید است، اما شرایط سیاسی غایب هستند.

تمام این شرایط اساساً برای افزایش تولید است. وقتی تولید فراوان شد، حل مسئلهٔ ارتقای مالکیت جمعی به مالکیت عمومی آسان‌تر خواهد بود. برای افزایش تولید، ما نیاز داریم به «بیشتر! سریع‌تر! بهتر! اقتصادی‌تر!» و برای این، ما به سیاست در رهبری، چهار ارتقای همزمان، کمپین‌های اصلاح، نابودی ایدئولوژی حق بورژوازی نیاز داریم. به این‌ها کمیون‌های مردم را اضافه کنید و تحقق «بیشتر! سریع‌تر! بهتر! اقتصادی‌تر!» آسان‌تر می‌شود.

پیامدهای مالکیت عمومی فراگیر چیست؟ دو مورد است:
۱ (وسایل تولید جامعه متعلق به کل مردم است؛
۲ (تولیدات جامعه متعلق به کل مردم است.

ویژگی کمیون مردم این است که سطح بنیادی است که در آن صنعت، کشاورزی، نظامی، آموزش و تجارت باید در ساختار اجتماعی ما یکپارچه شوند. در حال حاضر این سطح سازمان اداری پایه است. شبه‌نظامیان با تهدیدهای خارجی، به ویژه از سوی امپریالیست‌ها، مقابله می‌کنند. کمیون بهترین شکل سازمانی برای اجرای دو گذار است: از سوسیالیستی (حال حاضر) به مالکیت عمومی فراگیر، و از مالکیت عمومی فراگیر به مالکیت کمونیستی. در آینده، وقتی گذارها کامل شد، کمیون مکانیزم بنیادی جامعهٔ کمونیستی خواهد بود.

]ارجاع‌های داده شده در اینجا از منابعی غیر از پروژهٔ مستندات مائویستی نیز جمع‌آوری شده‌اند. — تدوین‌کننده،[.MIA

[۱]کتاب مورد بحث در این نقد، مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد شوروی نوشتهٔ ج. و. استالین است. محتوای کامل این اثر از طریق آرشیو مرجع جوزف استالین در دسترس است. نسخهٔ آرشیو اینترنتی مارکسیست‌ها از مسائل اقتصادی، رونویسی از چاپخانهٔ زبان‌های خارجی، پکن: ۱۹۷۲ (چاپ نخست) است.

تاریخ این سند در ویرایش ۱۹۶۷ از آثار منتخب، جلد ششم ۱۹۵۹ ذکر شده است. ویرایش ۱۹۶۹ آن را ۱۹۵۸ نشان می‌دهد. در نوامبر ۱۹۵۹ کنفرانس چنگ‌ژو وجود نداشت، اما در نوامبر ۱۹۵۸ یک کنفرانس برگزار شد. احتمالاً این سند به آن زمان قبلی تعلق دارد.

[۲]پاسخ به رفقای A. V. Sanina وV. G. Venzher ، شامل در مسائل اقتصادی.

[۳]دریافت‌کنندهٔ دومین نامهٔ استالین، شامل در مسائل اقتصادی.

[٤]سیستم دستمزد که در سال ۱۹۵۳ برقرار شد، بیشتر بر انگیزه‌های کوتاه‌مدت مادی فردی تأکید داشت. این سیستم یک ساختار هشت‌درجه‌ای از امتیازهای دستمزد داشت که از ۱۳۹ تا ۳۹۰ امتیاز در ماه متغیر بود. کار مشابه در مناطق مختلف امتیازهای یکسانی می‌گرفت، اما ارزش امتیازهای کاری بسته به هزینه‌های زندگی منطقه متفاوت بود. تا سال ۱۹۵۶، سیستم امتیاز دستمزد با سیستم دستمزدی جایگزین شد، اما ساختار هشت‌درجه‌ای حفظ شد.

[٥]مزرعه‌های آزمایشی برای توسعهٔ تکنیک‌های نو و پیشرفته، مانند کاشت فشرده، کاشت زودهنگام، شخم عمیق و غیره ایجاد شدند. اگر این تکنیک‌ها موفق به افزایش تولید می‌شدند، در سراسر چین ترویج می‌شدند. با افزایش تولید و در نتیجه افزایش مجموع دستمزدها، مفهوم مزرعهٔ آزمایشی می‌توانست پایهٔ ایدئولوژیک سیستم دستمزد درجه‌بندی شده را با نشان دادن اینکه متخصصان می‌توانند از دهقانان بیاموزند، تضعیف کند.

[٦]این همان است، به زبان چینی، با مالکیت متعلق به کل مردم.

نقد کتاب مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد شوروی اثر استالین

[منبع: زنده باد اندیشهٔ مائو زدونگ، نشرات گارد سرخ]

کتاب استالین از ابتدا تا انتها هیچ چیزی دربارهٔ روبنای سیاسی و ایدئولوژیک نمی‌گوید. این کتاب به مردم توجه ندارد؛ به اشیاء می‌پردازد، نه انسان‌ها. آیا نوع سیستم تأمین کالاهای مصرفی به توسعهٔ اقتصادی کمک می‌کند یا خیر؟ او حداقل باید به این موضوع اشاره می‌کرد. آیا تولید کالایی بهتر است یا بهتر نیست؟ همه باید این را مطالعه کنند. دیدگاه استالین در آخرین نامه‌اش تقریباً به طور کامل اشتباه است. اشتباه اساسی او عدم اعتماد به دهقانان است.

برخی از بخش‌های فصل اول، دوم و سوم درست است؛ اما بخش‌های دیگر می‌توانست روشن‌تر بیان شود. به عنوان مثال، بحث دربارهٔ اقتصاد برنامه‌ریزی شده کامل نیست. نرخ توسعهٔ اقتصاد شوروی به اندازهٔ کافی بالا نیست، هرچند که سریع‌تر از نرخ سرمایه‌داران است. روابط بین کشاورزی و صنعت، و نیز بین صنایع سبک و سنگین به وضوح توضیح داده نشده است.

به نظر می‌رسد که آن‌ها متحمل خسارات جدی شده‌اند. رابطهٔ منافع کوتاه‌مدت و بلندمدت هیچ تحول چشمگیری نداشته است. آن‌ها روی یک پا راه می‌روند، اما ما روی دو پا. آن‌ها باور دارند که تکنولوژی همه چیز را تعیین می‌کند، که کادرها همه چیز را تعیین می‌کنند، فقط از «متخصص» صحبت می‌کنند و هیچ اشاره‌ای به «سرخ» ندارند، فقط از کادرها حرف می‌زنند و هرگز از مردم. این همان راه رفتن روی یک پا است.

در مورد صنایع سنگین، آن‌ها نتوانسته‌اند تضاد اصلی را شناسایی کنند و فولاد را اساس، ماشین‌آلات را قلب و اندام داخلی و زغال‌سنگ را غذا می‌نامند... برای ما فولاد محور اصلی صنعت است، در حالی که غله محور اصلی کشاورزی است. دیگر بخش‌ها به تناسب توسعه می‌یابند.

در فصل اول او به بررسی قوانین می‌پردازد، اما بدون ارائهٔ روش. دربارهٔ تولید کالایی و قانون ارزش، او دیدگاه‌هایی دارد که ما خود موافق آن‌ها هستیم، اما مشکلاتی نیز دارد. محدود کردن تولید کالایی به وسایل معاش واقعی چندان مطمئن نیست. عدم اعتماد به دهقانان، دیدگاه اساسی نامهٔ سوم است.

در اصل، استالین راهی برای گذار از مالکیت جمعی به مالکیت عمومی نیافته است. تولید و تبادل کالایی فرم‌هایی هستند که ما آن‌ها را حفظ کرده‌ایم، در حالی که در ارتباط با قانون ارزش باید از برنامه‌ریزی و در عین حال سیاست در فرماندهی صحبت کنیم. آن‌ها فقط از روابط تولید حرف می‌زنند، نه از روبنا، نه از سیاست، و نه از نقش مردم. بدون یک جنبش کمونیستی، رسیدن به کمونیسم ممکن نیست.

۱ .این رفقا ... آشکار است ... قوانین علم را، که بازتاب‌دهندهٔ روندهای عینی در طبیعت یا جامعه‌اند، روندهایی که مستقل از ارادهٔ انسان اتفاق می‌افتند، با قوانینی که توسط حکومت‌ها صادر می‌شوند، که ساختهٔ ارادهٔ انسان اند و فقط اعتبار حقوقی دارند، با هم خلط می‌کنند. اما نباید خلط شوند.

۱ .این اصل در اساس درست است، اما دو چیز نادرست است: نخست، فعالیت آگاهانهٔ حزب و توده‌ها به اندازهٔ کافی برجسته نشده است؛ دوم، به اندازهٔ کافی جامع نیست، زیرا توضیح نمی‌دهد که آنچه فرامین حکومتی را درست می‌سازد، تنها این نیست که آن‌ها از ارادهٔ طبقهٔ کارگر ناشی می‌شوند، بلکه همچنان این است که آن‌ها به‌گونهٔ وفادارانه الزامات قوانین عینی اقتصادی را بازتاب می‌دهند.

۲ .اگر از روندهای نجومی، زمین‌شناسی و روندهای مشابه دیگر بگذریم، روندهایی که انسان واقعاً در حال حاضر ناتوان از تأثیرگذاری بر آن‌هاست، حتی اگر قوانین رشد آن‌ها را بشناسد...

۲ .این استدلال نادرست است. دانش انسانی و توانایی انسان برای دگرگون ساختن طبیعت هیچ حد و مرزی ندارد. استالین این مسایل را به‌شکل تکاملی در نظر نگرفت. آنچه اکنون نمی‌توان انجام داد، ممکن است در آینده انجام شود.

۳ .همین را باید در مورد قوانین رشد اقتصادی، قوانین اقتصاد سیاسی — چه در دورهٔ سرمایه‌داری و چه در دورهٔ سوسیالیسم — گفت. در این‌جا نیز قوانین رشد اقتصادی، همانند علوم طبیعی، قوانین عینی‌اند که روندهای رشد اقتصادی را بازتاب می‌دهند که مستقل از ارادهٔ انسان رخ می‌دهند.

۳ .ما چگونه باید اقتصاد را پلان کنیم؟ به صنایع سبک و به زراعت توجه کافی نشده است.

۴ .از همین‌جاست که انگلس در همان کتاب می‌گوید: «قوانین عمل اجتماعی خود انسان، که تاکنون در برابر او به‌مثابه قوانینی از طبیعت، بیگانه و مسلط بر او ایستاده بودند، آن‌گاه با فهم کامل مورد استفاده قرار گرفته و بدین‌سان توسط او مهار خواهند شد.» (آنتی–دورینگ(

۴ .آزادی قانون عینی لازم است که توسط مردم درک شود. چنین قانونی در برابر مردم قرار دارد و مستقل از آن‌هاست. اما وقتی مردم آن را درک کنند، می‌توانند آن را مهار کنند.

۵ .نقش مشخص حکومت شوروی به دو دلیل بود: نخست، آنچه حکومت شوروی باید انجام می‌داد، این نبود که یک شکل استثمار را با شکل دیگری جایگزین کند، چنان‌که در انقلاب‌های قبلی چنین بود، بلکه باید استثمار را به‌طور کلی از میان برمی‌داشت؛ دوم، به دلیل نبود هرگونه عناصر آمادهٔ اقتصاد سوسیالیستی در کشور، باید شکل‌های نوین سوسیالیستی اقتصاد را «از صفر» خلق می‌کرد، به اصطلاح.

۵ .اجتناب‌ناپذیری قوانین اقتصادی سوسیالیستی ـ این چیزی است که نیاز به مطالعه دارد. در کنفرانس چنگ‌تو گفتم که باید ببینیم آیا برنامهٔ عمومی ما («بیشتر! سریع‌تر! بهتر! اقتصادی‌تر!»، سه ترفیع همزمان، و خط توده‌ای) شکست می‌خورد یا می‌تواند موفق شود. این را نمی‌توان برای چند سال یا حتی تا ده سال ثابت کرد. قوانین انقلاب، که زمانی توسط برخی مورد تردید بود، اکنون درست ثابت شده‌اند، زیرا دشمن سرنگون گردیده است. آیا ساختمان سوسیالیستی می‌تواند عملی گردد؟ هنوز هم مردم شک دارند. آیا عمل ما در چین با قوانین اقتصادی چین مطابقت دارد؟ این باید مورد مطالعه قرار گیرد. نظر من این است که اگر عمل به‌طور کلی مطابقت داشته باشد، همه‌چیز درست خواهد بود.

۶] .ایجاد شکل‌های نو و سوسیالیستی اقتصاد «از صفر»] بدون تردید کاری دشوار، پیچیده و بی‌سابقه بود.

۶ .در مورد ایجاد اشکال اقتصادی سوسیالیستی ما نمونهٔ شوروی را در پیش داریم و به همین دلیل باید کمی بهتر از آنان عمل کنیم. اگر ما همه‌چیز را خراب کنیم این نشان خواهد داد که مارکسیزم چینی کارایی ندارد. از نظر دشواری و پیچیدگی وظایف، وضعیت ما با آنچه اتحاد شوروی با آن روبه‌رو بود تفاوتی ندارد.

۷ .گفته می‌شود که ضرورت رشد متوازن (متناسب) اقتصاد ملی در کشور ما این امکان را به دولت شوروی داده است که قوانین اقتصادی موجود را لغو کند و قوانین جدیدی بیافریند. این کاملاً نادرست

است. پلان‌های سالانه و پنج‌سالهٔ ما نباید با قانون عینی رشد متوازن و متناسب اقتصاد ملی یکی پنداشته شوند.
۷ .این نکته اساسی موضوع است.

۸ .این بدان معناست که قانون رشد متوازن اقتصاد ملی این امکان را فراهم می‌آورد که ارگان‌های پلان‌گذاری ما تولید اجتماعی را به‌درستی پلان کنند. اما امکان را نباید با واقعیت یکی گرفت. این دو چیز متفاوت اند. برای آن‌که امکان به واقعیت بدل شود، لازم است این قانون اقتصادی را مطالعه کرد، آن را درک نمود، آموخت که چگونه آن را آگاهانه به کار بست، و پلان‌هایی ترتیب داد که به‌طور کامل بازتاب‌دهندهٔ الزامات این قانون باشند. نمی‌توان گفت که پلان‌های سالانه و پنج‌سالهٔ ما به‌طور کامل بازتاب‌دهندهٔ الزامات این قانون اقتصادی‌اند.

۸ .نکتهٔ مرکزی این بخش این است که نباید قانون عینی رشد متوازن و پلان‌شده را با خودِ پلان‌گذاری یکی گرفت. در گذشته ما هم پلان‌هایی طرح می‌کردیم، اما اغلب طوفان‌زا می‌شدند. خیلی زیاد! خیلی کم! کورکورانه به چیزها می‌خوردیم، هرگز مطمئن نبودیم بهترین راه کدام است. تنها پس از تحمل درس‌های پرپیچ‌وخم، حرکت در مسیرهایU شکل، و تلاش طاقت‌فرسای همه برای یافتن پاسخ‌ها بود که ما به برنامهٔ زراعتی چهل ماده‌ای رسیدیم که اکنون در حال اجرای آن هستیم. و اکنون در میانهٔ تدوین چهل مادهٔ تازه‌ایم. پس از سه سال مبارزهٔ تلخ دیگر، باز هم پیشرفت خواهیم کرد؛ پس از بحث‌های کامل و کافی دوباره پیش خواهیم رفت. آیا می‌توانیم آن را به واقعیت بدل کنیم؟ این در عمل عینی ثابت خواهد شد. ما هشت سال روی صنعت کار کردیم، اما نفهمیدیم که باید فولاد را ستون اصلی قرار دهیم. این جنبهٔ اصلی تضاد در صنعت بود. این تک‌سویگی بود. در میان بزرگ، متوسط و کوچک، ما بزرگ را ستون می‌گیریم؛ میان مرکز و مناطق، مرکز را. در هر تضادی یک سوی آن جنبهٔ اصلی است. هرچند دستاوردهای هشت‌ساله مهم بودند، اما ما همچنان در حال آزمون و خطا بودیم. نمی‌توان گفت که پلان‌گذاری تولید ما کاملاً درست بوده یا بازتاب کامل قوانین عینی را داده است. پلان‌گذاری کار تمام حزب است، نه فقط کمیتهٔ پلان‌گذاری یا کمیتهٔ اقتصاد، بلکه در تمام سطوح؛ همه درگیر اند. در این بخش استالین از لحاظ تئوریک درست است. اما هنوز تحلیل دقیق و روشن‌سازی کافی وجود ندارد. شوروی‌ها میان بزرگ، متوسط و کوچک، میان منطقه و مرکز تمایز قایل نشدند؛ و صنعت و زراعت را همزمان پیش نبردند. آن‌ها اصلاً «روی دو پا راه نرفته‌اند». مقررات‌شان مردم را دست‌بسته می‌کرد. اما ما هم به‌قدر کافی وضعیت خود را مطالعه و درک نکردیم، و در نتیجه پلان‌های ما نیز بازتاب کامل قوانین عینی نبوده است.

۹ .بیایید فرمول انگلس را بررسی کنیم. فرمول انگلس را نمی‌توان کاملاً روشن و دقیق دانست، زیرا در آن مشخص نشده است که منظور تصرف تمام یا فقط بخشی از وسایل تولید توسط جامعه است؛ یعنی این‌که آیا همه یا فقط بخشی از وسایل تولید به مالکیت عمومی تبدیل می‌شوند. از همین‌رو، این فرمول انگلس را می‌توان به هر دو صورت فهمید.

۹ .این تحلیل به اصل موضوع می‌رسد! مسأله تقسیم وسایل تولید به دو بخش است. این‌که گفته شود وسایل تولید کالا نیستند، شایان بررسی است.

۱۰ .در این بخش، «تولید کالایی در زیر سوسیالیزم»، استالین شرایط وجود کالاها را به‌طور جامع بیان نکرده است. وجود دو نوع مالکیت پیش‌شرط اصلی تولید کالایی است. اما در نهایت تولید کالایی به نیروهای مولده نیز مربوط می‌شود. به همین دلیل، حتی در شرایط مالکیت عمومی کاملاً اجتماعی‌شده نیز، مبادلهٔ کالایی همچنان در برخی عرصه‌ها باید برقرار باشد.

۱۱ .از این نتیجه می‌شود که انگلس نظر به کشورهایی داشته است که در آن‌ها سرمایه‌داری و تمرکز تولید، چه در صنعت و چه در زراعت، به اندازه‌ای پیشرفته که امکان خلع ید از تمام وسایل تولید در کشور و تبدیل آن‌ها به مالکیت عمومی فراهم باشد. بنابراین انگلس در نظر دارد که در چنین کشورهایی، همگام با اجتماعی شدن همهٔ وسایل تولید، باید به تولید کالایی نیز پایان داده شود. و این، البته، درست است.

۱۱ .تحلیل استالین از فرمول انگلس درست است. در حال حاضر گرایش شدیدی به از میان بردن تولید کالایی وجود دارد. مردم به مجردی که تولید کالایی را می‌بینند ناراحت می‌شوند و آن را خودِ سرمایه‌داری می‌پندارند. اما چنین به نظر می‌رسد که برای تأمین همبستگی چند صد میلیون دهقان، تولید کالایی باید به‌طور گسترده توسعه یابد و حجم پول در گردش افزایش پیدا کند. این خود مسأله‌ای برای ایدیولوژی چند صد هزار کادر و نیز برای همبستگی چند صد میلیون دهقان است. ما اکنون تنها بخشی از وسایل تولید را در اختیار داریم. اما چنین پیداست که کسانی می‌خواهند یک‌باره مالکیت همه‌مردمی را اعلام کنند و تولیدکنندگان کوچک و متوسط را خلع کنند. ولی آن‌ها دستهٔ مالکیت را اعلام نمی‌کنند! آیا باید به مالکیت کمون باشد یا مالکیت ولسوالی؟ از میان برداشتن کالاها و تولید کالایی به این شیوه، تنها با اعلام مالکیت عمومی، به معنای محروم‌سازی دهقانان است. در پایان سال ۱۹۵۵، جمع‌آوری و خرید تقریباً ۹۰ میلیارد جین غله برای ما دردسر زیادی ایجاد کرد. همه در بارهٔ غذا صحبت می‌کردند و خانه‌به‌خانه سخن از خرید یک‌دست بود. اما آن، در هر حال، خرید بود نه تخصیص. تنها

زمانی بحران فروکش کرد که ما تصمیم گرفتیم این مقدار را ۸۳ میلیارد جین غله بسازیم. نمی‌توانم بفهمم چرا مردم این چیزها را به این زودی فراموش کرده‌اند.

۱۲ .در این‌جا مسألهٔ اهمیت تجارت خارجی برای بریتانیا و نقش گسترده‌ای که در اقتصاد ملی آن کشور بازی می‌کند را کنار می‌گذارم. به نظرم تنها پس از بررسی این مسأله می‌توان نهایتاً تصمیم گرفت که سرنوشت تولید کالایی در بریتانیا، پس از آن‌که پرولتاریا قدرت را به‌دست گیرد و همه وسایل تولید ملی شوند، چه خواهد بود.

۱۲ .سرنوشت بستگی دارد به این‌که تولید کالایی لغو شود یا نه.

۱۳ .اما این پرسش مطرح می‌شود: پرولتاریا و حزب آن در کشورهایی چه باید بکنند ـ کشور ما نمونهٔ بارز است ـ که شرایط برای به‌دست گرفتن قدرت توسط پرولتاریا و سرنگونی سرمایه‌داری مساعد است [یعنی جایی که سرمایه‌داری وسایل تولید در صنعت را آن‌چنان متمرکز ساخته که می‌توان آن‌ها را خلع ید کرد و به مالکیت اجتماعی درآورد، اما زراعت، با وجود رشد سرمایه‌داری، چنان میان شمار زیادی از مالکان کوچک و متوسط تقسیم شده است که نمی‌توان خلع ید این تولیدکنندگان را در نظر گرفت]... [چنین کاری] دهقانان را برای مدت طولانی به اردوگاه دشمنان پرولتاریا خواهد راند.

۱۳ .در جمع‌بندی، اصل حاکم بر تولید کالایی درک نشد. اقتصاددانان چین در حد کتاب‌خوانی مارکسیست–لنینیست‌اند. اما وقتی با عمل اقتصادی روبه‌رو می‌شوند، مارکسیزم–لنینیزم کنار گذاشته می‌شود. اندیشه‌هایشان مغشوش است. اگر اشتباه کنیم، دهقانان را به‌سوی دشمن خواهیم راند.

۱۴ .پاسخ لنین را می‌توان چنین خلاصه کرد:

الف) شرایط مساعد برای به‌دست گرفتن قدرت نباید از دست برود ـ پرولتاریا باید قدرت را به‌دست گیرد، بی‌آنکه منتظر بماند تا سرمایه‌داری میلیون‌ها تولیدکنندهٔ کوچک و متوسط فردی را به تباهی بکشاند؛

۱۵ .ب) وسایل تولید در صنعت باید خلع ید و به مالکیت عمومی درآورده شوند؛

۱۶ .ج) تولیدکنندگان کوچک و متوسط باید به‌تدریج در تعاونی‌های تولیدی، یعنی در واحدهای بزرگ زراعتی، مزارع دسته‌جمعی، متحد شوند؛

۱۷ .د) صنعت باید تا حد امکان توسعه یابد و مزارع دسته‌جمعی بر بنیاد تخنیکی مدرن تولید بزرگ مقیاس قرار گیرند ـ نه با خلع ید آن‌ها، بلکه برعکس، با فراهم‌آوری سخاوتمندانهٔ تراکتورهای درجه یک و ماشین‌های دیگر برایشان؛

۱۸ .هـ) برای تأمین پیوند اقتصادی میان شهر و ده، میان صنعت و زراعت، تولید کالایی (مبادله از طریق خرید و فروش) باید برای مدتی حفظ شود، زیرا این تنها شکلی از پیوند اقتصادی با شهر است که برای دهقانان قابل قبول است. تجارت شوروی ـ دولتی، تعاونی و مزرعهٔ دسته‌جمعی ـ باید به‌طور کامل توسعه یابد و سرمایه‌داران از هر نوع و هر درجه از فعالیت تجارتی برانده شوند.

تاریخ ساختمان سوسیالیستی در کشور ما نشان داده است که این مسیر توسعه، که توسط لنین ترسیم شده بود، به‌طور کامل درستی خود را ثابت کرده است.
۱۹ .هیچ تردیدی نیست که در همهٔ کشورهای سرمایه‌داری که دارای طبقهٔ کم‌وبیش پرشمار تولیدکنندگان کوچک و متوسط‌اند، این مسیر رشد تنها راه ممکن و مناسب برای پیروزی سوسیالیزم است.
۱۴ .این بخش تحلیل درستی دارد. شرایط چین را در نظر بگیرید. رشد وجود دارد. این پنج نکته همه درست‌اند.
۱۵ .سیاست ما در برابر بورژوازی ملی این بوده که دارایی‌های‌شان را بازخرید کنیم.
۱۶ .ما کمون‌های مردمی را در مقیاس هرچه بزرگ‌تر توسعه می‌دهیم.
۱۷ .این دقیقاً همان چیزی است که اکنون در حال انجامش هستیم.
۱۸ .کسانی هستند که هیچ تولید کالایی نمی‌خواهند، اما آن‌ها در اشتباه‌اند. در مورد تولید کالایی هنوز باید از استالین پیروی کنیم، که خود آن را از لنین گرفته بود. لنین گفته بود که باید تمام نیرو را صرف توسعهٔ تجارت کرد. ما ترجیح می‌دهیم بگوییم که باید تمام نیرو را صرف توسعهٔ صنعت، زراعت و تجارت کنیم. جوهر مسأله، مسألهٔ دهقان است. کسانی هستند که دهقان را حتی آگاه‌تر از کارگر می‌پندارند. ما این پنج نکته را به انجام رسانده‌ایم یا در حال اجرا هستیم. برخی عرصه‌ها هنوز باید توسعه یابند، مانند صنایع اداره‌شده توسط کمون‌ها یا پیشبرد همزمان صنعت و زراعت.
۱۹ .لنین نیز همین را گفته است.
۲۰ .تولید کالایی نباید به‌مثابه چیزی بسنده به خود، چیزی مستقل از شرایط اقتصادی پیرامونش در نظر گرفته شود. تولید کالایی از سرمایه‌داری قدیمی‌تر است. در جامعهٔ برده‌داری وجود داشت و به آن خدمت می‌کرد، اما به سرمایه‌داری منجر نشد. در جامعهٔ فئودالی وجود داشت و به آن خدمت می‌کرد، و اگرچه برخی شرایط را برای تولید سرمایه‌داری آماده ساخت، اما به سرمایه‌داری منجر نشد.
۲۱ .با در نظر گرفتن این‌که در کشور ما تولید کالایی به اندازهٔ سرمایه‌داری بی‌حد و مرز و فراگیر نیست،
۲۲ .بلکه به دلیل شرایط قاطع اقتصادی چون مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید، لغو نظام کار مزدی و برچیدن نظام استثمار در حدود سختی محصور است،

۲۳ .پس چرا، می‌توان پرسید، تولید کالایی نتواند برای مدتی در جامعهٔ سوسیالیستی ما نیز خدمت کند، بی‌آنکه به سرمایه‌داری بینجامد؟
۲۰ .این بیان اندکی اغراق‌آمیز است. اما درست است که تولید کالایی نهادی منحصراً سرمایه‌داری نبود.
۲۱ .دومین اجلاس عمومی کمیتهٔ مرکزی سیاست‌های بهره‌گیری، محدودسازی و دگرگون‌سازی (تولید کالایی) را پیشنهاد کرد.
۲۲ .این وضعیت در چین به‌طور کامل برقرار است.

۲۳ .این نکته کاملاً درست است. ما دیگر چنین شرایط و اوضاعی را نداریم. کسانی هستند که از کالاها می‌ترسند. بی‌استثنا از سرمایه‌داری می‌ترسند، بی‌آن‌که دریابند با از میان رفتن سرمایه‌داران، گسترش عظیم تولید کالایی مجاز است. ما هنوز در تولید کالایی عقب‌مانده‌ایم، عقب‌تر از برازیل و هند. تولید کالایی چیزی جدا و منزوی نیست. باید زمینه را دید: سرمایه‌داری یا سوسیالیزم. در زمینهٔ سرمایه‌داری، تولید کالایی سرمایه‌دارانه است. در زمینهٔ سوسیالیستی، تولید کالایی سوسیالیستی است. تولید کالایی از زمان‌های باستان وجود داشته است. خرید و فروش از آنچه تاریخ «سلسلهٔ شانگ» [«تجارت»] می‌نامد آغاز شد. آخرین شاه سلسلهٔ شانگ، چو، در امور ملکی و نظامی کاردان بود، اما او را همراه با نخستین امپراتور چین و تساؤ تساؤ به شرور بدل کردند. این اشتباه است. «بهتر است هیچ کتابی نداشت تا آن‌که کورکورانه به آن ایمان آورد.» در جامعهٔ سرمایه‌داری هیچ نهاد سوسیالیستی به‌مثابه نهاد اجتماعی وجود ندارد، اما طبقهٔ کارگر و اندیشهٔ سوسیالیستی در جامعهٔ سرمایه‌داری وجود دارند. آنچه تولید کالایی را تعیین می‌کند، شرایط اقتصادی پیرامون است. پرسش این است: آیا می‌توان تولید کالایی را وسیلهٔ مفیدی برای پیشبرد تولید سوسیالیستی دانست؟ من فکر می‌کنم تولید کالایی به‌سادگی در خدمت سوسیالیزم قرار خواهد گرفت. این مسأله را می‌توان در میان کادرها به بحث گذاشت.

۲۴ .گفته می‌شود از آن‌جا که حاکمیت مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید در کشور ما برقرار شده و نظام کارمزدی و استثمار برچیده شده است، تولید کالایی دیگر هیچ معنایی ندارد و بنابراین باید برچیده شود.
۲۴» .کشور ما» را به «چین» بدل کنید، آنگاه بسیار جالب می‌شود.

۲۵ .امروز دو شکل اساسی تولید سوسیالیستی در کشور ما وجود دارد: تولید دولتی یا تولید متعلق به همه و تولید مزرعهٔ جمعی، که نمی‌توان آن را متعلق به همه دانست.
۲۵» .امروز» به سال ۱۹۵۲ اشاره دارد، سی‌وپنج سال پس از انقلاب آن‌ها. ما تنها نه سال از انقلاب خود فاصله داریم. او به دو شکل اساسی اشاره می‌کند. در کمون‌ها نه‌تنها زمین و ماشین‌آلات بلکه کار،

بذر و دیگر وسایل تولید نیز متعلق به کمون است. بنابراین محصول نیز چنین است. اما فکر نکنید دهقانان چینی این‌قدر شگفت‌انگیز پیشرفته‌اند. در ولسوالی هسیوو، هونان، منشی حزب نگران این بود که اگر در صورت سیلاب یا قحطی مالکیت عمومی اعلام شود و نظام عرضهٔ رایگان برقرار گردد، آیا دولت مزد خواهد پرداخت یا نه. او همچنین نگران بود که در سال‌های حاصل‌خیز، دولت غلهٔ عمومی را منتقل کند اما مزد نپردازد و دهقانان چه در موفقیت و چه در شکست برداشت رنج ببرند. این نگرانی‌های دهقانان را نشان می‌دهد. مارکسیست‌ها باید به این مسائل توجه داشته باشند. تولید کالایی ما باید به‌طور کامل توسعه یابد، اما این کار پانزده سال یا بیشتر زمان و همچنین صبر می‌طلبد. ما دهه‌ها جنگیده‌ایم. اکنون هنوز باید صبر داشته باشیم، برای آزادی تایوان انتظار بکشیم، برای آن‌که ساخت‌وساز سوسیالیستی به‌خوبی پیش برود صبر کنیم. به پیروزی‌های زودهنگام امید نداشته باشید!

۲۶] .چگونگی یکی‌شدن نهایی این دو شکل اساسی مالکیت] پرسشی ویژه است که نیازمند بحث جداگانه‌ای می‌باشد.

۲۶ .استالین از موضوع طفره می‌رود، زیرا نتوانسته است روشی یا فرمول‌بندی مناسبی [دربارهٔ گذار از مالکیت جمعی به مالکیت عمومی] بیابد.

۲۷ .بنابراین، تولید کالایی ما از نوع عادی نیست، بلکه گونهٔ ویژه‌ای از تولید کالایی است؛ تولید کالایی بدون سرمایه‌داران، که اساساً با کالاهای تولیدکنندگان سوسیالیستی متحد (دولت، فارم‌های جمعی، تعاونی‌ها) سروکار دارد، و حوزهٔ عمل آن محدود به اشیای مصرف شخصی است؛ که به‌طور آشکار نمی‌تواند به تولید سرمایه‌داری مبدل گردد، و که همراه با «اقتصاد پولی»اش، برای خدمت به رشد و استحکام تولید سوسیالیستی طراحی شده است.

۲۷» .حوزهٔ عمل» محدود به اشیای مصرف فردی نیست. برخی وسایل تولید باید در ردیف کالاها قرار گیرند. اگر محصول زراعتی کالا باشد ولی محصول صنعتی کالا نباشد، پس تبادله چگونه صورت خواهد گرفت؟ اگر به‌جای «کشور ما» گفته شود «چین»، این پاراگراف خواندنی‌تر می‌شود. در چین نه تنها اجناس مصرفی بلکه وسایل تولید زراعتی نیز باید تأمین شوند. استالین هرگز وسایل تولید را به دهقانان نفروخت. خروشچف این کار را تغییر داد.

۲۸) .رئیس‌جمهور مائو در صفحهٔ ۱۳ متن اصلی تبصره کرد): نباید مشکل خط فاصل میان سوسیالیسم و کمونیسم را با مشکل خط فاصل میان مالکیت جمعی و عمومی خلط کنیم. نظام مالکیت جمعی ما را با مشکل تولید کالایی باقی می‌گذارد، که هدف آن تحکیم اتحاد کارگر و دهقان و رشد تولید است. امروز کسانی هستند که می‌گویند کمونیسم دهقانان پرشکوه است. بعد از یک سفر به مناطق روستایی فکر می‌کنند دهقانان بسیار شگفت‌انگیزند، که گویی همین حالا وارد بهشت می‌شوند، و حتی از کارگران بهترند. این پدیده‌ای سطحی است. باید ببینیم آیا واقعاً دهقانان روحیهٔ کمونیستی دارند یا نه، و بیشتر از آن باید نظام مالکیت کمون را بررسی کنیم، از جمله درجه‌ای که وسایل تولید و معیشت به مالکیت جمعی کمونی تعلق دارد. همان‌طور که منشی کمیتهٔ حزبی ولسوالی هسیوو، هونان، گفت، ما هنوز باید تولید کالایی را توسعه بدهیم، و نه اینکه کورکورانه به جلو برانیم.

۲۹ .علاوه بر آن، من فکر می‌کنم که باید برخی مفاهیم دیگر را که از سرمایه مارکس گرفته شده‌اند ـ جایی که مارکس درگیر تحلیل سرمایه‌داری بود ـ و به‌طور مصنوعی بر روابط سوسیالیستی ما تطبیق داده می‌شوند، نیز کنار بگذاریم... طبیعی است که مارکس از مفاهیمی (کاته‌گوری‌ها) استفاده کرده باشد که کاملاً با روابط سرمایه‌داری مطابقت داشتند. اما دست‌کم باید گفت که عجیب است این مفاهیم اکنون به‌کار روند، در شرایطی که طبقهٔ کارگر نه تنها از قدرت و وسایل تولید محروم نیست، بلکه برعکس، قدرت را در دست دارد و وسایل تولید را کنترل می‌کند. صحبت از این‌که نیروی کار کالاست، و یا از «استخدام» کارگران، در نظام ما کمی مضحک به نظر می‌رسد؛ گویی طبقهٔ کارگری که مالک وسایل تولید است، خودش را استخدام می‌کند و نیروی کار خود را به خودش می‌فروشد.

۲۹ .به‌ویژه وسایل تولید در بخش صنعتی.

۳۰ .تولید کالایی باید به‌گونهٔ گسترده‌ای توسعه یابد، نه برای سود، بلکه برای دهقانان، اتحاد زراعتی–صنعتی و رشد تولید.

۳۱ .به‌ویژه پس از اصلاح. پس از اصلاحات و مبارزات ضدراست‌گرایی، نیروی کار دیگر کالا نبود. نیروی کار در خدمت مردم بود، نه در خدمت دالر. مسئلهٔ نیروی کار تا زمانی حل نمی‌شود که نیروی کار دیگر کالا نباشد.

۳۲ .گاهی پرسیده می‌شود که آیا قانون ارزش در کشور ما، تحت نظام سوسیالیستی، وجود دارد و عمل می‌کند یا نه.

۳۲ .قانون ارزش نقش تنظیم‌کننده ندارد. پلان‌گذاری و «سیاست در فرمان» این نقش را ایفا می‌کنند.

۳۳ .درست است، قانون ارزش هیچ کارکرد تنظیم‌کننده‌ای در تولید سوسیالیستی ما ندارد.

۳۳ .در جامعهٔ ما قانون ارزش نقش تنظیم‌کننده ندارد، یعنی نقش تعیین‌کننده ندارد. پلان‌گذاری تولید را تعیین می‌کند؛ مثلاً در مورد خوک یا فولاد ما از قانون ارزش استفاده نمی‌کنیم، بلکه بر پلان متکی هستیم.

یادداشت‌ها

]ارجاعات داده شده در این‌جا از منابعی غیر از پروژهٔ اسناد مائوئیستی نیز گردآوری شده‌اند. — تایپ‌کننده، MIA[

[[۱]]مائو در این‌جا دربارهٔ خرید بیش از حد غله در پایان سال ۱۹۵۴ و کمبودهای ناشی از آن در بهار ۱۹۵۵ در روستاها صحبت می‌کند. پس از آن، سهمیهٔ خرید دولتی ۷ میلیارد کَتی کاهش یافت و تنش در روستاها کاهش پیدا کرد. با این حال این رخدادها در بهار ۱۹۵۵ صورت گرفت، نه در پایان همان سال؛ پایانی که با ادامهٔ موج بلند جمعی‌سازی در روستاهای چین مشخص می‌شود.

[[۲]]چین شی هوانگ‌دی(Qin Shi Huangdi) ، نخستین امپراتور، پادشاه دولت «چین» بود که میان سال‌های ۲۳۰ تا ۲۲۱ قبل از میلاد، دولت‌های همسایه را فتح کرده و چین را متحد ساخت. تحت فرمانروایی او نظام فئودالی برقرار شد، اوزان و مقیاس‌ها و سکه‌زنی معیارمند گردید. فلسفهٔ «قانون‌گرایی» اساس فکری دولت «چین» بود. نخستین امپراتور به دلیل سوزاندن تمام متون «زیان‌آور» و غیرابزاری در سال ۲۱۳ قبل از میلاد به یاد مانده است.

[[۳]]تسائو تسائو (Cao Cao) یک جنرال و صدراعظم مشهور دودمان متأخر «هان» (۲۵–۲۲۰ میلادی) بود که نقش مهمی در جنگ‌هایی ایفا کرد که سرانجام دودمان هان را سرنگون کرده و به دورهٔ امپراتوری‌های تقسیم‌شده موسوم به «سه پادشاهی» انجامید.

[[*]]پاسخ به رفقا آ. و. سانینا و و. گ. ونژر.

[[**]]این چهار پاراگراف نخست کل متن را به‌طور انتقادی بررسی می‌کنند. پس از آن سلسله‌یی از یادداشت‌ها می‌آید که بخش‌های مشخصی را نقد می‌کنند. پیش از هر یادداشت، متن اصلی استالین آورده می‌شود، آن‌گونه که برایJen min ch'u pan she ، چاپ سوم، جنوری ۱۹۳۸ ترجمه شده است. [این آشکارا یک اشتباه چاپی است؛ باید ۱۹۵۸ باشد: یادداشت تایپ‌کننده.] (ما از نسخهٔ انگلیسی انتشارات زبان‌های خارجی، پکن، ۱۹۷۲ استفاده کرده‌ایم.(

[[***]]مواد داخل قوسین از متن استالین افزوده شده تا نکته را روشن‌تر سازد.

[[****]]منسیوس. به‌نظر می‌رسد مقصود مائو این باشد: «باید از تبدیل کالاپردازی به یک شیطان قراردادی و قالبی پرهیز کرد«.

/index.htm۸https://www.marxists.org/reference/archive/mao/selected-works/volume-